



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# سائبرانجام

سائبرانجام

پہلے بار  
مجامع سائبرانجام  
مجلس سائبرانجام  
پہلے بار



THE FIRST TIME  
IN THE HISTORY  
OF THE WORLD

پہلے بار  
مجلس سائبرانجام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برای اولین بار در تاریخ جهان : بررسی تاریخ پیامبر اسلام

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۰	برای اولین بار در تاریخ جهان : بررسی تاریخ پیامبر اسلام
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	اشاره
۲۴	فهرست مطالب
۵۸	مقدمه ویراستار
۶۲	مقدمه مؤلف
۶۴	فصل اول : پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قبل از پیامبری
۶۴	اشاره
۶۶	نام و نیاکان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
۶۷	شجره طیبه
۷۰	معجزات و آثار ولادت با شرافت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم
۷۱	روزهای شیرخوارگی
۷۲	از دست دادن مادر
۷۲	درگذشت پدر بزرگ
۷۳	ابوطالب و سرپرستی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم
۷۴	در راه شام
۷۵	ازدواج مبارک
۷۷	پیمان جوانمردان
۷۹	نوسازی ساختمان کعبه
۸۰	جاهلیت و بت پرستی
۸۲	از خرافات زمان جاهلیت
۸۳	قریشیان و ساکنان حرم
۸۵	پیشگویی از امر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم
۹۰	فصل دوم : مبعث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
۹۰	اشاره
۹۲	مبعث
۹۳	ملاقات در سرزمین شام
۹۶	آزمایش
۹۷	اولین گرونده به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم
۹۹	تبلیغ رسالت الهی
۱۰۲	موضعگیری حضرت ابوطالب
۱۰۴	منطقی جاهلیت
۱۰۵	عمار یاسر و والدینش
۱۰۶	با بلال حبشی
۱۰۶	مهاجرت به حبشه
۱۰۷	از برکات هجرت

۱۱۱	مسلمان شدن نجاشی
۱۱۱	مسلمان شدن حمزه
۱۱۳	موضعگیریهای مهم ابوطالب
۱۱۳	نیرنگ قریشیان
۱۱۴	همداستانی قریش
۱۱۵	پیمان ننگین قریشیان
۱۱۶	نقض عهدنامه
۱۱۹	سال اندوه
۱۱۹	شدت یافتن آزارهای قریشیان
۱۲۰	با ابن ابی معیط
۱۲۰	دختر مدافع
۱۲۱	نمونه هایی دیگر از آزار قریشیان
۱۲۱	همپای دختر مهرورز
۱۲۱	در سایه کعبه
۱۲۲	با هم پیمانان
۱۲۶	جنگ فرهنگی بر ضد قرآن
۱۲۷	مشركان نزد عالمان یهودی مدینه رفتند
۱۲۸	با سردمداران شرک
۱۲۹	توطئه ولید علیه قرآن
۱۳۰	ولید در گزارشی دیگر
۱۳۱	با عتبه بن ربیعہ
۱۳۳	با سخره گران
۱۳۵	کنزورزی به آیات خدا
۱۳۵	طعیانگر سرکش
۱۳۶	دروغ زن گناهکار
۱۳۷	هیمة جهنم
۱۳۸	رؤسای دو منطقه مهم
۱۳۹	ستمگر و دوستش
۱۳۹	و مثالی زنده
۱۴۰	سازش هرگز
۱۴۰	خوراک بدکاران
۱۴۱	بزرگانی از قریش
۱۴۲	تهمتهای بی پایه
۱۴۲	تیرهای شمات
۱۴۳	رکانه و حقهگری اش
۱۴۴	در آرزوی ملایک
۱۴۴	دشوارتر از جنگ احد
۱۴۵	سرکردگان استهزا
۱۴۶	هیئت نمایندگی کشیشان حبشی

۱۴۷	با شاعر جاهلیت: اُعی بن قیس
۱۴۸	سفر به طائف
۱۵۰	در منزلگاه نخله
۱۵۱	بازگشت به مکه
۱۵۲	فصل سوم: معراج پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
۱۵۲	اشاره
۱۵۴	سفری به آسمان
۱۵۷	واکنش مشرکان به جریان معراج
۱۵۹	نا امیدی هرگز
۱۶۰	دیدار با گروهی از یمنه
۱۶۲	با هیأت خزرج
۱۶۴	بیعت در عقبه اولی
۱۶۴	بیعت در عقبه دوم
۱۶۷	هراس و خروش ابلیس
۱۶۸	بیعت عقبه به روایت جابر
۱۷۰	مسلمان شدن عمرو بن جموح
۱۷۲	فصل چهارم: هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
۱۷۲	اشاره
۱۷۴	هجرت
۱۷۶	تصمیم فرجامین
۱۷۸	جبرئیل و افشای نقشه
۱۷۹	لیلة المبيت
۱۷۹	خفتن علی علیه السلام در آیینه قرآن
۱۸۰	شب هجرت
۱۸۲	تاریخ هجرت
۱۸۳	در جست وجوی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
۱۸۴	جایزه دستگیری رسول خدا
۱۸۵	با بریده اسلمی
۱۸۶	با ام معبد
۱۹۰	مسلمانان در انتظار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
۱۹۲	نخستین جمعه در مدینه
۱۹۲	نزد ابویوب
۱۹۴	مسجد شریف نبوی
۱۹۵	بنای مسجد
۱۹۶	ترک کردن خانه ابویوب
۱۹۷	برادری مهاجران و انصار
۱۹۸	رسول خدا و نمایندگان انصار
۱۹۹	تشریح اذان
۲۰۰	ابوسفیان و نخستین مصادره اموال مسلمانان

- ۲۰۱ ..... دعا کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای مدینه
- ۲۰۲ ..... خواستگاری علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام
- ۲۰۳ ..... مهریه ازدواج
- ۲۰۴ ..... اعلان خیر ازدواج
- ۲۰۵ ..... مهریه به مصلحت دو طرف
- ۲۰۷ ..... سادگی در ازدواج
- ۲۰۷ ..... مهمانی عروسی
- ۲۰۸ ..... آداب شب زفاف
- ۲۰۹ ..... بامداد شب عروسی
- ۲۰۹ ..... ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۲۱۳ ..... با دانشمندان یهود
- ۲۱۴ ..... مسلمان شدن عبدالله بن سلام
- ۲۱۵ ..... مسلمان شدن مخیریق
- ۲۱۶ ..... با پسران اخطب
- ۲۱۷ ..... نیزنگیزی یهود
- ۲۱۹ ..... یهودیان و دامن زدن به فتنه گری و دشمنی
- ۲۲۱ ..... با عبدالله بن ابی و ابو عامر
- ۲۲۲ ..... در راه عیادت یک بیمار
- ۲۲۳ ..... بخشش رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم
- ۲۲۴ ..... تبدیل قبیله
- ۲۲۵ ..... نماز طلب باران
- ۲۲۹ ..... فصل پنجم : غزوه ها و سریه های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۳۱ ..... اجازه جنگ برای دفاع
- ۲۳۴ ..... گروه بندی کافران
- ۲۳۴ ..... اولین سریه در اسلام
- ۲۳۵ ..... سریه عبیده بن حارت
- ۲۳۶ ..... سریه سعد
- ۲۳۶ ..... غزوه ابواء
- ۲۳۷ ..... غزوه بواط
- ۲۳۷ ..... غزوه ذات العشیره
- ۲۳۸ ..... غزوه بدر ابتدایی
- ۲۳۸ ..... سریه عبدالله بن جحش
- ۲۴۰ ..... ماه حرام و جنگیدن در آن
- ۲۴۰ ..... نشانه های فتح
- ۲۴۱ ..... سریه عمیر بن عدی
- ۲۴۲ ..... غزوه بدر (اصلی)
- ۲۴۴ ..... به سوی ذفران
- ۲۴۵ ..... رایزنی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با یاران



- ۲۴۷ ..... کاوش و کسب اخبار
- ۲۴۹ ..... گریز ابوسفیان
- ۲۵۰ ..... شب نبرد بدر
- ۲۵۲ ..... رایزنی مایه پیروزی است
- ۲۵۴ ..... درگیری دو سپاه
- ۲۵۵ ..... نشانه های شکست مشرکان
- ۲۶۱ ..... رویارویی دو سپاه کفر و ایمان
- ۲۶۳ ..... شکست مشرکان
- ۲۶۴ ..... سرنوشت ابوجهل
- ۲۶۶ ..... پس از فروکش کردن شعله های آتش جنگ
- ۲۶۷ ..... در راه بازگشت
- ۲۶۸ ..... با اسیران بدر
- ۲۶۸ ..... عباس بن عبدالمطلب در اسارت
- ۲۶۹ ..... منت و لطف یا فدیة
- ۲۷۰ ..... فدیة داماد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم
- ۲۷۱ ..... منع شکنجه و مثله
- ۲۷۲ ..... بخل و نیرنگ
- ۲۷۲ ..... مشرکان و گزارشهای جنگ
- ۲۷۳ ..... سرنوشت ابولهب
- ۲۷۴ ..... غزوة بنی سلیم
- ۲۷۵ ..... غزوة بنی قینقاع
- ۲۷۷ ..... غزوة سویق
- ۲۷۹ ..... غزوة ذی امر
- ۲۸۲ ..... سریه زید بن حارثه
- ۲۸۳ ..... سریه عبدالله بن عتیک
- ۲۸۴ ..... غزوة أحد
- ۲۸۵ ..... نامه ای از مکه
- ۲۸۶ ..... رایزنی با یاران
- ۲۸۷ ..... به سوی أحد
- ۲۸۸ ..... رویارویی دو سپاه
- ۲۹۰ ..... آغاز جنگ
- ۲۹۴ ..... گریز مشرکان
- ۲۹۵ ..... پیامد شوم سربیزی از فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم
- ۳۰۰ ..... لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
- ۳۰۲ ..... قتلگاه حضرت حمزه سیدالشهدا
- ۳۰۴ ..... پستی بنی امیه و پیروانشان
- ۳۰۴ ..... با ابو دجانة
- ۳۰۵ ..... مدافعان ثابت قدم
- ۳۰۶ ..... عمرو بن جموح و شهادت

- ۳۰۸ ..... قرعه کشی برای شهادت
- ۳۰۹ ..... جوانی که ملایک غسلش دادند
- ۳۱۰ ..... چشم قتاده
- ۳۱۰ ..... دست ابن عتیک
- ۳۱۱ ..... هفتاد و چند زخم
- ۳۱۱ ..... متجاسران
- ۳۱۲ ..... با ابی بن خلف
- ۳۱۳ ..... نمونه ای از باورمندان
- ۳۱۴ ..... روز آزمایش
- ۳۱۴ ..... مردی از بهشت
- ۳۱۵ ..... ابلیس در شکار فرصتها
- ۳۱۶ ..... بازگشت مسلمانان
- ۳۱۷ ..... ساقی
- ۳۱۸ ..... نماز ظهر در روز احد
- ۳۱۹ ..... روش امویان و پیروانشان
- ۳۱۹ ..... پایان جنگ
- ۳۲۰ ..... شعارهای شرک و توحید
- ۳۲۱ ..... کسب اطلاعات از دشمن
- ۳۲۲ ..... آرامگاه شهیدان
- ۳۲۳ ..... در آستانه مدینه
- ۳۲۴ ..... با دختر جحش
- ۳۲۶ ..... زنان با اخلاص
- ۳۲۶ ..... گریه بر حضرت حمزه
- ۳۲۷ ..... غزوه حمراء الاسد
- ۳۳۰ ..... سریه غنوی به سوی رجب
- ۳۳۱ ..... سریه مُنذر به سوی یثرب
- ۳۳۳ ..... غزوه بنی النضیر
- ۳۳۵ ..... اموال بنی النضیر
- ۳۳۷ ..... غزوه بنی لحيان
- ۳۳۸ ..... غزوه ذات الرقاع
- ۳۳۹ ..... جوانمردی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم
- ۳۴۰ ..... پایداری
- ۳۴۰ ..... یادکرد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از یاران خود
- ۳۴۴ ..... خدا مهربان تر است
- ۳۴۴ ..... غزوه بدر دوم
- ۳۴۵ ..... با قبایل اشجع و بنی ضمره
- ۳۴۷ ..... غزوه دومة الجندل
- ۳۴۸ ..... غزوه خندق یا احزاب
- ۳۵۰ ..... رایزنی مایه پیروزی است

۳۵۲	پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و تحمل گرسنگی
۳۵۲	چشم اندازهای فتح
۳۵۳	در ضیافت جابر
۳۵۵	مشرکان و محاصره مدینه
۳۵۷	بنی قریظه و آغاز خیانتکاری آشکار
۳۵۸	پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و گزارشهایی از بنی قریظه
۳۶۰	مذاکرات نظامی
۳۶۱	آغاز جنگ
۳۶۳	تمامیت ایمان در برابر تمام کفر
۳۶۶	ضربت علی علیه السلام در روز خندق
۳۶۷	بهترین و بدترین ضربه
۳۶۹	با دخت عبدود
۳۶۹	فقط در جنگ با مشرکان
۳۷۱	شکست احزاب
۳۷۲	حذیفه و دعای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم
۳۷۴	قرآن و غزوه احزاب
۳۷۵	غزوه بنی قریظه
۳۷۶	خطای ابولبابه و توبه اش
۳۷۷	داوری سعد بن معاذ
۳۸۰	شهادت جنگ خندق و بنی قریظه
۳۸۰	با این باطا
۳۸۱	اعزام سریه ابن مسلمه به نجد
۳۸۳	غزوه غابه
۳۸۴	اعزام سریه عکاشه به سوی غمره
۳۸۵	اعزام سریه زید بن حارثه به سوی عیص
۳۸۶	اعزام سریه زید بن حارثه به سوی بنی فزاره
۳۸۶	غزوه بنی المصطلق
۳۸۷	در راه مدینه
۳۸۹	اعزام سریه جابر بن فہری به سوی عرینہ
۳۸۹	غزوه حدیبیہ
۳۹۱	در راه حدیبیہ
۳۹۲	نمایندگان قریش از خزاعه
۳۹۳	با ابن مسعود ثقفی
۳۹۴	با بزرگ تیرانانازان عرب
۳۹۵	با چهارمین نماینده
۳۹۶	با پنجمین نماینده
۳۹۶	اعتراض به پیمان صلح
۳۹۷	موافقت قریش
۳۹۹	بندھای پیمان صلح

۳۹۹	پیش از رسمیت یافتن پیمان
۴۰۱	امضای عهدنامه
۴۰۱	از معجزه های پیامبر
۴۰۱	مناسک ناکامان از حج
۴۰۲	بازگشت به مدینه
۴۰۳	از برکت صلح حدیبیه
۴۰۵	پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و فرصت ابلاغ رسالت
۴۰۵	غزوه خیبر
۴۰۷	از نفاق این ای
۴۰۸	در نزدیکی خیبر
۴۰۹	تصمیم یهود بر رویارویی
۴۱۰	پذیرش دیدگاه دیگران
۴۱۰	مردی که خدا و رسولش او را دوست میدانند
۴۱۳	مرحب شکست میخورد
۴۱۴	مژده فتح
۴۱۵	مدارا با اسیران
۴۱۶	فاتح خیبر
۴۱۶	تسلیم و پذیرش پرداخت جزیه
۴۱۷	مسلمان شدن یهودیان
۴۱۸	گذشت نه انتقام
۴۱۹	دو مژده
۴۲۰	هدیه هایی از سرزمین حبشه
۴۲۱	کراماتی در خیبر
۴۲۲	از نشانه های نبوت
۴۲۳	غزوه وادی القری
۴۲۳	باغ های فدک
۴۲۴	سریه اسامه بن زید
۴۲۵	سریه ابن رواحه
۴۲۶	بازگرداندن خورشید
۴۲۶	سریه بشیر
۴۲۷	سریه به سوی یمین و جبار
۴۲۷	سریه به سوی نجد
۴۲۷	عمره قضا
۴۲۹	پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مناسک خود را بجای آورد
۴۳۰	هنگام بازگشت به مدینه
۴۳۱	از رویدادها و خاطره های سال هشتم
۴۳۱	سریه کعب غفاری به سوی منطقه ذات اطلاق
۴۳۲	سریه موته
۴۳۳	ببرق سفید در دستان جعفر

- ۴۳۴ ..... با عبدالله بن رواحه
- ۴۳۵ ..... در نزدیکی موته
- ۴۳۶ ..... شهادت فرماندهان
- ۴۳۷ ..... پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در سوگوار جعفر
- ۴۳۹ ..... در رثای شهیدان
- ۴۴۰ ..... با رزمندگان موته
- ۴۴۲ ..... سریه ذات السلاسل
- ۴۴۴ ..... قرآن و ذات السلاسل
- ۴۴۵ ..... سریه غابه
- ۴۴۵ ..... غزوه فتح مکه
- ۴۴۷ ..... قریش و عهدشکنی
- ۴۴۸ ..... پشیمانی قریش
- ۴۵۱ ..... آمادگی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برای فتح
- ۴۵۳ ..... با حاطب ابن ابی بلتعنه
- ۴۵۴ ..... حرکت به سوی مکه
- ۴۵۵ ..... خاطرات فتح
- ۴۵۶ ..... در مراضهران
- ۴۵۸ ..... تلاشهای مثبت عباس
- ۴۵۹ ..... کاری از سر ناچاری
- ۴۶۱ ..... دوراندهی
- ۴۶۲ ..... ابوسفیان دعوت کننده جدید
- ۴۶۳ ..... رفتار اسلام به هنگام پیروزی
- ۴۶۴ ..... در آستانه ورود به مکه
- ۴۶۴ ..... پاکسازی کعبه از بتها
- ۴۶۶ ..... از خاطرات کعبه
- ۴۶۶ ..... قطعنامه حقوق بشر
- ۴۶۸ ..... با برده داری کعبه
- ۴۷۰ ..... نخستین اذان بر فراز کعبه
- ۴۷۱ ..... در خانه ام هانی
- ۴۷۲ ..... با فضاله بن الملوح
- ۴۷۳ ..... از والاییهای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم
- ۴۷۵ ..... بیعت همگانی
- ۴۷۷ ..... معیار برتری در اسلام
- ۴۷۷ ..... با یدیل بن ورقاء
- ۴۷۸ ..... سریه غالب بن عبدالله به سوی بنی مدلج
- ۴۷۹ ..... سریه عمرو بن امیه به سوی بنی الدیل
- ۴۷۹ ..... سریه عبدالله بن سهیل
- ۴۷۹ ..... سریه خالد بن ولید به سوی بنی جذیمه
- ۴۸۱ ..... اخبار خیانت خالد و جبران کردن آن

۴۸۲	غزوهٔ حنین
۴۸۳	هوازن و رئیس کهنسال بنی چشم
۴۸۵	جاسوسان هوازن و مسلمانان
۴۸۶	آماده شدن برای نبرد با هوازن
۴۸۸	در وادی حنین
۴۸۹	صاحب دلوریها و رشادتهای مشهور
۴۹۰	شبیبه مسلمان میشود
۴۹۱	یورش یس از گریز
۴۹۲	شکست هوازن
۴۹۴	غنایم حنین
۴۹۴	سریه ابوعامر به سوی اوطالس
۴۹۶	سریه ابوسفیان به سوی طائف
۴۹۶	غزوه طائف
۴۹۷	طائف در محاصره مسلمانان
۴۹۸	روزهای در حصار
۴۹۹	مأموریت شکستن بتها
۴۹۹	پایان محاصره
۵۰۰	فتنه تقسیم غنایم
۵۰۳	با ذوالخویصره
۵۰۴	حکمت بخشش به مؤلفهٔ قلوبهم
۵۰۵	از اعتراض تا رضایتمندی
۵۰۷	استغفار پیامبر برای انصار
۵۰۸	با اسیران هوازن
۵۱۰	تجسم بردباری و کرامتمندی
۵۱۱	معجزه آفرینی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم
۵۱۲	بازگشت پیامبر از مکه به مدینه
۵۱۳	معیار برتری در اسلام
۵۱۴	عروهٔ بن مسعود
۵۱۵	اسلام آوردن قبیلهٔ ثقیف
۵۱۶	با قصیده لامیه کعب بن زهیر
۵۱۹	جمع اوری زکات
۵۲۰	سریهٔ عیینه بن حصن فزاری به سوی بنی تمیم
۵۲۲	همراه با شاعر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم
۵۲۶	سریهٔ قطیبه بن عامر به تباله
۵۲۶	سریه ضحاک به سوی قبیله بنی کلاب
۵۲۷	سریهٔ علقمه بن محرز مدلجی
۵۲۷	سریه علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی سرزمین طی
۵۲۸	عدی راوی سرگذشت خود
۵۲۹	سفانه راوی سرگذشت خود

۵۳۱	در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم
۵۳۲	اسلام آوردن عدی و قبیله اش
۵۳۴	غزوه تبوک
۵۳۵	از سخنان پیامبر اکرم علیه واله
۵۳۷	با جد بن قیس
۵۳۹	تهیدستان
۵۴۰	جانشینی و حدیث منزلت
۵۴۱	با ابوخیثمه
۵۴۲	از نشانه های نبوت
۵۴۳	هدلی ایوذر
۵۴۴	ایوذر در ریذه
۵۴۷	سوخت جهنم
۵۴۸	در سرزمین تبوک
۵۴۸	با فرمانروای آبله
۵۴۹	سریه ابوعبیده به سوی جذام
۵۴۹	سریه سعد بن عباده به سوی بنی سلیم
۵۴۹	سریه خالد به سوی اکیدر
۵۵۰	اکیدر در اسارت
۵۵۲	عبدالله ذوالجنادین
۵۵۳	مذاکرات و دستاوردها
۵۵۴	توطئه گران علیه پیامبر و جانشین او
۵۵۶	قرآن افشاگر توطئه گران
۵۵۷	مسجد ضرار
۵۵۹	اولین کسی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به دیدارش شتافت
۵۵۹	اینجا طایه است
۵۶۰	با هم‌زمان غایب از معرکه
۵۶۰	متخلفان از تبوک
۵۶۱	داستان متخلفان
۵۶۴	توبه سه متخلف از جنگ
۵۶۸	نزول سوره برات [توبه]
۵۶۹	نامه پادشاهان جمنیز به پیامبر
۵۷۱	سریه خالد به نجران
۵۷۳	بریشانی و تشویش نصاری نجران
۵۷۴	ورود نصاری نجران به مدینه
۵۷۶	مباهله آخرین راه حل
۵۷۷	زلزل مسیحیان
۵۷۷	تفسیر عملی آیه مباهله
۵۷۸	سند صلح نجران
۵۸۰	آیه مباهله مدال افتخار از سوی خداوند

۵۸۱	سریه بجلی
۵۸۲	با عمرو بن معدیکرب
۵۸۳	دو سریه همزمان
۵۸۴	دو سریه به سوی یمن
۵۸۵	از آموزه های آسمانی
۵۸۵	آزار علی آزار رسول خداست
۵۸۶	سریه اسامه بن زید
۵۸۷	فصل ششم: سفیران و پیام اوران
۵۸۷	اشاره
۵۸۹	سال آمد و رفت سفیران و فرستادگان
۵۸۹	نمایندگان قبایل هوازن و ثقیف
۵۹۰	نمایندگان بنی تمیم
۵۹۱	نمایندگان بنی عامر
۵۹۳	نمایندگان قبیله طی
۵۹۳	نمایندگان بنی زبید
۵۹۳	نمایندگان عبدالقیس
۵۹۵	نمایندگان بنی حنیفه
۵۹۷	نمایندگان کنده
۵۹۷	نماینده ای از بنی مراد
۵۹۸	نمایندگان اشعریان
۵۹۸	نمایندگان اهالی یمن
۵۹۹	نماینده ازد
۶۰۰	نمایندگان بجیله
۶۰۰	نمایندگان بنی کعب
۶۰۱	نمایندگان همدان
۶۰۱	نمایندگان مزینه
۶۰۳	نمایندگان نجران
۶۰۳	نماینده پادشاهان حمیر
۶۰۴	نماینده جماعتی از اعراب
۶۰۶	نمایندگان دوس
۶۰۶	نماینده فروه بن عمرو جذامی
۶۰۷	نمایندگان بنی سعد
۶۰۸	نمایندگان طارق
۶۰۹	نمایندگان نجیب
۶۱۰	نمایندگان بنی سعد
۶۱۰	نمایندگان بنی فزاره
۶۱۱	نمایندگان بنی اسد
۶۱۱	نمایندگان بهراء
۶۱۲	نمایندگان عذره



۶۱۲	نمایندگان بَی
۶۱۳	نمایندگان ذی مره
۶۱۳	نمایندگان خولان
۶۱۳	نمایندگان محارب
۶۱۴	نمایندگان صداء
۶۱۴	نمایندگان غسان
۶۱۴	نمایندگان سلمان
۶۱۵	نمایندگان عبس
۶۱۵	نمایندگان بنی سلیم
۶۱۵	نمایندگان عامر
۶۱۵	نمایندگان اُرد
۶۱۷	نمایندگان بنی المنفق
۶۱۸	نمایندگان نَجَع
۶۲۰	سایر هیأت‌های نمایندگی
۶۲۲	فصل هفتم : حجة الوداع
۶۲۲	اشاره
۶۲۴	حجة الوداع
۶۲۵	چگونگی حج گزاردن رسول خدا
۶۲۶	عمره و اعمال آن
۶۲۹	حج و مناسک و آداب آن
۶۳۲	حج تمتع
۶۳۳	محرمات احرام
۶۳۵	از رویدادهای حجة الوداع
۶۳۶	در موقف عرفات
۶۳۸	در مسجد خیف
۶۳۸	آخرین روز تشریق
۶۳۹	وحی و آخرین آیه از قرآن
۶۴۰	چه کسی قرآن را جمع آوری کرده؟
۶۴۳	شواهدی دیگر
۶۴۷	فصل هشتم : ولایت و امامت
۶۴۷	اشاره
۶۴۹	مسأله مهم ابلاغ رسالت
۶۵۲	برگزیده ای از حدیث غدیر
۶۵۸	اصحاب با علی علیه السلام بیعت میکنند
۶۵۸	جبرئیل و روز غدیر
۶۵۹	قرآن جانشینی علی را مبارک باد میگوید
۶۶۲	با نعمان فهری
۶۶۳	از خاطرات غدیر
۶۶۴	خدا نگهدار پیغمبر خویش است

۶۶۶	فصل نهم : روزهای پایانی زندگانی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
۶۶۶	اشاره
۶۶۸	دو امانت گرانستگ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم
۶۶۸	تأکید حدیث غدیر
۶۷۱	طلب مغفرت برای اهل بقیع
۶۷۲	نجات در عمل توأم با رحمت خدا
۶۷۲	کتاب و عترت دو جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم
۶۷۳	با اسامه بن زید
۶۷۴	پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نماز جماعت مسلمانان را نشسته میخواند
۶۷۶	رویگردانان از سپاه اسامه
۶۷۷	مصیبت؛ تمام مصیبت
۶۷۷	ستمیدگان پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از آن جماعت روی گردانید و آنان برخاستند و رفتند، علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب و اهل بیت خاص آن حضرت باقی ماندند. در این
۶۷۸	ابن عباس در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم
۶۷۸	در وداع با انصار
۶۸۰	وداع با مهاجران
۶۸۱	نقل اکبر و اصغر
۶۸۳	وصیت و وصی
۶۸۵	با دختر خود فاطمه علیها السلام
۶۸۶	وصیتهای ویژه
۶۸۷	حقوق مردم
۶۸۹	پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در هنگام وداع
۶۹۰	سخنانی به هنگام وداع
۶۹۰	برتر از جبرئیل
۶۹۱	جبرئیل و وصیت نامه
۶۹۳	امانت خدا و رسولش
۶۹۴	اقرار گرفتن برای پذیرفتن وصیت نامه
۶۹۴	حنوط بهشتی
۶۹۵	پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم که برادرش را فراخواند
۶۹۶	نجوای حبیبانه
۶۹۷	پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم زنده و پس از حیات
۶۹۸	در آغاز راه آخرت
۷۰۱	بزرگترین مصیبت
۷۰۲	تعزیتی از خدای تبارک و تعالی
۷۰۴	تسلیت گویی جبرئیل به اهل بیت علیهم السلام
۷۰۴	تسلیت خضر پیامبر به اهلبیت رسول خدا
۷۰۵	معصوم، متولی تجهیز معصوم
۷۰۶	قطع نبوت؛ بزرگترین فاجعه برای زمین
۷۰۷	پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در آخرین آرامگاه خویش
۷۰۹	خانمه



## برای اولین بار در تاریخ جهان : بررسی تاریخ پیامبر اسلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی شیرازی، سیدمحمد، 1307 - 1380.

عنوان قراردادی : ولول مره فی تاریخ العالم: لمحات من تاریخ سید المرسلین .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : برای اولین بار در تاریخ جهان : بررسی تاریخ پیامبر اسلام [کتاب] / سیدمحمد حسینی شیرازی؛ مترجم عبدالمحمد حسینی؛ تحقیق و ویرایش محمد خنیفرزاده.

مشخصات نشر : تهران: دلیل ما، 1395.

مشخصات ظاهری : 656 ص.

شابک : 300000 ریال : 2-008-442-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11 ق. -- سرگذشتنامه

موضوع : Muhammad, Prophet -- Biography

شناسه افزوده : حسینی، عبدالمحمد، مترجم

شناسه افزوده : خنیفرزاده، محمد، 1330 -

رده بندی کنگره : 1395 8041 و 486 ح/BP22/9

رده بندی دیویی : 297/93

شماره کتابشناسی ملی : 4387090

ص : 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

برای اولین بار در تاریخ جهان

آیه الله العظمی

سید محمد حسینی شیرازی قدس سره

ص: 3

\* نام کتاب: برای اولین بار در تاریخ جهان

\* مؤلف: آية الله العظمى سيد محمد حسيني شيرازى قدس سره

\* مترجم: عبدالمحمد حسنى

\* تحقيق و ويرایش محمد خنيفرازده

\* ناشر:

زیر نظر گروه ترجمه آثار آية الله العظمى شيرازى

کليه حقوق طبع و نشر برای بنیاد جهانی

آية الله العظمى شيرازى محفوظ است.

[www.iswf.net](http://www.iswf.net)

ص: 4

## فهرست مطالب

مقدمه ویراستار... 17

مقدمه مؤلف... 21

فصل اول:

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم قبل از پیامبری

نام و نیاکان پیامبر... 25

شجره طیبه... 26

معجزات و آثار ولادت با شرافت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم... 29

روزهای شیر خوارگی... 30

از دست دادن مادر... 31

درگذشت پدر بزرگ... 31

ابوطالب و سرپرستی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم... 32

در راه شام... 33

ازدواج مبارک... 34

پیمان جوانمردان... 36

نوسازی ساختمان کعبه... 38

جاهلیت و بت پرستی... 39

از خرافات زمان جاهلیت... 41

قریشیان و ساکنان حرم... 42

پیشگویی از امر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم... 44

فصل دوم:



مبعث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

مبعث...51

ملاقات در سرزمین شام...52

آزمایش... 55

اولین گرونده به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم...56

تبلیغ رسالت الهی...58

ص: 5

موضوعگیری حضرت ابوطالب... 61

منطق جاهلیت... 63

عمار یاسر و والدیش... 64

با بلال حبشی... 65

مهاجرت به حبشه... 65

از برکات هجرت... 66

مسلمان شدن نجاشی... 70

مسلمان شدن حمزه... 70

موضوعگیریهای مهم ابوطالب... 72

نیرنگ قریشیان... 72

همداستانی قریش... 73

پیمان ننگین قریشیان... 74

نقض عهدنامه... 75

سال اندوه... 78

شدت یافتن آزارهای قریشیان... 78

با ابن ابي معیط... 79

دختر مدافع... 79

نمونه هایی دیگر از آزار قریشیان... 80

همپای دختر مهرورز... 80

در سایه کعبه... 80

با هم پیمانان... 81

جنگ فرهنگی بر ضد قرآن... 85

مشرکان نزد عالمان یهودی مدینه رفتند... 86

با سردمداران شرک... 87

توطئه ولید علیه قرآن... 88

ولید در گزارشی دیگر... 89

با عتبه بن ربیعہ... 90

با سخره گران... 92

کفرورزی به آیات خدا... 94

طغیانگر سرکش... 94

دروغ زن گناهکار... 95

همیہ جہنم... 96

رؤسای دو منطقه مهم... 97

ستمگر و دوستش... 98

و مثالی زنده... 98

سازش هرگز... 99

خوراک بدکاران... 99

بزرگانی از قریش... 100

تہمتہای بی پایہ... 101

تیرہای شماتت... 101

رکانہ و حقگریزی اش... 102

در آرزوی ملایک... 103

دشوارتر از جنگ اُحد... 103

سرکردگان استهزا... 104

هیئت نمایندگی کشیشان حبشی... 105

با شاعر جاهلیت اُعشی بن قیس... 106

سفر به طائف... 107

در منزلگاه نخله... 109

بازگشت به مکه... 110

ص: 6

## فصل سوم:

معراج پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

سفری به آسمان... 113

واکنش مشرکان به جریان معراج... 116

نا امیدی، هرگز... 118

دیدار با گروهی از یمامه ... 119

با هیأت خزرج... 121

بیعت در عقبه اولی... 123

بیعت در عقبه دوم... 124

هراس و خروج ابلیس... 126

بیعت عقبه به روایت جابر... 127

مسلمان شدن عمرو بن جموح... 129

## فصل چهارم

هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

هجرت... 133

تصمیم فرجامین... 135

جبرئیل و افشای نقشه... 137

لیلة المبيت... 138

خفتن علی علیه السلام در آینه قرآن... 138

شب هجرت... 139

تاریخ هجرت... 141

در جست و جوی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم... 142

جایزه دستگیری رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم... 143

با بریده اسلمی... 144

با ام معبد... 145

مسلمانان در انتظار رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم... 148

نخستین جمعه در مدینه... 150

نزد ابو ایوب... 150

مسجد شریف نبوی... 153

بنای مسجد... 153

ترک کردن خانه ابو ایوب... 154

برادری مهاجران و انصار... 155

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و نمایندگان انصار... 156

تشریح اذان... 157

ابوسفیان و نخستین مصادره اموال مسلمانان... 158

دعا کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای مدینه... 159

خواستگاری علی علیه السلام از فاطمه... 160

مهریه ازدواج... 161

اعلان خبر ازدواج... 162

مهریه به مصلحت دو طرف... 163

سادگی در ازدواج... 165

مهمانی عروسی... 165

آداب شب زفاف... 166

بامداد شب عروسی... 167

ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام... 167

با دانشمندان یهود... 170

مسلمان شدن عبدالله بن سلام... 171

مسلمان شدن مخیریق... 172

با پسران اخطب... 173

ص: 7

نیرنگبازی یهود... 174

یهودیان و دامن زدن به فتنه گری و دشمنی... 176

با عبدالله بن اُبی و ابو عامر... 178

در راه عیادت یک بیمار... 179

بخشش رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم... 180

تبدیل قبله... 181

نماز طلب باران... 182

فصل پنجم:

غزوه ها و سریه های پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

اجازه جنگ برای دفاع... 187

گروه بندی کافران... 190

اولین سریه در اسلام... 190

سریه عبیده بن حارث... 191

سریه سعد... 192

غزوه ابواء... 192

غزوه بواط... 193

غزوه ذات العشیره... 193

غزوه بدر ابتدایی... 194

سریه عبد الله بن جحش... 194

ماه حرام و جنگیدن در آن... 196

نشانه های فتح... 196



- سریة عمیر بن عدی... 197
- غزوه بدر (اصلی)... 198
- به سوی ذفران... 200
- رایزنی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با یاران... 201
- کاوش و کسب اخبار... 203
- گریز ابوسفیان... 205
- شب نبرد بدر... 206
- رایزنی مایه پیروزی است... 208
- درگیری دو سپاه... 209
- نشانه های شکست مشرکان... 210
- رویاری دو سپاه کفر و ایمان... 215
- شکست مشرکان... 217
- سرنوشت ابوجهل... 218
- پس از فروکش کردن شعله های آتش جنگ... 220
- در راه بازگشت... 221
- با اسیران بدر... 222
- عباس بن عبدالمطلب در اسارت... 222
- منت و لطف یا فدیة... 223
- فدیة داماد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم... 224
- منع شکنجه و مثله... 225
- بخل و نیرنگ... 226

مشركان و گزارشهای جنگ... 226

سرنوشت ابولهب... 227

غزوه بنی سلیم... 228

غزوه بنی قینقاع... 229

غزوه سویق... 231

غزوه ذی امر... 233

سریه محمد بن مسلمه... 234

ص: 8

سریه زید بن حارثه ... 236

سریه عبدالله بن عتیک ... 237

غزوة أحد... 238

نامه ای از مکه ... 239

رایزنی با یاران ... 240

به سوی أحد... 241

رویاری دو سپاه ... 242

آغاز جنگ ... 244

گریز مشرکان ... 247

پیامد شوم سرپیچی از فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم... 248

لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار... 252

قتلگاه حضرت حمزه سیدالشهدا... 254

پستی بنی امیه و پیروانشان... 256

با ابو دجانه... 256

مدافعان ثابت قدم... 257

عمرو بن جموح و شهادت... 258

قرعه کشی برای شهادت... 260

جوانی که ملایک غسلش دادند... 261

چشم قتاده... 262

دست ابن عتیک... 262

هفتاد و چند زخم... 263

متجاسران...263

با ابی بن خلف...264

نمونه ای از باورمندان...265

روز آزمایش...266

مردی از بهشت...266

ابلیس در شکار فرصتها...267

بازگشت مسلمانان...268

ساقی...269

نماز ظهر در روز احد...270

روش امویان و پیروانشان...271

پایان جنگ...271

شعارهای شرک و توحید...272

کسب اطلاعات از دشمن...273

آرامگاه شهیدان...274

در آستانه مدینه...275

با دختر جحش...276

زنان با اخلاص...277

گریه بر حضرت حمزه...277

غزوة حمراء الاسد...278

سریة غنوی به سوی رجیع...281

سریه منذر به سوی بئر معونه...282

غزوة بني النضير... 284

اموال بني النضير... 286

غزوه بني لحيان... 288

غزوه ذات الرقاع... 289

جوانمردی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم... 290

پایداری... 291

یادکرد پیامبر میله از یاران خود... 291

خدا مهربان تر است... 294

ص: 9

غزوه بدر دوم... 294

با قبایل اشجع و بنی ضمیره... 295

غزوه دومة الجندل... 297

غزوه خندق یا احزاب... 298

رایزنی مایه پیروزی است... 300

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و تحمل گرسنگی... 302

چشم اندازهای فتح... 302

در ضیافت جابر... 303

مشرکان و محاصره مدینه... 305

بنی قریظه و آغاز خیانتکاری آشکار... 307

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و گزارشهایی از بنی قریظه... 308

مذاکرات نظامی... 310

آغاز جنگ... 311

تمامیت ایمان در برابر تمام کفر... 313

ضربت علی علیه السلام در روز خندق... 316

بهترین و بدترین ضربه... 317

با دخت عبدود... 319

فقط در جنگ با مشرکان...

شکست احزاب... 321

حذیفه و دعای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم... 322

قرآن و غزوه احزاب... 324

غزوه بنی قریظه... 325

خطای ابولبابه و توبه اش... 326

داوری سعد بن معاذ... 327

شهدای جنگ خندق و بنی قریظه... 330

با ابن باطا... 330

اعزام سریه ابن مسلمه به نجد... 331

غزوه غابه... 333

اعزام سریه عکاشه به سوی غمره... 334

اعزام سریه زید بن حارثه به سوی عیص... 335

اعزام سریه زید بن حارثه به سوی بنی فزاره... 336

غزوه بنی المصطلق... 336

در راه مدینه... 337

اعزام سریه جابر بن فهری به سوی عرینه... 339

غزوه حدیبیه... 339

در راه حدیبیه... 341

نمایندگان قریش از خزاعه... 342

با ابن مسعود ثقفی... 343

با بزرگ تیراندازان عرب... 344

با چهارمین نماینده... 345

با پنجمین نماینده... 346

اعتراض به پیمان صلح... 346

موافقت قریش... 347

بندهای پیمان صلح... 349

پیش از رسمیت یافتن پیمان... 349

امضای عهدنامه... 351

از معجزه های پیامبر... 351

مناسک نا کامان از... 351

بازگشت به مدینه... 352

از برکت صلح حدیبیه... 353

ص: 10



پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و فرصت ابلاغ رسالت... 355

غزوه خیبر... 355

از نفاق ابن ابی... 357

در نزدیکی خیبر... 358

تصمیم یهود بر رویارویی... 359

پذیرش دیدگاه دیگران... 360

مردی که خدا و رسولش او را دوست می دارند... 360

مرحب شکست می

خورد... 363

مژده فتح... 364

مدارا با اسیران... 365

فاتح خیبر... 366

تسلیم و پذیرش پرداخت جزیه... 366

مسلمان شدن یهودیان... 367

گذشت، نه انتقام... 368

دو مژده... 369

هدیه هایی از سرزمین حبشه... 370

کراماتی در خیبر... 371

از نشانه های نبوت... 372

غزوه وادی القری... 373

باغ های فدک... 373

سریة اسامة بن زید ... 374

سریه ابن رواحه ... 375

بازگرداندن خورشید ... 376

سریه بشیر ... 376

سریه به سوی یمن و جبار ... 377

سریه به سوی نجد ... 377

عمرة قضا ... 377

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مناسک خود را بجای آورد ... 379

هنگام بازگشت به مدینه ... 380

از رویدادها و خاطره های سال هشتم ... 381

سریة کعب غفاری به سوی منطقه ذات اطلاق ... 381

سریه موته ... 382

بیرق سفید در دستان جعفر ... 383

با عبدالله بن رواحه ... 384

در نزدیکی موته ... 385

شهادت فرماندهان ... 386

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سوگوار جعفر ... 387

در رثای شهیدان ... 389

با رزمندگان موته ... 390

سریة ذات السلاسل ... 391

قرآن و ذات السلاسل ... 393

سریة غابه... 394

غزوه فتح مکه... 394

قریش و عهدشکنی... 396

پشیمانی قریش... 397

آمادگی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برای فتح... 400

با حاطب ابن ابی بلتعہ... 402

حرکت به سوی مکه... 403

ص: 11

- خاطرات فتح... 404
- در مَرّ الظهران... 405
- تلاشهای مثبت عباس... 407
- کاری از سر ناچاری... 408
- دوران‌دیشی... 410
- ابوسفیان دعوت‌کننده جدید... 411
- رفتار اسلام به هنگام پیروزی... 412
- در آستانه ورود به مکه... 413
- پاکسازی کعبه از بتها... 413
- از خاطرات کعبه... 415
- قطعه‌نامه حقوق بشر... 415
- با پرده داری کعبه... 417
- نخستین اذان بر فراز کعبه... 419
- در خانه ام هانی... 420
- با فضالة بن الملوّح... 421
- از والایی های پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ... 422
- بیعت همگانی... 424
- معیار برتری در اسلام... 426
- با بدیل بن ورقاء... 426
- سریه غالب بن عبدالله به سوی بنی مدلج... 427
- سریه عمرو بن امیه به سوی بنی الدیل... 428

سریه عبدالله بن سهیل ... 428

سریه خالد بن ولید به سوی بنی جذیمه ... 428

اخبار خیانت خالد و جیران کردن آن ... 430

غزوه حنین ... 431

هوازن و رئیس کهنسال بنی چشم ... 432

جاسوسان هوازن و مسلمانان ... 434

آماده شدن برای نبرد با هوازن ... 435

در وادی حنین ... 437

صاحب دلاوریها و رشادتهای مشهور ... 438

شبیبه مسلمان می شود ... 439

یورش یس از گریز ... 440

شکست هوازن ... 441

غنائم حنین ... 443

سریه ابوعامر به سوی اوطالس ... 443

سریه ابوسفیان به سوی طائف ... 445

غزوه طائف ... 445

طائف در محاصره مسلمانان ... 446

روزهای در حصار ... 447

مأموریت شکستن بتها ... 448

پایان محاصره ... 448

فتنه تقسیم غنائم ... 450

با ذو الخویصره...452

حکمت بخشش به مؤلفه قلوبهم... 453

از اعتراض تا رضایتمندی...454

استغفار پیامبر برای انصار...456

با اسیران هوازن... 457

تجسم بردباری و کرامتمندی...459

معجزه آفرینی پیامبر...460

بازگشت پیامبر از مکه به مدینه...461

ص: 12

462... معیار برتری در اسلام

463... عروة بن مسعود

464... اسلام آوردن قبیله ثقیف

465... با قصیده لامیه کعب بن زهیر

468... جمع آوری زکات

469... سریه عینة بن حصن فزاری به سوی بنی تمیم

471... همراه با شاعر پیامبر

474... سریه قطبة بن عامر به تباله

474... سریه ضحاک به سوی قبیله بنی کلاب

475... سریه علقمة بن محرز مدلجی

475... سریه علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی سرزمین طی

476... عدی راوی سرگذشت خود

477... سفانه راوی سرگذشت خود

479... در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

480... اسلام آوردن عدی و قبیله اش

482... غزوه تبوک

483... از سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم

485... با جد بن قیس

487... تهیدستان

488... جانشینی و حدیث منزلت

489... با ابوخیثمه

از نشانه های نبوت ... 490

همدلی ابوذر... 491

ابوذر در ریزه... 492

سوخت جهنم... 495

در سرزمین تبوک... 496

با فرمانروای آیله... 496

سریه ابو عبیده به سوی جذام ... 497

سریه سعد بن عباده به سوی بنی سلیم... 497

سریه خالد به سوی اکیدر... 497

اکیدر در اسارت... 498

عبدالله ذوالبجادی... 500

مذاکرات و دستاوردها... 501

توطئه گران علیه پیامبر و جانشین او... 502

قرآن افشاگر توطئه گران... 504

مسجد ضرار... 505

اولین کسی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به دیدارش شتافت ... 507

اینجا طابه است... 507

با هم‌زمان غایب از معرکه... 508

متخلفان از تبوک... 508

داستان متخلفان... 509

توبه سه متخلف از جنگ... 512



نزول سوره برائت [توبه]... 516

نامه پادشاهان حَمِيرَ به پیامبر... 517

سریه خالد به نجران... 519

پريشانی و تشویش نصارای نجران... 521

ورود نصارای نجران به مدینه... 523

مباهله آخرین راه حل... 524

ص: 13

تزلزل مسیحیان ... 525

تفسیر عملی آیه مباحله ... 525

سند صلح نجران ... 526

آیه مباحله مدال افتخار از سوی خداوند ... 528

سریه بجلی ... 529

با عمرو بن معدیکرب ... 530

دو سریه هم زمان ... 531

دو سریه به سوی یمن ... 532

از آموزه های آسمانی ... 533

آزار علی آزار رسول خداست ... 533

سریه اسامة بن زید .. 534

فصل ششم :

سفیران و پیام آوران

سال آمد و رفت سفیران و فرستادگان ... 537

نمایندگان قبایل هوازن و ثقیف ... 537

نمایندگان بنی تمیم ... 538

نمایندگان بنی عامر ... 539

نمایندگان قبیله طی ... 541

نمایندگان بنی زبید ... 541

نمایندگان عبدالقیس ... 541

نمایندگان بنی حنیفه ... 543

نمایندگان کنده... 545

نماینده ای از بنی مراد... 545

نمایندگان اشعریان... 546

نمایندگان اهالی یمن... 546

نماینده أزد... 547

نمایندگان بجیله... 548

نمایندگان بنی کعب... 548

نمایندگان همدان... 545

نمایندگان مزینه... 550

نمایندگان نجران... 550

نماینده پادشاهان حمیر... 550

نماینده جماعتی از اعراب... 551

نمایندگان دوس... 553

نماینده فروة بن عمرو جذامي... 553

نمایندگان بنی سعد... 554

نمایندگان طارق... 555

نمایندگان نجیب... 556

نمایندگان بنی سعد... 557

نمایندگان بنی فزار... 557

نمایندگان بنی اسد... 558

نمایندگان بهراء... 558

نمایندگان عذره... 559

نمایندگان بلی... 559

نمایندگان ذی مره... 560

نمایندگان خولان... 560

نمایندگان محارب... 560

نمایندگان صداء... 561

نمایندگان غسان... 561

ص: 14

نمایندگان سلامان ... 561

نمایندگان عبس ... 562

نمایندگان بنی سلیم ... 562

نمایندگان عامر ... 562

نمایندگان ازد ... 562

نمایندگان بنی المنتفق ... 564

نمایندگان نَخَع ... 565

سایر هیأت‌های نمایندگی ... 567

فصل هفتم :

حجة الوداع

حجة الوداع ... 571

چگونگی حج گزاردن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ... 572

عمره و اعمال آن ... 573

حج و مناسک و آداب آن ... 576

حج تمتع ... 579

محرمات احرام ... 580

از رویدادهای حجة الوداع ... 581

در موقف عرفات ... 582

در مسجد خیف ... 584

آخرین روز تشریق ... 584

وحی و آخرین آیه از قرآن ... 585

چه کسی قرآن را جمع آوری کرد؟... 586

شواهدی دیگر... 589

فصل هشتم:

ولایت و امامت

مسأله مهم ابلاغ رسالت ... 595

برگزیده ای از حدیث غدیر... 598

اصحاب با علی بیعت می کنند... 604

جبرئیل و روز غدیر... 604

قرآن جانشینی علی علیه السلام را مبارک باد می گوید... 605

با نعمان فهری... 607

از خاطرات غدیر... 608

خدا نگهبان پیامبر خویش است ... 609

فصل نهم:

روزهای پایانی زندگانی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

دو امانت گرانسنگ رسول خدا... 613

تأکید حدیث غدیر... 613

سریه اسامه به سوی روم... 615

طلب مغفرت برای اهل بقیع... 616

نجات در عمل توأم با رحمت خدا... 617

کتاب و عترت دو جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ... 617

با اسامة بن زید... 618

پیامبر نماز جماعت مسلمانان را نشسته می خواند... 619

رویگردانان از سپاه اسامه... 621

مصیبت؛ تمام مصیبت... 622

ص: 15

ستمديدگان پس از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم... 622

ابن عباس در حضور پيامبر اکرم... 623

در وداع با انصار... 623

وداع با مهاجران... 625

ثقل اکبر و اصغر... 626

وصيت و وصي... 628

با دختر خود فاطمه... 630

وصيتهاي ويژه... 631

حقوق مردم... 632

پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم در هنگام وداع... 634

سخناني به هنگام وداع... 635

برتر از جبرئيل... 635

جبرئيل و وصيت نامه... 636

امانت خدا و رسولش... 638

اقرار گرفتن براي پذيرفتن وصيت نامه... 639

حنوط بهشتي... 639

پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم برادرش را فراخواند... 639

نجوای حبيانه... 641

پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم زنده و پس از حيات... 642

در آغاز راه آخرت... 643

بزرگترين مصيبت... 646



تغزیتی از خدای تبارک و تعالی... 647

تسلیت گویی جبرئیل به اهل بیت السلام... 649

تسلیت خضر پیامبر به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم... 649

معصوم متولی تجهیز معصوم... 650

قطع نبوت؛ بزرگترین فاجعه برای زمین... 651

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در آخرین آرامگاه خویش... 652

خاتمه... 654

ص: 16

تاریخ زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم از دیر باز مورد توجه اندیشه وران و عالمان دین بوده است، زیرا علاوه بر آنکه مایه عبرت است، آدمی را تا حدودی با عظمت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و شیوه ظهور و رشد دین اسلام و با رنجها و تلاشهای آن حضرت آشنا می کند سنت ایشان را او می نمایاند و فرد مسلمان را در اعتقاد و باور خود محکم تر می سازد. آشنایی با سیرت و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم با آگاهی از تاریخ حیات آن حضرت و با خواندن کتابهایی که درباره تاریخ صدر اسلام نگارش شده اند امکان پذیر است در تمامی مذاهب اسلامی، شناخت سنت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم یکی از بایسته های دینی است زیرا یکی از منابع فهم دین به ویژه احکام شرعی گفتار رفتار تقریر و در تعبیری جامع تر سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم است. به تعبیر دقیق تر، رفتار یک فرد مسلمان، به ویژه در احکام شرعی و منش اخلاقی، بایستی با رفتار آن حضرت همگونی و همانندی داشته باشد خدای متعال در این باره فرموده است «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>(1)</sup>، قطعاً برای شما در [رفتار و سنت] رسول خدا، الگوی نیکویی است».

نیز فرموده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ ...»<sup>(2)</sup>، «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را ببخشد و خدا آمرزنده بخشایشگر است. بگو خدا و پیامبر را اطاعت کنید».

این معنا در روایات نیز به فراوانی و تفصیل و تأکید آمده است، که بی تردید همه آنها

ص: 17

1- سوره احزاب، آیه 21.

2- سوره آل عمران آیه های 31 و 32

بر ضرورت پیروی از رفتارهای آن حضرت و فرمان بردن از سخنان ایشان تأکید می کنند باری، برای شناخت این الگوی نیکو، نخست بایستی با زندگی و رفتار آن حضرت آشنا شد و تاریخ حیات مبارک ایشان را به دقت خواند و فهمید و بهترین راه دستیابی به این مهم مطالعه کتابهای سیره و گزارشهای تاریخ صدر اسلام است تمامی گفتارها و رفتارهای آن حضرت برای ما درسی است مهم، که باید آنها را فرا گرفت و در زندگی خویش به کار برد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم الگوی کامل مکارم اخلاقی است و آن حضرت در تعبیری لطیف، هدف بعثت را کامل ساختن مکارم اخلاق دانسته اند، و خواندن تاریخ حیات پیامبر اسلام له زمینه ساز آشنا شدن با این مکرمات های اخلاقی است.

این کتاب، یکی از بهترین کتابهای سیره است، که هم از دراز نویسی پرهیز کرده و هم در ایجاز نویسی، مطلبی را وا نگذاشته است بلکه جانب اعتدال را حفظ کرده است بسیارند کتابهای سیره ای که یا چنان پربرگ اند که خواننده را می تاراند، یا چنان کم برگ که وی را در فهم سیره آن حضرت سیراب نمی سازند و تشنه رهایش می کنند. علاوه بر این برخی کتابهای سیره دچار بعضی گزاره های خرافی و عقل گریزاند که با خرد سالم سازگار نمی باشند و دل خواننده را به سرابهایی کاذب و وهمی خوش می کنند و از چشمه سار حقیقت دور می دارند. علاوه بر این نویسنده کتاب پیش روی از اسناد معتبر و گزاره های درست گزارش کرده، و کوشیده اعتبار مطالب خود را افزایش دهد و خواننده را با آفتاب حقیقت آشنا سازد و تشنه کامیاش را با زلال معرفت بزداید.

از نکات دیگری که باید درباره این کتاب گفت آن است که هرگز پیشاپیش ارزش داوری نکرده و حقیقت را از لابه لای برگهای کهنه تاریخ برآورده و فرادید خواننده به نمایش نهاده است. بسیارند نویسندگانی که تاریخ و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با دیدگاه ها و مبانی فکری و خواسته های خود تطبیق کرده اند و هر آنچه با دیدگاه هایشان همسوی بوده، آورده اند و آنچه نبوده و اهسته اند و از بازگوییاش طفره رفته اند

نویسنده محترم - که روانش قرین رحمت باد - در نگارش این اثر، ضمن توجه کردن به نیاز جامعه و فقر کتابخانه شیعی از چنین کتابهایی، کوشیده است چنان مفید و مختصر، سالم و دور از خرافه، معتبر و مستند بنویسد که خواننده تشنه حقیقت را به کار آید و وقت

درباره نظم کتاب و شیوه چینش محورهای بحث باید گفت که ابتدا از ترتیب و توالی زمانی رویدادهای تاریخی پیروی می کند و در پایان از هیئت‌هایی که به دیدار آن حضرت آمده اند و پیام اسلام را دریافت کرده اند گزارشی کامل به دست می دهد. نیز در بحث حج آن حضرت و کیفیت ادای این فریضه مهم آمیزه ای از فقه و تاریخ را نگاشته، که در نوع خود کم مانند است.

در ویرایش این اثر ویراستار کوشیده است ردپای گزارشهای تاریخی را در منابع اهل سنت رصد نماید و به اقتضا و اقتضای برخی منابع را در پانویس ذکر نماید. ایشان در نگارش این اثر پربها خوانندگان عام را در نظر داشته و کتاب را برای آنان نوشته، نه برای خواص و تاریخ پژوهان و آشنایان به سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نه برای اظهار و نشان دادن توان علمی خود.

آنجایی منابع انبوه را به دست می دهند که هدف نگارنده پژوهیدن موضوعی خاص یا اثبات مطلبی ویژه باشد لذا در این اثر یکی از کارهای ویرایشی آن بود که برای مطالب کتاب منابعی از اهل سنت بیاوریم تا پژوهشگران را به کار آید نیز آنچه میان دو قلاب و کروش [ ] است از ویراستار است، نه مؤلف .

حال بجا می بینم دلیل پرداختن به این اثر را در چند سطر بنگارم و از این رهگذر ادای دینی به نویسنده اثر - قدس الله سره کرده باشم.

در آغاز بگذارید این جمله را بی تکلف بنویسم جمله ای که نه اینک به ذهنم آمده و نه در باورم بی ریشه و مایه است بلکه سالها درباره اش فکر کرده ام؛ آن جمله بسیار ساده این است: نویسنده این کتاب آیه الله العظمی سید محمد شیرازی الله عالمی است شگفت بی مانند و بسیار مخلص و دردمند دین از نزدیکانش شنیده ام که سوزناک و سوگمندانه می گفت که آرزویش مسلمان کردن تمام مردم جهان و شیعه ساختن تمام فرق اسلامی است . باری ، این آرزو از درد دین و سوز درون و اخلاص فراوان وی گزارش می کند و بس. در عمر پر برکت خود بیش از هزار و دویست کتاب نوشت و بسیاری از آنها پربرج و سخت پرمایه موسوعة الفقه که تقریباً به یکصد و شصت جلد می رسد، تقریب القرآن الی

الأذهان ( 20 ج)، ایصال الطالب إلى المكاسب (16ج)، الوصول الى كفاية الأصول ( 5ج)، الحواشي (12ج)، الوصائل الى الرسائل (15ج) و بسیاری دیگر مگر یک مرجع تقلید چقدر فرصت دارد که دست به قلم ببرد و بنویسد؟

مجموعه کتابهای پربرگ او که به صورت مجموعه های چند جلدی منتشر شده اند، به 308 جلد می رسد مجموعه کتابهایی که مستقلاً قلم گرفت و نوشت، نه اینکه در آغاز به صورت گفتار بود و بعداً به چاپ رسیده بیش از ششصد جلد است. سبحان الله! اگر ماهی یک جلد نوشته باشد دست کم به پنجاه سال زمان نیاز داشت. این است که شگفت می نماید. اگر سایر کتابهای کم برگ یا گفتاری و درسی را به شمار آوریم این عدد به بیش از هزار و دویست خواهد رسید.

در اثبات ادبیت بالا و لطیف او، و نیز چیرگی اش بر واژه های ذهن گریز، کتاب المقالات کفایت می کند در افتادن با انواع مطالب ظریف علمی به ویژه مسائل عقلانی، پرداختن به تمامی جوانب فقه و پر کردن تمامی چاله ها و نقطه های خلاً در فقه - که به منطقه الفراغ مشهور است - و نگرستن فراگیر به فقه به عنوان «فقه زندگی» و به دست آوردن احکام جدیدی چون محیط زیست علوم تجربی و مفاهیم اجتماعی روزآمد، چون جهانی شدن، خشونت و... همگی نشان «ژرفای» دانش اوست.

وی شیدا و شیفته حقیقت بود و هرگز و با هیچ بهایی آن را فدای مصلحت نمی کرد نوشته ها و گزاره هایش را همیشه با برهان می آراست و حق را می پذیرفت، از هرکه باشد و باطل را بر نمی تافت، حتی اگر از دوست باشد. پاسدار حریم محترم ولایت بود. مسحور عدالت بود و برایش قلم می زد و فریادهایش را از گلوی قلم بر می آورد. درست نویسی شیوه اش بود نه درشت نویسی پاسدار حرمت قلم بود و آن را با چرب زبانی و یاوه بافی نمی آلود آنچه پسند خدا و نیاز مردم بود می نوشت نه آنچه پسند آنان عفت قلم راست نگاری خداواری دلاوری و اخلاص در نوشته هایش آشکار بود.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين.

کتاب پیش رو روایتگر بخشی از تاریخ رسول مکرم اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم است که با عنوان «ولأول مرة في تاريخ العالم؛ برای اولین بار تاریخ جهان» فراهم آمده است. وجه نامگذاری این اثر از آن جهت است که پس از گذشت روزگاری دراز و برای نخستین بار در تاریخ جنبشی چنین اصلاح گرانه مسالمت آمیز فراگیر و خجسته الهی به رهبری رسول اعظم حضرت محمد بن عبد الله به وجود آمد که همچنان با جانها

تعامل دارد این جنبش تا به امروز اثری نیکو بر جهان داشته و دارد و تا زمانی که این دین بر تمام ادیان حاکم و چیره گردد یعنی روزگار پر برکت ظهور امام زمان حضرت مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف این اثرگذاری پایا خواهد بود.

از خدای متعال می خواهم این اثر را بپذیرد و مورد استفاده قرارش دهد که از او یاری خواسته می شود.

شهر مقدس قم

محمد شیرازی

ص: 21



## فصل اول : پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قبل از پیامبری

اشاره

ص: 23





نام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب - عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خُزَیمه بن مُدْرَکَة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان(1) است؛ عدنان از فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم است و اسماعیل همان قربانی (ذبیح الله) است.

پیامبر در عامل الفیل در مکه به دنیا آمد(2) و در واقع، شکست اصحاب فیل هدیه ای بود که خدا به پیامبرش ارزانی داشت وگرنه اصحاب فیل نصرانی و اهل کتاب بودند، و دینشان بهتر از دین اهل مکه بود؛ زیرا اهل مکه بت ها را عبادت می کردند. البته اصحاب فیل حکمرانی ستمگر و ناپخته به نام ابرهه داشتند که سیاستهای نابخردانه او پیامدهای ناگواری بر آنان تحمیل کرد ولی زمامدار اهل مکه مردی عادل و دیندار، یعنی جد پیامبر بود که عدالتش همه مردم مکه را فرا گرفته بود و خدای متعال بدون کوشش هیچ بشری آنان را بر اصحاب فیل پیروز کرد از آن رو لشکر خوف انگیز پیل سواران را نابود ساخت و به برکت وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قریش را از کشته شدن و خانه کعبه را از نابودی نجات داد و حرم خود را از هرگونه دست درازی و هتک حرمت پاس داشت(3). آن حضرت در روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول سال عام الفیل(4) چشم به جهان گشود

ص: 25

---

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند: «وقتی نسب مرا به عدنان رساندید، بس کنید بحار الأنوار، ج 15، ص 105 .

2- تقریباً تمامی منابع تاریخی بر این قول متفق اند. ک: تاریخ الخمیس، ج 1، ص 195 .

3- همان، صص 248 و 276.

4- در این باره اقوال فراوانی وجود دارد نظر اهل سنت دوازدهم ماه ربیع الاول است. فقط علامه کلینی با علمای اهل سنت هم نظر است (کافی، ج 1، ص 439) آیه الله میرزا حسین نوری در اثبات درستی نظر شیعه که معتقدند هفدهم ماه ربیع الاول بوده است رساله ای با نام میزان السماء فی تعیین مولد خاتم الأنبیاء نوشته که چاپ شده است

و در 27 رجب به پیامبری مبعوث شد پس از مبعوث شدن آن حضرت به رسالت، قرآن کریم به صورت کامل در شب قدر و سپس به صورت تدریجی به مدت 23 سال بر ایشان نازل شد (1) و در 28 صفر سال یازدهم هجری به سبب مسمومیت به شهادت رسید و چشم از جهان فرو بست .

## شجره طیبه

جد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم هاشم بن عبد مناف، همانند بقیه نیاکان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به خدای متعال ایمان داشت و بزرگ و مهتر قریشیان بود و در فضیلت و بزرگواری انگشت نمای مردم و توانگر و گشاده دست بود و نیز اولین کسی بود که برای تجارت اهالی مکه دو سفر تابستانه و زمستانه را سنت نهاد؛ خدای متعال می فرماید: «إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ» (2) ، «الفتشان هنگام کوچ زمستان و تابستان.

همچنین اولین کسی بود که در زمان خشکسالی، مردم مکه قوم خودش را با ترید اطعام کرد تا جایی که شاعر درباره او گفته است:

عمر و العلا هشم الثريد لقومه \*\*\* قوم بمكة مسنتين عجاف

عمر و العلا القب (هاشم برای مردم خویش نان خرد کرد و ترید ساخت؛ (برای مردمی که در مکه قحطی رسیده و لاغر شده بودند.

پدر بزرگ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم حضرت عبدالمطلب همان کسی است که برای خدای متعال نذر

ص: 26

- 
- 1- در سوره اسراء آیه 2 آمده است که قرآن به دو صورت تدریجی و دفعی نازل شده است. سوره فرقان، آیه 32 نیز اشارتی به این معنا دارد مطالعه بیشتر را در تفاسیر و منابع زیر دنبال کنید: تفسیر الصافی، ج 1، المقدمة التاسعة تفسیر البیان.
  - 2- سوره قریش، آیه 2.

کرده بود که اگر خدا به او ده پسر عطا کند که حامی او باشند یکی از آنان را در کنار کعبه قربانی کند. از این رو هنگامی که شمار پسرانش به ده نفر رسید و دانست که همگی پشتیبان اویند آنان را جمع کرد و ماجرای نذر خود را به آنان خبر داد و از آنان خواست تا به نذر پدر وفا کنند. آنان نیز او را اطاعت کردند و گفتند: بگو چه کنیم؟

گفت: هر یک از شما تیر مخصوص تقال را بردارید و نام خویش را بر آن بنویسید و به نزد من آید. که آنان نیز چنین کردند.

آنگاه او به صاحب القِداح (کسی که قرعه کشی را انجام می داد) گفت: میان فرزندان من قرعه کشی کن، و ماجرای نذر خویش را به او باز گفت و هر کدام از فرزندان قدح خود را، که نامش بر آن نوشته شده بود به وی داد عبدالمطلب چون عبدالله را از همه پسرانش بیشتر دوست می داشت هنگام قرعه کشی نگران بود که اگر قرعه به نام عبدالله بیرون آید، او را داغ دار خواهد کرد. از این رو، زمانی که صاحب القِداح قرعه کش خواست قرعه ای بیرون آورد، عبدالمطلب برخاست و به درگاه خدا دعا کرد. اما قرعه به نام عبدالله در آمد. عبدالمطلب دست عبدالله را گرفت و کارد را برداشت تا او را در محلی مخصوص کنار خانه کعبه [قربانی کند که برخی از قریشیان از جابرخاستند و او را از آن کار باز داشتند.

مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم که عبدالله خواهر زاده او بود - به عبدالمطلب گفت: تو را به خدا سوگند می دهم تا زمانی که راه چاره ای باشد، او را ذبح نکن، زیرا اگر فدیة و خونبهای او با داراییهای ما باشد آنها را فدایش خواهیم کرد.

سپس به عبدالمطلب پیشنهاد کردند که ذبح عبدالله را با ذبح شتران آزاد چرش به صورت ده تا ده تا قرعه بزند که وی با پیشنهاد آنان موافقت کرد و دست دعا به درگاه خدا برداشت، آنگاه ده شتر از شتران سوانم را که برای نذر به چرا بودند) در مقابل (خون) عبدالله به قرعه گذاشتند، و عبدالمطلب دعا می کرد که قرعه به نام عبدالله بیرون آید. سپس پیوسته شتران را ده تا ده تا افزودند و قرعه زدند تا آنکه سرانجام تعداد شتران به عدد صد رسید و عبدالمطلب همچنان به درگاه خدا دعا می کرد که بالاخره این بار قرعه به

نام شتران بیرون آمد. سپس قرعه را تکرار کردند و دوباره نیز قرعه به نام شتران بیرون آمد، و بار سوم نیز قرعه به نام شتران بیرون آمد. آنگاه شتران را در همان روز نحر کردند و آنها را واگذاشتند و هیچ انسانی را از خوردن گوشتشان منع نکردند اینگونه بود که خونبهای انسان در میان عرب برابر با صد شتر مقرر گردید و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نیز آن را در اسلام تأیید و مقرر فرمود(1).

از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم روایت شده که فرمودند: «أنا ابن الذبیحین (2)؛ من پسر دو ذبیح هستم

منظور از دو ذبیح، جد بزرگوارش اسماعیل و پدر ارجمندش عبدالله است. هدف حضرت عبدالمطلب از این کار باطل کردن عادت بود که در زمان جاهلیت رواج داشت و آن قربانی فرزندان بود که به واسطه نذر و مانند آن صورت می گرفت. همانگونه که حضرت ابراهیم نیز قبلاً این کار را به همین منظور انجام داده بود. حضرت عبدالله پدر بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرزند عبدالمطلب است، یعنی همان کسی که نذر مذکور را بر ذمه گرفته بود عبدالله نیکوترین و پاکدامن ترین فرزند عبدالمطلب بود و پدرش او را بسیار دوست می داشت. حضرت عبدالله در حالی درگذشت(3) که پیامبر هنوز در شکم مادرش، آمنه بود. جمیع آنچه حضرت عبدالله از خود به جای گذاشت - بنابر قولی - پنج شتر و جاریه ای حبشی که نامش «برکة» و کنیه اش ام ایمن بود و او دایه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بود. حضرت عبدالله مردی مؤمن و موحد و خداپرست بود. مادر گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم حضرت آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بانویی بود که به خدای متعال ایمان داشت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ختنه شده و ناف بریده شده پای بر این دنیا گذاشت. جدش

ص: 28

---

1- تاریخ طبری، ج 2، صص 4 و 5.

2- بحار الأنوار، ج 12، ص 132، ج 36، ص 47 نیز نک: البداية والنهاية، ج 1، ص 159 طبقات الشعراء، ص 107.

3- هنگام رحلت بیست و پنج سال داشت.

عبدالمطلب از این موضوع بسیار شگفت زده و خرسند شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزد وی جایگاه ویژه ای یافت  
عبدالمطلب گفت: این نوزاد حتماً شأن و منزلتی دارد(1).

### معجزات و آثار ولادت با شرافت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در همان شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد، ایوان کاخ کسرا (پادشاه امپراتوری ایران) به لرزه درآمد و از وسط شکاف برداشت و چهارده کنگره از کنگره های آن خراب شد و فروریخت. همچنین آتشکده فارس که هزار سال روشن مانده بود و نگذاشته بودند خاموش شود خاموش شد(2). دریاچه ساوه فرورفته و خشک شد و در وادی سماوه (که سالها خشک و بی آب بود آب جاری شد. شاید که فروافتادن چهارده کنگره از ایوان کسرا اشاره ای بوده است به عده پادشاهان زن و مرد که بر امپراتوری ایران سلطنت می کردند و پس از آنان حکومت و پادشاهی به پایان می رسید همین طور هم شد؛ چرا که پس از آن ایران به دست مسلمانان فتح شد و امپراتوری فارس سقوط کرد.

همچنین خاموش شدن آتشکده فارس، اشاره ای بود به پایان یافتن دین و آیین فارسیان؛ و دریاچه ساوه که دریاچه ای در ایران بوده است نیز همین حکم را دارد. اما جاری شدن آب در وادی سماوه که از سرزمینهای عرب است اشاره ای بود به جاری شدن دین اسلام به سوی همه جهان هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد مادر بزرگوارش فرمود: به خدا، هنگامی که پسر مرا به دنیا آوردم، دستانش را بر زمین تکیه داد و سر به سوی آسمان بلند کرد و چشم به افق دوخت و کلمات توحید را بر زبان راند. سپس نوری از او بردمید که همه جا را

ص: 29

---

1- بحار الأنوار، ج 12، ص 14، ج 15، صص 175 و 176، 323.

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 7.

روشن ساخت تا جایی که من در پرتو آن کاخهای شام را مشاهده کردم(1). ناگهان صدایی شنیدم که می گفت: تو بهترین مردمان را به دنیا آوردی، او را محمد نام کن". آنگاه آمنه فرستاده ای را به سوی عبدالمطلب که در آن شب طواف خانه خدا را به جای می آورد فرستاد وقتی عبدالمطلب نزد او آمد آمنه به او گفت: «فرزندی برایت به دنیا آمده است که شگفت آور است. سپس او را به نزد عبدالمطلب آورد عبدالمطلب او را نگاه کرد و در آغوش گرفت و داخل کعبه برد و به درگاه خدای متعال دعا کرد. سپس خارج شد و آن حضرت را به مادرش سپرد و او را «محمد» نام نهاد(2).

## روزهای شیرخواری

الله در ابتدا «ثویبه که کنیز آزاد شده ابولهب بود، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را شیر می داد(3) هنگامی که ثویبه مژده ولادت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را به ابولهب داد، ابولهب او را آزاد کرد. نقل شده است ابولهب را بعد از مرگش در خواب دیدند و به او گفتند: حالت چگونه است؟ او گفت: در آتش هستم ولی در هر هفته یک روز عذابم را سبک می کنند و از میان این دو انگشتم - اشاره کرد به سر انگشتمش - آبی می مکم و این روز، همان روزی است که من ثویبه را به دلیل دادن مژده ولادت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و اینکه او را شیر داده است آزاد کردم. ثویبه همانگونه که - با شیر پسرش مسروح - پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را شیر می داد، حمزه عموی پیامبر، و نیز ابا سلمه پسر عبدالاسد مخزومی را شیر می داد پس از او حلیمه سعدیه به آن حضرت شیر نوشاند دایگانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را شیر داده اند به دین و آیین حضرت ابراهیم ایمان داشته و هرگز اهل شرک نبوده اند(4).

ص: 30

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 9؛ سیره ابن هشام، ج 1، ص 172.

2- بحار الأنوار، ج 15، ص 281.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 9، قاموس الرجال، ج 10، ص 417 [ماده ثویبه]، اسد الغابه، ج 1، ص 15.

4- بحار الأنوار، ج 15، ص 280 و 337.

هنوز هفت سال از سن مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نگذشته بود که مادر بزرگوارش دنیا را وداع کرد. این در حالی بود که حضرت آمنه به همراه فرزندش و دایه‌اش ام ایمن از دیدار با دایه‌های پیامبر، که از قبیله بنی نجار بودند، باز می‌گشتند که در راه بازگشت به مکه، مادر گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از دنیا رحلت کرد و ام ایمن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را به مکه رسانید و عبدالمطلب، سرپرستی و کفالت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را عهده دار شد حضرت عبدالمطلب به سبب شناخت و ایمانی که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم داشت با ملاطفت و مهربانی با ایشان رفتار می‌کرد به گونه‌ای که نسبت به هیچ یک از فرزندان خویش تا این اندازه مهربانی و لطافت نکرده بود(1). حضرت عبدالمطلب هیچگاه از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم جدا نمی‌شد و به احترام عبدالمطلب هیچ کس بر جایگاه مخصوص او نمی‌نشست مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم روزی عده‌ای قیافه شناس که از قوم بنی مدلج بودند به مکه آمدند. آنان هنگامی که رسول خدا را دیدند به جد بزرگوارش گفتند: مواظب او باش، که ما هنوز جای پای ندیده ایم که مانند جای پای او این قدر به جای پای او در مقام حضرت ابراهیم هست شبیه باشد». عبدالمطلب هم سفارش پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را به ابوطالب کرد و گفت: سخن آنان را بشنو و از او مواظبت کن.

## درگذشت پدر بزرگ

در هشت سالگی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بود که جد بزرگوارشان حضرت عبدالمطلب، وفات کرد و سفارش ایشان را به حضرت ابوطالب نمود. حضرت عبدالمطلب از بزرگان قریش بود و به خدای متعال ایمان داشت همانگونه که حضرت ابوطالب نیز چنین بود. عبدالمطلب به پیمانها پایدار و دارای مکارم بلند اخلاقی بود، او به درماندگان بی چیزان محبت می‌کرد و نسبت به امور حجّاج توجه مینمود و همه را اطعام می‌نمود تا

ص: 31

---

1- نک: وفاء الوفی بأحوال المصطفی، ابن جوزی، ج 1، ص 120؛ نیز: أعلام الوری، ص 61.



جایی که حتی حیوانات وحشی و پرندگان را بر سر کوه ها غذا می داد. در زمانهای قحطی و خشکسالی مردم را طعام می داد و ظالمان و ستمکاران را خوار و ذلیل می داشت(1).

### ابوطالب و سرپرستی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

سپس حضرت ابوطالب سرپرستی امور رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را به دست داشت. وی در این مدت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراقبت می کرد و کارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را انجام می داد و با آن حضرت با نرمخویی و مهربانی رفتار می کرد. از جلهمة بن عرفطه نقل شده است که گفت: به مکه رفته بودم و اهالی مکه در قحطی به سر می بردند از این رو قریشیان به حضرت ابوطالب گفتند: ای اباطالب بیابان خشک شده و خانواده های بی بهره و بی چیز مانده اند. بیا دعا کن و از خدا طلب باران نما». ابوطالب درخواست آنها را پذیرفت و حرکت کرد و نوجوانی همراهش بود مانند خورشید تابان که از پس ابرهای خاکستری پدیدار می شود و نوجوانانی اطراف او را گرفته بودند. ابوطالب آن نوجوان را گرفت و پشتش را به کعبه چسبانید و انگشتان آن نوجوان را در دست گرفت به او پناه برد و در حالی که در آسمان حتی پاره ابری هم وجود نداشت، دعا کرد. ابرها از هر طرف روی آوردند و ناگاه باران تندی باریدن گرفت و آب در دشت و بیابان جاری شد و همه جا پر بار و پر نعمت گردید. حضرت ابوطالب در این باره چنین سرود:

وایض یُستسقی الغمام بوجهه \*\*\* شمال الیتامی عصمة للأرامل (2)

(سفید رویی) (آبرومندی که به واسطه او از ابرها باران خواسته می شود؛ (او) پناهگاه و فریادرس یتیمان و نگاهبان پاکدامنی و عفاف بیوه زنان و فقیران) است.

ص: 32

1- بحار الأنوار، ج 15، ص 370؛ نیز نک تاریخ یعقوبی، صص 10 و 11.

2- بحار الأنوار، ج 15، ص 369

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به دوازده سالگی (1) رسید، با عموی خود حضرت ابوطالب از مکه به قصد شام حرکت کرد. در بین راه به «بصری» (2) که شهری در مسیر شام بود، رسیدند. در آنجا دیرنشینی به نام بحیرای راهب، که نام اصلی اش جرجیس (3) بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید و با توجه به صفات و نشانه هایی که از ایشان می دانست و در کتابهای نشانه هایی می دانست آسمانی خوانده بود وی را شناخت و دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت و گفت: ایشان آقا مهتر دنیا و آخرت است. این آقا کسی است که خدا او را با عنوان رحمت تام و تمام برای هر دو عالم برانگیخته خواهد کرد (4). ابوطالب فرمود: از کجا این مطلب را فهمیدی؟

گفت: «هنگامی که شما از این گذرگاه گذشتید، تکه ابری بر او سایه افکنده بود؛ و هرچه سنگ و درخت بود برای او به سجده افتاده بود. این در حالی است که آنها برای کسی جز پیامبر سجده نمی کنند همچنین او را از مهر نبوتش که مانند سیبی در پایین غضروف کتفش هست، شناختم. ما صفات و نشانه های او را در کتابهایمان دیده ایم». بحیرای راهب از ترس خطر یهودیان علیه آن حضرت از ابوطالب خواست تا او را به خانه بازگرداند (5).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک بار دیگر در بیست و پنج سالگی برای تجارتی که برای حضرت خدیجه علیها السلام انجام می داد با همراهی، میسره که غلام حضرت خدیجه علیها السلام بود، از مکه خارج شد تا به بازار بصری رسیدند (6). در آنجا در زیر سایه درختی آرامید. در این هنگام راهبی به

ص: 33

- 
- 1- امتاع الأسماع، ص 8.
  - 2- روستایی است در منطقه حوران از توابع دمشق (معجم البلدان، ج 15، ص 441).
  - 3- یا عبد القیس
  - 4- السیرة النبویة، ج 1، ص 246؛ ابوطالب حامی الرسول، ص 14.
  - 5- بحار الأنوار، ج 16، ص 8؛ السیرة النبویة، ج 1، ص 262؛ نیز نک: تاریخ طبری، ج 2، ص 34؛ تاریخ الخمیس، ج 2، ص 258 السیرة الحلبیة، ج 1، ص 120.....
  - 6- کشف الغمه، ج 2، ص 135 و بحار الأنوار، ج 16، ص 9.

نام نسطور به آن حضرت گفت: زیر این درخت کسی فرود نیامده است، مگر آنکه پیامبر بوده باشد. همچنین میسره نیز می دید که در وقت شدت گرما و بالا آمدن خورشید، دو فرشته بر او سایه افکنده و مانع تابش شدید خورشید بر آن حضرت می شوند. هنگامی که به مکه بازگشتند وقت ظهر و هنگام نیمروز بود و حضرت خدیجه علیها السلام در بالا خانه مخصوص خویش بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دید که سوار بر شتر خود پیش می آید و دو ملک بر او سایه افکنده اند.

## ازدواج مبارک

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بیست و پنج سالگی با بانو حضرت خدیجه علیها السلام ازدواج کرد، و بنا بر قولی، حضرت خدیجه علیها السلام در زمان ازدواج چهل ساله بود(1).

حضرت خدیجه علیها السلام برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پسران و دخترانی چند به دنیا آورد، و جز حضرت ابراهیم همه فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از حضرت خدیجه زاده شده اند. ابراهیم، فرزند پیامبر از «ماریه قبطیه به دنیا آمده بود(2)». فرزندان ذکور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدین قرارند: بزرگترین فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حضرت قاسم بود، که کنیه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز به همین سبب، ابو القاسم است. در برخی منابع قاسم را طاهر نیز خوانده اند. پسر دیگر پیامبر از حضرت خدیجه علیها السلام عبدالله نام داشت و عبدالله را طیب(3) نیز می خواندند. پسر دیگر پیامبر، ابراهیم از ماریه قبطیه بود و در مدینه زاده شد و یک سال و ده ماه عمر کرد و پیش از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفت.

دختران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از حضرت خدیجه علیها السلام چهار نفر بودند حضرت زینب ابوالعاص پسر ربیع که پسر خواهر حضرت خدیجه علیها السلام بود با وی ازدواج کرد و از ابوالعاص

ص: 34

---

1- بحار الأنوار، ج 16، صص 12 و 19؛ البداية والنهاية، ج 2، ص 295؛ السيرة الحلییه، ج 1، ص 140؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 264.

2- نک جوامع السیره، صص 38 و 39.

3- سیره النبی، ج 1، ص 206؛ اصول کافی، ج 1، ص 439

دو فرزند با نامهای علی و امامه به دنیا آورد امامه را که دختر خواهر فاطمه زهرا بود، بعد از شهادت فاطمه زهرا علیها السلام امیر مؤمنان علی علیه السلام به همسری خود برگزید(1).

حضرت زینب دختر گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و به سبب آنکه در راه مهاجرت به مدینه هبار [ ابن اسود ] او را ترسانید و سقط جنین کرد، از دنیا رحلت کرد. پس روی علی نیز در سن بلوغ از دنیا رحلت کرد. رقیه دختر دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بود که عثمان با او ازدواج کرد و پسری از او به دنیا آورد که در سن چهار سالگی از دنیا رفت.

یکی دیگر از دختران رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ام کلثوم بود که عثمان بعد از رحلت رقیه، با او ازدواج کرد که او نیز مانند رقیه و در همسری عثمان بعد از مدت کمی رحلت کرد. برخی مورخان گفته اند که بعضی از این دختران فرزند خوانده های پیامبر بوده اند.

فاطمه زهرا دختر دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بود که به ازدواج امام علی بن ابیطالب درآمد و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و حضرت زینب و حضرت ام کلثوم را برای امیر مؤمنان علی علیه السلام به دنیا آورد. همچنین فاطمه زهرا پسری به نام محسن داشت که پیش از ولادت به شهادت رسید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تنها فرزند رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم بود

که پس از رحلت آن حضرت زنده مانده بود اما این زندگانی چندان طول نکشید و پس چند هفته یا چند ماه او نیز به شهادت رسید و به پدر خود رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پیوست، و این به سبب آن ضربه جانگداز و سختی بود که بر آن حضرت وارد شد و پهلوی وی را شکست و فرزندش محسن را در شکم مادرش به شهادت رسانید(2).

ص: 35

---

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 20.

2- درباره شهادت حضرت محسن بن علی در منابع کهن تاریخ اسلام به ویژه منابع عالمان اهل سنت به مدارک و اسناد فراوانی بر می خوریم که به موارد زیر اشاره می شود المناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 132 به نقل از: المعارف ابن قتیبه دینوری [ اثبات الوصیة، مسعودی، ص 142؛ الوافی بالوفیات، صفدی، ج 6، ص 17؛ الفرق بین الفرق الاسفراینی التمیمی، ص 107؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج 1، ص 139، فراند السمطین، الحموینی الجوینی، ج 2، ص 35؛ الملل والنحل، شهرستانی، ج 1، ص 57.

حضرت خدیجه علیها السلام نخستین زنی بود که به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ایمان آورد؛ نیز اولین زنی بود که با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نماز خواند. او با مال و جان خویش پیامبر خدا را یاری کرد و غمخوار حضرت بود به گونه ای که همه داراییاش را در راه خدا انفاق کرد، و [تهی دست] همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به شعب ابی طالب علیه السلام رفت. حضرت خدیجه علیها السلام اولین زنی بود که به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم درآمد و نیز اولین همسر از همسران حضرت بود که از دنیا رحلت کرد. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در زمان حیات حضرت خدیجه علیها السلام یا همسر دیگری نگرفته بود. جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم عرض کرد که از جانب پروردگار به خدیجه سلام برساند. همچنین خدای متعال امر کرده بود که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فدک را به جای ثروت و دارایی که

حضرت خدیجه علیها السلام در راه خدا خرج کرده است به فاطمه زهرا علیها السلام ببخشد(1).

## پیمان جوانمردان

### پیمان جوانمردان(2)

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در جریان حلف الفضول» پیمان (جوانمردان حاضر و شاهد بود و در آن پیمان مشارکت داشت(3). تاریخ نگاران گفته اند بزرگان مکه در منزل عبدالله بن جدعان گرد آمده و سوگند یاد کردند که حق مظلوم را از ظالم بستانند(4). این گرامی ترین و با شرافت ترین پیمانی بود که از عرب پیش از اسلام گزارش شده است. اولین کسی که درباره آن سخن گفت و دیگران را

ص: 36

---

1- بحار الأنوار، ج 16، ص 10؛ ج 12، ص 82.

2- پیمان جوانمردان یا حلف الفضول» نام پیمان یا سوگندی است که بنی هاشم و بنی زهره و تیم بن مره در منزل عبد الله بن جدعان یاد کردند تا بر دفع ظلم ظالم و گرفتن حق مظلوم از ظالم یکدیگر را یاری کنند و در برابر ظالم کوتاهی نکنند هر چند که او را در میان قوم، فضیلت و برتری باشد.

3- السیرة النبویه، ج 1، ص 259.

4- السیرة الحلبیه، ج 1، ص 132؛ البدایة والنهایه، ج 2، صص 291 و 292.

به سوی این پیمان دعوت کرد زبیر بن عبدالمطلب بود.

سبب این پیمان آن بود که مردی از قبیلهٔ زبید با سرمایهٔ تجاری خویش به مکه آمده بود و عاص بن وائل که در مکه قدر و منزلتی داشت - آن کالا را از آن زبیدی خرید اما بهای آن را به او نداد زبیدی از هم پیمانان که چند قبیله از قریش بودند و از جمله آنان عبدالله و مخزوم و جُمح و سهم و عدی بودند علیه عاص کمک خواست، اما آنان از اینکه وی را علیه عاص بن وائل یاری دهند خودداری کردند. بنابراین مرد زبیدی در حالی که قریشیان در انجمنهای خویش در اطراف کعبه نشسته بودند از کوه ابو قیس بالا رفت و با صدای بلند شعری خواند که در آن از مظلومیت خود سخن گفته بود. زبیر بن عبدالمطلب به یآوری و مدد او به راه افتاد و گفت: چرا این مرد را تنها گذاشته اید؟

در این هنگام سران قبایل بنی هاشم و بنی زهره و بنی تمیم (تیم بن مرة) در منزل عبدالله بن جدعان گرد آمدند و او برای مهمانان خود غذایی فراهم کرد. آنان در ماه ذیقعدة، که از ماه های حرام است این کار را آغازیدند و با یکدیگر هم سوگند و یکدل شدند و پیمان بستند که در یاری رساندن به مظلوم علیه ظالم همچون یک دست واحد باهم متحد باشند تا حق ستمدیده را از ستمگر بگیرند و به او بازگردانند، و تا زمانی که آب دریا پشم را خیس می کند» بر این پیمان باقی بمانند. این تعبیر کنایه ای از دوام و پیوستگی پیمان آنهاست. قریشیان این سوگند را «فضول» نام نهادند(1).

مردم مکه گفتند که این جماعت در کاری بس ارزشمند هم پیمان شده اند. باری، اعضای این پیمان به سراغ عاص بن وائل رفتند و دارایی آن مرد زبیدی را گرفتند و به او

پس دادند. زبیر بن عبدالمطلب در این باره چنین سرود

ان الفضول تحالفوا وتعاقدوا\*\*\* امر علیه توافقوا وتعاقدوا

ألا یقیم بیطن مکه ظالم\*\*\* فالجار والمعتر فیهم سالم

ص: 37

نیکان و مهتران با یکدیگر هم سوگند شدند و پیمان بستند که در شهر مکه ستمگری سکنی نگزیند؛ کاری که بر آن توافق کردند و بر آن پیمان بستند [نیکوست] / [کاری است] که همسایگان [حرم] و زایران در میان آنان در سلامتی باشند.

همچنین گفتنی است که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از طرف خدای متعال به رسالت برانگیخته شد به حلف الفضول اشاره کرد و فرمود: بی تردید من در خانه عبدالله بن جدعان شاهد پیمانی بودم که آن را از شتران سرخ موی بیشتر دوست می دارم (1) و اگر در دوران ظهور اسلام نیز کسی مرا به آن فرا بخواند، حتماً اجابت خواهم کرد.

### نوسازی ساختمان کعبه

هنگامی که قریشیان کعبه را بازسازی کردند و دیوارهای آن را بالا آوردند و کارها آماده شد و در آن از چوبهای باریک کشتی به ساحل نشسته که پادشاه روم از دریای قلمز برای ساختن کلیسایی به حبشه فرستاده بود استفاده کردند هنگام نصب حجرالاسود در جای خود بر سر این کار دچار منازعه و اختلاف شدند سرانجام همگی توافق کردند که به داوری و نظر نخستین کسی که از در بنی شیبه داخل مسجد الحرام می شود، رضایت دهند. اولین کسی که در برابر چشمان آنان آشکار شد پیامبر اسلام بود که با وقار و آرامش از آن در داخل مسجد الحرام شد (2). آنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به سبب وقار، بزرگواری، بردباری، هدایتگری، راستی و درستی گفتارش (3) و نیز به سبب پرهیز و دوری کردن از آلودگیها و خلُق و خویهای ناپسند به صادق الامین می شناختند وی را داور قرار دادند تا درباره چیزی که بر سر آن اختلاف دارند حکم کند و آنان به نظر و قضاوت وی گردن نهند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ردایی را که بر تن داشت روی زمین پهن کرد و حجرالاسود را با

ص: 38

- 
- 1- الوفا بأحوال المصطفی، ج 1، صص 136 و 137 انساب الاشراف، ج 1، ص 85؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 17.
  - 2- السیرة النبویه، ج 1، ص 259 البداية والنهاية، ج 2، ص 353؛ تاریخ الخمیس، ج 1، صص 279 به بعد و السیرة الحلبیه، ج 1، صص 144 به بعد.
  - 3- السیرة الحلبیه، ج 1، ص 145

دستان خود بلند کرد و در میان آن نهاد سپس به آنان فرمود: هر یک از شما یکی از گوشه های این عبا را بگیرد و بلند کند. آنان نیز چنان کردند و حجرالاسود را از زمین بالا آوردند و به جای اصلی اش نزدیک کردند آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سنگ را با دستان خود گرفت و در جای مخصوصش نهاد. قریشیان همگی حاضر و شاهد صحنه بودند. این یکی از کارهای ظریف و قضاوت‌های حکیمانه ای بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پیش از بعثت انجام داد(1).

یکی از آنها که صحنه را دید و از کار بزرگان قریش و فرمان برداریشان از جوان ترینشان شگفت زده شده بود گفت: شگفتا قومی که اهل شرافتمندی و ریاست هستند و در میان خود پیران و کهنسالان با تجربه ای دارند چگونه کم سالترین و نادارترین فرد را سرکرده خود کردند و داوری اش را پذیرفتند از آنان پیشی می گیرد و فضلی برای خود درست و هر یک را در این کار بهره ای مختصر خواهد داد و از این پس افتخاری بزرگ

کند

برای خود فراهم آورده است و افتخار یک کار بزرگ را ویژه خود کرده است. همچنین گفتنی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در نوسازی کعبه با آنان همکاری می کرد و سنگها را جابه جا می نمود.

### جاهلیت و بت پرستی

مردم در زمان جاهلیت بت پرست بودند و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برانگیخته شد، بت پرستی را باطل و ریشه کن کرد

ابورجاء می گوید ما در دوران جاهلیت بت‌های سنگی می پرستیدیم و چنانچه سنگی را بهتر از سنگ خودمان می یافتیم آن را بت خود می کردیم و سنگ اول را کنار

ص: 39

---

1- بحار الأنوار، ج 15، صص 337 و 338؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 19 انساب الاشراف، ج 1، ص 99؛ سیرة النبی، ج 1، صص 209 تا 214، مروج الذهب، ج 2، ص 279.



می انداختیم و چنانچه زمانی سنگی را برای پرستش نمی یافتیم مستی خاک بر می داشتیم و آنگاه گوسفندی را می آوردیم و شیر آن را بر روی آن خاکها می دوشیدیم و بتی می ساختیم و آن را طواف می کردیم.

دارمی از مجاهد گزارش کرده است که مجاهد گفته: دوستم برایم نقل کرد که خانواده اش او را با کاسه ای بزرگ و پر از شیر و سرشیر به سوی بستان فرستادند. اما ترس از آن بت مانع می شد که آن سرشیر را بخورم. پس از چندی سگی آمد و آن سرشیر را خورد و شیر را نوشید و پس از آن بر بت بول کرد آن بت اساف و نائله بود(1). برخی از تاریخ نگاران گزارش کرده اند که در زمان جاهلیت هنگامی که مردی به مسافرت می رفت با خود چهار سنگ بر می داشت سه سنگ را به نشانه اعتبار و ارزش خود همراه خویش نگه می داشت و چهارمین سنگ را می پرستید.

می گویند روزی مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رسید و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ما اهل جاهلیت و بت پرستی بودیم فرزندان خود را می کشتیم من دختری داشتم که روزی او را فراخواندم و او به همراه من آمد. به کنار چاهی که برای خانواده و خویشانم بود و در نزدیکی محل سکونتمان بود، رسیدیم. آنگاه دست دخترم را گرفتم و او را در آن چاه افکندم و آخرین سخنی که از او شنیدم این بود که می گفت: "بابا، بابا".

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از شنیدن این ماجرا گریست به گونه ای که اشک چشمانش جاری شد.

مردی گفت: آیا رسول خدا را اندوهگین کردی؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «واگذاریدش؛ او درباره چیزی می پرسد که باعث ناآرامیاش شده است. سپس فرمود: ماجرای خود را دوباره برایم بگو» و آن مرد ماجرای خود را تکرار کرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم چنان گریست که اشک از چشمانش بر محاسن شریفش جاری شد آنگاه به او فرمود: خدای متعال گناهان

ص: 40

---

1- گویند اساف و نائله نام پسر و دختری بوده است که در خانه کعبه زنا کردند و خدا آنان را مسخ کرد و به شکل سنگی درآورد که قریشیان آن سنگ را به عنوان بت می پرستیدند.

زمان جاهلیت را بخشیده است. بنابراین، از اکنون عمل خود آغاز کن.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ملکه را فتح کرد در اطراف کعبه سیصد و شصت بت را مشاهده فرمود(1). آن حضرت با سر کمان خویش بر صورت و چشمان بتان می زد و می فرمود: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (2)؛ «حق آمد و باطل نابود شد، آری، باطل همواره نابود شدنی است»، جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُهُم (3)؛ «حق آمد و دیگر [باطل از سر نمی گیرد و بر نمی گردد و آنها با سر بر زمین می افتادند و امیر مؤمنان علی علیه السلام را بر روی کتف شریفش بالا برد تا باقیمانده بتها را که در فرادست و بالای کعبه نصب شده بودند بر زمین افکند

### از خرافات زمان جاهلیت

یکی از رسوم دوران جاهلیت آن بود که خوردن و استفاده از برخی حیوانات را بر خویش حرام می کردند؛ مانند: البهیرة شتر و یا گوسفندی که بهره برداری از آن ممنوع شده و هیچ کس شیر آن را نمی دو شد السائبة ناقة یا ماده شتری که آن را برای نذر بتهای خویش آزاد گذاشتند و سوار آن نمی شدند و برای حمل بار به کار نمی بردند و آن را رها می کردند تا هر کجا که می خواهد بچرد الوصيلة: ماده شتر بکر دو ساله ای که از اولین زایمان شتر به وجود آید و بچه بعدی آن مادر نیز ماده باشد که آن را برای نذر آزاد و رها می گذاشتند تا بچرد(4). الحامی شتر نری که از آن به دفعات برای باروری شتران ماده استفاده می کردند و بعد از آن رهاش می کردند و از آن دیگر برای سواری و باربری استفاده نمی شد، لذا آنان را حامی می نامیدند(5).

ص: 41

1- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 255 نیز نک البداية والنهاية، ج 2، ص 188؛ المستطرف، ج 2، ص 75.

2- سوره اسراء، آیه 81

3- سوره سبأ، آیه 49

4- بچه هفتم گوسفندی که نر باشد نیز وصيلة نام دارد که نذر بتها می کرده اند

5- حامی، به شتری که ده شکم زائیده نیز می گفتند.

هنگامی که خدای متعال پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه وآله و سلم را به پیامبری برگزید، این آیات را نازل فرمود: مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ... (1)؛ «خدا هیچ گونه حکمی برای [بحیره و سائیه و وصیله و حام قرار نداده است همچنین خدای سبحان این آیه را نازل فرمود: «وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُنُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَيَّ أَزْوَاجَنَا... (2)!». و گفتند: آنچه [از بچه] در شکم این دامها است مخصوص مردان ماست و بر همسران ما حرام است». نیز فرمود: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا... (3)» «بگو به من خبر دهید آنچه از روزی که خدا بر شما نازل کرده چرا بعضی از آن را حرام و [بعضی را] حلال گردانیده اید؟».

## قریشیان و ساکنان حرم

تاریخ نگاران گفته اند قریش برای ساکنان حرم احکام خاصی را وضع کرده و آنچه می خواستند طبق میل خودشان بدعت گذاشتند آنان را عقیده چنین بود که ما فرزندان ابراهیم هستیم و ساکنان حرم و نزدیکان و کارگزاران کعبه و ساکنان مکه هستیم. بنابراین، هیچ یک از افراد عرب به سزامندی و سزاواری ما نیستند و حقی مانند حق ما و منزلتی مانند ما ندارند. بنابراین، خارج حرم را به اندازه محدود حرم ارج ننهید، زیرا اگر چنین کنید، همه عرب حرمت شما را سبک می شمارند. و نیز گفته اند: آنان خارج حرم را همانند محدوده حرم بزرگ می داشتند اما وقوف در عرفات و آمدن از عرفات به سوی منی در ایام حج را ترک کردند این در حالی بود که آن را از مشاعر حج و آیین حضرت ابراهیم می دانستند آنان وقوف در عرفات و از عرفات به سوی منی آمدن را برای دیگران واجب می دانستند اما خود را از انجام دادن آنها معاف می کردند. استدلالشان

ص: 42

1- سوره مائده، آیه 103

2- سوره انعام، آیه 139.

3- سوره یونس، آیه 59.

همچنین بود که ما ساکنان حرم می باشیم و سزاوار نیست از حرم خارج شویم و به سوی عرفات برویم و در آن وقوف کنیم و مانند سایر مردم که از بیرون حرم آمده اند عمل کنیم. همچنین برای عرب زادگانی که از پدر و مادری از حرم و بیرون حرم زاده شده اند نیز حقوقی همانند حقوق اهل حرم قرار دادند<sup>(1)</sup> به این ترتیب که آنچه را برای اهل حرم حلال بود برای آنان نیز حلال کرده بودند و آنچه را برای اهل حرم حرام کرده بودند برای آنان نیز حرام کرده بودند و طبق همین قانون دو قبیله کنانه و خزاعه نیز در شمار آنان درآمدند و همانند ایشان عمل می کردند.

در این راستا قوانین دیگری جعل کردند که تا آن زمان وجود نداشت بدین صورت که گفتند: برای اهالی حرم سزاوار نیست که در حال احرام پنیر (یا کشک) بسازند و روغن کشی کنند آنان تا زمانی که محرم بودند در خیمه های موئین داخل نمی شدند و تنها در خیمه های چرمین وارد می شدند.

آنگاه از اینها هم فراتر رفته و گفتند برای غیر مکیان سزاوار نیست از غذایی که از بیرون حرم با خود آورده اند، در حج یا عمره بخورند. همچنین نبایستی در اولین طوافشان با لباسهایی غیر از لباس اهل مکه طواف کنند و اگر لباسی از اهل مکه نیافتند، باید با بدن برهنه کعبه را طواف کنند اما اگر مردی یا زنی بزرگی می ورزید ولی جامه اهل حرم نمی یافت، با لباس خود که از خارج حرم بر تن داشت طواف می کرد و بعد از تمام شدن طواف لباس را از تن درآورده و دور می انداخت و دیگر نه خود صاحب لباس و نه هیچ کس دیگری از آن استفاده نمی کرد و به آن دست نمی زد عرب این لباسها را «اللقى» (افکنده و انداخته شده) می نامیدند. به مرور زمان این قوانین لازم الاجرا و فراگیر شدند.

نتیجه این شد که مردان برهنه طواف می کردند و زنی که می خواست طواف کعبه کند، همه لباسهای خویش را به جز زیرپوش جلو باز کنار می گذاشت و طواف می کرد، و گاهی هم

ص: 43

پیش می آمد که زنان برای دستیابی به ثواب بیشتر به صورت برهنه طواف می کردند.

باری، این رسوم همچنان اجرا می شدند تا آنکه خدای متعال حضرت محمد صلی الله علیه وآله و سلم را به پیامبری برانگیخت و این آیات را فر فرستاد: «ثُمَّ أٰفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ...» (1)؛ «پس از همان جا که انبوه [مردم روانه می شوند، شما نیز روانه شوید. یعنی قریش که ساکنان حرم هستند و عرب با سایر مردم از یک مکان و از یک مسیر کوچ کنند نیز خدای متعال درباره لباس و غذا که قریشیان بر مردم مکه حرام کرده بودند، فرمود: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ... قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (2)،

ای آدمیان زیورهای خود را به هنگام رفتن به مسجد الحرام و هر مسجدی با خود بردارید... بگوزیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟». این تفسیر گزینه برخی مفسران است.

### پیشگویی از امر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

احبار ( دانشمندان یهود، رهبانان عالمان دینی (نصاری و نیز کاهنان که پیشگویان عرب بودند همگی پیش از بعثت و در نزدیکیهای زمان مبعث درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم سخنها گفته و پیشگوییها کرده بودند. دانشمندان یهودی و عالمان نصرانی برخی صفات پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و نشانه های زمان بعثت آن حضرت را از زبان پیامبرانشان در کتابهایشان یافته بودند، لذا درباره آن حضرت سخنانی گفته و پیشگوییهایی می کردند (3). کاهنان عرب

ص: 44

1- سوره بقره آیه 199

2- سوره اعراف، آیه های 31 و 32

3- در این باره به بخشهایی از تورات اشاره می کنیم سفر التثنية، الاصحاح 33 فقره 1. و: سفر التكوين الاصحاح 17 فقره .. وانجيل يوحنا الاصحاح الأول، فقرات 19 و 20 و 21 برای مطالعه بیشتر درباره پیشگویی کتابهای مقدس ادیان آسمانی به کتابهای: انيس الاعلام (فارسی)؛ الرحلة المدرسية؛ الاسلام في الكتب السماوية مراجعه کنید. همچنین در اعلام الوری، ج 1، ص 59، آمده است که در تورات چنین جمله ای بود [و دست کم تا سال 542 هـ- ق از تورات حذف نشده بود که می گوید: «ای اسماعیل نیاش تو پذیرفته شد و مبارک و خجسته شد و از یکی از فرزندان که محمد صلی الله علیه وآله و سلم نام دارد، به رشد و پرشماری می رسی. در حساب نام اونود و دو محمد = 92] است. از نسل او دوازده پیشوا و ملک خارج خواهیم ساخت و جماعت فراوانی به او خواهیم داد. در کتاب السيرة النبويه، سيد سامي البدری، دارالفقه 1426، ص 81 متن عبری و تلفظ عربی آن را آورده است و در ادامه [ص 82] می نویسد: «آن جمله فقره 20 از اصحاح 17 از سفر تکوین است و ترجمه متداولش این است اما اسماعیل سخنان را درباره اش شنیدم اینک من او را مبارک و پر رشد می کنم و جد اندر جد فراوانش می سازم و [سرانجام] دوازده رئیس [از فرزندان] خواهد داشت و آن را امتی بسیار گسترده خواهیم ساخت. پس از آن کلمه محمد را با کلمه بماد ماد [= یعنی جد اندر جد] که اساس حساب ایجد 92 است جایگزین کردند این جمله موجب مسلمان شدن بسیاری از یهودیان شد زیرا پس از تحریف تعبیر دوازده رئیس درباره محمد صلی الله علیه وآله و سلم صدق می کند نه اسماعیل اینان غالباً پس از مسلمان شدن وارد مذهب تشیع می شدند...». در صفحات بعدی این کتاب بحثهای لطیفی درباره بشارت حضرت عیسی علیه السلام طرح می کند همه خواندنی ر.ک: صص 82 تا 85

آنچه می دانستند و می گفتند شامل اخبار و اطلاعاتی بود که جنیان به دست آورده، به آنان القا می کردند کاهنان و کاهنه ها در مورد بعثت رسول اکرم پیشگویی هایی می کردند، اما عرب در این مورد به سخنان کاهنان توجه نمی کردند تا اینکه خدای متعال، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری مبعوث کرد و اموری را که کاهنان به مردم گفته بودند، به وقوع پیوست. هنگامی که مبعث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد جنیان و شیطانها از شنیدن و استراق سمع اخبار آسمانی منع شدند و میان آنان و جایگاه هایی که برای استراق سمع در آنجاها گرد می آمدند، فاصله انداخته شد و به وسیله شهابسنگها رانده می شدند. بنابراین، جنیان و شیطانها دانستند که اینها همه به سبب رویدادی مهم و خدایی است. اینها همه برای این بود که وحی الهی با چیزهایی که به آن شباهت دارد آمیخته و اشتباه نشود و حجت روشنتر و آشکارتر عرضه شود و راه هر گونه شک و شبهه ای برطرف گردد(1).

از مردی از بنی لهب که نامش لهیب بود چنین گزارش شده است که روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم صحبت از کهانت و غیبگویی به میان آمد من به ایشان عرض کردم:

ص: 45

---

1- عیون الاثر، ج 1، ص 106؛ الدر المنثور، ج 6، صص 270 تا 275 و تاریخ الخمیس، ج 1، صص 303 و 304.

پدر و مادرم فدایت باد؛ ما از شمار نخستین کسانی بودیم که از پاسبانی آسمان و رانده شدن جنیان و شیطانها و منع آنان از استراق سمع با بارش شهاب سنگها، آشنا شدیم. روزی گرد کاهن خودمان که پیر مرد کهنسالی بود و او را خطر بن مالک می نامیدند، گرد آمده بودیم. او از همه کاهنان ما داناتر بود. به او گفتیم ای خطر آیا از این بارش ستارگان اطلاعی داری؟ آخر ما از این افتادن ستارگان می ترسیم.

گفت: بامداد نزد من بیایید تا شما را خبر دهم که آیا این مسأله خیر است یا شر؟

فردا صبح زود هنگام سحر به نزد او رفتیم و دیدیم که ایستاده و به آسمان خیره شده است. او را صدا زدیم ای خطر، چه می گویی؟ او با دست به ما اشاره کرد که ساکت باشید. ناگاه شهاب سنگ بزرگی از آسمان جهید و کاهن با صدایی بلند فریاد کرد [ آنکه برای شنیدن اخبار آسمان به گوش نشسته بود هدف قرار گرفت، کیفر او را فرا گرفت،

عذابش شتابان بدو رسید شهابش سوزاند پیکش از او جدا شد وای او چه بد حال است آشفتهگی اش به سراغش آمد، پیوندش گسست و روزگارش دگرگون شد. آنگاه مدتی طولانی ساکت ماند سپس شعرهایی دربارهٔ مبعوث شدن پیامبر در آینده نزدیک] خواند.

به او گفتیم: ای خطر، او از کدام قبیله است؟

گفت: سوگند به زندگانی و به خوشیها که او از قریش است. در منش وی تند مزاجی و خشم جایی ندارد. در اخلاق وی سبکی و پرگویی بی معناست. در میان لشکریانی خواهد بود آن هم لشکری که همه از آل قحطان هستند، همگی نژاده و اصیل.

به او گفتیم: بیشتر بگو، از کدام طایفه قریش است؟

گفت: سوگند به آن خانه ای که ستونهایی بلند و دیوارها و ارکانی دارد و بیشه زارهایی در اطراف او از نسل هاشم است؛ از گرامیان و سخاوتمندان؛ با آزمونهایی دشوار برانگیخته می شود و تمامی ستمگران را می کُشد آنگاه گفت: این بیان و توضیحی بود که رئیس جنیان به من خبر داده بود. سپس گفت: الله اکبر، حق پدیدار و آشکارا شد، و جنیان از خبر گرفتن منع شدند. آنگاه ساکت شد و در حالت اغما افتاد و تا سه روز حالش خوب

نشد. روز سوم که به هوش آمد گفت: لا اله الا الله (1).

عاصم بن عمرو بن قتاده نقل می کند که پیرمردی از بنی قریظه برایم گفت: "آیا می دانی که مسلمان شدن ثعلبة بن سعیه و أسید بن سعیه، و أسد بن عبید، چگونه بوده است؟ آنان در دوران جاهلیت همسنگ مردم عادی بودند و چون مسلمان شدند، از بزرگان آن قوم گردیدند. گفتم: نه.

گفت: مردی یهودی که از اهالی شام بود، و او را ابن الهیسان می گفتند، دو سال پیش از اسلام بر ما بنی قریظه وارد شد و در میان ما اقامت گزید به خدا، ما هرگز کسی را بهتر از او از میان کسانی که نماز نمی خوانند (غیر مسلمانان ندیده بودیم وی مدتی نزد ما اقامت کرد. هنگامی که به خشکسالی بر می خوردیم و باران نمی بارید، به او می گفتیم: ای پسر هیسان برخیز دعا کن و برای ما از خدا باران طلب کن.

می گفت: نه، به خدا دعا نمی کنم مگر آنکه صدقه ای را از مال خود جدا کنید و در حضور من بیاورید. می گفتیم چقدر؟

می گفت صاعی حدود سه کیلو) خرما یا دو مد (چهار کف دست جو).

آنگاه ما صدقه را از مال خود خارج می کردیم. سپس او ما را به پشت سرزمین سنگلاخمان میبرد و از خدا برای ما طلب باران می کرد به خدا هنوز از جای خود حرکت نکرده بود که ابرها نمایان می شدند و باران می بارید و سیراب می شدیم. وی این عمل را بارها انجام داده بود. هنگامی که زمان وفات او فرا رسید و دریافت که از دنیا خواهد رفت گفت ای جماعت یهود، آیا نمی دانید چه چیزی باعث شد تا سرزمین آباد و پر از نوشیدنی و خوراکی شام را رها کنم و به سرزمین سختی و گرسنگی حجاز بشتابم؟

گفتیم: نه، تو بهتر می دانی.

گفت: به این سرزمین آمدم چون انتظار ظهور پیامبری را می کشیدم که زمان بعثتش

ص: 47



نزدیک است و چون سرزمین یثرب سرزمینی است که او برای مهاجرت می‌گزیند من امیدوار بودم که برانگیخته شود و من از او پیروی بکنم. زمان [حکومت] او بر شما سایه انداخته و نزدیک شده است ای جماعت یهود از او پیشی نگیرید و چیزی شما را از گرویدن به او باز ندارد.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مبعوث شد و بنی قریظه را به محاصره درآورد، آن جوانان یعنی ثعلبة بن شعبه و اسید بن شعبه و اسد بن عبید برادران بنی قریظه که نوجوانانی کم سن و سال بودند، گفتند: ای بنی قریظه به خدا این همان پیامبری است که ابن الهیبان درباره اش برایتان سخن گفته بود.

یهودیان گفتند نه او نیست .

آنان گفتند: به خدا سوگند این همان پیامبر است با صفات و نشانه هایش بنابراین، تسلیم شدند و اسلام آوردند و جان به در بردند و خانواده های خویش را از گزند اسارت ایمنی بخشیدند(1).

ص: 48





خدای متعال پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را در چهل سالگی به عنوان رحمتی برای جهانیان برگزید(1) و به پیامبری برانگیخت. خدا از تمام پیامبران پیشین پیمان گرفته بود که به آن حضرت ایمان آورند و رسالتش را تصدیق و تأیید کنند و در مقابل دشمنان یاریش نمایند. همچنین پیمان گرفت که این جریان را به اطلاع تمام پیروان خود برسانند و آن پیامبران نیز این کار را کردند. خدای تعالی به پیامبرش، حضرت محمد صلی الله علیه وآله و سلم می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ...»(2) «[و یاد کن] هنگامی را که خدا از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را [ای اهل کتاب] فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان آورید و حتماً یاریش کنید».

گفته اند که اولین وحی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواب راستین و رؤیای صادقه بوده است. آن حضرت هر خوابی می دید همچون روشنی سپیده دم درستی اش معلوم می شد(3). پس از آن نیز خداوند آن حضرت را به خلوت گزینی علاقه مند کرد از آن روز به غار حرا می رفت و چند شب از یک ماه را در آنجا به عبادت و تفکر می پرداخت سپس نزد همسرش خدیجه علیها السلام باز می گشت و خود را برای دوره بعدی خلوت گزینی آماده می کرد. سرانجام در بیست و هفتم ماه رجب(4) ناگهان در غار حرا وحی الهی بر آن حضرت نازل شد و فرشته وحی نزد ایشان آمد و عرض کرد بخوان. فرمود: چه بخوانم؟

ص: 51

1- بحار الأنوار، ج 18، صص 177 و 194، المناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 43؛ سیره ابن هشام، ج 1، ص 280.

2- سوره آل عمران، آیه 81

3- اعلام الوری، ج 1، ص 104

4- این نظر مورخان شیعه است و علامه مجلسی رحمه الله ادعا می کند که مورد اجماع شیعه است. البته برخی مورخان اهل سنت هم موافق این نظرند السیره الحلبیه، ج 1، ص 238؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 173.

گفت: «أَفْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* أَفْرَأَ وَرَبُّكَ الْآ كْرُمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (1)؛ «به نام خدای رحمتگر مهربان، بخوان به نام پروردگارت که، آفرید آدمی را از خون بسته آفرید، بخوان و پروردگار تو کریم ترین است آنکه به وسیله قلم، آموخت به انسان آنچه را نمی دانست آموخت».

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حالی که قلبش از عظمت الهی لرزان بود، نزد خدیجه علیها السلام رفت فرمود: «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید» (2). وی نیز چنین کرد و از آن هراس الهی آرام گرفت (3).

## ملاقات در سرزمین شام

عبدالله بن عباس می گوید ابوسفیان بن حرب بدو گزارش داده است: زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم اسلام را آشکار کرد و پس از چندی به مدینه هجرت کرده بود و کافران قریش نیز انکارش می کردند با جمعی از تاجران قریش برای تجارت به سرزمین روم رفته بودم که هرقل پادشاه روم با اعزام فرستاده ای من و همراهانم را که در ایلیا بودیم به دربارش احضار کرد و در جلسه ای که بزرگان روم نیز حاضر بودند، مترجم مخصوص را فراخواند و پرسید: کدامتان خویشاوندیش با این مردی که ادعای پیامبری می کند، بیشتر است؟ گفتم من.

ص: 52

1- سوره علق آیه های 1 تا 5.

2- لحظات آغازین وحی در غار حرا به عنوان یک گزارش تاریخی مهم در منابع اهل سنت به گونه های متفاوتی نقل شده است که از نظر اعتقادی ناسازگارند. اغلب این گزارشها چنان می نمایند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم هرگز آمادگی پذیرش وحی را نداشته و از آن بابت سخت ترسیده است پرداختن به این روایات تاریخی هم فرصت زیادی می طلبد و هم ضروری نیست به نظر ما رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در کمال شادمانی و آرامش وحی را می پذیرفت و در وحی بودن هرگز تردید نمی کرد. هرگز جبرئیل را با شیطان اشتباه نمی گرفت و دچار فرع و اضطراب نمی شد. در این باره نک: تفسیر عیاشی، ج 2، ص 201؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 262؛ مجمع البیان، ج 10، ص 384. اغلب منابع اهل سنت در گزارش آغاز وحی دچار خبط شده اند و دست کم صفت ترس و هراس را به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نسبت داده اند به گونه ای که انگار اصلاً آمادگی پذیرش وحی را نداشته و از این بابت شدیداً ترسیده است. بگذریم از گزارشهای بسیار نادرستی که نه با عقل می سازد و نه با نقل و عقاید اسلامی.

3- السیرة النبویه، ج 1، ص 386.

گفت: این مرد را نزد من بیاورید و همراهانش را نیز در پشت سرش قرار دهید. آنگاه به مترجم گفت: به آنها بگو من از او درباره فردی که ادعای پیامبری کرده سؤالاتی می‌پرسم و از شما می‌خواهم که اگر او به من دروغ گفت تکذیبش کنید و دروغش را آشکار کنید. ابوسفیان به ابن عباس گفت: به خدا اگر شرم آن نمی‌داشتم که دروغم آشکار شود، حتماً دروغ می‌گفتم. به هر حال اولین پرسش او این بود از نظر نسب و سلسله اجداد، او را چگونه معرفی می‌کنید؟ گفتم دارای نسب والا و شریفی است.

گفت: آیا پیش از او نیز کسی از شما چنین ادعایی کرده است؟ گفتم: خیر

گفت: آیا کسی از پدران او پادشاه بوده است؟ گفتم خیر گفت: آیا ثروتمندان به او گرایش دارند یا فقیران به او می‌گروند؟ گفتم: فقیران بیشتر از او پیروی می‌کنند.

پرسید: آیا طرفداران او رو به فزونیاند یا کاستی؟ گفتم روز به روز بیشتر می‌شوند.

پرسید: آیا هیچ یک از پیروانش از آیین او ناخشنود شده و برگشته است؟ گفتم: خیر. گفت: آیا پیش از دعوی نبوت دروغی از او شنیده بودید و به دروغگویی متهم بود؟

گفتم: خیر.

پرسید: آیا اهل غدر و خیانت بوده و هست؟ گفتم خیر مدتی است از او خبر نداریم. ابوسفیان می‌گوید این تنها جمله ای است که می‌توانستم با آن شبهه ای در ذهن هرقل نسبت به پیامبر ایجاد کنم.

هرقل پرسید آیا با او به جنگ نیز برخاسته اید؟ گفتم: آری. گفت: جنگ شما با او چگونه بود؟ گفتم: جنگ ما و او فراز و نشیب داشت و هر یک به دیگری ضربه می‌زدیم.

پرسید: او به چه کار فرمانتان می‌دهد؟ گفتم می‌گوید تنها خدای یگانه را بپرستید و هرگز به او شرک نورزید و گفته‌های پدرانتان را رها کنید وی همچنین ما را به نماز راستگویی، پاکدامنی و رعایت پیوند خویشاوندی فرا می‌خواند.

هرقل به مترجم گفت: به ابوسفیان بگو در مورد نسب او از تو پرسیدم و او را دارای نسب شریفی معرفی کردی پیامبران همگی دارای نسب شریفی بوده اند.

در مورد ادعای افراد دیگران درباره نبوت پرسیدم گفתי هیچکس چنین ادعایی نداشته است. بدین سان با خودم گفتم که اگر کسی پیش از او چنین ادعایی کرده بود، می توانستم بگویم این شخص نیز از شخص پیشین آموخته است.

از تو پرسیدم آیا کسی از اجدادش پادشاه بوده؟ گفתי: خیر، بدین سان دریافتم که اگر کسی از اجدادش پادشاه بود او نیز به دنبال حکومت پدرش است پس چنین نبوده است.

از تو پرسیدم: آیا پیشتر از او دروغی شنیده بودید؟ تو انکار کردی. بدین سان دریافتم که او کسی نیست که به مردم دروغ بگوید تا بر خدا دروغ ببندد.

از تو پرسیدم آیا اشراف به او می گروند یا فقیران؟ که در پاسخ من گفתי: فقیران به او می گروند که دیدم پیروان پیامبران دیگر نیز چنین بوده اند.

وقتی در پاسخ سؤال من درباره شمار پیروانش گفתי پیروانش رو به افزایش اند این را از نشانه های ایمان دانستم که رو به تمامی و کمال می رود.

از تو پرسیدم که آیا هیچ یک از پیروانش به علت رنجش، از دین او از وی برگشته است؟ گفתי هیچ یک از پیروانش از دینش برگشته اند که این را نیز از نشانه های ایمان دانستم که در قلب آدمی نفوذ می کند.

از تو پرسیدم که آیا او اهل نیرنگ است؟ که تو او را اهل نیرنگ ندانستی و این را نیز به عنوان نشانه دیگر پیامبران می شناختم.

از تو پرسیدم که او شما را به چه چیز فرا می خواند؟ گفתי او به شما فرمان می دهد تنها خدای یگانه را پرستید و به او شرک نوزید و نیز شما را از پرستش بتها نهی می کند و شما را به ادای نماز راستگویی و پاکدامنی فرا می خواند که دریافتم اگر سخنان تو راست باشد، پس او به زودی همین جایی که اینک هستم را نیز فتح خواهد کرد، می دانستم که او پدیدار گشته، ولی گمان نمی کردم از میان شما برآید و اگر بدانم که او را در خواهم یافت، مشتاق دیدارش هستم و اگر نزدش بودم پاهایش را در نهایت تواضع شست و شو می دادم.

آنگاه دستور داد نامه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را که توسط دحیه کلبی فرستاده است آوردند و آن را قرائت کرد. در بخشی از نامه آمده بود: به نام خدای بخشنده مهربان. از محمد بنده و فرستاده خدا به هرقل بزرگ روم درود بر کسی که از هدایت پیروی کند. من تو را به

پذیرش اسلام فرا می خوانم؛ اسلام بیاور، در امان خواهی بود؛ اسلام بیاور، تا خدا به تو دو چندان پاداش بدهد ولی اگر سرباز زنی گناه فرمانروایان نیز برگردن تو خواهد بود. يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (1)؛ «ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد؛ پس اگر [از این پیشنهاد] سر باز زنند بگویند شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]».

ابو سفیان گفت: پس از پایان سخنان هرقل و خواندن نامه سر و صداها بالا گرفت و ما را بیرون فرستاد. پس از آن به همراهانم گفتم کار پسر ابی کبشه (2) (چوپان زاده بالا گرفته است که پادشاه بنی اصف از او می ترسد (3)).

## آزمایش

می گویند پسر، ناظور، فرمانروای ایلیا و هرقل اسقف مسیحیان شام بوده است این ناظور گزارش می کند که هرقل پس از ورود به سرزمین ایلیا یک روز صبح پریشان حال و آشفته خاطر شد. برخی از کشیشان به او گفتند چرا چنین پریشان و آشفته خاطر می بینیم؟ ابن ناظور می گوید هرقل ستاره شناس بود از این رو در پاسخ این افراد گفت شب گذشته در ستارگان نگرستم و دریافتم که پادشاه ختنه کسی که ختنه را واجب می کند آشکار شده است بگویند بدانم که از این مردمان کدام جماعت ختنه می شوند؟

گفتند: تنها یهودیان چنین می کنند پس به حاکمان کشورت نامه بنویس تا تمام یهودیان کشور را بکشند و دغدغه آنان را نداشته باش در این حال بود که مردی از طرف فرماندار غسان نزد هرقل آمد و در مورد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم گزارش داد که هرقل از او درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم تحقیق کرد و نیز از او پرسید آیا عربها ختنه می شوند؟ گفت: بلی ختنه می شوند.

ص: 55

1- سوره آل عمران، آیه 64

2- برای بی حرمتی به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم او را چنین می نامید.

3- بحار الأنوار، ج 20، صص 382 تا 386.



هرقل گفت: این پادشاه همین امت است که درباره اش می پرسیدم و به تازگی ظهور کرده. پس از آن به یکی از دوستانش در روم که در دانش همپایه او بود - نظر خود را طی نامه ای خبر داد. آنگاه روانه حمص شد. به حمص نرسیده بود که نامه دوستش به دستش رسید که او نیز نظریه اش را پذیرفته بود که پیامبری ظهور کرده و قطعاً پیامبر راستین خدا است. از اینرو هرقل بزرگان روم را در کلیسایی در حمص دعوت کرد و فرمان داد درها را ببندند و در پشت درهای بسته به آنان گفت: ای بزرگان روم، اگر می خواهید رستگار شوید پیشرفت کنید و حکومت و سرزمینتان پابرجا بماند باید از این پیامبر پیروی کنید آنان با شنیدن این سخن با وحشت به طرف درها گریختند ولی دیدند که درها بسته است. وقتی هرقل ناخشنودی آنان را دید و از آنان ناامید شد فرمان داد که بزرگان روم را نزد او بازگردانند آنگاه به آنان گفت: این کار را کردم و این سخن را گفتم تا دریابم که چقدر بر آیین خود، مسیحیت، پابرجا هستید. حالا هم به خوبی دیدم. آنان نیز در برابرش به خاک افتادند و از کارش خشنود شدند. این آخر کار هرقل بود(1).

### اولین گرونده به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

اولین مردی که به رسول خدا گروید و ایمان آورد، حضرت علی علیه السلام بود(2)، و نخستین زن مسلمان حضرت خدیجه علیها السلام همسر پیامبر(3). ابوذر می گوید که از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

ص: 56

---

1- السيرة النبوية، ج 3، صص 501 و 502.

2- الغدير، ج 3، صص 224 تا 236 علامه امینی در این کتاب ثابت می کند که اولین مسلمان حضرت علی علیه السلام است و 59 نفر را نام می برد که این معنا را گزارش کرده اند رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم نیز فرموده اند: «اولین مسلمان و نخستین کسی که کنار حوض به من می پیوندد علی علیه السلام است مستدرک حاکم، ج 3، ص 136؛ تاریخ بغداد، ج 1، ص 81؛ و... نیز فرموده اند از اصحاب من اولین مسلمان علی علیه السلام است...». مسند احمد، ج 5، ص 26؛ الاستیعاب، ج 3، ص 36؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 102 و... و فرموده اند «اولین کسی که با من نماز خواند علی بود» فرائد السمطين، ب 47 با چهار سلسله روایی برای مطالعه بیشتر ر. ک:

الغدیر، ج 3، صص 225 تا 243، و ج 10، صص 158 تا 162؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 310.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 23.

شنیدم که به علی فرمود: «أنت أول من آمن بي وأول من يصفحني يوم القيامة، وأنت الصديق الأكبر وأنت الفاروق الذي يفرق بين الحق والباطل... (1)؛ تو اولین کسی هستی که به من ایمان آوردی و نیز اولین کسی خواهی بود که در روز رستاخیز با من مصافحه خواهد کرد. تو بزرگترین راستگویی تو همان فاروقی هستی که حق و باطل را از هم جدا می کند». در نهج البلاغه نیز آمده است که حضرت علی علیه السلام فرمودند: «ولم يجمع بيت واحد يومئذ في الإسلام غير رسول الله و خديجة و أنا ثالثهما أرى نور الوحي و الرسالة، وأشم ريح النبوة (2)؛ تنها خانواده مسلمان در آن روزگار، رسول خدا و خدیجه بودند و من نیز در کنار ایشان یکی از سه مسلمان روی زمین بودم که روشنایی وحی و رسالت الهی را می دیدم و عطر خوش پیامبری الهی را احساس می کردم».

پس از ایشان نیز زید (3) غلام حضرت خدیجه اسلام آورد که آن بانو پس از ازدواج خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زید را به آن حضرت بخشیده بود. زمانی که پدر و عموی زید برای درخواست آزادی او آمدند و در جست و جوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برآمدند به آنان گفته شد حضرت در مسجد است که نزد ایشان رفتند و عرض کردند: ای پسر عبدالمطلب ای پسر هاشم ای فرزند مهتر قوم خود شما ساکنان حرم امن الهی و مجاوران حرم هستید. غلامان را آزاد می کنید و اسیران را غذا می دهید ما آمده ایم تا آزادی پسرمان را درخواست کنیم بر ما منت بگذار و با آزاد کردن او به ما نیکی کن.

حضرت فرمود: پسران کیست؟ عرض کردند زید بن حارثه.

فرمود: چاره ای دیگر می اندیشم. گفتند: چه چاره ای؟

فرمود: او را فرا می خوانم و اختیار را به خودش می سپارم. اگر شما را خواست، برای شما باشد، و اگر مرا برگزید به خدا هر کس مرا برگزیند به دیگران واگذارش نمی کنم.

گفتند: کار عادلانه ای است بلکه بیشتر به نفع ما گرفتی.

ص: 57

---

1- بحار الأنوار، ج 22 ص 435؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 228.

2- نهج البلاغه، خطبه. 192.

3- السيرة الحلییه، ج 1، ص 275؛ نزهة المجالس، ج 2، ص 147؛ البداية والنهاية، ج 3، صص 17 تا 29 [مکرر].

حضرت زید را خواست و به او فرمود: آیا این افراد را می شناسی؟ عرض کرد آری .

فرمود: کیستند؟ عرض کرد: این شخص پدرم و آن دیگری عموی من است.

فرمود: مرا به خوبی می شناسی و شیوه برخوردم را نیز دیده ای یا مرا انتخاب کن و یا پدر و عمویت را گفت من کسی نیستم که احدی را بر تو برگزینم. تو برایم به جای پدر و عمو هستی.

پدر و عمویش گفتند: وای بر تو زید آیا بندگی را بر آزادی بر می گزینی و غلام بودن را بر پدر و عمویت ترجیح می دهی؟ اسارت را از زندگی در کنار خانواده ات بهتر می دانی؟ گفت: آری من رفتاری از این مرد دیده ام که به هیچ وجه و تا ابد کسی را بهتر از او نمی دانم و بر او ترجیح نمی دهم

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم این رفتار زید را دید، او را نزد حجرالاسود برد و خطاب به مردم فرمود: گواه باشید که من زید را پسر خوانده خود کرده ام. پدر و عموی زید که این وضع را دیدند، خوشحال شدند و برگشتند. از آن پس زید را پسر محمد می خواندند این جریان مربوط به پیش از اسلام بود، تا آنکه خدای متعال اسلام را فرستاد و در قرآن فرمود: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ...» (1)؛ «هر کسی را به [نام] پدرش بخوانید این نزد خدا عادلانه تر است پس از نازل شدن این آیه زید را دوباره به نام زید پسر حارثه خواندند و به صورت «زید بن حارثه» صدا می کردند. سپس مردان و زنان گروه گروه به اسلام گرویدند تا جایی که صحبت از اسلام در مکه پخش شد و نقل مجالس قریشیان نیز گردید (2).

## تبلیغ رسالت الهی

پس از مدتی خدا به پیامبرش دستور داد که وحی الهی و اسلام را آشکارا به مردم برساند به اسلام دعوت کند. آنگاه به پیامبرش فرمود: «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (3) ،

ص: 58

1- سوره احزاب، آیه 5.

2- المنتخب من ذیل المنذیل، صص 4 و 5.

3- سوره حجر، آیه 94.

«پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب» سپس فرمود: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ \* وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيءٍ مِّمَّا تَعْمَلُونَ» (1)؛ و خویشان نزدیک را بیم ده و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند بال [حمایت] خود را فروگستر و اگر تو را نافرمانی کردند بگو من از آنچه می کنید، بیزارم».

سالم از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم زمانی که هنوز در مکه تشریف داشت به خدیجه علیها السلام فرمود: که غذایی آماده سازد. آنگاه به من فرمود: «فرزندان (خاندان) عبدالمطلب را از طرف من دعوت کن. من نیز چهل تن (2) از مردان بنی هاشم را دعوت کردم. آنگاه فرمود: «غذایی که فراهم آورده ای بیاور. من نیز مقداری آوردم. غذا به قدری کم بود که کفاف یک نفر می داد ولی همه آن چهل نفر از آن غذا خوردند و سیر شدند سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «سیراب شان کن. من نیز آب آوردم که بسیار کم بود، اما همگان از آن نوشیدند و سیراب شدند. ابولهب گفت: محمد شما را جادو کرده است (3).

پس از آن و با این حرف و رفتار ابولهب [متفرق شدند و رفتند، و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نتوانست آنان را به اسلام دعوت کند چند روز پس از این ماجرا دوباره آن حضرت غذایی همانند دفعه قبل حاضر کرد و به من دستور داد تا آنها را دعوت کنم. من نیز چنین کردم و آن افراد آمدند پس از صرف غذا حضرت به آنها فرمود: به یقین طلایه دار به کسان (همراهان) خود دروغ نمی گوید سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، همانا من فرستاده خدا هستم برای شما به صورت خاص و برای دیگران به صورت عام. سوگند به خدا، همان طوری که می خوابید می میرید و همان طوری که از خواب بر می خیزید برانگیخته می شوید. هر رفتاری که در این دنیا داشته باشید قطعاً حساب آن را باید پس بدهید. بهشت همیشگی است و جهنم جاودانه.

در ادامه فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا من هیچیک از عرب را نمی شناسم که هدیه ای با فضیلت تر از آنچه برایتان آورده ام برای قبیله خود آورده باشد. من خیر و

ص: 59

1- سوره شعراء، آیه های 214 تا 216

2- انساب الاشراف، ج 1، ص 118.

3- تاریخ طبری، ج 2، صص 62 و 63؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 40 و 41 انسان العیون، ج 1، ص 321.

خوشی دنیا و آخرت را به ارمغان آورده ام و خدای متعال به من دستور داده است که شما را به سوی او فرا بخوانم حالا کدامیک از شما مرا در این مأموریت مهم یاری می‌رساند، تا در عوض او را به عنوان برادر و جانشین و وصی خودم در میان شما منصوب کنم؟

تمام افراد حاضر در آن جلسه از پذیرش این پیشنهاد خودداری کردند، ولی من، که از همه کم سن تر بودم گفتم ای پیامبر خدا من کمک رسان و دستیار تو خواهم بود.

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر شانه و گردنم دست نهاد و فرمود: همانا این شخص برادر من، وصی من و جانشین من (1) در بین شما خواهد بود. به او گوش فرادهید و فرمایش را گردن نهدید. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌افزاید پس از این سخنان میهمانان در فقهه‌های سخره آمیز برخاستند و به ابوطالب نیز گفتند: به تو دستور داد که به سخن پسر تو گوش فرادهی و فرمایش را گردن نهدی (2).

ابن عباس می‌گوید وقتی که خداوند این آیه را فرو فرستاد وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (3)،

ص: 60

1- جالب است بدانید در کتاب حیاة محمد چاپ اول، ص 104 به نقل از طبری این گزارش تاریخی همانطور که در این کتاب آمده است، نقل شده اما در چاپ دوم تعبیر و خلیفتی فیکم؛ و جانشین من در بین شما حذف شده. جالب تر است بدانید این کتاب نوشته محمد حسنین هیکل است و این حذف را در ازای دریافت پانصد جنیه مصری یا خرید هزار نسخه از کتاب انجام داد امروزه در مصر هیکل را بهترین مورخ و آزادترین تاریخ نگار معاصر می‌دانند و در این باره به شهرت جهانی دست یافته است. حرفه اصلی او روزنامه نگاری بوده و توانسته برای ثبت تاریخ معاصر خودش با بیشتر شخصیتها و تاریخ سازان معاصر مصاحبه کند. این حادثه را برخی آزاداندیشان کشف کرده و در برخی نشریات و کتابها ذکر کرده اند. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید بفرسفة التوحید والولایة، صص 179 و 132 و سیرة المصطفی، صص 130 و 131.

2- ر. ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، صص 210 و 211؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 63؛ مختصر تاریخ ابی ابلفداء، ج 2، ص 14 فرائد السمطين [تحقیق المحمودی ج 1، ص 86؛ اثبات الوصیه، صص 115 و 116؛ الغدیر، ج 2، صص 278 تا 284؛ الدر المنثور، ج 5، ص 97؛ ینابیع الموده، ص 105؛ غایة المرام، ص 325؛ البدایة والنهایة، ج 3، ص 40؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، صص 350 و 351؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر دار صادر، ج 2، ص 62 و 63؛ شواهد التنزیل، ج 1، صص 272 و 421 و بسیاری از منابع اهل سنت که: خوشتر آن باشد که سر دلبران\*\*\* گفته آید در حدیث دیگران

3- سوره شعراء، آیه 214.

خویشان نزدیکی را بیم بده پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بر فراز کوه صفا رفت و بانگ «یا صباحاه» [که برای یاری طلبیدن و مدد خواستن به کار می رود برآورد مردم گرد آمدند البته برخی خودشان آمدند و برخی نیز کسی را فرستادند تا برایشان خبر ببرد. آنگاه حضرت فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب ای فرزندان فهر، راستی اگر من به شما بگویم سوارانی در پس آنند که به شما یورش آورند آیا از من می پذیرید؟ همگی گفتند: آری.

این کوه بر سر فرمود: بنابراین، از کیفی دشوار خبرتان می دهم و هشدارتان می گویم.

ابولهب فریاد زد نابود گردی فقط برای همین ما را گرد آورده ای؟(1)

در این حال، خداوند این سوره را درباره اش نازل فرمود: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ»(2)؛

«بریده باد دو دست ابو لهب و مرگ بر او باد»(3).

### موضعگیری حضرت ابوطالب

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به دستور خدا دعوت الهی خود را آشکار کرد و هیچ چیز نیز نمی توانست او را از این کار باز بدارد هنگامی که قریش دریافتند که آن حضرت از سرزنشها و آزارشان نمی هراسد و به آنان وقعی نمی نهد و دیدند که عمویش ابوطالب علیه السلام نیز از او دفاع می کند و آن حضرت را به دست قریش نمی سپارد، چاره ای اندیشیدند.

چند تن از بزرگان قریش نزد ابو طالب(4) رفتند تا با او مذاکره کنند. از جمله این نامها به

ص: 61

1- تاریخ طبری، ج 2، ص 316

2- سوره مسد، آیه 1.

3- صحیح ابن حیان، ج 14، ص 487

4- بنا بر روایات وارده از معصومین علیهم السلام حضرت ابو طالب علیه السلام مؤمن بوده و به رسالت حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم اعتقاد کامل داشت اما ایمانش را از قریش پنهان می کرد روضة الواعظین، ص 138؛ اوائل المقالات، ص 13 بحار الأنوار، ج 35، ص 138؛ الغدير، ج 7، ص 384؛ مجمع البیان، ج 2، ص 287 برای مطالعه بیشتر به کتابهای منیة الراغب فی ایمان ابی طالب و ابوطالب مؤمن قریش مراجعه کنید. خواندن اشعار ابوطالب هیچ شبهه ای برای خواننده نمی گذارد که ایشان مؤمن بوده است. امام صادق علیه السلام فرموده اند: «ابو طالب مثل اصحاب کهف، ایمان خود را پنهان کرد و در ظاهر خود را مشرک جلوه داد چنین کسانی دو برابر پاداش برده اند، امالی، صدوق، ص 615؛ اصول کافی، ج 1، ص 448؛ بحار الأنوار، ج 35، ص 77.

چشم می خورد عتبه و شیبه پسران ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی، ابوسفیان بن حرب بن امیه که نامش صخر بوده است؛ ابو البختری که همان عاص بن هشام بن

حارث بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بود؛ اسود بن عبدالمطلب بن اسد بن عزی بن قصی، ابوجهل که نامش عمرو بن هشام بن مغیره بن عبد الله بن مخزوم بود، نبیه و منبه، بسران حجاج بن عامر بن حذیفه بن سعد بن سهم بن عمرو بن هصیص بن کعب، عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم، و چند تن دیگر. اینان به ابوطالب گفتند ای ابوطالب، واقعیت آن است که پسر برادرت خدایان ما را آماج بدگوییهای خود قرار داده است. بر آیین ما خرده می گیرد و اعتقادات ما را نابخردانه می داند، و پدران ما را گمراه می خواند. بنابراین، یا به او بگو دست از سر ما بردارد و یا او را به ما واگذار کن و دست از حمایتش بردار تا درباره اش تصمیم بگیریم؛ چرا که تو نیز همانند ما با او مخالف (1) هستی. بگذار مزاحمتش را بر طرف کنیم.

ابوطالب با آنان به نرمی سخن گفت و به نیکی درخواست شان را رد (2) کرد. سپس کسی را به دنبال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد و پس از تشریف فرمایی حضرت، به ایشان عرض کرد: ای پسر برادرم اینها بزرگان و ریش سفیدان قبیله ات هستند، و از تو درخواست کنند که به خدایان آنان کاری نداشته باشی تا تو و خدایت را واگذارند.

پیامبر فرمود: عمو جان آیا شما آنها را به چیزی که برایشان بهتر است؛ فرانمی خوانی؟ ابوطالب عرض کرد تو آنان را به چه چیزی فرامی خوانی؟

فرمود: آنها را به اظهار جمله ای فرامی خوانم که همه عرب به واسطه آن به فرمانشان در آیند و غیر عرب نیز پیروانشان گردند.

ابوجهل از بین افراد برخوردار و گفت: تو را به پدرت سوگند این چه چیزی است که می گویی؟ بگو تا آن را و ده برابرش را بگویم.

فرمود: بگوید: لا اله الا الله؛ هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست.

ص: 62

---

1- پیش تر بیان شد که ابوطالب علیه السلام به خدای متعال ایمان داشت و گفتار این افراد درست نبود (مؤلف).

2- سیره النبی، ج 1، صص 170 و 171

آن افراد نپذیرفتند و گفتند چیز دیگری از ما بخواه.

فرمود: «اگر خورشید را در دستانم قرار دهید نیز نمی پذیرم و چیزی جز آنچه گفتم از شما نمی خواهم». بزرگان قریش با خشم و نفرت تمام برخاستند و رفتند(1). در این هنگام ابو طالب علیه السلام رو به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم کرد و عرض کرد: ای پسر برادرم، همانگونه که خدا به تو فرموده است به فراخوانی و تبلیغ رسالتت ادامه بده». آنگاه این شعر را سرود:

والله لن يصلوا اليك بجمعهم \*\*\* حتى اوسد في التراب دفينا

فاصدع بأمرك ما عليك غضاضة \*\*\* وابشر وقر بذاك منك عيونا

و دعوتني وعلمتُ أنك ناصحي \*\*\* ولقد صدقت وكنت ثم امينا

ولقد علمت بأن دين محمد \*\*\* من خير أديان البرية دينا (2)

به خدای یگانه سوگند هرگز به تو دسترسی نخواهند یافت تا آنگاه که من در خاک دفن شوم؛

مأموریتت را به انجام برسان و نگران مباش و مزده باد تو را و چشمت روشن؛

مرا فرا خواندی و یقین دارم که خیر خواه من هستی این را در حالی می گویم که به یاد دارم همیشه راستگو بوده ای و امانتدار؛

یقین دارم که آیین محمد بهترین دین و آیین مردمان است.

### منطق جاهلیت

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مردم را به اسلام فراخواند و دستور خدای متعال را آشکار ساخت جوانان و مردم ستمدیده دعوت او را پذیرفتند و شمار گرویدگان به آن حضرت افزایش یافت لذا این جریان بر آن عده از قبیله اش که غرض ورز و آزمنده بودند گران آمد و دریافتند که مصالح شخصی، آنان که تنها از راه پرستش بتها تأمین می شد، در خطر جدی قرار گرفته است. از این رو به انکار آن حضرت و دشمنی و آزار او روی آوردند. حضرت ابو طالب نیز به حمایت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برخاست و او را تنها و بی یاور رها نکرد؛ چرا که افزون بر ایمان ابو طالب علیه السلام به خدا و فرستاده اش وی یکی از بزرگان و شرافتمندان قبیله خویش

ص: 63

1- تاریخ طبری، ج 2، صص 65 و 66.

2- الطرائف، صص 301 و 302.



بود و در بین قریشیان جایگاه والایی داشت و مکیان از او اطاعت می کردند. بدین سان، مخالفان و دشمنان با وجود ابو طالب نتوانستند آزاری جدی به رسول خدا برسانند.

اما در مورد یاران و پیروان پیامبر وضع چنین بود آنان که دارای قبیله و خویشانی بودند در سایه حمایت قبیله خود از آزار در امان ماندند اما کسانی که خویشاوند قبیله ای نداشتند گرفتار شکنجه مشرکان شدند.

## عمار یاسر و والدینش

عمار و والدینش از جمله کسانی بودند که دچار شکنجه دشمنان شدند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم این سه بزرگوار را می دید آنان را به شکیبایی دعوت می کرد و می فرمود: «ای خانواده یاسر، شکیبا باشید؛ زیرا وعده شما بهشت خداست» (1). یاسر پدر عمار در زیر شکنجه های سخت شهید شد و مادرش سمیه نیز بر اثر ضربه، نیزه ای که ابوجهل ملعون بر قلبش وارد ساخت به شهادت رسید (2) - (3) عمار نیز در دست اربابانش باقی ماند و پیوسته او را با شکنجه های سخت و دردناک می آزرده و به او می گفتند: «تا به محمد و خدایش کافر نشوی رهایت نمی کنیم در نهایت عمار با اکراه مجبور به این کار شد و او را رها کردند. وی نزد پیامبر خدا آمد و در حالی که سخت گریه می کرد، پوزش طلبید. در این هنگام، این آیه نازل شد: **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ...**» (4) هرکس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد عذابی سخت خواهد داشت مگر آن کسی که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد از این رو، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به عمار فرمود: ای عمار سرزندی بر تو نیست و اگر باز هم تو را مجبور کردند همین کار را بکن (5).

ص: 64

- 
- 1- سیره النبی، ج 2، ص 162.
  - 2- أنساب الاشراف، ج 1، ص 160.
  - 3- سمیه و یاسر اولین شهدای اسلام بوده اند، الاصابه، ج 4، صص 344 و 345؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ص 495؛ اسد الغابه، ج 5، ص 485؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 28؛ الاستیعاب [ چاپ شده در حاشیه الاصابه ] ج 4، صص 330 و 331 و 333.
  - 4- سوره نحل، آیه 106.
  - 5- حلیة الأولیاء، ج 1، ص 140؛ تفسیر طبری، ج 4، ص 112؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 159؛ طبقات ابن سعد، ج 3، ص 246.

بلال نیز گرفتار همین شکنجه ها شد اربابانش او را از شهر مکه بیرون می بردند و می آزدند او را روی ریگهای داغ بیابان می افکندند و سنگ بزرگی که در تابش مستقیم آفتاب قرار داشت روی سینه اش می نهادند. سپس آن را بر می داشتند و زرهی آهنین را در آن گرمای شدید بر تنش می کردند و ریسمانی به گردنش می بستند و سر ریسمان را به دست بچه های خود می دادند تا او را به این سوی و آن سوی بکشند. با این همه شکنجه، بلال شکیبایی می کرد و از رنجهایی که در راه خدا می کشید باکی نداشت. وی هرچه شکنجه و آزارش سخت تر می شد تکرار می کرد احد احد؛ خدای یگانه، خدای یگانه.

## مهاجرت به حبشه

با شدت یافتن سختیها بر مسلمانان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اجازه اولین هجرت را به مسلمانان دادند، تا به سرزمین حبشه هجرت کنند آن حضرت فرمودند: در آنجا پادشاهی حکومت می کند دادگر. آنجا سرزمین راستگویی و درستکاری است پس به آنجا بروید تا خدا در کارتان گشایشی حاصل کند و از این سختیها رهایی یابید گروهی شامل یازده مرد و چهار زن به رهبری عثمان بن مظعون (1) به طرف حبشه حرکت کردند و مخفیانه و پنهانی به ساحل رسیدند (2). خداوند نیز به ایشان کمک کرد و دو کشتی تجاری که در همان موقع از آنجا می گذشتند ایشان را نیز با خود به حبشه بردند. مهاجران یاد شده در ماه رجب سال پنجم بعثت از مکه حرکت کردند و ماه شعبان و رمضان را در حبشه گذراندند. البته قریشیان نیز در تعقیب مهاجران به دریا رسیدند ولی آنان را نیافتند پس از حدود سه ماه مهاجران با شنیدن خبر آرامش نسبی در مکه در ماه شوال به مکه برگشتند، اما پس از رسیدن به مکه دریافتند که این گزارش دروغ بوده است،

ص: 65

1- سیره النبی، ج 1، ص 345.

2- سیره ابن هشام، ج 1، ص 345؛ السیره النبویه ابن کثیر، ج 2، ص 5؛ البدایة والنهایه، ج 3، ص 67؛ السیره الحلبیه، ج 1، ص 324.

به گونه ای که بسیاری ایشان به مراتب سخت تر از پیش گرفتار شکنجه های مشرکان شدند. از این رو برای دومین بار از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اجازه خواستند تا مهاجرت کنند(1). حضرت نیز اجازه فرمود تا بار دیگر به حبشه بروند البته این بار بسیار مشکل تر از دفعه پیش بود. در هجرت دوم هشتاد و سه نفر مرد و هیجده زن از زنان قریش و غیرقریش، به سرپرستی جعفر بن ابی طالب به حبشه مهاجرت کردند(2). نجاشی نیز با احترام از آنها پذیرایی کرد.

## از برکات هجرت

وقتی قریشیان دریافتند مهاجران مسلمان در حبشه ساکن شده اند و به آرامش رسیده اند و پادشاه نیز با آنان خوشرفتاری می کند، در دارالندوه گرد هم آمدند و درباره آنها به رایزنی پرداختند و گفتند ما از کسانی که به نجاشی پناه برده اند خون بها طلبکاریم، بنابراین، همه باید هدیه هایی را گرد آوریم و برای نجاشی بفرستیم تا مهاجران را به ما تحویل دهد. آنان تصمیم گرفتند دو تن از بهترین سیاستمداران خود را برای این کار گسیل کنند. بدین منظور عمرو بن عاص و عماره بن ولید را از راه دریا به طرف حبشه فرستادند(3). این دو نفر پس از ورود به قصر نجاشی در برابرش به خاک افتادند و بر او درود فرستادند و گفتند قبيله ما از دوستان شما و خواستار موفقیت شما هستیم ما از طرف قبيله خود آمده ایم تا شما را از این افراد که به اینجا مهاجرت کرده اند، بر حذر بداریم؛ زیرا اینان پیروان مردی دروغگو هستند که از بین ما برخاسته است و ادعای پیامبری می کند، در حالی که جز افراد سفیه و نابخرد کسی از او پیروی نمی کند از این رو، ما نیز کار را بر آنان سخت گرفتیم و به دره ای در منطقه خود تبعید کردیم تا هیچیک از آنجا بیرون نیایند و کسی نیز به آنجا آمد و شد نکند. از این رو گرسنگی و تشنگی برخی شان را کشت و در پی آمدوشد این مشکلات آن شخص پسر عموی خود را نزد تو فرستاده است تا آیین تو و حکومت

ص: 66

1- مصباح الأسرار، ص 29

2- البداية والنهاية، ج 3، ص 83؛ اعلام الوری، ص 45 و 46.

3- سيرة مغلطاي، ص 22

تورا از بین ببرد. بهتر است از آنان بترسید و همه را به ما برگردانید تا به کارشان رسیدگی کنیم و شما نیز از ناحیه آنان در امان بمانید. یکی از نشانه های مقاصد این مهاجران آن است که اگر بر تو وارد شوند برایت سجده نمی کنند و آنگونه که در اینجا رسم است بر تو درود نمی فرستند و احترام نمی گذارند و مقصودشان بی احترامی به آیین شماست.

نجاشی مهاجران را احضار کرد و وقتی به در قصر رسیدند جعفر بن ابی طالب با صدای بلند به نجاشی گفت: گروهی خداپرست از شما اجازه ورود می طلبند.

نجاشی گفت: به کسی که فریاد کرد فرمان دهید تا سخنش را دوباره تکرار کند.

جعفر نیز چنین کرد نجاشی گفت در امان خدا و در حمایت او وارد شوید».

مهاجران نیز وارد شدند ولی سجده نکردند. نجاشی گفت چرا در برابرم سجده نمی کنید؟ گفتند: ما تنها در برابر خدایی سجده می کنیم که ما و تورا آفرید و این حکومت را نیز به تو ارزانی داشت. البته پیشتر ما نیز در زمرة بت پرستان بودیم و همینگونه به بزرگان احترام می گذاشتیم تا آنکه خدا پیامبری راستگوی را در بین ما برانگیخت و آن حضرت به ما دستور فرمود که آنگونه که خدا دوست دارد عرض ادب کنیم. یعنی هنگام ورود سلام کنیم، چنان که عرض ادب و احترام بهشتیان نیز با سلام کردن است.

نجاشی دانست که این مطلب درست است؛ چرا که در تورات و انجیل نیز بدان اشاره شده است. نجاشی گفت: کدامیک از شما فریاد کرد و اجازه خواست؟

جعفر گفت: من بودم.

نجاشی گفت: شروع کن و سخن بگوی.

جعفر گفت: تو پادشاه هستی و شایسته نیست که نزدت زیاده گویی شود، یا به کسی ستم شود. من خوش دارم که به پرسشهای این دو تن که از قبیله ام آمده اند، پاسخ بدهم. شما به این دو فرستاده دستور بدهید که یکی از آنان بیاید و با من گفت و گو کند. شما نیز به سخنان و پرسش و پاسخ ما گوش دهید.

عمرو بن عاص به جعفر گفت: تو شروع کن.

جعفر به نجاشی گفت: از او پرس که آیا ما غلام هستیم یا آزادیم؟ اگر غلام بوده ایم و از دست اربابان خود گریخته ایم پس شما هم ما را برگردانید.

عمر و گفت: غلام نبوده اند آزاد و محترم و بزرگوار بوده اند. جعفر پرسید: آیا خونی را به ناحق ریخته ایم تا سزاوار قصاص باشیم؟

عمر و در پاسخ گفت: نه حتی قطره ای خون به ناحق ریخته اید. جعفر گفت: آیا بناحق مالی را از کسی گرفته ایم تا برگردانیم؟

عمر و گفت: نه حتی قیراطی از کسی نگرفته اید.

نجاشی گفت: پس از جانشان چه می خواهید؟

عمر و گفت: ما و این افراد یک آیین و همانند پدرانمان باورهای داشتیم اما این گروه از آن آیین دست برداشته و به آیین دیگری درآمده اند.

نجاشی به جعفر گفت: شما پیشتر چه آیینی داشتید و اینک چه آیینی دارید؟ در پاسخ خود راست بگو، نه دروغ.

جعفر گفت: پیشتر بر آیین شیطان بودیم؛ اینک آن را رها کرده ایم. در گذشته به خداوند کفر می ورزیدیم و سنگ می پرستیدیم، اما اینک به دین خدا، یعنی آیین اسلام گرویده ایم؛ آیینی که فرستاده خدا آن را از جانب او برای ما آورده است نیز از جانب خدا کتابی به ارمغان آورده که همانند کتاب حضرت عیسی بن مریم است و با او نیز همسوی است و تأییدش می کند.

نجاشی گفت: سخن بسیار مهم و بزرگی را بر زبان راندی آرام باش. سپس دستور داد ناقوس مخصوص را به صدا در آورند و تمام قسیسان و راهبان به نزد او آمدند. نجاشی از آنها پرسید: شما را به خدایی که انجیل را بر عیسی فرو فرستاد سوگند می دهم، بگوید آیا پس از عیسی تا زمان برپایی قیامت پیامبری از سوی خدا فرستاده خواهد شد؟

گفتند: آری عیسی نیز ما را به او و آمدنش بشارت داده و گفته است که هر که به او ایمان بیاورد، در واقع به من ایمان آورده و هر که او را انکار کند، مرا انکار کرده است.

نجاشی از جعفر پرسید این مرد چه دستوراتی می دهد و از چه چیزهایی باز می دارد؟

گفت: کتاب خدا را برای ما می خواند و به نیکیها فرمانمان می دهد و از زشتیها بازمان می دارد می گوید که با همسایگان خوش رفتار باشید؛ با خویشان رفت و آمد کنید؛ به یتیمان

نیکی بورزید و تنها خدای یگانه را پرستید که او را هیچ شریکی نیست(1).

نجاشی گفت: از آنچه برایتان می خواند برابم بخوان. جعفر آیاتی از سوره های عنکبوت و روم را خواند تا جایی که چشمان نجاشی و یاران او پر از اشک شد نجاشی گفت: از این سخنان زیبا و دلنشین بازهم برای ما بخوان.

جعفر به قرائت سوره کهف پرداخت عمرو بن عاص برای خشمگین ساختن نجاشی گفت اینها به عیسی و مادرش ناسزا می گویند.

جعفر در این هنگام سوره مریم را خواند و به آیه هایی رسید که از عیسی و مادرش به نیکی یاد می شود نجاشی ذره ای ناچیز از چوب مسواک خود جدا کرد و با نشان دادن آن [گفت: سوگند سوگند به خدا حضرت مسیح نیز چیزی بیش از آنچه اینها می گویند، نگفته است. سپس به جعفر و دیگر مسلمانان گفت: خوش آمدید؛ بفرمایید شما در کشور من در امانید. هرکه به شما ناسزاگوید مجازات می شود از امروز پیروان ابراهیم علیه السلام هیچ مشکلی نخواهند داشت. من حاضر نیستم حتی در برابر آزدن یکی از شما کوهی از طلا را بگیرم. و در ادامه گفت هدیه های این دو نفر را نیز به آنان پس بدهید؛ من نیازی به اینگونه هدیه ها ندارم به خدا سوگند وقتی خدا این حکومت را به من داد، از من رشوه نگرفت،

من نیز رشوه از کسی نخواهم گرفت. از طرفی خدا برای دادن این پادشاهی به من از مردم فرمان نگرفته تا لازم باشد که من نیز از مردم در کار حکومت خود از کسی اطاعت کنم(2). فرستادگان قریش با چهره هایی گرفته و هدیه های پس داده شده به مکه برگشتند. برخی مفسران این آیه را درباره نجاشی و اطرافیان او می دانند: (وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ) (3)؛ «و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند، می بینی بر اثر آن

ص: 69

- 
- 1- سیره ابن هشام، ج 1، ص 360؛ السیره النبویه، ابن کثیر؛ ج 2 ص 21؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 80؛ اعلام الوری، ص 44؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 295؛ السیره الحلبیه، ج 1، ص 340.
  - 2- سیره النبی، ج 1، ص 225؛ البدایة والنهایه، ج 3، ص 75.
  - 3- سوره مائده، آیه 83.

حقیقتی که شناخته اند اشک از چشمهایشان سرازیر می شود می گویند پروردگارا، ما ایمان آورده ایم؛ پس ما را در زمره گواهان «بنویس

## مسلمان شدن نجاشی

نجاشی پس از این رویدادها پنهانی مسلمان شد و به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گروید (1). وی گفت: «اگر می توانستم به محضر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شرفیاب می شدم». پیامبر خدا در نامه ای به نجاشی نوشت که ام حبیبه دختر ابوسفیان را به همسری آن حضرت در آورد. ام حبیبه از جمله زنانی بود که به همراه شوهرش عبیدالله بن جحش به حبشه مهاجرت کرده بود ولی شوهر او در آنجا مسیحی شد و از دنیا رفت. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آن زن را به عقد خویش در آورد و مهریه او را نیز چهار صد دینار قرار داد کسی که این مراسم را به جای آورد، خالد بن سعید بن عاص بود همچنین در نامه آن حضرت آمده بود که مهاجران را به حجاز برگرداند و او نیز چنین کرد مهاجران باقیمانده را به سرپرستی عمرو بن امیه بر دو کشتی سوار کرد و به حجاز فرستاد. این عده هنگام فتح خیبر به خدمت آن حضرت رسیدند.

در همان روزی که نجاشی فوت کرد پیامبر به محراب نماز رفت و پنج تکبیر گفت سپس به مسلمانان رو کرد و ضمن دادن خبر فوت نجاشی به آنان، فرمود: «برای برادران طلب آموزش کنید». بنا بر نقلی وفات نجاشی در ماه رجب سال نهم هجری بوده است. وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بر او [بدان صورت] نماز خواند بستر نجاشی در سرزمین حبشه بالا رفت تا آنجا که در مدینه دیده شد منافقان در این باره گفت و گو کردند و در اعتراض به این عمل رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم گفتند او بر جنازه کافری در حبشه نماز می گذارد!

## مسلمان شدن حمزه

حمزه بن عبدالمطلب نیز مسلمان شد جریان اسلام آوردن او از این قرار بود که ابوجهل از کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم گذشت و آن بزرگوار را اذیت کرد و دشنام داد و بر آیین اسلام

ص: 70

---

1- سیره ابن هشام، ج 1، ص 365؛ البداية والنهاية، ج 3، ص 77؛ السيرة الحلییه، ج 2، ص 252.

خرده گرفت. آن بزرگوار را ناراحت و ایشان را برای مقاصد خود ناتوان شمرد. حضرت پاسخ ابوجهل را نداد- اما یکی از کنیزان عبدالله بن جدعان در خانه اش بود و این گستاخی را شنید - سپس رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به طرف کعبه رفت و در محل گردهمایی قریشیان نشست.

لحظاتی بعد نیز حمزه بن عبدالمطلب از شکار برگشت و در حالی که کمان خود را حمایل کرده بود، طبق معمول پیش از رفتن به منزل به طواف پرداخت و همانند همیشه که هرگاه می دید قریشیان گرد کعبه نشسته اند می ایستاد و به آنان سلام می داد و با آنان سخن می گفت چنین کرد حمزه در بین جوانان قریش از احترام و عزت شایانی برخوردار و به شدت سرسخت بود. وقتی حمزه با آن کنیز برخورد کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه برگشته بود اما آن کنیز به حمزه گفت: ای ابو عماره کاش بودی و می دیدی که چند لحظه پیش ابو الحکم بن هشام ابوجهل با برادر زاده ات محمد صلی الله علیه و آله و سلم چه رفتاری کرد. وی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که در اینجا نشسته بود آزرده و دشنام داد ولی محمد صلی الله علیه و آله و سلم با او هیچ سخنی نگفت و پاسخش را نداد حمزه که خدا می خواست مورد کرامت خویش قرارش دهد از این جریان خشمگین شد و به جستجوی ابوجهل شتافت و نزد هیچ کس درنگ نکرد تا او را پیدا و مجازاتش کند که دید ابوجهل در بین چند تن از قریشیان نشسته است. به سرعت به طرف او رفت و با کمان خود چنان بر سر او کوبید که سرش به شدت شکست. سپس گفت: آیا محمد را دشنام می دهی؟ در صورتی که من نیز بر دین او هستم و هرچه او می گوید من نیز آن را می گویم اگر می توانی با من در بیفت .

چند تن از مردان قبیله بنی مخزوم برخاستند و به طرف حمزه رفتند تا ابوجهل را یاری کنند. ابو جهل گفت: ابو عماره را واگذارید؛ زیرا من برادر زاده اش را به زشتی دشنام گفتم(1). پس از این جریان حمزه تا واپسین دم حیات خویش در دین اسلام و پیروی از رسول ثابت قدم بود بدین سان قریشیان دریافتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حمایت شخصیت بزرگی چون حمزه برخوردار شده است از این رو کمی از رفتارهای زشت و آزارهای خود نسبت به آن حضرت کم کردند(2).

ص: 71

1- البدء و التاريخ، ج 5، ص 98.

2- سيرة النبی، ج 1، ص 189.



وقتی قریشیان دیدند که روز به روز کار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بالا می‌گیرد و نیروی او تقویت می‌شود، دوباره نزد ابوطالب رفتند و گفتند ای ابوطالب، تو از نظر سن و شرافت و ارزش اجتماعی در مرتبه والایی هستی از تو خواسته بودیم برادرزاده ات را از ما باز بداری، ولی چنین نکردی واقعیت آن است که ما دیگر تحمل نداریم به خدا سوگند، دیگر نمی‌توانیم این بدگویی او را نسبت به نیاکان و عقایدمان و عیب جویی از خدایانمان تحمل کنیم. یا او را از این کار باز بدار یا به نبرد تو و او خواهیم آمد تا یکی از ما دو گروه نابود شود. ابوطالب به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد و عرض کرد ای پسر برادرم قریشیان نزد من آمدند و چنین و چنان گفتند، نظر شما چیست؟

حضرت به او فرمود: «یا عم واللہ لو وضعوا الشمس فی یمنی والقمر فی یساری علی أن أترك هذا الامر ما ترکته حتی یظہرہ اللہ او أہلک فیہ؛ عمو جان، به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند تا دست از تبلیغ اسلام بردارم دست بر نخواهم داشت تا خداوند اسلام را پیروز گرداند و یا در این راه کشته شوم». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گریان رفت. در این هنگام ابوطالب او را صدا زد و عرض کرد:

«برگرد، برادر زاده عزیزم». رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بازگشت و ابوطالب عرض کرد: هرچه دوست داری بگو [به آنچه می‌خواهی تبلیغ کن] پسر برادرم خدا را سوگند، در برابر هیچ چیزی تسلیمت نخواهم کرد (1).

## نیرنگ قریشیان

پس از آنکه قریشیان دریافتند که ابوطالب رسول خدا را رها نخواهد کرد و به او ایمان آورده است و بر سر آن است که از قریش جدا شود، عماره بن ولید را با خود برداشتند و یک بار دیگر نزد ابوطالب رفتند و گفتند: ای ابوطالب، این عماره بن ولید است که زیباترین و هوشمندترین جوان قریش است او را به عنوان پسر خود برگزین و از تیزهوشی و یاری

ص: 72

او برخوردار باش در مقابل، برادر زاده ات را که با آیین تو و پدرانیت مخالفت کرده است و در قبیله ات تفرقه و جدایی انداخته و باورهایشان را به سخره گرفته است به ما واگذار تا او را بکشیم چرا که او مردی است همانند سایر مردان پس بیا و با این تعویض موافقت کن. ابوطالب در پاسخ این گفتارهای نابخردانه چنین گفت سوگند به خدا بد پیشنهادی است. پسران را به من می دهی تا به او غذا بدهم و پرورشش دهم و در مقابل، می خواهی پسر مرا بگیری و بکشی؟ سوگند به خدا این رویداد هرگز روی نخواهد داد(1).

مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف گفت: ای ابوطالب، به خدا سوگند قبیله ات پیشنهاد عادلانه ای کرده اند و نمی خواهند موجب ناخشنودیت شوند، اما می بینم که به هیچ طریقی نمی خواهی با آنان همراهی کنی.

ابوطالب فرمود: به خدا سوگند این رفتارها عادلانه نیست؛ لیکن واقعیت آن است که تو تصمیم به خذلان من گرفته ای و رؤسای قوم را علیه من می شورانی، پس هر کاری که می خواهی بکن سپس آن گروه دچار اختلاف شدند و بر یکدیگر زبان ملامت گشودند.

ابوطالب، در حالی که به مطعم بن عدی کنایه می زد اما در واقع تمام مخالفان خود را، چه از قبیله عبد مناف و چه از دیگر قبیله های قریش قصد کرده بود، فی البداهه شعری سرود و به خواسته های نابخردانه شان اشاره کرد سروده ابوطالب اینگونه آغاز می شود:

ألا قل لعمرو والولید ومطعم \*\*\*ألا لیت حظی من حیاطکم بکر

هان، به عمرو، ولید و مطعم بگوئید: / ای کاش به جای شما شتر جوانی می داشتم [که از شما مرا سودمندتر بود](2).

### همداستانی قریش

قرشیان همگی متحد و همداستان شدند و تصمیم گرفتند تازه مسلمانانی را که در قبیله های مختلف بودند بیازارند در همین راستا هر یک از قبیله ها مسلمانان قبیله خود را مورد آزار قرار دادند و می کوشیدند از این راه مسلمانان را از دینشان بازگردانند لیکن خدا پیامبر

ص: 73

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 25.

2- سیره النبی، ج 1، ص 172.

خود را از حمایت عمومی ابوطالب برخوردار کرد. وقتی ابوطالب دید که قرشیان با مسلمانان چه رفتارهای سختی می کنند به بنی هاشم و بنی عبدالمطلب دستور داد تا همانند او به یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیایند و از آن حضرت دفاع کنند. ایشان نیز پذیرفتند و به یاری آن حضرت شتافتند تنها ابولهب و خانواده اش بودند که سر باز زدند و همپای دیگر قرشیان به مخالفت با خاندان خود پرداختند. قرشیان تصمیم گرفتند تا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را به طور آشکار به قتل برسانند این جریان به گوش ابوطالب رسید و خاندان هاشم و عبدالمطلب را گرد آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به دره ای که در اطراف مکه داشتند، بردند تا از آن حضرت محافظت کنند و کسی نتواند توطئه قتل را اجرا کند(1).

## پیمان ننگین قرشیان

وقتی قرشیان از عکس العمل خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آگاه شدند در یک گروهی تصمیم گرفتند که پیمانی علیه بنی هاشم و خاندان عبدالمطلب، امضا کنند، مبنی بر اینکه از ازدواج با پسران و دختران ایشان پرهیزند و خرید و فروش با آنان ممنوع باشد و هرگز پیشنهاد صلح را از آنان نپذیرند و هیچگونه محبتی نیز به ایشان روا مدارند، مگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را تسلیم کنند تا قریش نیز آن حضرت را به قتل برساند(2). این پیمان توسط یکی از قرشیان نوشته شد و آن را درون کعبه نصب کردند(3) ناگفته نماند که چندی بعد دست کسی که آن پیمان نامه را نوشته بود فلج شد و از کار افتاد.

تمام بنی هاشم و نیز خاندان عبدالمطلب، اعم از کافر و مسلمان گرد ابوطالب آمدند و داخل شعب ابوطالب شدند و به مدت سه سال در سختی تمام در آنجا ماندند، به گونه ای که حتی آذوقه و آب نوشیدنی به طور پنهانی به آنها می رسید. قرشیان تمام بازارها را به روی ایشان بسته بودند. کار به قدری سخت و دشوار شده بود که صدای گریه و ناله زنان و بچه ها که از سر گرسنگی و بیماری بلند بود بسیار شنیده می شد البته مسلمانانی که به

ص: 74

1- همان، ص 173

2- البداية والنهاية، ج 3، ص 84.

3- می گویند از ترس سرقت مدتی آن را در خانه ما در ابوجهل مخفی کردند. نک: بحار الأنوار، ج 19، ص 16.

شعب نرفته بودند نیز وضع خوبی نداشتند و بر آنان نیز سختگیری می شد. این گرفتاریها بالا گرفت و زندگی بر تمام مسلمانان دشوار گردید.

وقتی مردم به بستر خواب شبانه می رفتند ابو طالب رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را می گفت تا در بستر خویش بیار آمد (1) تا اگر کسی قصد جان او را کند جایش را بداند و چون مردم به خواب می رفتند علی علیه السلام یا یکی دیگر از پسران برادران یا عموزادگان خود را دستور می داد تا در رختخواب رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بخوابد و محمد صلی الله علیه وآله و سلم را می فرمود تا در بستر آنکه به جایش خفته بخوابد ابو طالب در همین مورد قصیده مشهوری سروده است که به قصیده لامیه مشهور شده است در این قصیده آمده است:

ولما رأيت القوم لا وُدّ فيهم \*\*\* وقد قطعوا كل العري والوسائل

وقتی جماعت را دیدم که محبتی در میانشان نیست/ و همه لوازم مهرورزی را از میان برداشته اند.

### نقض عهدنامه

پس از مدت ها گروهی از قریشیان تصمیم گرفتند تا آن عهدنامه را برهم بزنند. بهترین موضعگیری را نیز هشام بن عمرو بن حرت کرد و نزد زهیر بن أمیه بن مغیره رفت و در این مورد با او به رایزنی پرداخت زهیر فرزند عاتکه دختر عبدالمطلب بود و نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و مسلمانان غیرت خاصی داشت. او بالاخره پذیرفت که آن پیمان را باطل کند.

سپس هشام نزد مطعم بن عدی رفت و از خویشاوندیهایی که با بنی هاشم و خاندان عبدالمطلب داشتند سخن گفت که ایشان نیز فرزندان عبد مناف هستند. مطعم نیز پیشنهاد هشام را پذیرفت. پس از آن نزد ابوالبختری بن هشام رفت و سخنانی را که با مطعم گفته بود برای او نیز تکرار کرد سپس نزد زمعه بن اسود رفت و در این باره با او گفت و گو نمود و از خویشاوندی و حق بنی هاشم و دیگر افرادی که با آنان بودند، تعریف کرد. زمعه گفت: اگر من بپذیرم آیا افراد دیگری نیز هستند که با ما همراه شوند؟

ص: 75

---

1- الغدير، ج 7، صص 357 و 358؛ البداية والنهاية، ج 3، ص 84؛ تيسير المطالب، ص 49؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 13، ص 256، وج 14، ص 64

هشام گفت: «آری» و افرادی را که پذیرفته بودند، نام برد.

این افراد در خطم الجحون جایی در بالای شهر مکه قرار گذاشتند و عهد کردند که آن پیمان را بر هم بزنند زهیر گفت: من پیش از همه شما سخن خواهم گفت.

صبحگاهان هر یک به محل جلسه خود رفتند و ابتدا زهیر بن امیه، که حله ای بر خود داشت، هفت دور طواف کرد و به طرف مردم آمد و گفت: «ای مردم مکه، آیا ما غذا بخوریم و لباسهای دلخواه خود را بپوشیم در حالی که بنی هاشم در حال از بین رفتن هستند و هیچ خرید و فروشی با آنان نمی شود؟ به خدا سوگند، من نمی نشینم مگر آنگاه که این عهدنامه اختلاف انگیز و ظالمانه پاره شود. ابوجهل که در گوشه ای از مسجد الحرام نشسته بود، گفت: چنین نیست تو دروغ می گویی به خدا، آن عهدنامه پاره نخواهد شد. زمعه بن اسود گفت: به خدا دروغگو تو هستی وقتی تو اقدام به نوشتن این پیمان کردی نیز ما راضی نبودیم

ابو البختری گفت: زمعه راست می گوید، ما از این قرارداد شما راضی نیستیم و آن را نیز نمی پذیریم.

مطعم بن عدی افزود: دوستان شما راست می گویند و هر کسی که جز این بگوید، دروغگو خواهد بود. ما به سوی خدا از این قرارداد اعلام بیزاری می کنیم و از هرچه در آن نوشته شده است متنفریم.

هشام بن عمرو نیز همانند این سخنان را تکرار کرد ابوجهل گفت: این تصمیم و مشورت شما شبانه و در جایی غیر از مسجد الحرام صورت گرفته است (1).

در این اوضاع ابو طالب نیز در تلاش برای آمدن به مسجد الحرام بود که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به او گزارش داد: داد به امر خدا موریانه ها تمام عهدنامه را خورده اند و جز اسم خدای تعالی چیزی از آن نمانده است.

در پی این خبر ابو طالب آن حضرت را تصدیق کرد و گفت: «نه، به ستارگان فروزان سوگند که به من دروغ نگفته ای [و نمی گویی]. ابو طالب به همراه چند تن از سرشناسان

ص: 76

خاندان عبدالمطلب به طرف مسجد الحرام حرکت کرد و هنگامی که به مسجدالحرام رسیدند، مسجد از قریشیان آکنده بود ابو طالب فرمود: موضوعی پیش آمده است که ممکن است موجب صلح بین ما و شما شود. قرار دادتان را بیاورید.

به این دلیل چنین سخن گفت که می ترسید پیشدستی کنند و زودتر درون نامه را بنگرند و متوجه شوند که قرار دادشان از بین رفته است. قریشیان نیز در شگفت شدند و دیگر شکی نداشتند که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به آنها تحویل داده خواهد شد. قریشیان گفتند: بالاخره به این نتیجه رسیدید که به سوی ما بیایید و به آیین خود برگردید. البته تنها یک نفر بوده که میان ما و شما جدایی انداخته بود و شما او را سبب از بین رفتن خاندانتان کرده بودید. ابوطالب فرمود: من پیشنهادی برای شما دارم که عادلانه است. واقعیت آن است که برادر زاده ام به من خبر داده است و اطمینان دارم که به من دروغ نمی گوید، او گفته است که خداوند از این عهدنامه شما بیزار است و تمام نیرنگهای شما و طرح هایتان برای ایجاد دشمنی میان خویشان را نیز که روی آن نوشته شده بود از بین برده و جز اسم خدای متعال چیزی از آن نوشته ها باقی نمانده است. بنابراین، اگر گفتار او درست باشد به خدا، او را به شما تحویل نخواهیم داد و تا آخرین نفر و آخرین قطره خون از او حمایت خواهیم کرد، ولی اگر درست نگفته باشد او را به شما می سپاریم تا بکشید یا اینکه از او درگذرید. مشرکان گفتند می پذیریم وقتی عهدنامه را گشودند دیدند که این گزارش کاملاً درست بوده است، لیکن بر دشمنی و گمراهی خود پافشاری کردند و در نهایت بی شرمی گفتند: این جادویی است که [پیامبر] انجام داده است(1).

در این حال افرادی که پیمان بستند تا آن قرارداد را از بین ببرند نیز سخنانی گفتند و در نهایت آن پیمان به هم خورد پس از اعلام بطلان پیمان یاد شده، ابوطالب در ستایش آن عده ای که تصمیم به زدودن آن گرفته بودند اشعاری سرود که در ضمن آن فرمود: (2)

ألا هل أتی بحریری صنع ربنا\*\*\*علی نایهم والله بالناس أروء

هان، آیا آزاده ای نیامد تا کار پروردگارمان را علیه کسانی که میان افراد دشمنی افکندند در حالی

ص: 77

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 32 و....

2- السیرة النبویه، ج 2، ص 70.

که خدا به همه مردم مهر می ورزد ببیند؟ ...

بدین سان بنی هاشم و دیگر همراهانشان از پناهگاه خود خارج شدند و در بین مردم به زندگی ادامه دادند این اتفاق در سال دهم بعثت روی داد.

## سال اندوه

شش ماه پس از بازگشت بنی هاشم از درهٔ مزبور ابو طالب رحلت کرد، و بنابر قولی سه روز بعد نیز خدیجه علیها السلام از دنیا رفت در پی این مصیبتها رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آن سال را «عام الحزن سال» (اندوه نامید) (1).

## شدت یافتن آزارهای قریشیان

با ارتحال ابوطالب مشکلات بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از طرف قومش افزایش یافت. آنان بر آن حضرت جرأت یافتند و آزارشان با شدت هرچه تمام تر ادامه یافت، تا آنکه بالاخره تصمیم به قتل آن بزرگوار گرفتند تنها خدا بود که آنان را از این کار بازداشت. مشرکان برای آن حضرت رنجهای فراوانی ایجاد می کردند از آن جمله :

یکی از آنان گزارش می کند که روزی نزد عده ای از قریشیان که در حجر اسماعیل گرد آمده بودند رفتم. آنان دربارهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می گفتند تا کنون هیچگاه بر مشکلی چنین ناگوار شکیبایی نکرده ایم؛ او باورهای ما را سفیهانه می خواند و به پدرانمان بدگویی می کند و مایهٔ دو دستگی میان ما شده است.

در این حال، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نیز وارد شد و به استلام رکن پرداخت. وقتی از کنار این عده گذر کرد او را استهزا می کردند من اثر این رفتار را در چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم، دیدم، ولی به هر حال از کنارشان گذشت. بار دوم و سوم نیز چنین شد. فردای آن روز نیز همانگونه جمع شده بودند و حضرت نیز تشریف آورد این بار همداستان شدند که به یکباره و باهم به سوی او حمله برند و چنین نیز کردند (2).

ص: 78

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 35

2- سیره النبی، ج 1، ص 187.

یکی دیگر از این افراد می گوید از یکی از صحابه در مورد آزارهای قریشیان به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پرسیدم که پس از وفات ابوطالب با آن حضرت صلی الله علیه وآله و سلم چه رفتاری داشتند. تأکید کردم که بدترین برخورد مشرکان چه بود؟ وی گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به حجر در کنار کعبه آمده بود و نماز می خواند عقبه بن ابی معیط آمد و به سختی گلوی آن حضرت را فشرد(1).

### دختر مدافع

در روایت است که عبدالله بن مسعود می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کنار کعبه به نماز ایستاده بود. گروهی از قریشیان نیز در جایگاه همیشگی خود نشسته بودند ناگاه یکی از آنان گفت: آیا به این ریاکار نمی نگرید؟ کدامیک از شما شکمبه شتر قربانی فلان خاندان را می آورد و چون او به سجده رفت آن کثافات را بر پشت او قرار دهد؟

شقی ترینشان به سرعت برخاست و آن کثافات را آورد و پس از به سجده رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را در میان دو کتف آن حضرت قرار داد حضرت درنگ کرد و در سجده باقی ماند و آن افراد نیز آن قدر قهقهه مستانه سر دادند که برخی بی حال روی برخی دیگر افتادند. من نیز ایستاده بودم و می نگریستم. ولی کاری از دستم بر نمی آمد و اگر می توانستم آن کثافات را از شانه رسول خدا بر می داشتم کسی رفت و این خبر را به به طور حتم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانید آن بزرگوار، به سرعت تشریف آورد و در حالی که هنوز پیامبر در سجده ای طولانی بود آن زبانه ها را با دستان کودکانه اش برداشت(2). حضرت از سجده برخاست. فاطمه به طرف آن گروه نابکار رفت و توییح شان کرد. پس از آنکه نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام شد با صدای بلند از این بی احترامی ها به خدا شکایت کرد و فرمود: خدایا از قریش به تو شکایت می کنم خدایا از عمرو بن هشام، عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، ولید بن عتبه امیه بن خلف، عقبه بن ابی معیط و عماره بن ولید به تو شکایت می کنم و تو را به کمک می طلبم.

ص: 79

1- البدایة والنهایة ، ج 3، ص 60.

2- انساب الأشراف، ص 125



عبدالله بن مسعود در ادامه گزارش خود می افزاید که به خدا سوگند، همه اینها را دیدم که در جنگ بدر در روزی گرم جنازه شان به خاک افتاده و آفتاب داغ رنگ چهره هاشان را دگرگون ساخته بود. آنگاه همگی را در چاه افکندند.

### نمونه هایی دیگر از آزار قریشیان

قریشیان بچه ها و دیوانگان خود را تشویق می کردند و یاد می دادند که به سر و صورت آن حضرت خاک بریزند.

خون و فضولات حیوانات و خاشاک را بر در خانه آن بزرگوار می ریختند. أمیه بن خلف رو در روی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به ایشان جسارت کرد و رنگ چهره پیامبر سرخ شد آن بزرگوار، وی را پاسخی نگفت

### همپای دختر مهرورز

گزارش شده است که وقتی آن فرد نابخرد بر سر و روی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گل و خاک ریخت، آن حضرت در حالی که هنوز خاک روی سرش بود، وارد خانه شد و فاطمه علیها السلام به طرفش رفت و با چشمی گریان سر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را شست و شو داد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: «لا تبکی یا بنیة فإن الله مانع أبالك؛ دخترکم گریه مکن؛ زیرا خداوند از پدرت حمایت می کند». در همان حال نیز فرمود: «ما نالت منی قریش شیئاً أکرهه حتی مات أبو طالب»<sup>(1)</sup>، قریشیان تا ابو طالب زنده بود نتوانستند اینگونه مرا بیازارند

### در سایه کعبه

از خباب نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در سایه کعبه عبای خود را بالش کرده، در حال استراحت بود من خدمت ایشان رفتم و به دلیل آنکه مشکلات زیادی از دست مشرکان متحمل می شدیم عرض کردم ای رسول خدا آیا نمی خواهید نفرین کنید؟

ص: 80

---

1- سیره النبی، ج 2، ص 283.

حضرت در حالی که چهره اش سرخ شده بود نشست و فرمود: «لقد كان فيمن كان قبلكم ليمشط بأمشاط الحديد مادون عظامه، ما يصرفه ذلك عن دينه و ليتمنَّ الله هذا الامر حتى يسير الراكب من صنعاء إلى حضر موت ما يخاف إلا الذئب على غنمه؛ در بین معتقدان به خدا پیش از شما کسانی بودند که گوشت و پوستشان را با شانه هایی آهنین می خراشیدند تا به استخوان می رسید اما اینها باعث نمی شد که از آیین شان دست بردارند البته خداوند این دین اسلام را کامل خواهد کرد و به سرانجام خواهد رسانید، به گونه ای که اگر فردی از شهر صنعا تا به حَضْر موت برود از هیچ چیزی هراس نخواهد داشت جز از حمله گرگ به گوسفندانش»

## با هم پیمانان

عبدالله بن عباس می گوید که روزی هنگام غروب خورشید عده ای از کافران همپیمان در کنار کعبه گرد آمدند برخی از آنان گفتند به دنبال محمد بفرستید تا بیاید و با او گفت و گو و مخاصمه کنید تا عذری بر شما نباشد.

کسی را به دنبال آن حضرت فرستادند. فرستاده به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گفت: بزرگان قبیله ات گرد هم آمده اند و منتظرند تا بیایی و با تو سخن بگویند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به دیدارشان رفت، زیرا همواره مشتاق سعادت و هدایت شان بود و در پی آن بود که از گمراهی آن جماعت پیشگیری کند.

آنان گفتند: ای محمد، ما به دنبال تو فرستادیم تا با تو کمی سخن بگوییم. به خدا، هیچ مرد عربی را سراغ نداریم که تا این اندازه برای خویشان خود مشکل آفرین باشد به پدران آنان بدگویی کرده ای؛ از آیینشان عیبجویی می کنی؛ به خدایان بدگویی می کنی؛ عقایدشان را سفیهانه می دانی و موجب دو دستگی شده ای دیگر هیچ کار ناشایستی نمانده که به ما نسبت نداده باشی. اگر هدف تو از این سخنان دستیابی به دارایی است، هرچه بخواهی برای جمع می کنیم تا جایی که تو از همه ما ثروتمندتر شوی اگر مقصودت دست یابی به ریاست است، ما حاضریم تو را رئیس خود سازیم اگر در پی فرمانروایی هستی آن را نیز در اختیار می گذاریم. اگر می دانی که جن زده شده ای تمام هست و نیست خود را صرف مداوای تو می کنیم تا شفا یابی مگر اینکه درمان تو برای ما ناممکن باشد. اگر هم زن

می خواهی زیباترین دختر عرب را به ازدواجت در می آوریم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: من اینها را که گفتید نمی خواهم آیینی که من برایتان آورده ام به خاطر گرفتن دارایی و ریاست و حکومت بر شما نیست و لکن خدا مرا به سوی شما فرستاده و کتابی را نیز بر من فرو فرستاده است به من دستور فرموده که هشدار دهنده و بشارت دهنده باشم. من نیز مأموریتهایی که از جانب پروردگارم داشته ام، به همه شما رسانیده ام و برایتان خیر خواهی کرده ام. حالا اگر بپذیرید مایه کامروایی این جهان و آن جهان شما خواهد شد، و اگر نپذیرید، صبر می کنم تا خدا میان من و شما حکم کند(1).

گفتند: ای محمد، اگر پیشنهادهای ما را نمی پذیری اینک پیشنهاد دیگری داریم تو خوب می دانی که در میان مردم دنیا سرزمین ما از همه بیشتر دچار فقر و کم آبی است و به سختی زندگی می کنیم از خدایت بخواه تا این کوه ها را از اطراف شهر ما دور سازد و زمین ما را مسطح کند و برای ما در آن زمینها مانند سرزمینهای شام و عراق رودهای پر آبی را روان کند و اجداد ما را که از دنیا رفته اند زنده کند از جمله: قصی بن کلاب را که مرد بسیار راستگویی بوده است زنده کند تا ما از او بپرسیم که آیا تو راست می گویی یا نه. اگر نیاکان ما تو را تصدیق کردند ما نیز تو را تصدیق می کنیم و می پذیریم که جایگاه ارزشمندی نزد پروردگار داری و همان طوری که ادعا می کنی، خداوند تو را فرستاده است(2).

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود من برای این کارها به سوی شما فرستاده نشده ام. برای این آمده ام که مأموریتهای الهی خود را انجام بدهم من رسالت خویش را به شمار سانیدم؛ اگر بپذیرید، مایه سعادت دنیایی و آخرتی شما می شود و اگر نپذیرید، نیز شکیبایی می ورزم، تا آنکه خدا میان من و شما داوری کند(3).

آنان گفتند: اگر این کارها را برای ما انجام نمی دهی، دست کم پس برای خودت کاری بکن از پروردگارت بخواه تا فرشته ای بفرستد و تو را تصدیق کند(4) و ما را از تو دور کند و

ص: 82

---

1- سیره النبی، ج 1، ص 191.

2- همان.

3- همان.

4- آیه های 7، 10 و 20 سوره فرقان به این رویداد اشاره دارند.

باز بدارد. اگر این کار را نمی کند باغها و کاخها و گنجهایی از طلا و نقره در اختیار قرار دهد تا بی نیازت کند و از این وضع رهایی یابی؛ زیرا می بینیم که تو نیز مانند ما به بازارها می روی و در پی کسب روزی هستی درست مثل خود ما اگر چنین کنی ما نیز جایگاه تو را نزد پروردگارت در خواهیم یافت البته اگر از جانب خدا فرستاده شده ای (1).

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم که فرمود من این کار را نمی کنم من کسی نیستم که چنین چیزهایی را از پروردگارش بخواهد اما باز هم اعلام می دارم که خدا مرا برای بشارت دادن و هشدار دادن فرستاده است. اگر آنچه از جانب او به شما رسانیدم بپذیرید در دنیا و آخرت بهره مند خواهید شد و اگر نپذیرید باز هم شکیبایی می کنم تا خدا میان من و شما داوری کند. پس آسمان را بر سر ما خراب کن چنانکه گمان می کنی اگر خدایت بخواهد، گفتند: می تواند انجام بدهد.

حضرت فرمود: این نیز در اختیار خداست اگر بخواهد با شما چنین کند می کند. گفتند: ای محمد آیا پروردگارت آگاه نبود که ما با تو جلسه می گیریم و این خواسته ها را از تو می خواهیم تا تو را آگاه کند که در صورت عدم پذیرش ما چه رفتاری با ما خواهد کرد؟ خوب است بدانی که ما خبر دار شده ایم که این مطالب را مردی از مردم یمامه، به نام رحمان به تو یاد می دهد و ما هرگز به این رحمان ایمان نخواهیم آورد. ای محمد، ما حجت را بر تو تمام کردیم؛ به خدا دست از تو برنخواهیم داشت مگر آنکه یا ما را از بین ببری و یا ما تو را از سر راه خود برداریم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با اندوه و تأسف نسبت به این گروه برخاست و به خانه بازگشت (2).

پس از بازگشت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم ابوجهل، که در میان آن گروه بود گفت ای قرشیان؛ دیدید که محمد به گفته ما توجه نکرد و بدان تن نداد وانگهی به ایراد گرفتن از آیین ما و بدگویی از نیاکانمان و نکوهش باورهایمان و دشنام به خدایانمان ادامه می دهد. پس من با خدا پیمان می بندم که فردا سنگی بزرگ را که توان برداشتنش را دارم بر می دارم و به انتظار او می نشینم تا بیاید و به نماز بایستد و هنگام سجده کردن آن سنگ را بر سرش می کوبم آنگاه

ص: 83

1- سیره النبی، ج 1، ص 191.

2- همان، صص 192 و 193.

از من دفاع کنید یا مرا و انهدید باکی نیست و فرزندان عبد مناف هر کاری می خواهند بکنند. آنها پاسخ دادند: به خدا، تو را در برابر هیچ چیز و انمی نهیم برو تصمیمت را عملی کن. فردای آن روز به هنگام صبح ابوجهل رفت و سنگ بسیار بزرگی آورد و به انتظار آن حضرت نشست. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نیز تشریف آورد تا مثل هر روز به عبادت پردازد (1). در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم هنوز رو به بیت المقدس نماز می خواند و برای خواندن نماز در بین رکن یمانی و حجرالاسود می ایستاد و کعبه میان آن حضرت و بیت المقدس قرار می گرفت. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به نماز ایستاد و قریشیان نیز در جاهای مخصوص خود نشسته بودند و به ابوجهل مینگریستند تا رفتارش را ببینند پس از آنکه آن حضرت به سجده رفت ابوجهل نیز آن سنگ را برداشت و به طرف آن حضرت رفت. وقتی به نزدیک ایشان رسید به یکباره رنگش پرید و با ترس و هراس از آنجا گریخت. چنان می نمود که دستانش خشک شده بود و سنگی که در دست داشت افتاد (2).

چند تن از قریشیان برخاستند و به ابوجهل گفتند چه بر سرت آمده ای ابو الحکم؟

گفت: من برخاستم و به طرف او رفتم تا تصمیمی را که دیروز گفته بودم اجرا کنم. وقتی به نزدیکی اورسیدم، شتر نری دیدم، که به خدا هرگز شتری به آن بزرگی و ترسناکی و تیزی دندان ندیده بودم آن شتر می خواست مرا بخورد.

تاریخ نگاران گزارش کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در این مورد فرمود: «ذاك جبرئیل، ظهر له بهذه الصورة و لودنا لأخذه؛ آن جبرئیل بود که بدین شکل آشکار شد. اگر ابوجهل پیشتر میآمد جبرئیل نیز او را نابود می کرد».

وقتی ابوجهل اینها را گفت، نصر بن حارث بن کلدی برخاست و گفت: ای قریشیان به خدا با امری روبه رو هستید که هنوز چاره ای برایش نیندیشیده اید (3). محمد خردسالی و نوجوانی خود را در میان شما سپری کرد در حالی که بیش از هر کسی از او خشنود بودید و

ص: 84

1- همان

2- آیه های 9 تا 19 سوره علق (اقراً) در این باره نازل شده اند.

3- سیره النبی، ج 1، صص 192 و 193.

راستگوترین و امانت دارترین شما بود، اما حالا که سپیدی بر موی شقیقه اش نشسته و رسالتی برایتان آورده او را متهم به جادوگری می کنید نه به خدا، جادوگر نیست؛ چرا که ما جادوگران را دیده ایم در چیزی می دمند یا گره هایی می بندند و می گشایند و بدین ترتیب جادو می کنند. گفتید کاهن است در حالی که به خدا کاهن نیست، زیرا ما کارهای ویژه کاهنان و خلجانهایی که به آنان می شود را دیده ایم و گفتار مسجعشان را شنیده ایم. او هرگز چنان کارهایی را انجام نمی دهد گفتید که او شاعر است، در حالی که چنین نیست. ما انواع و اصناف شعرهای بزمی و رزمی را شنیده ایم. کلمات او شاعرانه هم نیست. او را دیوانه خواندید، در حالی که به خدا دیوانه نیست همه ما و شما دیوانگان را دیده ایم، کارهای دیوانگان را نیز ندارد کارهایش با خیالبافی و ناپختگی ترین نیست. ای قریشیان، در این موضوع نظر کنید؛ زیرا به خدا موضوع مهمی برایتان پیش آمده است(1).

## جنگ فرهنگی بر ضد قرآن

نضر بن حارث یکی از قریشیان و از شمار آزاردهندگان و دشمنان آن حضرت بود. او به حیره رفته بود و در آنجا از سرگذشت‌های شاهان ایران باستان و داستان رستم و اسفندیار آگاه شده بود. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جلسه ای از خدا یاد می کرد و مردم را از عذاب الهی و عذابهایی که خدا بر امتهای پیشین فرستاده است هشدار می داد، پس از برخاستن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او به جای آن بزرگوار می نشست و به مردم می گفت: به خدا، من بهتر از او سخن می گویم پیش بیاید تا داستانهای نیکوتر از داستانهای او برایتان بازگویم.

سپس به داستانهای شاهان ایران و حکایت رستم و اسفندیار می پرداخت و سرانجام می گفت حالا چگونه سخنان محمد از سخنان من بهتر است؟ مفسران گفته اند که نضر همان کسی است که این آیه از قرآن درباره اوست(2): «سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ (3)؛ من نیز همانند آن چه را خدا فرستاده است، می آورم»(4).

ص: 85

1- همان.

2- آیه های 9 تا 16 سوره قلم نیز در همین باره اند.

3- سوره انعام، آیه 93.

4- سیره النبی، ج 1، ص 195.

مشرکان نضر بن حارث را به همراهی عقبه بن ابی معیط به مدینه فرستادند تا از عالمان یهودی درباره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسند و حالات آن بزرگوار را توصیف و گفتار ایشان را بازگو کنند. آنان بر این باور بودند که چون یهودیان از اهل کتاب هستند درباره پیامبران اطلاعاتی دارند که مشرکان از آن اطلاعات بی بهره اند این دو نفر به مدینه رسیدند و پس از معرفی و توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و و بازگو کردن برخی از فرمایشات آن حضرت گفتند که شما کتاب آسمانی تورات را دارید از این رو نزدتان آمده ایم تا در مورد او ما را آگاه کنید.

عالمان یهود گفتند: شما باید از او سه پرسش پرسید. اگر درست پاسخ بگوید، قطعاً از پیامبران خداست و اگر پاسخ درست نداد، بدانید که دروغگوست و هرچه می خواهید با او بکنید. نخست از او درباره جوانانی پرسید که در روزگاران پیشین می زیستند و از میان مردم عزلت گزیدند و اینکه کار آنان به کجا رسید؛ زیرا داستان عجیبی دارند. دیگر آنکه از مردی پرسید که جهانگرد بود و به شرق و غرب جهان سیر می کرد. و سرانجام پرسید که روح چیست؟ اگر این سه پرسش را پاسخ گفت باید از او پیروی کنید و بدانید که پیامبر خداست اما اگر پاسخ نداد، بدانید که دروغگوست و هرگونه که می خواهید با او رفتار کنید.

نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط بن عمرو بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف به مکه برگشتند و به قریشیان گفتند ای قریشیان، چیزی برایتان آورده ایم که مشکل میان شما و محمد را پایان می بخشد عالمان یهود به ما گفته اند که از او سه پرسش پرسیم. اگر پاسخ این پرسشها را گفت قطعاً او پیامبر خداست و اگر نه، دروغگوست، و هر تصمیمی که در موردش می خواهید بگیرید.

آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتند و گفتند ای محمد، در مورد جوانانی که در روزگاران قدیم از نظرها پنهان شدند برای ما توضیح بده که داستان شگفتشان چه بود؟ نیز بگو آن مردی که جهانگرد بود و شرق و غرب جهان را پیمود که بود؟ و نیز بگو که روح چیست؟ آن حضرت فرمود: «فردا بیاید تا پاسخ پرسشهایتان را بگویم». جبرئیل نیز نازل شد و

سوره کهف (1) را آورد که در آن به هر سه پرسششان پاسخ داده شده است (2).

## با سرمداران شرک

روایت شده که ابوسفیان بن حرب، ابوجهل بن هشام و اُخنس بن شریق ثقفی هم پیمان قبیله بنی زهره، شبانه و جداگانه به کنار منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتند تا قرآن را از آن حضرت، که در خانه مشغول نماز گزاردن بود بشنوند هر یک از این سه تن در جایی پنهان شد تا گوش فرا دهد، ولی از حضور همدیگر بی اطلاع بودند. هر سه تا تا هنگام صبح در آنجا ماندند و به قرآن گوش فرا دادند پیش از سپیده برخاستند، و در راه به یکدیگر رسیدند و همدیگر را سرزنش کردند هر یک به دیگری می گفت که نباید دیگر چنین کاری بکنی؛ زیرا اگر برخی از یاران نابخردتان شما را ببیند ممکن است موجب تغییر عقیده شان شود، یا دست کم در تردید شوند. سپس از یکدیگر جدا شدند و رفتند. شب دوم نیز هر سه نفر به جاهای شب پیشین خود برگشتند و تا صبح به قرآن گوش فرا دادند. صبح نیز همان اتفاق روز پیش تکرار شد. شب سوم نیز همان اتفاقات رخ داد، ولی وقتی صبح به یکدیگر رسیدند عهد بستند که دیگر چنین کاری را نکنند و رفتند (3). صبح روز بعد اخنس بن شریق عصایش را برداشت و نزد ابوسفیان رفت و به او گفت: ای ابا حنظله، نظر تو درباره چیزهایی که از محمد شنیدی چیست؟

وی پاسخ داد ای ابا ثعلبه، من چیزهایی شنیدم که برخی را می فهمیدم و منظورش را در می یافتم و برخی از مطالب را نمی فهمیدم و مقصودش را در نمی یافتم (4).

اُخنس گفت: سوگند به چیزی که به نامش سوگند می خورم، من نیز چنین بودم. سپس از آنجا نزد ابوجهل رفت و گفت: ای ابو الحکم، درباره چیزهایی که از محمد شنیدی چه نظری داری؟

ص: 87

---

1- سوره کهف، آیه های 1 و 26 و 83 و 85؛ سوره اسراء، آیه 85؛ سوره شعراء آیه 27. (نک: سیره النبی، ج 1، صص (319 تا 330))

2- سیره النبی، ج 1، ص 196.

3- همان، ص 208

4- همان.



ابوجهل گفت: مگر چه شنیده ام؟ ما و خاندان عبد مناف بر سر شرافت و بزرگی دعوایی دیرینه داریم آنان به مردم غذا می دادند؛ ما نیز به مردم غذا دادیم. بار گرانشان را بر دوش میکشیدند و ما نیز چنین کردیم سخاوت کردند ما نیز آن کردیم؛ و چون اسبان مسابقه در کنار یکدیگر می تاختیم که گفتند پیامبری از بین ما آمده است که از آسمان بر او و فرود می آید. حال چگونه به چنین چیزی دست یابیم؟ به خدا هرگز به او ایمان نخواهیم آورد و تصدیقش نخواهیم کرد(1). در پی این سخنان اخنس برخاست و از نزد او رفت(2).

## نوطنه ولید علیه قرآن

ولید بن مغیره که به حج رفته بود و فردی کهنسال و آزموده بود، چند نفر از قریشیان گرد او آمدند. به آنان گفت ای قریشیان واقعیت آن است که هنگام حج فرارسیده و میهمانانی از سراسر حجاز بدین جا می آیند که جریان او را شنیده اند. باید هم نظر شوید و حرفهای ضدونقیض نگویید تا با سخنی که دیگر دوستانتان می گویند، مخالفتی پدید نیاید. گفتند: ای ابوعبد شمس تو نظرت را بگو تا ما نیز همان را به مردم بگوییم. وی پاسخ داد: نه، شما بگویید و من گوش می دهم.

گفتند: می گوئیم که کاهن است.

گفت نه به خدا، او کاهن نیست، ما کاهنان را دیده ایم و نخواستیم او به زمزمه و سخنان مسجع کاهنان نمی ماند.

گفتند: پس می گوئیم که دیوانه است.

پاسخ داد نه دیوانه نیست و رفتار خلجان فکری و وسوسه دیوانگان را ندارد. گفتند: می گوئیم که او شاعر است و سروده هایش را به نام وحی برای مردم می خواند. پاسخ داد شاعر هم نیست چرا که ما انواع شعرها را می شناسیم. روشن است که سخنان او شعر نیست

گفتند: می گوئیم که افسونگر و ساحر است.

ص: 88

1- همان.

2- همان.

ولید پاسخ داد جادوگر هم نیست چرا که جادوگران و جادویشان را نیز دیده ایم. کارهای آنها (دمیدن برگره و گره بر ریسمان) زدن از محمد سر نمی زند.

گفتند: پس نظر تو چیست، ای ابو عبد شمس؟

ولید گفت به خدا کلامش بسی شیرین ریشه اش استوار و شاخ و برگش پربار است و بر هر سخنی برتری دارد و هرچه بگویند نادرستی اش آشکار می گردد. بهترین سخن درباره او آن است که بگویند او جادوگری است که با سخنی افسونگر آمده است تا میان پدر و فرزند و زن و شویش جدایی افکند.

آنان پراکنده شدند و پس از آن در راه مردم مینشستند و هر غریبه ای را که گذر می کرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می ترسانیدند و هشدارش می دادند و حرفهای ولید را درباره آن حضرت بازگو می کردند خدای سبحان درباره ولید بن مغیره این آیه ها را فرو فرستاد ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا... سَأُصَلِّبُ لِيهِ سَقَرًا (1)، «مرا با آن چه آفریده ام تنها بگذار [تا آخر آیه]». به زودی او را به جهنم خواهیم رسانید (2).

### ولید در گزارشی دیگر

ابن عباس می گوید روزی ولید بن مغیره نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم رفت و گفت برایم قرآن بخوان آن حضرت فرمود: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ... (3)؛ «همانا خدا دستور داده است به عدالت و نیکوکاری رفتار کنید [تا آخر آیه]».

ولید گفت: بار دیگر «بخوان آن حضرت صلی الله علیه وآله و سلم باز هم تکرار فرمود. ولید گفت: به خدا، کلام محمد را حلاوت و جذابیت خاصی است. شاخ و برگش پر بار و ریشه اش استوار است و سخن او [سراسر خیر است] و شر نیست (4).

این سخن به گوش ابوجهل رسید. لذا نزد ولید رفت و گفت عمو جان خویشان تو

ص: 89

1- سوره، مدثر آیه های 11 تا 26 نیز آیه های 90 تا 93 سوره حجر درباره ولید بن مغیره است

2- سیره النبی، ج 1، ص 174.

3- سوره نحل، آیه 9.

4- بحار الأنوار، ج 17، ص 212.

تصمیم گرفته اند اموالی را برایت گرد آورند و تقدیم کنند.

ولید گفت چرا؟

گفت: زیرا نزد محمد رفته ای و این مال از آن رو تقدیمت می شود تا از او روی برتابی ولید گفت: قریشیان خوب می دانند که من یکی از بزرگترین ثروتمندانشان هستم

ابوجهل گفت: پس چیزی بگو که خویشان بدانند که با او مخالف هستی.

ولید گفت چه بگویم؟ سرانجام گفت: او ساحر است.

و آیات پیش گفته درباره ولید نازل شد (1).

### با عتبه بن ربیعہ

جابر بن عبدالله انصاری گزارش می دهد که روزی قریشیان گرد آمدند و گفتند: بنگرید میان ما هر که در جادوگری، کهانت و شاعری توانا تر است بیاید با این مرد که جمع ما را پراکنده و دین ما را نکوهش نموده سخن بگوید و ببیند چگونه می تواند حرفهایش را رد کند.

گفتند: کسی جز عتبه بن ربیعہ را نمی شناسیم. لذا به او گفتند: این کار از تو بر می آید ای ابوولید. عتبه نزد آن حضرت رفت و گفت ای محمد، آیا تو بهتر هستی یا عبدالله؟

حضرت سکوت فرمود دوباره پرسید: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟

دوباره سکوت فرمود عتبه گفت: اگر تو باور داری که پدرانت از تو بهتر بوده اند پس باید بگویم که هیچ یک چنین سخنانی نگفته اند. اگر خودت را بهتر از ایشان می دانی، پس سخن بگو تا ببینیم چه می گویی سپس بلافاصله افزود به خدا ما کسی را ندیدیم که بیش از تو برای خویشانش شوم باشد اتحاد ما را شکستی کارهایمان را در هم ریختی، بر آیین ما خرده گرفتی نزد عرب رسوایمان کردی همه جا می گویند که در بین قریشیان یک جادوگر و کاهن پیدا شده است. به خدا انتظار آن را می کشیم که مثل شتر باردار یکباره فریاد برآوریم و همگی با شمشیر به جان یکدیگر بیفتیم و خود را از بین ببریم. ای مرد، اگر به سبب فقر چنین سخنانی را بر زبان می آوری ما برایت چنان دارایی گرد می آوریم که

ص: 90

در شمار ثروتمندترین قریشیان بشوی اگر به همسر نیاز داری هر زنی را خواهی برگزین تا ده تن همانند او را به ازدواج تودرآوریم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: حرفت تمام شد؟ گفت آری

حضرت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* حم \* تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَذْرُتُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ» (1)، به نام خدای بخشنده مهربان، حم، فرستاده شده از جانب [پروردگار] مهربان بخشنده «پس اگر روگردان شدند، پس بگو شما را از صاعقه ای می ترسانم که مانند صاعقه ای باشد که بر قوم عاد و ثمود فرود آمد» (2).

عتبه در این هنگام بر دهان آن حضرت دست نهاد و او را به خویشاوندیشان سوگند داد که ادامه ندهد پس از آن به خانه اش برگشت و دیگر نزد قریشیان نرفت و خود را از آنان پنهان کرد. ابوجهل گفت: ای قریشیان به خدا نظرم این است که عتبه به مهمانی محمد رفته و از غذاهای او خوشش آمده و نمک گیر شده است این به سبب احتیاجات مالی عتبه است، نزد او برویم.

همه نزد او آمدند و ابوجهل به او گفت ای عتبه جز اینکه تو به میهمانی محمد رفته ای و از پذیرایش خوشت آمده باشد چه دلیلی برای پنهان شدن خودت داری؟ اگر نیازمند پولی به ما بگو تا برایت جمع کنیم نیازی نیست که از محمد غذایی بگیری.

عتبه به شدت خشمگین شد و سوگند یاد کرد که دیگر با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سخنی نگوید.

سپس افزود به خدا من از ثروتمندترین قریشیان هستم لکن من با او صحبت کردم و این مطالب را به او گفتم اما او پاسخی به من گفت که سوگند به خدا نه شعر است و نه کهنات، و نه حتی جادوگری. وی سوره ای را برایم خواند و وقتی به وعده عذاب رسید، وادار به سکوتش کردم و به خویشاوندیمان سوگندش دادم که ادامه ندهد. به خوبی می دانید که اگر محمد سخنی بگوید، هرگز دروغ نخواهد بود و لذا ترسیدم که عذاب بر شما نازل آید (3). در گزارش دیگری نیز آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقیه آیات را نیز ادامه داد و عتبه

ص: 91

1- سوره فصلت، آیه های 1 تا 13.

2- المصنف، ج 8، ص 440

3- سبل الهدی والرشاد، ج 2، ص 227.

نیز که چنین دید، دو دستش را پشت سر خود برد و بر دستانش تکیه داد و به سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم گوش داد. وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به آیه سجده رسید سجده کرد، سپس به عتبه فرمود: ای ابو ولید آنچه را خواندم شنیدی. حال خود دانی. عتبه برخواست و به طرف دوستانش رفت. در این هنگام برخی از آنان گفتند به خدا چهره ابو ولید هنگام رفتن با چهره او هنگام بازگشت متفاوت بود.

وقتی نشست به او گفتند: چه شد؟

گفت: جریان از این قرار است که به خدا گفتاری شنیدم که هرگز همانندش را نشنیده بودم. به خدا، سخنانش نه جادوگری است و نه شعر و نه کهانت ای قریشیان، در این مورد

به نظر من رفتار کنید. او را رها کنید تا هر کاری که می خواهد بکند. از او کناره بگیرید به خدا در این چیزی که او می گفت خبری نهفته بود حالا- اگر دیگر عربها بر او پیروز شدند، که به واسطه دیگران از او رها شده اید؛ اما اگر او بر عربها پیروز شود، حکومت او مال خود شماست و عزت او نیز به نفع شماست، و به واسطه او خوشبخت ترین مردم خواهید شد.

گفتند: به خدا او تو را با زبانش افسون و سحر کرده است.

گفت: این نظر من بود درباره او، حالا شما خود دانید(1).

## با سخره گران

گروهی نیز به سخره کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم روی آوردند. خدا در مورد این افراد آیه هایی را فرستاد و آنان را بر این کار سرزنش فرمود و از پیامد آن ترسانید و وعده عذاب و آتش داد. از جمله این افراد عموی پیامبر ابولهب (2) و همسرش ام جمیل، دختر حرب بن أمیه بودند خدای متعال این زن را هیزم کش نامیده است زیرا خار و خاشاک را جمع می کرد و در راهی که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم از آن می گذشت، پخش می کرد. خداوند در مورد این زن و شوهر بدفرجامش می فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ \* مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ \* سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ \* وَ أَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ \* فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن

ص: 92

1- سیره النبی، ج 1، ص 190.

2- نک: تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 24

مَسَدِ(1)، به نام خدای بخشنده مهربان بریده باد دو دست ابولهب. دارایی او و آنچه اندوخت سودش نکرد به زودی به آتشی زبانه دار گرفتار خواهد شد، و زشس هیزم کشی بود که بر گردنش طنابی از این خرماسست.

این زن پیوسته سخن چینی می کرد و میان مردم دشمنی ایجاد می کرد و همواره در بین مردم آتشی به پا می کرد همانگونه که هیزم آتش را فروخته و پرزبانه می سازد. پس از اینکه ام جمیل از این آیات الهی آگاه شده و دریافت که خدا در قرآن در مورد او و شوهرش چه فرموده است، نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم که در مسجد الحرام و در کنار کعبه نشسته بود رفت و در حالی که سنگ در دست داشت نزد حضرت ایستاد. اما ناگهان خدا چشمان او را از دیدن پیامبر بازداشت و نتوانست حضرت را ببیند ام جمیل فریاد کرد: شنیده ام که به من توهین کرده است به خدا اگر او را ببینم با همین سنگ بر دهانش می کوبم آهای، به خدا من یک زن شاعر هستم. آنگاه شعر خود را خواند: «مذمماً عصینا، وأمره أبینا، و دینه قلینا؛ نکوهیده را نافرمانی کردیم فرمائش را نپذیرفتیم، آیین اش را رد کردیم». آنگاه از مسجد الحرام رفت. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: او نتوانست مرا ببیند. به یقین خدا چشمانش را از دیدن من بازداشت.

قریشیان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را «مذمم به معنای نکوهیده می نامیدند و به آن بزرگوار ناسزا می گفتند. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم نیز می فرمود آیا تا به حال از اینکه خداوند آزار قریشیان را از من بر نمی دارد در شگفت نشده اید؟ دلیلش آن است که آنان نکوهیده» را استهزا می کنند و به ناسزا می گیرند در حالی که من "محمد" [یعنی ستوده شده] هستم.

از جمله این افراد که نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم استهزا می کردند أمیة بن خلف بن وهب بن حذافة بن جُمح بوده است. او وقتی پیامبر را می دید استهزا و تمسخر می کرد و آن حضرت را با انگشت به دیگران نشان می داد خدا نیز درباره او آیات سوره «همزه» را فرستاد: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ... وای بر هر بدگوی عیبجوی»(2). «همزة» یعنی کسی که آشکارا کسی را مسخره کند و دشنام بدهد و با اشاره های توهین آلود چشم دیگری را

ص: 93

---

1- سوره مسد آیه های 1 تا 5

2- سوره ،همزه آیه های 1 تا 9

تحقیق کند جمع این کلمه همزات است. «لمزة» که در این سوره آمده است، نیز شامل کسی است که به طور پنهانی از کسی عیب جوئی کند و او را بیازارد

## کفرورزی به آیات خدا

از جمله این افراد عاص بن وائل سهمی است. خباب بن ارت، صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می گوید که من در مکه به کار آهنگری مشغول بودم و برای عاص بن وائل کاری انجام دادم وقتی برای دریافت اجرت نزد او رفتم گفت تا نسبت به محمد کفر نورزی و او را انکار نکنی، دستمزدت را نمی دهم.

گفتم: چنین کاری نمی کنم حتی اگر تو بمیری و خدا دوباره زنده ات کند.

عاص گفت: اگر خدا مرا بکشد و دوباره زنده کند، من دارایی و فرزندان فراوانی خواهم داشت و در آن هنگام نیز به من کمک خواهند کرد.

در این باره، این آیه ها نازل شد: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا \* أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا \* كَلَّا سَ نَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا \* وَنَرِيهِ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا» (1)؛ «آیا دیدی آنکه را به آیات ما کفر ورزید و گفت: قطعاً به من مال و فرزند بسیار داده خواهد شد؟ آیا بر غیب آگاه شده یا از [خدای] رحمان عهدهی گرفته است؟ نه چنین است. به زودی آنچه را می گوید، می نویسیم و عذاب را برای او خواهیم افزود و آنچه را می گوید، از او به ارث می بریم و تنها به سوی ما خواهد آمد» (2).

## طغیانگر سرکش

از جمله آزاردهندگان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ابوجهل بود وی روزی از خویشان خود پرسید: آیا محمد در پیش روی شما نیز پیشانی خود را بر خاک ساییده است؟ گفتند. آری ابوجهل گفت: به لات و عزی سوگند اگر او را در حال چنین کاری ببینم، پای خود را روی گردنش فشار می دهم و چهره اش را روی خاکها می کشم.

ص: 94

1- سوره مریم آیه های 77 تا 80

2- سیره النبی، ج 1، ص 237.

ابوجهل، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به نماز ایستاده بود نزد حضرت رفت و خواست که پای خود را روی گردن حضرت بگذارد. ناگهان مردم دیدند که ابوجهل عقب عقب بر می گردد و دستانش را جلوی خود نگه داشته تا خود را از چیزی بازدارد. گفتند: چه شده است؟ پاسخ داد میان من و او خندقی پر از آتش و هراس و بالهایی پدیدار شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لو دنا متي لاخطفتة الملائكة عضواً عضواً؛ اگر به من نزدیکتر می شد، قطعاً فرشتگان او را تکه تکه می کردند».

خداوند در مورد ابوجهل این آیه ها را فرو فرستاد «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ﴿١﴾...» (1) حقا که انسان سرکشی می کند همین که خود را بی نیاز پندارد....» (2).

## دروغ زن گناهکار

از جمله استهزا کنندگان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نصر بن حارث بود. هنگامی که حضرت در جلسه ای حضور می یافت و مردم را به خدای متعال فرا می خواند و قرآن تلاوت می نمود و قریشیان را از سرنوشت امتهای پیشین هشدار می داد نصر بن حارث نیز پس از رفتن رسول خدا به جای آن حضرت می نشست و برای قریشیان از داستانهای رستم و اسفندیار و شاهان باستانی ایران تعریف می کرد و می گفت به خدا محمد از من نیکوتر سخن نمی گوید. سخنان او جز چند افسانه قدیمی نیست که آنها را نوشته است.

خدای تعالی این آیه ها را درباره اش فرو فرستاد: «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اٰكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً \* قُلْ اَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ اِنَّهٗ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ﴿٣﴾»، و گفتند: افسانه های پیشینیان است که آنها را برای خودنوشته، و صبح و شام بر او املا می شود بگو آن را کسی نازل ساخته است که راز نهنها را در آسمانها و زمین می داند و هموست که همواره آمرزنده مهربان است نیز این آیه را فرو فرستاد: «اِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِ اٰیَاتُنَا قَالَ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ﴿٤﴾»: «هنگامی که

ص: 95

1- سوره علق آیه های 6 تا آخر.

2- السيرة النبوية، ج 1، ص 468

3- سوره فرقان آیه های 5 و 6

4- سوره قلم، آیه 15.



آیه های ما بر او تلاوت می شود می گوید: افسانه های پیشینیان است».

این آیات نیز در این باره نازل شده است: «وَيُلِّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ \* يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (1)، «وای بر هر دروغزن گناه پیشه، [که] آیات خدا را که بر او خوانده می شود می شنود و باز به حال تکبر - چنانکه گویی آن را نشنیده است - سماجت می ورزد پس او را به عذابی پردرد بشارت ده».

### هیمة جهنم

از جمله استهزا کنندگان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ابن زعبری بود روزی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در مسجد الحرام با ولید بن مغیره در جلسه ای نشست بود که نصر بن حارث نیز آمد و در آن جلسه شرکت کرد. تئ چند از بزرگان قریش نیز حضور داشتند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم سخنرانی فرمود که ناگاه نصر بن حارث شروع به بحث کرد و حضرت نیز پاسخ او را فرمود، تا محکوم شد. آنگاه این آیه را برایش تلاوت نمود: «إِنكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» (2) در واقع شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخید شما در آن وارد خواهید شد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برخاست و عبدالله بن زعبری سهمی آمد و در آن جلسه نشست. ولید بن مغیره گفت: ای عبدالله بن زعبری، به خدا نصر بن حارث در مقابل پسر عبدالمطلب کاری نکرد محمد گمان می کند که ما و آنچه می پرستیم هیزم جهنم هستیم .

عبدالله بن زعبری گفت: سوگند به خدا اگر او را ببینم چنان با او بحث خواهم کرد که محکومش می کنم از محمد برسید که آیا آنچه پرستش می شود غیر از الله به همراه تمام کسانی که آنها را پرستیده اند در جهنم خواهند بود؟ بنابراین، ما که فرشتگان را می پرستیم و یهودیان که عذیر را می پرستند و مسیحیان که عیسی بن مریم علیه السلام را می پرستند، همگی آنها، یعنی فرشتگان و عذیر و عیسی نیز به جهنم خواهند رفت؟

ولید و دیگر کسانی که در آن جلسه بودند از این استدلال به شگفت آمدند و به نظرشان رسید که این بهترین استدلال است. این حرفها برای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بازگو شد. حضرت فرمود:

ص: 96

1- سوره جاثیه، آیه های 7 و 8

2- سوره انبیاء، آیه 98

کسانی که دوست داشته باشند به جای خدا پرستش شوند با پرستندگان خود در آتش [خواهند بود آنها شیطانها و نیز کسانی را می پرستند که شیطانها بدانها دستور می دهند. و این آیه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (1)، «بی گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است از آن [آتش] دور داشته خواهند شد نیز درباره حضرت عیسی بن مریم، مبنی بر اینکه او را به جای خدا می پرستیدند این آیه نازل شد وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ» (2)، «و هنگامی که [در مورد] پسر مریم مثالی آورده شد، بناگاه قوم تو از آن [سخن] هلله در انداختند و اعراض کردند». یعنی آنان (مشرکان از اینکه به گمان خود استدلال رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به آیه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ... نقض شده بود غریو شادی سر دادند.

آنگاه خدای متعال از عیسی این گونه یاد کرد و فرمود: إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ... وَإِنَّهُ لَعَلِمٌ لِّسَاعَةٍ فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا... (3)، « [عیسی] جز بنده ای که بر وی منت نهادیم نیست... و همانا آن، نشانه ای برای فهم [رستاخیز است پس زنهار در آن تردید مکن]» (4).

در گزارشی دیگر آمده که حضرت پاسخ فرمود تو هنوز زبان مادری ات را نمی فهمی؛ زیرا نمی دانی که کلمه «ما» که در آیه مزبور إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنَ اللَّهِ... «آمده است، به معنی چیزهایی است که عقل ندارند پس شامل ملائکه و عزیز و مسیح نمی شود.

### رؤسای دو منطقه مهم

از جمله آزار دهندگان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ولید بن مغیره بود وی گفت: آیا بر محمد وحی فرستاده می شود و بر من که بزرگ قریشیان هستم فرستاده نمی شود؟ و ابو مسعود عمرو بن عمر ثقفی بزرگ ثقیفیان نیز از وحی محروم می شود، در حالی که ما دو نفر رئیس دو منطقه حساس مکه و طائف هستیم؟

خدای تعالی وحی فرستاد: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ

ص: 97

1- سوره، انبیاء آیه 101

2- سوره زخرف، آیه 57

3- سوره زخرف، آیه های 58 تا 61.

4- السیره النبویه، ج 2، ص 52؛ سیره النبوی، ج 1، ص 240

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ... (1) وگفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟ [در پاسخ بگو: آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند].

## ستمگر و دوستش

از جمله کسانی که به آزار پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم می پرداختند عقبه بن ابی معیط و ابی بن خلف بن وهب بن حذافه بن جمح بودند، که این دو با یکدیگر دوستانی صمیمی بوده اند. روزی عقبه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رفت و نشست و از آیات قرآن شنید این خبر به ابی بن خلف نیز رسید و نزد عقبه رفت و گفت شنیده ام نزد محمد رفته ای و به سخنانش گوش داده ای؟ سپس گفت اگر دیگر نزد محمد بروی و به سخنش گوش فرا بدهی، دیدن روی خود را بر تو حرام می کنم و دیگر با تو سخن نمی گویم، و سوگندهایی محکم نیز بر آن یاد کرد) پس از آن گفت شرط دوم رفاقتمان آن است که نزد محمد بروی و به وی جسارت کنی.

و او نیز چنین کرد و خدا درباره این دو تن این آیه ها را نازل فرمود: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا \* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا \* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» (2)؛ «روزی که ستمکار دستهای خود را می گزد [و] می گوید: ای کاش از پیامبر پیروی می کردم. ای وای، کاش فلانی را دوست [خود] نگرفته بودم او بود که مرا به گمراهی کشانید پس از آنکه قرآن به من رسیده بود و شیطان همواره فروگذارنده انسان است».

## و مثالی زنده

از جمله کسانی که با استهزای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آن حضرت را می آزرده ابی بن خلف بود. روزی استخوانی پوسیده را با خود برداشت و نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم رفت و گفت: «ای محمد، تو خیال می کنی که خدا این استخوان پوسیده را به حال اولش برمی گرداند؟» سپس آن استخوان را در دست خود نرم کرد و بر آن دمید و به طرف پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پاشید. رسول

ص: 98

1- سوره زخرف، آیه های 31 و 32.

2- سوره فرقان، آیه های 27 تا 29.

خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «آری من چنین اعتقادی دارم و این آیه نیز نازل شد: (وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ \* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ)» (1)؛ و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می بخشد؟ بگو همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر گونه [آفرینش داناست].»

## سازش هرگز

از جمله استهزا کنندگان رسول خدا هم اسود بن مطلب و ولید بن مغیره و ابی بن خلف و عاص بن وائل سهمی بودند آنها که از سرشناسان قبیله خود بودند. زمانی که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در حال طواف بود، مزاحم آن حضرت شدند و گفتند: ای محمد، بیا ما آنچه تو می پرستی، بپرستیم و تو نیز خدایان ما را بپرست و در نتیجه شریک یکدیگر در این امر (رسالت) شویم. اگر چیزی که تو می پرستی از آنچه ما می پرستیم بهتر باشد، ما نیز از آن بهره مند می شویم و اگر خدایان ما از آنچه تو پرستش می کنی بهتر باشد بهره ات را از آنان گرفته ای.

خداوند در مورد اینان سوره کافرون را نازل فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ \* لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ \* وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ \* وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ \* وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ \* لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (2)؛ «بگو: «ای کافران، آنچه می پرستید نمی پرستم و آنچه می پرستم شما نمی پرستید و نه آنچه پرستیدید من می پرستم و نه آنچه می پرستم شما می پرستد. دین شما برای خودتان و دین من برای خودم.»

## خوراک بدکاران

ابوجهل بن هشام نیز از آزار دهندگان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بود. روزی گفت: ای قریشیان، آیا می دانید درخت زقوم که محمد شما را با آن می ترساند چه چیزی است؟ گفتند: نه. گفت: خرمای یثرب که باکره آغشته شود به خدا سوگند اگر به آن (زقوم) دست یابم، قطعاً از آن فراوان خواهم خورد.

ص: 99

1- سوره یس آیه های 78 و 79.

2- سوره کافرون، آیه های 1 تا 6

خدا در این باره وحی نمود: «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ \* طَعَامُ الْأَثِيمِ \* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ \* «كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ» (1) ، «به درستی که درخت زقوم جهنم خوراک بدکاران است، مانند مس گداخته در شکمها می گدازد؛ همانند جوشش آب جوشان یعنی چنان نیست که می گوید(2).

## بزرگانی از قریش

وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد الحرام می نشست و یاران فقیرش، مانند: خَبَّاب، عَمَّار، أَبُو فَكِيه، یسار غلام صفوان بن امیه، صهیب، نزد ایشان حضور می یافتند، بسیاری از بزرگان قریش به تمسخر آنها می پرداختند و به یکدیگر می گفتند اینان اصحاب اویند که می بینید؛ آیا خدا از میان ما اینها را هدایت کرده است؟ اگر آنچه محمد آورده است خیر باشد، هرگز این افراد بی بضاعت بر ما پیشی نمی گرفتند و خدا این خیر را به آنها اختصاص نمی داد.

آن افراد وقتی از کنار آن حضرت می گذشتند و خباب و صهیب و بلال را نزد آن حضرت می دیدند می گفتند ای محمد، آیا به جای خاندانت اینها را پسندیده ای؟

خداوند تعالی وحی فرستاد: «وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ ... وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ» (3)، و به وسیله این [قرآن] کسانی را که بیم دارند که به سوی پروردگارشان محشور شوند هشدار ده چرا که غیر او برای آنها یار و شفیع نیست... و خدا به [حال] ستمکاران دانتر است.

در گزارشی دیگر آمده است که گفتند ای محمد، آیا اینها را بر خاندانت برگزیده ای و پسندیده ای؟ آیا خدا از بین ما بر آنان منت نهاده و هدایت کرده است و ما باید از اینان پیروی کنیم؟ آنان را از خود دور کن اگر آنان را از خود برانی ما بهتر به تو می پیوندیم.

خداوند این آیه را فرستاد: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ ...» (4) ؛ «و کسانی را که بامدادان و شامگاهان پروردگارشان را می خوانند از خود دور مکن.

ص: 100

1- سوره دخان، آیه های 43 تا 46

2- سیره النبی، ج 1، ص 242.

3- سوره انعام آیه های 51 تا 58

4- سوره انعام، آیه 52.

گروهی از قریش رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را دیدند که در کنار کوه مروہ، گاهی به محل کسب غلام نصرانی به نام جبر کہ غلام قبیلہ حضر میان بود می رود و او را به خدا و اسلام فرا می خواند؛ این گروه کہ دنبال فرصتی بودند تا به شیوہ ای دیگر حضرت را متہم کنند، این شایعہ را پراکنند کہ اکثر چیزهایی کہ محمد ادعا می کند از یک مسیحی بہ نام جبر، کہ غلام حضر میان است، می آموزد. خدا در این بارہ این آیہ را فرستاد: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (1)؛ «قطعاً می دانیم کہ می گویند: جز این نیست کہ بشری بہ او می آموزد نہ چنین نیست [زیرا] زبان کسی کہ [این] نسبت را بہ او می دهند، غیر عربی است و این [قرآن] بہ زبان عربی روشن است» (2).

## تیرهای شماتت

هرگاہ نزد عاص بن وائل سہمی سخنی از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم بہ میان می آمد، می گفت:

واگذاریدش؛ زیرا مردی مقطوع النسل است وقتی کہ بمیرد پسری ندارد تا دنبالہ رو او باشد و امرش را زندہ نگہ دارد و لذا از او راحت خواهید شد.

خدا در پاسخ بہ این گستاخی ہا سورہ کوثر را فرو فرستاد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ \* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ \* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (3)، «ما تو را [چشمہ] کوثر دادیم؛ پس برای پروردگارت نمازگزار و قربانی کن. دشمنت خود بی تبار خواهد بود» (4). کوثر بہ معنای خیر فراوان است و مراد از آن حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام دختر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم است. بدین دلیل کہ نسل رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم تا قیامت از آن حضرت باقی خواهد ماند، چنانکہ در برخی روایات آمده است. انس می گوید کہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم شنیدم کہ در پاسخ بہ پرسشی در مورد کوثر فرمود: «نہر کما بین صنعاء إلی أیلة آئیتہ کعدد نجوم»

ص: 101

- 1- سورہ نحل، آیہ 103
- 2- سیرۃ النبی، ج 1، ص 264.
- 3- سورہ کوثر، آیہ های 1 تا 3.
- 4- سبیل الہدی والرشاد، ج 10، ص 477

السماء (1)؛ رودی است به پهناوری و گستردگی ما بین شهر صنعا تا ایله و ظرفهای آن به تعداد ستارگان آسمان است. البته ممکن است مراد از کوثر هر دو مورد باشد.

## رکانه و حقگیزی اش

از جمله استهزا کنندگان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رکانه، فرزند عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف از نیرومندترین مردان قریش بود گفته اند وی در یکی از دره های اطراف مکه با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم روبه رو شد و حضرت به او فرمود ای رکانه، آیا از خدا نمی ترسی و نمی خواهی دعوتم را بپذیری؟

گفت: اگر می دانستم ادعاهای تو حقیقت دارد، قطعاً از تو پیروی می کردم.

حضرت فرمود: اگر با تو کشتی بگیرم و تو را بر زمین بزنم می پذیری که حق می گویم؟ وی با اطمینان تمام گفت: پیش بیا تا کشتی بگیریم آنگاه کشتی گرفتند و حضرت او را بر زمین زد و او هیچ کاری از دستش نیامد رکانه گفت دوباره کشتی می گیریم.

دوباره نیز تکرار کردند و برای بار دوم نیز آن حضرت پیروز شد. رکانه گفت: ای محمد به خدا این رویداد شگفتناکی است. آیا تو واقعاً بر من پیروز شدی؟

حضرت فرمود: چیزی شگفت تر از آن هم هست که اگر از خدا بترسی و مسلمان شوی به تو می نمایانم. گفت: آن چیست؟

فرمود: مقابل چشمانت به این درخت می گویم پیش بیاید و آن نیز به طرفم خواهد آمد. رکانه گفت: «بگو پیش بیاید». حضرت آن درخت را فراخواند و درخت نیز پیش آمد و فرا روی آن حضرت ایستاد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: حال به جای خودت برگرد. درخت نیز به جای اولش برگشت وقتی رکانه این منظره را دید نزد خاندانش رفت و گفت: ای خاندان عبد مناف، با کمک این خویشاوندتان تمام مردم زمین را جادو کنید؛ زیرا هرگز کسی را جادوگرتر از او نیافتم. آنگاه جریان را تعریف کرد (2).

ص: 102

1- سیره النبی، ج 1، ص 266.

2- دلائل النبوه، ص 190.

زمعة بن أسود، نضر بن حارث، أسود بن عبد یغوث أبي بن خلف و عاص بن وائل گروهی بودند که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مردم را به اسلام فرا می خواند و رسالت خود را به آنان می رساند می گفتند ای کاش فرشته ای در کنار تو قرار داده می شد و از تو با مردم سخن می گفت تو را به مردم می شناساند و در کنارت دیده می شد.

خداوند وحی فرستاد «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ\* وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَكَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ» (1)، و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم حتماً وی را [به صورت] مردی در می آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم. و گفتند: چرا فرشته ای بر او نازل نشده است؟ و اگر فرشته ای فرود می آوردیم، قطعاً کار تمام شده بود؛ سپس مهلت نمی یافتند

هرگاه ولید بن مغیره و أمیه بن خلف و ابوجهل بن هشام آن حضرت را می دیدند، استهزایش می کردند و آشکارا زبان به توهین می گشودند خدای متعال در مورد این عده بر پیامبرش وحی فرستاد: «وَلَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ» (2)، به تحقیق که پیامبرانی پیش از تو نیز استهزا شدند ولی در نتیجه، همین مسخره بازیهایشان باعث گرفتاریشان شد.

### دشوارتر از جنگ احد

از جمله استهزا کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پسر عبد یالیل بن عبد کلاب بود. از یکی از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم گزارش شده است که روزی به پیامبر هم عرض کردم: آیا روزی دشوارتر از جنگ احد برای شما پیش آمده است؟

فرمود: از خاندان تو دشواریهایی بر من وارد شد که از جنگ احد نیز سخت تر بود. دشوارترین آنها نیز در روز پیمان عقبه پیش آمد که من اسلام را به پسر عبدیاللیل بن عبد کلاب عرضه کردم ولی آن را نپذیرفت و من بسیار اندوهگین برگشتم. در اوج اندوهباری

ص: 103

1- سوره انعام آیه های 8 و 9

2- سوره انعام، آیه 10.



خود را در قرن الثعالب (1) دیدم. وقتی سرم را بلند کردم ابری را دیدم که بر سرم سایه افکنده بود و جبرئیل در آن ابر قرار داشت. او مرا خواند و گفت: «خدا گفتار قوم تو را شنید و از جواب ردشان آگاه است حالا فرشته ای را که کوه ها را در اختیار دارد فرستاده است تا هر کاری می خواهی با آنها انجام بدهد». آنگاه فرشته کوه ها به من سلام کرد و گفت: بی تردید، خدا گفتار قوم تو و پاسخ رد آنها را شنید و مرا فرستاد تا هر دستوری درباره آنها داری، اجرا کنم اگر اراده کنی دو کوه را بر آنها بفرشم.

گفتم: نه چنین مکن، چون امید دارم خداوند از نسل این افراد فرزندانی را به وجود بیاورد که او را پرستند و به او شرک نوززند (2).

### سرکردگان استهزا

خدا گروهی از انکار کنندگان پیامبر را با عذابهای مختلف گرفتار کرد، چنانکه هر یک از مسخره کنندگان آن حضرت را به گونهای مجازات فرمود. همان کسانی را که درباره شان می فرماید: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (3)، ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف می کنیم». مثلاً عتیبه بن ابی لهب از آن جمله است. وقتی که ابولهب با آن حضرت آشکارا دشمنی کرد، به پسران خود نیز دستور داد تا رقیه و ام کلثوم، دختران پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را طلاق دهند (4).

عتیبه به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم گفت: من نسبت به آیین تو کافر هستم و به همین دلیل دخترت را نیز طلاق می دهم. نه تو مرا دوست داری و نه من به تو محبتی دارم.

آنگاه یورش برد و جامه حضرت را پاره کرد عتیبه پس از چندی با عده ای از قریشیان به مسافرت رفت. شب هنگام به منطقه زرقا در سرزمین شام رسیدند. در آنجا شیری خشمگین دور آنان چرخیدن آغازید عتیبه فریاد می زد وای برادرم، به خدا، این شیر مرا خواهد خورد آن شیر نیز از بین آنان فقط بر او حمله برد و سرعتیبه را از تنش جدا کرد.

ص: 104

1- قرن الثعالب نام مکانی است

2- البداية والنهاية، ج 1، ص 51.

3- سوره حجر، آیه 95.

4- بنا بر نقل برخی از روایات

در گزارشهای تاریخی آمده است که هنگام حضور پیامبر هم در مکه، حدود بیست نفر از مسیحیان حبشه که خبر ظهور حضرت را شنیده بودند به مکه آمدند و در مسجدالحرام به حضور آن حضرت شرفیاب شدند و صحبت کردند و پرسشهایی نیز مطرح نمودند در آن حال چند تن از سران قریش نیز در محللهای مخصوص خویش در اطراف کعبه نشسته بودند. وقتی پرسشهای آنان از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم تمام شد و به پاسخهای خود رسیدند. حضرت آنها را به اسلام دعوت نمود و برایشان قرآن تلاوت کرد با شنیدن قرآن چشمانشان پر از اشک شد و به دعوت آن حضرت پاسخ مثبت دادند و به او ایمان آوردند. و نشانهایی را که در انجیل بازگو شده بود، در وجود آن حضرت دیدند پس از آنکه برخاستند، ابوجهل با چند تن دیگر از قریشیان آمدند و به آنان گفتند: امیدواریم خدا این مسافرت را بر شما مبارک نگرداند، همکیشانان شما را برای تحقیق در مورد این مرد فرستادند، ولی پیش از آنکه مدت زیادی نزد او بنشینید و به خوبی تحقیق کنید از آیینتان دست برداشتید و گفتارهای او را تصدیق کردید؟ تا به حال جماعت و دستهای احمق تر از شما ندیده بودیم

آنها پاسخ گفتند سلام بر شما ما این رفتارتان را مقابله به مثل نمی کنیم. آیین و اعتقاد ما برای خودمان و کیش شما نیز برای خودتان باشد ما از این خیر و سعادت نمی گذریم.

در مورد این تازه مسلمانان این آیه ها نازل شد «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ\* وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ\* أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ\* وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» (2)؛ «کسانی که قبل از آن کتاب آسمانی به ایشان داده ایم آنان به او (قرآن) می گروند. و چون بر ایشان فرو خوانده می شود می گویند بدان ایمان آوردیم که آن درست است [و] از طرف پروردگار ماست؛ ما پیش از آن [هم] از تسلیم شوندهگان بودیم. آنانند که به [پاس] آنکه صبر کردند و برای آنکه بدی را با نیکی دفع می نمایند و از آنچه روزی شان داده ایم

1- کنز العمال، ج 12، ص 351.

2- سوره قصص، آیه های 52 تا 55.

اتفاق می کنند، دو بار پاداش خواهند یافت و چون لغوی بشنوند از آن روی بر می تابند و می گویند کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست. سلام بر شما ما با جاهلان کاری نداریم(1).

### با شاعر جاهلیت: اُعی بن قیس

اُعی، نامش میمون بود گفته اند او برای اسلام آوردن به طرف پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم رفت و با سرودن قصیده ای در مدح آن حضرت گفت:

و آلیت لا آوی لها من کلاله \*\*\* ولا من حفی حتی تلاقی محمداً

متی ما تناخی عند باب ابن هاشم \*\*\* تراحی وتلقى من فواضله ندی

نبی یری ما لا یرون و ذکره \*\*\* أغار لعمری فی البلاد وأنجدا

له صدقات ما تغب و نائل \*\*\* ولیس عطاء الیوم مانعه غداً

سوگند خورده ام که از نزد کسی از خویشان او (معشوقه ام) نروم/ و نیز هیچ یار مهربانی را ملاقات نکنم تا محمد را زیارت کنم.

هرگاه بر در سرای بنی هاشم بنشینم /نیرو گرفته از دهش فراوان او برخوردار خواهی شد.

پیامبری که می بیند آنچه دیگران نمی بینند/ به جان خودم سوگند که نامش در سرزمینها بالندگی گرفته خود نیز به یاری و نجات مردم بیراهه پوی شتافته است.

او نیکی هایی دارد زوال ناپذیر و همواره دریابنده و بخشش امروز او مانع عطای فردایش نمی شود.

در مکه یا حوالی آن مشرکان قریش سر راهش را گرفتند و در مورد تصمیم او از سفر به مکه پرسیدند. او نیز گفت که برای مسلمان شدن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می رود. آنان به او گفتند: ای ابابصیر، او زنا را حرام کرده است پاسخ داد به خدا من نیز به این کار علاقه ای ندارم گفتند شرابخواری را هم حرام کرده است پاسخ داد شراب نیز موجب بیماریهایی برای انسان می شود لیکن حالا که چنین می گوید من امسال را بر می گردم و برای آخرین بار هر چه بخواهم شراب می خورم و در سال آینده می آیم و مسلمان می شوم. بدین ترتیب

ص: 106

## سفر به طائف

با وفات ابو طالب علیه السلام عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم چنانکه پیش تر اشاره شد، فشارهای قریش نیز بر آن حضرت فزونی یافت و نابخردان قریشی جرأت بیشتری یافتند و بیش از پیش آشکارا به آزار و اذیت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پرداختند. آن حضرت مجبور شد از مکه خارج شود و به طائف برود. به امید آنکه در آنجا به یاریش بیایند و در مقابل قریشیان از او حمایت کنند. در طائف در اجتماعشان حاضر شد و آنان را به توحید و خداپرستی فراخواند در آنجا نیز کسی را نیافت که یاریش کند و به جای حمایت دست به آزارهایی زدند که حتی قریشیان نیز آنگونه آزارش نداده بودند. غلام آن حضرت زید بن حارثه نیز ایشان را همراهی می کرد. حضرت در مدت ده روز اقامت در طائف با تمام بزرگان و سرشناسان آنجا گفت و گو کرد ولی آنان گفتند: از سرزمین ما بیرون شو.

از طرفی نیز نابخردان خود را تشویق کردند تا آن بزرگوار را بیازارند آنان آنقدر بر قوزک و پاشنه پای آن حضرت سنگ می زدند که کفشهای آن حضرت نیز خون آلود می شد و بر اثر این ضربه ها بر زمین می افتاد آنان داستان آن حضرت را می گرفتند و از جا بلند می کردند، و هنگامی که دوباره به راه می افتاد باز هم سنگ پرانی می کردند و می خندیدند. زید بن حارثه خود را در برابر آن حضرت قرار می داد تا کمتر در معرض سنگ پرانی آنان قرار گیرد بدین سان زید نیز زخمهای زیادی در سرش ایجاد شد. آنقدر به دنبال پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم رفتند و اذیت کردند که به باغ عُتبه و شیبه پسران ربیع، رسیدند و در سایه اش آمدند(2). در این حال پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به مناجات با پروردگارش پرداخت: «اللهم إني أشكو إليك ضعف قوتي، وقلة حيلتي وهواني على الناس، أنت أرحم الراحمين، وربّ

ص: 107

1- عیون الأثر، ج 1، ص 183؛ السیرة النبویة، ج 2، ص 28.

2- سیرة المصطفی، صص 221 و 222؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 97؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 36

المستضعفين، و أنت ربّي، إلی من تکلني؟ إلی عدوّ بعید یتجهمني، أو إلی عدوّ ملکته أمري، ان لم یکن بک علی غضب فلا أبالی، غیر آن عافیتک هی أوسع لی، أعوذ بنور وجهک الذی أشرقت له الظلمات و صلح علیه أمر الدنیا والآخرة أن یزل بی غضبک، أو یحلّ علیّ سنطک، لک العتبی حتی ترضی و لا حول و لا قوة إلا بک؛ خدایا از ناتوانی و کم چارگی و بی مقداری ام نزد مردم به تو شکایت می کنم تو مهربانترین مهربانان و پروردگار مستضعفان هستی؛ پروردگار من، تویی مرا به که و امی گذاری؟ آیا مرا به دشمنی و امی گذاری که با ترشروی با من رفتار کند، یا به دشمنی که کارم را بدو بسپارم؟ اگر بر من خشمگین نباشی، مرا باکی نیست؛ اما عافیت بخشیدنت کار را برایم آسان تر می کند خدایا به نور و روشنیت پناه می آورم، همان که تاریکیها را روشن و کارهای دنیا و آخرت را اصلاح می کند، از اینکه خشم تو مرا فراگیرد یا دچار انتقامت گردم، آنقدر در [خواستن] رضامندیت جدیت و رزم تا رضایت حاصل شود و به خوبی می دانم که هیچ نیرو و جنبشی نیست جز از ناحیه تو).

وقتی پسران ربیعہ دیدند که ثقیفیان چه بر سر آن حضرت آورده اند، دلشان به رحم آمد و غلامشان عداس مسیحی را نزد حضرت فرستادند تا برایش انگور ببرد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستش را برای برداشتن انگور برد بسم الله گفت و میل فرمود. عداس به چهره حضرت نگاه کرد و گفت به خدا مردم این سرزمین چنین عبارتی را بر زبان نمی آورند.

حضرت فرمود: تو اهل کجا هستی و چه آیینی داری؟

گفت از مسیحیان سرزمین نینوا هستم

فرمود: اهل سرزمین بنده شایسته خدا یونس بن متی هستی؟

گفت تو این را از کجا می دانی؟

فرمود: او برادر من است همانند من پیامبر بوده است.

عداس مسیحی شروع کرد به بوسیدن دست و سر آن بزرگوار. یکی از پسران ربیعہ به برادر خود گفت غلامت را از دستت در آورد.

عداس که برگشت به او گفتند: چه شد که شروع به بوسیدن دست و پا و سر او کردی؟ عداس گفت: ای مولای من بر روی زمین کسی بهتر از این مرد وجود ندارد. چون از چیزی سخن گفت که جز پیامبران خدا کسی از آن اطلاعی ندارد

آن دو گفتند ای عداس، وای بر تو مبادا این شخص تو را از آیینت باز بدارد؛ زیرا دین خودت بهتر از دین اوست»(1). در پی این جریان پسران ربیعہ از روی خشم و کینه آن حضرت را از سایه سار باغ خود بیرون کردند که آن بزرگوار رهسپار مکه شد.

### در منزلگاه نخله

در بین راه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به منطقه نخله رسید و در دل شب به نماز ایستاد خدای متعال نیز چند تن از جنیان را به آنجا رسانید آنان به قرآن خواندن آن حضرت گوش فرا دادند. این افراد اهل منطقه نصیبین بودند و پس از پایان نماز آن، حضرت، در حالی که به آن حضرت ایمان آورده و مسلمان شده بودند به طرف قبیله خود رفتند تا به فراخوانی قبیله خود اقدام کنند(2). این رویداد در سوره «احقاف» ذکر شده است: (وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَشْتَرُونَ الْقُرْآنَ... ) (3)، «هنگامی که چند تن از جنیان را به طرف تو روان کردیم تا به قرآن گوش فرا دهند».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چند روز در آن منطقه ماند زید بن حارثه عرض کرد: با آنکه قریشیان شما را بیرون رانده اند چگونه می خواهید دوباره به مکه بازگردید؟

فرمود: ای زید، خداوند گشایش و راه گریزی برای این مشکلات، که تو هم شاهد هستی قرار داده است خدا دین خود را یاری و پیروز می گرداند.

وقتی آن حضرت به مکه رسید بنا بر نقلی یکی از افراد قبیله خزاعه را به سوی مطعم بن عدی فرستاد تا بگوید که آیا مرا پناه می دهی؟ مطعم نیز پذیرفت(4) و پسران و خاندان خود را فرا خواند و به آنان گفت: اسلحه خود را بگیرید و لباس رزم بر تن کنید و در اطراف کعبه مستقر شوید؛ زیرا من محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پناه داده ام.

ص: 109

---

1- السیره النبویه، ج 2، ص 62؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 81 طبقات الکبری، ج 1، ص 212؛ اسد الغابه، ج 3، صص 389 و 390

2- الدر المنثور، ج 6، صص 270 تا 275؛ تاریخ الخمیس، ج 1، صص 303 و 304.

3- سوره احقاف، آیه 29.

4- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 82.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به همراه زید بن حارثه به مسجد الحرام رفتند و مطعم بن عدی که بر شتر خود ایستاده ندا در داد ای قریشیان، از این پس محمد صلی الله علیه وآله و سلم در پناه من است و هیچیک از شما حق ندارید مزاحم او شوید.

رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم کنار رکن یمانی رفت و استلام کرد و دو رکعت نماز گزارد و پس از نماز به طرف خانه خود بازگشت مطعم بن عدی و افرادش نیز در حالی که لباس رزم بر تن داشتند گرداگرد آن حضرت بودند تا ایشان وارد خانه خود شد.

### بازگشت به مکه

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و در مکه همانند گذشته باز هم به تبلیغ و انتشار اسلام ادامه داد هنگام حج نزد قبایل مختلف می رفت و در عکاظ و مجنه و ذی المجاز به منزلگاه های مردم وارد می شد. نیز هرگاه می شنید اشخاص سرشناس عرب به حج آمده اند، به نزدشان می رفت و اسلام را به آنان معرفی می کرد، لیکن ابولهب پس از آن حضرت حاضر می شد و می گفت: از او اطاعت نکنید زیرا دروغگوست. پس از آن نیز به طرف حضرت سنگ پرتاب می کرد.

این همه، آزار موجب نمی شد که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از تصمیم مهم خود دست بردارد. ایشان در تبلیغ دین هرگز احساس خستگی نمی کرد بلکه با جدیت تمام به راه مستقیم خود ادامه می داد. سرانجام در نتیجه این تلاشها عده ای مسلمان شدند که از آن جمله طفیل بن عمرو الدوسی است. وی مسلمان شد و قبیله خود را نیز به اسلام فرا خواند و عده ای از آنان نیز مسلمان شدند طفیل در منطقه خود باقی ماند و پس از جنگ خندق به همراه حدود هشتاد خانوار از قبیله اش به مدینه هجرت کردند و در جنگ خیبر به کمک پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمدند طفیل تا زمان درگذشت رسول خدا در مدینه و در کنار آن حضرت باقی ماند. سپس همراه مسلمانان به یمامه رفت و فرزندش عمرو را نیز با خود برد. او در یمامه کشته شد و پسرش نیز به شدت زخمی شد و بالاخره عمرو نیز در جنگ یرموک شهید شد(1).

ص: 110

---

1- اسد الغابه، ج 3، صص 54 و 55؛ جوامع السیره، ص 67، السیره النبویه، ج 1، صص 21 و 25.







از جریانهایی که برای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در مکه اتفاق افتاد، معراج است. چنانکه قرآن کریم می فرماید: معراج بدین شکل بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حال بیداری و با بدن شریف خویش از مسجد الحرام در مکه سوار بر مرکبی که جبرئیل به دستور خدا آماده کرده بود و براق نام داشت به سوی مسجد الاقصی در شهر بیت المقدس برده شد (1). این سفر آسمانی با همراهی حضرت جبرئیل صورت گرفت و ایشان در بین راه به منطقه طیبه (یثرب) رفتند و آن حضرت در آنجا نماز به پا داشت. آنگاه جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خبر داد که در آینده به این منطقه هجرت خواهد کرد. سپس به طور سینا رسیدند و پس از آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم در آنجا نماز گزارد، جبرئیل عرض کرد اینجا همان طور سیناست که خدای تعالی در آن با حضرت موسی علیه السلام سخن گفت.

پس از آن به بیت اللحم رسیدند و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در آنجا نماز به پا داشت. بنا بر روایتی جبرئیل عرض کرد: اینجا بیت اللحم است که عیسی بن مریم در آن متولد شد.

در نهایت به بیت المقدس رسیدند و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم از براق پیاده شد و آن را بست.

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با تمام پیامبران الهی که همگی برای زیارت آن حضرت گرد آمده بودند ملاقات فرمود، آنگاه نماز برپا شد و جبرئیل اذان و اقامه نماز را گفت و عبارت «حیّ علی خیر العمل» را نیز در اذان و اقامه ادا کرد (2). سپس بازوی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را گرفت و برای نماز پیشاپیش همه رسولان الهی برد و آن حضرت امام جماعت تمام پیامبران شد. در همان شب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را از مسجد الاقصی به مسجد کوفه برد و آن بزرگوار در آن مکان نیز نماز گزارد. در اینجا بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به همراهی جبرئیل به آسمانها رفت و

ص: 113

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 26

2- ر.ک: بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 10، ص 162.

مشاهده نمود که این نوشته بر ورودی تمام آسمانها و بر تمام حجابهای نور و ارکان عرش نوشته شده است: «لا إله الا الله محمد رسول الله علي ابن أبي طالب أمير المؤمنين؛ جز الله خدایی نیست، محمد فرستاده خداست علی بن ابی طالب فرمانروا و امیر مؤمنان است» (1).

هنگامی که به آسمان دنیا رسیدند، جبرئیل درخواست باز شدن در آسمان را کرد و در به روی هر دو گشوده شد. پیامبر در آنجا حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام را دید و بر او سلام کرد. او نیز عرض ادب کرد و پاسخ سلام را داد و بر پیامبری آن حضرت و ولایت حضرت علی بن ابی طالب گواهی داد (2).

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به آسمان دوم برده شد و در آنجا حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام و عیسی بن مریم علیهما السلام را دید و بر آنان سلام کرد آن دو بزرگوار نیز پس از عرض ادب و پاسخ سلام بر پیامبری ایشان و ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام گواهی دادند.

پس از آن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم به آسمان سوم برده شد. در آنجا یوسف صدیق علیه السلام را مشاهده کرد و سلام کرد و وی نیز پس از پاسخ سلام بر پیامبری ایشان و ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام گواهی داد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به آسمان چهارم برده شد که حضرت ادریس علیه السلام را در آنجا دید و سلام فرمود. او نیز سلام را پاسخ داد و بر پیامبری آن حضرت و ولایت حضرت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام گواهی داد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به آسمان پنجم برده شد که در آنجا هارون بن عمران علیه السلام برادر حضرت موسی علیه السلام را ملاقات کرد و سلام کرد او نیز پس از سلام و عرض ادب، به نبوت آن حضرت و ولایت امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام اقرار کرد.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم به آسمان ششم برده شد که در آنجا حضرت موسی علیه السلام را دید و

ص: 114

1- ر. ک: بحار الأنوار، ج 11، ص 165

2- ر. ک: کنز الفوائد، چاپ، قم، ج 2، ص 139 در این کتاب آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «شبی که به معراج رفتم بر من وحی شد که از پیامبران پیشین بپرسم که بر چه اساسی مبعوث شده اند؟» و آنان گفتند بر پیامبری تو و ولایت علی بن ابی طالب و امامانی که از نسل شما دو نفر هستند».

بر او سلام کرد. او نیز پس از عرض ادب به پیامبری آن حضرت و ولایت امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام اقرار کرد.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به آسمان هفتم برده شد که در آنجا حضرت ابراهیم علیه السلام را ملاقات کرد و بر او سلام کرد. آن بزرگوار نیز پس از پاسخ سلام و عرض ادب و ارادت به پیامبری آن حضرت و ولایت امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام اقرار کرد.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از آنجا به بیت المعمور رفت. هنگام نماز شد و جبرئیل اذان و اقامه گفت. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به نماز ایستاد و تمام پیامبران و فرشتگان نیز به آن حضرت اقتدا کردند و نماز را به جماعت خواندند.

سپس به «سدرۃ المنتهی» رسید در آنجا ندا داده شد به نیکی در حق علی سفارش کن زیرا او در روز قیامت سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران و رهبر سپیدرویان است. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از سدرۃ المنتهی به سمت حجابهای نور بالا رفت و دیگر جبرئیل همراهش نیامد و پیامبر را تنها گذاشت. حضرت فرمود: آیا مرا در این حال تنها می گذاری؟ عرض کرد: شما به تنهایی تشریف ببرید به خدا شما به جایی گام نهاده اید که هیچکس پیش از شما پایش به آنجا نرسیده است (1).

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به سوی حجاب جلال رفت و از نظر معنوی به پروردگارش نزدیک شد؛ زیرا خدا نه جسم است و نه در مکانی قرار گرفته است در آن حال پروردگار با آن حضرت نجوا کرد. از آن جمله فرمود: «بک و بعلي و بالأئمة من ولده أرحم عبادی و إمامي و بالقائم منکم أعمر أرضي... (2)؛ تنها به واسطه تو و علی و امامان، که همگی فرزندان اویند، به بندگان رحم و مهربانی می ورزم و باقائم شما - عجل الله فرجه - زمینم را آباد می کنم.....، آنگاه بنا بر روایتی بر آن حضرت و امتش پنجاه نماز را واجب کرد حضرت بازگشت و دوباره حضرت ابراهیم علیه السلام را دید، ولی چیزی در این مورد نگفت. سپس به موسی علیه السلام

ص: 115

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 26.

2- أمالي، صدوق، صص 4 و 5 حدیث، 4 مجلس 92 در این کتاب آمده است که خداوند فرمود: تنها به واسطه تو و او و امامان از فرزندان... و به واسطه قیام کننده شما... .

رسید. موسی پرسید چه دستوری به تو داده شد؟ حضرت فرمود: پنجاه نماز .

عرض کرد: امت تو تاب و تحمل آن را ندارند برگرد و از پروردگارت تخفیف بخواه. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به جبرئیل رو کرد، گویا در این باره با او مشورت کرد و جبرئیل نیز عرض کرد: اگر صلاح بدانید این کار را بکنید به نظر من نیز کار شایسته ای است.

حضرت برگشت تا تخفیف بخواهد از این رو رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم چند مرتبه بین حضرت موسی و پروردگار متعال رفت و آمد داشت تا اینکه سرانجام خدا نمازهای واجب را به پنج نماز تخفیف داد منادی نیز خطاب به آن حضرت ندا داد: این پنج نماز به جای آن پنجاه نماز مقرر شده است(1).

پوشیده نماند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم کاستن در نماز را از خدای متعال، نخواست چون هیچگاه در پی فرمانی الهی، از حضرتش تجدیدنظر نمی خواست، اما وقتی که حضرت موسی علیه السلام چنین چیزی از او خواست و در واقع شفیع امتش شد، شفاعتش را بی پاسخ نگذاشت و از خدای منان تخفیف در نمازها را خواست این روایت به فضیلت حضرت موسی علیه السلام نیز اشاره دارد. امام صادق علیه السلام نیز برای حضرت موسی علیه السلام دعا فرمود: «جزی الله موسی عن هذه الأمة خيراً؛ خداوند از سوی این حضرت موسی امت به موسی جزای خیر دهد .

همچنین پر واضح است که این روایت بر فضیلت پیامبر علیه و قرب وی به خدای عزوجل دلالت دارد.

### واکنش مشرکان به جریان معراج

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم هنگام صبح خبر معراج خود را به قوم خود داد و نشانه های بزرگی را که خدا به ایشان نمایانده بود بیان فرمود آن حضرت فرمود که آن شب به بیت المقدس رفته و بازگشته است. یکی از نشانه هایی نیز که برای درستی گفتار خود بیان فرمود، آن بود که

ص: 116

---

1- بحار الأنوار، ج 18، صص 330، 335، 348، 349، 350 و 408؛ امالی، صدوق، صص 270، 271، 474 و 475؛ نیز توحید، صدوق، صص 167 و 168؛ و: علل الشرائع، صص 55 و 56.

کاروان شتر ابو سفیان را در کنار آبراه فلان قبیله دیده است که شتر سرخ مویی را گم کرده بودند و همگی در جستجوی آن بودند در اینجا قریشیان به شدت گفته های وی را تکذیب کردند و آن حضرت را بیشتر از پیش آزردهند ابوجهل نیز آمد و نزد آن حضرت نشست و با حالت تمسخر به ایشان گفت: اتفاق تازه ای افتاده است؟ فرمود: آری گفت: چه اتفاقی رخ داده است؟ فرمود: شب گذشته مرا سیر دادند گفت. به کجا؟ فرمود: به بیت المقدس گفت: دیشب به آنجا رفتی و حالا- به هنگام صبح در بین ما هستی؟ فرمود: آری گفت: اگر من قوم تو را دعوت کنم همین سخنان را برایشان تکرار خواهی کرد؟ فرمود: آری ابوجهل گفت: ای قبیله کعب بن لؤی، گرد آید.

با شنیدن صدای ابوجهل هرکس در هر جایی که نشسته بود، آمد و نزد پیامبر و ابوجهل نشستند. ابوجهل گفت: جریانی را که برای من گفתי بازگو کن

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود واقعت آن است که دیشب مرا سیر داده اند. گفتند: شما را به کجا بردند؟ فرمود: به بیت المقدس. گفتند: حالا به هنگام صبح در کنار ما هستی؟ فرمود: آری. در این حال برخی مبهوت شدند و برخی از شگفتی دست خود را بر سر نهادند. مطعم بن عدی گفت تا به حال هرچه گفته بودی پذیرفتنی بود و دلیل داشت، جز این حرفت. من گواهی می دهم که تو دروغگو هستی ما سوار بر شتران تیزرو می شویم و یک ماه طول می کشد تا به بیت المقدس برسیم بازگشتمان نیز یک ماه به طول می انجامد. با این همه تو تصور می کنی که یک شبه این راه را رفته ای و بازگشته ای؟ به بتهای لات و عزی سوگند تو را تصدیق نمی کنم .

دیگران افزودند ای محمد، برای ما توضیح بده که بیت المقدس چگونه ساخته شده است و از معماری و شکل آن نیز برایمان بگو چقدر به کوه نزدیک است؟

در بین آنان بودند کسانی که به بیت المقدس رفته بودند و آنجا را دیده بودند. پیامبر شروع کرد به توصیف کیفیت ساختمان و معماری و فاصله آن با کوه و درباره آن شرح مفصلی داد.

گفتند: مسجد چند در دارد؟ جبرئیل فرود آمد و عرض کرد ای رسول الله اینجا را ببین پیامبر به سمت بیت المقدس نگرست و در حالی که مسجد الاقصی را آشکارا

می دید، درهای آن را یک به یک برای پرسش کنندگان شمرد و با دقت توصیف کرد. آنها نیز گفتند: به خدا تمامی توضیحات محمد درست بود.

آنگاه گفتند: درباره کاروان ما توضیح بده و بگو که چه وقت می رسند؟ ایشان نیز فرمود که در رفت و برگشت خود آنها را دیده است و زمان بازگشت کاروان و اینکه کدام شتر پیشقراول کاروان است برای آنان مشخص کرد. درستی تمام گفته های حضرت نیز ثابت شد. با این همه پیامبر را به جادوگری متهم کردند و جز تعدادی اندک شمار مسلمان نشدند. خدای متعال در این باره می فرماید: «وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» (1)، و [لی] نشانه ها و هشدارها گروهی را که ایمان نمی آورند سود نمی بخشد» (2).

## نا امیدی هرگز

پیش تر گذشت که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در سه سال نخست بعثت در مکه اقامت فرمود و به تبلیغ پیامهای الهی به خواص و نزدیکان خود پرداخت در سال چهارم دعوت خود را آشکار کرد و پیامهای الهی را برای تمام مردم و در همه جا مطرح می فرمود و به هر طریق ممکن وظیفه خود را انجام می داد. این کار ده سال به طول انجامید. در چند سال آخر و به هنگام مراسم حج نیز برای دعوت هر قبیله به طور جداگانه به آنان مراجعه می کرد و می فرمود «یا أيها الناس قولوا لا إله إلا الله تفلحوا، تملکون بها العرب و تدین لکم بها العجم و تکونون ملوکاً فإذا متم کنتم ملوکاً فی الجنة؛ ای مردم بگوید خدایی جز الله نیست تا رستگار شوید، بدین سان فرمانروایی بر عرب و نیز گرویدن عجم به شما حاصل خواهد شد و به سروری دست خواهید یافت. اگر هم عمر شما کفاف نداد در بهشت به سروری خواهید رسید. ابولهب و افرادش در پی آن حضرت می رفتند و پس از فرمایشات ایشان به مردم می گفتند از او فرمان مبرید که دروغگوست.

آنان نیز علیه آن حضرت واکنشهای زشتی نشان می دادند و ایشان را می آزرند و

ص: 118

1- سوره یونس، آیه 101.

2- سبل الهدی والرشاد، ج 3، ص 93؛ بغية الباحث، ص 26.

می گفتند: خاندان و خویشاوندان تو را بهتر می شناسند که از تو پیروی نکرده اند.

از جمله قبیله هایی که آن حضرت به ایشان مراجعه کرد و پیغامهای الهی را رساند، اما از پذیرش آنها سرباز زدند قبیله های عامر بن صعصعه محارب بن خصفه فزاره، غسان، مره، حنیفه، سلیم عیس، بنی نصر، بنو البکاء، کنده، کلب، حارث بن کعب، عُذره، حضارمه و چند قبیله دیگر بودند که هیچیک فراخوانی آن حضرت را نپذیرفتند.

## دیدار با گروهی از پیامه

یک بار رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به همراه حضرت علی علیه السلام در یکی از جلسه های عرب شرکت کرد

و آنان را به اسلام فرا خواند یکی از آنان به نام مفروق گفت: ای برادر قریشی، تو مردم را به چه چیزی دعوت می کنی؟ پیامبر فرمود: «قُلْ تَعَالُوا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْهِمْ إِلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (1)؛ «بگو بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم هیچ چیزی را با او شریک قرار مدهید؛ به پدر و مادرتان نیکی کنید؛ فرزندانان را از ترس تنگدستی نکشید، شما و آنان را ما روزی می دهیم؛ به فحشا - چه آشکارا و چه پنهانی - نزدیک نشوید، و انسانی را که کشتن او از سوی خدا حرام شده به ناحق مکشید اینهاست که [خدا] شما را به انجام دادن آن سفارش کرده است باشد که بیندیشید مفروق گفت: این سخن از ساکنان زمین نیست؛ چرا که اگر چنین گفتاری وجود داشت ما می دانستیم. آنگاه پرسید: ای برادر قریشی، دیگر به چه چیزی فرا می خوانی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (2)؛ «در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان دستور می دهد و از فحشا و کار زشت و

ص: 119

1- سوره انعام، آیه 151.

2- سوره نحل، آیه 90



ستم کردن باز می دارد شما را اندرز می دهد. باشد که پند گیرید.

مفروق گفت: ای برادر قریشی، به خدا، توبه بهترین اخلاق و نیکترین اعمال فرا می خوانی. در واقع گروهی که تورا تکذیب کرده و به رویارویی با تو برخاسته است دروغ گفته و تهمت زده است.

در اینجا می خواستهانی بن قبیصه را نیز در سخنان خود شریک کند، گفت: این هانی بن قبیصه بزرگ و دین شناس ماست.

هانی گفت: ای برادر قریشی گفتارت را شنیدم و بدین نتیجه رسیدم که تو می خواهی ما در پی همین یک نشست که آغاز و پایانش هم معلوم نیست از تو پیروی کنیم، و دست از آیین خود برداریم. اما این از نظر عقلی پذیرفته نیست آینده نگری حکم می کند که چنین نکنیم؛ زیرا شتاب لغزش را در پی دارد از طرفی ما نمی توانیم علیه قبیله ای که با آنان هستیم، پیمانی ببندیم. بنابراین، هر یک از ما و تو بر می گردیم و در کار خویش بیندیشیم. همچنین برای اینکه مثنی بن حارثه نیز نظر خود را بگوید گفت: این شخص مثنی بن حارثه است؛ استاد و فرمانده لشکر ماست.

مثنی گفت ای برادر قریشی من نیز گفتارت را شنیدم پاسخ من نیز همان است که هانی بن قبیصه گفت نمی توانیم در چنین جلسه ای از آیین خود دست برداریم و از تو پیروی کنیم واقعیت آن است که ما در صریان، یمامه و سماوه واقع شده ایم.

حضرت فرمود: این دو چیست؟

گفت: رودهای کسرا و آبهای سرزمین عرب است، حال آنچه از مردم رود (سرزمین) کسری سرزند نابخشودنی است و عذرشان پذیرفته نیست ولی در مورد عرب بخشش و پذیرش امکان دارد. ما با کسرا پیمانی داریم که بر پایه آن نباید بدعتی آوریم (آیین جدیدی انتخاب کنیم و بدعتگذاری را پناه دهیم به نظر من پذیرش دعوت تو موجب ناخشنودی پادشاهان خواهد شد. بنابراین، اگر بخواهی تورا در سرزمینهای عربی حمایت کنیم، چنین کاری را خواهیم کرد

حضرت فرمود: البته عدم پذیرش شما به شیوه بدی انجام نشد؛ چرا که به گفتار راست زبان گشودید و تنها کسی می تواند به یاری دین خدا بشتابد که از همه جهت بر آن احاطه

داشته باشد. من پیشنهادی دارم اگر به شما اطمینان بدهم که پس از گذشت مدتی اندک سرزمین ایران نیز به یاری خدا در اختیارتان قرار بگیرد آیا در آن صورت به توحید روی می آورید و به تسبیح و تقدیس خدا می پردازید؟

نعمان بن شریک گفت آری می پذیریم و در این صورت، اسلام می آوریم. در این حال رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم این آیه را تلاوت فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» (1)؛ «ای پیامبر ما تو را گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک».

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برخاست و دستان علی علیه السلام را گرفت تا وی را از جا بلند کند و فرمود: این منشی بود که در دوران جاهلیت بوده است و خصلتی است بسیار ارجمند و به وسیله همین اخلاق خداوند شرّ برخی از ایشان را از برخی دیگر بر طرف می کند و هم بدین وسیله حریم یکدیگر را نگاه می دارند(2).

## با هیأت خزرج

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در سال یازدهم بعثت، مانند هر سال در مراسم حج حاضر شد و همانند سالهای گذشته نزد قبیله های گوناگون عرب رفت و دعوت خود را مطرح می کرد. یک بار که ایشان در عقبه تشریف داشت گروهی از خزرجیان را دید؛ گروهی که خداوند قصد هدایت شان را داشت به آنان فرمود شما کیستید؟ گفتند: از قبیله خزرج هستیم.

فرمود: آیا از موالیان همپیمانان یهود هستید؟ گفتند: آری.

فرمود: آیا نمی نشینید تا برایتان سخن بگویم؟ گفتند: بله.

نشستند و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پیامهای الهی و توحید را به آنها ابلاغ فرمود و اسلام را بر آنان عرضه کرد و به تلاوت آیاتی از قرآن کریم پرداخت.

یهودیان در سرزمین خزرجیان با آنان می زیستند و اهل کتاب و دانش و خزرجیان مشرک و بت پرست بودند و با یهودیان می جنگیدند هرگاه میان آنان نزاعی در می گرفت ،

ص: 121

1- سوره احزاب، آیه های 45 و 46.

2- عیون الأثر، ج 1، صص 204 و 205.

یهودیان به خزر جیان می گفتند پیامبری از سوی خدا فرستاده خواهد شد که زمان ظهورش بسیار نزدیک است. ما از او پیروی خواهیم کرد و با شما می جنگیم و همانند قوم عاد و ارم شما را از بین خواهیم برد.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن خزر جیان سخن گفت و به اسلام فراخواند، برخی از آنها به یکدیگر گفتند ای همراهان به خدا شما می دانید او همان پیامبری است که عالمان [یهود وعده آمدنش را داده اند، مواظب باشید دیگران در شناختن به سوی او بر شما پیش نیفتند(1)]. از این رو دعوت آن حضرت و اسلام را پذیرفتند. آنان گفتند: ما در حالی قبیله خود را ترک کردیم و آمدیم که بیشترین دشمنیها در میانشان حاکم بود. امیدواریم که خدا آنان را گرد تو فراهم آورد. ما به زودی نزدشان بر می گردیم و آنها را به پیروی از تو فرا می خوانیم، و این آیین را که از تو پذیرفتیم برای آنان نیز طرح می کنیم اگر آنان نیز به تو پیوستند کسی در عزت و شکوه به پای تو نخواهد رسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به این افراد که - شش نفر بودند فرمود: آیا از من پشتیبانی می کنید تا رسالت پروردگارم را به مردم برسانم؟

گفتند: ای رسول خدا «بعثت» (2) سال هول انگیز و از روزهایی است که در آن با یکدیگر جنگیده ایم. پس اگر در چنین حالی (روزی) بر ما وارد شوی مردم ما، گرد شما نخواهند آمد، پس اجازه بفرمایید به منطقه خود برگردیم. اگر اختلافات ما حل شده بود، آنان را به اسلام فرا می خوانیم باشد که خداوند ایشان را بر پذیرش شما همراه و همداستان کند. حال اگر قبیله ما به شما پیوندد و از شما پیروی کند هیچ کس به عزت و اقتدار شما نخواهد رسید وعده ما و شما مراسم حج سال آینده است.

سپس به یثرب بازگشتند پس از بازگشت به ،مدینه آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آیین اسلام برای مردم گزارش دادند و ایشان را به اسلام فراخواندند، به گونه ای که نام [و

ص: 122

---

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 39.

2- جایی است نزدیکی مدینه که در آنجا جنگی سخت و نابودکننده میان اوس و خزرج در گرفت. آن روز جنگ را «یوم بعثت» نامیده اند.

دعوت [رسول خدا به اسلام] همه جا پخش شد و در تک تک خانواده های شهر صحبت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اسلام مطرح شد(1).

## بیعت در عقبه اولی

سال بعد، یعنی در سال دوازدهم، بعثت دوازده نفر از مردم یثرب به حج آمدند که در بین ایشان اسعد بن زراره و عبادة بن صامت نیز حضور داشتند آنان به ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در کنار عقبه اول رفتند و با حضرت پیمان بستند(2). عبادة بن صامت جریان را چنین گزارش می کند ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیمان بستیم که شریکی برای خدا قرار ندهیم. دزدی و زنا نکنیم. بچه های خود را نکشیم و بچه های حرامزاده را با بهتان به خود و همسران خود نیندیم و در انجام کارهای خیر از فرمانش سرپیچی نکنیم(3).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز در مقابل به ما وعده فرمود: که اگر به این پیمان عمل کنیم جزو بهشتیان خواهیم بود و اگر حتی یکی از این پیمانها را نادیده بگیریم، کارمان به خدا واگذار می شود که اگر بخواهد مجازات کند و اگر صلاح بداند ببخشد و عفو فرماید. پس از بستن این پیمان همگی بازگشتند(4). پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مصعب بن عمیر را به همراهشان فرستاد تا امام جماعتشان باشد و احکام دینی را به آنها آموزش بدهد و با قرآن آشنایشان سازد. وی را در مدینه (یثرب) مقریء (قرائت کننده می نامیدند(5). عده بسیاری از مردم شهر به دست او مسلمان شدند به گونه ای که در شهر مدینه خانه ای نبود که در آن مرد و زن مسلمانی نباشد مگر خانه هایی اندک شمار.

## بیعت در عقبه دوم

ص: 123

- 1- البدایة والنهایة، ج 3، ص 182؛ سبل الهدی والرشاد، ج 3، ص 194؛ طبقات الکبری، ج 1، صص 219؛ السیرة النبویة، ج 2، صص 70 تا 73؛ جوامع السیره، صص 69 تا 71
- 2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 38.
- 3- دلائل النبوه، ص 105؛ حیاة الصحابه، ج 1، ص 88 امتاع الأسماع، صص 32 و 33.
- 4- نک جوامع السیره، ص 75 السیرة النبویة، ج 2، ص 75؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 87؛ امتاع الاسماع، صص 32 و 33؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 66 و 67 طبقات الکبری، ج 1، ص 219.
- 5- السیرة النبویة، دحلان، ج 1، صص 151 و 152؛ السیرة الحلبیة، ج 2، ص 9.

مصعب در سال بعد و در ایام حج به مکه بازگشت(1). در آن سال یعنی در سال سیزدهم بعثت افراد بسیاری از مدینه اعم از مسلمان و مشرک در مراسم حج حضور یافتند(2). سرپرستان نیز براء بن معرور بود در نیمه شبی که مردم در عقبه حاضر شدند، هفتاد و سه نفر مرد به همراه دوزن به نامهای نسیبه دختر کعب از قبیله مازن بن نجار، و اسماء(ام منیع)، دختر عمرو بن عدی از قبیله بنی سلمه، به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شرفیاب شدند. راوی گزارش می کند که در شعب گرد آمدیم و منتظر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شدیم. حضرت تشریف آورد و عباس بن عبدالمطلب که هنوز بر آیین قریشیان بود و دوست می داشت به همراه برادر زاده اش بیاید و برای آن حضرت کار را محکم کند - با آن حضرت بود(3). پس از نشستن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم اولین کسی که سخن گفت، عباس بود به ما گفت: ای خزرجیان، (عرب، ساکنان این منطقه را - چه خزرج و چه اوس - خزرج می خواندند) به خوبی می دانید که محمد از ماست و از جانب قبیله ما حمایت می شود او در بین خاندانش دارای عزت و ارجمندی است لیکن خودش دوست دارد با شما باشد حال اگر چنین می پندارید که می توانید به پیمانتان با او وفا کنید و در مقابل مخالفانش از او حمایت کنید، اقدام کنید. اما اگر می بینید که او را تنها می گذارید و رها می کنید بهتر است از همین حالا رهایش کنید؛

زیرا در بین خاندان خود و در سرزمین خود دارای مقامی ارجمند و مورد حمایت است(4). آنان به عباس گفتند: ما سخنان تو را شنیدیم. ای رسول خدا، اینک شما سخن بگو و برای خود و پروردگارت هر پیمانی صلاح می دانی از ما بگیر.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: پیمان پذیرش اسلام را از شما می گیرم

ص: 124

- 
- 1- امتاع الاسماع، صص 33 تا 35؛ جوامع السیره صص 71 تا 73 طبقات الکبری، ج 1، صص 219 و 220؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، صص 87 تا 90؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 66 تا 68.
  - 2- طبق برخی منابع آن سال حدود پانصد نفر به حج آمدند طبقات الکبری، ابن سعد، ج 1، قسم 1، ص 149.
  - 3- اعلام الوری ص 59؛ تفسیر قمی، ج 1، ص 273؛ السیره الحلبیه، ج 2، ص 16.
  - 4- سخنان عباس به طور یکسان در منابع ذکر نشده است. آنچه در اینجا آمده است، کلیت سخن اوست. نک طبقات الکبری، ج 1، صص 221 و 222؛ السیره النبویه، ج 2، ص 84. جوامع السیره، ص 71

گفتند: دوست داریم صریحاً بیان فرمایید که حق خدا و تو بر ما چیست و ما چه حقی بر خدا پیدا می کنیم. فرمود: حق خدا آن است که او را بپرستید و هرگز چیزی را شریکش مسازید. حق من این است که همانند خانواده خودتان مرا یاری کنید و حتی اگر بهترین افراد شما در جنگ کشته شوند. باز هم در مقابل شمشیرها شکیباشید.

پرسیدند: اگر ما چنین کنیم چه حقی بر خدا پیدا می کنیم؟

حضرت فرمود در دنیا بر دشمنانتان چیره می شوید و در آخرت نیز به رضوان الهی و بهشت او دست خواهید یافت در این حال براء بن معرور دست آن حضرت را گرفت و عرض کرد: به کسی که تو را به حق فرستاد، سوگند این پیمان را می پذیریم و از تو همانند خاندان خود حمایت می کنیم ای رسول خدا ما با تو پیمان بستیم به خدا ما مردان جنگ و کارزاریم و این دلیری را پشت در پشت به ارث برده ایم (1).

در حالی که براء با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گفت ابوالهیثم بن تیهان گفت: ای رسول خدا، ما با سران قبایل بسیاری پیمان بسته ایم و در صورت پیمان با تو آن قراردادها شکسته خواهد شد. اگر ما تو را یاری کنیم و خدا تو را پیروز گرداند، آیا این احتمال نمی رود که شما ما را و ابگذاری و به سوی خاندان خودت بازگردی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبسم کرده، فرمود: و خون در مقابل خون و ویرانی در مقابل ویرانی، هر که شما با او سر جنگ دارید من نیز دارم و با هر که دوست باشید من نیز با شما خواهم بود.

در گزارش دیگر آن حضرت فرمود: با شما زندگی می کنم و با شما خواهم مرد آنگاه حضرت فرمود دوازده نفر را برگزینید و به من معرفی کنید تا آنان را به عنوان مسئولان قبایلشان منصوب کنم.

آنان نیز دوازده نفر از خزرج و سه نفر از قبیله اوس را معرفی کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نزد همراهان خود بازگردید.

ص: 125

راوی می افزاید: به محللهای استراحت خود بازگشتیم و تا صبح خوابیدیم. به هنگام صبح عده ای از قریشیان نزد ما آمدند و گفتند ای خزر جیان به ما گزارش رسیده است که شما آمده اید تا این دوست ما را با خود ببرید و با او همدست بشوید و به نبرد ما درآید. به خدا، جنگ با هیچ یک از قبیله های عرب را همانند جنگ با شما نکوهیده نمی دانیم.

در آن حال چند تن از مشرکانی که از مدینه به همراه ما آمده بودند برخاستند و گفتند: به خدا، چنین چیزی صحت ندارد و از آن اطلاعی نداریم.

راوی می گوید که آنان راست می گفتند. اطلاعی از جریان شب گذشته نداشتند. در این حال، برخی از ما مسلمانان به یکدیگر می نگریستیم (1).

### هراس و خروج ابلیس

در گزارشی دیگر آمده است که پس از اجتماع انصار در عقبه دوم و پیمان بستن با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره حمایت از آن حضرت تا سرحد جان و نیز حمایت از خانواده آن حضرت آن سان که از فرزندان و خانواده شان حمایت می کنند، و نیز معرفی دوازده تقیب به عنوان مسئولان قبایل خود، ابلیس فریادی از نهاد برآورد و گفت ای عرب، ای قریشیان این محمد است که در جمره عقبه با جوانان یثرب پیمان می بندد که به جنگ شما درآیند.

این فریاد را هر که در سرزمین منابود شنید قریشیان نیز آشوبزده مضطرب شدند و به خروج آمدند و سلاح خود را برگرفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز با شنیدن صدای ابلیس به انصار تازه مسلمان فرمود: پراکنده شوید.

گفتند: ای رسول خدا اگر فرمان بدهید با شمشیرهای خود به طرفشان می رویم فرمود: هنوز چنین دستوری از سوی خدا به من نرسیده و اجازه جنگیدن نداده است. گفتند: شما هم به همراه ما می آید؟

فرمود من در مکه به انتظار فرمان [هجرت از سوی] خدا خواهم بود.

قریشیان که برای جنگ مسلح شده بودند همگی آمدند. در مقابل نیز حضرت علی علیه السلام

ص: 126

و حمزه شمشیر خود را برداشته و به جمره عقبه آمدند و ایستادند. قریشیان که آن دو بزرگوار را دیدند، گفتند برای چه در این جا گرد آمده اید؟

حمزه فرمود: ما گردهمایی نداریم و کسی جز ما در اینجا نیست. به خدا هرکه بخواهد از این عقبه (گردنه بگذرد با همین شمشیر نابودش خواهیم کرد. قریشیان نیز برگشتند و گفتند بیم آن داریم که کارمان خراب شود و یکی از بزرگان قریش به دین محمد بگردد(1).

### بیعت عقبه به روایت جابر

جابر گزارش می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در طول ده سال ابتدای بعثت به دنبال مردم می رفت و در مراسم حج و نیز در میقات ذی المجاز مجنه و عکاظ و در خیمه های مردم در سرزمین منا حاضر می شد و می فرمود چه کسی مرا یاری می کند تا رسالت پروردگارم را ابلاغ کنم و در ازای آن به بهشت الهی دست یابم؟

با این همه تلاش کسی به آن حضرت پاسخ مثبت نمی داد و به یاری و حمایتش بر نمی خاست زمینه به گونه ای نامساعد شده بود که اگر کسی برای دیدار با خویشان خود، در مصر و یمن بدان سامان می رفت کسانش به سوی او شتافته به او می گفتند از جوان قبیله قریش دوری کن، مبادا تو را بفریبد.

آن حضرت در آن سالهای سخت در بین سران قبایل راه می رفت و رسالت های الهی خود را عرضه می کرد اما غالباً آن حضرت را با اشاره های خود به یکدیگر نشان می دادند. راوی می گوید این جریان تا زمانی که خدا ما را از یثرب فرستاد ادامه یافت با آمدن ما وضع فرق کرد، به گونه ای که اگر کسی از ما نزد آن حضرت می رفت و ایمان می آورد و به تلاوت قرآن گوش فرا می داد، چون نزد کسان خود بر می گشت آموزه های اسلام را مطرح می کرد و آنان نیز مسلمان می شدند، تا جایی که در هر یک از خانه های یثرب گروهی مسلمان وجود داشت که اسلام خود را آشکار می کردند آنگاه خدا ما را برانگیخت و

ص: 127



همگی بر یاری او همصدا شده، تصمیم به حمایت از او گرفتیم. در یکی از مراسم حج بیش از هفتاد نفر بودیم که به محضر آن حضرت شتافتیم و در عقبه با او قرار گذاشتیم. در آن زمان عمویش عباس به او عرض کرد ای پسر برادرم خیلی دوست دارم این افرادی را که آمده اند، بشناسم؛ چون من یثربیان را می شناسم.

ما تک تک و دو به دو نزد او رفتیم و پس از آنکه عباس در چهره های ما نگرینست، گفت: من اینها را نمی شناسم اینها همگی جوان هستند.

ما عرض کردیم ای رسول خدا بر سر چه چیزی با تو پیمان ببندیم؟

فرمود: «علی السمع والطاعة في النشاط والكسل وعلی النفقة في العسر واليسر وعلی الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وعلی أن تقوموا في الله لا تأخذكم في الله لومة لائم وعلی أن تنصروني إذا قدمت عليكم وتمنعوني مما تمنعون منه أنفسكم وأزواجكم وأبناءكم و لكم الجنة؛ بر اینکه در حال نشاط و کسالت سلامتی و بیماری به من گوش دهید و فرمان ببرید. در سختیها و راحتیها انفاق کنید همواره به نیکی فرمان دهید و از بدیها باز بدارید در راه خدا قیام کنید و ملامت هیچکس مایه سستی شما نشود و هرگاه به نزدتان آمدم، مرا یاری کنید. همان گونه که خود و خانواده خود را حمایت می کنید از من نیز حمایت کنید. در برابر این کارها نیز شما اهل بهشت خواهید شد».

ما برخاستیم تا با آن حضرت پیمان ببندیم. در این حال اسعد بن زراره، که از همه ما سنش کمتر بود دست حضرت را گرفت و گفت ای مردم یثرب، درنگ کنید؛ واقعیت آن است که ما بر مرکبان خود نتاختیم که به سوی او بیاییم مگر با این اعتقاد که می دانستیم او فرستاده خداست. اگر امروز او را به میان خود ببریم به معنی جدایی از تمام عرب است و ممکن است کشته شدن بهترین افراد قبیلهتان را به همراه داشته باشد و شمشیرها بر شما فرود خواهد آمد. بدین سان اگر می دانید که بر این رنجها شکیبا خواهید بود، پس پیمان ببندید در این صورت پاداش شما نیز بر عهده خداست اما اگر بر جان خویش می ترسید او را به حال خود بگذارید و پیمان مبندید که در این صورت نیز نزد خدا بهانه ای دارید.

مردم گفتند: ای پسر زراره، دست خودت را کنار بکش تا پیمان ببندیم، به خدا، نه این بیعت را رها می کنیم و نه آن را نقض می کنیم.

آنگاه هر یک به تنهایی نزد آن حضرت رفتیم و از ما پیمان گرفت و در مقابل عمل به پیمان ما نیز بهشت را برای ما تضمین فرمود آنگاه همگی به شهر بازگشتند(1).

### مسلمان شدن عمرو بن جموح

پس از آنکه انصار به مدینه، بازگشتند همگان را از مسلمان شدن خود آگاه کردند، در حالی بود، که هنوز برخی از بزرگان مدینه مشرک بودند. از جمله این افراد عمرو بن جموح بود که پسرش معاذ نیز در عقبه حاضر شده و پیمان بسته بود عمرو از بزرگان قبیله بنی سلمه و در شمار ثروتمندانشان بود وی در خانه اش یک بت چوبی به نام «منات» گذاشته چنانکه دیگر ثروتمندان نیز چنین می کردند. او آن بت چوبی را خدای خود می دانست و پیوسته به تعظیم و بزرگداشت آن می پرداخت. پس از آنکه جوانان بنی سلمه از جمله معاذ بن جبل و معاذ بن عمرو بن جموح که در عقبه حاضر بودند مسلمان شدند، شبانه بت عمرو بن جموح را بر می داشتند و در گودالهایی که محل فاضلاب و مدفوع بود با سر در نجاسات می انداختند به هنگام صبح عمرو می گفت وای به حال شما! چه کسی دیشب در حق خدای ما ظلم روا داشته است؟

راوی می گوید: سپس عمرو در جستجوی بتش بر می آمد و هنگامی که آن را می یافت می شست و پس از پیراستن آن از آلودگیها آن را معطر می کرد سپس به بت می گفت به خدا، اگر بدانم چه کسی این کار را با تو کرده است، رسوایش می کنم.

شب که عمرو به خواب می رفت بار دیگر جوانان بر آن یورش می بردند و به شیوه شبهای قبل با آن برخورد می کردند و صبح عمرو می آمد و آن را در میان زباله های یافت و پس از شستن پاکیزه کردن و خوشبو کردن، بتش آن را در جای خود قرار می داد. اما شب هنگام بار دیگر رفتار گذشته با بت تکرار می شد. وقتی این اذیتها زیاد تکرار شد یک روز وقتی عمرو آن بت را پیدا کرد و شست و شوداد و خوشبو کرد، شمشیر خود را درآورد و بر گردن بتش افکند و گفت من که هنوز نفهمیده ام چه کسی این

ص: 129

بلا را بر سرت می آورد. اگر خیری (توانی در خود می بینی این شمشیر همراهت باشد و در پناه آن قرار گیر .

آن شب که عمرو به خواب رفت دوباره آن افراد بازگشتند و شمشیر را از گردن بت برداشتند و سگ مرده ای را آوردند و با ریسمانی به بت بستند و آن را در یکی از چاه های فاضلاب و مدفوع که در محله بنی سلمه بود افکندند به هنگام صبح، وقتی دوباره عمرو مشاهده کرد بتش سر جای خود نیست به دنبال آن رفت و به جست و جو پرداخت. سرانجام آن را در چاه مستراح یافت که سگی نیز بدان بسته شده است. با دیدن این صحنه، به خود آمد تازه مسلمانان بنی سلمه نیز با او صحبت کردند. بدین سان عمرو نیز اسلام آورد و نیک مسلمانانی شد. وی در جنگ احد در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به نبرد پرداخت و خداوند نیز شهادت را نصیب او کرد و با سعادت شهادت از دنیا رفت(1).

ص: 130





رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به همه اصحابش اعم از کسانی که از میان قوم او هجرت کرده بودند و کسانی که با او در مکه بودند امر فرمود به مدینه هجرت کنند و به برادران انصار خود در مدینه بیوندند(1). نیز فرمود: «إن الله قد جعل لكم إخواناً و داراً تأمون بها؛ خداوند برایتان [در یثرب] برادران و خانه هایی قرار داده است که با آنها احساس آرامش و راحتی می کنید»(2).

اصحاب به تدریج از مکه خارج شدند. پیامبر در مکه ماند و منتظر اجازه خدا برای هجرت به مدینه بود. اولین صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه هجرت کرده بود، از قریش از قبیله بنی مخزوم، ابوسلمة بن عبدالأسد و نامش عبدالله بود، که یک سال قبل از بیعت عقبه به مدینه هجرت کرد. او از سرزمین حبشه نزد رسول خدا به برگشته بود. اما چون قریش او را اذیت می کردند و از طرفی خبر مسلمان شدن گروهی از انصار به او رسید، به مدینه هجرت کرد قریش از همراهی کردن زنش أم سلمه با او جلوگیری کردند(3). بعد از ابوسلمه، عامر بن ربیع و زنش لیلی دختر ابی خیثمه، و سپس عبدالله بن جحش بن رثاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کبیر بن غنم بن دودان بن أسد بن خزیمه، همراه خانواده و برادرش که مادرش أمیمه دختر عبدالمطلب بن هاشم بود وارد مدینه شدند. در خانه های بنی جحش به خاطر هجرت بسته شد عتبة بن ربیع و عباس بن عبدالمطلب و ابوجهل بن هشام که راهی مکه بودند، از آنجا گذر کردند، عتبة بن ربیع و قتی که دید خانه های اینها خالی از سکنه شده و درهایش به هم می خورد از ناراحتی آهی کشید و سرود:

وکل دار و إن طالت سلامتها \*\*\* يوماً ستدرکها النکباء والحبوب

کل امریء بقاء الموت مرتهن \*\*\* کأنه غرض للموت منصوب(4)

ص: 133

1- السيرة النبوية، ج 2، ص 76.

2- نك طبقات الكبرى، ج 1، ص 226

3- سيرة النبي، ج 2، ص 321.

4- همان، ج 2، ص 323.

هر خانه ای اگر چه سلامتیاش طول بکشد؛ ولی به زودی بدبختی و وحشت را خواهد دید؛

هر کسی برای دیدار با مرگ در گرو می باشد؛ به این مانند است که هدفی مهیا برای تیر مرگ است».

فرزندان غنم بن دودان که همگی مسلمان شده بودند مردان و زنانشان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه کوچ کردند از جمله آنان عبدالله بن جحش برادرش و عکاشة بن محصن، شجاع، عتبة بن وهب اربد بن جبیره، منقذ بن نباته سعید بن قیس محرز بن نضله یزید بن رقیس قیس بن جابر، عمرو بن محصن مالک بن عمرو صفوان بن عمرو و کسان دیگر.

بعضی از زنانشان نیز عبارتند از زینب بنت جحش ام حبیبه بنت جحش حمنه بنت جحش، جذامه بنت جندل ام قیس بنت محصن ام حبیب بنت ثمامه و آمنه بنت ثمامه.

ابن جحش در این باره شعری گفته است

لنحن الألی كنا بها ثم لم نزل \*\*\* بمكة حتی عاد غثاً سمینها

بها خیمت غنم بن دودان و ابنتت \*\*\* و ما أن غدت غنم و خف قطنیها

إلی الله تغدو بین مثنی و واحد \*\*\* و دین رسول الله بالحق دینها

«از آغاز، سکننا گزین مکه بوده ایم/ تا آن دم که توانمندی اش به ناتوانی و سستی تبدیل شد؛

غنم بن دودان در آنجا خیمه زد و آن را آباد کرد/ اما در بامدادی آنجا را ترک گفت و رخت بر بست و ساکنان آن اندک شمار شدند؛

تک تک و دو به دو به سوی خدا گام برداشتند و پذیرای دین بحق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدند».

سپس مهاجران یکی پس از دیگری وارد مدینه شدند حمزه بن عبدالمطلب، زید بن حارثه، أبو مرثد، کناز بن حصین غنوی و فرزندش مرثد غنوی، که هر دو هم پیمان حمزه بن عبدالمطلب بودند، در قباء، بر کلثوم بن هدم یا بنا بر گزارشی، بر سعد بن خیثمه وارد شدند. نیز گفته اند که حمزه بر أسعد بن زراره برادر بنی النجار وارد شد. عبیده بن حارث بن المطلب با دو برادرش طفیل و حصین بر عبدالله بن مسلمه وارد شدند و مصعب بن عمیر بر سعد بن معاذ وارد شد و همین طور دیگر مهاجران که در خانه های انصار وارد شدند و تفصیل آن در کتابهای سیره آمده است (1).

ص: 134

هنگامی که قریش متوجه شدند پیروان و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از میان دیگر اقوام و در غیر شهر آنان فراوان شده اند و به قریش و مکه محدود نیستند، و نیز مشاهده کردند که مهاجران از شهر و دیار خود به سوی آنان می روند و کودکان و دارایی خود را به سوی اوس و خزرج روانه کرده اند، فهمیدند که مدینه پایگاهی قوی است و مردم آن باهم متحد و شجاع، دلیر و قدرتمند هستند، لذا ترسیدند با خارج شدن رسول خدا و پیوستن حضرت به اصحابش دیگر قابل کنترل نباشد(1). بنابراین، سران قریش همگی برای رایزنی و گرفتن تصمیم در دار الندوة - محل نشستهای مشورتی قریش - جمع شدند و به خاطر اهمیت موضوع تمامی صاحبان نظر به استثنای بنی هاشم (2) در جلسه حاضر شدند. شیطان نیز به صورت پیرمردی سالخورده که لباس ضخیمی بر تن داشت بر آنان ظاهر شد و جلوی در دارالندوة که در آن جلسه تشکیل می شد ایستاد. حاضران وقتی او را جلوی در دیدند گفتند: این پیر مرد کیست؟

شیطان پاسخ داد پیرمردی از اهل نجد است که آن مشکلی که شماها را تهدید می کرد، شنید و نزد شما آمده است تا آنچه را می گوید بشنود؛ امید است از دیدگاه و نصیحت خیرخواهانه او محروم نمانید.

گفتند: آری، پذیرفتیم، پس داخل شو.

به این ترتیب شیطان به آنان پیوست در آن جلسه بزرگان قریش جمع شده بودند و به همدیگر می گفتند شما کارها و رفتار این مرد رسول خدا را دیده اید. به خدا ما از یورش او به کمک طرفداران و پیروانش از قبایل بیگانه در امان نخواهیم بود. بیایید با همفکری به نظر درست نهایی برسیم.

سپس به مشورت پرداختند که یکی از حاضران پیشنهاد داد او را در زنجیر کرده و حبس کنیم و برای او منتظر همان مرگی باشیم که شاعران پیش از او، مثل «زهیر» و «نابغه»

ص: 135

1- نک: الدرر فی اختصار المغازی والسير، ص 79

2- السيرة الحلییه، ج 2، ص 25؛ نور الأبصار، ص 15؛ تاریخ الخميس، ج 1، ص 321.



و دیگران با آن رویرو شدند پیر مرد نجدی گفت: نه به خدا قسم این نظر شایسته ای نیست به خدا اگر او را زندانی کنید همچنان که می گوید به یقین وضعیت او به گوش پیروانش خواهد رسید و با شتاب بر شما یورش خواهند آورد و او را از چنگال شما خارج خواهند کرد د. آنگاه با رهبری او بر شما برتری خواهند جست و زمام امور شما را در دست گیرند نه این نظر خوبی نیست. فکر دیگری کنید.

درباره وضعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز هم به مشورت پرداختند. یکی از سران قریش گفت: او را از شهرمان دور کنیم. بعد به خدا قسم باکی نداریم که به کجا می رود و چه می کند؛ مهم آن است که از نظر ما دور باشد. حالا هر جا که می خواهد باشد. بعد وضعیت ما بهبود می یابد و به آن الفت و امنیت گذشته خواهیم رسید.

پیر مرد نجدی گفت نه به خدا قسم این نظر هم درست نیست. آیا خوش سخنی، شیرین زبانی، گیرایی و چیرگی اش بر دلهای مردمان را ندیده اید؟ به خدا قسم اگر این کار را انجام دهید در آن صورت من از آن بیم دارم که او به میان قبیله ای از قبایل عرب برود و با منطوقش بر آنان غلبه پیدا کند و آنان از او پیروی کنند آنگاه با نیروی آنان بر سرتان بریزد و آن وقت زمام کار را از دست شما خواهد ستاند و قدرت شما را خواهند گرفت. سپس هر طور که بخواهد با شما رفتار خواهد کرد نه نظری غیر از این را انتخاب کنید.

سپس ابوجهل گفت: به خدا قسم در این باره نظری دارم که محال است بتوانید به چنین نظری دست یابید.

گفتند: نظرت چیست ای ابا الحکم؟

گفت: به نظر من از هر قبیله ای جوانی قدرتمند، چابک، خوشاونددار و آبرومند انتخاب کنیم و به هر یک از آنان شمشیر تیز و برندهای دهیم آنگاه شبانه همگی بر او بتازند و چنان هماهنگ بر او حمله برند که گویا یک نفر بر او حمله کرده است تا کشته شود، بعد از آن ما نفس راحتی خواهیم کشید بدین ترتیب خون او در میان تمام قبایل تقسیم خواهد شد. در این صورت خاندان عبد مناف قدرت نبرد با تمام قبایل را نخواهند داشت. به ناچار به خونبها راضی خواهند شد و ما خونبهای محمد را به آنان خواهیم داد.

پیر مرد نجدی گفت: نظر شایسته همان است که این مرد گفت. باید آن را پذیرفت.

این نظر مورد تصویب قرار گرفت و دارالندوه را ترک کردند(1).

## جبرئیل و افشای نقشه

جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و این آیه را تلاوت کرد: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينَ» (2)؛ دو یاد کن [هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بيفکنند یا به قتل برسانند و یا از مکه خارج کنند و نیرنگ می زدند و خدا تدبیر می کرد و خدا بهترین تدبیرکنندگان است]. جبرئیل گفت امشب بر آن رختخواب همیشگی ات نخواب، علی علیه السلام به جای تو بخوابد دیگر آنکه فرمان یافتی که هجرت کنی.

همان هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امیر مؤمنان علی علیه السلام را صدا زد و به او فرمود: ای علی، جبرئیل چند لحظه پیش این آیه را بر من نازل کرد و به من خبر داد که قریش علیه من فتنه و نیرنگی اندیشیده اند تا مرا بکشند. جبرئیل از طرف پروردگارم به من وحی فرمود که از منزل نیاکانم هجرت کنم همین امشب از تاریکی شب بهره می برم و به سوی غار «ثور» می روم. جبرئیل مرا امر کرد که به تو بگویم در بستر من شب را به صبح برسانی و با جانت سپر بلای من شوی و تصمیم مرا از آنها پنهان بداری نظر تو چیست؟ و چه می کنی؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای پیامبر خدا آیا با خوابیدن من در آنجا شما حتماً سالم خواهید ماند و گزندی به شما نمی رسد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آری.

بر لبان حضرت علی علیه السلام با لبخند خوش نشست و شادمان شد و به سجده افتاد و خدا را سپاس گفت.

هنگامی که سر از سجده برداشت به پیامبر هم عرض کرد: یا رسول الله آنچه امر شده ای انجام بده گوش و چشم و خون دلم [جانم فدایت باد. به هرچه می خواهی مرا امر کن من برای کسب رضایت شما به آن تن می دهم. آنگونه که خواسته شماست آن را انجام می دهم و موفقیت من فقط از جانب خداست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سبب این فداکاری از او تشکر کرد و به او فرمود: در بسترم بخواب

ص: 137

1- سیره النبی، ج 2، صص 331 تا 333

2- سوره انفال، آیه 30.

## ليلة المبيت

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم امیر مؤمنان علی علیه السلام را در بستر خود خوابانید و خواست از خانه خارج شود برای خدا حافظی به حضرت علی علیه السلام رو کرد و فرمود: ای علی به تو خبر می دهم که خدای متعال دوستانش را به اندازه ایمانشان امتحان می کند. سخت ترین آزمونها برای انبیاست سپس نوبت کسانی است که مانند انبیا باشند. ای پسر عمو، قطعاً خداوند تو را با این کار امتحان می کند و مرا درباره ات همانگونه که ابراهیم را درباره قربانی کردن اسماعیل امتحان کرد باری ابراهیم صبر کرد. مانیز صبر می کنیم. قطعاً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است (2).

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم علی علیه السلام را به سینه اش چسبانید و از شدت علاقه اش به او گریست. امیر مؤمنان علی علیه السلام هم گریست؛ چون جدا شدن از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برایش بسیار دشوار بود. سپس به امیر مؤمنان علی علیه السلام سفارشهایی فرمود و در این باره آن حضرت را به شکیبایی و بردباری امر کرد آنگاه نماز مغرب و عشا را به جا آورد. سپس در تاریکترین وقت شب که نگهبانانی از قریش به دور خانه اش می گشتند از خانه خارج شد (3).

## خفتن علی علیه السلام در آینه قرآن

حضرت علی علیه السلام در حالی که خود را برای کشته شدن آماده ساخته بود در بستر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خوابید خدای متعال به جبرئیل و میکائیل وحی کرد من بین شما دو ملک رابطه برادری برقرار کردم و عمر یکی از شما دو نفر را طولانی تر از عمر دیگری قرار دادم. حال کدام یک از شما دو نفر برای دوستش ایثار می کند و دست از زندگی می شوید؟ هیچ یک این را قبول نکردند و هر دو زندگی بیشتر را برگزیدند پس خدای عزوجل به این دو

ص: 138

1- بحار الأنوار، ج 19، ص 60 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 263.

2- نک: اسدالغابه، ج 4، ص 19.

3- بحار الأنوار، ج 19، ص 61.

ملک فرمود: چرا شما دو مَلِکِ مَقْرَبِ مانند علی بن ابی طالب علیه السلام نبودید؟ من بین او و محمد صلی الله علیه وآله و سلم رابطه برادری برقرار کردم و او در بستر محمد صلی الله علیه وآله و سلم خوابید و جان خود را فدای محمد صلی الله علیه وآله و سلم کرد برای او دست از زندگی خود شست و او را بر خودش مقدم کرد. به سوی زمین فرود آید و علی را از شر دشمنانش حفظ کنید. سپس جبرئیل نزد سر آن حضرت و میکائیل در پایین پاهای ایشان نگاهیانی می دادند جبرئیل همواره ندا سر می داد احسنت آفرین، ای پسر ابی طالب، چه کسی می تواند مانند تو شود؟ خدا به سبب تو به ملائکه فخر می فروشد.

آنگاه خدای سبحان این آیه را نازل کرد(1): (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ)(2)، و از میان مردم کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا می فروشند و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است(3).

### شب هجرت

مشرکان دور تا دور خانه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم را احاطه کرده بودند و در بین آنها ابوجهل نیز دیده می شد در حالی که همه پشت در ایستاده بودند او گفت: محمد خیال می کند اگر شما از او پیروی کنید، پادشاه تمام عرب و عجم می شوید. بعد هم که مردید، دوباره زنده می شوید و باغهایی مثل باغهای اردن به شما خواهند داد و اگر از او پیروی نکردید، به دست او کشته خواهید شد و بعد که زنده می شوید برایتان آتش بر پا می کنند تا در آن بسوزید.

در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از خانه خارج شد و مشتی خاک برگرفت و فرمود: «آری من این را می گویم و تویکی از آنانی خدا دید چشم آنان را گرفت تا نتوانند

ص: 139

---

1- دلائل الصدق، ج 2، صص 80 تا 82؛ ینابیع الموده، ج 1، ص 79 نیز در بسیاری از تفاسیر اهل سنت، مانند تفسیر ثعلبی و فخر رازی و... آمده است.

2- سوره بقره، آیه 207.

3- بحار الأنوار، ج 19، ص 40 به عقیده برخی از تاریخ نگاران اهل سنت در همین شب بود که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم از فرصت استفاده کرد و به کعبه رفت و علی علیه السلام را بر شانه گرفت و بتها را شکست یا به زیر انداخت نک مستدرک حاکم، ج 3، ص 5؛ مسند احمد، ج 1، ص 87 کنز العمال، ج 6، ص 407؛ دلائل الصدق، ج 2، ص 294.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را ببینند. آنگاه بر سر و صورت آنان خاک پاشید(1) و آیاتی از سوره یاسین را تلاوت فرمود: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ \* یَسَّ وَالْقُرْءَانَ الْحَکِیْمِ \* اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ (2)». به نام خدای بخشنده مهربان، پس سوگند به قرآن حکیم که تو به یقین از رسولان هستی تا به این آیه: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشٰی نَیَْٔهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُوْنَ (3)»، و [ما] در پیش روی آنان سدی نهاده و در پشت سرشان سدی و پرده ای بر [چشمان] آنان فروگسترده ایم از این رو نمی بینند تا آنکه آیات را خواند، روی سر همه شان خاک پاشید، سپس از آنان روی برگردانید و به راه خود ادامه داد در گزارشی آمده است که رهگذری بر این جماعت گذشت و پرسید در اینجا منتظر چیستید؟ گفتند: منتظر محمد. گفت: خدا ناکامتان کرد محمد را از چنگتان خارج کرد. او بر سر همه شمایان خاک پاشید و رفت. آیا نمی بینید چه بر سرتان آمده است؟(4)

آن رهگذر می گوید آنان دستی بر سرهای خود کشیدند و دیدند که خاک آلود است.

آنگاه توطئه گران به بررسی اوضاع پرداختند که چون علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خوابیده و بُرد آن حضرت را بر روی خود کشیده بود ولی از دور قابل تشخیص نبود گفتند: به خدا قسم این محمد است که در بستر خوابیده و بر روی خود برد خودش را انداخته است. آنان پیوسته مراقب اوضاع بودند تا آنکه سپیده دمید علی علیه السلام از بستر بلند شد. آنان گفتند: به خدا قسم قطعاً آن رهگذر هر آنچه می گفت، راست بود.

علی علیه السلام به آنان گفت: اینجا چه کار دارید؟

گفتند: ما به دنبال محمد هستیم، او کجاست؟

حضرت فرمود آیا شما من را نگهبان او قرار داده بودید؟ آیا شماها نبودید که می گفتید او را از شهرمان خارج می کنیم حالا لابد خودش خارج شده است(5).

ص: 140

1- طبقات الکبری، ج 1، ص 228 ابن سعد در این کتاب نام تمام آنها را می آورد.

2- سوره یس آیه های 1 تا 3؛ نک: آمالی طوسی، ج 2، صص 80 و 81.

3- سوره یس، آیه 9.

4- تاریخ طبری، ج 2، ص 155.

5- امتاع الاسماع، ص 39؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 151.

آنان روی به ابولهب کردند و ملامتش کردند که چرا ما را از حمله شبانه به خانه منع کردی به او گفتند از شب تا به حال ما را فریب داده ای

سپس در پی یافتن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از همدیگر جدا شدند(1).

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در آن شب با کناره های پاهایش راه می رفت تا رد پایی از خود نگذارد.

در بین راه ابوبکر را دید و او را به همراه خود برد این همراهی دلایلی داشت که در کتابهای مفصل ذکر شده است.

## تاریخ هجرت

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شب پنج شنبه اولین شب از ماه ربیع الاول(2)، بعد از گذشت سیزده سال از مبعث گرامیش، از مکه هجرت کرد(3) و در همین شب حضرت علی علیه السلام بر بستر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آرمید و شب چهارم از ماه ربیع الاول(4) از غار ثور خارج شد و در همان شب به سوی مدینه حرکت کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول - یعنی بعد از گذشت دوازده شب از ترک مکه وارد دهکده قبا شد و منتظر ماند تا علی علیه السلام در آنجا به او ملحق شود رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به علی علیه السلام امر کرده بود بعد از خوابیدن در بستر در مکه بماند و هر سپرده و امانتی که از مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بوده به صاحبانش برگرداند. سپس «فواطم» (فاطمه دختر رسول خدا، فاطمه بنت اسد، فاطمه دختر زبیر(5)) را که تا آن روز موفق به مهاجرت نشده بودند همراه خود به مدینه بیاورد. حضرت علی علیه السلام نیز چنین کرد

ص: 141

---

1- حار الأنوار، ج 19، ص 51؛ سیرة النبی، ج 2، ص 333.

2- مصباح المتعجب، ص 553

3- مسعودی در مروج الذهب، ج 2، ص 278 تاریخ دقیق هجرت را اینگونه بیان می کند... در سی و سومین سال حکومت کسرای ایران نهمین سال حکومت هر قل پادشاه نصرانیان و نهصد و سی و سومین سال کشور اسکندر مقدونی...

4- طبقات الکبری، ج 1، ص 232؛ مصباح المتعجب، ص 553.

5- امالی، شیخ طوسی، ص 471.

از قول ابورافع گزارش شده است که آن چند شبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در غار بود، حضرت علی علیه السلام برای ایشان آب و غذا می آورد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به علی علیه السلام سفارش کرد اهل و عیالش را به سوی او بیاورد. حضرت علی علیه السلام آنان را از مکه خارج کرد و با خود به سوی مدینه آورد همچنین به او دستور داد که از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم امانتها را به صاحبانشان برگرداند. علاوه بر امانات تمامی قرضهای حضرت را ادا و وعده هایی که حضرت داده بود، به آنها وفا کند.

حضرت علی علیه السلام هنگامی که به وصیتها عمل کرد در کنار کعبه ایستاد و فرمود: «یا ایها الناس هل من صاحب أمانة؟ هل من صاحب وصیة؟ هل من عدة له قبل رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم مردم آیا کسی هست که امانت خود را به پیامبر داده و تاکنون آن را پس نگرفته باشد؟ آیا کسی هست که رسول خدا درباره او سفارش کرده و آن سفارش اجرا نشده باشد؟ آیا وعده ای است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم قبولش کرده ولی هنوز به آن وفا نشده باشد؟» هیچکس پیش نیامد و چیزی در خواست نکرد آنگاه به سوی مدینه حرکت کرد و به رسول خدا پیوست (1).

### در جست و جوی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

مشرکان که نا باورانه دریافتند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خانه را ترک کرده است و فردی که در بستر آن حضرت آرمیده بود علی بن ابی طالب بوده است با گماشتن مراقبان و ردیابان به دنبال آن حضرت گشتند و در پی یافتن آن حضرت بر چهار پایان رام و چموش سوار و از شهر خارج شدند از افراد ماهری که در شناسایی رد پای اشخاص مهارت داشتند استفاده کردند، تا سرانجام به در غار رسیدند. خدای متعال به عنکبوت امر کرد که فوراً بر دهانه غار تارهایی بتند و دو کبوتر صحرایی (2) را نیز فرستاد تا بر دهانه غار لانه بسازند و تخم بگذارند. این معجزه باعث شد که مشرکان وارد غار نشوند چون وقتی که مشرکان نزدیک غار، آمدند کبوتران به هوا پریدند آنان تخمهای کبوتر و تارهای عنکبوت را بر دهانه غار

ص: 142

1- موسوعة التاريخ الاسلامی، ج 1، ص 740

2- طبقات الکبری، ج 1، ص 228 و 229.

دیدند و گفتند اگر او داخل غار شده بود، تخمها شکسته و تارهای عنکبوت پاره می شد.

خدا با این معجزه آنان را از ورود به غار منصرف ساخت.

## جایزه دستگیری رسول خدا

وقتی مشرکان از دستیابی به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ناامید شدند چاره ای اندیشیدند و برای کسی که او را بیاورد دیه کامل که صد شتر باشد - جایزه قرار دادند این جایزه انگیزه ای شد برای یافتن حضرت و بیشتر مردم برای یافتنش هر چه توان داشتند، به کار بستند، ولی «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>(1)</sup>، و خدا بر کار خود چیره است ولی بیشتر مردم نمی دانند».

یکی از کسانی که برای یافتن حضرت کوشش فراوان کرد سراقه بن مالک بن جعشم بود<sup>(2)</sup>. او می گوید: پیکهایی از قریش نزد ما آمدند و خبر دادند که برای کشتن یا اسیر کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دیه کامل ( صد شتر جایزه تعیین کرده اند در یکی از روزها که در جلسه ای در قبیله ام بنی مدلج بودم مردی پیش ما آمد و گفت: ای سراقه، اندکی پیش سایه ای در کناره ها دیدم؛ گویا محمد و همراهانش هستند.

من دانستم آنان محمد و همراهانش هستند ولی برای آنکه جایزه به تنهایی برای من باشد، دیگران را از تعقیب منصرف کردم و گفتم نه محمد و همراهانش نیستند، شما فلانی و فلانی را دیده ای که از پیش روی ما رد شده اند.

مدتی در جلسه ماندم و بعد از جلسه به خانه رفتم به کنیزم گفتم که اسب مرا در پشت تپه ای نگه دارد تا من بیایم آنگاه نیزه ام را برداشتم و مخفیانه از پشت خانه خارج شدم و تا رسیدن به اسب نوک نیزه که سرنگون در دست داشتم به زمین کشیده می شد تا آنکه به اسب رسیدم و حرکت کردم و به آنها نزدیک شدم وقتی رسول خدا مرا دید که نزدیکش می شوم دستهایش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: «اللهم اكفني شر سراقه بما شئت؛ خدایا، هرگونه که صلاح می دانی مرا از شر سراقه نجات بده».

ص: 143

1- سوره یوسف، آیه 21.

2- طبقات الکبری، ج 1، ص 232



چیزی نگذشت که دست و پاهای اسبم و همچنین پاهایم در زمین فرورفت و یکباره زمین سفت شد. من گفتم ای محمد می دانم این بلا که بر من و اسبم نازل شد، به خواست توست. پس خدا را بخوان تا رهایمان کند. پس از آن به جانم قسم اگر از ناحیه من به شما خیری نرسد شری نخواهد رسید.

سپس رسول خدا دعا کرد و خدا دعایش را مستجاب کرد و او و اسبش رها شدند. باز هم حیا نکرد و برای به دست آوردن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به تعقیب آنان ادامه داد باز هم رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دعا کرد و زمین دست و پاهای اسب او را در خود فرو برد. این کار سه مرتبه تکرار شد (1). بار سومی که بعد از دعای آن حضرت، زمین، اسب او را رها کرد، به حضرت گفت ای محمد، مرکب من در اختیار شما باشد که اگر به آن احتیاج پیدا کردید، از آن استفاده کنید و غلامم نیز در خدمت شما باشد. این هم تیری است از تیردان من که نشانه دارد. من بر می گردم و از تعقیب شما صرف نظر می کنم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: ما احتیاجی به آنچه نزد توست، نداریم.

وی می گوید وقتی این وقایع را دیدم به خاطرم گذشت که به زودی امر رسالت او بالا خواهد گرفت و همه به او خواهند پیوست. از این رو از او خواهش کردم امان نامه ای به من بدهد. حضرت هم اعطا فرمود. روز فتح مکه با آن امان نامه نزد حضرت آمد و حضرت هم به آن وعده و پیمان وفا کرد؛ چرا که آن روز روز وفای به وعده و نیکوکاری بود (2).

### با بریده اسلمی

یکی دیگر از کسانی که به طمع دریافت جایزه در تعقیب پیامبر بود، بریده بن حصیب اسلمی بود که با هفتاد سوار از قبیله اش بنی سهم، برای یافتن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به راه افتادند

ص: 144

1- روضه کافی ص 263

2- السیرة النبویه، ج 2، ص 246؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 88 نیز سرانجام سراقه را در این منابع پیگیری کنید الاصابه، ج 2، ص 18؛ اسد الغابه، ج 2، صص 265 و 266؛ امتاع الاسماع، ص 42. السیرة النبویه، ج 2، صص 102 تا 104؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 74 طبقات الکبری، ج 2، ص 232.

سرانجام با حضرت برخورد کردند. رسول خدا پیشدستی کرد و فرمود: شما کیستی؟

گفت من بریده به معنای سرمای ملایم هستم

حضرت فرمود: شعله های آتش مشکلات ما سرد و امر ما ختم به خیر باد.

سپس فرمود: از کدام طایفه ای؟

گفت: از اسلم.

حضرت فرمود: پس ما به سلامت خواهیم بود.

سپس فرمود از کدام قبیله ای؟

گفت: از قبیله بنی سهم.

در این هنگام حضرت متوجه او شده و فرمود: سهم تو رسید (تیر تو برنده شده).

پس بریده از فال نیک زدن و خوش اخلاقی حضرت تعجب کرد و محبت او را به دل گرفت و فریفته اش شد، لذا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: تو کیستی؟

حضرت فرمود من محمد بن عبدالله رسول خدا هستم. بریده وقتی این را شنید بدون هیچ تأخیر و درنگی گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله شهادت می دهم هیچ معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده اوست».

بدین سان بریده و تمام کسانی که همراه او بودند مسلمان شدند. پیامبر فرمود:

الحمد لله ، بنی سهم به اختیار خود و بدون هیچ اکراهی ایمان آوردند و مسلمان شدند(1).

## با ام معبد

در بین راه، گذر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراهانش به خیمه ام معبد خزاعی(2) افتاد. آن زن دلیر و صلی الله با فضیلت در آستانه خیمه خود می نشست و رهگذران تشنه و گرسنه را آب و غذا می داد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید که آیا چیزی برای فروش دارد؟

گفت: به خدا سوگند اگر چیزی نزد ما می بود در پذیرایی از شما کوتاهی نمی کردم و

ص: 145

2- نك: اسد الغابه، ج 1، ص 376، ج 5، صص 300 و 620.

میشی وجود ندارد و سال خشک بوده است.

رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به میش کنار خیمه نظر افکند و فرمود: ای ام معبد، این گوسفند چیست؟

گفت: گوسفندی است که از سر ناتوانی از گله بازمانده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آیا این گوسفند شیر دارد؟

ام معبد گفت: کارش زارتر از آن است که شیر بدهد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آیا به من اجازه می دهی که شیرش را بدوشم؟ ام معبد گفت بله پدرم و مادرم به فدایت اگر می بینید که شیر دارد بدوشیدش. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دستور داد گوسفند را نزد آن حضرت بردند، آنگاه با دست خود بر پستان گوسفند کشید و نام خدا را بر زبان جاری ساخت و فرمود: اللهم بارک لها فی شاتها؛ خدایا این گوسفند را بر این زن مبارک گردان .

با دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پستان گوسفند پر شیر و گوسفند برای شیر دادن پاها را از هم گشود و نشخوار کردن آغازید رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم طرفی خواست ظرف بزرگی که با آن از میهمانان پذیرایی می شد آوردند و حضرت مشغول دوشیدن شد. شیر به قدری زیاد و روان بود که روی آن را کف گرفت. آنگاه ظرف پر از شیر را به ام معبد داد تا بیاشامد. ام معبد کاملاً نوشید. سپس به همراهان خود داد و آنان هم نوشیدند. خود حضرت هم پس از همه آشامید آن حضرت چند بار دیگر نوشید و سرانجام بار دیگر گوسفند را دوشید و ظرفی پر از شیر نزد ام معبد گذاشت(1). وقتی ام معبد این کرامت را از رسول خدا به دید،

گفت: کودکی هفت ساله دارم که به یک تکه گوشت می ماند نه حرف می زند و نه می ایستد.

کودک را نزد حضرت آورد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خرمایی که در ته ظرف بود، برداشت و در دهان خود نهاد و مقداری آن را جوید سپس آن را در دهان کودک نهاد. بدون هیچ درنگی کودک شفا یافت و به راه افتاد و حرف زد. پیامبر هسته خرما را هم در زمین فرو کرد و در همان لحظه رشد کرد و نخلی شد با خرماهایی آویزان این نخل تابستان و زمستان

ص: 146

خر ما داشت. و با انگشتان خود به اطراف اشاره کرد و همه جا چراگاه سرسبزی شد(1). پس از این معجزه به راه خود ادامه داد.

چندی نگذشت که شوهر آن زن یعنی ابو معبد با چند ماده بز که از فرط لاغری به هنگام حرکت به یکدیگر تنه می زدند از چرا برگشت. هنگامی که شیر و چیزهایی دیگر را دید، تعجب کرد و گفت اینها را از کجا آوردی؟ ما که حیوان شیردهی در منزل نداشتیم. امّ معبد گفت نه به خدا قسم این چیزها در خانه نبود مرد خجسته پی گذرش به خیمه ما افتاد و اینها همه نتیجه قدوم اوست تمام وقایع را برای شوهرش نقل کرد. ابو معبد گفت: به خدا قسم من گمان می کنم این فردی که تو می گویی همان کسی است که قریش به دنبال او می گردند ای ام معبد او را برای من توصیف کن. ام معبد گفت: او را مردی یافتم با ظاهری آراسته اخلاقی نیکو، گشاده رو، گردنی چون تَنگ نقره ای در سفیدی و کشیدگی خوش قیافه خوش اندام چشم درشت و مشکی با ابروهای پرپشت و پرمو با صدایی دورگه با چشمانی زیبا، مژه هایش سیاه بود، ساقهای کشیده و ابروهای بلند و به هم پیوسته ای داشت. موهایش به شدت سیاه و گردنش کشیده و ریش او انبوه و فشرده بود وقتی ساکت بود متانت و عظمتی داشت و چون سخن می گفت مقام و شکوهش جلوه گر می شد سخن گفتش مانند درج گهر منظم و شیرین سخن بود و آهسته سخن می گفت نه خیلی کم حرف می زد که حق مطلب ادا نشود و نه در سخن گفتن زیاده روی می کرد که گرفتار هذیان شود. زمانی که از دور به او و اصحابش می نگریستی از همه با عظمت تر و زیباتر بود وقتی که نزدیک می شدند، از همه شیرین تر و جذاب تر و نیکوتر بود میان بالایی بود که نه خیلی بلند که دیدنش نفرت آور باشد و نه کوتاه که نگاه را می آزارد در بین یارانش از لحاظ ظاهری از همه خرمتر و درخشنده تر بود

و از لحاظ اخلاقی از همه نیکوتر همراهانی داشت که اکرامش می کردند و وقتی که سخن می گفت به گفتارش گوش جان می سپردند اگر دستوری می داد، آن را اجرا می کردند.

ص: 147

---

1- تاریخ الخميس، ج 1، ص 335 و میافزاید که با رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آن نخل از بار دادن افتاد و دیگر خرمانداد. با شهادت امام علی علیه السلام از سرسبزی افتاد و با شهادت امام حسین علیه السلام از شاخه هایش خون چکید.

خدمتگزارش بودند و گرداگرد او جمع و بسیج شده بودند نه روی ترش می کردند و چهره در هم می کشیدند و نه سستی می کردند.

ابو معبد گفت به خدا قسم این همان مردی است که قریش در مکه درباره او سخن می گویند و اگر من به خدمتش رسیده بودم از او التماس می کردم تا همراهش شوم اگر راهی بیابم حتما این کار را انجام خواهم داد؛ چرا که او راست می گوید که رسول خداست. این کرامتها و رفتار فقط از جانب خداست.

سپس با شتاب به طرف آن حضرت حرکت کردند و خود و خانواده اش به حضرت ایمان آوردند و مسلمان شدند.

در گزارشهای تاریخی آمده است پستان گوسفندی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم لمس کرد و دعا کرد و با دست خود آن را دوشید تا سال هجدهم هجری در زمان خشک سالی نزد ام معبد باقی مانده بود ام معبد می گوید من به مدینه مهاجرت کردم و مسلمان شدم و همواره صبحگاه و شامگاه آن گوسفند را می دوشیدیم با اینکه هیچ گیاهی بر زمین نبود(1).

### مسلمانان در انتظار رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

خبر خارج شدن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از مکه و حرکتش به سمت مدینه به گوش مسلمانان رسید، از این رو به قصد استقبال از حضرت هر روز از اول صبح به حرّه در بیرون مدینه می رفتند و پس از ساعتها چشم انتظاری و تحت تأثیر فشار گرمای ظهر به مدینه باز می گشتند. در یکی از این روزها که انتظارشان به درازا کشید و پراکنده شدند و به خانه هایشان بازگشتند مردی یهودی بر روی تپه ای به دنبال چیزی می گشت که رسول خدا هو و همراهانش را، که نورانی بودند و می درخشیدند و لذا سراب را بی اثر می کردند دید. او عنان از کف داد و بی اختیار فریاد کشید: آی مسلمانان این هم بختتان که انتظارش را می کشیدید.

مسلمانان بی درنگ مسلح شدند و به استقبال رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رفتند که در بیرون مدینه

ص: 148

---

1- بحار الأنوار، ج 19، صص 42 و 75 و 76. نیز با تفاوتهای مختصری در منابع دیگر آمده است. از آن جمله: اسد الغابه، ج 1، ص 377 طبقات الکبری، ج 1، صص 230 و 231؛ و... .

با آن حضرت دیدار کردند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم راهش را به به سمت راست کج کرد و آمد تا آنکه به دهکده قبا، مرکز قبیله بنی عمرو بن عوف فرود آمد در این هنگام مسلمانان برای شادی ورود حضرت، تکبیر گفتند و صدای هلهله و تکبیر در قبیله بنی عمرو بن عوف به گوش رسید. سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در منزل کلثوم بن هدم فرود آمد(1). برخی مورخان می گویند که در منزل سعد بن خیشمه در قبا فرود آمد و منتظر ماند تا علی علیه السلام نیز به ایشان ملحق شود.

حضرت علی علیه السلام با فواطم ( مادرش، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دختر زبیر) (2) بعد از آنکه امانات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به صاحبانش برگرداند و قرضهایش را پرداخت و به وعده های آن حضرت وفا کرد از مکه خارج شد و وقتی وارد مدینه ( دهکده قبا) شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را با پاهای زخمی و ورم کرده دید که از آنها خون می چکید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در آغوش گرفته و برای وارد شدن این مصیبتها و رنجها بر آن حضرت از روی مهر و عاطفه گریست. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شفای حضرت علی علیه السلام ادعا کرد و با دستان خود پاهای حضرت علی علیه السلام را مسح کرد. بعد از این مسح کردن آن حضرت هرگز از پادرد شکایتی نکرد(3).

باری، حضرت علی علیه السلام در قبا به رسول خدا پیوست و یکی - دو روز دیگر در قبا نزد قبیله بنی عمرو بن عوف ماند. رسول خدا در مدتی که در قبا اقامت داشت

مسجدی را پایه گذاری کرد این اولین، مسجدی است که در اسلام بعد از نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در، مدینه بر پایه تقوا و ایمان به خدا پایه گذاری و تأسیس شده است(4).

ص: 149

- 
- 1- بحار الأنوار، ج 19، ص 160؛ اعلام الوری ص 66؛ البداية والنهاية، ج 3، ص 197.
  - 2- بحار الأنوار، ج 19، صص 106، 115، 116، 75 و 76؛ روضه کافی، ص 340؛ أمالی، شیخ طوسی، ج 2، ص 197؛ الفصول المهمة، ص 35
  - 3- بحار الأنوار، ج 19، ص 85.
  - 4- السیرة الحلییه، ج 2، ص 55؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 250. ظاهراً این مسجد پس از رسیدن حضرت علی علیه السلام تأسیس شد هنگام بنای مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر دستور داد سوار ناقه شده و حدود مسجد را تعیین کند ابوبکر سوار شد اما ناقه حرکت نکرد عمر هم سوار شد اما بازهم ناقه حرکت نکرد. حضرت به امیر مؤمنان علی علیه السلام دستور داد سوار شود ناقه به آن حضرت سواری داد و با حرکت ناقه حدود مسجد معین شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: فرمود این ناقه مأمور است .

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در روز جمعه به امر خدا سوار بر مرکب خود راهی مدینه شد. افراد قبیله بنو عمرو بن عوف دور حضرت حلقه زدند و گفتند ای رسول خدا پیش ما بمان؛ زیرا ما افرادی کوشا چابک و نیرومند هستیم و با همدیگر متحدیم و مدافعی برای شما می باشیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از پیش روی مرکبم جلوگیری نکنید؛ چرا که او مأمور است.

خبر خروج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از قبا به قبیله های اوس و خزرج رسید. لباس و سلاح بر تن کردند و به استقبال حضرت رفتند و دور ناچه او حلقه زدند. در مسیر راه، آن حضرت به هر یک از محله های انصار می رسید آنان زمام ناچه حضرت را می گرفتند و اصرار می کردند که بر آنها وارد شود. آن حضرت می فرمود راهش را باز کنید؛ چرا که او مأمور است.

تا آنکه ظهر روز جمعه حضرت به قبیله بنی سالم رسید. رسید قبیله بنی سالم خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند: ای رسول خدا به سوی ما بیا؛ و نزد ما سکنی گزین زیرا ما افرادی کوشا، مقاوم و متحدیم و برای شما مدافع خوبی هستیم.

ناچه حضرت مقابل مسجد آنان زانو زد حضرت داخل زمین مسجد شد و نقشه آن را مشخص کرد و حدود آن را نشانه گذاشت و قبله آن را معین نمود. آنگاه با آنان نماز جمعه را اقامه کرد و خطبه ای برای آنان خواند (1). مسجد بنی سالم، اولین مسجدی است که در آن نماز جمعه به امامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقامه شده است قبله این مسجد به طرف بیت المقدس بود در این نماز جماعت صد مرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندند (2).

## نزد ابویوب

حضرت بعد از اقامه نماز جمعه سوار بر مرکب خود شد و امیر مؤمنان علیه السلام سایه به سایه حضرت حرکت می کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افسار ناچه را رها کرد ناچه به راست و چپ نگاه میانداخت و پیوسته در حرکت بود به هر خانه ای از انصار که کت بود به هر خانه ای از انصار که می رسید آنان دوست

ص: 150

- 
- 1- برای دیدن خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کنید به جمهرة خطب العرب، ج 1، صص 56 و 57؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، صص 115 و 116.
  - 2- بحار الأنوار، ج 19، ص 107.



داشتند که حضرت در آنجا سکنی گزیند و زمام ناچه را می گرفتند و می گفتند: در خانه ما بیاید که پناهگاهی محکم است یاران بسیار و سلاح فراوان و مردان مدافع شما ما هستیم. حضرت در ابتدا از آنان سپاسگزاری می کرد سپس می فرمود: راهش را باز کنید تا هر جا بخواهد برود؛ چرا که او مأمور است.

ناچه پیوسته در حرکت بود تا آنکه به محل مسجد نبوی کنونی رسید و زانو زد. پیامبر از شتر پیاده نشد. شتر بلند شد و کمی حرکت کرد و دوباره به همان جا برگشت و در نزدیکی خانه ابویوب زانو زد. پیامبر از شتر پیاده شد. در آن هنگام آنجا مسجدی نبود. نزاع برای بردن پیامبر آغاز شد ابویوب با استفاده از فرصت اثاثیه پیامبر را برداشت و به خانه خود برد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزاع آنها را پایان داد و فرمود: مرد آنجا می رود که اثاث سفر او در آنجاست.

اسعد بن زراره آمد و افسار ناچه را گرفت و به طرف خانه خود کشید. رسول خدا فرمود: خانه کدامیک از دوستان نزدیک تر است؟

ابویوب گفت: من ای رسول خدا؛ این خانه من و این در خانه من است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابویوب فرمود: راهی شو که خانه تو منزلگاه ماست.

اسعد قانع شد و گفت: آنجا بر برکت خدا اقامت کنید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ابویوب ساکن شدند تا آنکه مسجدالنبی بنا شد و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم خانه هایی بنا شد و پس از تکمیل به خانه های خود نقل مکان کردند (1).

مورخان می گویند زمانی که ناچه حضرت بر در خانه ابویوب، که فقیرتر از او در مدینه پیدا نمی شد زانو زد دلهای مردم به خاطر جدایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکست. ابویوب بانگ سر داد ای مادر در را باز کن که بهترین آدمیان و سخاوتمندترین فرد ربیعه و مضر محمد مصطفی و رسول مجتبی، بر ما وارد شده است. مادر ابویوب که نابینا بود در را گشود و خارج شد و گفت: صد افسوس، ای کاش چشمی داشتم تا می توانستم صورت آقایم، رسول خدا را ببینم.

ص: 151

حضرت دعا کرد و چشمان آن زن بینا شد. این اولین معجزه پیامبر در مدینه بود(1).

در گزارشی دیگر آمده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و یا به مدینه، آورد روی هیچ چیز به اندازه آمدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مردم را شاد نکرده بود به گونه ای که زنان، کودکان و کنیزان یکسره می گفتند این رسول خداست، رسول خدا آمد.

یکی از راویان نقل می کند روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد مدینه شد من حاضر بودم،

روزی خوبتر و نورانیت از آن نیافتم نیز روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رحلت فرمود من حضور داشتم هرگز روزی زشت تر و تاریکتر از آن ندیدم

### مسجد شریف نبوی

در آغاز پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در محل خشک کردن خرما با اصحابش نماز را اقامه می فرمود. سپس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به اسعد بن زراره فرمود این زمین را از صاحبانش بخر

صاحبان زمین دو یتیم بودند که به حضرت گفتند: این زمین را به شما تقدیم کردیم. حضرت فرمود: نه باید پول آن را دریافت کنید.

سرانجام حضرت آن زمین را به ده دینار خرید(2). در آن زمین برکه ای بود که به فرمان آن حضرت آب آن بیرون ریخته شد سپس خشت زده شد و در آن زمین مسجد بنا شد.

منزل مسکونی حضرت و منازل اصحاب نیز اطراف مسجد ساخته شد برای علی بن ابی طالب علیه السلام و حمزه نیز تعیین مکان شد، مانند همان مقداری که برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اصحابش مشخص شده بود و آنان خانه های خود را در زمینهای خود ساختند و از خانه خود دری به مسجد گشودند. بدین ترتیب همین که از خانه خارج می شدند پا درون مسجد می نهادند. سپس جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد و فرمود: خدا به تو سلام می رساند و امر می کند که تمام درها را به جز در خانه خودت و علی بن ابی طالب علیه السلام ببند

زیرا هر چه برای تو جایز و حلال باشد برای علی بن ابی طالب علیه السلام نیز جایز است.

ص: 152

1- بحار الأنوار، ج 19، ص 121؛ روضه کافی، ص 339

2- نك: البداية والنهاية، ج 3، ص 215؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 323؛ السيرة الحلییه، ج 2، ص 65.

برخی از اصحاب از این کار ناراحت شدند پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به آنها فرمود: دستور بستن درها از طرف خودم نبود؛ خدا دستور بستن درها را داده و فرموده که در خانه علی را نبندم.

اصحاب گفتند: ما راضی هستیم و نسبت به دستورات خدا و رسولش تسلیمیم(1).

## بنای مسجد

وقتی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دستور ساختن مسجد را داد خود نیز شروع به آوردن خشت های مسجد نمود و وقتی که خشتهای مسجد را می آورد می فرمود: «هذا الحمال لا حمال خيبر، هذا وربنا أبرّ وأطهر این بارها بارهای خیبر نیست به پروردگارمان سوگند که پاکیزه تر و نیکوتر است.

همچنین حضرت می فرمود: «اللهم انّ الأجر أجر الآخرة، فارحم الأنصار والمهاجرين(2)؛ بار خدایا مزد واقعی پاداش آخرت است در آخرت بر انصار و مهاجران ترحم بفرما.

مسلمانان نیز هنگام ساختن مسجد رجز می خواندند. برخی از آنان نیز می گفتند:

لذلك منا العمل المضلل \*\*\*لئن قعدنا والرسول يعمل

«اگر ما بنشینیم و رسول خدا هر کار کند کار گمراه کننده ای انجام داده ایم».

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می فرمود زندگی حقیقی همان زندگی آخرت است. پروردگارا، بر انصار و مهاجران ترحم بفرما.

در یکی از روزها عمار بن یاسر در حالی که بیش از طاقتش خشت بر دوش او گذاشته بودند به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برخورد کرد و گفت اصحاب شما مرگ مرا می خواهند. مقدار خشتی که خود نمی توانند حمل کنند بر دوش من می گذارند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم تبسمی کرد و با دست خود موهای مجعد عمار را تکانید و به او گفت: وای بر تو ای پسر سمیه اینها نیستند که تو را می کشند تو را گروه ستمگر خواهند کشت(3).

ص: 153

1- بحار الأنوار، ج 19، ص 112.

2- بحار الأنوار، ج 19، ص 129.

3- نک: تاریخ الخميس، ج 1، ص 345؛ السيرة الحلبیه، ج 2، ص 72؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 329؛ الغدير، ج 9، صص 21، 22 و 27 ] و منابع دیگری که در الغدير ذکر شده اند.]

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز رجز می خواند و می فرمود

لا یتوی من یعمر المساجداً\*\*\* یدأب فیها قائماً وقاعداً

و من یری عن التراب حائدا

«آنکه به ساختن مساجد روی می آورد و نشسته و ایستاده در آبادی آن می کوشد/ با آنکه از غبار دوری می گزیند مساوی نیست».

در آن زمان قبله مسجد را به طرف بیت المقدس و برای مسجد سه در قرار دادند،

هر چند برخی راویان گفته اند که بیشتر از سه در داشته است طول مسجد از محراب تا انتهای مسجد صد ذراع و فاصله دو سمت مسجد نیز همین مقدار یا کمی کمتر از این بوده است. پایه های مسجد حدود سه ذراع و ستونهای آن از تنه درخت خرما بود. سقفها را با شاخه خرما پوشاندند و دو طرف دیوارهای مسجد تماماً از سنگ بود. به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: آیا برای مسجد سقف نمی زنید؟ فرمود: نه، سایبانی می زنیم مثل سایبان موسی. در کنار مسجد برای خودش و اصحابش خانه هایی با خشت ساخت و با تنه و شاخه خرما سقف آنجا را پوشانید در انتهای مسجد سایبانی برای استراحت بینوایان بود به نام. (صفه). شبها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را بین اصحابش پراکنده می کرد و برخی از آنان نیز شامشان را پیش حضرت می خوردند. حضرت در مسجدش جوی آبی روان ساخته بود(1).

### ترک کردن خانه ابویوب

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خانه ابویوب را ترک کرد و در خانه هایی که در کنار مسجد برای آن حضرت بنا شده بود، سکنی گزید مدت زمان اقامت حضرت در خانه ابویوب، از ماه ربیع الاول تا ماه صفر سال بعد بود(2) در این مدت بیشتر انصار مسلمان شده بودند و خانه ای نمانده بود مگر آنکه ساکنانش مسلمان شده بودند، مگر به ندرت.

ص: 154

1- بحار الأنوار، ج 19، ص 125.

2- البدء والتاریخ، ج 2، ص 178 مدت اقامت هفت ماه ذکر شده است نیز نک: وفاء الوفاء، ج 1، ص 265؛ السیرة الحلبیه، ج 2، ص 64.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم میان مهاجران و انصار که نود مرد بودند پیمان برادری برقرار کرد(1). برخی گفته اند که تعداد آنها سیصد نفر(2) بود. انصار آن حضرت هر دو نفر را بر حق و برابری برادر می ساخت و تا زمان جنگ بدر عقد برادری باعث می شد از همدیگر ارث ببرند؛ اما وقتی آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»(3) خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرر داشته از دیگران سزاوارترند نازل شد و ارث را فقط از طریق خویشاوندی - نه از طریق عقد برادری - ثابت کرد مقوله ارث از عقد برادری خارج شد برقراری رابطه برادری دو بار صورت گرفت و در هر بار رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم حضرت علی را به برادری خود برگزید(4)، نه کس دیگری را(5). همچنین

ص: 155

1- نك طبقات الكبرى، ج 1، بخش 2، ص 1، فتح الباری، ج 7، ص 210؛ المواهب المدتیة، ج 1، ص 71.

2- بحار الأنوار، ج 19، ص 130.

3- سوره انفال، آیه 75.

4- در این باره بسیاری از عالمان شیعه و اهل سنت ادعای اجماع کردند به هر روی برادری رسول خدا با امیر مؤمنان علیه السلام را در منابع زیر پیگیری کنید: ینابیع الموده، ص 56؛ تذکرة الخواص، ص 23؛ کنز العمال، ج 6، ص 390؛ الریاض النضره، ج 2، ص 209؛ تاریخ ابن عساکر، ج 6، ص 21؛ کفایة الشنقیطی، صص 35 و 44؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 353؛ السیرة الحلبیه، ج 2، صص 2، صص 20 و 90؛ مستدرک الحاکم، ج 3، ص 14؛ الثقات، ابن حیان، ج 1، ص 138؛ فراند السمطین، ج 1، باب 20؛ الفصول المهمه، صص 22 و 29؛ البدایة والنهایه، ج 3، ص 226 و ج 7، ص 35؛ تاریخ الخلفاء، ص 170؛ دلائل الصدق، ج 2، صص 268 تا 270؛ لاستیعاب، ج 2، ص 460؛ الاصابه، ج 2، ص 507 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 62 سیرة دحلان، ج 1، ص 325؛ الغدیر، ج 3، صص 112 تا 125 المرقاة، صص 73 تا 75؛ تیسیر الوصول، ج 3، ص 271؛ طبقات الشعرانی، ج 5؛ السیرة النبویه (ابن هشام، ج 2، صص 150 و 152. علاوه بر این انبوه منابع معتبر که عمدتاً از اهل سنت است در بسیاری دیگر آمده و همگان بر بهامندی حضرت علی و محبت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به ایشان و حتی جانشینی و خلافتش تأکید می کنند شگفتا در این میان به مطالبی بر می خوریم که برخی سعی در تضعیف و بی اعتباری حدیث مؤاخات و برادری دارند ابن کثیر و ابن تیمیه از آن جمله اند. اما با این همه: چراغی را که ایزد برفروزد\*\*\* هر آنکس پُف کند ریشه اش بسوزد.

5- نک: السیرة الحلبیه، ج 2، ص 20؛ السیرة النبویه دحلان، ج 1، ص 155، تاریخ الخمیس، ج 1، ص 355؛ مستدرک الحاکم، ج 3، ص 14؛ الدرر فی المغازی و السیر، ص 90.

میان زنان انصار و مهاجر رابطه خواهری برقرار فرمود(1).

سبط بن جوزی نقل می کند وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بین انصار و مهاجران برادری برقرار کرد،

چشمان علی اشکبار بود. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به علی فرمود چه چیز تو را به گریه انداخت؟

حضرت علی علیه السلام فرمود میان من و دیگری برادری برقرار نفرموده اید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من تو را برای خودم نگه داشته ام؛ تو برادر من هستی.

سپس فرمود: جایگاه تو نسبت به من مثل جایگاه هارون به موسی است(2).

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، مگر نمی دانی اولین کسی که در روز قیامت خوانده می شود، من هستم که از سمت راست عرش بر می خیزم. تا آنجا که می فرماید اولین کسی که به سبب نزدیکی اش به من و مقام و منزلتش نزد من خوانده می شود تو هستی و پرچم من، که لوای حمد باشد، به تو داده می شود(3).

### رسول خدا و نمایندگان انصار

یکی از دوازده نقیب و نماینده ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را بر انصار شاهد قرار داد، براء بن معرور بود. این شخص اولین کسی بود که در شب عقبه وقتی که با حضرت ملاقات کردند صحبت کرد و به اتفاق هفتاد نفر از انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند و یک ماه

ص: 156

1- بحار الأنوار، ج 19، ص 130.

2- این حدیث، معروف به حدیث منزلت است و تمام فرقه های اسلامی آن را قبول دارند. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه (ج 13، ص 211، چاپ دار احیاء التراث العربی) می گوید: رسول خدا در خبری که مورد اتفاق همه فرقه های اسلامی است فرمود منزلت تو نسبت به من مثل منزلت هارون به موسی است، جز آنکه بعد از من پیامبری برانگیخته نمی شود. این حدیث برای امیر مؤمنان علی علیه السلام تمام شؤون هارون نسبت به موسی را ثابت کرده است پس در این صورت او وزیر و پشتیبان رسول خداست و اگر چنین نبود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خاتم و آخرین انبیا می بود هر آینه امیر مؤمنان علی هم در امر نبوت شریک او می شد. در صحیح بخاری ج 5 ص 24 باب مناقب علی بن ابی طالب (ع) آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب فرمود: آیا راضی نمی شوی که شان تو نسبت به من مثل شأن هارون نسبت به موسی باشد.

3- بحار الأنوار، ج 28، ص 341

قبل از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم وارد مدینه شود وفات کرد هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم وارد مدینه شد، با اصحابش سر قبر او حاضر شد و در کنار قبرش نماز به جا آورد و فرمود:

خدایا او را ببخش و به او رحم نما و از او راضی باش که من او را بخشیده و از او راضی ام.

اولین کسی که از این دوازده نقیب وفات کرد، براء و بعد از او اسعد بن زراره بود که مرگ او پیش از تمام شدن ساخت مسجد بود، و در قبرستان بقیع به خاک انصار بر این باورند که او اولین کسی است که در بقیع دفن شده است؛ اما مهاجران می گویند اولین کسی که در بقیع دفن شده، عثمان بن مضعون است. هنگامی که ابو امامه اسعد بن زراره که نقیب قبیله بنی نجار بود، رحلت کرد، قبیله بنی نجار نزد رسول خدا آمدند و گفتند از آن زمانی که می دانی، این مرد نقیب ما بوده، سپرده شد.

حالا به جای او فرد دیگری را انتخاب کن تا کارهایی که برایمان انجام می داد، انجام دهد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به آنان فرمود: من نقیب شما هستم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و خوش نداشت این سمت را به یکی از آنان واگذار کند و دیگران از این امتیاز بی بهره باشند (1). پس در فضل بنی نجار همین بس که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نقیب آنان بود (2).

## تشریح اذان

وقتی شمار مسلمانان افزایش یافت پیشنهاد کردند برای شناختن وقت نماز شیوه ای اتخاذ شود برخی نظر دادند که آتشی برافروزند یا ناقوسی را به صدا در آورند، یا در شیپوری بدمند، یا نهایتاً یک نفر را انتخاب کنند که مردم را به نماز فرا بخواند. سرانجام جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و سنت اذان و اقامه را بنیان نهاد (3). در همان هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان علی دستور داد که برای این کار بلال را فرا بخواند که آن حضرت بلال را فرا خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذان را به او یاد داد (4). یکی از فصلهای اذان

ص: 157

1- السیرة النبویه، ج 1، ص 154.

2- بحار الأنوار، ج 19، ص 132.

3- بهجة المحافل، ج 1، ص 171

4- تاریخ درباره تشریح اذان تشتت و پراکنده گوییهای فراوانی دارد در این باره نگاه کنید به: سنن ابی داوود، ج 1، صص 335 تا 338؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 359؛ الموطأ، ج 1، ص 120؛ مسند أحمد، ج 4، ص 42؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 124؛ سنن بیهقی، ج 1، صص 390 و 391؛ فتح الباری، ج 2، صص 63 تا 66؛ البداية والنهاية، ج 3، صص 232 و 233؛ کنز العمال، ج 4، ص 263؛ و...

و اقامه «حیی علی خیر العمل بشتابید به سوی بهترین اعمال است» (1).

گفتنی است که در روز غدیر وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به فرمان خدا، امیر مؤمنان علی علیه السلام را جانشین خود و پیشوای مسلمانان قرار داد و از مسلمانان بیعت گرفت، به دستور شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بعد از شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شهادت به ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام هم به اذان و اقامه اضافه شد.

### ابوسفیان و نخستین مصادره اموال مسلمانان

مهاجران همگی به رسول خدا در مدینه ملحق شدند و از آنان کسی جز کسانی که در مکه فریفته یا زندانی بودند باقی نمانده بود هنگامی که رسول خدا هم در خانه ابویوب بود، زید بن حارثه و ابورافع را به سوی مکه فرستاد و به آن دو، دو شتر و پانصد درهم عطا فرمود تا دختران حضرت را که هنوز شوهرانشان مسلمان نشده بودند، به مدینه بیاورند زیرا آیاتی نازل شده بود که بر اساس آنها این دختران بر شوهرانشان حرام بودند مگر آنکه آن شوهران مسلمان شوند همچنین می بایست همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم سوده بنت زمعه و اسامة بن زید و مادرش و ام ایمن را به مدینه بیاورند.

زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از مکه خارج شده بود که در بین راه، هبار مزاحم وی شد

و جنینی که در شکم داشت، سقط شد و از شدت ناراحتی مریض شد و از دنیا رفت. وقتی خبر به رسول خدا هر رسید، خون هبار را به سبب این جنایت که در حق یک مادر و یک جنین روا داشته بود، مباح دانست.

از مکه تنها جماعت اندکی بودند که با تمام اموال و خانواده خود به مدینه هجرت

ص: 158

---

1- النص والاجتهاد، ص 236؛ نیز نک: الانتصار، سید مرتضی، ص 39؛ سعد السعود، ص 155؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 107؛ جامع احادیث الشیعه، ج 2، ص 221؛ الايضاح ابن شاذان، ص 201؛ علل الشرائع، ج 2، ص 56.



کردند، آنها قبیله های بنو مظعون از بنی جمح بنو جحش بن رثاب و بنو بکیر از بنی سعد بن لیث بودند، که خانه های اینها به سبب هجرت به مدینه متروکه شده بود. وقتی بنو جحش از خانه هایشان خارج شدند و به مدینه هجرت کردند ابوسفیان بن حرب بر آنان تجاوز کرد و خانه های آنان را به عمرو بن علقمه برادران بنی عامر بن لوی فروخت.

وقتی این خبر به گوش بنو جحش رسید عبدالله بن جحش این خبر را به رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم رسانید و حضرت فرمود: ای عبدالله آیا نمی پسندی که خدا به جای این خانه های دنیایی خانه ای در بهشت به تو عطا کند؟ عبدالله گفت: بله

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: پس من آن خانه بهشتی را برای تو تضمین می کنم

وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مکه را فتح کرد فرزند جحش درباره خانه شان با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم صحبت کرد، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم درنگ کرد. مردم به او گفتند که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم کراهت دارد اموالی که در راه خداداده اید، باز ستانید. پس او از صحبت کردن با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم لب فرو بست و ابیاتی خواند:

أبلغ أبا سفیان عن \*\*\* أمر عواقبه ندامة

دار ابن عمك بعثها \*\*\* تقضي بها عنك الغرامة

وحليفكم بالله رب \*\*\* الناس مجتهد القسامة

اذهب بها اذهب بها \*\*\* طوقتها طوق الحمامة

به ابوسفیان برسانید که /عاقبت این کار او پشیمانی است؛

خانه پسر عموهایت را فروختی / تا بدهیهایت را پردازی؛

هم پیمان، مسلمانان به خدا خداست / و خدا بر سوگند و پیمان خود سخت کوشا و پایبند است؛ به سراغ آن خانه ها برو برو / که آن را به گردن تو انداختیم، مانند طوق بر کبوتر طوقی» (1).

### دعا کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای مدینه

هوای مدینه بد و متعفن بود، وبا و تب در آن رواج بسیار داشت، به گونه ای که در زمان جاهلیت به شهر و با مشهور بود به همین علت آن را یثرب (مورد نکوهش و سرزنش

ص: 159

قرار گرفته) نامیده می شد. فردی که به آب و هوای مدینه عادت نداشت. به محض ورود بیمار می شد و مهاجران هوای آنجا را وخیم یافتند که موافق مزاجشان نبود. از اینرو بیشتر آنان بیمار و دچار ضعف شدید شده بودند به گونه ای که قدرت ایستادن در نماز را نداشتند مهاجران شهر مدینه را نپسندیده بودند، لذا رسول خدا دعا کرد و فرمود:

خدایا مدینه را برای ما نیکو گردان همان طوری که مکه را برای ما نیکو گرداندی و حتی بهتر از آن این شهر را بر ما مبارک نما(1) و تب و وبای آن را از ما دور کن(2).

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بعداً مدینه را طیبه به معنای پاکیزه نامید، و با این اسم مشهور شد.

مدینه را مدینه الرسول هم می گفتند و می گویند.

### خواستگاری علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام

وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از منزل ابویوب به منزل خودش نقل مکان کرد دخترش فاطمه ن در نزد ایشان بود و با آن حضرت می زیست. بزرگان قریش - چه از لحاظ فضیلت و پیشینه در اسلام و شرافت و چه از لحاظ مادی و برخی از صحابه از فاطمه علیها السلام خواستگاری کردند(3) و هر یک از اینها که خواسته خود را خدمت رسول خدا به بیان می کرد، حضرت صلی الله علیه وآله و سلم از او روی بر می گرداند تا آنجا که برخی گمان می کردند که بر آنان غضبناک شده است. روزی به حضرت علی گفته شد که چرا از فاطمه خواستگاری نمی کنی؟ به خدا قسم ما گمان نمی کنیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم او را برای کسی جز تو نگهداشته باشد(4)

آنگاه امیر مؤمنان علی برای خواستگاری فاطمه خدمت رسول خدا که در خانه ام سلمه بود رسید پیش از آنکه امیر مؤمنان علی به آنجا برسد، جبرئیل خیر آمدن علی را به رسول خدا داد. هنگامی که علی در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به ام سلمه فرمود: در را برایش باز کن و به درون بخوانش که این مرد کسی است که خدا و رسولش

ص: 160

1- السیرة النبویة، ج 2، ص 239

2- الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 49

3- نك طبقات الكبرى، ج 8، ص 11؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 31.

4- بحار الأنوار، ج 19، ص 113.

او را دوست می دارند و او نیز خدا و رسول را دوست می دارد(1).

وقتی که در باز شد دیدند امیرمؤمنان علی علیه السلام است. داخل شد و بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم سلام کرد و نشست در حالی که از شرم سرش به زیر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت فرمود: گمان می کنم که برای کاری آمده ای

امیرمؤمنان علیه السلام را عرض کرد: ای رسول خدا پدر و مادرم به فدای شما، خوب می دانید

که من کودکی بیش نبودم که مرا از عمویان ابوطالب و فاطمه بنت اسد گرفتید و از همان غذایی که خودتان میل می فرمودید به من نیز دادید مرا به شیوه خودتان آداب و ادب آموختید و در سایه خود پروراندید پس شما بیشتر از ابوطالب و فاطمه بنت اسد نسبت به من نیکی و مهربانی کرده اید و خدای متعال مرا به سبب شما و به دست شما هدایت کرد. شما ای رسول الله به خدا ذخیره دنیا و آخرت من هستید ای رسول الله، هرچند خدا مرا به وجود شما نیرومند فرموده است ولی دوست دارم از خودم خانه و همسری داشته باشم که در سایه آن به راحتی برسم اینک با میل و رغبت برای خواستگاری خدمت شما رسیده ام آیا دخترتان فاطمه را به ازدواج من در می آورید؟(2)

سپس ساکت شد و سرش را به زیر انداخت و منتظر جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماند.

### مهریه ازدواج

وقتی علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را از پدرش خواستگاری کرد چهره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خوشحالی درخشید و مثل غنچه ای شکفت و به او فرمود: چیزی داری که با آن تو را داماد کنم؟

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم به فدای شما به خدا، وضعیت من بر شما پوشیده نیست. جز شمشیری و زره ای و شتری چیز دیگری ندارم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، اما شمشیرت از آن بی نیاز نیستی؛ زیرا با او باید در راه

ص: 161

1- کشف الغمه، ج 1، ص 354، بحار الأنوار، ج 43، صص 125 و 126؛ نیز نک: ناسخ التواریخ، ص 38؛ الصواعق المحرقة، ص 162 انساب الاشراف، ص 402.

2- کشف الغمه، ج 1، ص 355؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 126.

خدا جهاد کنی و دشمنان خدا را به هلاکت برسانی با شترت باید درختان خرما را آبیاری کنی و برای خانواده ات آب بیاوری و در سفرهایت زاد و توشه ات را بر آن بگذاری؛ لکن زره ات را بفروش (1) و من به آن راضی ام. ای علی به تو بشارت می دهم که خدای متعال در آسمان، شما دو نفر را به ازدواج همدیگر درآورده پیش از اینکه من در زمین انجام دهم (2).

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای علی، مردانی به خواستگاری فاطمه علیها السلام پیش از تو آمده بودند و وقتی موضوع را با فاطمه علیها السلام در میان می گذاشتم، می دیدم که چهره تَرش می کند و ناراضی است، اما مقداری صبر کن و اینجا بمان تا خواستگاری تو را مطرح کنم. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نزد فاطمه علیها السلام رفت. او به احترام پدر از جا برخاست و عبای پدر را گرفت و نعلین را از پاهایش در آورد و آب آورد و دست و پاهایش را شست. سپس

فاطمه علیها السلام نشست و منتظر دستور حضرت ماند. رسول خدا فرمود: ای فاطمه.

گفت: بله ای پدر دستور شما را اجابت می کنم، بفرمائید.

فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام کسی است که خویشی فضیلت و ایمان او را به خوبی شناسی و من از خدا خواسته ام که بهترین مردم و کسی که از همه بیشتر او را دوست می دارد به همسری تو برگزیند. حالا آمده و درباره تو می گوید. نظر تو چیست؟

حضرت فاطمه علیها السلام ای خموش ماند و چهره برتافت رسول خدا آثار نارضایتی را در صورتش ندید برخاست و فرمود: الله اکبر سکوت فاطمه علیها السلام دلیل رضایت اوست (3).

## اعلان خبر ازدواج

امیر مؤمنان علی علیه السلام بلند شد و به مسجد رفت و پس از او رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نیز به مسجد آمد که انصار و مهاجران در مسجد حضور داشتند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بر فراز منبر شد و در ابتدا خدا را سپاس گفت و حمد او را به جای آورد و فرمود: ای گروه مسلمانان چند لحظه قبل

ص: 162

1- نک اخبار الموفقیات، ص 375 کشف الغمه، ج 1، ص 348، بحار الأنوار، ج 43، ص 119.

2- بحار الأنوار، ج 43، ص 126.

3- بحار الأنوار، ج 43 ص 93؛ نیز نک: امالی، شیخ طوسی، ج 1، ص 39.

جبرئیل بر من نازل شد و از جانب پروردگرم خبر آورد که ملائکه در بیت المعمور جمع شده اند و خدا از ملائکه شهادت گرفته که کنیز خودش، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به همسری بنده مؤمن خودش علی بن ابی طالب در آورده و مرا هم فرمان فرموده که این دورا در زمین نیز به همسری یکدیگر درآورم. اینک شما را نیز بر این مطلب گواه می گیرم.

سپس از منبر پایین آمد و به علیه فرمود: ای علی، برخیز و خطبه را خودت بخوان امیر مؤمنان ایستاد و پس از حمد و ستایش خدا و درود بر پیامبر و آتش فرمود: ثنا الله می گویم خدا را و بر نعمتها و داده هایش شکرگزارم شهادت می دهم که هیچ معبودی جز الله نیست؛ چنان شهادتی که به او برسد و از آن خشنود شود خدایا بر محمد درود فرست درودی که او را منزلت بخشد و از آن بهره مند گردد. ازدواج از سنتهایی است که خدا به آن امر نموده و از آن خشنود است. این تجمع ما به قضای الهی و به اذن اوست. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دخترش فاطمه علیها السلام را به همسری من درآورده و مهریه اش را زره من قرار داده است. من به تمام اینها راضی ام راستی سخنم را شما از آن حضرت بپرسید و گواه باشید.

مسلمانان به رسول خدا گفتند: آیا او را به همسری دختری درآوردی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری.

گفتند: خدا جمعشان را فرخنده گرداند.

### مهریه به مصلحت دو طرف

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام رو کرد و فرمود: ای علی، همین الآن برو و زره خود را بفروش و پولش را نزد من بیاور تا برای تو و دخترم فاطمه علیها السلام هر چه که لازم است تهیه کنم. امیر مؤمنان علی علیه السلام این گونه گزارش کرده است به بازار رفتن و زره ام را به چهارصد در هم فروختم برخی مورخان 480 درهم (1) و برخی پانصد درهم (2) گفته اند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشتم و پول را تقدیم ایشان کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از یارانش را صدازد و

ص: 163

1- عیون الاخبار، ج 4، ص 70؛ نیز نک طبقات الکبری، ج 8، ص 12؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 105.

2- طبق برخی روایات، مهریه حضرت فاطمه علیها السلام فقط 30 در هم بوده است. ر.ک: کافی، ج 5، ص 37

مقداری از پول را به او داد و گفت با این پولها لوازم مورد نیاز زندگی دخترم را تهیه کن.

او هم رفت و لوازم زیر را خرید :

1. تشکی از جنس کرباس پر شده از پشم؛

2. سفره یا پارچه چرمی؛

3. بالشی از چرم پر شده با لیف خرما؛

4. عبای خیبری؛

5. مشکی برای آب؛

6. یک پرده پشمی نازک؛

7. کوزه گلی؛

8. تنگ و آفتابه ای برای تطهیر

9. روانداز پشمی؛

10. آسیاب دستی(1).

وقتی این لوازم را نزد پیامبر گذاشتند به آنها نظری عمیق افکند و اشک بر گونه هایش جاری شد. آنگاه دستان خود را بلند کرد و فرمود:  
«اللهم بارک لقوم جلّ آنتهم الخزف (2) خدایا، زندگی را بر کسانی که بیشتر ظروف آنها سفالی است، مبارک گردان».

این دعا از همان لحظه تا روز قیامت شامل هر کسی است که در امر ازدواج صاف و ساده باشد و از تشریفات و تجملات و آرایه های زاید پرهیز کند. اگر ما بخواهیم این دعا شامل ما و پسران و دختران ما نیز شود، باید به این مطلب پایبند باشیم و نباید به شرطی جز هم شأن بودن و خوش اخلاقی و ایمان توجهی داشته باشیم. همچنان که در حدیث شریف آمده است: «إذا جاءکم من ترضون خلقه و دینه فزوجوه (3)؛ اگر کسی برای ازدواج نزد شما آمد و از اخلاق و دینداریش راضی بودید به او زن دهید.

ص: 164

1- نک: امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 39.

2- بحار الأنوار، ج 43، ص 130.

3- وسائل الشیعه، ج 14، ص 50، ب، 28، ، ، 1، 2، 6 از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را خواست و به او فرمود: منزلی مهیا کن تا فاطمه علیها السلام را به آنجا ببری.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای رسول خدا فقط خانه حارثه بن نعمان را سراغ دارم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ما از حارثه بن نعمان خجالت می کشیم، زیرا بیشتر خانه هایش

را در اختیار اصحاب ما قرار داده است.

این خبر که به گوش حارثه رسید نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت ای رسول الله من و اموالم برای خدا و رسول اوست به خدا هیچ مالی نزد من نیکوتر و بهتر از آن نیست که شما آن را از من بپذیرید آنچه قبول می کنید بهتر است از آنچه رها می کنید و از من نمی گیرید. حضرت برای حارثه جزای خیر و پاداش نیکو طلبید (1).

خانه را با شن سنگ فرش کردند و شاخه درختی را در خانه نصب کردند تا مشک آب را به آن بیاویزند و آن را با عبایی پوشانیدند و تخته چوبی نیز برای آویزان کردن لباسها میان دو دیوار جای دادند سپس حضرت فاطمه علیها السلام در حالی که نه سال بیشتر نداشت به امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد (2).

## مهمانی عروسی

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی فرمود: ای علی برای مهمانان غذایی خوشگوار فراهم کن. اصحاب هر یک با هدیه ای به مراسم عروسی آمدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد که

گندم را آسیاب کنند و با آرد گندم نان بپزند که پخته شد. سپس گوسفند نری ذبح کردند و خرماهای خشک و روغن نیز آوردند غذا که آماده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام: فرمود ای علی، هر که را می خواهی دعوت کن.

در این باره امیر مؤمنان علیه السلام گزارش می کند به مسجد رفتیم که پر از جمعیت بود. در این

هنگام ندا دادیم: دعوت ولیمه عروسی فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را پاسخ مثبت دهید.

ص: 165

1- طبقات الکبری، ج 8، ص 14؛ الاصابه، ج 8، ص 158؛ اخبار الموفقیات، ص 376

2- بحار الأنوار، ج 19، ص 112.

پس آنان نیز پذیرفتند و دسته دسته روی آوردند و از آن غذا خوردند و برخی از آن غذا با خود بردند، در حالی که از مقدار غذا چیزی کم نمی شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خواست کرد ظرفها را آوردند و پر کردند و به خانه همسران خود فرستاد. سرانجام ظرفی پر از غذا برای علی و فاطمه گذاشت (1).

## آداب شب زفاف

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب زفاف به زنان و دختران خودش و دختران عبدالمطلب و زنان

مهاجران و انصار دستور داد تا حضرت فاطمه علیها السلام را تا خانه شوهرش همراهی کنند و شادی نمایند رجز بخوانند و الله اکبر و الحمد لله بگویند و سخنی که خدا از گفتن آن راضی نیست بر زبان نیاورند .

هنگامی که وارد خانه شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام رفت و فاطمه علیها السلام را نیز صدا زد و دست آن دو را در دست یکدیگر نهاد و فرمود: خدا از دواج تو با دختر رسول خدا را مبارک گرداند ای علی، فاطمه نیکو همسری است. ای فاطمه علی خوب شوهری است. ای علی، فاطمه امانت من است نزد تو.

سپس برای دعا دستانش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: بار خدایا، جمعشان را از هم مپاش و در دلهایشان الفت و سازش برقرار کن و آنها و فرزندانشان را از شمار کسانی قرار ده که وارث بهشت پر نعمت باشند به اینان فرزندان پاک و مطهر و خجسته عطا فرما و خوشبختی را در فرزندان اینان قرار ده و آنان را پیشوایانی ساز که مایه هدایت مردمند و آنها را به اطاعت از اوامر تو رهنمود کنند و به آنچه تو میپسندی مردم را دعوت کنند. خدایا، این دو در نظرم بهترین خلق تو هستند تو نیز آنها را دوست بدار و برای این دو از جانب خودت نگهبانی قرار ده اینها و فرزندانشان را از شر شیطان رانده شده در امان بدار.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال خروج از خانه می فرمود: خدا شما و نسل شما را پاک و

منزه داشته است من با کسی که شما را دوست بدارد دوست هستم و با هر که شما را

ص: 166

---

1- بحار الأنوار، ج 43، ص 95؛ نیز نک: مناقب، ج 3، ص 351، طبقات الکبری، ج 8، ص 14.



دشمن بدارد، دشمن شما را به خدا می سپارم و خدا را بر شما حاکم قرار دادم(1).

## بامداد شب عروسی

وقتی مهمانان از مراسم عروسی حضرت علی و فاطمه علیهما السلام پراکنده شدند، فقط اسماء بنت عمیس در خانه نزد آنان ماند(2). وقتی صبح شد، رسول خدا برای دیدار آنان آمد و فرمود سلام بر شما آیا داخل شوم؟ اسماء در را به روی حضرت گشود. رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل شد و رو به امیر مؤمنان کرد و فرمود ای علی، همسرت را چگونه یافتی؟

گفت: بر اطاعت خدا خوب کمک کاری است.

سپس رو به حضرت فاطمه علیها السلام کرد و فرمود شوهرت را چگونه یافتی؟

گفت بهترین شوهر.

سپس ظرفی پر از شیر را که با خود آورده بود، به دست فاطمه علیها السلام داد و فرمود: بنوش، پدرت فدایت(3). آنگاه ظرف را به دست علی داد و فرمود: بنوش، پسر عمویت فدایت". سپس برخی از وظایف همسر داری را برای آنان بر شمرد(4) و کارهای خانه و وظایف زندگی را به دو قسمت تقسیم کرد کارهای درون خانه بر عهده حضرت فاطمه علیها السلام و وظایف خارج از خانه بر دوش امیر مؤمنان علی علیه السلام(5).

## ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ازدواج امیر مؤمنان علی با فاطمه در ماه ذیحجه سال دوم هجری صورت گرفت و

کمتر از یکسال نگذشته بود که نوه بزرگ رسول خدا امام حسن مجتبی علیه السلام در شب

ص: 167

1- بحار الأنوار، ج 43، ص 117

2- کشف الغمه، ج 1، ص 356

3- همان، ص 368

4- نک همان ص 363 نیز در باب حضور اسماء بنت عمیس در مدینه هنگام ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام نک رشفة الصادی، خضر می ص 10؛ الخصائص، نسائی، ص 31.

5- بحار الأنوار، ج 43، ص 117.

نیمه ماه رمضان سال سوم هجری زاده شد. نیز نوه کوچکتر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم امام حسین شهید در روز سوم ماه شعبان سال چهارم هجری به دنیا آمد.

اسماء دختر عمیس چنین گزارش می کند هنگامی که سرورم فاطمه علیها السلام حسن را به دنیا آورد، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پیش ما آمد و فرمود: اسماء فرزندم را بیاور.

من نوزاد را در پارچه ای زرد پیچاندم و نزد ایشان آوردم. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آن پارچه را

باز کرد و فرمود: مگر ما قرارمان نبود که نوزادان را در پارچه زرد نیچانید.

من نوزاد را در پارچه سفید پیچاندم و خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بردم. ایشان در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. آنگاه به امیرمؤمنان فرمود: فرزندم را چه نامیدی؟

گفت: من در نامگذاری بر شما سبقت نمی گیرم

رسول خدا فرمود: من هم از پروردگارم سبقت نمی گیرم.

آنگاه جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد خدای بلند مرتبه به تو سلام می رساند و می گوید که مقام و منزلت علی نسبت به تو مثل منزلت هارون نسبت به موسی است، جز اینکه پس از تو پیامبری نیست پس نام فرزندت را همان نام فرزند هارون قرار بده

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: اسم فرزند هارون چیست؟

جبرئیل گفت: شبر.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: زبانم عربی است.

جبرئیل گفت: او را حسن نام بگذار(1).

اسماء می گوید: اینطور شد که او را حسن نامید در روز هفتم برای او دو گوسفند نر کبود رنگ با دستان خود به عنوان عقیقه ذبح کرد و در هنگام عقیقه کردن می فرمود: بسم الله؛ این عقیقه ای است برای حسن خدایا استخوان این گوسفند را در برابر استخوان حسن و گوشتش را در مقابل گوشت حسن و خونش را در مقابل خون حسن و مویش را در مقابل موی حسن، فدا می کنم خدایا این را بر محمد و آل محمد سپر بلا قرار بده(2). سپس یک ران از گوشت و دیناری به قابله داد و موهای سر نوزاد را تراشید و به اندازه

ص: 168

1- بحار الأنوار، ج 44، ص 250.

2- اصول کافی، ج 6، ص 32.

وزن موهایش نقره صدقه داد. سپس خلوq یک نوع عطر که آمیخته ای از چند چیز از جمله زعفران است بر سر نوزاد مالید در زمان جاهلیت رسم بود که بر سر نوزاد خون می مالیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای اسماء خون مالیدن از رسوم جاهلیت است.

اسماء در ادامه گزارشش می افزاید به فاصله یک سال بعد از تولد امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام به دنیا آمد و بعد از تولد، پیامبر آمد و فرمود: اسماء فرزندم را نزد من بیاور.

نوزاد را در پارچه سفیدی پیچاندم و نزد ایشان بردم آن حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و او را در دامان خویش گذاشت و گریست.

به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، چرا می گریید؟

فرمود: برای این فرزندم

گفتم: او هم اکنون چشم به جهان گشوده است [ از چه رو بر او نگران هستید؟ ]

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بعد از من جماعت ستمکار بنی امیه او را خواهد کشت که

شفاعت من در قیامت شامل آنان نخواهد شد.

سپس فرمود: اسماء این سخن را به گوش فاطمه علیها السلام نرسان؛ زیرا وی تازه زاست و مایه ناراحتی اش می شود

سپس به حضرت علی علیه السلام فرمود چه اسمی بر فرزندم گذاشته ای؟ امیرمؤمنان علیه السلام گفت: ما هرگز در نامگذاری بر شما پیشی نمی گیریم.

رسول خدا فرمود: من هم از پروردگارم پیشی نمی گیرم.

جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد، خدای بزرگ مرتبه به تو سلام می رساند و می گوید که منزلت علی نسبت به تو مثل منزلت هارون است نسبت به موسی، جز اینکه بعد از تو پیامبری نیست نام فرزندت را همان نام فرزند هارون بگذار.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اسم فرزند هارون چیست؟

جبرئیل گفت: شُبَّير .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: زبانم عربی است.

گفت: آن را حسین نام بگذار

اسماء می گوید او را حسین نامید و روز هفتم با دستان خود دو گوسفند نر کبود رنگ



را برای حسین علیه السلام عقیقه کرد و همان دعا را خواند و ران گوسفند و یک دینار به قابله داد. آنگاه موهای سر نوزاد را تراشید و هموزن موهای سر او نقره صدقه داد و به سر نوزاد خلوق مالید و فرمود: اسماء بر سر نوزاد خون مالیدن از رسوم جاهلیت و باطل است (1).

## با دانشمندان یهود

بیشتر دانشمندان یهود به سبب حسادت و کینه با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دشمنی می ورزیدند. حسادتشان برای این بود که چرا خداوند به واسطه آن حضرت نبوت را به عرب اختصاص داده است و نبوت را از فرزندان اسحاق خارج و به فرزندان اسماعیل عطا کرده است. می گفتند ما هرگز از فرزندان اسماعیل تبعیت نمی کنیم (2). این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با آنان پیمان بسته بود که هرگز به ضرر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و و یاران وی قدمی بر ندارند و در پنهان و آشکار و شب و روز با گفتار و کردار ضرری به آنها نرسانند و اسلحه و مرکب در اختیار دشمنان آن حضرت نگذارند، و خدا را بر این پیمان گواه گرفت که هرگاه آنان خلاف متن این پیمان رفتار کنند پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در ریختن خون آنان و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان آنان آزاد خواهد بود (3). آنان سه قبیله بودند:

1. بنو قینقاع که سرپرست آنان مخیریق بود؛

2. بنو نضیر که سرپرست آنان حیی بن اخطب بود؛

3. بنو قریظه که سرپرست آنان کعب بن اسد بود.

هر سه گروه پیمان را نقض کرده و با حضرت به جنگ برخاستند که رسول خدا بنی قینقاع منت گذاشت و آنان را به گونه ای بخشید، و بنی النضیر را مجبور به ترک مدینه کرد و بنی قریظه را به قتل رساند ما در بعضی از نوشته هایمان یادآور شده ایم که در جنگ با یهودیان بنی قریظه شمار کشته شدگان آنها بسیار اندک بود.

ص: 170

---

1- بحار الأنوار، ج 43، ص 440

2- السیرة النبویه، ج 2، ص 160؛ امتاع الاسماع، ص 49

3- نک: البداية والنهاية، ج 3، ص 224 تا 226؛ السیرة النبویه، ج 2، ص 160 به بعد؛ اعلام الوری، ص 69 و 70.

سوره حشر درباره بنی نضیر و سوره احزاب درباره یهودیان بنی قریظه نازل شد. ان شاء الله درباره این سه قبیله در فصل غزوات و سریه های پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سخن خواهیم گفت (1).

## مسلمان شدن عبدالله بن سلام

ابن سلام از دانشمندان و احبار یهود در مدینه بود. وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم وارد مدینه شد، عبدالله بن سلام نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمد و سؤالاتی پرسید و گفت: من از شما سه پرسش می کنم که فقط یک پیامبر از عهده پاسخ آنها بر می آید اولین نشانه قیامت چیست؟ اولین طعامی

که اهل بهشت می خورند چیست؟ چه می شود که فرزند شبیه پدر یا مادرش می شود؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود همین الآن جبرئیل جواب اینها را به من رسانید.

ابن سلام گفت: این فرشته، که اسم آن را بردی، دشمن یهود است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: اما اولین نشانه قیامت آتشی است که مردم را از مشرق به سوی مغرب جمع خواهد کرد. اولین طعام اهل بهشت کبد نهنگ است. اما شباهت فرزند به پدر و یا مادر اگر انزال آب مرد بر انزال آب زنش پیش بگیرد فرزند شبیه پدرش خواهد شد و اگر انزال آب زن بر انزال آب مرد پیشی بگیرد، در آن صورت فرزند شبیه مادر خواهد شد. عبدالله بن سلام گفت: به یگانگی خدای بی همتا و اینکه تو رسول خدایی و به حق آمده (برانگیخته شده ای گواهی می دهم و گفت یهودیان می دانند که من پیشوا و فرزند پیشوای آنان و دانشمند و فرزند دانشمند آنانم اینک پیکی را به سوی آنها راهی کنید و از مقام و منزلت من نزد آنان بپرسید پیش از اینکه بفهمند مسلمان شده ام زیرا اگر آنها بدانند مسلمان شده ام در حق من مطالب دروغینی خواهند گفت که در من وجود ندارد.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در پی در پی آنان فرستاد و آنان نزد حضرت آمدند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به آنان فرمود: ای جماعت، یهود تقوای الهی را پیشه کنید. به خدایی که جز او هیچ معبودی نیست سوگند که شما به خوبی می دانید من پیامبر راستین خدا هستم و رسالتم حق است، پس اسلام آورید.

آنان سه بار گفتند ما چیزی نمی دانیم

ص: 171

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: نظر شما درباره ابن سلام چیست؟  
گفتند: او بهترین فرد پیشوا و دانشمند ما و فرزند بهترین فرد پیشوا و دانشمند ماست.

فرمود: آیا اگر او مسلمان شود شما نیز مسلمان می شوید؟

آنان گفتند خدا نکند او هرگز مسلمان نمی شود.

حضرت فرمود: اگر مسلمان شود چه؟

آنان گفتند نه، هرگز او مسلمان نمی شود. حضرت فرمود اگر مسلمان شود، چه؟

آنان گفتند: خدا نکند او هرگز مسلمان نمی شود

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود ابن سلام بر آنان خارج شو.

ابن سلام نزد آنها آمد و گفت من شهادت می دهم که جز خدا معبودی سزاوار پرستش نیست و شهادت می دهم که محمد رسول خداست. ای گروه یهود، تقوای الهی را پیشه کنید. پس به خدایی که جز او معبودی نیست سوگند یاد می کنم که شما می دانید که او رسول خداست و آن چه آورده حق است.

گفتند: دروغ می گویی تو بدترین ما و فرزند بدترین ما و نادان و فرزند نادان ترین مایی. ابن سلام گفت من از همین رفتار اینان می ترسیدم من به شما گفته بودم که یهود اهل بهتان زدن و نسبت ناروا دادن می باشند(1).

### مسلمان شدن مخیریق

متولی امور بنی قینقاع کسی بود به نام مخیریق. او بهترین و دانشمند عالی رتبه آنان و دارای اموال و زمینهای بسیاری بود مخیریق بر اساس دانش خود ویژگیهای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را می دانست. لذا به قوم خود گفت می دانید که او پیامبر خداست و از طرف خدا برای

ص: 172

---

1- عیون الاثر، ج 1، ص 374؛ السیره النبویه، ج 2، صص 163 و 164؛ سیره النبی، ج 2، صص 135 تا 150؛ الاصابه، ج 2، صص 320؛ مستدرک الحاکم، ج 3، ص 13؛ الاستیعاب، ج 2، ص 382؛ اسد الغابه، ج 3، ص 176؛ الدر المنثور، ج 4، ص 69.

هدایت مردم برانگیخته شده پس بیایید به سوی او برویم و به او ایمان بیاوریم و این افتخار نصیب ما شود که دو کتاب تورات و قرآن را درک کرده باشیم.

بنی قینقاع به صحبت‌های او گوش ندادند. او نیز به سبب انس و الفت با آیین خود مدتی را بر همین حال ماند، تا آنکه در روز شنبه ای جنگ اُحد به وقوع پیوست. او گفت: ای گروه یهود، به خدا قسم شما می دانید که یاری کردن محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر شما بایسته است.

گفتند: امروز شنبه است.

[نفرین گونه] گفت شنبه تان مباد. لذا سلاحش را برداشت و از خانه و قبیله جدا شد و به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و به پیامبر و یارانش در اُحد پیوست. وی از طایفه خود عهد گرفت که اگر کشته شود تمام اموال او برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد تا در هر راهی که صلاح بداند خرج کند وقتی که جنگ شروع شد به مبارزه پرداخت تا آنکه شهید شد. بدیهی است این شهادت بعد از مسلمان شدنش بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اموال او را تحویل گرفت و به دستور خدا آن را به صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام بخشید که هفت عدد باغ بود(1).

### با پسران اخطب

صفیه، دختر حبی بن اخطب نقل می کند پدرم بیشتر از تمام فرزندان مرا دوست داشت. همین طور عمویم ابویاسر و هرگاه من همراه یکی از فرزندانمان به آن دو بر می خوردیم، به سراغ من می آمدند و در آغوشم می گرفتند. وقتی پیامبر به سوی مدینه رفت و چند

روزی در روستای قبا مهمان قبیله بنی عمرو بن عوف ماند، روزی در هوای گرگ و میش صبح پدرم حبی بن اخطب و عمویم نزد او رفتند و تا غروب آفتاب برنگشتند و سرانجام خسته و کوفته از پای افتاده و در حالی که به سستی گام بر می داشتند از راه رسیدند. من نیز طبق عادت همیشگی ام به طرف آنها دویدم، اما به خدا هیچکدام از شدت غم و ناراحتی که داشتند، توجهی به من نکردند. شنیدم عمویم به پدرم می گوید: آیا او خودش بود؟

پدرم گفت بله، به خدا، خودش بود.

ص: 173



عمویم گفت: آیا او را شناختی و برای تو ثابت شد که او واقعاً پیامبر خاتم است؟

پدرم گفت: آری.

عمویم گفت: حال چه احساسی داری؟

پدرم گفت: تا وقتی که زنده هستم، دشمنی و کینه او را به دل دارم(1).

### نیرنگبازی یهود

یهود پیش از بعثت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به مدینه آمدند و آنجا را وطن خود قرار دادند تا آخرین پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم وعده ظهورش را پیامبران پیشین داده بودند درک کنند و با کمک او نوید پیروزی بر اوس و خزرج را به خود می دادند ولی وقتی خدا آن پیامبر را از میان عرب برانگیخت، به او ایمان نیاوردند و تمام گفته های پیشین خود را انکار کردند. معاذ بن جبل و بشر بن براء بن معرور از قبیله بنی سلمه به آنان گفتند: ای گروه یهود تقوا داشته باشید و مسلمان شوید؛ چرا که شما می خواستید با کمک پیامبر بر ما پیروز شوید. ما مشرک بودیم که شما خبر برانگیخته شدنش را به ما می دادید و تمام صفات او را برای ما بیان می کردید.

سلام بن مشکم، یکی از یهودیان بنی نضیر در پاسخ گفت: او برای ما چیزی نیاورده است که ما آن را بشناسیم این فرد همان پیامبر موعودی که ما پیش تر می گفتیم، نیست.

خدای متعال در این باره آیه ای نازل کرد(2) «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (2) و هنگامی که از جانب خدا کتابی که مؤید آنچه نزد آنهاست برایشان آمد، و از دیرباز در انتظارش [ بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند؛ اما همین که آنچه که او صافش را می شناختند برایشان، آمد انکارش کردند پس لعنت خدا بر کافران باد(3).

ابن صلویا به رسول خدا گفت: ای محمد، چیزی که ما آن را بشناسیم، نیاورده ای و خدا به تو نشانه روشنی هم نداده تا به سبب آن از تو پیروی کنیم

ص: 174

1- السیره النبویه، ج 2، صص 165 و 166.

2- سوره بقره، آیه 89.

3- السیره النبویه، ج 2، ص 196.

خدای متعال در این باره این آیه را نازل فرمود: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ» (1)؛ (و همانا بر تو آیات روشنی فرورستادیم؛ و جز فاسقان [کسی] آنها را انکار نمی کند) (2).

رافع بن حریمله و وهب بن زید گفتند: ای محمد، کتابی از آسمان برای ما نازل کن تا آن را بخوانیم علاوه بر آن نهرهایی را برای ما جاری ساز تا از تو پیروی و تصدیقت کنیم.

درباره سخن این دو (3)، آیه ای نازل شد: «أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (4)؛ «آیا می خواهید از پیامبران همان را بخواهید که پیش از این از موسی خواسته شد؟ و هرکس کفر را با ایمان عوض کند مسلماً از راه درست گمراه شده است.

حیی بن اخطب و ابویاسر بن اخطب در بین یهودیان نسبت به عرب حسادت بیشتری داشتند؛ که چرا خدا از بین عرب، پیامبر خود را برانگیخته است، لذا به هر شکل و ترفندی می خواستند مردم را از اسلام دور کنند. خدای متعال این آیه را نازل کرد: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (5)، «بسیاری از اهل کتاب - پس از آنکه حق برایشان آشکار شد - از روی حسدی که در جانشان بود، آرزو می کردند که شما را پس از ایمانتان کافر گردانند پس عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا بر هر کاری تواناست» (6).

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم یهود را به اسلام دعوت و ترغیب می کرد و از عذاب و انتقام خدا بر حذر می داشت ابن رافع بن خارجه و مالک بن عوف به او گفتند: ای محمد، ما از آنچه پدرانمان بر آن بودند، تبعیت می کنیم؛ زیرا از ما داناتر و بهتر بودند. خدای متعال در این باره فرمود: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

ص: 175

1- سوره بقره، آیه 99.

2- السيرة النبوية، ج 2، ص 196.

3- همان، ص 197.

4- سوره بقره، آیه 108.

5- سوره بقره، آیه 109.

6- السيرة النبوية، ج 2، ص 197.

شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (1)؛ و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید؛ می گویند: نه، بلکه از آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم". آیا هرچند پدران چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفتند باز هم آنان در خور پیروی هستند؟» (2).

### یهودیان و دامن زدن به فتنه گری و دشمنی

شأس بن قیس، پیرمرد گستاخ و ستمکار و کافر سرسختی بود که با لحن تند و خشن با مسلمانان برخورد می کرد و نسبت به آنان حسادت بسیاری داشت. روزی عده ای از اوس و خزرج در نقطه ای گرد آمده بودند وحدت و یکدلی و رفتار دوستانه این دو گروه که تا دیروز دشمن خونی یکدیگر بودند او را سخت اندوهگین کرد و گفت: «نه، به خدا اگر این اجتماع بر اساس دوستی و یکدلی برقرار باشد دیگر جایی برای ما در این سرزمین نیست. از این رو به جوان یهودی که همراهش بود گفت به دیدن آنها برو و با آنها بنشین و در جمعشان شرکت کن سپس سرگذشت جنگ بعثت (3) و جنگهای گذشته را بیان کن و برای آنان بعضی شعرها و رجزهایی را که برای فخر فروشی نسبت به همدیگر می خوانند، بازخوانی کن تا مایه اختلاف این دو گروه شود.

آن جوان این نقشه را اجرا کرد و خاطرات را طوری بیان کرد که مسلمانان درباره آن نزاعها سخن گفتند و کم کم مسائل فخرآمیز و قدرتمندی خود را به رخ یکدیگر کشیدند تا اینکه از هر قبیله یک نفر از حاضران بر مرکبهای خود پریدند اوس بن قیظی از بنی حارثه بن الحارث از قبیله اوس و جبار بن صخر از بنی سلمه از قبیله خزرج این دو با خشم به گفت و گو پرداختند و یکی به دیگری گفت: اگر بخواهید باز آن جنگها را تکرار می کنیم.

ص: 176

1- سوره بقره آیه 170

2- سیره النبی، ج 2، صص 389 تا 393؛ السیره النبویه، ج 2، ص 205.

3- بعثت، روزی بود که قبیله اوس و خزرج باهم جنگیدند و در آن جنگ، اوس بر خزرج پیروز شد و در آن زمان رئیس قبیله اوس، حضیر بن سماک پدر اسید بن حضیر و رئیس قبیله خزرج عمرو بن نعمان بیاضی بود که آن دو نفر کشته شدند.

دو طرف خشمناک شدند و از شدت عصبانیت گفتند: حتما انجام می دهیم و جنگ می کنیم قرار ما در الظاهره (ریگزار) باشد، بروید و سلاح خود را بگیرید و آماده جنگ شوید. این خبر به گوش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسید و با گروهی از یاران مهاجرش که نزد وی بودند، به سوی آنان رفت و فرمود: خدا را فراموش نکنید؛ خدا را فراموش نکنید؛ آیا در حالی که من در میان شما هستم و بعد از اینکه خدا شما را به اسلام هدایت کرده و شما را به سبب اسلام تکریم و سنتهای جاهلیت را نابود ساخته و شما را نجات داده و قلبهای شما را به همدیگر نزدیک کرده است به سنتها و خواسته های دوران جاهلیت روی آورده اید؟

سپس مسلمانان به خود به خود آمدند و آمدند و متوجه شدند که این رفتار از وسوسه های شیطان و حيله و نیرنگ دشمنان است لذا گریستند و مردان اوس و خزرج همدیگر را در آغوش گرفتند و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتادند و گوش به فرمان حضرت بودند و خدا حيله دشمنان را از بین برد. خدای متعال درباره شأس بن قیس و تفرقه افکنی او این آیه را نازل فرمود: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ \* قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن ءَامَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (1)؛ «بگو: ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟ با آنکه خدا بر آنچه می کنید گواه است. بگو: ای اهل کتاب، چرا کسی را که ایمان آورده است از راه خدا باز می دارید و آن راه را کج می شمارید با آنکه خود به راستی آن گواهید؟ و خدا از آنچه می کنید غافل نیست».

خدای سبحان در شأن اوس بن قیظی و جبار بن صخر و کسانی که در آن اجتماع حضور داشتند این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ \* وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَن يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (2)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از گروهی از اهل کتاب فرمان برید، شما را پس از ایمانتان به حال کفر باز می گردانند و چگونه کفر می ورزید با اینکه آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر او میان شماست؟

ص: 177

1- سوره آل عمران، آیه های 98 و 99.

2- سوره آل عمران، آیه های 100 و 101.

و هرکس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است(1).

## با عبدالله بن ابی و ابو عامر

زمانی که عبدالله بن ابی مهتر مردم مدینه بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد آن شد. دو تن از قوم عبدالله یافت نمی شدند که در شرافت و ارجمندی اش اختلاف نظر داشته باشند و قبل و بعد از عبدالله بن ابی هیچگاه اوس و خزرج بر فردی از میان قبیله مقابل اتفاق نظر نداشتند، تا آنکه اسلام آمد همزمان با عبدالله بن ابی در میان قبیله اوس نیز شخصی بود که در میان قومش مانند او شریف و ارجمند بود و همه فرمان بردارش بودند؛ وی ابو عامر عبد بن عمرو بن صیفی بن نعمان بود ابو عامر پدر حنظله غسیل الملائکه است که در جنگ احد به شهادت رسید. او در زمان جاهلیت ترک دنیا کرد و پشمینه پوشید به همین علت، به او راهب نیز می گفتند(2).

این دو فرد شرفشان باعث بدبختی و ضرر آنان گردید؛ زیرا که قوم ابن ابی مهره هایی را به رشته در آورده بودند تا به جای تاج بر سر او نهند و به فرمانروایی اش تن دهند که ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد. وقتی ابن ابی دید که مردم از او رویگردان شدند و اسلام آوردند و فرمانروایی که قرار بود به زودی به او برسد، نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شد، کینه حضرت را به دل گرفت و وقتی که دید اهل مدینه ایمان آورده اند او نیز ناخواسته و به صورت ظاهری مسلمان شد ولی برکینه و نفاق خود پافشاری داشت.

و اما ابو عامر جز کفر، دین و آیینی را نپذیرفت و وقتی خاندانش اسلام آوردند، به دوری گزیدن از آنان پرداخت و با ده تا بیست نفر از یارانش به مکه رفت و وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد او پیش از آنکه به مکه برود، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و گفت: این چه دین و آیین است که آورده ای؟

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دین راست و حقیقی که همان دین حنیف حضرت ابراهیم باشد.

ص: 178

1- سیره النبی، ج 2، صص 396 تا 398؛ السیره النبویه، ج 2، صص 204 تا 206

2- سیره النبی، ج 2، صص 242 و 243

گفت: من نیز بر آن آیین و پیرو دین ابراهیم هستم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: هرگز تو پیرو آن آیین نیستی.

ابو عامر گفت: بله شما بدعتهایی را داخل دین ابراهیم کرده ای.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: من این کار را نکرده ام بلکه من آن را پاک و منزّه آورده ام.

ابو عامر گفت: خداوند دروغگو را غریب و تنها و رانده شده از همه جا بمیراند. که با این حرفش به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم طعنه زد.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود بسیار خوب هرکس دروغ می گوید خدا او را چنانکه گفتم بمیراند. ابوعامر چنین سرنوشتی یافت زیرا او به مکه رفت و پس از آنکه مکه به دست مسلمانان فتح شد به طائف کوچید و وقتی که مردم طائف هم مسلمان شدند، به سوی شام رفت و در همانجا در تنهایی و غربت مرد(1).

### در راه عیادت یک بیمار

سعد بن عباده مریض شده بود و حضرت برای عیادتش سوار بر مرکب شد (مرکبش الاغ پالان داری بود و روی آن هوله فدکی قرار داشت که با طنابی از لیف مهار شده بود. در راه به عبدالله بن ابی که با جمعی از یارانش در سایه دیوار سرایش نشسته بودند، برخورد. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آنان را دید از مرکب پیاده شد و سلام گفت و پیش آنان نشست و آیاتی از قرآن تلاوت فرمود و خدا را به یاد آنها آورد و آنها را از عاقبت کارهایشان ترساند و بشارت و هشدار داد .

راوی می گوید: وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم صحبت می کرد عبدالله بن ابی غرغر می کرد و حرفی نمی زد، تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم صحبت هایش به پایان رسید. عبدالله ابن ابی گفت: چه سخنان خوبی از اینها سخنی بهتر پیدا نمی شود البته اگر راست باشد. در خانه ات بنشین و هرکه پیشت، آمد برای او صحبت کن و هرکس پیشت نیامد، با این صحبتها او را فریب مده و داخل مجلس آنان نشو و از چیزهایی که خوششان نمی آید، مگو.

ص: 179

عبدالله بن رواحه که نزد او و مسلمان بود گفت بله حتما ما را با صحبت‌هایت فریب بده و در مجلسها و خانه‌ها تشریف بیاور به خدا قسم این کاری است که ما دوست داریم و خداوند به سبب این ما را گرامی داشته و هدایت کرده است.

وقتی عبدالله بن ابی دید که اینها بر خلاف نظر او حرف زدند، این شعر را خواند

متی ما یکن مولاک خصمک لا تزل \*\*\* تذل ویصرعک الذین تصارع

وهل ینهض البازی بغير جناحه \*\*\* وان جد یوما ریشه فهو واقع

وقتی دوست تو دشمنت شود همواره ذلیل می شوی و با هر که دست و پنجه نرم کنی زمینت می زند؛

آیا باز شکاری می تواند بدون بالهای خود از زمین برخیزد و در هوا بال بگشاید؟ / اگر روزی پرهایش شکسته یا بریده شود روی زمین خواهد ماند و زمینگیر می شود.

سعد گفت: ای رسول خدا از سخنان او ناراحت نشوید و به دل نگیرید. وقتی که شما به سوی ما آمدی ما مقدمات فرمانروایی او را فراهم می کردیم تا حاکم مدینه شود. اکنون که می بیند با تشریف فرمایی شما ریاست او از بین رفته بر او گران تمام شده است (1).

### بخشش رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

روش و سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و اصحابش بر این اساس بود که از لغزشهای مشرکان و اهل کتاب درگذرند و آنان را ببخشند و در برابر آزار و اذیت، آنان استقامت کنند؛ زیرا خداوند مسلمانان را به بخشش و شکیبایی دستور داده و فرموده است «لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (2)؛ و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب آسمانی داده شده و از مشرکان [سخنان دل آزار]

فراوانی خواهید شنید و [لی] اگر پایداری کنید و تقوا پیشه کنید این ایستادگی [حاکمی از عزم استوار [شما] در کارها است.

همچنین فرموده است: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا

ص: 180

1- سیره النبی، ج 2، ص 425 السیره النبویه، ج 2، صص 236 و 237.

2- سوره آل عمران، آیه 186.

مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»(1)؛ «بسیاری از اهل کتاب - پس از اینکه حق برایشان آشکار شد - از آرزو می کنند شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند. پس عفو کنید و درگذرید، تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا بر هر کاری تواناست».

تا فرمان الهی مبنی بر جهاد صادر نشده بود، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از خطاهای آنان چشم پوشی

می فرمود، تا اینکه در جنگ بدر که بزرگان و دلاوران کفار قریش به دست مسلمانان کشته شدند آنگاه ابن ابی و مشرکانی که بت می پرستیدند قدرت مسلمانان را دیدند و گفتند که این همان فرمان خدا است که آمده است و ناچاریم با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بیعت کنیم و مسلمان شویم(2).

### تبدیل قبله

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سیزده سال در مکه و هفده ماه در مدینه به سوی بیت المقدس نماز می گزارد(3).

ایشان دوست می داشت که قبله اش کعبه باشد تا از سرزنشهای یهود رهایی یابد. از این رو، خداوند قبله اش را به سوی کعبه تغییر داد در حالی که او و مسلمانان در حال نماز بودند. آنگاه فردی که با حضرت نماز گزارده بود از مسجد خارج شد و در راه به مسجدی رسید که مسلمانان در حال نماز و در رکوع بودند گفت: خدا گواه است که ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سوی کعبه نماز گزاریم پس آنها در حال نماز به سوی کعبه روی برگردانیدند. همچنین مردم در مسجد قبا در حال خواندن نماز صبح بودند، مردی آمد و گفت: بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم همین شبی که گذشت وحی نازل شد و به او دستور داد که به سوی کعبه نماز گزارد. شما نیز به سوی آن نماز گزارید آنها نیز روی خود را از شام به سمت کعبه برگرداندند.

اینکه اول بیت المقدس قبله مسلمانان بود سپس به سمت کعبه تغییر پیدا کرد(4)،

ص: 181

1- سوره بقره، آیه 109

2- کنز العمال، ج 13، ص 486.

3- مروج الذهب، ج 2، ص 280؛ السیره النبویه، ج 2، ص 198.

4- السیره النبویه، ج 2، صص 373 تا 375



حکمت‌هایی در بر دارد و امتحانی بود برای مسلمانان و مشرکان و اهل کتاب و منافقان. مسلمانان در این باره گفتند: «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (1)، «ما شنیدیم و گردن نهادیم». و نیز گفتند: «امَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا» (2)، «ما بدان ایمان آوردیم همه از طرف پروردگار ماست». و اینان کسانی اند که خداوند اینها را هدایت کرده و پذیرش تغییر قبله برای آنان سخت و دشوار نبود. به هر حال میزان اطاعت و عبودیت مسلمانان شناخته می‌شد.

و اما مشرکان گفتند همان‌طور که به قبله ما رجوع کرد به سوی دین ما نیز خواهد آمد. یهودیان می‌گفتند از قبله انبیای گذشته روی برگردانده است.

منافقان گفتند: محمد نمی‌داند به کدام طرف نماز بگذارد، اگر قبله اول درست بود، پس چرا آن را رها کرد و اگر قبله دومی درست باشد پس در این مدت در باطل به سر برده باری، نابخردان سخن پراکنی‌ها کردند و این واقعه چنان بود که خداوند در این باره فرمود: «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ» (3)؛ و البته [قبول این تغییر] جز بر کسانی که خدا هدایت [شان کرده سخت‌گرا بود و امتحانی از جانب خدا بود تا افرادی که از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پیروی می‌کنند از آنان که واپس می‌گردند مشخص شود. خداوند هم جواب سبک مغزان را نازل فرمود: ... قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (4)، بگو مشرق و مغرب از آن خداست هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند (5).

## نماز طلب باران

در ماه مبارک رمضان سال ششم هجری رسول خدا با مردم نماز باران را با کیفیت مخصوصش به جای آورد همین که نماز تمام شد روی زانوهایش نشست و دستان را به طرف آسمان بلند کرد و خدا را به بزرگی یاد کرده و عرض کرد: خدایا، سیرابمان بفرما و به فریادمان برس....

ص: 182

- 1- سوره بقره، آیه 285
- 2- سوره آل عمران، آیه 7.
- 3- سوره بقره، آیه 143.
- 4- سوره بقره، آیه 142.
- 5- السيرة النبوية، ج 2، صص 198 و 199.

با پایان یافتن دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آسمان شروع به باریدن کرد و ابرها بر روی مدینه خیمه زدند و باران فراوانی بارید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این هنگام لبخندی زد و فرمود: خداوند ابو طالب را خیر دهد اگر زنده بود از دیدن این منظره بسیار خوشحال می شد. آیا کسی هست که شعر او را برای ما بخواند؟

علی بن ابی طالب علیه السلام برخاست و فرمود گویا منظورتان این شعر او باشد:

وأبيض يستسقى الغمام بوجهه\*\*\* ثمال اليتامى عصمة للأرامل

يلوذ به الهلاك من آل هاشم\*\*\* فهم عنده في نعمة وفواضل

كذبتهم وبيت الله نبزي محمداً\*\*\* ولما نقاتل دونه و نناضل

ونسلمه حتى نصرع حوله\*\*\* ونذهل عن ابنائنا والحلائل

«سفیدرویی که ابرها به خاطر آبروی او می بارد/ همو که فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان بود؛

افراد ضعیف بنی هاشم به او پناه می بردند/ و در کنار او در آسایش و نعمت خواهند بود؛ به خانه خدا سوگند [شما مشرکان] دروغ می گوید که ما محمد را از خود می رانیم/ تنهاش خواهیم گذاشت و پیشاپیش او نخواهیم جنگید؛

و او را تسلیم دشمنان کرده نه چنین نیست، بلکه در کنارش از پای در خواهیم آمد/ و در این راه

فرزندان و همسران خود را فراموش خواهیم کرد.

رسول خدا فرمود: بلی

در این هنگام مردی از قبیله کنانه بلند شد و شعری گفت فی البداهه:

لك الحمد والشكر ممن شكر\*\*\* سقينا بوجه النبي المطر

وكان كما قاله عمه\*\*\* أبو طالب أبيض ذو غرر

به الله يسقي صوب الغمام\*\*\* وهذا العيان لذاك الخبر

«سپاس» سپاسگزاران شایسته تو (خدا) است/ که به حرمت پیامبر با باران سیراب شدیم؛

او همان طوری که عمویش ابو طالب /گفت سفیدرو و درخشنده است؛

به سبب او ، خداوند ابرها را فرستاد تا باران بیارد/ و شاهد سخنان من آن چیزی است که ما با

چشمان خود دیدیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر شاعری نیکو سروده باشد، تو آن شاعر هستی.

ص: 183

همین طور باران سیل آسا می بارید و لحظه ای بند نمی شد تا اینکه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمدند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را بخوان که دیگر باران بند بیاید.

حضرت چنین دعا کرد بار خدایا در صحراهای اطراف و چراگاه ها و تپه ها باران ببارد، اما بر ما دیگر نبارد.

با این دعا در مدینه قطره ای باران نبارید اما در چراگاه ها همچنان بارش ادامه داشت(1).

ص: 184

---

1- بحار الأنوار، ج 20، صص 298 تا 301

فصل پنجم : غزوه ها و سريه های پيامبر صلی الله عليه وآله وسلم

اشاره

ص: 185



هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در مدینه مستقر شد، خداوند او را با یاری خود و به کمک مؤمنان موفق ساخت و پس از دشمنی هایی که در میان مردم بود، دلها به یکدیگر نزدیک شد و مسلمانان همدل شدند بدین سان یاران خدا و دسته های نظامی مسلمانان که از اقوام مختلف تشکیل شده بود از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم حمایت کردند و جان و مال خود را فدایش کردند و مهرورزی به او را بر محبت پدر و همسر و فرزندانشان مقدم داشتند و حتی بر جان خود نیز مقدم کردند. بدین جهت [مشرکان] عرب و یهودیان یکپارچه به جنگ مسلمانان آمدند از این رو خداوند به مسلمانان اجازه داد که تنها به مبارزه دفاعی بپردازند و تجاوز تجاوزگران را دفع نمایند خدای متعال فرمود: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (1)، با کسانی که به جنگتان آمده اند، در راه خدا بجنگید و [لی] از اندازه در نگزید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد» (2). مستحب است که جنگ در آغاز روز شروع شود چنان که مستحب است مسافرت های عادی نیز بامدادان آغاز شود همچنین اگر در آغاز روز عملیات جنگ شروع نشد، مستحب است تا هنگام ظهر که بادهای می وزد به تأخیر بیفتد و نصرت الهی فرا رسد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از یارانش در جنگ پیمان می گرفت که هرگز فرار نکنند. گاهی نیز پیمان می گرفت که تا سر حد مرگ پایداری کنند نیز گاهی از مردم بر جهاد بیعت می گرفت، چنانکه بر پذیرفتن آیین اسلام با آنان عهد و پیمان می بست. همچنین بر مسأله هجرت، پیش از فتح و نیز یگانه پرستی و اطاعت از خدا و رسولش نیز از مسلمانان پیمان می گرفت. آن حضرت از چند تن از یاران خود نیز پیمان گرفت تا هرگز از مردم چیزی نخواهند، لذا اگر تازیانه از دست یکی از آنها می افتاد خود از مرکب فرود می آمد و آن را بر می داشت و

ص: 187

1- سوره بقره، آیه 190.

2- سبل الهدی والرشاد، ج 4، صص 3 تا 5.

از کسی نمی خواست که آن را به او بدهد آن حضرت در مورد جهاد، به مصاف دشمن رفتن و انتخاب محل اردوگاه برای استقرار لشکر با یاران خود رایزنی و مشورت می کرد. در حدیثی آمده است: «ما رأیت أحداً أكثر مشورة لأصحابه من رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم (1)؛ کسی را ندیدم که همانند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با یاران خود مشورت کند».

آن حضرت همواره در پشت لشکر حرکت می کرد و افراد ناتوان و از پا افتادگان را پشت سر خود سوار می کرد و در پیمودن مسیر همواره با یاران خود مدارا می کرد. هرگاه تصمیم می گرفت به نبردی برود برای کاستن از شمار کشته ها وانمود می کرد که به راه دیگری می رود و افرادی را برای کسب خبر و تجسس می فرستاد تا از موقعیت دشمن خبر بیاورند و همواره طلایه داران سپاه را می فرستاد و نگاهبانان را در اطراف لشکر می گمارد. وقتی با دشمن رو در رو می شد نخست می ایستاد و دعا می کرد و از خدا یاری می طلبید و خود آن حضرت و یارانش خدا را بسیار یاد می کردند و از سروصدا پرهیز می کردند آن حضرت سپاه و نبرد را سامان می داد و برای هر بخش شخص شایسته ای را می گمارد. با شروع جنگ با دستور آن، حضرت هم‌اورد طلبیده می شد؛ لباس رزم می پوشید و گاهی نیز دوزره می پوشید؛ و پیوسته در میدان جنگ چندین پرچم داشت. در جنگها پس از پیروزی سه روز در آن منطقه می ماند سپس میدان جنگ را ترک می کرد نظرشان این بود که هر فردی در زیر پرچم و در دسته قبیله خودش بجنگد. هنگام برخورد با دشمن فرمود: «اللهم منزل الكتاب و مجري السحاب و هازم الأحزاب، أهزمهم و زلزلهم اللهم أنزل نصرك، اللهم أنت عضدي و نصيري، بك أقاتل؛ بارالها، ای نازل کننده قرآن، ای روان کننده ابرها ای در هم شکننده گروه ها و متحدان به هم پیوسته اینان را شکست بده و بی ثبات گردان، بارالها یاریت را فرو فرست الهی تنها تویی که بازوانم را توان می بخشی و یاری ام می کنی و تنها به کمک تو به نبرد بر می خیزم.

اگر جنگ سخت می شد و دشمن به قصد جانش می آمد چنین رجز می خواند: «أنا النبي لا كذب، أنا ابن عبد المطلب؛ من پیامبر راستین خدا هستم بی دروغ پور عبدالمطلبم.

ص: 188



هرگاه صحنه کارزار دشوار می شد یارانش بدو پناه می بردند؛ چنان که امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «کنا إذا احمر البأس اتقینا برسول الله صلی الله علیه وآله و سلم فلم یکن أحد أقرب منا إلى العدو منه (1)»؛ هرگاه کارزار بر ما گران می آمد به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پناه می بردیم، از این رو نزدیکترین فرد به سپاه دشمن همو بود».

پیشاپیش همه سپاهیان با دشمن نبرد می کرد (2) و برای یاران خود، کلمه رمز و شعاری قرار داده بود تا با آن یکدیگر را بشناسند. با تأکید فراوان یاران خود را از کشتن زنان، کودکان پیران و دیگر ناتوانان باز می داشت. اگر سپاهی را به جایی گسیل می کرد و خود به همراه آن سپاهیان نمی رفت که سریه نامیده می شود آنان را به تقوا و ترس از خدا سفارش می کرد و می فرمود: «سیروا بسم الله قاتلوا من کفر بالله ولا تمثلوا ولا تغدروا ولا تقتلوا ولیداً؛ با نام خدا حرکت کنید و با کسانی که به خدا کفر می ورزند بجنگید، مبادا اندام افراد را ببرید نیرنگ نزنید و کودکان را نکشید».

از همراه بردن قرآن در سرزمین دشمن باز می داشت تا به آن هتک حرمت نکنند. وقتی سربهای سپاهی را که خود همراه آن نبود می فرستاد به فرمانده آن سپاه دستور می داد که پیش از شروع جنگ از طرف مقابل بخواهد که یا مسلمان شوند و به مدینه هجرت کنند و یا اینکه مسلمان شوند و در سرزمین خود بمانند که در این صورت همانند دیگر مسلمانان عربی که به مدینه هجرت نکرده اند از گرفتن غنائم جنگی محروم می باشند - و یا آنکه بر کفرشان بمانند اما خراج بدهند اگر یکی از این سه راه را پذیرفتند دست به جنگ نزنند ولی اگر نپذیرفتند با یاری خدا جنگ را بیاغازند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در جنگ پیروز می شد کسی را می فرستاد تا تمام غنائم را گرد

ص: 189

---

1- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 135؛ البدایة و النهایة، ج 6، ص 37؛ حیاة الصحابه، ج 2، ص 677؛ السیرة الحلبیه، ج 2، ص 123.

2- بسیاری از منابع تاریخی با صراحت تمام می گویند که رسول خدا در جنگ بدر شمشیر می زد و با سختی و جدیت می رزمید. در این باره نک السیرة الحلبیه، ج 2، ص 123 و با شمشیر آخته در پی مشرکان بود و این آیه را می خواند: «سَيَهْرُمُ الْجَمْعُ وَيُؤَلِّونَ الدَّبِرَ؛ به زودی این جمع در هم شکسته می شوند و پشت می کنند» [سوره قمر، آیه 45]. نک: تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 172.

بیاورد. پس از گرد آوردن آنها ابتدا و سایل شخصی مقتولان را به قاتلان آنها می داد. سپس خمس بقیه غنایم را جدا می ساخت و به مصارفی که خدا دستور داده است، برای مصالح عمومی قرار می داد و بخشی را به کسانی که سهمی در جنگ نداشته اند از قبیل زنان و بچه ها و غلامان و کنیزان اختصاص میداد و باقیمانده آنها را در میان سربازان تقسیم می کرد که برای سوارکاران سه سهم قرار می داد - یک سهم برای خود سوارکار و دو سهم برای اسبش - و برای پیاده ها نیز یک سهم مقرر می فرمود حضرت در تقسیم اموال جز در غنایم افراد توانمند را با ضعیفان مساوی می دانست.

## گروه بندی کافران

پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به مدینه و استوار کردن پایه های نظام اسلام در این شهر کافران به سه گروه تقسیم شدند برخی با آن حضرت مصالحه کردند و پیمان بستند که به جنگ مسلمانان نیایند و به دشمنان آن حضرت نیز کمک رسانی نکنند. برخی نیز آشکارا جنگ کردند. دسته ای نیز آن حضرت را واگذاشتند و نه به جنگ درآمدند و نه پیمان بستند .

بلکه منتظر ماندند تا ببینند سرانجام کار مسلمانان به کجا می انجامد. در بین این گروه نیز، برخی دوست می داشتند که پیامبر هم موفق شود و در باطن این آرزو را داشتند، ولی خواسته و آرزوی خود را آشکار نمی ساختند(1).

## اولین سریه در اسلام

هنگامی که مشرکان قریش به مبارزه همه جانبه با مسلمانان برآمدند و داراییهای منقول و غیر منقول مسلمانان مهاجر را در مکه مصادره کردند و از طرفی برای محاصره اقتصادی - سیاسی علیه مدینه برنامه ریزی کردند تا از پیشرفت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و مسلمانان و گسترش اسلام به دیگر شهرها، پیشگیری کنند، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از سوی خدا اجازه جهاد علیه مشرکان را یافت و آن حضرت اندیشید که شکوه و اعتبار دنیایی مشرکان را در هم بکوبد و محاصره

ص: 190

آنها را بشکند تا مجبور به تجدید نظر در موضعگیریهای ضد اسلامی خویش شوند. لذا آن شد که مشرکان را تهدید کند. از این رو پیوسته سپاهیان خود را به فرماندهی برخی از یاران جنگ آزموده به سویشان گسیل می داشت و گاهی نیز خود، فرمانده سپاه بود. اینک بجاست یادآوری کنیم که سپاهی که با حضور و فرماندهی آن حضرت، به جنگ می رفت آن جنگ را «غزوه» و در غیر این صورت آن را «سریه» می گفتند. بر اساس روایتی تعداد غزوه ها 27 مورد بود و تعداد سریه ها به 66 مورد رسیده بود(1).

اولین سریه ای که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گسیل کرد هشت ماه پس از هجرت بود. فرماندهی آن سریه بر عهده عمویش حمزة بن عبدالمطلب بود(2). در آن سریه، سی نفر از مهاجرانی که مورد شکنجه ها و آزار وحشیانه و سنگدلانه مشرکان مکه واقع شده بودند و اموالشان نیز مصادره و در دست مشرکان بود، حضور داشتند(3)، این افراد به کناره های دریای سرخ و جایی به نام «عیص از سرزمین قبیله جهینه رسیدند آنجا ابوجهل را دیدند که به همراه یکصد و سی نفر سوار از مردم مکه در یک قافله تجاری به قصد تجارت، می رفت. دو گروه در برابر یکدیگر صف آرایی کردند ولی فردی به نام مجدی بن عمرو جهنی» که با هر دو گروه قرار صلح داشت و ساطت کرد و جنگی در نگرفت(4).

### سریه عبیده بن حارث

این سریه همزمان با سریه حمزة بن عبدالمطلب شکل گرفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرماندهی آن را به عبیده بن حارث بن عبدالمطلب بن عبد مناف سپرد و شصت یا هشتاد تن از مهاجران، بدون حضور حتی یک تن از انصار که یک گروه سواره نظام را تشکیل داده بودند، به آبشخوری پایین دست ثنیة المرة در سرزمین حجاز رسیدند. در آنجا به ابوسفیان بن حرب برخوردند. او با دویست نفر از مکیان در آنجا توقف کرده بود. دو سپاه

ص: 191

1- مروج الذهب، ج 2، ص 282

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 69

3- وفاء الوفاء، ج 1، ص 272.

4- السیره الحلبیه، ج 3، ص 152؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 356؛ السیره النبویه، ج 2، ص 245.

به یکدیگر تیراندازی کردند(1)، ولی جنگی در نگرفت. تنها رویداد مهمی که رخ داد، آن بود که دو نفر به نامهای مقداد بن عمرو و بهرانی و عتبة بن غزوان مازنی که پنهانی مسلمان شده بودند ولی نتوانسته بودند خود را به مدینه برسانند به همراه مشرکان آمده بودند.

آنها این فرصت را غنیمت شمردند و به مسلمانان پیوستند(2).

### سریه سعد

در ماه ذی القعدة سال اول هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سومین سریه را که نه نفر مهاجر به سرپرستی سعد بن ابی وقاص بودند، در کمین مشرکان فرستاد، تا رفت و آمدهای تجاری آنان را زیر نظر بگیرند. این گروه حرکت کردند و به جایی به نام «خزار» در سرزمین حجاز(3) رسیدند و بدون هیچگونه درگیری به مدینه بازگشتند(4).

### غزوه ابواء

غزوه ابواء(5)

در ماه صفر در آغاز سال دوم هجرت یعنی دوازده ماه پس از ورود پیامبر به مدینه آن حضرت با گروهی از یارانش به راه افتاد و علمداری سپاه را نیز به علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد سعد بن عباده را نیز به جانشینی خود در مدینه گذاشت. آن حضرت با گروه یاد شده به منطقه ای به نام «ودان» رسیدند. در این غزوه که به غزوه ابواء معروف است - حضرت قصد درگیری با قریش و قبیله ضمره بن بکر بن عبدمنات بن کنانه را داشت که این کار

ص: 192

---

1- بیشتر سیره نویسان می گویند اولین تیری که در اسلام از کمان خارج شد به وسیله سعد بن ابی وقاص در همین سریه بوده است وی با زدن این تیر گفت همگان شاهد باشید که اولین تیر را در اسلام من زده ام تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 69 پسر همین سعد یعنی عمر بن سعد در کربلا اولین تیر را علیه یاران امام حسین علیه السلام انداخت و گفت نزد عبیدالله بن زیاد شهادت دهید که اولین تیر را من شلیک کردم [!]

2- السیره النبویه، ج 2، صص 241 و 242

3- . خزار [آبریز] منطقه ای نزدیک غدیرخم واقع در 450 کیلومتری مدینه و به قول برخی، نام دیگر غدیر خم می باشد معجم ما استعجم، ج 2، ص 368.

4- المغازی، واقدی، ج 1، ص 11.

5- روستایی است واقع در سی و سه میلی مدینه [معجم البلدان، ج 1، ص 93].

سرانجام به پیمان بستن با قبیلهٔ ضمیره پایان یافت و مخشی بن عمرو ضمیری، که بزرگ قبیله اش بود، این پیمان را بست. پس از این قرارداد صلح، پیامبر بدون هیچگونه درگیری به مدینه بازگشت و بقیه ماه صفر و چند روز آغاز ماه ربیع الاول را در آن شهر گذراند(1).

### غزوه بواط

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نیمه های ماه ربیع الاول سال دوم هجرت به همراه دویست تن از یارانش به طرف گروهی از قریشیان حرکت کرد و برای اداره شهر مدینه، نیز سائب بن مظعون ( و بنا بر قولی سعد بن معاذ را گمارد. سرانجام به «بواط»، که تقریباً در نودکیلومتری مدینه واقع است در منطقه رضوی)، نزدیک ینبع رسیدند ولی کاروان قریش را که سرپرستان امیه بن خلف بود و یکصد نفر از مشرکان نیز در آن قافله بودند، نیافتند. حضرت بدون درگیری به مدینه بازگشت و باقی مانده ماه ربیع الثانی و نیز بخشی از ابتدای ماه جمادی الاولی را در مدینه سپری کرد(2).

### غزوه ذات العشیره

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نیمه های جمادی الاولی از مدینه حرکت کرد و علمداری سپاه خود را که از 150 نفر تشکیل شده بود به حمزه بن عبد المطلب سپرد و برای اداره مدینه نیز ابو سلمه بن عبد الاسد را معین فرمود. در این غزوه سیشتر نیز با خود آوردند و به دنبال کاروانی از قریش که به طرف شام می رفت حرکت کردند گزارشی در مورد حرکت این کاروان قریش، از مکه که اموال قریشیان را برای تجارت به شام می بردند و سرکردگی آنان نیز با ابو سفیان بود، به پیامبر رسیده بود. آن حضرت با یارانش به «ذات العشیره»(3) رسیدند و خبر یافتند که آن کاروان چند روز است که از آنجا رفته است این همان کاروانی بود که خداوند وعده دستیابی به آن و یا پیروزی بر لشکر قریش در بدر را به پیامبر داده بود و به

ص: 193

1- سیره النبی، ج 2، ص 427؛ المغازی، ج 1، صص 11 و 12.

2- المغازی، ج 1، ص 12.

3- واقع در ناحیه ینبع، میان مکه و مدینه.

وعده خود وفا کرد. در این غزوه و حرکت جنگی قبیله مدلج نیز در پیمانی با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم متعهد شدند که هیچ یک از طرفین به حقوق یکدیگر تجاوز نکنند(1). در این غزوه

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با یارانش در کنار چشمهای فرود آمدند که در آنجا حضرت علی و عمار بر روی خاک به خواب رفتند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آن دو نفر را از خواب بیدار کرد، و حضرت علی علیه السلام را حرکت داد و فرمود: «ای ابو تراب - زیرا خاک آلوده شده بود(2)، برخیز؛ آیا می خواهی برایت بگویم که سیاهدل ترین مردم کیستند؟ یکی شخصی از قبیله ثمود، که شتر صالح را پی کرد؛ و دیگری فردی که ای علیه اینجایت را پیامبر با دست اشاره به سر خود کر [ می شکافد و اینجایت را و دست بر ریش خود نهاد رنگین می کند(3)].

شاید مقصود پیامبر از این غزوه ها این اهداف بود همپیمان شدن با قبیله های پراکنده سرزمین عرب و ترساندن قریشیان؛ همانها که مدینه را محاصره اقتصادی کرده بودند.

### غزوه بدر ابتدایی

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پس از بازگشت از غزوه ذات العشیره کمتر از ده شب در مدینه باقی ماند، و پس از آنکه زید بن حارثه را بر مدینه گماشت با سپاه خود به تعقیب «کرز بن جابر فهری» که به گله های مردم مدینه حمله کرده و آنها را به غارت برده بود پرداختند، و در تعقیب او تا منطقه «سفوان» که در منطقه بدر قرار داشت پیش رفتند؛ لیکن کرز بن جابر فرار کرد و پیامبر و افرادش بدون درگیری به مدینه بازگشتند(4).

### سویه عبدالله بن جحش

رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به مدینه بازگشت و باقیمانده ماه جمادی الثانی و نیز ماه رجب را در مدینه ماند در همان ماه رجب بود که شخصی به نام عبدالله بن جحش اسدی را به منطقه نخله

ص: 194

1- المغازی، ج 1، ص 12؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 66

2- امتاع الاسماع، المقریزی ص 55؛ خصائص علی النسائی، ص 129

3- مسند احمد، ج 4، ص 263؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 137.

4- المغازی، ج 1، ص 12؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 66

فرستاد؛ و دوازده نفر از مهاجران را نیز که هر دو نفر بر یک شتر سوار بودند - به همراه او روان کرد و فرمود: در آن منطقه بمان تا گزارشهایی درباره قریش به دست بیاوری و برای ما بازگویی آن حضرت به او دستور کارزار نداد.

این افراد در حالی که عبور کاروانی از قریش را زیر نظر داشتند وارد منطقه نخله شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام حرکت او نامه سربسته ای به او داد و فرمود که ابتدا دو روز حرکت کند، و پس از تمام شدن دو روز آن نامه را باز کند و بخواند.

پس از آنکه عبدالله آن نامه را باز کرد این عبارات نوشته شده بود هنگامی که این نوشته ها را دیدی حرکت کن تا به نخله که در بین مکه و طائف قرار دارد بررسی. در آنجا بمان و در کمین کاروانی از قریش باش و درباره آنها تحقیق و برای ما گزارش کن.

وقتی عبدالله آن نامه را خواند، گفت: به روی، چشم اطاعت می کنم و به همراهانش نیز گفت که در نامه چه چیزی نوشته شده است. همچنین گفت که آنان مجبور به همراه بودن با او نیستند؛ اگر شهادت در راه خدا را دوست دارند با او همراه شوند ولی اگر کسی از احتمال کشته شدن هراس دارد می تواند برگردد.

همه آن افراد همراه او حرکت کردند تا به نخله رسیدند و کاروانی از قریش که کشمش و گندم و کالاهای تجارتنی داشت، از آنجا گذشت. افرادی چون: عمرو بن حضرمی، عثمان بن عبدالله بن مغیره، نوفل بن عبدالله بن مغیره و نیز حکم بن کیسان، از غلامان قبیله مغیره در این کاروان بودند سپاهیان مسلمان درباره این کاروان با یکدیگر به رایزنی پرداختند و در بررسی اوضاع به این نتیجه رسیدند که اگر امروز که آخرین روز ماه رجب و از ماه های حرام است با آنان بجنگیم حرمت ماه حرام را شکسته ایم؛ و اگر درنگ کنیم تا امشب بگذرد، در آن صورت آنان به منطقه حرم می رسند. سرانجام، تصمیم به نبرد گرفتند.

واقف بن عبدالله، تمیمی به طرف عمرو بن حضر می تیراندازی کرد و او را کشت؛ سپس، عثمان بن عبدالله و حکم بن کیسان را به اسارت گرفتند؛ ولی نوفل گریخت(1). مسلمانان، کاروان شتران را برداشته و به همراه دو نفر اسیر، به مدینه بازگشتند.

ص: 195

---

1- المغازی، ج 1، ص 13 به بعد الاستیعاب، ترجمه عبد الله بن جحش؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 157.

این افراد برگشتند، پیامبر فرمود من که شما را به جنگ در ماه حرام فرمان نداده بودم؟

آن حضرت از تأیید کار آن گروه و پذیرش آنها خودداری کرد و منتظر ماند تا خدا درباره آنها و حی بفرستد و به واسطه اهمیت این جریان توسط جبرئیل از دستور خدا با خبر شوند. پس از خودداری پیامبرها از تحویل گرفتن کاروان شتران و آن دو اسیر یاد شده و منتظر ماندن برای رسیدن وحی الهی؛ آن افراد سرگردان ماندند و گمان کردند که دیگر کارشان تمام است و برادران مسلمانانشان نیز آنان را سرزنش کردند. قریشیان نیز به شدت در مقابل این کار واکنش نشان دادند و بهانه ای برای خود یافتند و شروع کردند به تبلیغات سوء و منفی می گفتند محمد و یارانش حرمت شهر حرام را شکسته و خونریزی در آن را حلال شمرده اند

یهودیان نیز این جریان را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فال بد گرفتند و گفتند: «عمر و بن حضرمی را واقد بن عبدالله کشت از نام عمر و در می یابیم که جنگ برپا می شود و از کلمه حضر می پی می بریم که زمان جنگ فرارسیده و حاضر شده است از واقد [= افروخته]، به این نتیجه می رسیم که آتش جنگ شعله ور شده است». خدای متعال این کار را علیه آنها قرار داد نه به نفع شان، و لذا وحی فرمود: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدُّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» (1)، «از تو در مورد جنگ در ماه حرام می پرسند؛ بگو: جنگ و در آن گناهی است بزرگ و باز داشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و بازداشتن از [مسجد الحرام] [حج] و بیرون راندن اهل آن از آنجا گناهش نزد خدا بزرگتر است و فتنه [= شرک] از کشتار بزرگتر است».

### نشانه های فتح

پس از فرو فرستادن این آیه این جریان نیز حل شد و کشمکش پایان پذیرفت. بدین سان خدای تعالی در کار مسلمانان گشایشی دیگر، پدیدار فرمود و رسول خدا نیز کاروان

ص: 196



شتران را تحویل گرفت و اموال غنیمتی را در بین مسلمانان تقسیم فرمود. این اولین غنیمت(1) و اولین پیروزی مسلمانان بود که پس از پانزده سال شکنجه، بی خانمان شدن،

مجبور به ترک وطن شدن، غارت و مصادره اموال، اسارت فشار، سرکوب و انواع اذیت‌های مشرکان نسبت به مسلمانان نصیب آنان شده بود. دو نفر اسیر مشرکان نیز نزد مسلمانان ماندند و قریشیان برای آزادیشان اقدام کردند؛ لیکن چون قریشیان نیز در این سریه دو نفر از مسلمانان را اسیر کرده بودند پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به کسی که از طرف قریش برای آزادی این دو نفر فدیة آورده بود، فرمود: ما این دو نفر را تنها در صورتی آزاد می‌کنیم که اسیران خود را تحویل بگیریم؛ زیرا برایشان می‌ترسیم.

قریش آن دو اسیر را آزاد کرد و به محض رسیدنشان به مدینه، اسیران قریش نیز آزاد شدند. البته یکی از آن دو اسیر به نام حکم بن کيسان مسلمان شد و از مسلمانان نیکوکار گردید و نزد پیامبر ماند تا آنکه در جریان جنگ بئر معونه<sup>۲</sup> شهید شد، ولی عثمان بن عبدالله بن مغیره به مکه بازگشت و در حال کفر در آنجا از دنیا رفت.

وقتی عبدالله بن جحش و یارانش پس از نزول آیه سرزنش از آنها برطرف شد، به طمع پاداش نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رفتند و گفتند: ای رسول خدا خواهش می‌کنیم به جنگی روان شویم که فرماندهی آن بر عهده شخص شما باشد، و پاداش مجاهدان را دریابیم. در این مورد این آیه نازل شد: **إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** (2)؛ آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده اند آنان به رحمت خدا امیدوارند و خدا آمرزنده مهربان است».

### سریه عمیر بن عدی

پنج شب از ماه رمضان و دقیقاً نوزده ماه از هجرت گذشته بود که سریه ای به فرماندهی عمیر بن عدی به جانب عصماء یهودی دختر مروان که مادر منذر بن منذر بود فرستاده

ص: 197

1- اولین خمسی است که در اسلام دریافت شد رک تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 70؛ المغازی، ج 1، ص 18.

2- سوره بقره، آیه 218

شد. او، پیوسته به عیبجویی از مسلمانان و خرده گرفتن بر آنها می پرداخت و پیامبر را نیز می آزرده و در گردهماییهای قبیله های اوس و خزرج شرکت می کرد و با شعر خواندن، مردم را علیه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم می شورانید این شعرها باعث دامن زدن و پیگیری کینه های قدیمی و نیز مقدمه سازی و تهیه آتش جنگها می شد؛ که خدای متعال وحی فرستاد «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (1)، به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است؛ چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست.

عمیر بن عدی دستور حضرت را اجرا کرد و به مدینه برگشت و نماز صبح را به پیامبر، اقتدا کرد و گزارش داد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دست بر شانه او زد و فرمود: «این، مردی است که خدا اولش را به طور پنهانی یاری کرد در این ماجرا حتی دو بز هم باهم شاخ به شاخ نخواهند شد کنایه از اینکه به خاطر قتل آن زن کسی درگیر نخواهد شد و چنین نیز شد» (2).

### غزوه بدر (اصلی)

پس از بازگشت عبدالله بن جحش و افرادش به مدینه در ماه شعبان، پیامبر بقیه ماه شعبان و نیز اندکی از ماه رمضان را در مدینه گذراند. در این هنگام گزارشی درباره

ص: 198

1- سوره حج، آیه 39.

2- المغازی، ج 1، صص 172 تا 174 طبقات الکبری، ج 2، صص 27 تا 31 عصماء دختر مروان زنی بود شاعر و زبان آور که اسلام و مسلمانان را هجو می کرد روزی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم: گفت کسی نیست داد مرا از دختر مروان بستاند؟ عمیر بن عدی خطمی که نابینا بود - شنید و شبانه بر آن زن تاخت و کورمال کورمال وارد خانه او شد. وی متوجه شد که پنج فرزندش خفته اند. با لمس دست عصماء را یافت و دلیرانه چنان شمشیر خود را در شکم آن زن فرو برد که از پشت سرش در آمد. پس از بازگشت عمیر و فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او که: خدا و رسولش را یاری کردی عمیر: پرسید آیا از این کار مرا زیانی می رسد؟ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «حتی دو بز هم شاخ به شاخ نمی شوند یعنی هیچ اتفاقی نمی افتد عمیر از شنیدن این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دلیرتر شد و نزد خاندان عصماء برگشت و گفت: من عصماء، را کشتم هرچه از دستتان بر می آید بکنید». و از دستشان هیچ کاری بر نیامد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نام او را عمیر بصیر [= روشندل] نهاد.

بازگشت کاروان تجاری قریش، که به سرپرستی ابو سفیان به شام رفته بود، دریافت کرد. از این رو، آن حضرت با یارانش به طرف کاروان مزبور حرکت کرد. این حرکت در روز شنبه دوازدهم یا هشتم ماه رمضان سال دوم هجری شروع شد<sup>(1)</sup> برای اداره شهر ابولبابه، و برای امامت جماعت مردم نیز عبدالله بن ام مکتوم تعیین شدند انصار که تا آن زمان به جنگی نرفته بودند نیز با حضرت رفتند؛ البته مسلمانان بدون قصد و عده ای در این سپاه حاضر شدند<sup>(2)</sup>. خدای متعال می فرماید: وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَا خْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ «(3)؛ و اگر با یکدیگر وعده گزارده بودید، قطعاً در وعده گاه [خود] اختلاف می کردید».

گزارش بازگشت کاروان تجاری چهل نفری از شام به سرپرستی ابو سفیان به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسیده بود، و در این گزارش تأکید شده بود که اموال ارزشمند و چشمگیری در آن کاروان هست البته یک بار دیگر نیز برای رویارویی با این کاروان حرکت کرده بودند، ولی موفق نشده بودند به آنان برسند. از این رو برخی از اصحاب برای همراهی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حرکت نکردند؛ زیرا گمان نمی بردند این بار هم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جنگ کنند، لذا نیازی به حضور خود در سپاه نمی دیدند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همراه سیصد و سیزده نفر<sup>(4)</sup> از مسلمانان از مدینه حرکت کرد

این افراد، شامل هشتاد و دو نفر از مهاجران صد و هفتاد نفر از قبیله خزرج و شصت و یک نفر از قبیله اوس بودند هفتاد شتر داشتند که به ترتیب سوار آن می شدند؛ اما تنها دو اسب با خود آورده بودند؛ یک اسب برای مقدار<sup>(5)</sup> بود و یک اسب را نیز زبیر بن عوام آورده بود.

ص: 199

- 
- 1- السيرة النبوية ابن هشام، ج 3، ص 159
  - 2- نک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 85؛ المغازی، ج 1، ص 25؛ السيرة الحلبیه، ج 2، ص 143 نیز آیه های 5 و 6 سوره انفال را ببینید بسیاری از مورخان می گویند که آن دسته از انصار، که اهل بصیرت بوده اند گمان می کردند که جنگی در کار نخواهد بود بلکه صرفاً، هدف گرفتن غنایم از کاروان تجاری مکیان است صراحت این سخن را در الکامل ابن اثیر، ج 2، ص 116 ببینید.
  - 3- سوره انفال، آیه 42.
  - 4- به تعداد یاران طالوت السيرة الحلبیه، ج 2، ص 149
  - 5- تاریخ الخمیس، ج 1، ص 371؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 187؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 323؛ تفسیر عیاشی، ج 2، صص 25 و 54؛ حیاة الصحابه، ج 1، ص 493 تمامی این منابع متفقاً می گویند که جز مقدار کسی اسب نداشت. برخی این را از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده اند، مانند: تاریخ طبری، ج 2، ص 135؛ السيرة الحلبیه، ج 2، ص 149؛ السيرة النبوية ابن کثیر، ج 2، ص 388

پیامبر و حضرت علی علیه السلام و مرثد بن ابی مرثد غنوی نیز بر یک شتر سوار بودند(1).

هنگامی که ابو سفیان از حرکت پیامبر باخبر شد به منقطة بدر نزدیک نشد، و ضمضم بن عمرو غفاری را با پرداخت ده دینار اجیر کرد تا به مکه برود و به قریشیان گزارش بدهد که محمد صلی الله علیه وآله(2) و سلم با یارانش قصد حمله به کاروان او را دارند و آنان را برای مبارزه با پیامبر فرا بخواند قریشیان نیز با شنیدن این خبر حدود یکهزار نفر از جنگجویان خود را، که سوار بر یکصد اسب(3) و هفتصد شتر بودند، فرستادند و اشراف قریش - به جز ابولهب که عاص بن هشام بن مغیره را به جهت طلبی که از او داشت به جای خود فرستاد، تمام طایفه های قریش به جز عدی بن کعب در این لشکر کشی شرکت داشتند. آنان شادی کنان، - و چنان که خدای متعال می فرماید: «... بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ»(4)، «با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم - از خانه های خویش بیرون آمدند و به طرف بدر حرکت کردند و می گفتند: آیا محمد و یارانش گمان می کنند که ما همانند کاروان پسر حضرمی هستیم؟ آنان با شتاب هرچه تمام تر حرکت کردند. و زنان خواننده و شراب فراوان نیز با خود برداشتند و در راه نیز به شرابخواری و سازونوا و دف نوازی پرداختند(5).

### به سوی ذفران

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به همراه یارانش به طرف ذفران حرکت کردند و دو پرچم نیز برای سپاه خود معین کرد: یکی را مصعب بن عمیر برداشت و دیگری را که عقاب نام داشت - علی بن

ص: 200

- 
- 1- السيرة النبوية، ابن هشام، ج 3، ص 159
  - 2- همان، ص 155 .
  - 3- نك: السيرة الحلبية، ج 2، ص 146؛ الكامل ابن اثير، ج 2، ص 118؛ السيرة النبوية ابن كثير، ج 2، ص 387؛ مناقب آل ابيطالب، ج 1، ص 187 در تعداد اسب سواران اختلاف هست به گونه ای که تعداد آنها را تا چهارصد نفر هم ذکر کرده اند مانند تفسیر قمی، ج 1، ص 262
  - 4- سوره انفال، آیه 47.
  - 5- بحار الأنوار، ج 19، ص 246

ابی طالب علیه السلام برداشت (1) سپاه اسلام از مدینه به طرف ذفران عزیمت کرد و از آنجا نیز به طرف منطقه بدر رفت و از بدر نیز به ناحیه ای به نام «عقیق» و از آنجا به «ذی الحلیفه» و سپس به «اولات الجیش رفت و از مناطق تُربان» و «ملل» و «غمیس الحمام» و «صخرات الیمام» و «سیاله» و «فج الروحاء» و «شنوکه» نیز عبور کرد تا آنکه در منطقه ای به نام «عرق الظبیه»، مردی از بادیه نشینان را دیدند و از او در مورد قریشیان پرسیدند، ولی او خبری نداشت. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در کنار چاه روهاء (یا سجسج) فرود آمدند و از آنجا نیز به «منصرف» رسیدند، آنگاه سمت چپ راه مکه را ترک کردند و از طرف راست به قصد بدر روانه نازیه شدند. در این حال به بخشی از منطقه بدر به نام رحقان» که در بین راه «نازیه» و تنگه «صفراء» قرار داشت رسیدند و از آنجا بالا رفتند و به نزدیکی «صفراء» رسیدند و خیمه ها را برپا کردند. در این هنگام نیز بسیس بن عمرو جهنی را که با بنی ساعده هم پیمان بود، به همراه عدی بن ابی زغباء، جهنی که همپیمان بنی نجار بود برای تحقیق و تجسس درباره ابوسفیان و کاروانش فرستادند سپس در بخش راست صحرای ذفران حرکت کردند و پس از چندی راهپیمایی در قسمتی از ذفران فرود آمدند.

### رایزنی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با یاران

وقتی آن حضرت با یارانش در ذفران فرود آمدند؛ گزارش حرکت قریشیان برای حمایت از کاروانشان به گوش پیامبر رسید. جبرئیل نیز گزارش کرد که آن کاروان، از دسترس شما خارج شده و قریشیان برای حمایتشان آمده اند. از این رو، دستور جنگ را ابلاغ کرد. پیامبر با یارانش مشورت کرد و این گزارش را بیان فرمود (2). مقداد بن اسود برخاست

ص: 201

1- المناقب، خوارزمی، ص 152؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3، ص 159؛ الأغانی، ج 4، ص 175؛ تاریخ الامم والملوک، ج 2، ص 430. جمهرة الخطب، ج 1، ص 428؛ المستدرک حاکم، ج 3، ص 11؛ و... و تنها از یک پرچم سخن گفته اند که رسول خدا آن را به علی سپرد بیفزاییم که در غزوه خیبر همین پرچم به کار رفت و در دست امیر مؤمنان بود که در سهمگین خیبر را گشود. ر.ک: السیره الحلبیه، ج 2، ص 147.

2- نخست ابوبکر نظر داد: ای رسول خدا، قریش و تمام عزّتش آمده است. به خدا از روزی که عزت یافت تا کنون ذلت را به خود ندیدند از روزی که کفر ورزیدند هرگز مؤمن نشدند. چون به جنگ برخیزند همواره پیروز بر می گردند... پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «بنشین». عمر برخاست و همان سخنان یأس آور ابوبکر را گفت و همان پاسخ را شنید تا آنکه مقداد برخاست. عیون الاثر، ج 1، ص 127 امتاع الاسماع، ص 74؛ بهجة المحافل، ص 181]. جالب است بدانید، بسیاری از قلمهای دست به، مزد این مطلب را اینگونه نوشته اند: «آنگاه ابوبکر سخن گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از وی رویگرداند. پس عمر سخن گفت و پیامبر باز هم از وی رویگرداند. نک: صحیح مسلم، باب غزوة بدر، ج 5، ص 170؛ مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 219؛ البداية والنهایه، ج 3، ص 263؛ السیره النبویه ابن کثیر، ج 2، ص 394 این حقیقت پوشانی آنگاه شدت می گیرد که بگویند: «ابوبکر به خوبی سخن گفت عمر نیز سخن به خوبی گفت. سپس مقداد برخاست و گفت...». نک: البداية والنهایه، ج 3، ص 262 و بسیاری دیگر بهترین گزینه را سکوت دانسته اند و هیچ نگفته اند.

و گفت: ای رسول الله، همان دستوری را که خدا فرموده است انجام دهید؛ ما نیز با شما خواهیم بود. به خدا، ما همانند بنی اسرائیل نخواهیم گفت: « فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِ دُونَ » (1)، تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما همین جا می نشینیم بلکه می گوئیم تو با کمک خواستن از پروردگارت به جنگ با مشرکان پرداز و ما نیز با شما به جنگ با دشمنانت خواهیم پرداخت به خدایی که تو را به حقیقت فرستاده است سوگند، اگر ما را به «برک الغماد» در سرزمین یمن نیز ببری با تو خواهیم بود تا به مقصودت برسی اگر هم به ما دستور بدهی که بر اخگر آتش یا خارستان قدم زنیم، باز با تو خواهیم بود. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم او را تحسین و برایش دعا فرمود. سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: ای مردم، نظر مشورتی خود را بگوئید (مقصود حضرت انصار بودند).

سپس دوباره و سه باره نیز تکرار فرمود و انصار دریافتند که مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم صلی الله آن است که آنان اعلام نظر کنند. لذا سعد بن معاذ انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا، گویا مقصودتان ماییم؟ حضرت فرمود آری .

سعد عرض کرد پدر و مادرم فدای تو ای پیامبر خدا واقعیت آن است که ما به طور حقیقی به تو گرویده ایم و تو را تصدیق کرده ایم و گواهی داده ایم که هرچه از جانب خدا آورده ای حقیقت دارد در این مورد هر یک از ما با تو عهد کردیم و پیمان بستیم که

ص: 202

بشنویم و فرمان ببریم؛ پس هر کاری صلاح می دانی انجام بده، ما نیز با تو هستیم. سوگند به خدایی که تو را به حقیقت فرستاد، اگر از ما بخواهی که با تو به عمق دریایییم، خواهیم آمد و حتی یک نفر از ما، سرپیچی نخواهد کرد. ما حتی از اینکه فردا با دشمن بجنگیم نیز، ناراحت نیستیم؛ ما در جنگ بسیار شکستیم و در رفاقت و دوستی نیز صادقانه عمل می کنیم. امیدوارم که خدا آنگونه که شما دوست داری ما را در خدمت قرار بدهد و باعث روشنی چشمت شویم. شما شروع بفرمایید؛ امیدوارم که خدا در این کار برکت قرار بدهد. با هر که می خواهی بیونند و از هر که می خواهی قطع رابطه کن و هر چه می خواهی از اموالمان بگیر؛ هر چه بیشتر برداری، شادمان ترمان می کنی (1).

حضرت از سخنان سعد بسیار خوشحال شد و از او و دیگر انصار به جهت این اعلام نظر تشکر کرد (2) و خطاب به آنان فرمود: «به امید خدا و برکت الهی شروع کنید، و من به شما بشارت می دهم. واقعیت آن است که خداوند به من دستیابی بر یکی از دو دسته [کاروان تجارتي یا سپاه قریش] را وعده داده است و خدا بر خلاف وعده اش عمل نمی کند. گویا می بینم که افراد دشمن به خاک هلاکت در افتاده اند. سپس یاران خود را برداشته و در اطراف بدر فرود آمدند (3).

### کاوش و کسب اخبار

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پس از آنکه همراه با یارانش نزدیک بدر فرود آمدند، با یکی از یاران خود رفتند تا به پیرمردی عرب [به نام سفیان الضمری] رسیدند و به طور ناشناس در مورد قریشیان و نیز محمد صلی الله علیه وآله و سلم و یارانش پرسیدند و گفتند که در مورد این دو گروه چه شنیده ای؟

ص: 203

- 
- 1- السيرة النبوية، ابن هشام، ج 3، ص 168
  - 2- چنانکه خواننده گرامی در گفتار این دو صحابی یعنی مقداد و سعد درنگ کند آشکارا می بیند که این دو از جنگ سخن گفته اند نه از صلح یا مانند آن دو نفر پیشین از هراس و نومیدي، بلکه سخن آنان نشان از اطاعت محض دارد یعنی بالاترین نقطه ایمان و اساسی ترین وظیفه یک مسلمان واقعی؛ اطاعت محض از شخصی آسمانی که هرگز دچار خطا نمی شود زیرا از امتیاز عصمت برخوردار است.
  - 3- سيرة النبي، ج 2، ص 448.

پیر مرد گفت: تا نگویند که شما دو نفر کیستید به شما هیچ نخواهم گفت .

حضرت فرمود: اگر تو بازگو کنی ما نیز خود را معرفی می کنیم.

پیر مرد گفت آیا تنها در مقابل خبرهای من خود را معرفی می کنید؟

حضرت فرمود: آری.

گفت: خبردار شده ام که محمد و یارانش در فلان روز به راه افتاده اند اگر این خبر راست باشد باید اکنون در فلان منزلگاه باشند - همان مکانی که پیامبر در آن بود - و نیز با خبر شده ام که قریشیان در فلان روز به راه افتاده اند و اگر این گزارش صحت داشته باشد .

باید اینک در فلان منطقه باشند. سپس پرسید: شما دو نفر کیستید؟

حضرت فرمود ما از آب هستیم(1).

سپس حرکت کردند و نزد یاران خود بازگشتند. پیامبر شب هنگام، چند نفر را به طرف چاه های بدر فرستاد تا خبر بیاورند آن افراد نیز با دو نفر با نامهای اسلم غلام بنی (حجاج و عریض بن یسار ) غلام بنی عاص بن سعید از افرادی که برای قریشیان آبکشی می کردند، برخوردند و آنها را آوردند و پرسیدند شما برای چه کسی آبکشی می کنید؟ در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مشغول نماز بود آن دو نفر گفتند ما برای سپاه قریش کار می کنیم آنان ما را برای بردن آب فرستاده اند

این افراد ناراحت شدند؛ زیرا امیدوار بودند که آن دو نفر از آبکشهای کاروان تجاری ابوسفیان باشند لذا آن دو را کتک زدند تا اینکه گفتند ما برای ابوسفیان کار می کنیم. آنان نیز رهایشان کردند و دست از زدن برداشتند. البته این یک روش نادرست جاهلی بود که با شکنجه اعتراف می گرفتند؛ لیکن اسلام از این کار بازداشته است و حتی اعترافی را که با شکنجه گرفته شده باشد باطل می داند. لذا می بینیم که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پس از نماز، به آنها اعتراض کرد و فرمود: وقتی به شما راست گفتند آنها را کتک زدید، و وقتی به شما دروغ گفتند، دست از زدن برداشتید به خدا راست گفتند اینها برای سپاه قریش کار می کنند.

سپس رو به آن دو نفر کرد و فرمود: در مورد سپاه قریش برایم بگویید.

ص: 204

---

1- السيرة النبوية ابن هشام، ج 3، ص 163. المغازی، ج 1، ص 50.



گفتند: آنان در پشت همان تپه شنی قرار دارند که در ناحیه عدوة القصوی " می بینید.

رسول خدا فرمود چند نفر هستند؟

گفتند: بسیار زیاد

حضرت فرمود تعداد دقیق آنها چند نفر است؟

گفتند: نمی دانیم.

حضرت پرسید هر روز چند شتر را برای غذا می کُشند؟

گفتند: در یک روز نه تا و روز دیگر ده تا .

حضرت فرمود: سپاه دشمن بین نهصد تا یکهزار نفرند آنگاه فرمود: از رؤسای قریش چه کسانی در بین ایشان هستند؟

آن دو نفر گفتند عتبه بن ربیعہ شیبہ بن ربیعہ ابوالبختری بن هشام حکیم بن حزام نوفل بن خویلد، حارث بن عامر طعیمة بن عدی بن نوفل نضر بن حارث زمعة بن اسود ابوجهل بن هشام، امیة بن خلف نبیه و منبه پسران حجاج و سهیل بن عمرو و پدرش. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به طرف یاران خود رفت و فرمود این مکه است که پاره های جگر خود را به جنگتان فرستاده است(1).

### گریز ابوسفیان

ابوسفیان فرار کرد و به ساحل دریای سرخ رسید و هنگامی که خود را نجات یافته و کاروانش را در امان دید ، نامه ای به سران سپاه قریش نوشت و این موضوع را گزارش کرد وقتی سپاه قریش در منطقه جحفه بودند این خبر را دریافتند و تصمیم به بازگشت گرفتند. ابوجهل گفت: به خدا بر نمی گردیم و باید به بدر برویم و در آنجا بمانیم. سپس شتران را قربانی کنیم و هر عربی را که از آنجا می گذرد با غذاهای خود پذیرایی کنیم و به خوانندگی و شرابخواری پردازیم تا همهٔ عرب صدای ما را بشنوند و لشکرکشی و گردهمایی ما را

ص: 205

---

1- سیره النبی، ج 2، ص 449؛ المغازی، ج 1، صص 52 و 53. الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 119.

بینند. این باعث می شود که در آینده همه شان از ما بهراسند(1).

اخنس بن شریق گفت: به نظر من باید برگردیم و دست از این کار برداریم(2).

ولی به او گوش فرا ندادند لیکن اخنس به همراه سربازان قبیله بنی زهره بازگشتند و هیچ یک از افراد این قبیله در جنگ بدر حضور نداشت. همین امر سبب شد که پس از جنگ بدر همه به حال بنی زهره که با نظر اخنس برگشته بودند غبطه بخورند و از طرفی مایه افتخار آنها باشد. از آن پس نیز اخنس در بین طایفه مورد احترام بود و همپیمان آنان نیز به شمار می رفت

### شب نبرد بدر

در شب هفدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت که فردای آن جنگ بدر رخ داد، پیامبر خدا یاران خود را در نزدیکی چاه آب مستقر فرمود اما وقتی آنان را برای آوردن آب فرا خواند سکوت اختیار کردند آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم امیر مؤمنان علی علیه السلام را برای آوردن آب فرا خواند که آن حضرت مشک آب را برداشت و برای آوردن آب به طرف چاه رفت. شبی سرد و تاریک و طوفانی بود. زمانی که آن حضرت به چاه رسید برای پرکردن مشک دلوی نیافت؛ لذا خود داخل چاه شد و مشک را پر از آب کرد و بالا آمد. به هنگام بازگشت بادی تند وزید و آن حضرت نشست تا باد بگذرد سپس برخاست و به راه خود ادامه داد، ولی باد دوباره و سه باره وزید و امیر مؤمنان نشست تا آن بادها نیز بگذرد، و به حرکت ادامه داد. وقتی نزد پیامبر در سید حضرت فرمود: ای ابا الحسن، چرا دیر آمدی؟

عرض کرد سه بار باد تندی وزید و تنم لرزید .

ص: 206

---

1- المغازی، ج 1، ص 44 در زمان جاهلیت در منطقه بدر بازاری خاص به صورت موسمی برگزار می شد، که علاوه بر ذوق آزمایی شاعران و ادیبان برخی کالاها ضروری نیز در آن به فروش می رفتند.

2- المغازی، ج 1، ص 44. وی در سخنان خود گفت: «محمد از شماست. پسر خواهر شماست. اگر پیامبر باشد که مایه سعادت مندی شماست و اگر دروغکار باشد دیگران او را بکشند برایتان بهتر خواهد بود. برگردید و ترسو بودن را به نام من بگذارید...».

حضرت فرمود: می دانی آن بادها چه بودند؟ آن بادها بر اثر حضور جبرئیل با یکهزار فرشته بود که جبرئیل و فرشتگان بر تو سلام کردند آنگاه میکائیل با یکهزار فرشته گذشتند و او و فرشتگان نیز بر تو سلام کردند. پس از آن اسرافیل نیز با یکهزار فرشته گذشتند و او و فرشتگان همراهش نیز به تو سلام کردند و این فرشتگان همگی برای یاری ما آمده اند(1).

سید حمیری در قصیده معروف خود در مدح امیر مؤمنان علیه السلام می گوید :

اقسم بالله و آلائه\*\*\*والمراء عمّا قال مسؤول

ان علي بن ابي طالب\*\*\*على التقى والبرّ مجبول

كان إذا الحرب مرتها القنا\*\*\*وأحجمت عنها البهاليل

يمشي إلى القرن وفي كفه\*\*\*أبيض ماضي الحدّ مصقول

مشي العفرنا بين اشباله\*\*\*أبرزه للقص الغيل

ذاك الذي سلم في ليلة\*\*\*عليه ميكال وجبريل

ميكال في ألف وجبريل في\*\*\*ألفٍ ويتلوهم سرافيل

ليلة بدر مدداً أنزلوا\*\*\*كانهم طير أبابيل(2)

به خدا و نعمتهایش سوگند یاد می کنم / او اینها را در حالی می گویم که می دانم هر فردی در برابر گفتارش مسؤول است؛

واقعیت آن است که علی پسر ابو طالب / بر پرهیزگاری و نیک سیرتی سرشته شده است؛

جنگ چون افروخته شود / او رادمردان سترگ آماده کارزار شوند؛

به سوی هماورد خوش گام می زند / و در دستان خود شمشیر درخشان خوش می درخشد؛

میان همزمان به سان شیری ژیان راه می رود / به سان کسی که به شکار در پیشه ای باشد؛

همو که در یک شب درودش فرستادند / فرشتگان خدا جبرائیل و میکائیل؛

میکائیل با هزار فرشته و جبرائیل نیز / هزار فرشته دارد که اسرافیل هم در پی آنهاست؛

در شب بدر به یآوری نزول کرده اند / به سان پرندگان انبوه ابابیل بوده اند».

- 1- بحار الأنوار، ج 19، صص 305 و 306؛ نیز مضمون آن در المغازی، ج 1، ص 57 آمده است.
- 2- أمالي، طوسی، صص 198 و 199؛ بشارة المصطفی، صص 53 و 54.

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به طرف چاه های بدر رفت منطقه بدر بسیار وسیع بوده است:

از جنوب به «عدوة القصوی» و از شمال به «عدوة الدنيا» منتهی می شد در این وادی چاه ها و چشمه های آب بوده که کاروانها در آنجا اطراق می کردند. آن حضرت با سپاه اسلام پیش از قریشیان به این نقطه رسیدند و خدا باران شدیدی بارانید و باعث رسیدن قریشیان به منطقه پر آب بدر شد گرچه به مسلمانان نزدیک بودند ولی جز مقداری اندک و مفید باران به مسلمانان نرسید و آزارشان نداد بلکه به آنان کمک کرد زیرا باعث سخت و محکم شدن زمین محل استقرار آنها شد(1). وقتی پیامبر در کنار چاه های بدر که در طرف مدینه قرار داشتند، فرود آمد حباب بن منذر بن عمرو بن جموح به پیامبر عرض کرد: ای رسول الله آیا شما به دستور خدا در اینجا فرود آمده اید و نباید قدمی پیش یا پس بگذاریم یا از نظر تدبیر جنگ هر جا که شایسته است می توان فرود آمد؟

حضرت فرمود دستوری نرسیده است باید طبق تدبیر جنگ رفتار کرد.

عرض کرد: ای رسول خدا اینجا برای خیمه زدن و استقرار سپاه مناسب نیست. به نظر من بهتر است سپاه را به چاه ها و آبراه هایی ببرید که به دشمن نزدیکتر است و در آنجا حوض بزرگی درست کنیم و آن را از آب پرکنیم، تا آب در دسترس ما باشد. پیامبر پذیرفت و همین کار را انجام داد(2). این کار یکی از دلایل برتری موقعیت جنگی مسلمانان بر مشرکان شد. پیامبر پس از استقرار سپاه در جایگاه های مناسب در محل وقوع جنگ حاضر شد و به یاران خود جاهایی را نشان داد و فرمود که در هر یک از آن نقطه ها کدامیک از سردمداران کفر و بزرگان قریش سرنگون خواهند شد و نام یک یک آنها را به مسلمانان بازگو نمود و با هر خبر غیبی ای که بیان می کرد لفظ ان شاء الله را نیز می گفت(3).

ص: 208

- 
- 1- المغازی، ج 1، ص 54.
  - 2- به همین دلیل حباب را الحباب ذی الرأی» نام نهادند یعنی حباب صاحب نظر نک: تاریخ الخميس، ج 1، ص 376؛ الکامل، ابن اثیر، ج 2، ص 122؛ البدایة والنهایة، ج 3، ص 267؛ المغازی، ج 1، ص 53.
  - 3- سیرة النبی، ج 2، ص 452.

در صبح روز هفدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت مشرکان از مخفیگاه خود بیرون آمدند و به طرف صحرای بدر حرکت کردند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را مشاهده فرمود که به سرعت از پشت تپه شنی بیرون آمده وارد صحرا شدند دستان خویش را به دعا برداشت: «اللهم هذه قریش قد أقبلت بخيلائها وفخرها، تحادك و تكذب رسولك، اللهم فنصرک الذي وعدتني به، اللهم أجنهم الغداة(1)؛ خدایا، این قریش است که با غرور و فخر فروشی خود آمده است تا با تو بجنگد و رسولت را تکذیب کند خدایا حالا آن یاریت را که به من وعده فرمودی درخواست می کنم پروردگارا تا چاشت مرگشان را در رسان».

سپس آن حضرت به سربازان خود فرمود چشم پوشی کنید و شما جنگ را آغاز نکنید و هرگز هیچ یک از شما سخنی نگوید.

هنگامی که مشرکان در آن منطقه مستقر شدند، تنی چند از آنان آمدند و بر سر حوض آبی رفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساخته بود برخی از مسلمانان قصد جلوگیری از آنان را داشتند لیکن پیامبر فرمود: آنان را به حال خود بگذارید. و آن افراد آب نوشیدند.

ابوجهل با دیدن عده کم و اسلحه ساده مسلمانان گفت شکست آنها بسیار ساده است غلامان خود را نیز بفرستیم حتی بدون اسلحه و با دست خالی بر آنها پیروز خواهند شد(2).

عتبة بن ربیعہ گفت: به نظر تو آیا افرادی جز اینها در جایی کمین نکرده اند یا افرادی برای کمک به آنان در راه نیستند؟

از این رو، به عمرو بن وهب جُمحی مأموریت دادند که سپاه اسلام را ارزیابی کند. او جنگجویی بسیار شجاع بود. با اسب خود گرداگرد سپاه اسلام جولان داد و در صحرا نیز گشتی زد و نزد قریشیان برگشت و گفت اینها سیصد نفرند با چند نفر کمتر یا بیشتر؛ لیکن مهلتی بدهید تا دریابم که آیا گروه های کمین یا سربازان کمکی در جایی دیگر دارند یا نه. سپس مسافت زیادی را در آن بیابان تاخت و با جست و جوی خود چیزی نیافت و بازگشت و گفت من چیزی ندیدم ولی احساسی دارم که برای شما بیان می کنم: ای

ص: 209

1- سیرة النبی، ج 2، ص 453.

2- المغازی، ج 1، ص 63

قریشیان مشاهده کردم که بلاها و مصیبت‌هایی مرگ را با خود می‌آورند. شتران آبکش یثرب مرگ حتمی بار دارند مگر نمی‌بینید که ساکت شده‌اند و هیچ نمی‌گویند؟ همانند افعی‌ها به انتظار نشسته‌اند سپاهی هستند که جز شمشیرشان پناهی ندارند به خدا گمان نمی‌کنم مردی از ایشان بی‌آنکه مردی از شما را بکشد کشته شود و هرگاه شماره خود از مردان شما بکشند، دیگر زندگی را چه خیری خواهد بود اکنون ببینید نظر شما چیست (1).

وقتی حکیم بن حزام این سخن را شنید در بین سپاه حرکت کرد و نزد عتبة بن ربیعہ رفت و گفت: به نظر من سربازان را برگردانیم و از این جنگ بگذریم.

عتبة بن ربیعہ نیز با این نظر موافقت کرد و برای سپاه قریش سخنرانی کرد و گفت به نظر من باید برگردیم ولی ابوجهل نپذیرفت و دیگر مشرکان نیز با ابوجهل همراهی شدند.

### نشانه‌های شکست مشرکان

چون روش اسلام و پیامبر بزرگوار و خاندان پاک او که درود خداوند بر ایشان باد - آن بوده است که نسبت به هیچ کس آغازگر جنگ نباشند از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را نزد

قریشیان فرستاد تا به آنان بگوید ای قریشیان چیزی که بسیار نزد من ناخوشایند است شروع جنگ با شماست. از شما می‌خواهم که مرا با عرب تنها بگذارید. اگر من راستگو باشم که سرفراز خواهید بود و اگر دروغگو باشم، گرگهای دلاوران عرب به جای شما به جنگ من خواهند آمد، پس برگردید.

عتبة گفت: به خدا گروهی که این پیشنهاد را رد کنند هرگز رستگار نخواهند شد. سپس بر شتر سرخ موی خود سوار شد و در میان سپاه قریش به راه افتاد و آنان را از شروع کردن جنگ بازداشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که او را از دور دید؛ فرمود: اگر خیری در این سپاه باشد، تنها نزد همین مردی است که بر شتر سرخ موی سوار شده است. اگر از او فرمان ببرند، قطعاً بهره‌مند خواهند شد (2).

ص: 210

- 
- 1- بحار الأنوار، ج 19، ص 224؛ المغازی، ج 2، صص 62 و 63.
  - 2- المغازی، ج 1، صص 59 و 60؛ الكامل فی التاریخ، ج 2، صص 123 تا 125.

عتبه پیش می رفت و می گفت: ای قریشیان گرد آید و گوش فرادهید و ای فرخندگان، خوش آمدید ای قریشیان، حاضرم امروز به سخن من گوش فرادهید و در باقیمانده عمرم از دستوراتم سرپیچی کنید به مکه بازگردید و شراب بخورید و جشن بگیرید و با دختران زیبا هم‌آغوش شوید؛ زیرا محمد که از عموزادگان شماست امان داده است و امان دارد؛ برگردید و نظر من را رد نکنید تنها اختلافی که شما با محمد دارید این است که کاروان تجاری را در منطقه نخله گرفته است و ابن حضر می صاحب آن کاروان را نیز کشته است؛ ابن حضر می هم سوگند و همپیمان من بوده است و خونخواهی او بر عهده من است. وقتی ابوجهل این سخنان را شنید بر عتبه خشمگین شد و گفت: عتبه، در سخنگویی و زبان بازی از همه جلوتر است اگر قریش به واسطه گفتار او برگردد، تا آخر عمرش رئیس قریشیان خواهد شد. سپس گفت: ای عتبه آیا به شمشیرهایی که فرزندان عبدالمطلب با خود دارند نگرستی و ترسیدی و حالا به مردم دستور بازگشت می دهی؟

در پی این سخن عتبه موهای ابوجهل را که بر اسبی سوار بود، به شدت گرفت و کشید؛ به گونه ای که مردم گمان کردند که او را خواهد کشت. سپس عتبه اسب او را پی زد و گفت: آیا کسی همچون من می ترسد؟ به زودی و همین امروز تمام قریش در خواهند یافت که کدامیک از ما فرومایه تر و ترسو تر است و قصد دارد قبیله خود را نابود کند در پیش چشم همگان یکی از ما باید به کام مرگ فرو برود.

سپس با خشم موهای ابوجهل را کشید و او را کشان کشان با خود برد. مردم گرد آمدند گفتند: ای ابا ولید چیزی که خودت مردم را از آن باز می داری (یعنی جنگ)، آغاز مکن و بدینسان ابوجهل را از دست او نجات دادند.

ابوجهل به سرعت کسی را به دنبال عامر بن حضر می برادر عمرو بن حضر می، که در نخله به دست مسلمانان کشته شده بود، فرستاد و به او گفت این عتبه هم سوگند توست اینک می خواهد مردم را به مکه بازگرداند، برخیز و مگذار خون برادرت پایمال شود.

عامر نیز برخاست و عمامه از سر برگرفت و فریاد کرد ای وای برادرم عمرو! این



اقدام مردم را هیجان زده کرد و خونشان به جوش آمد و تصمیم قطعی بر جنگ گرفتند(1). بدین سان عتبه به برادرش شیبه و پسرش ولید نگریست و گفت: هر دو برخیزید.

سپس زره پوشید و به دنبال کلاه خودی برای او گشتند ولی نیافتند؛ زیرا سرش بسیار بزرگ بود به همین جهت دو عمامه بر سرش پیچید و شمشیرش را برگرفت و با برادر و پسرش پیش رفتند تا از بین سربازان گذشتند و به نزدیک سپاه اسلام رسیدند و هم‌اورد طلبیدند و گفتند همتایان ما از قریش به جنگ ما بیایند.

سه تن از انصار به نامهای عوف و معوذ پسران حارث که مادرشان نیز عفره نام داشت و عبدالله بن رواحه برای کارزار بیرون آمدند مشرکان پرسیدند: شما کیستید؟

گفتند: ما از انصار هستیم

مشرکان گفتند: ما نیازی به شما نداریم پس یکی از آنان ندا در داد ای محمد، همتایان ما از قبیله خودمان (قریش را به سوی ما بفرست.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: ای عبیده بن حارث بن عبدالمطلب، برخیز - او هفتاد سال داشت-؛

ای حمزه بن عبدالمطلب برخیز، ای علی بن ابی طالب، برخیز(2).

هر سه نفر شمشیر برداشتند و برخاستند و پیش روی آن حضرت ایستادند. حضرت فرمود: حق خود را که خدا برای شما قرار داده است بگیرید؛ زیرا قریش با این همه غرور و فخرفروشی آمده است و قصد خاموش کردن نور خدا را دارند(3) «وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ»(4)؛ ولی خدا نمی‌گذارد، تا نور خود را کامل کند. سپس فرمود: ای عبیده، تو با عتبه نبرد کن ای حمزه تو با شیبه برادر عتبه بجنگ ای علی تو نیز با ولید پسر عتبه مبارزه کن.

این سه شخص به راه افتادند تا به سه نفر مهاجم قریشی رسیدند. عتبه گفت شما کیستید؟ خود را معرفی کنید تا شما را بشناسیم.

ص: 212

1- بحار الأنوار، ج 19، صص 252 و 253؛ تاریخنامه طبری [گردانیده منسوب به بلعمی]، ج 3، صص 121 تا 124. الکامل فی التاريخ، ج 2، ص 124.

2- علی به سن و سال از همه کمسال تر بود.

3- المغازی، ج 1، ص 68؛ الارشاد شیخ مفید، ج 1، ص 74. الکامل فی التاريخ، ج 2، ص 125

4- سوره توبه، آیه 32.

آنان نیز خویش را معرفی کردند عتبه گفت: شما همتایان محترمی هستید.

سپس کارزار در گرفت و طبق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبیده که سنش از آن دو نفر بیشتر بود یا عتبه بن ربیعة و حمزه با شیبۀ و علی ابا ولید به نبرد پرداختند. آنگاه حمزه شیبه را مهلت نداد و بدون درنگ او را کشت. علی نیز با ولید بن عتبه چنین کرد(1) و فرصت ضربه زدن را به او نداد(2)، لیکن عبیده و عتبه به طور هم زمان و هم اندازه ضربه زدند و به همزمان همدیگر زخم وارد کردند حمزه و علی با شمشیرهایشان بر عتبه زدند و او را کشتند(3)

ص: 213

1- هند دختر عتبه چنین سروده بود ما کان لی عن عتبه من صبر \*\*\*أخی الذی کان لضوء البدر ابی وعمی و شفیق صدري \*\*\* بهم کسرت یا علی ظهري دیگر تاب و شکیبایی خود را در فراق عتبه از دست دادم نیز برادرم که مثل پرتو مهتاب بوده است؛ [آری] پدرم و عمویم و پاره دلم با اینها ای علی کمرم را شکستی. نک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 283؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 292؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 121 علاوه بر شعر پیش گفته هند دو قصیده دیگر سروده بود.

2- نیز گفته اند که امیر مؤمنان در کشتن هر سه نفر نقش داشته است. یعنی پس از کشتن ولید، با شتاب به کمک حمزه رفت و پس از آن عتبه را کشت آن حضرت در نامه خود به معاویه همین مطلب را فرموده است. هند دختر عتبه هم در شعر خود به همین مطلب اشاره دارد. نگاه کنید به: المناقب، ج 3، ص 119

3- سید حمیری امیر مؤمنان را این گونه می ستاید وله بیدر وقعة مشهورة \*\*\*کانت علی اهل الشقاء دماراً فأذاق شیبۀ والولید منیة \*\*\*اذ صبحاه جحفاً جرارا و اذاق عتبه مثلها اهوی لها \*\*\*عَضْباً صَقِيلاً مرهقاً بتارا و در بدر رویداد مشهوری دارد/ رویدادی که برای شقاوتمندان مایه نابودی است؛ طعم مرگ را به شیبه و ولید چشانید/ چنانکه به تنهایی سپاه جراری بوده است؛ آنگاه همان را به عتبه نیز چشانید /کمترین وصف آن خشم شیر بیشه با شمشیری برنده و هراسناک به دست. دیوان الحمیری ص 215 المناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 122. امیر مؤمنان در نامه ای به معاویه فرمود: «منم، ابوالحسن، همو که بر سر حق جدِ تو را عتبه و عمویت شیبه، و دایی ات ولید، و برادرت حنظله را به خواست خدا در جنگ بدر کشتم. همان شمشیر را هنوز دارم و با آن با دشمنم روبه رو می شوم. ر.ک: الفتوح ابن اعثم، ج 2، ص 435

وقتی عبیده بن حارث را برداشتند و نزد پیامبر آوردند هنوز نیمه جانی در او بود.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با دیدن او گریست. عبیده عرض کرد: ای رسول خدا پدر و مادرم به فدای شما،

نکند من شهید نمی شوم؟ حضرت فرمود: چرا؛ تو اولین شهید خانواده من هستی (1).

عرض کرد: اگر عمویت زنده بود در می یافت که من به چیزی که درباره خودش می گفت، سزاوارترم.

پیامبر فرمود: کدام عمویم منظور شماست؟ عرض کرد ابو طالب که این شعر را گفت:

كذبتم وبيت الله نبزی محمداً\*\*\*ولما نطاعن دونه و نناضل

ونسلمه حتی نصرع حوله\*\*\*ونذهل عن أبائنا والحلائل

«ای مشرکان شما دروغ می گوید به خدا محمد را رها نمی کنیم تا آنگاه که فراروی او نبرد کنیم و کشته شویم؛

و او را تسلیم نمی کنیم مگر آنکه در دفاع از او از پای در آییم و پسران و زنان خود را نیز در راهش فدا کنیم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود مگر این پسرش علی علیه السلام را نمی بینی که همانند شیری در خدمت خدا و رسولش ایستاده (2) و پسر دیگرش (جعفر) نیز در سرزمین حبشه در حال

ص: 214

1- نک: نسب قریش، الزبیری، ص 94؛ تاریخنامه طبری [برگردانیده منسوب به بلعمی]، ج 3، ص 125؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 80 و 130. آیا پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با این سخن، کاروان شهیدان آل محمد را در گذر تاریخ در نظر گرفته بود؟ راستی که قافله سالار شهیدان آل محمد صلی الله علیه وآله و سلم است و این قافله آغاز دارد، اما سرانجامش به کجا خواهد انجامید؟ چه کاروان بزرگی است شهیدان آل محمد علیهم السلام!

2- همه متخصصان سیره و غزوه پژوهان هم‌رأی هستند که در جنگ بدر هفتاد نفر از مشرکان کشته شده اند. که بی تردید بیست و یک نفرشان را امیرمؤمنان کشته است و در مرگ چهار نفر دیگر کمک کرد و درباره مرگ هشت نفر اختلاف نظر هست. نک: نور الأبصار، ص 86 از همین رو است که قریشیان هم‌اره او را آماج حملات خود قرار داده و با زبان خود پیوسته او را طعنه زده اند شعر اسید بن ایاس از همانگونه است. برای خواندن آن مراجعه کنید به تاریخ دمشق، ج 43، ص 8؛ اسد الغابه، ج 4، ص 20 در این شعر گفته بود: «همین پور فاطمه بنت اسد» بود که نابودتان کرد سر برید، کشت، درهم کوید. هم‌اره از او بترسید ذلیلانه... کجایند مردان را دمرد، کجایند خوبان بیمانند سرزمین مکه؟ همه را کشت و با شمشیر بران خود نابود کرد... و الخ». شیخ مفید، نام سی و شش نفر را می آورد که همگی با شمشیر علی کشته شده اند [الارشاد، صص و 44]. نیز کهنترین متن، تاریخی یعنی گزارشهای ابن اسحق این سخن را می گوید که نیمی از کشتگان بدر با شمشیر علی جان دادند المناقب، ج 3، ص 120] نظر دیگری در متون تاریخی هست که امیرمؤمنان هجده نفر را کشت و در کشتن هفت نفر دیگر یا همکاری کرد یا آنکه بازهم با شمشیر خود کشت، اما در تاریخ محل تردید است المغازی، ج 1، صص 147 تا 152]. باری، علاوه بر این گزاره های تاریخی دیگر از کشتن بیست و هشت نفر گزارش می دهند السیره النبویه ابن هشام، ج 2، صص

365 تا 372؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 14، صص 208 تا 212].

## رویارویی دو سپاه کفر و ایمان

سرانجام هر دو سپاه صف آرایی کردند شیطان نیز به شکل سراقه بن مالک (2) بر قریشیان نمودار شد و گفت من حامی شما هستم پرچم سپاه را به من بدهید(3)

آنان نیز چنین کردند و شیطان شیطانهای دیگری را که در اختیار داشت، آورد و اقدام به ترسانیدن سپاهیان اسلام کرد. قریشیان نیز پشت سر شیطان روان و به یکدیگر نزدیک می شدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سپاهیانش دستور فرمود که تا دستور صادر نشده است، هرگز حمله نکنند و تنها به طرف آنان تیراندازی کنند تا نزدیک تر نیایند. آنگاه دستان خود را به طرف آسمان بالا برد و از خدای خود درخواست پیروزی الهی را که از قبل وعده شده بود کرد. از جمله آنکه به خدا عرض کرد: اللهم إن تهلك هذه العصابة اليوم فلن تعبد في الأرض أبداً وإن شئت أن لا تعبد لا تعبد (4) بارالها اگر این چند مسلمان از بین بروند تا ابد دیگر کسی بر روی زمین تو را نمی پرستد. البته اگر خودت بخواهی چنین شود نیز خواهد شد».

ص: 215

---

1- بحار الأنوار، ج 19، ص 253

2- سراقه بن مالک بن جثعم همان کسی است که با شنیدن هجرت پیامبر و خروجشان از مکه برای دستیابی به جایزه دستگیری آن حضرت از مکه خارج شد و به رسول خدا رسید و با اعجاز الهی اسبش در زمین فرورفت و پس از سه بار تکرار این معجزه، از کار خود پشیمان شد و به مکه برگشت.

3- المغازی، ج 1، ص 39.

4- در امتاع الاسماع، ص 81 و شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 3305 آمده است که ایشان نخست خطابه ای برای سپاهیان ایراد کرد، آنگاه این دعا را فرمود.

خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «إِذْ تَسَّ تَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسَّ تَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ» (1)، «آنگاه که از پروردگارتان فریادخواهی می کردید، او نیز خواسته شما را برآورده ساخت و فرمود» که من شما را با هزار فرشته پیاپی یاری خواهم کرد.

خدای تعالی آن حضرت را به کمک فرشتگان یاری رسانید (2) و کار به جایی رسید که مردم صدای به هم خوردن اسلحه را در هوا می شنیدند و نیز می شنیدند که شخصی ندا در داد کمر همت بسته پیش، آید کمر همت بسته پیش آید.

این سپاه همان جبرئیل بود که یک هزار فرشته را صف به صف با خود آورده بود. شیطان که این منظره را دید به عقب گریخت و پرچم را نیز انداخت و در حال فرار کردن، منبه بن حجاج یقه او را گرفت و گفت وای بر تو ای سراقه چرا مردم را پراکنده می کنی؟

ص: 216

1- سوره انفال آیه 9 در گزاره ای تاریخی از قول ابن اسحاق آمده است که تمام سوره انفال در بدر نازل شده است باری، آنچه مسلم است آیه های 1 تا 19، 36، 51، 67، 71 در بدر نازل شده اند.

2- در اینکه ملایک در جنگ بدر بودند و سپاه اسلام را یاری کردند تردیدی نیست. آنچه مورد تردید شده آن است که برخی گفته اند با شکل و شمایل حضرت علی ظاهر شدند. نک: بحار الأنوار، ج 19، ص 285 برخی دیگر گفته اند که شبیه زبیر بودند و مثل او عمامه زرد بسته بودند. نک المستدرک حاکم، ج 3، ص 361؛ حیاة الصحابه، ج 3، ص 586؛ مجمع الزوائد، ج 6، ص 84 این سخن را نمی توان پذیرفت، به ویژه اگر با تاریخ زبیریان آشنا شویم و بدانیم که برای اثبات حقانیت و سلامت اجتماعی و اعتقادی خود چه جعل ها که نکردند و چه روایات بر ساخته ای که نوشتند آیا می دانید سکینه پرده نشین بنی هاشم، دختر عصمت و وحی و راوی حوادث کربلا که به تعبیر امام حسین روزها را به روزه داری و شبها را به شب زنده داری می گذراند با قلم به داستان زبیری دچار تحریف و جعل شد همزمان و همانام حضرت سکینه، در شهر مدینه زنی بود به نام سکینه دختر خالد بن مصعب زبیری که بدکاره و بدنام بود. زبیری ها با کمک قلمزنانی قلم به مزد و با بهره گرفتن از این تشابه، تمام خطا کاریهای سکینه زبیری را به سکینه دختر امام حسین نسبت دادند و کتاب الاغانی پر شد از این مجعولات مصعب هم در تاریخ اسلام به پناه دادن قاتلان امام حسین مشهور شد. همو بود که در برابر خون خواه کربلا مختار ثقفی ایستاد و جنایتهای بسیاری را مرتکب شد. باری، حاصل این سخن آن است که در روزگار، تحریف همین، قلمزنان هر جا توانستند برای زبیر چهره ای مثبت ساختند، که این گزارش تاریخی، شاید از همان دست گزاره ها باشد. جالب است بدانید که برخی مورخان بر این گزارش خورده گرفته اند و به کلی انکار کردند. از آن جمله دلائل النبوه، ص 175؛ حیاة الصحابه، ج 3، ص 586 و گفتند که ملایک در جنگ بدر عمامه سفید بر سر داشتند، نه زرد... بگذریم.

ابلیس نیز محکم بر سینه او زد و گفت: من چیزی می بینم که شما نمی بینید (1).

زیرا او می دید که جبرئیل با نیزه ای به طرفش میآید تا او را هدف قرار دهد (2).

## شکست مشرکان

در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مردم را به کارزار تشویق کرد و فرمود: به خدایی که جان محمد در دست اوست هر یک از شما امروز با اینان صبورانه و هدفمند بجنگد و پیشروی کند و عقب ننشیند و کشته شود قطعاً خدا نیز او را وارد بهشت می گرداند.

عمیر بن حمام از قبیله بنی (سلمه در حالی که چند دانه خرما می خورد، گفت: به به تنها فاصله ای که بین من و بهشت است همین است که به دست این افراد کشته شوم؟ آنگاه خرماها را از دستان خود افکند و شمشیرش را برگرفت و چنان به سپاه دشمن زد و جنگید که به شهادت رسید. خدای رحمتش کناد (3).

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مشتی سنگریزه برداشت و به طرف سپاه دشمن گرفت و فرمود: شاهت الوجوه (4) چهره های تان زشت باد آنگاه آنها را به طرف دشمن پرتاب کرد و به یاران

ص: 217

1- نک المغازی، ج 1، صص 39 و 75.

2- بحار الأنوار، ج 19، ص 255.

3- بحار الأنوار، ج 19، ص 339؛ تاریخنامه طبری [گردانیده منسوب به بلعمی، ج 3، ص 126؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 380؛ البداية والنهاية، ج 3، ص 277.

4- ابن عباس درباره آیه وَ مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ؛ در واقع تو تیر نینداختی، بلکه خدا [است که] تیر انداخت می گوید پس از آنکه جبرئیل فرمان داد پیامبر به علی فرمود: «مرا مشتی سنگریزه بده» پیامبر آنها را به سوی سپاه کفر انداخت. کسی نماند مگر آنکه چهره و چشمانش پر از شن و سنگریزه شد. السیرة الحلییه، ج 2، ص 167؛ بحار الأنوار، ج 19، ص 229؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 189. طُرفه آن است که در جنگ جمل عایشه گفت: «مرا مشتی سنگریزه دهید. دادند. آن را به سوی سپاه امیر مؤمنان علیه السلام پاشید و همان سخن را که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرموده بود گفت یعنی شاهت الوجوه، چهره هاتان زشت باد امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ، وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ رَمَى، وَلِيَعُودَنَّ بِكَ عَلَيْكَ أَنْ شَاءَ اللَّهُ؛ و تو تیر نینداختی بلکه شیطان است که تیر انداخت و بال و سختی ات - ان شاء الله - به خودت بر می گردد». الجمل، شیخ مفید، ص 186؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 258؛ الفتوح، ج 2، ص 325. نیز همین عایشه همان جنگ وقتی امیر مؤمنان علیه السلام را دید که در میان سپاهیان جولان می داد و سان می دید گفت ببینید ببینید، علی را ببینید؛ گویا پیامبر است که در جنگ بدر در میان صفوف سپاه جولان می داد. به خدا، تا ظهر به شما فرصت نمی دهد و به این زودی نابودتان می کند. الفتوح، ج 2، ص 214.

خود فرمود یورش برید و بدین ترتیب جنگ مغلوبه شد و قریشیان گریختند(1).

رسول خدا دستان خود را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: خدایا! مگذار فرعون این امت ابوجهل بن هشام بگیرد.

دعای آن حضرت مستجاب شد و ابوجهل به همراه تنی چند از سران قریش که شمار آنان به هفتاد نفر می رسید، کشته شد و هفتاد نفر از سران قریش نیز اسیر شدند(2).

### سرنوشت ابوجهل

از یکی از مسلمانانی که در جنگ بدر حاضر بود، چنین گزارش شده است: من در آن روز در صف سپاه اسلام ایستاده بودم که دو نوجوان را دیدم در طرف راست و چپم ایستاده اند اما تا آن لحظه به اندیشه آنان پی نبرده بودم یکی از آن دو آهسته و به گونه ای که دوستش متوجه نشود به من گفت عمو جان ابوجهل را به من نشان بده.

گفتم: با او چه کاری داری؟ گفت: شنیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دشنام می دهد.

و بدون درنگ ادامه داد: به خدایی که جانم به دست او ست سوگند، اگر او را ببینم سایه به سایه اش خواهم رفت تا آن که در زدن ضربت شمشیر پیش دستی کند، جان دهد. من از این سخنان در شگفت شدم آن نوجوان دیگر نیز همین سخنان را به من گفت. دیری نپایید که ابوجهل را میان سپاه دشمن دیدم که به این سو و آن سو می رفت. به آن دو نوجوان گفتم: مگر او را نمی بینید؟ او همان ابوجهل است که سراغش را از من می گرفتید.

ص: 218

---

1- در مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 126، وطبقات الکبری، ج 2، ص 23 از امیر مؤمنان نقل کرده اند که: چون جنگ بدر فرارسید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پیشاپیش همه ما می جنگید و هیچ یک از ما از او به دشمن نزدیک تر نبودیم و از همه ما بیشتر تلاش می کرد و می رزمید» در نهج البلاغه سخنی مانند آن آمده است: «هرگاه جنگ دشوارتر می شد به آن حضرت پناه میجستیم و هرگز هیچ یک از ما به دشمن نزدیک تر از رسول الله نبوده ایم. نک: شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 385

2- بحار الأنوار، ج 19، ص 257.



آن دو تن ناگهان و با سرعت شمشیرهای خود را بالا بردند و بر ابوجهل حمله کردند و او را کشتند و نزد پیامبر برگشتند. حضرت فرمود: کدامیک از شما دو تن ابوجهل را کشتید؟  
هر دو پاسخ دادند من او را کشتم.

حضرت فرمود: آیا پس از کشتن او شمشیرتان را پاک کرده اید؟ گفتند نه  
حضرت به هر دو شمشیر نگریسته فرمود: هر دو تان باهم او را کشته اید.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: غنایم (لباس رزم و وسائل) همراه ابوجهل از آن معاذ بن عمرو بن جموح است و آن دو نفر معاذ بن عمرو بن جموح و معاذ بن عفرأ بودند. در گزارش دیگری نیز آمده است که معاذ بن عفرأ با عوف بن حارث از افراد قبیله اش ابوجهل را

زدند، ولی ابوجهل، پیش از فرو افتادن آن دو را کشت و سپس خودش بر زمین افتاد(1)

ابن مسعود که به سوی ابوجهل شتافته بود می گوید من به ابوجهل رسیدم و دیدم که دارد در خون خود می غلتد گفتم. الحمد لله که خدا تو را خوار کرد.

ابوجهل سرش را بلند کرد و گفت نه اینگونه نیست بلکه غلام ام معبد را رسوا کرد،

حال بگو بدانم کدام گروه به پیروزی رسیدند؟

گفتم: خدا و رسولش پیروز شدند؛ و من نیز تو را خواهم کشت.

سپس پیام را بر گردنش نهادم ابوجهل گفت: خیلی بلندپروازی چوپانک(2)، به لالت و عژی سوگند هیچ چیزی از اینکه تو مرا به قتل برسانی برایم سخت تر نیست. آیا هیچ یک از قبیله عبدالمطلب یا یکی از قبیله های هم پیمان پیش ما نیست، تا مرا بکشد؟

در این حال دستار سفیدی را که به سر خود بسته بود از سرش برداشتم و او را کشتم سرش را از تن جدا کردم و نزد رسول خدا بردم و عرض کردم: بشارت باد تو را ای رسول خدا، این سر ابوجهل(3) است. آن حضرت نیز سجده شکر به جا آورد(4).

ص: 219

1- بحار الأنوار، ج 19، ص 337

2- ابن مسعود لاغر اندام و کوتاه قد بود.

3- تاریخنامه طبری، ج 3، ص 133، المغازی، ج 1، صص 89 و 90

4- بحار الأنوار، ج 19، ص 258.

پس از پایان یافتن نبرد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم تشریف آورد و در کنار کشتگان دشمن ایستاد و فرمود: خداوند، شما خویشان مرا کیفر کند؛ برای پیامبرتان خویشان بدی بودید مرا دروغگو شمردید، در حالی که دیگران مرا باور داشتند و تصدیق کردند؛ شما مرا واگذاشتید، ولی دیگران به یاری ام آمدند. مرا از وطن بیرون رانیدید ولی دیگران مرا پناهم دادند. آنگاه رو به جنازه ابوجهل کرد و فرمود قطعاً این شخص نسبت به خدا از فرعون نیز سرکش تر بود زیرا وقتی فرعون یقین کرد که در آستانه نابودی است، کلمات توحید را بر زبان آورد، ولی این فرد وقتی به نابودی خود یقین کرد، لالت و عزی را به یاری فراخواند(1). سپس حضرت دستور داد کشتگان دشمن را در گودالی جای دهند پس از آن بر فراز گودال ایستاده و فرمود: ای مردگانی که در این گودال هستید؛ ای عتبه بن ربیعہ بن ربیعہ، ای امیة بن خلف ای ابوجهل بن هشام... آیا راستی وعده پروردگارتان را دریافتید؟ من که درستی وعده الهی را دریافتم(2).

یکی از اصحاب گفت: آیا با مردگان سخن می گوئید؟ پیامبر فرمود: شما این سخنان را بهتر از آنها نمی شنوید؛ لیکن تفاوتتان در این است که آنها نمی توانند پاسخ را بدهند(3)-(4).

ص: 220

1- همان، ص 273

2- تاریخ دمشق، ج 1، ص 145؛ المغازی، ج 1، ص 112 تاریخنامه طبری، ج 3، ص 133.

3- السیرة النبویة، ج 2، ص 449 عیون الاثر، ج 2، ص 273؛ مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 231

4- حسان بن ثابت شاعر رسول خدا در این باره چه خوش سروده است: ینادیهم رسول الله لما \*\*\* قذفناهم کباکب فی القلیب ألم تجد واکلامی کان حقاً \*\*\* وأمر الله یاخذ بالقلوب فما نطقوا، ولو نطقوا لقالوا \*\*\* صدقت وکنت ذا رأی مصیب رسول خدا ندایشان در داد، آنگاه /که وارونه در چاه بینداختیمشان سخنم را آیا بحق نیافتید؟/ و امر خدا در دلها خوش می نشیند سخن نگفتند و اگر سخن می گفتند که/ راست گفتی و تو دارای رأی درستی هستی نک سیرة النبی ابن هشام، ج 2، ص 272 حسان بن ثابت در غزوه بدر حضور داشت و درباره این مسأله چندین بار شعر سرود.

آنگاه پس از خواندن نماز بر جنازه شهیدان مسلمان آنان را به خاک سپردند. تعداد این شهیدان نه نفر بود و یکی از آنها سعد بن خيثمه بود که جزو افراد سرشناس (تقواء) به شمار می رفت. آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نماز عصر را به جماعت گزارد و از منطقه بدر به مدینه بازگشتند.

## در راه بازگشت

وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با یاران خود از منطقه بدر به طرف مدینه حرکت کردند، اسیران مشرک و غنائم جنگی و انفالی را که از مشرکان به دست آورده بودند نیز با خود بردند(1). در بین اسیران نام عقبه بن ابی معیط و نضر بن حارث نیز به چشم می خورد

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم عبدالله بن کعب بن عمرو بن عوف مازنی، از قبیله بنی نجار را به سرپرستی انفال گمارد، و پس از رسیدن به صفراء غنائم را میان اصحابش به صورت مساوی تقسیم فرمود. سهم شهیدان را نیز کنار گذاشت تا به خانواده های ایشان تسلیم شود(2). سپس با یاران خود، پیروز و موفق و سربلند به مدینه بازگشت از آن پس تمام دشمنان مسلمانان، چه در مدینه و چه در مناطق دیگر از مسلمانان در هراس شدند کسانی که در مدینه بودند و هنوز مسلمان نشده بودند، اسلام آوردند. در همین زمان بود که سرکرده منافقان، عبدالله بن ابی نیز با افرادش به اسلام گرویدند.

ص: 221

---

1- مسلمانان در جنگ بدر صد و پنجاه شتر، ده [یا سی]، اسب و مقدار زیادی سلاح، تیر، پوشاک و... به غنیمت گرفتند. المغازی، ج 1، ص 152؛ الکامل، ج 2، ص 118؛ السیره الحلبیه، ج 2، ص 183.

2- علاوه بر آن برای کسانی که در پی مأموریت یا کاری رفته یا در مدینه مانده بودند و نتوانستند در جنگ شرکت کنند سهمی از غنائم جنگی را معین نمود و تحویلشان داد از آن جمله ابولبابه بن منذر که در مدینه به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ماند؛ عاصم بن عدی جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در قبا و مردم عالیه و حومه مدینه؛ حارث بن الصّمه و حارث بن الحاطب که در منزلگاه روحا دچار شکستگی شدند؛ عثمان بن عفان که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم او را در مدینه گذاشت تا مواظب دختر آن حضرت رقیه شود زیرا سخت بیمار بود؛ طلحة بن عبدالله و سعید بن زید، که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به آنان مأموریت شناسایی کاروان تجارتي قریش را داد علاوه بر اینها کسانی چون سعد بن عباد و سعد بن مالک ساعدی نیز به دلیل بیماری و دو صحابی دیگر که نتوانستند در صلی الله جنگ حضور یابند پیامبر و سهم سهم آنها را جدا کرد و به آنان داد. ر. ک: المغازی، ج 1، ص 151.

رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم اسیران را در بین یارانش تقسیم کرد و سفارش فرمود که با آنها خوشرفتاری شود ابو عزیز بن عمیر بن هاشم برادر اعیانی مصعب بن عمیر نیز جزو اسیران بود که یکی از پرچمداران سپاه قریش بود. او که با پرداخت فدیة آزاد شد چنین گزارش می کند من در دست چند نفر از انصار بودم که مرا از بدر به سوی مدینه می آوردند. هنگامی که می خواستند صبحانه یا شام بخورند، به دلیل کمبود نان، خودشان تنها خرما می خوردند ولی نان و خرما را به من می دادند. این کار به دلیل سفارشهای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم درباره رسیدگی به اسیران بود همچنین هر یک از انصار که کمی نان داشت به من می داد ولی من شرم می کردم و باز می گرداندم ولی باز هم نان را به من می دادند همچنین تعداد شترانشان به اندازه کافی نبود و از همین رو ما را بر مرکبها سوار می کردند و خودشان پیاده می آمدند(1).

### عباس بن عبدالمطلب در اسارت

عباس بن عبدالمطلب از اسیران بود. شب هنگام، برخی از اصحاب مأمور بستن اسیران شدند و در بین اسیران عباس نیز بسته شد صدای ناله عباس به گوش پیامبر رسید و آن حضرت توانست به خواب برود این خبر به گوش انصار رسید و احساس کردند که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دوست می دارد دست و پای عباس باز شود. لذا دست و پایش را گشودند. نیز به حضرت عرض کردند: اجازه بدهید فدیة خواهرزاده مان عباس را بپردازیم تا آزاد شود.

ابن عباس نقل می کند که حضرت فرمود ای عباس، فدیة خودت و دو برادرزاده ات عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و نیز هم پیمانان عتبة بن عمر را بپرداز، تا آزاد شوید. عباس گفت: من از پیش اسلام آورده بودم؛ لیکن قریشیان مرا مجبور به آمدن کردند و نمی توانستم مسلمانی خود را اعلام کنم.

حضرت فرمود خدا بهتر می داند که حقیقت گفتارت چیست؛ اگر راست بگویی که پاداشت با خداست؛ ولی آنچه اینک آشکار است آن است که تو علیه ما به جنگ آمده ای.

ص: 222

---

1- السیرة النبویه، ج 2، ص 475؛ نیز نک المغازی، ج 3، ص 119. الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 131.

عباس گفت: من توان مالی پرداخت فدیة خودم و این سه نفر را ندارم.

حضرت فرمود: پس بگو بینم آن اموالی که نزد همسرت ام الفضل، پنهان کردی و به او گفتی که اگر من کشته شدم این اموال برای پسرانم فضل و عبدالله و قشم می باشد، چیست؟ عباس گفت: ای رسول الله به خدا یقین پیدا کردم که تو رسول و فرستاده پروردگار هستی؛ زیرا جز من و ام الفضل هیچ کس از این جریان آگاهی ندارد. بنابراین، درخواست یکم بیست اوقیه از اموالم را برای فدیة بردارید.

حضرت فرمود: بنابراین، این چیزی است که خدا از اموال تو به ما عطا کرده است. سپس عباس خود و آن سه نفر را آزاد کرد(1)؛ و این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي آيَاتِكُمْ مِنَ الْأَمْوَالِ الَّتِي لَكُمْ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ» (2)، «ای پیامبر، به کسانی که در دستتان اسیرند، بگو اگر خدا در دلهای شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما عطا می کند»(3).

### منت و لطف یا فدیة

فدیة اسیران چند نوع بود چهار هزار درهم سه هزار درهم دو هزار درهم و هزار درهم. البته کسی را که ثروتی نداشت نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر او منت می نهاد و به او لطف می کرد(4). در جنگ بدر هفتاد اسیر گرفته شد. هر یک به تناسب ثروتی که داشتند، فدیة می پرداختند. از طرفی مردم مکه با سواد بودند و توان خواندن و نوشتن داشتند ولی مردم مدینه غالباً بی سواد بودند. از این رو، افرادی که توان پرداخت فدیة آزادی خود را نداشتند، با آموزش خواندن و نوشتن به ده نفر از جوانان و نوجوانان مدینه آزاد می شدند(5).

از جمله اسیرانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان منت نهاد و آزاد شدند مطلب بن حنطب صیفی

ص: 223

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 46؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 133.

2- سوره انفال، آیه 70.

3- بحار الأنوار، ج 19، صص 258 و 259.

4- البداية والنهاية، ج 3، ص 365

5- امتاع الاسماع، ص 151؛ مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 231 طبقات الكبرى، ج 2، ص 22.

بن ابی رفاعه و ابوعزه جمعی بودند با ابوعزه نیز پیمان بسته شد که دیگر هرگز به جنگ مسلمانان برنخیزد. او که تهیدست و دارای چند دختر بود عرض کرد ای رسول الله شما می دانید که مال و ثروتی ندارم؛ از طرفی نیازمند و عیالوار هم هستم. پس بر من منت بنه. پیامبر نیز بر او منت نهاد و پیمان عدم دشمنی با مسلمانان را از او گرفت و آزادش کرد.

### فدیه داماد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

از جمله کسانی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بر آنها منت نهاد، داماد ایشان یعنی ابوالعاص بن ربیع، همسر زینب بود. فدیه ابوالعاص را دختر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم زینب فرستاد و در بین اموال فرستاده شده، گردنبندی بود که خدیجه علیها السلام در شب عروسی زینب به او بخشیده بود. وقتی پیامبر آن گردنبند را دید به یاد همسر وفادارش خدیجه افتاد و به شدت گریست. سپس به مسلمانان فرمود اگر صلاح می دانید اسیر دخترم را آزاد کنید و فدیه ای را که فرستاده، برایش باز پس بفرستید»(1).

هرچند قرآن می فرماید: **التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ**»(2)، «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، لیکن آن حضرت نظر خود را بر یارانش تحمیل نکرد. بدین سان، آزادی اسلامی و سیاست حکیمانه خود را نمایان ساخت. مسلمانان گفتند: ای رسول الله اینها که چیزی نیست؛ ما جان و مال خود را نیز فدای تو می کنیم بدین ترتیب اموال زینب را پس فرستادند و ابوالعاص بن ربیع را بدون فدیه آزاد ساختند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نیز از مردم سپاسگزاری کرد»(3).

مع ذلك، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از او پیمان گرفت - و شاید خودش این وعده را داد که پس از رسیدن به مکه دختر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را رها کند و طلاق بدهد وقتی ابوالعاص به طرف مکه حرکت کرد، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نیز زید بن حارثه را به همراه یکی از انصار به مکه فرستاد و فرمود: در منطقه یأجج منتظر بمانید تا هنگامی که دخترم از آنجا عبور کند، آنگاه او را با خود نزد

ص: 224

1- المغازی، ج 1، صص 135 و 131.

2- سوره احزاب، آیه 6.

3- شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 195.

من بیاورید یک ماه از جنگ بدر گذشته بود که این دو تن به طرف مکه حرکت کردند. وقتی ابوالعاص به مکه رسید به زینب گفت که به طرف پدرت حرکت کن. او نیز مهیا شد و به راه افتاد ولی هبار بن اسود مزاحم وی شد و با نیزه اش زینب را که در هودج نشسته بود ترساند و ایشان نیز که حامله بود، فرزندش سقط شد پیامبر دستور قتل این دشمن خدا، یعنی هبار بن اسود را صادر فرمود(1)، ولی کسی نتوانست او را دستگیر کند؛ بالاخره در جریان فتح مکه، هبار گریخت و بعد از مدتی مخفیانه بازگشت. وقتی که نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در رسید اظهار اسلام کرد. حضرت نیز اسلام او را پذیرفت و او را بخشید(2).

### منع شکنجه و مثله

مکرز بن حفص جهت پرداخت فدیة برای آزادی سهیل بن عمرو که مالک بن دحشم وی را اسیر کرده بود وارد مدینه شد و برای فدیةاش چهار هزار درهم پرداخت کرد. ابن اسحاق گزارش کرده است که یکی از یاران عرض کرد ای رسول خدا به من اجازه بدهید.

تا دو دندان پیش سهیل بن عمرو را بشکنم تا دچار لکنت شود و توان سخن گفتن از او گرفته شود، و از این پس دیگر نتواند علیه شما سخنرانی کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من او را مثله نخواهم کرد؛ زیرا گرچه من پیامبر هستم؛ اگر

ص: 225

1- از نظر فقهی این حکم کاملاً منطقی است اغلب مذاهب اسلامی نیز باور دارند که هرکه جنینی را بکشد باید مجازات شود برخی این مجازات را پرداخت دیه می دانند. حال با یک سؤال تلخ کامتان را بیاشوبیم که محسن فرزند فاطمه دختر پیامبر همسر علی با فشار دریا دست کم بر اثر ترس شدید سقط شد. آنکه پشت در بود و با شعله آتش آن بانو را ترسانید - به گفته خود عالمان اهل سنت - خلیفه دوم و دار و دسته او بودند. آیا محسن از این قاعده مستثنی است؟ آیا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم زنده بود درباره این نوه نازاده اش، مانند آن نوه نازاده حکم صادر نمی کرد؟ آیا هبار بن اسود با عمر یا افرادی تفاوت داشت؟ پاسخ این پرسشها را از وجدان خود بجویید نیز در خلوتتان این تصویر را پیش روی خود زنده کنید که قیامت برپا شده و فرزند زینب با پسرخاله اش محسن به دادگری برخاسته اند هبار را احضار می کنند به نظر شما در پاسخ دادخواهی محسن چه کسی احضار می شود؟ اینجاست که آیه وَ سَ يَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ( شعراء، آیه 227) مصداق می یابد.

2- المعجم الكبير، ج 22، ص 429.

چنین کاری بکنم خدا نیز مرا مجازات خواهد کرد(1).

در گزارشی آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در جواب آن شخص فرمود: احتمال دارد در آینده او در رفتارش تجدید نظر کند و دیگر مورد سرزنش ما واقع نشود(2).

## بخل و نیرنگ

در جنگ بدر، دو تن از پسران ابوسفیان به نامهای حنظله و عمرو به جنگ آمده بودند.

حنظله کشته شد ولی عمرو به اسارت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم درآمد به ابو سفیان گفته شد فدیه پسر عمر و را بپرداز تا آزاد شود .

وی گفت: آیا هم خونم ریخته شود و هم ثروتم برود؟ حنظله را کشته اند، و عمرو را با گرفتن دارایی من آزاد می کنند؟ بگذارید عمرو در دستشان بماند، تا هر تصمیمی بخواهند درباره اش بگیرند.

در هنگام اسارت پسر ابو سفیان، سعد بن نعمان از قبیله عمرو بن عوف که برای عمره به مکه رفته بود به اسارت ابو سفیان درآمد و زندانی شد تا در مقابل او پسرش آزاد شود. این در حالی بود که قریشیان پیمان بسته بودند که اگر کسی برای انجام مراسم حج یا عمره وارد مکه شد، با او کاری نداشته باشند و نسبت به او خوشرفتاری کنند.

قبیله عمرو بن عوف نزد پیامبر آمدند و گزارش اسارت سعد بن نعمان را دادند، و درخواست کردند تا پسر ابو سفیان به آنان سپرده شود و با سعد بن نعمان که اسیر ابوسفیان شده بود مبادله شود پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نیز پذیرفت و پسر ابو سفیان با سعد بن نعمان مبادله شد(3).

## مشرکان و گزارشهای جنگ

اولین کسی که برای گزارش مصیبتهای وارده بر قریش و شکست آنان وارد مکه شد شخصی به نام حیسمان بن عبدالله خزاعی بود مردم به او گفتند چه خبر شده است؟

ص: 226

1- المغازی، ج 1، ص 157؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 131.

2- السیره النبویه، ج 2، ص 476.

3- السیره النبویه، ج 2، ص 478.



حیسمان گفت: عتبه بن ربیعہ شیبہ بن ربیعہ ابو الحکم بن هشام، امیة بن خلف زمعة بن اسود، نبیه بن حجاج و برادرش منبه و ابو البختری بن هشام همگی کشته شدند. وقتی در حال نام بردن کشتگان اشراف قریش بود؛ صفوان بن امیه که در حجر اسماعیل نشسته بود، این خبر را رد کرد و گفت به خدا اگر این مرد عقل دارد از او در مورد من پرسید.

مردم گفتند: صفوان چه کرده است؟

گفت: او در حجر اسماعیل نشسته است در حالی که خودم برادر و پدرش را دیدم که کشته شدند(1).

### سرنوشت ابولهب

در گزارش ابورافع که از غلامان عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بوده - چنین آمده است وقتی خبر پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به ما رسید، ما از شنیدن این خبر شاد و مسرور شدیم، زیرا پیشتر مسلمان شده بودیم. من در حجره زمزم اتاقی در کنار چاه زمزم مشغول تراشیدن و ساخت پیکان بودم و ام الفضل نیز نزد من نشسته بود در این هنگام، ابولهب در حالی که پاهای خود را از روی خشم و پلیدی بر زمین می کشید به طرف ما آمد و نشست. همین که ابولهب نشست مردم به او گفتند این پسر برادرت ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب است که از بدر می آید.

ابولهب به ابوسفیان گفت: بیا که به جان خودم سوگند خبرهای بدر را داری.

ابوسفیان به سوی ابولهب رفت و در کنار او نشست و مردم ایستاده بودند. ابولهب به او گفت پسر برادرم، مرا از کار مردم قریش در جنگ بدر خبردار کن.

ابوسفیان بن حارث گفت به خدا در حالی با مسلمانان روبه رو شدیم که [بی اختیار] گردن پیش بردیم تا هر طور که می خواهند ما را بکشند یا به اسارت درآورند. به خدا، من قریش را به سبب شکستی که خورده اند سرزنش نمی کنم؛ چرا که با مردانی سفیدپوش که

ص: 227

---

1- السیرة النبویه، ج 2، ص 477؛ المغازی، ج 1، ص 120 تاریخنامه طبری، ج 3، صص 135 و 136؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 131 و 132.

بر اسبانی سیاه و سپید سوار بودند، برخورد کردیم که میان آسمان و زمین بودند. به خدا، چیزی باقی نمی گذاشتند و کسی در مقابل آنان تاب ایستادگی نداشت.

ابورافع در ادامه می گوید که طنابهای پرده حجره را بالا بردم، در حالی که اسلام بر ما وارد و باعث خوشحالی ما شده بود گفتم به خدا سواران سفیدپوش، ملائکه بوده اند. در این هنگام با شنیدن این سخن ابولهب دستش را بالا برده و محکم به صورت من نواخت. امّ الفضل نیز از جا برخاست و با عمودی چوب) یا آهن بلندی) بر سر ابولهب محکم کوبید و گفت: اکنون که آقایش نیست او را ضعیف پنداشته ای؟(1)

ابورافع می گوید که بعد از این ضربه ابولهب بیش از هفت شبانه روز زندگی نکرد. تا اینکه خدا وی را به مرض عدسه مبتلا کرد (عدسه مرضی است شبیه طاعون که دانه ها و جراحاتی در صورت و اندام مریض پیدا می شود و کمتر کسی به این مرض مبتلا می شود و سپس جان سالم بدر می برد عرب این بیماری را بسیار شوم و منفور می دانست. بنابراین، فرزندان خود ابولهب هم از او دوری گزیدند تا آنکه سرانجام به درک واصل شد. جنازه اش سه روز روی زمین ماند و کسی به جنازه وی نزدیک نمی شد و برای خاکسپاری او اقدام نمی کرد سرانجام از ترس ننگ و عار سرزنش مردم، گودالی را برای او کردند و از دور با چوبهای بلندی او را درون گودال انداختند و بدون آنکه جلو بیایند، سنگ و کلوخ را بر او پرتاب کردند تا آنکه دفن شد و سنگها جنازه اش را پوشانید(2).

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در اواخر ماه مبارک رمضان و اوایل ماه شوال از جنگ بدر فراغت یافت و در روز اول ماه شوال نماز عید فطر را پیا داشت(3).

### غزوه بنی سلیم

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم هفت روز بعد از جنگ بدر به همراه سیصد نفر از اصحاب خود به قصد قبیله بنی سلیم از مدینه خارج شدند؛ زیرا این قبیله از هیچ جنایت و فساد دریغ

ص: 228

1- السیرة الحلبیه، ج 2، صص 444 و 445.

2- تاریخنامه طبری، ج 3، ص 136

3- سیرة النبی، ج 2، ص 474.

نمی کردند. علاوه بر آن خود را برای غارت و یورش به مدینه آماده می ساختند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و یارانش به آبی رسیدند که «قرقره الکدر» نام داشت (الکدر پرنده ای است که رنگ تیره ای دارد) این منطقه سرزمینی صاف و هموار بود.

سپاه اسلام سه شب در آنجا ماندند. برخی مورخان گفته اند که ده شب در آنجا ماندند، ولیکن به جنگ و درگیری نینجامید.

پیامبر به هنگام خروج از مدینه سباع بن عرفطه غفاری را به جانشینی خود در مدینه گماشت. بعضی گفته اند ابن مکتوم را در مدینه جانشین خود ساخت(1).

در این غزوه پرچم سپاه نبوی در دست باکفایت علی بن ابی طالب بود.

برخی از مورخان گفته اند که در این غزوه بیش از پانصد شتر و یک غلام به نام یسار به دست مسلمانان افتاد که رسول خدا آن غلام را آزاد فرمود. آنان به مدینه بازگشتند بدون اینکه جنگی رخ دهد این غزوه نیز یکی از غزوات تأدیبیه بود. یعنی برای ادب کردن دشمن و پیشگیری از وقوع جنگ بود.

### غزوه بنی قینقاع

پس از غزوه بنی سلیم، غزوه بنی قینقاع به وقوع پیوست بنی قینقاع یکی از تیره های یهودی ساکن مدینه بودند (2).

در روز شنبه نیمه ماه شوال و درست بیست ماه از هجرت مبارک نبوی گذشته بود که این غزوه به وقوع پیوست. اولین پیمان شکن آنها بودند رسول خدا آنان را در بازار بنی قینقاع جمع کرده و به آنان فرمود: ای جماعت یهود از خدا بترسید و پرهیز کنید، چراکه دیدید خداوند عذاب و عقوبت خود را در جنگ بدر بر قریش فرو فرستاد. اسلام بیاورید شما می دانید که من پیامبر هستم و از طرف خدا فرستاده شده ام. شما این مطلب

ص: 229

---

1- المغازی، ج 1، صص 196 و 197؛ السیره الحلبیه، ج 2، ص 470

2- شغل عمده آنها پیشه وری و زرگری بوده و اکثر حرفه های مدینه را در انحصار خود داشتند. غالباً دارای زمین کشاورزی و نخلستان نبودند اما به دامپروری علاقه داشتند. نک السیره الحلبیه، ج 2، صص 475 تا 477

را در کتاب خود، تورات یافته اید. خداوند در این باره از شما عهد و پیمان گرفته است. یهودیان بنی قینقاع پاسخ گفتند: ای محمد، از اینکه با قوم خودت یعنی قریش جنگ کردی و بر آنان پیروز شدی تو را مغرور و فریفته نکند؛ چراکه قریش به فنون جنگ آگاهی نداشتند. به خدا اگر ما با تو جنگ کنیم خواهی دانست که ما مانند آنان نیستیم. نزدیک بود میان مسلمانان و یهودیان جنگ درگیرد، که این آیه از طرف خدا درباره یهودیان نازل شد: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ غَلْبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ \* قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ النَّصْرَةِ فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (1)»، به آنان که کافر شدند، بگو: "به زودی

مغلوب خواهید شد و سپس در روز رستاخیز در دوزخ محشور خواهید شد و چه بد بستی است قطعاً در رویارویی دو گروه برای شما نشانه ای و درس عبرتی] بود. گروهی در راه خدا می جنگیدند و [گروه] دیگر کافر بودند که آنان [مؤمنان] را به چشم، دو برابر خود می دیدند و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تأیید می کند. یقیناً در این [ماجرا] برای دارندگان بینش عبرتی است.

در روزهایی که یهودیان بنی قینقاع کینه و دشمنی از خود نشان داده بودند و پیمان خود را آشکارا شکستند روزی همسر یکی از مردان انصار به در کارگاه زرگری آمده بود که یکی از یهودیان بنی قینقاع به آهستگی و به گونه ای که زن متوجه نشود، از پشت سر آن زن جلو رفت و پایین دامن لباس وی را به بالای لباسش گره زد. زن که از همه چیز بی خبر بود از جا که بلند شد قسمتی از بدنش آشکار شد زن انصاری تا متوجه شد فریادی کشید، و یهودیان که حاضر بودند به او سخت خندیدند. یکی از مسلمانان به دنبال آن یهودی رفت و به سزای این کار او را کشت. یهودیان بنی قینقاع نیز بر سر آن مسلمان ریختند و او را کشتند و پیمان خود را شکستند از این رو جنگ میان مسلمانان و یهودیان بنی قینقاع روی داد و در این باره این آیه نازل شد: (وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (2)؛ «و اگر از گروهی بیم خیانت داری [پیمانشان را] به

ص: 230

1- سوره آل عمران، آیه های 12 و 13.

2- سوره انفال، آیه 58.

سویسان بینداز تا طرفین به طور یکسان بدانند که پیمان گسسته است زیرا خدا خیانتکاران را دوست نمی دارد.

بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم به همراهی سپاه اسلام و با پرچمداری حضرت حمزه، که پرچم سفیدی را به دست داشت به سوی بنی قینقاع حرکت کرد و به مدت پانزده شب، یعنی از میانه ماه شوال تا اول ماه ذیقعدہ آنان را به محاصره درآورد. خدای متعال ترس را بر دل‌های آنان حاکم کرد. در نتیجه در مقابل رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم تسلیم شدند به این شرط که اموالشان برای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و زنان و فرزندان برای خودشان بمانند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به منذر بن قدامه دستور فرمود تا دست‌های آنان را از پشت ببندد در این هنگام عبدالله بن ابی به میانجیگری آمد و با اصرار از پیامبر خدا خواست آنان را ببخشد. پیامبر نیز آنان را رها کرد و امر فرمود تا از مدینه خارج شوند و از قتل آنان صرف نظر کرد. محمد بن سلمه انصاری و به قولی عبادة بن صامت آنان را از مدینه کوچاند یهودیان بنی قینقاع همراه با زنان و فرزندان‌شان راه «أذرعات را که از شهرهای شام است پیش گرفتند و مدت زیادی نگذشت که همگی هلاک شدند پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم اموال آنان را ابتدا تخمیس کرد ( یک پنجم آن را برداشت. سپس باقی مانده را بین اصحابش تقسیم فرمود(1).

### غزوه سویق

#### غزوه سویق (2)

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از غزوه بنی قینقاع مراجعت فرمود بقیه ماه شوال و ذیقعدہ را در مدینه ماند و در مدت اقامتش بیشتر اسیران قریش را که در جنگ بدر اسیر شده بودند،

در مقابل گرفتن فدیہ آزاد کرد.

ص: 231

- 
- 1- السيرة الحلبية، ج 2، صص 474 تا 478؛ المغازی، ج 1، صص 176 تا 180؛ تاریخنامه طبری، ج 3، صص 150 تا 152؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 137 تا 139
  - 2- سویق غذایی فراهم آمده از آرد گندم جو یا برنج که آن را با آب یا روغن یا عسل می آمیزند. سویق از غذاهای اصلی آن روزگار بوده و ثروتمندان به جای جواز گندم یا برنج استفاده می کردند و غالباً با عسل و روغن می آمیختند.

ابو سفیان که با خود نذر کرده بود تا با زنان همبستر نشود، مگر آنکه به جنگ با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برود، به همراه دوست تن سواره نظام از قریش از شهر مکه خارج شد، تا به نذر خود وفا کند(1). ابوسفیان و سوارانش در صدر» (قنات که در کنار کوه «نبت» و در یک منزلی یا دو منزلی مدینه قرار داشت اتراق کردند ابو سفیان شبانه نزد بنی نضیر آمد و به سراغ حیی بن اخطب رفت و درب منزل او را کوبید، ولی حیی بن اخطب از ترس در منزل را به روی او باز نکرد بنابراین، ابو سفیان منصرف شد و به سراغ سلام بن مشکم که هم بزرگ قبیله بنی نضیر و ه خزانه دار آنان بود رفت و اجازه ورود گرفت. سلام بن مشکم او را راه داد و از او پذیرایی کرد و شرط مهمانداری به جای آورد و او را نوشیدنی نوشانید و از احوال مردم مدینه آگاهش کرد.

پس ابوسفیان در پایان شب با لشکریانش آمد و در ناحیه ای به نام «العریض» یکی از مردان انصار را به نام معبد و کسی که شریک کشاورزی او بود کشت، سپس خانه و کشت انصار را به آتش کشید و از ترس رسیدن مسلمانان گریخت. ابو سفیان با این کار دلخوش کرد که به نذر خویش وفا کرده است(2). از طرفی چون این خبر به رسول خدا رسید اصحاب را فراخواند و به سرعت در پی آنان حرکت کردند تا به وادی «قرقره الکدر» رسیدند ولی ابوسفیان و یارانش را نیافتند سپس از دنبال کردن آنان صرف نظر کردند و

ص: 232

---

1- در برخی گزارشهای تاریخی آمده است که ابوسفیان پس از بدر با خود عهد کرد که هرگز تن به حمام سر خود را روغن نخواهد مالید و با زنان نخواهد آمیخت مگر آنکه انتقام خود را از پیامبر و نخواهد داد و سر مسلمانان بستاند و قبایل اوس و خزرج را ادب کند در سرودهای همین موضوع را اشارت کرده: ... ألیت لا اقرب النساء\*\*\* ولا یمس رأسی و جلدی الغسل... با خود عهد کردم به زنان نزدیک نشوم و آب به سر و تنم نرسد... کعب بن مالک نیز او را پاسخ داده بود با شعری محکم تر و فصیح تر. ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 140.

2- المغازی، ج 1، ص 182 ابوسفیان پس از بازگشت به مکه به جای آنکه از گریز خود بگوید، زبان به تفاخر گشود و اعلام کرد به عهد خود عمل کردم و انتقام خود را گرفتم و این شعر را سرود: سقانی فروانی کمیثاً مدامة\*\*\* علی ضمماً منی سلام بن مشکم در حالی که سخت تشنه کام بودم و شدیداً تشنه انتقام گرفتن، سلام بن مشکم از باده و شراب سیرابم کرد.

آنچه را که ابوسفیان و یارانش برای نجات جانشان و سبک بار شدن، مثل سویق و چیزهای دیگر بر جای نهاده بودند برداشته و مراجعت کردند به همین سبب این غزوه را «غزوة السویق» نام نهادند(1). مسلمانان به رسول خدا هم عرض کردند: یا رسول الله آیا خوش دارید که این برای ما غزوه‌های به شمار آید؟ فرمود: آری.

## غزوه ذی امر

بعد از مراجعت از غزوه سویق، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بقیه ماه ذیحجه یا تا نزدیک به پایان آن ماه را در مدینه ماند سپس برای جنگیدن با کافران «غطفان راهی نجد شد. این به آن سبب بود که فردی به نام دعثور بن حارث محاربی عده ای از قبیله «غطفان» را جمع کرده بود تا به اطراف مدینه یورش برند و آن را غارت کنند از این رو رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مسلمانان را فراخواند و به همراه چهارصد و پنجاه نفر از مسلمانان در حالی که چند اسب نیز در اختیار داشتند از مدینه خارج شدند از آن طرف چون خبر رسیدن اردوی نظامی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به دعثور بن حارث و یارانش رسید به قله های کوه فرار کردند مسلمانان مردی به نام جبار از قبیله بنی ثعلبه دست یافتند که او را به نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سلم آوردند و حضرت او را به اسلام دعوت کرد او نیز اسلام آورد و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم او را به بلال ملحق کرد. ناگهان باران شدیدی باریدن گرفت به گونه ای که لباس آن حضرت الله کاملاً خیس شد. وقتی باران قطع شد، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از اصحاب کناره گرفت و به یک سوی دره به کنار درختی آمد و لباسهای خود را از تن بیرون آورد و آنها را روی شاخهای آن درخت پهن کرد تا خشک شود و خود نیز در سایه درخت به استراحت پرداخت.

کافران غطفانی از دور پیامبر را زیر نظر داشتند به دعثور که از همه قوی تر بود، گفتند که محمد تنهاست؛ پس او را دریاب او هم در حالی که شمشیر برانی در دست داشت خود را به بالای سر رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم رسانید و گفت یا محمد صلی الله علیه وآله و سلم کیست که امروز تو را

ص: 233

---

1- بحار الأنوار، ج 2، ص 2 تاریخ الامم و الملوك، ج 2، صص 139 و 140؛ المغازی، ج 1، صص 181 و 182؛ تاریخنامه طبری، ج 3، صص 152 و 153.

از دست من محافظت کند؟ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: خداوند جل جلاله.

در این هنگام جبرئیل به سینه او کوبید و بر زمین افتاد و شمشیر از دستش پرت شد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شمشیر وی را برداشت و بالای سر او ایستاد و فرمود: چه کسی تو را از من حفظ می کند؟

دعشور گفت: هیچکس و شهادت می دهم به یگانگی خداوند و به درستی که تو فرستاده خدا هستی آنگاه گفت: به خدا از این به بعد هرگز جماعتی را علیه شما نمی شورانم رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شمشیر دعشور را به او برگرداند.

در گزارشی دیگر چنین آمده است وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بر او مسلط شد، به او فرمود: چه کسی تو را از دست من محافظت می کند؟ در جواب عرض کرد بخشندگی تو یا محمد. پیامبر شمشیرش را به او پس داد و دعشور مسلمان شد پس از آن دعشور به نزد قوم خود رفت و آنان را به اسلام دعوت کرد و جماعت زیادی از آنان اسلام آوردند. در اینجا بود که خدای متعال این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (1)؛ ای اهل ایمان، یاد آرید نعمت خدا را بر خود آنگاه که گروهی همت گماشتند که بر شما دست یازند و [خدا] دست [ستمگری] آنها را از شما کوتاه کرد و از خدا پروا دارید و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» (2).

سریه محمد بن مسلمه

سریه محمد بن مسلمه (3)

پس از آنکه مسلمانان در جنگ بدر بر دشمنان مشرک خویش پیروز شدند و هفتاد نفر از آنان را اسیر کردند و هفتاد نفر از شجاعان و بزرگان آنان را نیز کشتند و در پایان جنگ نیز کشته مشرکان را در چاه ریختند زید بن حارثه به سوی اهالی دست پایین [منطقه] رفت و نیز عبدالله بن رواحه به سمت اهالی دست بالا رفت تا خبر پیروزی مسلمانان را به آنان

ص: 234

1- سوره مائده، آیه 11.

2- اعلام الوری، ج 1، ص 173

3- سیره النبی، ج 2، ص 564.



برسانند. کعب بن اشرف که از طایفه بنی طی بود و مادرش از قبیله بنی نضیر، گفت: می بینید که محمد چطور آنان را کشت؟ حقا که مردگان قریش و بدر از بزرگان عرب و سروران مردم بودند. به خدا اگر محمد بر این قوم دست یافته باشد دل خاک (مردن از پشت آن زنده ماندن بهتر خواهد بود).

زمانی که کعب بن اشرف به خبر پیروزی مسلمانان و شکست سخت کافران یقین پیدا کرد از مدینه خارج شد و در مکه به دیدن مطلب بن ابی وداعه سهمی رفت، و شروع کرد به شورانیدن مردم علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این باره نیز شعرهایی سرود و بر کسانی که در بدر کشته شده بودند و مسلمانان جنازه آنان را در چاه انداخته بودند، گریه و زاری کرد.

نیز شعرها و سخنانی می گفت که در آن به زنان مسلمان توهین و ناسزا روا می داشت، تا جایی که باعث ناراحتی و اذیت مسلمانان شد. سپس کار را به هجو کردن مسلمانان و حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و دشمنان اسلام را ستود و آنان را به جنگ و دشمنی علیه مسلمانان تحریک می کرد.

ابوسفیان و مشرکان مکه از او پرسیدند از نظر تو دین ما نزد تو محبوب تر است یا دین محمد و یارانش؟ آیا به نظر تو دین ما به حق نزدیک تر است یا دین آنان؟

کعب بن اشرف در جواب آنان گفت: «شما از آنان راه یافته تر و از آنان برترید»<sup>(1)</sup>. سپس با آنان هم قسم شد و پیمان بست تا علیه محمد با آنان متحد شود، و در کنار کعبه با یکدیگر پیمان بستند.

پس از آن کعب بن اشرف به مدینه بازگشت. سپس فرشته وحی جبرئیل از جانب خدا خبر پیمان بستن کعب و ابوسفیان را برای رسول خدا آورد و دستور کشتن کعب را به آن حضرت ابلاغ کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب چنین فرمود: کعب به مدینه بازگشته است. کیست که شر او را از سر ما کوتاه کند؟ او خدا و رسولش را آزرده است و به طور آشکار با ما اعلان دشمنی کرده و ما را هجو نموده است به سوی قریشیان رفته و آنان را برای جنگیدن با ما جمع کرده و با اندیشه و توطئه ای پلیدتر از آنچه قریش برای کشتن ما

ص: 235

در سر می پروراند پیش آمده است سپس این سخن خداوند را که درباره او نازل شده بود تلاوت فرمود، آن جا که می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا\* أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» (1)؛ آیا کسانی که از کتاب [آسمانی] نصیبه یافته اند، ندیده ای؟ که به جبت و طاغوت ایمان دارند و درباره کافران می گویند اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند. اینانند که خدا لعنتشان کرده و هرکه را خدا لعنت کند هرگز برای او یآوری نخواهی یافت».

وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم قرائت آیه را به پایان برد، محمد بن مسلمه برپا ایستاد و عرض کرد: یا رسول الله به من اجازه می فرماید او را بکشم؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آری به راستی که خداوند اجازه کشتنش را داده است.

محمد بن مسلمه به همراه ابونائله که برادر رضاعی کعب هم بود، شبانه به سراغ کعب رفتند و او را به داخل قلعه خواندند همین که وارد شد، او را کشتند. سپس نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم آمدند و خبر مرگ کعب را برای آن حضرت آوردند (2). این چنین بود که خدای جل جلاله مسلمانان را از شر جنگی که کعب بن اشرف در شعله ور کردن آن می کوشید، راحت کرد. واقعه قتل کعب در چهاردهم ربیع الاول سال سوم هجرت بود (3).

### سریه زید بن حارثه

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم اسلام له پس از سریه محمد بن مسلمه، زید بن حارثه را به همراه صد سوار به جانب «قرده» - که نام آبگاهی در منطقه نجد است گسیل داشت. این اعزام نیرو شش ماه پس از مراجعت از جنگ بدر، یعنی اوایل ربیع الثانی (4) بود. برخی از تاریخنگاران نیز اول جمادی الثانی گفته اند. درست 27 ماه بعد از هجرت مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم این بدان سبب

ص: 236

1- سوره نساء، آیه های 51 و 52.

2- عیون الأثر، ج 1، ص 392.

3- طبقات الكبرى، ج 2، ص 31 الكامل في التاريخ، ج 2، صص 143 و 144؛ المغازی، ج 1، صص 184 تا 192.

4- نک طبقات الكبرى، ج 2، ص 36.

بود که قریشیان بعد از جریان جنگ بدر از عبور و مرور در جاده‌هایی که به شام منتهی می‌شد، وحشت داشتند. از این رو، یک کاروان تجارتي که ابوسفیان نیز با آنان بود، با مقدار زیادی نقره از راهی که به عراق ختم می‌شد به راه انداختند آنان مردی از قبیله «بکر بن وائل» به نام فرات بن حیّان را اجیر کردند تا کاروان را راهنمایی کند کاروان قریش در منطقه قرده به زید بن حارثه و سوارانش برخورد کردند افراد زید بر کاروان دست یافتند و چون افراد قافله توانایی مبارزه و جنگیدن را نداشتند گریختند مسلمانان کاروان تجاری را به همراه یک یا دو اسیر که یکی از آن دو همان مرد راهنما، یعنی فرات بن حیّان بود، به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. فرات بن حیّان مسلمان و آزاد شد اموال و دارایی موجود در کاروان تجارتي نیز تخمیس شد و پس از آن میان اعضای سریه تقسیم شد(1). این سریه نیز یکی از شمار حمله‌های تأدیبیه است و هدف عمده اش ادب کردن دشمن و اظهار توانمندی سپاه اسلام بوده است. چرا که قریش همان طور که سابقاً اشاره کردیم مدینه و مسلمانان را در محاصره اقتصادی قرار داده بودند.

### سریه عبدالله بن عتیک

از وقتی که کعب بن اشرف در سریه محمد بن مسلمه به دست مسلمانانی که از قبیله اوس بودند، کشته شد خزرجیان که از قدیم الایام با اوسیان در رقابت بودند گفتند: «به خدا، نباید اوسیان برای کشتن کعب بن اشرف بر ما برتری یابند بنابراین، شروع کردند به صحبت کردن درباره دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هم سنگ کعب بن اشرف بودند و از کسی به نام ابورافع سلام بن ابی الحقیق که از یهودیان خیبر بود، سخن به میان آمد. ابورافع کسی بود که از کعب بن اشرف در دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پشتیبانی می‌کرد و مشرکان را علیه آن حضرت می‌شوراند. لذا در فکر کشتن او افتادند تا به فضیلتی که اوسیان نایل شده بودند دست یابند بنابراین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره قتل ابورافع یهودی اجازه کسب کردند و حضرت نیز آنان را اجازه فرمود

ص: 237

---

1- طبقات الکبری، ج 2، ص 36 امتاع الاسماع، ص 112؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 5.

چند نفر از خزر جیان به نامهای عبدالله بن عتیک مسعود بن سنان و عبدالله بن انیس و ابوقتاده و خزاعی بن اسود که با قبیله خزر ج هم پیمان بود برای کشتن ابورافع سلام بن ابی الحقیق خارج شدند. این گروه که فرماندهی آن را عبدالله بن عتیک عهده دار بود، به قلعه خیبر آمده و وارد خانه ابورافع شدند و او را کشتند و به مدینه بازگشتند(1). این جریان در ماه جمادی الآخر اتفاق افتاد.

## غزوة أحد

(احد)(2) کوه مشهوری است که در کمتر از یک فرسخی مدینه قرار دارد این کوه به دلیل اینکه به کوه های مجاور اتصال ندارد و به صورت جدا افتاده و تنها به نظر می رسد آن را أحد نام نهاده اند. از نامهای دیگر آن «ذوعینین» است.

این همان کوهی است که چون رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به آن نگرست، فرمود: «احد کوهی است که ما را دوست می دارد و ما نیز او را دوست می داریم(3). در ماه شوال المکرم سال سوم هجرت رویداد مشهور جنگ (احد در دامنه آن روی داد. قریشیان از جنگ بدر که در آن شکست سختی خورده بودند به مکه مراجعت کردند. ماجرای اصحاب قلیب(4) کشتگان قریش در جنگ بدر که پیامبر دستور داده بود جنازه های شان را جمع آوری کرده و در چاه بیندازند برایشان مصیبتی گران بود ابوسفیان آنان را از گریه و زاری برای کشتگانشان منع کرد تا کینه مسلمانان را همچنان در دل داشته و در اندیشه خونخواهی

ص: 238

- 
- 1- الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 146 و 147؛ تاریخنامه طبری، ج 3، صص 158 و 159؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 2، صص 6 و 7.
  - 2- احد نام کوهی است که به صورت رشته کوه از شرق به غرب کشیده شده و در شمال مدینه قرار دارد. این کوه شش کیلومتر درازا دارد.
  - 3- السیرة الحلبیه، ج 3، ص 487 و در ادامه این روایت آمده است.... و چون از کنار آن گذر کنید از گیاهان آن بخورید حتی اگر از درختان خاردارش هم که شده بخورید و نیز فرموده اند احد رکنی است از ارکان «بهشت» نیز کوهی است از کوه های بهشت».
  - 4- قلیب به معنای چاه کهنه چاه بی صاحب و چاهی که بی استفاده مانده باشد.

کشتگانشان باشند. خود ابوسفیان نیز برای تأکید این مطلب گفت: من روغن مالیدن به سر و نیز هم آغوشی با زنان را بر خود حرام کردم تا زمانی که با محمد به جنگ درآیم. قریش بر این حال آماده تدارک جنگ می بودند تا آنکه روزی صفوان بن امیه و عکرمة بن ابی جهل همراه جماعتی از قریش که مصیبت زده، پدران برادران و فرزندان خود بودند ندا در دادند ای گروه قریش، محمد شما را تنها و بی کس کرد و خوبان شما را کشت شما نیز ما را با این اموال برای جنگیدن با محمد یاری کنید تا شاید بتوانیم انتقام کشتگان خودمان را از او بگیریم(1).

آنان منظورشان از این اموال قافله تجارتي ابوسفیان و دیگرانی بود که در آن قافله بزرگ کالای تجارتي داشتند. قریش نیز به آنان پاسخ مثبت دادند و آن کالاها را به فروش رساندند آن کاروان شامل هزار شتر و ارزش بار آن شتران پنجاه هزار دینار بود. خدای متعال در اینبار این آیه را نازل کرد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصَّدَّقُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ»(2)؛ «قطعاً کسانی که کفر ورزیدند اموال خود را خرج می کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند. پس به زودی همه آن را خرج می کنند و آنگاه حسرتی بر آنان خواهد گشت، سپس مغلوب می شوند. و کسانی که کفر ورزیدند به سوی دوزخ گرد آورده خواهند شد»(3).

### نامه ای از مکه

وقتی قریش برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع کردند، عباس بن عبدالمطلب که در مکه به سر می برد، نامه ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشت و در آن از احوال و فعالیت قریش برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گزارش کرد. آنگاه مردی از بنی غفار را به خدمت گرفت و با او شرط کرد که ظرف مدت سه روز راه مکه و مدینه را بیاید و نامه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برساند. نامه رسان غفاری وقتی به مدینه رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از باغهای اطراف مدینه

ص: 239

1- المغازی، ج 1، ص 255؛ السیرة الحلبیه، ج 2، ص 488

2- سوره انفال، آیه 36.

3- سیرة النبی، ج 3، ص 19.

بود. رسول خدا نامه را خواند ولی به اصحاب خود از محتوای نامه خبری نداد و آنان را دستور فرمود تا به مدینه برگردند وقتی وارد مدینه شدند حضرت آنان را از اخبار موجود در نامه آگاه فرمود(1).

## رایزنی با یاران

چون خبر در بین مردم پخش شد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اصحاب خود را به منظور مشورت و رایزنی درباره راه های مقابله با دشمن جمع نمود. سپس به آنان فرمود: «با من رایزنی کنید و رأی خود را بگویید. طبق گزارشی رأی حضرت بر خارج نشدن از مدینه بود. یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله شهر ما دست نخورده است و تاکنون دشمن برآن دست نیافته است. در زمان جاهلیت هم هرگاه که برای جنگیدن از شهر خارج شده ایم شکست خورده ایم و هرگاه دشمن را به داخل شهر کشیده ایم، بر آنها پیروز شدیم.

منظور این بود که برای جنگیدن از شهر خارج نشویم و به روش قلعه داری در شهر از خود دفاع کرده و دشمن را سرکوب کنیم(2). شخص دیگر عرض کرد: یا رسول الله ما می ترسیم که دشمن خیال کند که ما از آنان هراسناک هستیم و به همین خاطر از مدینه خارج نشده ایم و همین باعث جرأت یافتن آنان شود.

حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم چنین گفت: سوگند به آنکه قرآن بر او نازل شده (حضرت) محمد من امروز غذایی نخواهم خورد تا اینکه با شمشیرم در خارج از مدینه به جنگ با آنان درآیم.

بدین ترتیب جنگیدن با دشمن در خارج از شهر مدینه موافق با نظر بیشتر مردم بود. از این رو رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم تصمیم گرفت تا برای جهاد از مدینه خارج شود، لذا نماز جمعه را اقامه فرمود. سپس اصحاب را موعظه کرد و آنان را به تلاش امر فرمود، و به آنان خبر داد که بی تردید اگر صبور باشند نصرت و ظفر خواهند یافت سپس دستور آماده باش علیه دشمن را صادر کرد که مردم از این مژده نصر و ظفر خوشحال شدند. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم

ص: 240

---

1- المغازی، ج 1، ص 204.

2- همان، ص 210.

نماز عصر را نیز به جای آورد و در حالی که مردم جمع شده و اهالی روستاهای اطراف مدینه نیز به آنان پیوسته بودند، به صف ایستادند و منتظر خروج رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شدند. ایشان سلاح خود را برگرفت لباس جنگ و زره در بر کرد(1) و از منزل بیرون آمد(2).

## به سوی احد

زمانی که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به سوی احد حرکت نمود سه پرچم جداگانه برافراشت پرچمی برای اوسیان که آن را به دست اسید بن حضیر سپرد. پرچم دیگر برای مهاجران که آن را به دست امیر مؤمنان علی بن ابی طالب داد و پرچمی برای خزرجیان که آن را به دست حباب بن منذر سپرد در بین لشکر مسلمانان صد نفر زره پوش بودند و سعد بن عباد و سعد بن معاذ که هر کدام نیز زرهی به تن داشتند پیشاپیش پیامبر شتابان حرکت می کردند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ابن ام مکتوم را در مدینه جانشین خود کرد و «محمد بن مسلمه» نیز در آن شب مسؤول حراست و نگهبانی از مدینه گردید.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و لشکریان نزدیک سحر حرکت کردند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم عده ای از مسلمانان را که برای جهاد در راه خدا آمده بودند به علت سن و سال کمی که داشتند، بازگرداند. از آن جمله: اسامة بن زید بن ثابت ابو سعید خدری، براء بن عازب، زید بن ارقم عرابه بن اوس و عمرو بن حزم(3). مورخان عده مسلمانان را هزار نفر و برخی نیز نهصد نفر گفته اند. عده مشرکان را سه هزار چهار یا پنج هزار نفر نیز گفته اند که در میان آنان هفتصد نفر زره پوش و دویست نفر اسب سوار و پانزده نفر زن وجود داشت که هند نیز از جمله آن زنان بود او برای شورانیدن سپاه کفر برای جنگیدن با مسلمانان شعرهایی می خواند و

ص: 241

1- اکثر سیره نویسان می گویند که مردم مدینه از نظر خود پشیمان شدند و موضوع را به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گفتند. ایشان فرمود که دیگر دیر شده است و هرگاه پیامبری لباس رزم پوشید، باید بجنگد.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 125؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 150 و 151؛ تاریخنامه طبری، ج 3، ص 164؛ السیره الحلبیه، ج 3، صص 490 و 491؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 2، ص 11.

3- تاریخ الأمم والملوک، ج 2، ص 191 السیره الحلبیه، ج 2، ص 225؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 422؛ المغازی، ج 1، ص 216؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 227؛ السیره النبویه، ج 4، ص 12.

رجزهایی می گفت در جنگ احد ابوسفیان دو هزار نفر غلام حبشی را برای جنگیدن با مسلمانان به خدمت گرفته بود. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و سپاهیان اسلام در احد مستقر شدند، آنگاه عبدالله بن ابی سرکرده منافقان مدینه [و یارانش و کسانی که با او هم پیمان بودند، به بهانه ای از سپاه اسلام جدا شده و به مدینه بازگشتند تعداد این افراد در حدود یک سوم لشکر مسلمانان بود(1)]. سپس عبدالله بن حرام (پدر جابر بن عبدالله انصاری) به دنبال آنان رفت و اهمیت کاری که سپاه اسلام در پیش رو داشت را به آنان یادآور شد و آنان را برای برگشتن به سپاه اسلام تشویق و ترغیب کرد و می گفت بیایید و در راه خدا جهاد کنید و از حرمت و حریم محترم اسلام دفاع کنید

آنان در جواب او گفتند: «اگر ما باور می کردیم و می دانستیم که شما برای جنگ بیرون آمده اید، بر نمی گشتیم و از شما جدا نمی شدیم. این را گفتند و از سپاه اسلام جدا شده و به مدینه بازگشتند.

## روایرویی دو سپاه

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم به حرکت ادامه دادند تا آنکه در یکی از دامنه های کوه احد توقف کردند و در جای بلندی از دامنه اردو زدند، به گونه ای که کوه احد در پشت سپاه(2) و شهر مدینه در برابر آنان بود حضرت به سپاه اسلام فرمود هرگز بدون دستور وی وارد جنگ نشوند. از طرفی، سپاه مشرکان به رهبری ابوسفیان پایین دامنه در جایی پست از دره اردو زدند، به طوری که کوه احد در کنار و شهر مدینه در برابر آنان واقع می شد. استقرار سپاه قریش در منطقه احد روز پنج شنبه واقع شد، در حالی که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در روز جمعه در احد فرود آمدند.

صبح روز شنبه حضرت محمد صلی الله علیه وآله و سلم آماده جنگیدن با دشمن کافر گردید. خود آن حضرت صفوف سپاه اسلام را مرتب می کرد و هر کسی را در جای ویژه خود قرار می داد

ص: 242

---

1- وفاء الوفاء، ج 1، ص 283؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 422 المغازی، ج 1، ص 215؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 227.

2- المغازی، ج 1، ص 220.



و با نظم خاصی آنان را آرایش نظامی می فرمود(1).

در بین لشکر مسلمانان پنجاه اسب سوار نیز وجود داشت(2). آن حضرت خطابه ای بلیغ ایراد فرمود که در آن سپاه اسلام را به جنگیدن شکیبایی و پایداری در راه خدا تشویق و روحیه آنان را تقویت می کرد حضرت در بخشی از آن خطبه فرمود: «و ما من ملك الا وله حمى الا وان حمى الله محارمه والمؤمن من المؤمنین كالرأس من الجسد، إذا اشتكى تداعى عليه سائر جسده؛ هر ملکی حریمی دارد و حریم خدا محرمات الهی است و ارزش جایگاه هر مؤمنی نسبت به دیگر مؤمنان همانند ارزش سر نسبت به پیکر انسان است که هرگاه به درد آید دیگر اعضای بدن را نماند قرار آنگاه بر شکاف یا شیاری که در کوه احد بود، پنجاه نفر تیرانداز را به سرکردگی عبدالله بن جبیر گماشت و به او فرمود: شما با تیراندازی دشمن را از ما برانید و از ناحیه پشت سر ما را حمایت کنید تا از پشت سر بر ما نتازند حتی اگر دیدید که ما دشمن را فراری داده و به دنبال آنان رفتیم و حتی داخل شهر مکه شدیم باز هم جایگاه خود را ترک نکنید. اگر دیدید دشمن بر ما یورش برد و ما را تا داخل مدینه عقب راند باز هم این جای مهم را ترک نکنید در جای خودتان محکم بمانید. در این باره بعضی این چنین آورده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به آنان فرمود: اگر دیدید پرنده‌گان ما را به منقار گرفته و بردند و از میان برداشتند از این جایی که هستید، حرکت نکنید تا به شما دستور دهم همچنین اگر دیدید که ما آنان را فراری داده و پایمالشان کردیم، باز از جای خود حرکت نکنید تا اینکه کسی را بفرستم و دستور جدیدی بدهم(3).

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم علی علیه السلام را پرچمدار مهاجران و سعد بن عباده را پرچمدار انصار قرار داد. سپاه قریش نیز آرایش نظامی به خود گرفت. خالد بن ولید فرمانده سمت راست لشکر

ص: 243

1- همان، ص 221

2- برخی منابع گفته اند که هیچ اسب سواری در سپاه اسلام نبود. ر. ک: السیرة الحلبیه، ج 2، ص 221؛ وفاء الوفاء، ج 1، صص 284 و 285 و برخی گفته اند که دو اسب یکی برای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و دیگری ابو برده بن نیار. ر. ک: السیرة الحلبیه، ج 2، ص 221. برخی هم از وجود یک اسب در لشکر اسلام سخن گفته اند. ر. ک: حیاة الصحابه، ج 3، ص 769؛ مجمع الزوائد، ج 6، ص 117

3- تاریخ الخمیس، ج 1، ص 423؛ السیرة الحلبیه، ج 2، ص 222.

شد و عکرمة بن ابی جهل نیز فرمانده سمت چپ(1).

برخی تاریخنگاران نوشته اند که ابو سفیان دویست سوار به فرماندهی خالد بن ولید را به عنوان گروه کمین قرار داده و به فرمانده آنان گفت وقتی دیدی کار جنگ بالا گرفت و جنگ شدت پیدا کرد و آتش آن شعله ور شد و ما با دشمن به زدوخورد پرداختیم و دو سپاه در دل هم فرو رفتند و جنگ تن به تن آغاز شد تو و یارانت از این شیار کوه از پشت سر به مسلمانان یورش برید(2).

## آغاز جنگ

آن هنگام که هر دو سپاه صف بسته و آرایش نظامی به خود گرفته و آماده جنگ شدند. پرچم سپاه کفر به دست یک نفر از قبیله بنی عبدالدار به نام طلحة بن ابی طلحة بود. هنگامی که ابو سفیان افراد سپاه را برای جنگ مرتب و آماده می ساخت، به طلحة بن ابی طلحة رو کرد و گفت اگر شما بنی عبدالدار خود را برای این کار (پرچمداری سپاه) ضعیف می بینید پرچم را به قبیله ما بسپارید.

طلحة از این سخن خشمناک شد و به ابوسفیان گفت: این سخنان را به ما می گویی؟ به خدا، امروز این سپاه را دنبال این پرچم در گردابهای مرگ وارد خواهیم ساخت(3). طلحة چون شجاع دلیر و نیرومند بود او را پیش آهنگ سپاه کبش الکتیبه ( می نامیدند(4).

سپس طلحة به میدان نبرد شتافت و مبارز طلبید و فریاد برآورد یا محمد شما سپس می پندارید که با شمشیرهایتان کشتگان ما را به دوزخ می فرستید و اگر به شمشیر ما کشته

گردید به بهشت رهسپار می شوید پس اگر کسی می خواهد به سوی بهشت برود، به مبارزه من بیاید به درستی که من پیش آهنگ سپاه، طلحة بن ابی طلحة هستم .

ص: 244

1- المغازی، ج 1، ص 223.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 49؛ سیرة النبی، ج 2، ص 586؛ ج 3، ص 49.

3- السیرة الحلبیه، ج 2، ص 499

4- المغازی، ج 1، ص 226؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 236؛ و سایر منابع سیره.

آنگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام به مبارزه با او شتافت در حالی که چنین رجز می خواند :

لکم خیول ولنا نصول \*\*\*یا طلح إن كنت کما تقول

فأثبت لننظر أینا المقتول \*\*\*وأینا أولى بما تقول

فقد أتاك الأسد الصؤول \*\*\*بصارم لیس به فلول

ینصره القاهر والرسول

«ای طلحه، اگر آن چنان هست که می گویی / شما را اسبانی است و ما را نیز نیزه و شمشیرهایی؛ پس نگاه کن و ببین تا کدام یک از ما کشته می شود/ و کدام یک از ما سزاوارتریم به آنچه می گویی؛

پس به سوی تو می آید شیری یورشگر و هماره فاتح/ با شمشیر برانی که هیچ عیب و نقصی ندارد؛

کسی که خدای قهار و پیامبرش وی را یاری می رسانند

طلحه پرسید: تو کیستی؟

حضرت فرمود: من علی بن ابی طالب هستم.

طلحه گفت: شناختمت که هستی ای قُصَم (1) جز تو کسی جرأت جنگ با من را ندارد (2).

و به سوی حضرت حمله کرد و ضربه ای بر وی وارد ساخت؛ امیر مؤمنان علیه السلام ضربه او را با سپر دفع کرد و به سرعت ضربه ای بر رانهای او زد که هر دو پای وی از ران قطع شد .

ص: 245

1- علی بن ابراهیم در تفسیر خود می گوید: پدرم برای من روایت کرد، از ابن ابی عمیر از هشام که از امام صادق علیه السلام سؤال شد که معنی حرف طلحه بن ابی طلحه که در وقت مبارزه با امیر مؤمنان علی علیه السلام ایشان را به «قُصَم صدا کرد، چیست؟ امام صادق فرمود: در زمانی که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در مکه بود، به احترام ابی طالب و جایگاه و مرتبه ای که ابوطالب داشت کسی جرأت نمی کرد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را آزار و اذیت کند. بنابراین، کودکان را فریب داده و آنان را وامی داشتند تا پیامبر ل را وقتی از منزل خارج می شود با سنگ و کلوخ بزنند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم با حضرت علی علل درد دل کرد و از کودکان گله کرد. پس امیر مؤمنان علیه السلام به رسول خدا عرض کرد پدر و مادرم فدایت یا رسول الله زمانی که خواستی از منزل خارج شوی مرا همراه خود ببر. بدین ترتیب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در حالی که علی او را همراهی می کرد، از منزل خارج شد. کودکان گول خورده باز طبق عادتشان مزاحم پیامبر شده و جسارت کردند پس این دفعه علی علیه السلام بر آنان حمله کرد و آنان را گرفت و گوش و بینی و صورتهایشان را به دندان می گزید آنگاه کودکان بی ادب گریه کنان به سوی پدرهای خود می دویدند و می گفتند علی ما را دندان گرفت علی ما را دندان گرفت از این رو او را قُصَم نام نهادند.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 52، تفسير قمى، ج 1، ص 114.

و بر پشت به زمین خورد و پرچم کفر سرنگون شد امیر مؤمنان علیه السلام جلورفت تا کار او را تمام کند که طلحه او را به خویشاوندی قسم داد تا او را نکشد(1). حضرت او را رها کرد.

مسلمانان عرض کردند آیا او را نمی کشی؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آن چنان ضربه ای به او زده ام که هرگز جان به در نخواهد برد(2).

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خوشحال شد و با صدایی بلند تکبیر گفت و مسلمانان نیز چنین کردند

پس از طلحه برادر او ابو سعد بن ابی طلحه پرچم مشرکان را از زمین برداشت که او هم به دست امیر مؤمنان علی علیه السلام کشته شد و پرچمش بر زمین افتاد برادر دیگر طلحه به نام عثمان بن ابی طلحه پرچم کفر را از زمین برگرفت و به میدان آمد و این بار هم امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که پرچمدار شرک را کشت و پرچم او را بار دیگر سرنگون ساخت. آنگاه برادر دیگرش به نام مسافع بن ابی طلحه پرچم را به دست گرفت که او نیز به دست امیر مؤمنان علیه السلام کشته شد و پرچم بار دیگر بر زمین افتاد. این بار حارث بن ابی طلحه پرچم را بلند کرد و به میدان آمد که او هم با شمشیر امیر مؤمنان علی علیه السلام به برادرانش پیوست و برای چندمین بار پرچم کفر سرنگون شد این بار شخص دیگری از بنی عبدالدار به نام ابو عزیز بن عثمان پرچم را برافراشت و بلافاصله به دست امیر مؤمنان علیه السلام کشته و پرچمش سرنگون شد. نفر بعدی که پرچم سپاه شرک را برافراشت و حضرت علی علیه السلام او را کشت، عبدالله بن ابی جمیل بود برای هشتمین بار پرچم سرنگون شده کافران را کسی به نام أرتاة بن شرحبیل از زمین برداشت و به مبارزه آمد که او هم به دست امیر مؤمنان علی علیه السلام راهی دوزخ شد و پرچمش سرنگون گردید این مرتبه غلام بنی عبدالدار که صواب نام داشت جلو آمده پرچم را برداشت و پا به میدان مبارزه گذاشت و امیر مؤمنان علیه السلام با یک

ص: 246

---

1- در اکثر منابع سیره آمده است که ضمن آنکه وی قسم داد، عورتش آشکار شد و امیر مؤمنان از سر شرم روی گردانید در منابعی دیگر آمده است که آن حضرت علیه السلام فرمود: «مرا به خدا و به حق خویشاوندی سوگند داد و من شرم کردم؛ نیز دانستم که خدا وی را به سبب این ضربت محکم] کشته است». الکامل فی التاریخ، ج 1، ص 152؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 293؛ المغازی، ج 1، ص 226

2- حیاة امیر المؤمنین، ج 1، صص 151 و 152.

ضربه دست راست وی را قطع کرد. او پرچم را به دست چپ گرفت و حضرت نیز دست چپ وی را بینداخت آنگاه پرچم را به سینه تکیه داد و به کمک دو بازوی بی دست آن را نگه داشت که این بار امیر مؤمنان شمشیر بر فرق وی نواخت و او را به خاک افکند(1). پس جنگ شدت پیدا کرد و زدو خورد بالا گرفت تا آنکه مشرکان شکست خوردند و

پای به فرار گذاشتند(2) تا جایی که در، فرار از زنانی که به همراه داشتند و در پشت سپاه مستقر بودند، نیز گذشتند. در همین زمان مسلمانان که وضع را اینگونه دیدند، شروع به جمع آوری غنایم دشمن شکست خورده کردند.

### گریز مشرکان

وقتی مشرکان شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند آن گروه پنجاه نفری از تیراندازان که به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مأمور حفاظت از تنگه کوه احد بودند تا مسلمانان از گزند کافران در ناحیه پشت سر خود در امان باشند همین که کافران را در حال فرار و مسلمانان را در حال جمع آوری غنایم دیدند گفتند ما هم می خواهیم مثل دیگران غنیمت جنگی جمع کنیم.

ص: 247

- 
- 1- در تاریخ الخميس، ج 1، ص 427 آمده است که پرچمداران ده نفر بودند و همگی به دست امیر مؤمنان کشته شدند. امام صادق پس از یاد کردن بیرقداران کفر می فرماید: «و سپاه از هم پاشید و [طایفه مخزوم] شکست خوردند و امیر مؤمنان مایه بی آبرویی آنان شد نک الارشاد شیخ مفید، ص 52 و بحار الأنوار، الا ج 2، ص 87 سیره نویسان نوشته اند که پرچم سپاه کفر روی زمین ماند و کسی را یارای آن نبود بدان دست زند و برافراشته سازد. در این هنگام زنی با نام عمره دختر علقمه پیش آمد و پرچم را برپا داشت. حسان بن ثابت در این باره سروده است: لولا- لواء الحارثية اصبحوا\*\*\* یباعون بالاسواق بالثمن البخس اگر پرچم زن حارثی نبود اینک در بازارها به بهای ارزانی فروخته می شدند». مورخان گفته اند تمامی پرچمداران را علی کشت. در این باره نک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 13 ص 293؛ شرح التجرید، قوشجی، ص 486؛ مجمع البیان، ج 2، ص 513؛ بحار الأنوار، ج 20، صص 26 و 49 و... تفسیر قمی، ج 1، ص 113؛ الارشاد، شیخ مفید، ص 52؛ الخصال، صدوق، ج 2، صص 121 و 124؛ و... .
- 2- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 153؛ تاریخ الخميس، ج 1، ص 427؛ المغازی، ج 12، ص 229؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 239؛ تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص 513؛ و...

فرمانده آنان عبدالله بن جبیر به ایشان گفت: رسول خدا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من امر فرمود که از جای خود حرکت نکنم.

تیراندازان به عبدالله بن جبیر گفتند: دستوری که تو به ما امر می کنی مربوط به زمانی بود که کار جنگ یکسره نشده بود نه اکنون که کار جنگ به نفع ما به پایان رسیده است. بنابراین، آنان به سوی جمع آوری غنایم روی آورده و فرمانده خود را در محل مأموریتشان تنها رها کردند و رفتند عبدالله بن جبیر با گروه کوچکی از تیراندازان که به همراهش مانده بودند از جای خود حرکت نکردند و ایستادند اما بقیه تیراندازان نگهبان شیار کوه به جمع آوری غنیمتها مشغول شدند(1).

می گویند: خداوند هرگز پیامبرش را در سرزمینی این چنین پیروز نگردانیده است که در روز احد او و اصحابش را نصرت داد اما وقتی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را نافرمانی کردند و درباره اطاعت از فرمان حضرت به خصومت و مشاجره پرداختند نتیجه به عکس شد.

### پیامد شوم سرپیچی از فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

وقتی که مسلمانان از دستور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سرپیچی کردند و آن شیار کوه را که پیامبر آنها را مأمور محافظت از آن فرموده بود ترک کردند و تنها عده کمی در آنجا ماندند، خالد بن ولید بر آنها تاخت و پس از آنکه عبدالله بن جبیر و گروه کوچک همراه او با تیراندازی و نیزه پرانی و شمشیر در مقابل سپاه شرک ایستادگی کردند به شهادت رسیدند. خالد بن ولید به قصد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و از پشت سر به طرف حضرت آمد و دید که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در میان جماعتی اندک از اصحاب خویش قرار دارد. لذا به همراهانش گفت پیش بیایید. این همان کسی است که در طلب اوید؛ به کامتان برسید.

قریشیان که در حال فرار و گریز از معرکه بودند وقتی دیدند پرچم سپاه قریش دوباره افراشته شد به طرف آن آمدند و با حمله ای ناگهانی به طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پورش بردند و با ضربت شمشیرها و نیزه ها و پرتاب تیر و سنگ جنگ بار دیگر شعله ور شد.

ص: 248

---

1- المغازی، ج 1، ص 229؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 153 و 154.

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شروع کردند به دفاع کردن از حضرت و جنگیدن با کافران قریش تا جایی که هفتاد نفر از مسلمانان شهید شدند که چهار نفرشان از مهاجران یعنی حضرت حمزه مصعب بن عمیر عثمان بن شماس و عبدالله بن جحش و بقیه کشتگان از انصار بودند. در اثر این حمله ناگهانی مسلمانان گریختند و کسی از آنان ایستادگی نکرد

مگر حضرت علی و ابودجانه و سُل بن حنیف که از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دفاع می کردند(1). این

ص: 249

1- تمامی مورخان بر این مطلب اجماع کرده اند که امیر مؤمنان علی تنها کسی بود که از میدان رزم نگریخت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کرد. در کاوش اسناد تاریخی این نکته مسلم است که ثابت قدمان صحنه نبرد از یک تا سی نفر بوده اند تنها کسی که هیچ گزارشی درباره گریز او گزارش نشده است امیر مؤمنان است. قوشجی این مطلب را با صراحت می نویسد فانهزم الناس عنه سوی علی علیه السلام لذا همه مردم از کنار پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گریختند، جز علی ع. نک: شرح التجرید، ص 486؛ دلائل الصدق، ج 2، ص 357. نیز گفته اند: کان الفتح یوم احد بصر علی علیه السلام؛ پیروزی در جنگ احد با صبر و ماندن [علی بود نور الأبصار، ص 87 الارشاد، شیخ مفید، صص 51 و 52؛ بحار الأنوار، ج 20، صص 69 و 86 و چند جای دیگر الاحتجاج، ج 1، صص 199 و 200 نیز گفته اند ابن عباس گفته است امیر مؤمنان عال چهار خصلت داشت که در آنها منفرد و تک بوده است]: او اولین فرد بود که از میان تمام عرب و عجم، با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نماز خواند، و در هر پیروزی پرچم فتح با او بوده است و اوست که صبر کرد و نگریخت [در روز مهراست یعنی روز جنگ احد؛ در آن روز همه گریختند جز او، و تنها او بود که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را غسل داد و در قبر نهاد المستدرک، الحاکم، ج 3، ص 111، المناقب، خوارزمی، صص 22 و 23 تیسیر المطالب، ص 49؛ الارشاد، شیخ مفید، ص 48 حال این گزاره تاریخی می گوید که مردم به تمامی گریختند جز امیر مؤمنان و جمعی نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم بازگشتند اولین آنها عاصم بن ثابت و ابودجانه است.... قاموس الرجال، ج 5، ص 7. شیخ مفید در الارشاد، صلی الله صص 49 و 50 می گوید: ابودجانه و سهل بن حنیف هم ماندند. این دو بالای سر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با شمشیرهایشان از ایشان دفاع می کردند. نیز نک ربيع الابرار، ج 1، صص 833 و 834، که می گوید عمار پیش روی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دفاع می کرد و مقداد سمت راست ایشان حال این سؤال مطرح می شود که چرا در این باره اختلاف نظر زیاد است؟ در پاسخ می توان چنین گفت که ممکن است یک نفر از صحابه که بعداً می خواهد مشاهدات خود را گزارش کند و در تاریخ ثبت شود، نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بیاید و تنها علی را در حال دفاع ببیند. پس از آن صحابی دیگری بیاید و دو نفر را ببیند و صحابی دیگر سه نفر را نیز گاه یک نفر از گریختگان وقتی برگردد چند نفر را ببیند، اما از کسانی که پیش تر بوده اند و شهید شده اند بی اطلاع باشد. آنچه که مسلم است، تنها علی بود



1- که ماند. علاوه بر آن شاید کسانی چون سهل بن حنیف و ابودجانه در معرکهٔ نبرد بوده اند، وقتی متوجه زخمی شدن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شدند خود را به ایشان رساندند و به علی در دفاع از پیامبر کمک کردند. درباره فرار برخی صحابه به صراحت تمام گزارش‌هایی وجود دارد. از آن جمله 1. فرار سعد با وجود چند دلیل و گزارش در این باره به گزارش ذیل بسنده می‌کنیم در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 293 و آخر العثمانیه، ص 239 آمده است از سعد گزارش شده است که وقتی مردم از کنار پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پراکنده شدند به گوشه ای رفتم. آنگاه با خود کلنجار رفتم و خود را ملامت کردم که: یا شهید می‌شوم یا نجات می‌یابم... تا آنکه گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: امروز کجا بوده ای سعد؟ گفتم: همانجا که دیدید. علاوه بر این گزارش موارد دیگری نیز وجود دارد که مایه در ازگویی می‌شود. می‌گذریم. 2. فرار ابوبکر در این باره نیز چند دلیل و گزارش وجود دارد که تنها به گزارش ذیل که عایشه راوی آن است اکتفا می‌کنیم ابوبکر هنگام یادکردن جنگ احد می‌گریست و می‌گفت: اولین کسی بودم که بازگشتم و تنها یک نفر را دیدم که از پیامبر دفاع می‌کرد... الی آخر. ر.ک: تاریخ طبری، ج 2، ص 199؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 156 الثقات، ج 1، ص 228؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج 3، ص 68؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 434؛ الدر المنثور، ج 2، ص 81 قاموس الرجال، ج 2، ص 125؛ دلائل الصدق، ج 2، ص 356؛ البدايه والنهایه، ج 4، ص 34 حیاة الصحابه، ج 1، ص 351؛ المغازی، ج 1، ص 280؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 286. در گزارشی دیگر، بازهم خود را اولین فراری بازگشته معرفی کرد که نقل آن مایه تطویل سخن است. از همه گذشته چگونه ابوبکر از فراریان نباشد در حالی که حتی یک زخم به تن نداشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم دسترسی به آن ساده نیست و هم یاران باوفایش همواره گردش حلقه می‌زنند و از او پاسداری می‌کنند چندین زخم برداشت پس سلامتی وی هم نشان پا به گریز بودن او می‌باشد. علاوه بر این در گزارش تاریخی چنین آمده: که عمر می‌گوید من و ابوبکر در گوشه ای امن نشسته بودیم. براء بن انس بن نضر از کنارمان گذشت و گفت چرا نشسته اید؟ اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم کشته شد خدا که حی لا یموت است... الخ. لباب الآداب، ص 179؛ حیاة محمد، حسنین هیکل، ص 265. سند دیگر زید بن وهب از ابن مسعود می‌پرسد عمر و ابوبکر کجا بودند؟ گفت: از شما کسانی بوده اند که در جایی امن رفته بودند. ارشاد، ص 50؛ بحار الأنوار، ج 20، ص 84 این را هم اضافه کنم که تمام هفت مرد انصاری که حلقه حفاظتی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم را فراهم آوردند، همگی جان دادند. آن حلقه تنها یک مهاجر را در خود جای داده بود یعنی امیر مؤمنان علی نک: دلائل الصدق، ج 2، ص 359، اسکافی که عالمان اهل سنت سخنانش را سخت دلنشین و محققانه می‌دانند می‌گوید اکثر مورخان فرار نکردن ابوبکر را نمی‌پذیرند آخر العثمانیه، ص 339؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 293.3. عمر گزاره‌ها و گزارش‌هایی که از گریز طلحه و ابوبکر سخن گفته اند از فرار عمر هم گفته اند. بگذریم. عمر در خطابهای گفته است... در روز جنگ احد از کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رفتم. ناگاه یک یهودی فریاد می‌کرد: محمد کشته شد و... نک: الدر المنثور، ج 2، ص 80 دلائل الصدق، ج 2، ص 358؛ حیاة الصحابه، ج 3، ص 497؛ کنز العمال، ج 2، ص 238 و بسیاری دیگر در متنی دیگر آمده است... وقتی جنگ احد روی داد، شکستشان دادیم، سپس فرار کردم تا آنکه از کوه بالا رفتم... الدر المنثور، ج 2، ص 88؛ کنز العمال، ج 2، ص 242؛ دلائل الصدق، ج 2، ص 358؛ حیاة الصحابه، ج 3، ص 497؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 15، ص 22 و... نیز در متنی دیگر این جمله را به صراحت تمام می‌خوانیم وقتی ابلیس ندا کرد که محمد کشته شد... مردم گریختند... و از جمله گریختگان عمر و عثمان بوده اند. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج صلی الله ص 24؛ دلائل الصدق، ج 2، ص 358 و المغازی و... حال نصی دیگر در صلح حدیبیه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در اعتراضی تند چنین می‌گوید: «... پس به عمر فرمود: روز جنگ احد یادتان رفت؛ آنگاه که [از کوه] بالا می‌رفتید و هرگز سر

نمی گردانیدید و من شما را می خواندم و هرگز توجه نمی کردید؟ المغازی، ج 2، ص 609؛ دلائل الصدق، ج 2، ص 358، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 24 نیز در دوران خلافتش به دختر خود گفته بود... و پدر این [ یعنی دخترش ] در جنگ احد فرار کرد و نماند». شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ج 15، ص 22. و چندین گزارش تاریخی دیگر که بگذاریم و بگذریم. 4 و 5. زبیر و عثمان. برای آنکه سخن بیش از این طولانی نشود، درباره این دو صحابی به اختصار خواهیم گفت که تقریباً همه مورخان به گریز پایشان اعتراف کرده و بر فرارشان در جنگ احد متفق القولند بیشتر آنچه به عنوان منابع این پانوشت تقدیم شد، در همان صفحات و سطور، از فرار این دو نیز سخن گفته اند، پژوهندگان را به آن منابع حواله می دهیم یکی از آن گزارشها چنین می گوید عثمان سه روز بعد برگشت [!] و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: القد ذهبتم فیها عریضه؛ در این نبرد [ به صورت گسترده روی گردانیدید ]. نمک: ارشاد ص 50؛ بحار الأنوار، ج 20، ص 84؛ البداية والنهاية، ج 4، ص 28؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 15، ص 21؛ الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 158 السیرة الحلبیه، ج 2، ص 227؛ السیرة النبویه ابن کثیر، ج 3، ص 55.

در حالی بود که تعداد مشرکان و همچنین فشار حملات آنها بر این عده محدود بسیار زیاد و شدید بود. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به امیر مؤمنان علیه السلام رو کرد و فرمود یا علی مسلمانان چه می کنند؟ امیر مؤمنان علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله آنان کافر شدند و به دشمن پشت کردند و گریختند و شما را تنها گذاشتند.

پیامبر فرمود: چه چیزی باعث شد که تو همراه آنان نرفتی؟

حضرت علی علیه السلام عرض کرد ای رسول خدا آیا بروم و شما را تنها بگذارم؟ آیا بعد از

ص: 251

ایمان آوردن، کفر بورزم؟ شما برایم سرمشق و الگو هستید. به خدا، از جای خود حرکت نمی‌کنم تا آنکه یا کشته شوم یا آنکه خدا تو را به آن پیروزی که وعده داده است، برساند(1). امیر مؤمنان علی علیه السلام در کنار آن حضرت پایدار ماند و دسته‌های لشکر را از وجود پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دور کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به گروهی از لشکر دشمن نگاه کرد که به سوی آن حضرت می‌آیند به علی فرمود یا علی این گروه دشمنان را از من دور کن امیر مؤمنان به سوی آنان حمله برد و پراکنده شان کرد و هر دسته ای از لشکر که به سوی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم حمله می‌بردند، علی به استقبال آنان می‌شتافت و آنها را از وجود پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دور می‌ساخت(2)، و آنقدر با آنها جنگید که شمشیرش شکست و سه تکه شد.

### لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

هنگامی که شمشیر حضرت علی شکست به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمد و عرضه داشت: یا رسول الله شمشیر من شکست و دیگر شمشیری ندارم

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شمشیر خود ذوالفقار را که از بهشت فرود آمده بود(3)، از کمر خود باز کرد و آن را به کمر علی علیه السلام بست. امیر مؤمنان علی علیه السلام به سوی مشرکان به راه افتاد و هرکه را به مبارزه او می‌آمد با شمشیرش می‌کشت و جلوی هر گروه و دسته ای را که به سوی پیامبر و مسلمانان حمله می‌آوردند می‌گرفت این چنین جنگاوری و دلاوری حضرت علی علیه السلام ادامه داشت تا جایی که زره ایشان پاره شد و نود(4) زخم بر بدنش وارد شد که به سبب بعضی از آن زخمها بر زمین می‌افتاد و جبرئیل وی را بلند می‌کرد.

ص: 252

1- بحار الأنوار، ج 2، صص 95 و 107؛ روضه کافی، ص 110.

2- الارشاد، ص 53؛ بحار الأنوار، ج 20 ص 88 پس از آنکه گروه‌های دشمن را دور می‌ساخت، پس از درنگی کوتاه دوباره به صورت دسته جمعی یورش می‌آوردند و حضرت علی باز هم با کمال استقامت و دلیری آنها را پراکنده می‌کرد و از وجود مبارک رسول خدا دفاع می‌کرد در همین حمله‌های گروهی بود که چهار فرزند سفیان بن عوف و ده نفر دیگر را که در تاریخ ذکر کرده اند کشت.

3- نک: بحار الأنوار، ج 29، ص 47، و نیز ج 42، ص 57.

4- نک: مجمع البیان، ج 2، ص 509؛ بحار الأنوار، ج 20، ص 23.

هنگامی که رسول خدا حال امیر مؤمنان علی را این چنین دید، دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت پروردگارا آن چیزی را که به من وعده داده ای، از تو می خواهیم؛ بی تردید اگر تو نخواهی پرستش نخواهی شد.

در گزارشی نقل شده است که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم این چنین دعا کرد: بارخدایا، قطعاً محمد بنده و پیامبر توست. تو برای هر پیامبری وزیری از خانواده او قرار دادی تا به وسیله او بازویش را تقویت کنی و شریک در امرش قرار دهی و وزیر مرا از خانواده ام قرار دادی؛ علی بن ابی طالب برادر من است. او خوب برادر و خوب وزیری است. بارخدایا به من وعده داده ای که مرا با چهار هزار ملک صف به صف یاری کنی. بارخدایا، به وعده ات، وفا کن تو در وعده ات تخلف نمی کنی مرا و وعده داده ای که دین خود را بر همه ادیان چیره سازی هر چند مشرکان خوش نداشته باشند(1).

در همین میان که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پروردگار خویش را می خواند و به درگاه خدا تضرع می کرد، ناگهان بانگی از آسمان شنید سر خویش را بلند کرد و جبرئیل را دید که بر تختی نشسته و چهار هزار ملائکه شانه به شانه اش او را همراهی می کنند. جبرئیل می گوید: لا فتی إلا علی ولا سیف إلا ذو الفقار؛ جوانمردی نیست مگر علی و شمشیری نیست مگر ذوالفقار» پس جبرئیل فرود آمد و ملائکه گرداگرد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم حلقه زدند و بر آن حضرت سلام دادند. جبرئیل گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم سوگند به آن که تو را بر هدایت گرامی داشت فرشتگان مقرب از برادری و جانفشانی علی نسبت به شما حیرت زده شده اند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود ای جبرئیل و چه چیزی او را از برادری و جانفشانی نسبت به من باز دارد در حالی که او از من است و من از او هستم؟

جبرئیل گفت: من از شما دو نفر هستم (2)

امیر مؤمنان علی علیه السلام از خوشحالی گریه کرد و شکر و سپاس الهی را به سبب نیکویی و

ص: 253

1- بحار الأنوار، ج 25، ص 152.

2- کافی، ج 8، ص 318؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 10، ص 182؛ ج 13، ص 262 و ج 14، ص 251؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 154.

## قتلگاه حضرت حمزه سیدالشهدا

هنگامی که کارزار شدت پیدا کرده و آتش جنگ شعله ور گشته بود، هند دختر عتبه و همسر ابوسفیان در میان معرکه جنگ بود و هرگاه مردی از قریشیان پا به فرار می گذاشت او سر مه دان و میله آن را به سوی او می برد و می گفت واقعاً تو زنی بیش نیستی، بیا با این سر مه دان بر چشمان خودت سر مه بکش و خود را بیارای.

در آن هنگام حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بر آن جماعت مشرک حمله می برد و قریشیان همین که او را می دیدند پا به فرار می گذاشتند و هیچ کس در مقابل ایشان ایستادگی نمی کرد. و هند همسر ابوسفیان با وحشی که غلام حبشی جبیر بن مطعم بود عهد کرده بود که اگر محمد صلی الله علیه وآله و سلم یا علی علیه السلام و یا حمزه را به قتل برساند، او را به اندازه ای که خشود شود عطا و بخشش خواهد داد وحشی گفت: اما محمد که من قادر به کشتن وی نمی باشم و علی را مردی دیدم که بسیار مواظب و هشیار است و در جنگ مواظب همه اطراف است بنابراین من در کشتن او ناتوانم. اما حمزه را می کشم که در کشتن او سخت امیدوارم زیرا وی هنگامی که غضب می کند، دیگر جلوی خود را نمی نگیرد. وحشی گوید به کمین حمزه نشستم و دیدم که آن چنان مردم را در هم می کوبد که هیچ چیز جلودارش نیست. او از کنار من گذشت و پایش را لب نهری گذاشت که فرو افتاد که من به سرعت نیزه ام را حرکتی دادم و به سوی او پرتاب کردم که نیزه به پهلویش نشست و

ص: 254

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، صص 250 و 251؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 154؛ فرائد السمطین، ج 1، ص 257؛ کنز العمال، ج 15، ص 126؛ مجمع الزوائد، ج 6، صص 114 و 122؛ البداية والنهایه، ج 6، ص 5 تفسیر قمی، ج 1، ص 116؛ بحار الأنوار، ج 20، صص 54 و 102 و 105 و..... اللالی المصنوعه، ج 1، ص 365؛ علل الشرائع، ص 14 روضه کافی ص 110؛ حیاة الصحابه، ج 1، ص 559؛ ربیع الأبرار، ج 1، ص 833؛ المناقب، خوارزمی، ص 103؛ تاریخ ابن عساکر، ج 1، صص 148 و 149؛ غایة المرام، ص 457؛ الریاض النضره ج 2، ص 172؛ و بسیاری دیگر برای بیشتر دانستن مطالعه الغدیر، ج 2، صص 59 تا 61 ضروری است.

از مثانه اش خارج گردید(1) و بدین صورت از پای درآمد. آنگاه هند پیش آمد و شروع کرد به مثله کردن پیکر حضرت حمزه شکم ایشان را پاره کرد و کبد او را بیرون کشید و پاره ای از آن را به دندان گرفت اما نتوانست آن را فرو برد آن پاره کبد را از دهانش بیرون انداخت علاوه بر این انگشتان و همه اعضایی را که از بدن حمزه پیدا و قابل بریدن بود برید و ریسمانی را از داخل آنها عبور داده و به جای گردنبد بر خویش آویخت.

بر اساس گزارشی دیگر وحشی گوید من به سوی جسد حمزه رفتم و شکم ایشان را شکافتم و کبد وی را برگرفتم و برای هند بردم و به او گفتم این کبد حمزه است». او آن را به دهان خود برد و همین که تکه ای از آن را پاره کرد خدا آن را در دهانش مانند استخوانی سفت و محکم گردانید لذا آن را از دهانش بیرون ریخت و آن را پرتاب کرد که خداوند فرشته ای را فرستاد تا آن را به بدن او ملحق کند.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: خدا نمی خواست که چیزی از بدن حمزه وارد آتش

یا بشود لذا نتوانست آن تکه را ببلعد]

وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم نگاه کرد که با بدن حمزه چه کرده اند، فرمود: بارالها، شکر و سپاس از آن توست و من به سوی تو شکوه می کنم و بر آنچه می بینم از تو کمک می خواهم بر اساس گزارش دیگری فرمود: اگر پیروز شوم انتقام می گیرم و حتماً مثله می کنم. خدای متعال این آیه را نازل فرمود: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ» (2) ، «اگر عقوبت کردید، همانگونه که مورد عقوبت قرار گرفتید،

متجاوز را به عقوبت برسانید و اگر صبر کنید البته آن برای صابران بهتر است.

بنابراین، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود صبر می کنم(3). آنگاه بر بدن حمزه هفتاد نماز گزارد، با هفتاد تکبیر(4) و او را با همان لباس خونین جنگ که در آن به شهادت رسیده بود، به خاک سپرد.

ص: 255

---

1- البدء والتاریخ، ج 4، ص 201؛ الارشاد، ص 50؛ بحار الأنوار، ج 20، ص 84.

2- سوره نحل، آیه 126

3- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 161؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، صص 25 و 26؛ المغازی، ج 1، ص 290

4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 47؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 163.

در گزارش آمده است در روز احد حلیس بن علقمه که مهتر غلامان حبشی بود، ابوسفیان را دید در حالی که بر اسب سوار است و نیزه بلندی در دست دارد، بر بالای جنازه حمزه آمد و با نیزه بر دهان ایشان زد و سرنیزه را گوشه دهان او زد و گفت: بچش، نوش جان کن کسی که از قریش سر باز زده و نافرمانی آنان کرده و مایه خشمشان شده.

حلیس که این کار را از ابوسفیان دید، فریاد برآورد ای جماعت بنی کنانه نگاه کنید؛ کسی که خود را مهتر قریش می داند با بدن بیجان پسر عموی خود چه می کند .

ابوسفیان که متوجه سخنان حلیس شده بود به او گفت تو راست می گویی؛ این خطا را بر من بپوشان(1).

### با ابودجانه

«ابودجانه» از دیگر کسانی بود که در جنگ بر دشمن حمله می برد تا آنجا که شماری قابل توجه از آنان را از پای درآورد و در زمانی که یاران پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از معرکه گریخته بودند و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم که تنها مانده بود، همو بود که خود را چون سپری در برابر رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم قرار داد و از حضرتش در برابر شمشیرها و نیزه ها حفاظت می کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او رو کرد و فرمود ای ابودجانه آیا جماعت و کسان خود را نمی بینی؟ عرض کرد: بله آقا، می بینم.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: به کسان خود ببینند من پیمان خود را از تو برداشتم.

ابودجانه به گریه افتاد و عرض کرد نه به خدا هرگز بیعت با تو را نخواهم شکست.

اکنون به سوی چه کسی بروم یا رسول الله به سوی همسرم که سرانجام روزی خواهد مرد یا فرزندی که او نیز جاودانه نخواهد ماند یا به خانه ای که بالاخره خراب خواهد شد، یا مالی که فناپذیر و نابود شدنی است یا به سوی مرگی بروم که به زودی خواهد آمد؟

پس پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سلم به حال او ترحم فرمود و اجازه مبارزه داد. او همچنان در یک

ص: 256

---

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 97؛ الكامل في التاريخ، ج 2، ص 160؛ السيرة الحلییه، ج 2، ص 244؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 239؛ تاریخنامه طبری، ج 3، ص 176.



سمت میدان می‌جنگید تا آنکه بر اثر زخمی عمیق که در بدن داشت، سست و بی حال شد و از پا افتاد. امیر مؤمنان علی علیه السلام که در سمت دیگر میدان حضور داشت او را دید و به طرف او شتافت و از زمین بلندش کرد و نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آورد. همین که رسول خدا را دید، عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آیا به پیمان خود وفا کردم؟

حضرت فرمود: آری وفا کردی سپس در حق وی دعا کرد. زخمهای ابوجانه مداوا شد و تا روز نبرد یمامه زنده ماند سرانجام در جنگ یمامه مثل سایر جنگها، شرکت کرد و در راه خدا جنگید و به مقام شهادت نایل آمد(1).

## مدافعان ثابت قدم

از جمله کسانی که همراه با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم هم در جنگ احد می جنگیدند، زنی بود به نام «نسیبه مازنیه که کنیه اش «ام عماره»(2) بود و نیز فرزندان وی به نامهای «عبدالله بن زید» و «عمارة بن غزیه و شوهر این زن جناب غزیه» بودند. عبدالله بن زید پسر ام عماره گزارش می کند که من در جنگ احد همراه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم حضور داشتم. زمانی که مردم از اطراف آن حضرت پراکنده شده بودند، من و مادرم به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نزدیک شدیم و از ایشان دفاع می کردیم. پیامبر مرا صدا زد و فرمود: ای پسر ام عماره عرض کردم: بله آقا.

فرمود: به طرف دشمنان چیزی پرتاب کن

من هم به طرف یکی از سوارکاران دشمن که تا نزدیکی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پیش آمده بود،

سنگی پرت کردم سنگ به چشم اسب خورد و باعث رم کردن حیوان شد و چنان از جای جست که اسب و سوارکار هر دو بر زمین خوردند. پس از آن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به زخمی که در

ص: 257

---

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 108؛ نیز نک: تاریخ الخميس، ج 1، صص 424 و 425؛ السیرة الحلبیه، ج 2، صص 222 و 223؛ لباب الآداب، ص 176؛ البداية والنهاية، ج 4، صص 16 و 17؛ حیات الصحابه، ج 1، صص 575 تا 577؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 257

2- ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 268؛ المغازی، ج 1، ص 272. نیز این منابع را نگاه کنید: حیات الصحابه، ج 1، ص 618؛ مجمع الزوائد، ج 5، ص 323؛ الاصابة في تمييز الصحابه، ج 4، صص 487 و 505؛ التراتیب الاداریه، ج 2، ص 115. قاموس الرجال، ج 11، ص 38؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 134.

کتف و گردن مادرم ایجاد شده بود نگریست و به من فرمود: مادرت مادرت مادرت را دریاب و زخم او را ببند خدا این جایگاه شما را مبارک گرداند. اجر و منزلت تو و برادرت و نیز شوهر مادرت بالاتر است از آنانی که از اطرافم گریختند و دفاع از مرا رها کردند(1).

سپس فرمود خدا رحمت کند، شما پدر و مادر و برادران را مادرم که از خوشحالی حال خود را نمی دانست عرض کرد یا رسول الله، برای ما دعا بفرمایید تا در بهشت همدم و همراه شما باشیم.

پیامبر هم چنین دعا کرد: بار خدایا آنان را در بهشت همدم و همراه من جای بده. مادرم گفت: بعد از این دعا دیگر هرگز و هرگز از آنچه در دنیا بر من وارد شود، باکی نخواهم داشت(2).

## عمرو بن جموح و شهادت

عمرو بن جموح که از یک پایش میلنگید در جنگ احد چهار تن از پسرانش در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم حضور داشتند. اما هنگامی که او تصمیم گرفت تا در جنگ شرکت کند، خویشان او خواستند وی را از شرکت در جنگ باز دارند بنابراین، به او گفتند: بی تردید تو از کسانی هستی که اگر در جنگ شرکت نکنی، گناهی بر تو نیست؛ و چهار پسر در رکاب پیامبر هستند، تو نزد ما بمان.

پاسخ گفت: خوشا به حال شان؛ به سوی بهشت می روند، آنگاه من پیش شما بنشینم؟ همسر عمرو بن جموح می گوید او را می بینم در حالی که سپر خود را برداشته است،

ص: 258

---

1- نیز در برخی منابع نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «بارک الله بر تو ای نسیبه»، و «مقام نسیبه از مقام فلان و فلان برتر است نیز گزارش شده است که پسرش قصد فرار کرد اما مادرش او را با تشر برگرداند و شمشیرش را از او ستاند و یکی از مشرکان را با آن کشت نیز گفته اند او از مدافعان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بود و با دستان خالی اش و گاه با سپر کردن سینه اش جلوی مهاجمان را می گرفت نک: قاموس الرجال، ج 11، ص 38؛ شرح نهج البلاغه، ابی ابی الحدید، ج 4، ص 226؛ المغازی، ج 1، صص 269 و 273؛ تفسیر قمی، ج 1، ص 116؛ بحار الأنوار، ج 20 ص 134 نیز نوشته اند که دوازده زخم بر داشت. اسد الغابه، ج 5، ص 555.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 134

رو به قبله کرده و به خدا عرض می کند خدایا مرا به خانواده ام باز مگردان. در این حال او از منزل خارج شد و بعضی از نزدیکان خود را به او رساندند و درباره ماندنش با وی صحبت کردند که از ماندن در مدینه سر باز زد سپس نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله، خانواده ام می خواهند مانع آمدنم شوند و نگذارند که همراه شما برای جهاد خارج شوم؛ اما به خدا سوگند من امیدوارم که با همین پای لنگ در بهشت راه بروم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: خداوند تو را از جهاد معذور داشته و جهاد بر تو واجب نیست.

عمرو بن جموح قبول نکرد و در خواش خویش اصرار ورزید. پیامبر اسلام نزدیکان و فرزندان او فرمود اصرار نکنید که بماند. شاید خدا شهادت را روزی او کند. آنان وی را به حال خویش رها کردند. او نیز در صف مسلمانان جای گرفت و به جنگ پرداخت تا همان روز در راه خدا شهید شد. بعد از شهادت وی، همسرش به سوی او آمد تا جنازه او و جنازه پسرش «خلاد» و جنازه برادرش «عبدالله» پدر جابر انصاری را بردارد. بدنهای آنان را بر شتری بار کرد و به سوی مدینه حرکت کرد. در همین زمان بود که با عده ای از زنان مدینه که به دنبال خبر سلامتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند، برخورد کرد و آنان حال حضرت را از او جویا شدند. در جواب آنها گفت: خیر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلامت است و بعد از این نعمت سلامتی پیامبر هر مصیبتی آسان و ناچیز است. خداوند از بین مؤمنان شهیدانی را بر می گزیند اما این شهیدان پسر و برادر و همسر می باشند که آنان را به مدینه می برم تا در آنجا به خاک بسپارم.

سپس افسار ناقه را به دست گرفت و حرکت کرد همین که به دوراهی حره رسید، شتر زانو به زمین زد و از رفتن باز ایستاد هرچه تلاش کرد که شتر را به طرف مدینه براند از جایش حرکت نکرد اما همین که رو به احد می کرد شتر به سرعت راه می افتاد بنابراین، به سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت و جریانی را که برایش پیش آمده بود به عرض رسانید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این شتر مأموریت دارد آیا عمرو بن جموح هنگام رفتن چیزی نگفت؟

زن عرض کرد بله یا رسول الله زمانی که عمرو می خواست به طرف احد حرکت کند. رو به قبله کرد و گفت: خدایا مرا به خانواده ام باز نگردان و شهادت را روزی من فرما.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به همین سبب است که شتر حرکت نمی کند ای گروه انصار

برخی از شما چنان هستید که اگر خدا را قسم دهید و چیزی از او بخواهید، خداوند عطا می فرماید. از جمله آنان عمرو بن جموح است تو ای زن از زمانی که برادرت (عبدالله پدر جابر (انصاری به شهادت رسید ملائکه همچنان بر بدن او چون سایبانی بال گسترانده و سایه انداخته اند و منتظرند تا به خاک سپرده شود. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مدتی در قبر آنان درنگ کرده، آنگاه فرمود: شوهر و پسر و برادرت در بهشت همدم و همراه هم خواهند بود. همسر عمرو بن جموح به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم عرض کرد یا رسول الله، برای من نیز دعا کن شاید خدا مرا نیز با آنان جای دهد. و رسول خدا هم برایش دعا کرد تا خدا او را نیز همراه و همدم آنان قرار دهد(1).

### قرعه کشی برای شهادت

از جمله کسانی که در جنگ احد در رکاب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم حضور داشت و به شهادت رسید،

خیثمة پدر سعد بن خيثمه بود. وی در جریان مشورت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم با اصحاب، به خارج شدن از مدینه رأی داده بود سخنش این بود که ما باید با قریش جنگ کنیم، حال چه پیروز شویم چه شهید او می گفت به گونه ای شیفته شهادت بودم که من و پسر من برای شرکت در جنگ بدر قرعه انداختیم و قرعه به نام پسر من درآمد و شهادت روزی اش شد. شب گذشته پسر من را در خواب دیدم در حالی که بسیار خوش چهره و زیبا بود و در باغها و کنار جویهای بهشت به گشت و گذار بود به من گفت خود را به ما برسان و در بهشت همدم ما باش". اکنون که پیر و سالخورده شده ام و استخوانهایم ضعیف شده، دوست دارم به دیدار پروردگارم برسم. بنابراین، یا رسول الله از خدا بخواه شهادت را روزی ام فرماید.

رسول خدا هم برای او دعا کرد تا شهادت روزی اش شود و او در رکاب آن حضرت به جنگ با دشمنان پرداخت تا به شهادت رسید (2).

ص: 260

1- بحار الأنوار، ج 20، صص 130 و 131؛ نیز تفصیل این واقعه را در المغازی، ج 1، صص 264 تا 266 ببینید.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 125.

«حنظلة غسيل الملائكة» جوانی بود از قبیله خزرج و در شبی که فردای آن جنگ احد اتفاق افتاد، ازدواج کرده بود چون صبح شد به سرعت از منزل خارج شده و غسل نکرده در میدان جنگ حاضر شد. وی در گرمای کارزار به ابوسفیان بن حرب برخورد کرد. ابوسفیان سوار بر اسب در بین صفوف لشکریان تاخت و تاز می کرد. حنظله به سوی ابوسفیان حمله برد و ضربه ای بر پایی اسب وی وارد کرد اسب دم میان دو پای خود کشیده از پای در افتاد و در نتیجه ابوسفیان به زمین خورد و فریاد زد ای جماعت قریش، من ابوسفیان هستم و آن مرد حنظله است که می خواهد مرا بکشد، و به سرعت از جا پرید و به طرف لشکر قریش فرار کرد و حنظله همچنان به دنبال او بود که در این میان یکی از مشرکان به نام شداد بن اسود لثی جلوی حنظله درآمد و با نیزه ضربه ای بر حنظله زد. او در حالی که زخم کاری نیزه را در بدن داشت به طرف شداد رفت و با ضربه شمشیر او را کشت و خود نیز به شهادت رسید بدن وی کنار شهیدانی چون حمزة بن عبدالمطلب، عمرو بن جموح عبدالله بن حزام و عده ای از شهیدان انصار بر زمین افتاد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره او فرمود ملائکه را دیدم که بدن حنظله را میان آسمان و زمین به آب باران و در ظرفهای بزرگی از طلا، غسل می دادند(1).

این چنین بود که حنظله غسیل الملائکه نام گرفت؛ چرا که او با شتاب از کنار همسرش خارج شد و به سوی جنگ با دشمنان خدا و رسول له شتافت و فرصت انجام غسل جنابت را پیدا نکرد

ابوسفیان پس از شهادت حنظله غسیل الملائکه به مسلمانان گفت: این حنظله شما در مقابل آن حنظله ما منظورش از حنظله قریش فرزند خودش بود که در جنگ بدر کشته شده بود(2).

ص: 261

---

1- ر.ک: الاصابه، ج 1، ص 361؛ السیره الحلبیه، ج 2، ص 240 تاریخ الخمیس، ج 1، صص 427 و 428؛ المغازی، ج 1، ص 273 به بعد؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 21.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 58

از دیگر کسانی که در جنگ احد در رکاب رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به جهاد پرداخت قتاده بن نعمان بود. در هنگام مبارزه تیری به چشم او خورد و باعث شد که چشمش از کاسه بیرون بزند و بر صورتش بیفتد چشم را به دست گرفت و نزد رسول خدا آمد و عرض کرد یا رسول الله، من به تازگی ازدواج کرده ام و همسرم زن جوانی است که هم من او را دوست می دارم و هم او مرا دوست می دارد. اکنون با این وضعی که برای چشم من پیش آمده است می ترسم که دیگر از من خوشش نیاید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم چشم او را گرفت و در جای خود قرار داد و چشم او بینا شد و به حالت طبیعی خود بازگشت (1)، و هیچگاه از شبان و روزان مایه رنج و درد او نشد (2). پس از آنکه به پیری رسید این جمله را می گفت این چشمم از آن دیگری بیناتر و بهتر است.

## دست ابن عتیک

از کسانی که همراه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در جنگ احد شرکت کرد و از امتحان الهی سربلند بیرون آمد «عبدالله بن عتیک بود. در جریان جنگ ضربه ای بر دست او وارد آمد که باعث شد دستش جدا شود. وی دست قطع شده را گرفت و نزد پیامبر آمد و از درد خود به آن حضرت شکایت برد رسول خدا به دست قطع شده او را گرفت و در جایش قرار داده و دست کریمانه خود را بر آن کشید و به این ترتیب دست عبدالله طوری سالم شد که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است.

ص: 262

---

1- در تاریخ آورده اند که یکی از فرزندان قتاده بن نعمان بر عمر بن عبدالعزیز وارد شد عمر گفت: کیستی و از کدام طایفه ای؟ گفت: أنا ابن الذي سالت علی الخد عینه \*\*\*فردت بکف المصطفی أحسن الرد فعادت کما کانت لأول أمرها \*\*\*فیا حسن ما عین و یا حسن مارداً! من فرزند کسی هستم که چشم او برگونه اش آویزان شد، و به دست پیامبر برگزیده به بهترین صورت به حالت اولش برگشت. چه خوب چشمی شد و چه خوب به حالت اولش برگشت. اسد الغابه، ج 4، ص 196.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 102؛ حیاة الصحابه، ج 3، ص 617؛ المغازی، ج 1، ص 242.

انس بن مالک: گوید روز جنگ احد علی بن ابی طالب علیه السلام را نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آوردند، در حالی که بیش از هفتاد زخم نیزه و شمشیر و تیر بر بدن آن حضرت وجود داشت. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جای زخمها را دست می کشید و به اذن خدای متعال زخمها التیام می یافتند و خوب می شدند، به گونه ای که گویا اصلاً زخمی وجود نداشته است (1).

برخی تاریخنگاران نیز گزارش کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آب در دهان خود می گرفت

و بر زخمهای بدن امیرمؤمنان علی علیه السلام میپاشید و به این ترتیب زخمها بهبود می یافت به گونه ای که گویی از قبل زخمی وجود نداشته است.

## متجاسران

یکی از کسانی که به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جسارت کرد، ابن قمیئه لیبی بود که با فلاخن سنگی را به طرف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پرتاب کرد که به دست آن حضرت اصابت کرد دیگری عتبه بن سابی وقاص بود که با شمشیر ضربه ای به آن حضرت وارد ساخت و باعث شد خون از دهان حضرت جاری شود عبدالله بن شهاب نیز پاره سنگ بزرگی را به طرف حضرت پرتاب کرد و به بند دست یا آرنج آن حضرت برخورد (2).

هر یک از آن متجاسران با مرگ بدی از این دنیا رفتند؛ از آن جمله:

خداوند درخت را بر ابن قمیئه مسلط کرد؛ بدین ترتیب که وقتی از کنار درختی گذشت شاخه درخت بر او بند شد و تکه ای از گوشت بدنش بر درخت گیر کرد تا آنکه بسان جیرجیرک صدا می کرد و به همین حال مرد.

درباره مرگ او نیز نقل شده که روزی ابن قمیئه در ناحیه ای از نجد خوابیده بود که بزی کوهی بالای سر او آمد و شاخش را در زیر شکم او فرو برد و چنان فشار داد که سر شاخها

ص: 263

---

1- مجمع البیان، ج 2، ص 509؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 23

2- درباره متجاسران نک: المغازی، ج 1، ص 245 و 246؛ تاریخ الامم والملوک، ج 2، صص 20 و 21؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 154 و 155.

از ترقوه او درآمد و همچنان فریاد برآورد وای من از این خواری تا اینکه هلاک شد (1).

عتبة بن ابی وقاص و عبدالله بن شهاب در کمتر از یک سال (2) پس از جنگ احد در حال کفر و شرک مردند.

مغیره بن عاص نیز سنگی به طرف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرتاب کرد و به پیشانی حضرت اصابت کرد خدا او را با سرگشتگی و تحیّر گرفتار کرد و زمانی که مشرکان قریش متواری شدند، مغیره متحیر و سرگشته شد و راه فرار را نیافت در این هنگام، عمار بن یاسر خود را به او رسانید و وی را کشت (3).

### با ابی بن خلف

روایت شده است که ابی بن خلف روزی خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اسبی را علوفه داده، آماده می کنم تا روزی سوار بر آن تو را بکشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب او فرمود: اگر خدای متعال بخواهد من این کار را خواهم کرد. یعنی من تو را خواهم کشت روز احد ابی بن خلف سوار بر همان اسب به طرف پیامبر حمله کرد و این در حالی بود که حضرت در میان حارث بن صمه و سهل بن حنیف قرار داشت که مصعب بن عمیر خود را سپر رسول خدا کرد و خود با طعن نیزه ابی بن خلف به شهادت رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بلافاصله نیزه کوچکی را که در دست سهل بن حنیف بود، گرفت و از گریبان زره آن ملعون ضربه ای به ناحیه گردن ابی وارد ساخت ابی به گردن اسب خود آویخت و به سوی لشکر خودی فرار کرد و چون گاو نعره می کشید ابوسفیان به او برخورد و گفت: وای بر تو چرا ناله و مویه می کنی؟ زخمی که برداشتی خراشی بیش نیست. ابی به ابوسفیان گفت وای بر تو ای پسر حرب، آیا می دانی که چه کسی این ضربه را به

ص: 264

1- المغازی، ج 1، ص 246

2- پیامبر درباره آنها فرموده بود: «خدا یا، سال بر آنها نگذشته نابودشان کن و هیچ یک از آنها پس از جنگ احد یک سال زنده نماندند.

3- بحار الأنوار، ج 20، ص 96.



من زد؟ محمد این ضربه را زد. او در مکه به من گفته بود که به زودی تو را خواهم کشت. بنابراین، از آن روز دانستم که کشنده من او خواهد بود. به خدا سوگند اگر دردی که من [از این ضربت] می کشم به جان مردم حجاز می ریخت قطعاً آنان را از پای در می آورد. او همچنان نعره می کشید تا بمرد(1).

### نمونه ای از باورمندان

وقتی که آتش جنگ فرونشست رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حالی که به محلی از میدان جنگ اشاره می کرد، فرمود: کیست که از سعد بن ربیع برای ما خبری بیاورد؟

یکی از مسلمانان به طرف همان محلی که حضرت اشاره کرده بود آمد و به دنبال سعد گشت، سرانجام او را در میان کشته ها یافت نام وی را چند مرتبه صدا زد اما جوابی نشنید. سرانجام گفت: ای سعد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احوال تو را جویا شده است.

سعد تا نام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را شنید سر خود را بلند کرد و مثل جوجه ای که به سختی از جای خود بر می خیزد بلند شد و با صدایی ضعیف پرسید آیا رسول الله زنده اند؟ مرد جواب داد: آری. سعد گفت: الحمد لله؛ سلام مرا به پیامبر برسان. همچنین به انصار و از قول من به آنان بگو به خدا سوگند اگر خاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیازارد و شما رمقی در بدن داشته باشید در نزد خدا هیچ عذری نخواهید داشت.

سپس نفسی کشید و مثل شتری که پی کرده باشند از او خون رفت و شهید شد(2). آن مرد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و جریان سعد بن ربیع را به عرض حضرت رسانید. مود خدا رحمت کند سعد را که هم در زنده بودنش یاریمان کرد و هم در پیامبر

ص: 265

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 95.

2- در تاریخ آورده اند: روزی عمر نزد ابوبکر رفت و نزد او که خلیفه وقت بود، یکی از دختران سعد را دید. نیز دید که ابوبکر برای آن جامه های پهن کرده تا روی آن بنشیند عمر از دیدن این صحنه و این احترام تعجب کرد و پرسید که این دختر کیست؟ ابوبکر پاسخ داد دختر کسی است که از من و تو بهتر است. پرسید: جناب خلیفه آن مرد کیست؟ ابوبکر گفت: مردی که جای خود را در بهشت فراهم کرد و رفت؛ و من و تو مانديم. این، دختر سعد بن ربیع است. السیرة الحلبیه، ج 2، ص 246؛ السیرة النبویه ابن هشام، ج 3، ص 151.

## روز آزمایش

در روز احد وقتی مسلمانان از معرکه گریختند و دشمن آنان را فراری داد و بسیاری شهید شدند آن روز روز امتحان الهی بود در آن روز هرکه را خداوند گرامی داشت شهادت را روزی اش فرمود هم در آن روز بود که دشمنان مشرک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را تنها یافتند و با سنگ بر آن حضرت زدند و سر ایشان را شکستند و لب پایین ایشان را مجروح کردند. اگر نبود عنایت خدای متعال نزدیک بود که آن حضرت را شهید کنند. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم برپا ایستاد و دستها را به آسمان بلند کرده و چنین فرمود راستی که غضب خدا وقتی بر قوم یهود شدت پیدا کرد که گفتند: عزیز پسر خداست؛ نیز غضب خدا بر نصارا زمانی فزونی گرفت که گفتند: "مسیح فرزند خداست." حقا که اینک خدا بر کسانی که خونم را ریختند و خاندانم را آزدند خشم گرفته.

در حدیث آمده است: تا وقتی که خون از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جاری بود، حضرت خون از چهره می سترد و به آسمان می پاشید اما قطره ای از آن به زمین بر نمی گشت. امام صادق می فرماید: به خدا اگر قطره ای از آن خون بر زمین می رسید عذاب خدا نازل می شد. به رسول خدا گفتند: آیا نفریشان نمی کنید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در پاسخ این گونه دعا کرد بار خدایا قوم مرا هدایت فرما، زیرا نادانند. آنگاه فرمود: تأسف و اندوه بر آنان آخر چگونه می شود امتی چهره پیامبر خود را با خونس رنگین کنند و رستگار شوند، آن هم در حالی که آنان را به سوی خدا دعوت می کند؟(2)

## مردی از بهشت

گزارش شده است زمانی که سر رسول خدا شکسته بود و صورت شان به خون سر و صورت آغشته بود مالک بن سنان پدر ابو سعید خدری صحابی معروف، جلو آمد و

ص: 266

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 62

2- بحار الأنوار، ج 2، صص 20، 36، 71 و 96.

خون زخم پیشانی حضرت را مکید و آن را فرو برد و چیزی از خون شریف ایشان را بیرون نمی داد پس حضرت به او فرمود خون را از دهانت بیرون کن .

پاسخ داد به خدا هرگز این خون را از دهانم بیرون نمی کنم، تا آنکه با گوشت و خونم آمیخته شود. باشد که در محضر خدا از آنانی باشم که به وسیله حضرتت رستگار شده اند. سپس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاصله گرفت و به صحنه نبرد برگشت پیامبر پس از رفتن او فرمود: هر که می خواهد یکی از بهشتیان را ببیند به این مرد نگاه کند.

وی در راه خدا سخت جنگید و سرانجام به شهادت رسید.

### ابلیس در شکار فرصتها

مصعب بن عمیر یکی از کسانی بود که در رکاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جنگید و شهید شد. او به دست یکی از مشرکان به نام ابن قمنه کشته شد. وقتی که ابن قمنه مصعب را به شهادت رساند، تصوّر کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشته است، بنابراین، فریاد زد: من محمّد را کشتم. در همین هنگام شیطان نیز فریاد برآورد محمد کشته شده است.

این حرف او در دل عده زیادی از مسلمانان جای گرفت و آن را باور کردند. در پاسخ این خبر عده ای از مسلمانان چنین گفتند حتی اگر این خبر درست باشد برای همان چیزی که پیامبر، جنگید ما نیز می جنگیم تا به ایشان پیوندیم.

جمعی از مسلمانان مرتد شدند و گفتند اگر او پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می بود، کشته نمی شد. برخی نیز پا به فرار گذاشتند و از معرکه گریختند و بعضی هم می گفتند خوب است کسی را به سوی ابوسفیان بفرستیم تا بر ایمان از او امان بگیرد.

برخی هم نشستند و دست روی دست گذاشتند. انس بن نصر به گروهی از همین دست بر دست گذاشتگان حیرت زده برخورد و گفت: هان جماعت، منتظر چه هستید؟ گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کشته شده است.

انس به آنان گفت اگر چنین است که می گوئید پس زندگانی بعد از او به چه کارتان می آید؟ از جا برخیزید و بجنگید برای آن چیزی که او برایش می جنگید و کشته شوید برای همان چیزی که او برایش کشته شد.

سپس به طرف جماعت مسلمانان رفت و سعد بن معاذ را دید و به او گفت ای سعد بوی بهشت از پایین کوه احد به مشامم می رسد.

آنگاه به طرف مشرکان رفت و چنین می گفت بارالها عذر می خواهم از توبه سبب این کاری که برخی از مسلمانان انجام دادند (= فرار یا دست کشیدن از جهاد) و از گفته و کرده این دورویان بیزارم. سپس شمشیرش را محکم گرفت و جهاد کرد تا شهید شد. فریاد ابلیس که ندا داده بود پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم کشته شده است داخل خانه های مدینه شد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را به گریه در آورد. زنان هاشمی و قریشی بر سر زنان و گریان از خانه بیرون ریختند فاطمه زهرا علیها السلام گریه کنان در حالی که صفیه ها عمه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم ایشان را همراهی می کرد آمد تا به پیامبر رسید. وقتی که فاطمه زهرا علیها السلام نزدیک پدر شده و دید که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم زخمهای زیادی بر بدن دارد بغض گلویش را گرفت و در حالی که خون از چهره پدر پاک می کرد این چنین گفت خشم خدا فزون باد بر کسی که چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را خون آلود کرد(1).

### بازگشت مسلمانان

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سمت مسلمانان رفت و اولین کسی که حضرت را شناخت، کعب بن مالک شاعر بود(2). او با صدایی بلند فریاد برآورد آی مسلمانان، مژده، خوشحال باشید، او رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم است که پیش می آید. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او اشاره کرد که ساکت باش.

در اینجا عده ای از اصحاب که گریخته بودند به سوی ایشان برگشتند و مورد ملامت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم قرار گرفتند آنان در جواب گفتند یا رسول الله والدينمان فدایت، به ما خبر

رسید که شهید شده اید ترس و وحشت بر قلبهای ما چیره شد و به میدان پشت کردیم

ص: 268

---

1- بحار الأنوار، ج 20، صص 26 و 93؛ السيرة الحلییه، ج 2، صص 237 و 238؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 15، ص 17؛ المغازی، ج 1، ص 235.

2- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 157؛ المغازی، ج 1، ص 235 نیز می گویند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پس از آن زره خود را با کعب مبادله کرد. کعب در جنگ احد هفده زخم برداشته بود.

پس خدای متعال این آیه را فرو فرستاد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُدَّرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (1)؛ «و محمد، جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود بر می گردید؟ و هر که از عقیده خود برگردد هرگز هیچ زبانی به خدا نمی رسد، و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد». گفته شده است نزول این آیه وقتی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از احد به سوی مدینه بازگشت. اهالی مدینه همه در حال گریه و طلب توبه از خدا و اقرار به کرده ناپسند خود به استقبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافتند. زنان انصار نیز در حالی که چهره می خراشیدند، مو می پریشانیدند گیسو می کندند، گریبان چاک می زدند و میان بسته بودند به پیشواز پیامبر آمده بودند، همین که پیامبر به آنها را در آن حال دید فرمود: «خیر است و به آنان امر فرمود که خود را بپوشانند و به خانه های خود برگردند. همچنین فرمود: خدای عزوجل مرا وعده فرموده است که دین خود را در برابر سایر ادیان پشتیبانی فرماید و بر همه آیین ها چیره کند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ رَغِبْتُمْ بَأَنْفُسِكُمْ عَنِّي وَوَأَسَانِي، فَمَنْ اطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي وَفَارِقَنِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ (2)؛ ای مردم، شما جان خود را بر جان من مقدم داشتید و حال آنکه [علی حمایت کرد و با من همدردی نمود پس هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر کس نافرمانی اش کند مرا نافرمانی کرده و در دنیا و آخرت از من جدا خواهد بود».

## ساقی

روایت شده است که وقتی ابلیس در مدینه فریاد بر آورد که محمد کشته شده است، هیچ زنی از مهاجران و انصار نبود که از خانه خارج نشود همچنین فاطمه زهرا لها، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از خانه خارج شد و شتابان خود را به پدر خویش رسانید و وقتی دید که بر سر پدرش چه آورده اند در مقابل پدر بر زمین نشست و سخت گریست. همین هنگام،

ص: 269

1- سوره آل عمران، آیه 144

2- بحار الأنوار، ج 2، صص 28، 96، 106، 109.

علی علیه السلام در حالی که سپر خود را از آنگیر مهراس (1) پر کرده بود جلو آمد تا رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم از آن بنوشد و سپس خون از چهره اش بشوید فرمایش امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز شورا به همین مطلب اشاره دارد که فرمود شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در میان شما جز من کسی هست که در جنگ احد و آن هنگام که مردم میدان جنگ را ترک کردند پای ورزی کرد و فرشتگان در کنارش ماندند؟ آنان در جواب گفتند نه.

همچنین فرمود شما را به خدا آیا غیر از من در میان شما کسی هست که در روز احد از مهراس برای رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آب آورده باشد؟ آنان در جواب گفتند: نه.

سهل گزارش کرده که از او درباره زخمهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند؟ و او گفت: به خدا سوگند من می دانم که چه کسی بود که زخمهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می شست و چه کسی بر آن آب می ریخت؟ کسی که زخمهای پیامبر را می شست دخترش فاطمه علیها السلام بود و کسی که آب می ریخت علی بن ابی طالب بود (2). وقتی فاطمه علیها السلام دید که هرچه آب می ریزند خون بند نمیاید و خونریزی بیشتر می شود قطعه ای از حصیر را سوزاند و به وسیله خاکستر آن خون زخم را بند آورد (3).

### نماز ظهر در روز احد

غلام عفره در مورد نماز ظهر روز احد چنین گزارش کرده است: رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در روز احد نماز ظهر را در احد به صورت نشسته به جای آورد و این به سبب زخمهایی بود که برداشته بود مسلمانان نیز به دلیل ضعف بدنی و ناتوانی فراوان، نماز ظهر را نشسته به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم اقتدا کردند همچنین می گوید: عده ای از مسلمانان فراری از جنگ در آن روز تا

ص: 270

---

1- مهراس آبی است در کوه احد در چپستی این آب اختلاف نظر فراوان است به هر روی این آب یا آنگیر کوچکی بود، یا سنگی که آب باران را در خود جمع می کند یا چشمه کوچکی که به صورت فصلی جاری می شد. برخی تاریخنگاران جنگ احد را جنگ مهراس خوانده اند. سمهودی در وفاء الوفاء، ج 2، ص 379 می گوید مهراس آبی است در، احد در انتهای دره این آب مجموعه چاله هایی است کوچک و بزرگ که از آب باران پر می شود.

2- نیز نک: المغازی، ج 1، ص 250

3- بحار الأنوار، ج 20، ص 69؛ السیرة النبویه، ج 3، ص 58.

«حلوب» در نزدیکی «اعوص» (1)، گریخته بودند پس از آنکه سه روز از فرارشان گذشته بود، بازگشتند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آنان پرسید تا کجا فرار کردید؟ جواب دادند: تا اعوص.

حضرت فرمود: به دور دست رفتید (گریختید) (2).

## روش امویان و پیروانشان

وقتی که جنگ احد مغلوبه شد و مسلمانان به جز جماعتی اندک شمار همه فرار کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را تنها گذاشتند، مشرکان اعم از زن و مرد بر سر کشتگان مسلمان آمدند و بدن آنان را مثله کردند و بینی گوش و دیگر اعضای آنان را بریدند و جگر و کلیه های شهیدان را بیرون کشیدند وقتی مسلمانان برای یافتن کشتگان خویش آمدند، هیچ شهیدی را نیافتند مگر آنکه بنی امیه و پیروانشان آنها را مثله کرده بودند تنها بدن حنظله غسیل الملائکه بود که مشرکان وی را به خاطر پدرش ابو عامر راهب، که در سپاه شرک حضور داشت مثله نکرده بودند (3). ابو عامر راهب همان کسی است که بعدها مسجد ضرار را در مدینه ساخت و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از جنگ تبوک دستور داد آن را خراب کنند. او همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وی را «ابو عامر فاسق» نام گذارد در بین شهیدان، حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بدنش بیش از سایر شهدا مثله شده بود.

## پایان جنگ

زمانی که شماری از مسلمانان کشته شدند و برخی نیز از معرکه گریختند و نظم صفوف لشکر به هم خورد و پریشانی و آشفتگی بر آنان حاکم شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقیه مسلمانان

ص: 271

---

1- اعوص مکانی است در چند میلی مدینه

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 139؛ السیره النبویه، ج 3، ص 604 نیز در تاریخ گزارش شده است که عثمان به همراه دو تن از انصار چنان گریختند که از کوه های جلعب در آن سوی مدینه در نزدیکی اعوص گذشتند و سه روز در آن نقطه پنهان ماندند پس از سه روز برگشتند و.... در پاسخ آنها پیامبر این جمله تعجب آمیز را فرمود. تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 21؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 158؛ تاریخنامه طبری [برگردانیده 21؛ منسوب به بلعمی، ج 3، ص 176.

3- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 159.

را که در معرکه باقی مانده بودند، جمع کرد. آنگاه خود پیامبر و علی علیه السلام و مسلمانان اندکی که گرد آن حضرت جمع شده بودند، یکباره و یکپارچه بر مشرکان حمله کردند و مشرکان پا به فرار گذاشتند و پراکنده شدند و راه مکه را در پیش گرفتند و به خواسته اصلی خویش، یعنی کشتن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و هلاک کردن مسلمانان دست نیافتند. سرانجام پیروزی از آن مسلمانان بود، هر چند بسیاری از آنان شهید شدند.

## شعارهای شرک و توحید

زمانی که ابوسفیان تصمیم به بازگشت گرفت خود را به بالای کوه رساند و با صدایی بلند فریاد برآورد گذشته را وانه که چرخ روزگار در گردش است، جنگ نیز نوبت به نوبت یک روز شما برنده شوید و دیگر روز ما پیروز شویم پس امروز در مقابل روز بدر. پیامبر فرمود: آیا جوابش را نمی دهید؟ مسلمانان گفتند: یا رسول الله! چه بگوییم؟ فرمود بگویید: روز ما با روز شما برابر نیست کشتگان ما در بهشتند و کشتگانتان در جهنم. ابوسفیان فریاد برآورد بت [عزّی از آن ماست، شما عزّی ندارید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به مسلمانان فرمود آیا جوابش را نمی دهید؟

مسلمانان عرض کردند: یا رسول الله، چه بگوییم؟

فرمود: بگویید خدای جل جلاله مولای ماست و شما را مولایی نیست.

ابوسفیان فریاد برداشت: سرفراز باد هبل

پیامبر فرمود: آیا جوابش نمی دهید؟ بگویید خدای جل جلاله از هر چیز بالاتر است (1).

ابوسفیان در حالی که با اطرافیانش باز می گشت دوباره فریاد زد: آیا ابن ابی کبشه زنده است؟ [منظورش رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بود] پسر ابی طالب را در جای خودش می بینم

امیر مؤمنان علی علیه السلام الجواب او را داد و فرمود: آری به خدایی که او را بحق به پیامبری برگزید او زنده است و سخنان تو را می شنود.

ص: 272

---

1- نک: مجمع البیان، ج 2، ص 509؛ بحار الأنوار، ج 20، صص 23 و 97؛ الثقات، ابن حیان، ج 1، ص 231؛ تفسیر قمی، ج 1، ص 117؛ و.



ابوسفیان گفت: خدا لعنت کند ابن قمنه را که خیال می کرد محمد را کشته است. سپس گفت: در میان کشتگانان مثله شدگانی وجود دارند وعده ما و شما سال آینده در بدر باشد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به علی فرمود: بگو، آری همین وعده ما و شما باشد(1).

### کسب اطلاعات از دشمن

پس از عقب نشینی ابوسفیان و سپاهش رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم علی علیه السلام را در پی آنان فرستاد و به وی فرمود به دنبال مشرکان برو و ببین چه می کنند؟ اگر از اسبها پیاده و سوار شتران شدند بدان که قصد مکه را دارند؛ و اگر بر اسب سوار شدند و شتران را به دنبال خود می کشیدند بدان که می خواهند به سوی مدینه بروند سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، اگر قصد بازگشت به مدینه را داشته باشند من به سوی آنان رفته، با آنها خواهم جنگید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره گزارش فرمود: من به دنبال آنان روان شدم تا ببینم چه می کنند آنان از اسبها کناره گرفتند و سوار بر شتران به سمت مکه رانندند. ناگهان نگاه ابوسفیان بر من افتاد و گفت: چه می خواهی؟ ما به طرف مکه می رویم؛ برگرد و این خبر را به دوستت (پیامبر) بده (2). جبرئیل سوار بر اسب در پی آنان می رفت همین که صدای سم اسب او به گوش آنان می رسید، بر شتاب خود می افزودند. جبرئیل همچنان در پی آنان بود و با شنیدن صدای سم اسب جبرائیل آنجا را ترک کرده می گفتند این سپاه محمد است که می آید و همچنان شکست خورده و ترسان در حال فرار بودند تا وارد مکه شدند(3).

در گزارش آمده است چون ابوسفیان و جنگجویان همراه وی احد را ترک کردند، در

ص: 273

---

1- ر. ك: بحار الأنوار، ج 20، ص 23 تا 97؛ المغازی، ج 1، ص 297؛ تاریخ الامم والملوک، ج 2، ص 24؛ الكامل في التاريخ، ج 2، ص 160.

2- ماجرا با تفاوتهای بسیاری نقل شده است که بی تردید حاصل دوره تحریف تاریخ در دهه های اول اسلام بوده با این همه نك السيرة الحلبیه، ج 2، ص 245؛ الثقات، ج 1، ص 232؛ الكامل في التاريخ، ج 2، ص 116؛ تاریخ الخميس، ج 1، ص 440؛ المغازی، ج 1، ص 298؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 32.

3- بحار الأنوار، ج 20، ص 108؛ سيرة النبي، ج 3، ص 610.

راه بازگشت به مکه وقتی به روحاء» رسیدند جملگی از بازگشت خود و ادامه ندادن جنگ با مسلمانان پشیمان شدند و شروع کردند به ملامت کردن خودشان و می گفتند: نه محمد را کشتید و نه دخترکان نارس با خود آورده اید و در حالی که در جنگ آنان را وانهاده، همه را کشتید، مگر آنان که گریختند پس برگردید و آنان را ریشه کن کنید.

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رسید و اراده فرمود که دشمن را بترساند و قدرتی از خود و یارانش به دشمن نشان دهد بنابراین اصحاب را برای دنبال کردن ابوسفیان و یارانش فراخواند و چنین فرمود باید گروهی برای خدا قدرت نمایی کنند و به دنبال دشمن خدا بروند، زیرا که این کار در نابود کردن دشمن و بلند آوازی کارآمد است.

آنگاه عده ای از اصحاب را با همه خستگی و زخمی که از جنگ برداشته بودند برای این کار خواند و آنان دستور پیامبرها را عملی کردند.

### آرامگاه شهیدان

وقتی که جنگ به پایان رسید هرکس کشته خود را بر شتری گذاشت و برای دفن در مدینه حرکت کرد، لیکن زمانی که شتران را به طرف مدینه میراندند از حرکت باز می ایستادند اما همین که به طرف میدان نبرد یعنی همان دامنه احد رو می کردند شتران در رفتن شتاب می کردند. این موضوع را به رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم گزارش کردند، حضرت در جواب آنان فرمود آیا نشنیدید فرمایش خدای تعالی را که می فرماید: «قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ» (1)، «بگو [ای پیامبر] اگر در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً با پای خود به سوی قتلگاه های خویش می رفتند» (2)

پس رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم الله شهیدان را به معرکه بازگرداند و ایشان را با همان لباسهای آغشته به خونشان دفن کرد و بنابر قولی - هر دو شهید را در یک قبر جای داد، مگر حمزه را که به تنهایی در یک قبر دفن کرد (3).

ص: 274

1- سوره آل عمران، آیه 154.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 39.

3- نیز گفته اند که حمزه را با عبدالله بن جحش دفن کرده اند. از آن جمله ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، ج 2، صص 25 و 26؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 163.

مسلمانان همراه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به سوی مدینه برگشتند فاطمه زهرا علیها السلام با ظرف آبی به استقبال پدر شتافت، پیامبر صورت خود را در آن بشست وقتی نگاه فاطمه ای به پارگی صورت پدر افتاد و دید که دهان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم زخمی و خون آلود است، سخت گریست و خونها را از سر و صورت پدر میسترد و می گفت: «إشتد غضب الله علی من آدمی وجه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم(1). غضب خدا فزونی یابد بر کسی که چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را خون آلود کرد».

علی علیه السلام که همراه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بود در حالی که دستش تا کتف به خون آغشته بود ذوالفقار را به فاطمه زهرا علیها السلام سپرده و به ایشان فرمود این شمشیر را بگیر که امروز با من خوب دوستی کرد(2). و این چنین سرود:

أفطم هآك السیف غیر ذمیم \*\*\* فلست بر عدید ولا بملیم

لعمری لقد أعدرت فی نصر أحمد \*\*\* وطاعة رب بالعباد علیم

امیطی دماء القوم عنه فإنه \*\*\* سقی آل عبدالدار كأس حمیم

(یا فاطمه، این شمشیر را بگیر که سزاوار هیچ سرزنی نیست/ من نیز در اطاعت پروردگارم از هیچ دشمنی و ملامتگری باک ندارم؛

به جان خودم سوگند که در یاری پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم هیچ کوتاهی نکردم/ همچنین در فرمانبرداری از خدایی که از بندگان آگاه است کوتاهی نکرده ام؛

خونهای ناپاک مشرکان را از این شمشیر بشوی/ که این شمشیر آب جوشان جهنم را به آل عبدالدار نوشانیده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: یا فاطمه این شمشیر را بگیر که شوهرت حق این شمشیر را ادا کرده است؛ زیرا خداوند با شمشیر علی علیه السلام دلاوران و بزرگان قریش را کشت(3).

ص: 275

1- المغازی، ج 1، صص 249 و 250. 1.

2- المغازی، ج 1، ص 249؛ تاریخ الامم والملوک، ج 2، صص 27 و 28.

3- بحار الأنوار، ج 20، ص 88؛ اعلام الوری، ج 1، ص 179.

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از جنگ احد بازگشت و وارد مدینه شد، زنان مدینه مویه گنان و گریان به پیشواز رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شتافتند و زینب دختر جحش نیز به استقبال پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمده بود. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: پاداش [ از دست دادن عزیزت را از خدا بخواه.

عرض کرد چه کسی را ای رسول خدا؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: برادرت

زینب در جواب گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** (1)، «همه از خداییم و به سوی خدا باز

خواهیم گشت» بهشت گوارایش باد

سپس رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: پاداش خود را از خدا بخواه.

عرض کرد دیگر چه کسی یا رسول الله؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: حمزة بن عبد المطلب.

این بار نیز در جواب گفت: همه از خداییم و به سوی خدا باز خواهیم گشت.

شهادت گوارایش باد

رسول خدا برای بار سوم به او فرمود پاداش خود را از خدا بخواه.

عرض کرد: دیگر چه کسی یا رسول الله؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود شوهرت مصعب بن عمیر.

این مرتبه دختر جحش گفت: ای وای از غم و غصه من.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم وقتی این سخن را از او شنید فرمود: «انّ للزوج عند المرأة لحدّاً ما لأحد مثله (2)؛ قدر و منزلتی که شوهر در نزد همسر خود دارد هیچکس دیگری ندارد به دختر جحش گفتند: چرا خبر شهادت شوهرت را که شنیدی، چنین سخنی گفتی؟ گفت: یتیمی فرزندانمان را مجسم کردم (3).

ص: 276

2- المغازى، ج 1، ص 292 تاريخ الامم والملوك، ج 2، ص 27.

3- بحار الأنوار، ج 20، ص 64

زنی از قبیله بنی نجار، پدر شوهر و برادرش در رکاب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به شهادت رسیده بودند. وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم وارد مدینه شد اصحاب دور حضرت را گرفته بودند به طوری که ایشان در میان آنان دیده نمی شد این زن خود را به جماعت اطراف پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نزدیک کرد و اندوه زده از مردی پرسید: آیا رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم زنده است؟ مرد جواب داد: آری.

این زن در حالی که خرسند شده بود پرسید آیا می توانم رسول خدا را زیارت کنم؟ آن صحابی گفت: آری و راهی برای او باز کردند و او نزدیک پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شد و به حضرت عرض کرد: یا رسول الله شما که زنده باشید هر مصیبتی که بر ما وارد آید آسان است این جمله را گفت و از محضر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مرخص شد(1).

### گریه بر حضرت حمزه

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بعد از اینکه بر شهیدان احد نماز گذاشت و آنان را با همان لباسهای خون آلودشان به خاک سپرد به مدینه بازگشت و همین طور که از کوچه های مدینه عبور می کرد، صدای گریه و زاری زنان را شنید که بر کشتگان خویش می گریستند. آنگاه اشک از چشمان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم جاری شد و گریست. سپس فرمود لکن حمزة لا بواکي له (2)؛ ولی امروز حمزه گریه کنندگانی ندارد یعنی از خانه حمزه صدای گریه بلند نیست].

سعد بن معاذ و اسید بن حضیر که این سخن را از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شنیدند، به زنان گفتند: همانا دیگر زنی بر خویشان و نزدیکان خود گریه نکند مگر آنکه نزد فاطمه زهرا علیها السلام برود

ص: 277

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 98.

2- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 163؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 27 بلعمی در برگردانیده خود: تاریخنامه طبری، ج 3، ص 180 می نویسد و به مدینه هیچ خانه ای نبود که اندر او تعزیت نبود. یک روز زنان، می گذشتند گریان، پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: اینان که اند؟ گفتند: زنان انصار و بر کشتگان احد گریانند. پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم بگریست و فرمود: حمزة مراکس نیست که بگرید زنان از بهر حمزه نیز بگریستند و بعد از آن نیز به هر نوحه ای حمزه را گریستندی و تا امروز سده چهارم این رسم مانده است که هر کجا که گریند نخست نام حمزه برند.

و حضرتش را در گریستن بر حمزه همراهی کند.

وقتی که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم صدای گریه و زاری را از خانه فاطمه زهرا شنید، از در مسجد به آنها فرمود: برگردید خدا شما را رحمت کند؛ به قدر کفایت غمخواری کردید (1).

## غزوه حمراء الاسد

در روز دوم بعد از جنگ احد منادی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم ندا در داد که برای تعقیب دشمن آماده شوید. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مقرر فرمود که فقط کسانی همراه او بیایند که در جنگ احد شرکت داشته اند و چنین فرمود: هان آگاه باشید غیر از کسانی که دیروز با ما در جنگ شرکت فرمود داشته اند کس دیگری نباید همراه ما خارج شود هرکس مجروح است برود و کسانی که زخمی به تن ندارند بمانند (2).

ص: 278

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 99.

2- آن شب بزرگان انصار با زخمهایی که در تن داشتند تا بامداد جلوی خانه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به نگهبانی ماندند؛ زیرا می ترسیدند دشمن برگردد و برای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خطری پیش بیاید. تا بامداد عاشقانه با دردهایشان سر کردند. کسانی: چون سعد بن عباده سعد بن معاذ حباب بن منذر اوس بن خولی قتاده بن النعمان عبید بن اوس اینان همگی از بزرگان انصارند و رخصت ندادند افراد تحت امرشان بمانند بلکه خودشان مشتاقانه به این امر اقدام کردند صبح وقتی منادی، نداداد با شتاب به خانه ها و محلات خود رفتند و پس از ساعتی مسلح و آماده با افراد خود برگشتند. اسید بن حضیر با هفت زخم دردناک وقتی صدای منادی را شنید، گفت: «چشم سمعاً وطاعة». و از دارو و درمان روی گرداند و برخاست. ابوقتاده با افرادی که همه مجروح بودند، سریعاً به جلوی در مسجد حاضر شدند. بنی سلمه با چهل مرد زخمی و بنی عبدالاشهل نیز با تمام مردانشان که همگی مجروح بودند خود را به مسجد رساندند. پیامبر با دیدن آنها گفت: «خدایا بنی سلمه را رحمت کن. بگذریم از شهیدانی که در راه اسلام فدا کرده اند و هنوز اشک چشمان مردم جاری است. خاندان طفیل بن نعمان با سیزده زخمی کعب بن مالک با هفده زخم دردناک بر تن، ابن صمه با ده زخم و قطبة بن عامر با نه زخم، همگی به سوی اردوگاه واقع در کنار چشمه ای عنبه واقع در منطقه ثنية [الوداع] حرکت کردند. این در حالی بود که برخی فراریان جنگ مانند عثمان عقبه و سعد از بنی نجار] هنوز به مدینه برنگشته بودند و در کوه های نزدیک اعوص پنهان بودند الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 158؛ تاریخنامه طبری، ج 3، ص 176]. در میان سپاه کسانی بودند که حتی یک زخم هم به تن نداشتند و در آغاز جنگ در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم حاضر بودند، اما با شروع شکست، متواری شدند و به تعبیر برخی راویان و حتی خودشان، مثل غزال تیز پا از کوه بالا می رفتند و حتی به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با نام صدایشان می کرد، جواب ندادند. راوی می گوید در المغازی، ج 1، ص 237] با چشمانم دیدم که از کوه بالا می رفتند و با گوشه هایم شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم می گفت فلانی، بیا اینجا فلانی نزدیک من بیا فلانی، منم رسول خدا و حتی یک نفرشان به ایشان نگاه نکرد و شتابان به سوی قله پیش می رفتند نیز به روایت واقدی در المغازی، پیشین و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 22] عمر گفت: .... ارقی الجبل کانتی اروه یعنی مثل بزکوهی [یا آهوی کوهی] از کوه بالا می رفتم». باری، کسانی چون وی که غالباً از مهاجرانند و حتی یک زخم هم به تن نداشتند، صرفاً به دلیل آنکه در جنگ احد حضور داشتند در این فراخوان سرحال و با نشاط حضور یافتند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به همراه هفتاد نفر از کسانی که در جنگ احد زخمهای سنگینی به تن داشتند، از مدینه خارج شدند آنان بر این امید بودند که مبادا جنگی را که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرکت دارد از دست بدهند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم علی علیه السلام را در جلو سپاه قرار داد و پرچم مهاجران را به دست او سپرد. جابر بن عبدالله از رسول خدا خواهش کرد تا اجازه فرماید که همراه حضرت ملازم رکاب باشد و حضرت الله نیز به او اجازه داد(1).

سپاهیان اسلام با همه رنج و خستگی و زخمهای التیام نیافته ای که به تن داشتند، از مدینه خارج شدند. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم برای ترسانیدن دشمن و اظهار قدرت کردن به دشمن این سپاه را حرکت داده بود(2). آن حضرت پیش از خروج از مدینه ابن ام مکتوم را جانشین خود کرده بود.

سپاه اسلام به حمراء الاسد، که به فاصله هشت میلی مدینه قرار داشت، رسید. در آنجا بود که معبد بن ابو معبد خزاعی به نزد رسول خدا آمد. «خزاعه» نام قبیله ای است که تمام افراد قبیله چه مسلمان و چه کافر یکسره و بیکم و کاست خیرخواه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

ص: 279

- 
- 1- جابر به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گفت: یا رسول الله در جنگ احد پدرم به من اجازه نداد هفت خواهرم را تنها بگذارم و به جهاد بروم خودش رفت و شهید شد و مرا نگهدارم خواهرانم ساخت لذا نمی توانستم در خدمتتان باشم امروز را به من رخصت دهید در این غزوه شرکت کنم و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به او اجازه داد. المغازی، ج 1، ص 336.
  - 2- پیامبر در این غزوه فرمود: تا فتح مکه مانند دیروز در احد برای ما رخدادی روی نخواهد داد.



شنوای پندهای او بودند و هیچ چیزی را از آن حضرت پنهان نمی کردند معبد که در آن روزگار مشرک بود به حضرت عرض کرد یا محمد! به خدا مصیبتی که در فقدان اصحاب و یارانان بر شما وارد شد بر ما سخت سنگین و ناگوار است و آرزو داشتیم که با به سلامت بودن آنان تو اینگونه غمین نمی بودی.

آنگاه معبد خزاعی از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرخص شد و رفت تا آنکه در منطقه «روحاء» که اردوگاه مشرکان بود با ابوسفیان و یارانش ملاقات کرد در آنجا معبد دید که لشکریان ابوسفیان همگی آماده شده اند تا بار دیگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش حمله کنند نیز شنید که آنان می گفتند ما بر بیشتر سرداران و بزرگان از یاران محمد دست یافتیم و پیش از اینکه آنان را از ریشه برگنیم و کار را تمام کنیم رهایشان کردیم و بازگشتیم؟ باید بار دیگر بر باقیمانده مسلمانان حمله کنیم و خیال خود را از بابت مسلمانان آسوده و راحت سازیم.

ابوسفیان وقتی که معبد را دید به او گفت: از محمد چه خبر؟

معبد گفت: محمد و اصحابش به قصد حمله بر شما حرکت کرده اند، لیکن چنان زیاد بودند که من هنوز مانند چنین گروهی را ندیده بودم سخت مشتاق دست یافتن بر شما هستم. در ضمن کسانی که در روز احد به جنگ پشت کرده و از فرمان محمد سرپیچی کرده بودند همگی از کوتاهی کردن خویش و نیز از اینکه فرصت را از دست داده اند پشیمانند و آن چنان بر شما خشمگین هستند که تاکنون مانند آن را ندیده ام.

ابوسفیان گفت: وای بر تو چه می گویی؟

معبد گفت به خدا پیش از آنکه اینجا را ترک کنی پیشانی مرکب پیش قراولان آنان را خواهی دید.

ابوسفیان و یارانش از سخنان معبد غمگین شدند و ترس بر دلهایشان حاکم شد و از تصمیم برای حمله به سپاه اسلام منصرف شدند و به فکر بازگشت افتادند.

از طرفی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش در حمراء الاسد اردو زدند. شب هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب فرمان داد که در اطراف خود و در جاهای مختلف آتشیهای زیادی روشن کنند. اصحاب نیز در پانصد جا آتش افروختند به گونه ای که این آتشیها از دوردست دیده می شد مشرکان که آتشیها را از دور دیدند باور کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با سپاهی پرشمار در پی آنان

آمده است. لذا مشورت کردند و تصمیم گرفتند که کارزار را رها کرده، به مکه بازگردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و اصحابش سه روز در آنجا ماندند و وقتی که اطمینان پیدا کردند که مشرکان از جنگ منصرف شده و دیگر به سوی آنان باز نخواهند گشت، به مدینه بازگشتند و در روز جمعه بعد از پنج روز دوری از شهر به مدینه رسیدند (1).

### سریه غنوی به سوی رجب

(رجیع) نام آبی است از آبهای هذیل که بین مکه و عسفان قرار دارد و این واقعه در نزدیکی این آب اتفاق افتاد شروع ماجرا به این ترتیب بود که اوایل ماه صفر، یعنی درست چهار ماه پس از جنگ احد، گروهی از طرف قبیله های عضل « و قاره و یا به قولی عضل و دیش که دو قبیله از قبیله های عرب هستند به مدینه آمده و در نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم وانمود کردند که مسلمان شده اند و از حضرت خواستند که گروهی از مسلمانان را به آنجا روانه کند، تا قرآن و احکام و معارف دینی را به آنان بیاموزند به این ترتیب بود که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شش نفر را به فرماندهی «مرثد بن ابی مرثد غنوی روانه آنجا کرد. برخی مورخان این گروه را هفت نفر و نیز ده نفر هم گفته اند.

گروه مبلغان اسلام رفتند تا به زمینهای رجب رسیدند. در آنجا بود که قبیله های عضل و

ص: 281

---

1- بحار الأنوار، ج 20، صص 40 و 64 مجمع البیان، ج 2، ص 539؛ البدء والتاریخ، ج 4، صص 204 تا 206؛ تفسیر قمی، ج 1، صص 124 و 125؛ البداية والنهاية، ج 4، صص 50 به بعد؛ السيرة الحلییه، ج 2، صص 257 به بعد؛ الدر المنثور، ج 2، ص 102. در این غزوه ابوغزه شاعر، به اسارت مسلمانان درآمد. وی در بدر نیز اسیر شده بود و پیامبر به او ترحم کرد و بدون سربها و فدیة آزادش ساخت و با او پیمان بست که هرگز علیه مسلمانان فتنه انگیزی نکند در جنگ احد صفوان بن امیه وی را بر آن داشت تا به اطراف مکه رود و با شعرهایش مردم را برای سپاه قریش فرا خواند و در عوض مخارج خانواده و دختران او را به عهده گیرد. ابوغزه پذیرفت و چنان کرد و با فراخوانی او جمع فراوانی به سپاه قریش پیوستند. در این غزوه وقتی به اسارت اسلام درآمد، بار دیگر از رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم عفو طلبید اما پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم او را گفت: «نه به خدا، نمی بخشمت. تا در مکه دست بر ریش خود نگذاری و بگویی محمد را دو بار فریب دادم به قولی پیامبر فرمود: «مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود». از این رو پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دستور داد او را بکشند، و کشتند.

قاره به آنان خیانت کردند و با استمداد از قبیلهٔ هذیل بر سر مسلمانان ریختند و جنگ شدیدی میان دو طرف درگرفت و سرانجام این گروه به علت اندک شمار بودن و عدم آمادگی برای نبرد همگی به شهادت رسیدند(1).

### سریه مُنذر به سوی بئر معونه

«بئر معونه» نام محلی است واقع در منطقه هذیل که میان زمینهای «بنی عامر» و زمین های سنگلاخی بنی سلیم قرار گرفته و فاصله اش تا زمینهای بنی سلیم نزدیک تر است. در میانهٔ ماه صفر و پیش از آنکه خبر غافلگیر شدن و شهادت مرثد بن ابی مرثد غنوی و گروهش به مدینه برسد و درست چهار ماه بعد از روز احد این سریه واقع شده است.

سبب این سریه آن بود که ابوبراء، عامر بن مالک به مدینه وارد شد و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد. حضرت او را به اسلام دعوت کرد. عامر بن مالک که به ملاعب الأسنه» یعنی نیزه باز معروف بود، در این ملاقات با حضرت مسلمان نشد اما اسلام را هم رد نکرد و گفت ای محمد! این دین و آیینی که تو مردم را به سوی آن می خوانی نیکو و پسندیده است. پس مردانی از یارانت را به سوی مردم نجد روانه کن، تا آنان را به اسلام دعوت کنند. امید آن دارم که اهالی نجد به دعوت آنان پاسخ مثبت بدهند و اسلام را پذیرا شوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جواب وی فرمود: من از اهالی نجد بر آنان هراسناکم.

ابوبراء گفت: شما آنان را روانه کن آنان در پناه من خواهند بود.

به این ترتیب، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منذر بن عمرو را به همراهی گروهی که کمتر از سی نفر بوده اند به سوی نجد فرستاد. این گروه از برگزیدگان مسلمانان و از قاریان قرآن بودند که روزها از صحرا هیزم گرد می آوردند و شبها شب زنده داری می کردند و همه آموزگاران قرآن بودند برخی از مورخان شمار این گروه را چهل نفر و حتی هفتاد نفر نیز نقل کرده اند. گروه اعزامی به حرکت خود ادامه دادند تا به بئر معونه رسیدند و در آنجا فرود آمدند.

ص: 282

---

1- ماجرای شهادت و جانفشانی آنان را در منابع زیر ببینید الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 167 و 168. تاریخ الامم و الملوک، ج 2، صص 29 تا 31 المغازی، ج 1، صص 354 تا 362؛ السیره الحلبیه، ج 2، صص 157 تا 165.

سپس نامه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم را توسط حرام بن ملحان برای عامر بن طفیل فرستادند. عامر بی آنکه نامه را نگاه کند و آن را بخواند حرام بن ملحان را کشت.

سپس از قبیله خود یعنی بنی عامر کمک خواست تا گروه مبلغان را بکشند اما آنان دعوت او را پاسخ نداده و گفتند ما هرگز عهد و پیمان ابوبراء را نمی شکنیم او این مسلمانان را امان و پناه داده است.

بنابراین عامر بن طفیل از قبایل بنی سلیم که شامل: «عصیّه و «رعلا» و «ذکوان» بودند، کمک خواست. آنان نیز به وی پاسخ مثبت دادند. سپس در حالی که مسلمانان در اردوگاه خود مستقر بودند ناگهان بر سرشان ریختند و به محاصره خود درآوردند. مسلمانان شمشیرها از نیام برکشیدند و به جنگشان ایستادند و همه شهید شدند، تنها کعب بن زید در حالی که نیمه جان در بین کشتگان افتاده بود جان به در برد و در جنگ خندق شهید شد<sup>(1)</sup> از این گروه اعزامی یک نفر به نام عمرو بن امیه ضمیری به اسارت درآمد. وقتی متوجه شدند او از قبیله مضر است، عامر بن طفیل موی جلوی سر عمرو بن امیه را چید و آزادش کرد تا به نذر مادرش وفا کرده باشد به این ترتیب عمرو بن امیه به مدینه بازگشت و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رسید و خبر شهادت یارانش را داد حضرت شهادت آنان را به اصحابش تسلیت گفت و فرمود: دوستان و یاران شما شهید شدند و در حالی که با خدایشان می گفتند: خدایا به اقوام و آشنایان ما برسان که ما در حالی به لقای پروردگار خود رسیدیم که او از ما راضی شده و ما نیز از او خود خشنود گشتیم<sup>(2)</sup>. وقتی که این خبر به ابوبراء رسید، از اینکه باعث شده بود تا اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به سرزمینهای آنان بیایند و به اعتماد اینکه در امان او راهی نجد شده و اکنون به شهادت رسیده اند آنقدر غصه دار شد که باعث مرگ وی شد. وقتی این خبر به پسر ابوبراء، «ربیعۃ بن ابی براء» رسید به مجلسی که اصحاب عامر بن طفیل تشکیل داده بودند، وارد شد و بر عامر حمله برد و ضربه ای را بر ران وی زد

عامر گفت: این کار عمومی من ابوبراء به حساب می آید و کسی را یارای خونخواهی

ص: 283

1- سیرة النبی، ج 3، ص 678.

2- السیرة النبویه، ج 3، ص 141.

از وی نیست .

بعضی از مورخان گفته‌اند: خبر شهادت اصحاب مرثد در رجیع و نیز خبر فاجعه بئر معونه هر دو در یک شب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید و قلب ایشان و سایر مسلمانان را سخت به درد آورد. مسلمانان نیز دانستند این حيله های ناجوانمردانه و کشتارهای غافلگیرانه همه از عادات و رفتار جاهلیت است و از جاهلان چنین کارهایی سر می زند و ریشه کن کردن رفتار جاهلی امکان ندارد مگر به گسترش اسلام و رسانیدن تعالیم اخلاقی آن به همه مردم پس باعث شد با انگیزه بیشتری برای نشر آموزه های اسلام و ابلاغ احکامش و پیروی از اوامر خدا و رسولش گام بردارند(1).

### غزوه بنی النضیر

پیش از این گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس از هجرت به مدینه با یهودیان مدینه از جمله قبیله بنی نضیر قرارداد صلح منعقد کرد به این صورت که نه بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به جنگ پردازند، نه او را در جنگها یاری کنند. زمانی که جنگ بدر پیش آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - بر مشرکان پیروز شد یهودیان گفتند: به خدا او همان پیامبری است که ما صفات او را در تورات دیده بودیم هیچ پرچمی از او شکست خورده باز نخواهد گشت.

لیکن وقتی در جنگ احد مسلمانان شکست خوردند، یهودیان به تردید افتادند و پیمان خود را شکستند و به سوی قریشیان رفتند و با آنان هم قسم شدند و پیمان بستند که با قریش علیه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم متحد شوند.

جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و ایشان را باخبر کرد حضرت برای اینکه نیتهای شوم و طرز تفکر دشمنانه یهودیان بنی نضیر که علیه مسلمانان در سر می پروراندند برای افکار عمومی آشکار شود در روز شنبه ای از ماه ربیع الاول از مدینه به سوی آنان خارج شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با تعدادی کمتر از ده نفر از اصحاب خود در مسجد قبا نماز گزارند.

ص: 284

---

1- بحار الأنوار، ج 2، ص 150؛ المغازی، ج 1، صص 346 تا 353؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، صص 33 تا 36؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 171 تا 173. اسدالغابه، ج 3، صص 92 و 93 السیرة الحلبیه، ج 2، صص 166 تا 170.

چون وام ستاندن میان قبیله بنی نضیر و مسلمانان مرسوم بود، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نزد آنان رفت و درباره گرفتن قرض از آنان برای پرداخت دیه برخی از کشتگان با آنان گفت و گو کرد. آنان نیز گفتند هر چقدر که دوست داشته باشی به شما قرض خواهیم داد.

در همین هنگام که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در کنار دیوار یکی از خانه های آنان نشسته بود، برخی از آنان با همدیگر خلوت کردند و گفتند دیگر بهتر از این فرصتی یافت نخواهد شد و پیامبر را در چنین موقعیتی پیدا نخواهید کرد. کیست که بر بالای این خانه رود و این سنگ بزرگ را بر سر وی فرود آورد و او را بکشد تا همه ما از دست وی راحت بشویم؟

عمرو بن جحاش باشتاب پیش آمد و گفت من برای این کار آماده هستم. سلام بن مشکم به آنان گفت: این کار را نکنید؛ به خدا وی را از تصمیم شما آگاه می سازند این عمل شما شکستن پیمانی است که بین ما و او بسته شده است.

جبرئیل نازل شد و پیامبر را با خبر کرد. پیامبر به امیر مؤمنان علی سفارش کرد که از جای خود حرکت نکند و اگر کسی درباره آن حضرت سؤال کرد به آنان بگوید حضرت به جانب مدینه رفته است پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خود را به مدینه رساند و اصحاب نیز پس از مدتی به رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم پیوستند و به حضرت عرض کردند یا رسول الله از جا بلند شدید و به مدینه بازگشتید در حالی که ما از بازگشت شما باخبر نشدیم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به آنان فرمود یهودیان نقشه قتل مرا کشیده بودند که خدا مرا باخبر ساخت، به همین سبب من از جای برخاستم.

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم کسی را به جانب آنان فرستاد تا از طرف حضرت به یهودیان بنی نضیر که ساکن کرانه های «فرع و اطراف آن در روستایی به نام «زهره» بودند، دستور دهد که مدینه را ترک گویند و ظرف مدت ده روز از آنجا بروند.

عبدالله بن ابی وقتی از این خبر آگاه شد به یهودیان بنی نضیر پیام داد که خانه های خود را ترک نکنند و به و به آنان وعده داد که با قوم و افراد خود و نیز با افراد بنی قریظه و غطفان، که هم پیمانان شما هستند، به کمک شما خواهیم آمد. بنی نضیر نیز با وعده های ابن ابی به طمع افتادند. از طرفی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ابن ام مکتوم را در مدینه جانشین خود ساخت و در حالی که امیر مؤمنان علیه السلام پرچم سپاه اسلام را به دست گرفته بود، به همراه لشکر به طرف

قلعه های بنی نضیر حرکت کردند و نماز عصر را در کنار قلعه های آنان به جای آوردند. یهودیان بنی نضیر وقتی پیامبر را دیدند با تیر و سنگ بر فراز قلعه و باروی خویش قرار گرفتند از طرفی، بنی قریظه خود را کنار کشید و عبدالله ابن ابی به وعده هایش عمل نکرد. محاصره به درازا کشید و بیست و یک شب ادامه یافت خداوند وحشت را بر قلبهای آنان چیره ساخت تا جایی که تصمیم گرفتند که بدون جنگ و خونریزی مدینه را ترک کنند رسول خدا نیز به آنان فرمود: از مدینه خارج شوید؛ جانتان از آن شما نیز از اموالتان به جز سلاح هرچه را می توانید بار شتران کنید و بروید.

سرانجام یهودیان بنی نضیر دف زنان و آوازخوانان با زنان و کودکان خود جلای وطن کرده و اموال خود را بر ششصد شتر بار کردند و تا می توانستند از اموال خود چیزی نگذاشتند به گونه ای که در خانه خود را از جا کنده و بار شتر کرده بودند و خانه هایشان را با دستان خود خراب می کردند عده ای از آنان به طرف خیبر رفتند و عده ای نیز راه شام را در پیش گرفتند و برخی به طرف «حیره» راهی شدند(1).

### اموال بنی النضیر

اسلحه و اموال بنی نضیر به واسطه ترسی که خدا در دل آنان انداخته بود بدون جنگ و خونریزی تسلیم پیامبر گردید و مسلمانان برای به دست آوردن آن اموال هیچگونه اضطراب و رنجی به خود تحمیل نکردند این اموال به حکم خدای متعال در قرآن حق خالص رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم بود و در اختیار حضرت قرار گرفت.

بعد از آن پیامبر همه انصار را که شامل قبیله اوس و خزرج می شدند فراخواند. حمد و سپاس الهی را به جای آورد آنگاه از انصار و از کاری که در حق مهاجران انجام داده بودند یاد کرد؛ که آنها را در خانه های خود جای داده بودند و آنان را گرامی می داشتند و بر خود مقدم می دانستند رسول خدا فرمود: اگر دوست داشته باشید این اموال را که خداوند از بنی نضیر حق من قرار داده است بین شما و مهاجران قسمت کنم اما مهاجران

ص: 286

همچنان در خانه های شما ساکن باشند و اگر دوست داشته باشید این اموال را به مهاجران ببخشیم و در عوض آنان از خانه های شما خارج شوند.

سعد بن عباد و سعد بن معاذ که از بزرگان انصار بودند عرض کردند: ای رسول الله، ما راضی هستیم که اموال را بین مهاجران تقسیم کنید و آنان همچنان در خانه های ما بمانند. انصار نیز به تأیید آنان فریاد برآوردند یا رسول الله ما نیز به این کار راضی هستیم. پیامبر هم در حق آنها چنین دعا کرد: خدایا بر انصار و فرزندانشان رحمت فرست. آنگاه داراییهایی که خداوند ملک ایشان کرده بود بین مهاجران تقسیم نمود و از انصار تنها به دو نفر که وضع مالی خوبی نداشتند نیز از آن اموال بخشش فرمود(1).

به این ترتیب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به وسیله اموال بنی نضیر در امور معیشتی مردم گشایش داد. درباره فداکاری انصار و ستایش آنان و درباره تقسیم اموال بنی نضیر بود که خداوند آیه زیر را نازل فرمود: «... وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَ يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ...» (2)، و نسبت به آنچه به آنها داده شده در دلهایشان حسدی نمی یابند؛ و هرچند در خودشان احتیاجی [مبرم باشد آنها را بر خودشان مقدم می دارند].

در تفسیر مجمع البیان به نقل از ابوهریره نقل شده است که این آیه در شأن و منزلت امیر مؤمنان علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام نازل شده است و این به آن سبب بود که مهمانی بر آنان وارد شد و ایشان با آنکه خود گرسنه بودند مهمان را بر خود مقدم داشتند و خوراکشان را به مهمان خوراندند.

در غزوه بنی نضیر بار دیگر امیر مؤمنان علیه السلام از امتحانی الهی سربلند بیرون آمد؛ چراکه در یکی از شبهای محاصره بنی نضیر یک گروه ده نفری به سرکردگی «عازورا» برای انجام عملیاتی خرابکارانه و نیز برای غافلگیری و قتل پیامبر از قلعه خارج شدند، اما پیش از آنکه بتوانند کاری از پیش ببرند علی از آنها را کشت و خدا به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام

ص: 287

1- موسوعة التاريخ الاسلامی، ج 2، ص 418 طبقات الکبری، ج 2، ص 58.

2- سوره حشر، آیه 9 ابن عباس این سوره را سوره بنی نضیر می نامید و معتقد بود که تمام سوره درباره آنها نازل شده است.



شر آنان را از سر مسلمانان برطرف ساخت حسان بن ثابت در اینباره چنین سرود:

الله اي كريمة ابليتها\*\*\*بني النضير والنفوس تطلع

أردى رئيسهم و آب بتسعة\*\*\*طوراً يسلهم وطوراً يدفع(1)

خدا به کدامین بلا و حادثه تو را امتحان کرد /به بنی نضیر و افرادی که در دل شب آهسته می خواندند و سر بر می آوردند؛

رئیس آنها را کشتی و نه نفر را به او ملحق کردی /جمعی را ناکار کردی و جمعی را راندی .

از بنی نضیر تنها دو نفر اسلام آوردند یامین بن عمیر پسر عموی عمرو بن جحاش (که قصد داشت از بام منزل سنگ بزرگی را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرو اندازد) و «ابو سعد بن هب این دو نفر به شرطی مسلمان شدند که داراییهایشان در اختیارشان قرار گیرد و چنین شد و آنان مسلمانانی نیک شدند تا جایی که گفته: اند یامین بن عمیر برای کشتن پسر عموی خود عمرو بن جحاش جایزه ای (2) تعیین کرد و عاقبت نیز موفق شد پسر عموی خود را توسط شخصی اجیر بکشد(3).

### غزوه بنی لحيان

غزوه بنی لحيان بعد از غزوه بنی نضیر روی داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای مجازات قبایل عضل و قاره از مدینه خارج شد تا به سبب جنایاتی که در حق اصحاب رجیع کرده و آنان را ناجوانمردانه به شهادت رسانده بودند آنان را کیفر کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که به سوی بنی لحيان حرکت می کرد و انمود می کرد که تصمیم دارد به سوی شام برود، تا سپاه دشمن فریب خورده و سپاه اسلام ناگهان و به یکباره بر آنان وارد شود و بدون جنگ و درگیری تسلیم شوند و در حد امکان نفرات کمتری کشته شوند. لذا با شتاب به طرف خانه های بنی لحيان، که بین أمیج و عسفان قرار داشت، حرکت کردند، ولی وقتی به آنجا

ص: 288

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 173

2- ده دینار یا چند بار شتر خرما

3- نک: تاریخ الامم والملوک، ج 2، صص 37 و 38؛ السیرة الحلییه، ج 3، صص 559 و 569؛ المغازی، ج 1، صص 363 تا 383؛

الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 173 و 174؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 49

رسیدند دیدند که آنان جانب احتیاط در پیش گرفته در قله های کوه ها پناه بسته اند، لذا آنان را به حال خویش و انهداند. در این هنگام همراهان رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم گفتند: خوب است به عسفان که نزدیک مکه قرار دارد برویم تا مردم مکه خیال کنند ما قصد مکه را داریم.

سپس رسول خدا برای ترساندن مشرکان مکه به همراه سپاه سواره دوست نفری راه عسفان را در پیش گرفتند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در بین مسیر، گذرش به قبر مادرش افتاد و به زیارت ایشان رفت. آنگاه دو سوار از صحابه را فرستاد تا به کراع الغمیم، که در دو منزلی مکه است، پیش رفتند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بدون هیچ گونه درگیری نظامی، به مدینه برگشت (1).

## غزوة ذات الرقاع

دو ماه بعد از غزوه بنی نضیر، غزوة ذات الرقاع به وقوع پیوست (2). سبب نامگذاری این غزوه به ذات الرقاع این بود که سپاه اسلام پرچمهای وصله دار داشتند. نیز گفته اند چون این غزوه در کنار کوهی واقع شد که در آن کوه قطعه های زمین به رنگهای سفید، سیاه و قرمز وجود داشت آن را ذات الرقاع نامیدند (3). نیز گفته اند چون پای اصحاب در اثر پیاده روی زخم شده بود و ایشان پاره هایی از پارچه بر پاهای خود بسته بودند، و پاره ها و تکه های پارچه را رقاع می گویند، لذا به آن ذات الرقاع گفته اند. وجه تسمیه دیگر آن است که در این غزوه نماز خوف خوانده شد و نماز خوف یعنی قطعه قطعه کردن نماز، از این رو این غزوه را ذات الرقاع نامیده اند.

سبب وقوع این غزوه آن بود که مسافری که اجناسی را برای فروش به مدینه آورده بود، به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خبر داد که قبیله های «أنمار» و «ثعلبه» لشکری را فراهم کرده و قصد حمله و یورش به مدینه را دارند بنابراین رسول خدا در شب شنبه ده روز

ص: 289

---

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 305؛ السیرة الحلبیه، ج 1، صص 677 و 678؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 188؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، صص 59 و 60

2- بعضی از مورخان وقوع غزوه ذات الرقاع را بعد از فتح بنی قریظه دانسته اند.

3- الروض الانف، ج 2، ص 181 طبقات الکبری، ج 2، ص 61.

گذشته از محرم با چهارصد تن از یاران خود از مدینه خارج شد. مورخان تعداد نفرات سپاه اسلام را در این غزوه هفتصد و حتی هشتصد نفر نیز نوشته اند. سپاه اسلام بر محله های مشرکان که در کنار کوه ذات الرقاع بود فرود آمد و با لشکر مشرکان روبه رو شد، لیکن جنگی بین دو سپاه روی نداد و چون مسلمانان می ترسیدند که مشرکان هنگام نماز بر آنان حمله کنند خدای متعال نماز خوف را نازل فرمود پس رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و اصحابش اسلام نماز خوف بجای آوردند(1).

### جوانمردی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در همین غزوه در کناره دره و در زیر درختی فرود آمد و در همین هنگام ناگهان سیلی جاری شد که بین ایشان و اصحاب فاصله انداخت یکی از مشرکان حضرت را دید و به همراهان خود گفت: من محمد را می کشم.

بنابراین، پیش آمد و با شمشیر به رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم حمله کرد و گفت: اینک چه کسی تو را از دست من نجات خواهد داد؟ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: پروردگار من و تو.

سپس جبرئیل چنان او را زد که از اسب به زمین خورد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از جای برخاست و شمشیر او را برداشت و بر سینه اش نشست و فرمود: اینک چه کسی تو را از دست من نجات خواهد داد؟ آن مرد در جواب گفت بخشنده گی و جوانمردی تو.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم او را رها کرد و مرد از جا بلند شد و نزد قوم خود رفت و گفت: «من از پیش بهترین مردم به سوی شما می آیم و از همین رو بود که گروهی از آنها مسلمان شدند(2).

در روایتی دیگر چنین آمده است وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم بر سینه وی نشست به او فرمود به یگانگی خداوند شهادت بده و نیز گواهی بده که من فرستاده خدا هستم.

مرد در پاسخ گفت: من با تو پیمان می بندم که دیگر با شما به جنگ نیایم و نیز با کسانی که با تو می جنگند همراهی نکنم

ص: 290

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 178؛ صحیح بخاری، ج 5، صص 145 به بعد.

2- بحار الأنوار، ج 20، صص 176 تا 179، صحیح مسلم، ج 3، ص 1445.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز او را رها کرده و آزادش فرمود. او به سوی قوم خود آمد و گفت:

من از نزد بهترین مردم می آیم... (1).

## بایداری

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یاران در حالی که غنایمی نیز به دست آورده بودند، از ذات الرقاع بازگشته و به طرف مدینه حرکت کردند در راه مدینه به دره ای رسیدند و در دهانه دره فرود آمدند تا شب را در آنجا به سر ببرند برای پاسبانی لشکر عباد بن بشیر و عمار بن یا سر آماده شدند که به نوبت پاسبانی کنند نوبت عمار یا سر که تمام شد و خوابید، عباد بن بشیر برای نگهبانی برخاست و بعد از مدتی به نماز مشغول شد. در همین هنگام بود که یکی از مشرکان به قصد اینکه چیزی را برآید یا خونی بریزد پیش آمد. وقتی جلودار آنان عباد را دید، شروع کرد به تیراندازی به طرف وی؛ لیکن عباد همچنان ایستاده بود و هیچ حرکتی نمی کرد تا اینکه خونریزی وی زیاد شد. بنابراین، رکوع و سجود بجا آورد، و نمازش را به اتمام رسانید سپس عمار را بیدار کرد و گفت که دشمن نزدیک شده است.

عمار یاسر به او گفت چرا اولین تیری که به سوی تو انداخت، مرا بیدار نکردی؟

عباد در جواب گفت: در نماز سوره ای را شروع کرده بودم و خوش نداشتم آن را قطع کنم به خدا اگر نمی ترسیدم که از فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در نگهبانی و حراست نافرمانی کرده باشم جانم زودتر از سوره به سرانجام می رسید (2).

## یادکرد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از یاران خود

سیره رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چنین بود که در آخر کاروان و سپاه حرکت می کرد تا کسانی را که مرکبشان از حرکت باز مانده بود و عقب ماندگان از قافله را کمک کند و آنان را بر مرکب خود سوار می کرد در غزوه ذات الرقاع و در راه بازگشت به مدینه بود که حضرت به

ص: 291

1- السیرة النبویه، ج 3، ص 164

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 177؛ المغازی، ج 1، ص 397.

جابر بن عبدالله انصاری برخورد کرد و وقتی دید جابر از کاروان عقب مانده است به او فرمود: چه شده است جابر؟

جابر به شتر خود اشاره کرد و گفت این شتر کاهلی می کند و مرا عقب می اندازد. رسول خدا صلی الله علیه وسلم نزدیک شتر آمد و بر شتر دست کشید. شتر نیرویی یافت و با شتر آن حضرت همپا و همراه شد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به جابر فرمود ای جابر آیا این شترت را به من می فروشی؟

جابر عرض کرد آن را به شما هدیه می کنم

حضرت صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: نه، آن را به من بفروش

جابر گفت: یا رسول الله حال که چنین است آن را به صورت "مساومه" از من بخرید (یعنی او قیمت فروش را نمی گوید و حضرت قیمت را تعیین کند تا به توافق برسند).

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آن را به یک درهم خریدارم

جابر عرض کرد یا رسول الله در این صورت، من زیان خواهم کرد.

رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: پس به دو درهم.

جابر عرض کرد: نه.

همین طور پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم قیمت را برای او بالا می برد و جابر نمی پذیرفت تا آنکه قیمت

شتر به یک اوقیه (معادل چهل درهم رسید). رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: جابر آیا راضی شدی؟

جابر عرض کرد، آری یا رسول الله شتر از آن شما .

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: من آن را مالک شدم ولیکن تا مدینه بر آن سوار باش.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به جابر فرمود: ای جابر، آیا ازدواج کرده ای؟

جابر عرض کرد، آری یا رسول الله

پیامبر فرمود: با زن ازدواج کرده ای یا دختر؟

جابر عرض کرد با زنی شوی دیده ازدواج کرده ام.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم لبخندی زد و فرمود آیا جاریه زن (جوانی غیر از او نیز داری؟

جابر آه سردی کشید و گفت: ای رسول خدا وقتی پدرم در روز احد به شهادت رسید، هفت دختر از او به جای ماند بنابراین، من با زن جافتاده ای ازدواج کرده ام تا بتواند آنان

ص: 292

را جمع کند و کارهای آنان را انجام دهد.

اینجا بود که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ناراحت شد به گونه ای که آثار این غم در چهره مبارکش آشکار شد و در حالی که عمل جابر را تحسین می کرد به او فرمود: ای جابر، آفرین بر تو، کار درستی انجام داده ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مقدار بدهی پدر جابر پرسید و جابر بدهی پدرش را به حضرت عرض کرد. پیامبر فرمود: وقتی به مدینه رسیدی و هنگامی که خواستی درخت خرمایت را بچینی مرا خبر کن

جابر می گوید: وقتی داخل مدینه شدم، قصه را برای همسرم نقل کردم و آنچه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم درباره ازدواجم به من فرموده بود به وی گفتم او در حالی که شاد و خشنود شده بود، به من گفت چنان کن و شنوا و فرمانبردارش باش .

جابر در ادامه می گوید چون صبح شد افسار شتر را به دست گرفتم و به در مسجد بردم و شتر را آنجا خواباندم و داخل مسجد شدم و نزدیک در مسجد نشستم. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خانه خارج شد تا به مسجد بیاید، شتر را دید و فرمود: این چیست؟

به حضرت گفتند: یا رسول الله این شتر جابر است.

حضرت فرمود: پس خود جابر کجاست؟ جابر را صدا زدند. وقتی که جابر نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد ، حضرت به او فرمود: ای پسر برادرم افسار شترت را بگیر. شتر مال تو باشد.

سپس بلال را فراخواند و به او فرمود: جابر را با خود ببر و پول شتر را به او بده.

جابر گوید: من به همراه بلال رفتم و پول شتر را به من داد و یک مقدار هم اضافه تر از مبلغ توافق شده به من پرداخت کرد(1).

ص: 293

---

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 177 تا 181؛ المغازی، ج 1، صص 399 و 400؛ البداية والنهاية، ج 4، ص 234؛ صلی الله الاستیعاب، ص 1245 نیز جابر گفت: نوزده غزوه را در رکاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودم و ایشان بیست و پنج مرتبه برایم استغفار کرد. جابر بن عبدالله انصاری روایتی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند که در آن نام تمام دوازده امام را بر می شمرد. در همین روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از او می خواهد سلامش را به امام باقر علیه السلام برساند. جابر آنقدر بزیست که امام باقر علیه السلام را به چشم خود دید و سلام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را رساند. نیز: نک: مکارم الاخلاق، صص 18 و 19.

از رویدادهایی که در غزوة ذات الرقاع روی داد و از آن یاد می شود، یکی آن است که مردی جوجه پرنده ای را در دست گرفت و طرف اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم رفت. وقتی به آنان رسید، همگی دیدند که والدین جوجه بالای سر جوجه خود بال بال می زنند. هنگامی که مرد در میان اصحاب جا گرفت آن دو پرنده بدون اینکه ملاحظه خطر کنند، از روی مهربانی و علاقه ای که به جوجه خود داشتند خود را به روی جوجه شان انداختند. اصحاب از دیدن این حرکت پرنده ها شگفت زده شدند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سوی آنان نگریست و فرمود: آیا تعجب می کنید از این پرنده که جوجه او را گرفته اید و او از سر مهرورزی و علاقه ای که به جوجه اش دارد خود را روی آن انداخت؟ به خدا، پروردگار شما نسبت به شما از این پرنده به جوجه اش مهربان تر است.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به آن مرد رو کرد و فرمود که جوجه پرنده را رها کند(1).

### غزوه بدر دوم

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از غزوه ذات الرقاع بازگشت و از ماه جمادی الاولی تا آخر ماه رجب را در مدینه ماند سپس در ماه شعبان به قصد بدر دوم از مدینه خارج شد. برخی تاریخنگاران نوشته اند که تا آخر ماه شوال را در مدینه ماند. سپس در اول ماه ذیقعده سال چهارم (2) هجرت به قصد بدر که وعده گاه ابوسفیان بود خارج شد. این به آن سبب بود که ابوسفیان در روز احد وقتی که از جنگ دست کشید و به سوی مکه گریخت، گفته بود

وعدده ما و شما برای جنگ سال آینده کنار چاه بدر است و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در جواب او به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده بود که بگو آری آنجا وعده گاه ما و شما باشد.

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم عبد الله بن رواحه را در مدینه به جانشینی خود گماشت و پرچم را به دست امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده و به همراه هزار و پانصد نفر از یاران خود از

ص: 294

1- السیره النبویه، ج 3، ص 165؛ المغازی، ج 1، ص 398

2- طبقات الکبری، ج 2، ص 59.



مدینه خارج شد تعداد اسب سواران این سپاه ده نفر بود.

سپاهیان اسلام به بدر الصغری که نام جایی است که زمان جاهلیت، هر ساله به مدت هشت روز در آنجا بازاری برپا می شد، رسیدند و اردو زدند و به انتظار ابوسفیان ماندند.

ابوسفیان نیز به همراه دو هزار نفر و پنجاه راس اسب از مکه خارج شدند و در محنه نرسیده به مَرّ الظهران اردو زدند و سپس از همان جا نیز تصمیم به بازگشت گرفت. از این رو کسی را فرستاد تا مسلمانان را از حرکت به سوی آنان باز دارد و به او وعده داد که به پاس این عمل، ده شتر به وی عطا کند و ده شتر را نزد سهیل بن عمرو سپرد تا در صورت انجام این کار به وی پاداش بدهد(1).

آنگاه ابوسفیان به کسانی که همراه وی بودند چنین گفت ای گروه قریش، جنگ با سپاه اسلام برای شما به درستی به فرجام نمی رسد مگر اینکه در سالی خوب و پر بار باشد. امسال شما سالی است خشک و کم بارش؛ من باز می گردم و شما نیز بازگردید. آنگاه ابوسفیان بازگشت و همه آنانی که با او بودند نیز برگشتند. از همین رو اهالی مکه لشکر او را «لشکر سویق نامیدند آنان می گفتند قطعاً شما خارج شدید تا سویق بنوشید.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و اصحابش به مدت هشت روز در بدر ماندند اما با یک نفر از مشرکان نیز روبه رو نشدند. اصحاب در این مدت چون کالای تجارتی نیز با خود داشتند، کالاها را در آن بازار با سود و بهره فراوانی فروختند و تندرست و بهره مند به مدینه بازگشتند (2).

### با قبایل اشجع و بنی ضمیره

در راه گذار رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و اصحاب به نزدیکی محله های دو قبیله اشجع و بنی ضمیره افتاد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با بنی ضمیره در صلح بود و با آن قبیله از قبل پیمان صلح بسته بود.

اصحاب پیامبر گفتند یا رسول الله این قبیله بنی ضمیره است که نزدیک ما قرار دارد. ما از اینکه در نبودمان به مدینه حمله کنند یا با قریش علیه ما همکاری کنند می ترسیم

ص: 295

1- بحار الأنوار، ج 20، صص 182 و 183؛ المغازی، ج 1، ص 385.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 43.

بنابراین بهتر است ما در حمله بر آنان پیشی بگیریم.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: نه، بی تردید آنان از لحاظ نیکی به والدین در عرب از همه بهتر و با خویشان بهتر از همه صلح می کنند از جهت وفای به عهد در عرب از همه پایبندترند. منازل قبیله اشجع که یکی از تیره های بنی کنانه است نزدیک منازل بنی ضمیره قرار داشت. بین این دو قبیله پیمانی برای چرای حیوانات و امنیت و دوستی دو جانبه برقرار بود. چون سرزمین اشجع دچار خشکسالی شد آنان به سرزمین ضمیره که خرم و سرسبز بود و بیضاء جبل و مستباح محله های آن به شمار می رفت روانه شدند. بدین ترتیب قبیله اشجع به اردوگاه پیامبر نزدیک شدند، آنگاه ترسیدند که مبادا خطری از رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به آنان برسد و عده ای جنگجو را به سوی آنان بفرستد. کما اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نیز از نزدیک شدن اشجع پرهیز داشت، مبادا گزند از آنان به لشکرش برسد بنابراین، تصمیم گرفت به سوی آنها حرکت کند. قبیله اشجع که هفتصد نفر بودند با رئیس قبیله، مسعود بن رخیله در دره کوه سلع فرود آمدند. در همین موقع پیامبر اسید بن حضیر را فراخواند و به او فرمود: با چند نفر از یارانانت به سوی آنان برو و بین برای چه آمده اند.

اسید همراه سه تن از افرادش به سوی آنها رفت و گفت: چه شده که نزدیک ما آمدید؟ رئیس اشجع، مسعود بن رخیله از جا بلند شده و بر اسید بن حضیر و یارانش سلام کرد و گفت ما آمده ایم تا با محمد صلح کنیم.

بنابراین، اسید نزد پیامبر بازگشت و این خبر را به ایشان رسانید. حضرت فرمود: این جماعت ترسیده اند با آنها جنگ کنیم. بنابراین، می خواهند با ما پیمان صلح برقرار کنند. سپس ده بار خرما به سوی آنان فرستاد و فرمود: «نَعْمَ الشَّيْءُ الْهَدِيَّةُ أَمَامَ الْحَاجَةِ؛ هدیه خوب آن است که به گاه نیازمندی به کار آید».

آنگاه خود نیز به سوی آنها رفت و فرمود: ای جماعت قبیله اشجع، چرا بیرون آمدید؟ آنان گفتند: خانه های ما به شما نزدیک بود و در اقوام ما کم شمارتر از ما وجود ندارد. لذا به جهت نزدیک بودن خانه هایمان به تو همسایگی (جنگ با تو را خوش نداریم و به علت شمار اندکمان از جنگیدن با قوم خود بنی ضمیره که با آنان پیمان بسته بودند ناتوانیم، پس آمده ایم با شما صلح کنیم.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نیز از آنان قبول فرموده و با آنان مصالحه کرد(1). آنان آن روز را در آنجا بودند سپس به سوی سرزمین خود باز گشتند. این آیه در همین باره نازل شد: «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمَّ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (2)، مگر کسانی که با گروهی که میان شما و آنان پیمانی است؛ پیوند داشته باشند یا نزد شما بیایند در حالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به تنگ آمده باشد و اگر خدا می خواست قطعاً آنان را بر شما چیره می کرد و حتماً با شما می جنگید. پس اگر از شما کناره گیری کردند و با شما نجنگیدند و طرح صلح افکندند، [دیگر] خدا برای شما راهی برای تجاوز بر آنان قرار نداده است».

## غزوه دومة الجندل

«دومة الجندل نام شهری است در نزدیکی دمشق که فاصله آن تا دمشق در آن روزگار پنج روز راه و نیز فاصله آن تا مدینه پانزده یا شانزده روز راه است(3). سبب این غزوه آن بود که به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خبر رسید که گروه زیادی در آنجا گرد هم آمده اند و عابران و مسافران و کسانی که برای تجارت در آن نواحی سفر می کنند مورد ظلم و دستبرد آن گروه قرار می گیرند. همچنین آنان تصمیم دارند به مدینه هجوم آورند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به همراهی هزار نفر از اصحاب در بیست و پنجم ربیع الاول سال پنجم هجرت به سوی دومة الجندل حرکت کردند برنامه سپاه اسلام این بود که شبها حرکت می کردند و روزها مخفیانه به کمین می نشستند تا اینکه به دومة الجندل نزدیک شدند. این خبر به اهالی دومة الجندل رسید. بنابراین، آنان با شتاب پراکنده شدند. پیامبر در حومه آنجا فرود آمد و سپاهیان اردو زدند، ولی هیچ یک از آنان را ندیدند. چند روزی را در آنجا ماندند و لشکریان را به اطراف گسیل داشتند و چون کسی را در اطراف نیافتند بعد از یک

ص: 297

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 305 تا 307

2- سوره نساء، آیه 90

3- طبقات الكبرى، ج 2، ص 62.

روز به اردوگاه مراجعت کردند. سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بدون هیچ گونه جنگ و درگیری به سوی مدینه بازگشتند. این غزوه زمینه ای شد برای آنچه که بعداً روی داد، یعنی فتح شام(1).

## غزوه خندق یا احزاب

وقوع غزوه خندق» یا «احزاب» در ماه شوال (2) سال پنجم هجرت بوده است. ماجرا به این صورت بود که گروهی از یهودیان که از جمله آنان سلام بن ابی الحقیق نضیری و حی بن اخطب و کنانه بن ربیع و هوذة بن قیس و ابی و ابو عمارة و ابی (3) ب همراه چند نفر از بنی نضیر و بنی وائل از مدینه به قصد مکه خارج شدند. در آنجا به قریش گفتند: محمد ما و شما را نگران و هراسان و ما را از خانه هایمان در مدینه بیرون کرد و دارایی خود را برجای نهادیم. فرزندان عمویمان بنی قینقاع را اخراج کرد بنابراین، بیایید به سرزمینهای اطراف مسافرت کنید و کسانی را که با شما هم پیمان و هم قسم هستند و نیز کسانی که حاضر به جنگ با اسلام هستند را جمع کنید تا اینکه همگی سپاه بسیار بزرگی فراهم آوریم و به سوی مسلمانان هجوم بریم هنوز هفتصد تن جنگجوی یهودی بنی قریظه در مدینه باقی هستند. با اینکه بین آنان و محمد قرارداد و پیمانی وجود دارد، مع ذلك بر بنی قریظه تحمیل می کنیم که پیمانشان را با محمد بشکنند و با ما همراه شوند و علیه محمد اصحابش بجنگند. شما ای قریش از بالا طرف مکه می آید و بنی قریظه از پایین - چون محله های بنی قریظه به فاصله دو میلی مدینه در جایی به نام چاه بنی المطلب قرار داشت - و ما نیز با شما علیه او خواهیم بود تا اینکه آنان را ریشه کن کنیم(4).

قریشیان به یهودیان گفتند ای جماعت یهود، شما اهل کتاب اول تورات بوده اید و می دانید که اختلاف بین ما و محمد بر سر دین است پس شما بگوئید آیا دین ما بهتر است یا دین او؟

ص: 298

1- المغازی، ج 1، صص 402 و 403؛ السیرة الحلییه، ج 2، صص 581 و 582 تاریخنامه طبری، ج 3، ص 208.

2- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 178 .

3- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 44

4- نک: امتاع الأسماع، ص 216؛ انسان العیون، ج 2، ص 329.

یهودیان گفتند: البته دین شما بهتر از دین اوست. شما از او به حق نزدیک ترید (1).

طبق روایتی خداوند درباره سخنان یهود یا در جواب قریش این آیه ها را نازل فرمود «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا \* ... فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ بِهِ وَ مِّنْهُمْ مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» (2)، آیا کسانی را که از کتاب آسمانی تورات نصیبی یافته اند، ندیدی که به "جبت" و طاغوت" ایمان دارند و درباره کسانی که کفر ورزیده اند می گویند اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند تا آنجا که خداوند فرمود: پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و برای کیفر آنان [دوزخ پر شراره بس است].

وقتی یهودیان در جواب قریش این سخنان را گفتند خوشحال و شادمانشان کردند و آنان آماده پاسخ به دعوت یهودیان برای جنگ با رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم شدند (3).

ابوسفیان به سوی قریشیان آمد و به آنان گفت خداوند شما را بر دشمنتان توانا کرده است این قوم یهود است که همراه شما میجنگد و هرگز از شما جدا نخواهد شد تا اینکه همه مسلمانان را یا به اسارت درآوریم و یا اینکه از ریشه برکنیم. پس ای قریشیان، جمع شوید و برای جنگ آماده شوید.

سپس این گروه یهودیان خود را به قبیله غطفان یکی از تیره های قبیله قیس عیلان رساندند و آنان را برای جنگ با رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم دعوت کردند و به آنان گفتند که ما نیز با شما علیه رسول الله خواهیم بود قریش نیز در این جنگ همراه ما و شما هستند. بنابراین، قریش به همراه رئیس خود که در آن روزگار ابوسفیان بن حرب بود، از مکه خارج شدند و غطفان نیز با رئیس خود عینیة بن حصن با تیره بنی فزاره و حارث بن عوف با تیره بنی مره و مسعر بن دخیله با همراهی اقوامش از تیره اشجع خارج شدند. سپاه کفر و مشرکان با سپاه ده هزار نفری خود رو به مدینه حرکت کردند بعضی از مورخان شمار این

سپاه را تا هیجده هزار نفر نیز نوشته اند (4).

ص: 299

---

1- السيرة الحلییه، ج 2، ص 629

2- سوره نساء، آیه های 51 تا 55

3- بحار الأنوار، ج 20، صص 197 و 250.

4- همان، صص 250 و 251.

وقتی که اخبار این لشکرکشی به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رسید(1)، یاران خود را خواست تا با آنان مشورت کنند. نظر آنان ماندن در مدینه و جنگیدن با سپاه دشمن از داخل شهر بود، یعنی به روش قلعه داری سلمان فارسی کندن خندق را پیشنهاد کرد و یاران هم این نظر را پسندیدند. جبرئیل نیز بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نازل شد و درستی نظر سلمان را تأیید کرد(2).

بنابراین، رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم از مدینه بیرون آمد و از ناحیه احد تا راتج را برای کندن خندق مشخص کرد؛ چراکه جاهای دیگر مدینه با وجود درختان نخل و یا دیوارها و ساختمانها قابل دفاع بود حضرت تمام محل حفر خندق را روی زمین خط کشید و تعیین فرمود. کندن خندق در اطراف مدینه شروع شد(3). رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای تشویق و ترغیب مسلمانان برای کسب پاداش معنوی خود نیز در آن کار می کرد و در قسمتی که برای مهاجران مشخص شده بود اقدام به کندن زمین می کرد. علی علیه السلام نیز خاکها را از خندق خارج می کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آنقدر کار کرد که عرق از بدنش جاری و به شدت خسته شد و فرمود: «لا- عیش إلا- عیش الآخرة، اللهم اغفر للأَنْصار والمهاجرین(4)؛ جز زندگانی در، آخرت زندگانی ای نیست؛ خدایا، انصار و مهاجران را ببخش». اصحاب در پاسخ گفتند:

نحن الذين بايعوا محمداً\*\*\*على الجهاد ما بقيناً أبداً(5)

«ما آنانی هستیم که با محمد صلی الله علیه وآله و سلم بیعت کرده ایم که تا وقتی زنده هستیم در رکاب او جهاد کنیم».

چون سلمان قوی بود هنگام تقسیم کار و نفقات، مهاجران گفتند: سلمان از ماست. انصار نیز گفتند سلمان از ماست.

ص: 300

- 1- این گزاره را در تاریخ جنگ خندق هم داریم که جبرئیل خبر را به آن حضرت رسانید. لذا منبع خبر جمع آوری سپاه احزاب و حرکتشان و حیانی بوده است. خصال، ج 2، ص 268. بحار الأنوار، ج 20، ص 244.
- 2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 50؛ تجارب الامم ابن مسکویه رازی، ج 1، ص 149؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 178؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 481؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 343
- 3- نك الثقات، ج 1، صص 262 و 263؛ سبل الهدی والرشاد، ج 4، صص 514 و 515.
- 4- بحار الأنوار، ج 20، ص 218؛ در جریان ساختن مسجد نیز همین جمله را فرمود.
- 5- السیره النبویه، ج 3، ص 184.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «سلمان منا أهل البيت (1)، سلمان از ما اهل بیت است».

برنامه کار به این صورت بود که هر ده نفر مسئول کردن چهل ذراع از خندق بودند. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم نخستین کسی بود که در خندق شروع به کار کرد و مسلمانان آن را دنبال کردند. و به سختی و پیوسته مشغول کردن بودند. از طرفی، منافقان کاهلی کرده و نسبت به همراهی با رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و مسلمانان کوتاهی می کردند و به دروغ خود را ناتوان جلوه می دادند و از زیر کار شانه خالی می کردند(2). همچنین منافقان بی آنکه به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خبر دهند، یا از حضرت اجازه بگیرند به سوی کسان خویش می رفتند، اما وقتی برای یکی از مسلمانان مشکلی پیش می آمد که بایستی دنبال کار شخصی خود برود، حتماً به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خبر داده و برای اینکه به دنبال کار شخصی خود یا خانواده اش برود از حضرت اجازه می گرفت و بعد از انجام دادن کار شخصی خود از روی میل و رغبت و برای چشمداشت پاداش الهی به سر کار خود باز می گشت. بنابراین، خدای متعال درباره این دسته از مؤمنان آیه زیر را نازل فرمود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»(3) جز این نیست که مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبرش گرویده اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند تا از وی کسب اجازه نکنند نمی روند. در واقع کسانی که از تو کسب اجازه می کنند آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند به هر کدامشان که خواستی اجازه ده و برایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است».

و درباره منافقان که شانه از زیر کار خالی می کردند و بدون رخصت در پی کارهای خود می رفتند فرمود: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ

ص: 301

1- السيرة الحلبية، ج 2، ص 634؛ الكامل في التاريخ، ج 2، ص 179.

2- تاريخنامه طبری، ج 3، ص 253؛ الكامل في التاريخ، ج 2، ص 185.

3- سوره نور، آیه 62

يَسْأَلُونَ مِنْكُمْ لَوْ آذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (1)، خطاب کردن پیامبر را در میان خود مانند خطاب کردن یکدیگر قرار ندهید. خدا می داند چه کسانی از شما دزدانند [ از نزد او] می گریزند پس آنهایی که از فرمان او سرپیچی می کنند بترسند که مبادا بلائی به آنان رسد یا به کیفری دردناک گرفتار آیند.

سلمان فارسی در هنگام مشورت برای شیوه دفاعی نظر خود را برای حفر خندق چنین بیان کرد یا رسول الله وقتی که ما در سرزمین پارس می زیستیم، هرگاه دشمن خطرناکی قصد حمله به ما را می کرد؛ ما برای دفاع گرداگرد خود خندق می کنسیم. عرب تا پیش از جنگ خندق این شیوه دفاعی را نمی دانست. مشرکان هنگامی که با خندق رویه رو شدند گفتند: این روش از ترفندهای دفاعی پارسیان است چنین روشی برای دفاع در عرب نبوده است (2).

### پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و تحمل گرسنگی

امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین گزارش فرمود وقتی که در حفر خندق با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم همراه بودیم روزی از روزها فاطمه زهرا علیها السلام نزد پیامبر آمد و تکه نانی را که در دست داشت به حضرت داد. پیامبر فرمود: ای فاطمه علیها السلام این چیست؟ فاطمه علیها السلام گفت: قرص نانی را برای حسن و حسین علیهما السلام پخته بودم تکه ای از آن را برای شما آوردم. پیامبر فرمود: بدان که پس از سه روز گرسنگی این اولین خوراکی است که در شکم پدرت جای می گیرد (3).

### چشم اندازهای فتح

همان وقتی که مهاجران و انصار مشغول کندن خندق بودند به سنگ بزرگی برخوردند که کلنگها در آن اثر نمی کرد. مسلمانان جابر بن عبدالله انصاری را نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم فرستادند تا جریان را گزارش کند خود جابر در این باره می گوید: من نزد پیامبر آمدم و

ص: 302

1- همان، آیه 63

2- السيرة النبوية، ج 3، ص 702

3- بحار الأنوار، ج 20، ص 245.



دیدم که حضرت سنگی را به شکم بسته تا گرسنگی را کمتر احساس کند. خبر پیدا شدن آن سنگ بزرگ را عرض کردم حضرت به محل سنگ آمد و ظرف آبی خواست. آنگاه مقداری آب نوشید و مقداری از آب را در دهان گرفت و بر آن سنگ پاشید و کلنگ را به دست گرفت و بسم الله گفت و ضربه ای بر آن سنگ وارد کرد که جرقه ای از آن جست که در پرتو آن جرقه، کاخهای شام را دیدیم. ضربه دیگری بر آن زد و جرقه دیگری در اثر آن ضربت به وجود آمد که کاخهای مدائن را در پرتو آن دیدیم سپس ضربه دیگری زد و این بار برقی به آسمان جهید، که ما کاخهای یمن را در آن مشاهده کردیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بدانید و آگاه باشید که خداوند به زودی برای شما سرزمینهایی را که در این درخششها دیده اید فتح خواهد فرمود. سپس آن سنگ بزرگ را برای ما آن چنان فروریخت که گویی شن و خاک بوده است(1).

## در ضیافت جابر

در ادامه می گوید وقتی دیدم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سنگی را بر شکم خود بسته است، دانستم که او سخت گرسنه است. بنابراین، عرض کردم آیا اجازه می دهید برای شما غذایی تهیه کنم؟

حضرت فرمود جابر، چه داری؟

گفتم: ماده بزغاله ای و صاعی جو.

پیامبر فرمود: تو جلوتر به منزلت برو و غذا را آماده کن

فوراً به منزل رفتم و به همسرم گفتم که جو را آرد کند. خودم نیز بزغاله را سر بریدم و پوست آن را کندم و به همسرم گفتم که نان و گوشت را بپزد. وقتی کارم تمام شد، خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رسیدم و گفتم پدر و مادرم فدایت یا رسول الله کار ما به انجام رسید و برای پذیرایی آماده ایم پس با هر که دوست دارید، تشریف بیاورید.

رسول خدا در کنار خندق ایستاد و فرمود: ای جماعت مهاجر و انصار، دعوت جابر را پاسخ دهید.

ص: 303

---

1- بحار الأنوار، ج 2، ص 219؛ السیرة الحلبیه، ج 2، صص 634 و 635؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 179.

بنابراین، تمام هفتصد نفری که در کار حفر خندق بودند خارج شدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به هر انصار و مهاجری که می گذشت می گفت: دعوت جابر را پاسخ گوئید.

من به سرعت خود را به خانه ام رساندم و به همسرم گفتم به خدا، که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به سوی تو می آید و از عهده پذیرایی اش بر نمی آیی.

همسر جابر گفت: آیا تو حضرت را به مقدار غذایی که ما داریم آگاه کرده ای؟ جابر گفت: آری.

گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بهتر از من و تو می داند که چه می کند

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم داخل منزل شد و نگاهی به دیگ کرد و نگاهی به تنور سپس کاسه بزرگی را خواست و نانها را در آن ترید کرد و غذا را داخل کاسه کشید. سپس فرمود: ای جابر ده نفر را داخل کن و نزد من بفرست.

من نیز ده نفر را وارد منزل کردم و آنان از غذا خوردند تا سیر شدند و در کاسه های ایشان چیزی جز آثار انگشتانشان دیده نمی شد سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: جابر، سردست گوسفند را بیاور.

آن را نزد ایشان بردم و جماعت از آن خوردند آنگاه فرمود: ده نفر دیگر را داخل کن. ده نفر بعدی هم داخل شدند و از غذا خوردند تا سیر شدند و در کاسه های آنان جز آثار انگشتانشان چیزی دیده نمی شد. آنگاه فرمود: جابر، سردست گوسفند را نزد من بیاور.

من هم آوردم و جماعت از آن خوردند و خارج شدند. آنگاه فرمود: جابر، ده نفر دیگر را به درون دعوت کن.

من نیز چنین کردم و همه از آن غذا خوردند تا سیر شدند و در کاسه جز آثار انگشتان آنان چیزی دیده نمی شد. سپس فرمود: جابر سر دست گوسفند را نزد من بیاور من همچنین کردم ولی در کمال شگفت زدگی عرض کردم: یا رسول الله، مگر یک گوسفند چند دست دارد؟

فرمود: دو دست.

گفتم: به خدایی که تو را به رسالت مبعوث کرد سوگند می خورم که من تا کنون سه دست را برای شما آورده ام.

پیامبر فرمود اگر ساکت بمانی همه این جمعیت از سر دست گوسفند می خورند. من همچنان ده نفر ده نفر آنها را داخل می کردم و ایشان از غذا می خوردند تا آنکه همه غذا خوردند به خدا، باز هم از آن غذا باقی ماند و چند روز دیگر را ما با آن غذا گذرانیم(1).

## مشرکان و محاصره مدینه

رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و یارانشان نزدیک به یک ماه مشغول کار بودند تا خندق را حفر کردند و سه روز پیش از رسیدن قریش به انجام رسید(2). این پس از آن بود که برای خندق هشت معبر قرار دادند و برای هر دری یک نفر از مهاجران و یک نفر از انصار را به همراه یک عده محافظ و نگهبان قرار دادند آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم سپاه سه هزار نفری را در آنجا مستقر نمود حضرت خندق را پیش روی لشکر قرار داد و کوه سلع(3)، که یکی از کوه های مدینه است، پشت سر لشکر. همچنین ابن ام مکتوم را در مدینه به جای خود گذاشت و زنان و کودکان را دستور داد بالای دژها و خانه ها جای گیرند. گروه های دشمن و در رأس آنان قریش و با همراهی حی بن اخطب از راه رسیدند و در وادی عقیق که نزدیک مدینه است اردو زدند بعد از استقرار سپاه مشرکان حی بن اخطب شبانه به سوی قلعه بنی قریظه که در قلعه خود مانده بودند و بنابر پیمانی که با رسول خدا داشتند، دست به هیچ کاری نزنده بودند، رفت حی بن اخطب در قلعه آنان را کوید ولی کعب بن اسد که بزرگ قبیله و فرمانده آنان بود و خود شخصاً پیمان صلح را با رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم امضا کرده بود، صدای در را شنید و متوجه شد که کوبنده در حی بن اخطب است. پس در قلعه را روی او قفل کرد و اجازه نداد کسی در را به روی او باز کند حی، کعب را صدا زد و گفت: وای بر تو ای کعب در را به روی من باز کن

ص: 305

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 220؛ السیرة الحلبیه، ج 2، صص 655 و 656

2- تفسیر قمی، ج 2، ص 179؛ بحار الأنوار، ج 20، ص 221، 25

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 50؛ السیرة الحلبیه، ج 2، ص 632؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 180. کوهی است در شمال

مدینه.

کعب گفت: وای بر تو ای حیی تو مردی شوم و بدقدم هستی؛ من با محمد عهد و پیمان دارم و تو کسی نیستی که بتوانی عهد و پیمانی را که بین من و او بسته شده، از بین ببری ما نیز از پیامبر غیر از دوستی و راستی چیزی ندیده ایم.

حیی گفت وای بر تو، در را باز کن تا با تو حرف بزنم.

کعب گفت: من چنین کاری نمی کنم.

حیی قدری فکر کرد تا چه سخن بگوید تا در نفس کعب اثرگذار باشد و در را بگشاید.

به او گفت به خدا تو در را قفل نکردی مگر برای اینکه ترسیدی مبادا از نان گندمی که در تنور داری، بخورم.

کعب تحت تأثیر احساسات واقع شد و در را به روی او گشود و گفت: خدا تو را لعنت کند که از راهی ظریف وارد شدی

حیی گفت: وای بر تو ای کعب، من عزت روزگار و دریایی موج خیز و پر آب را به سوی تو آورده ام قریش را با سرداران و مهترانشان آورده ام و اکنون در سیلگاه دومه [وادی عقیق] مستقر کرده ام غطفانیان نیز با بزرگان و امیران خود در انتهای همین خندق در کنار کوه احد اردو زده اند واقعاً همه این گروه ها با من پیمان بسته اند که تا محمد و مسلمانان را ریشه کن نکنند از جای خود باز نگردند.

کعب در جواب حیی گفت به خدا که با خواری روزگار و نیز با ابرهای بی بارانی که آب خود را ریخته و اکنون تنها غرش و رعد و برقی بیش ندارند آمده ای وایت باد حیی، رهایم کن من ضد او نخواهم بود جز راستی و دوستی از محمد چیزی ندیده ام.

حیی بن اخطب پیوسته و دمامد مثل کسی که کوهان شتری را مالش دهد تا او را رام کند، با او سخن می گفت. سرانجام سخن را به اینجا رساند که محمد هرگز از این جماعت مشرکان رهایی نمی یابد. اگر تو چنین فرصتی را از دست بدهی دیگر مثل چنین موقعیتی را هرگز نخواهی یافت.

حیی در آخر، سوگندها یاد کرد و خدا را گواه گرفت که اگر قریش و غطفان کاری از پیش نبردند و بازگشتند من با تو در قلعه ات خواهم ماند تا هر بلایی که بر سر تو آمد، من هم همراه تو باشم به این طریق حیی توانست کعب را قانع کند که پیمان خود را بشکند.

کعب بن اسد نیز همین که متقاعد شد به سوی بزرگان یهود که در قلعه بودند، فرستاد و به آنان گفت: شما چه می گوید؟

گفتند: تو بزرگ مایی تو بودی که از طرف ما با رسول الله معاهده صلح بسته ای؛ حالا اگر تو پیمان را بشکنی ما با تو هستیم چه بمانی و چه خارج شوی ما همراه تو هستیم. ابن (باطا که یکی از رؤسای یهود بود به آنان گفت: من در تورات وصف این پیامبر را خوانده ام اگر او بر کوه های بزرگ حمله برد بر آنها چیره خواهد شد. این گروه ها و جماعتشان نمی توانند او را بترسانند.

ابن باطا همچنان آنها را از پایان کارشان و نیز عهد شکنی بنی قریظه با پیامبر هشدار داد. حیی در اینجا جلو پرید و گفت: این محمد آن پیامبری نیست که وصفش را خوانده ای، آن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تو می گویی از بنی اسرائیل است و این پیامبر از میان اعراب .

و همچنان سخنها گفت تا آنان را بر پیمان شکنی مصمم ساخت. آنگاه حیی عهدنامه ای را که بین بنی قریظه و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نوشته شده بود خواست و آن را پاره پاره کرد و گفت: کار به انجام رسید پس برای جنگ آماده شوید.

به این ترتیب عهد شکنی کردند و خود را برای جنگ آماده کردند.

بعد از آن حیی نزد ابوسفیان و گروه های مشرک رفت و به آنان خبر داد که بنی قریظه عهد خود را با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شکسته اند آنان نیز از این خبر خوشحال شدند(1).

### **بنی قریظه و آغاز خیانتکاری آشکار**

بنی قریظه خیانت و عهد شکنی خود را ظاهر ساختند و دست به اقداماتی زدند. از جمله تصمیم گرفتند که به مدینه حمله کنند و به خانه ها و محلاتی که زنان و کودکان در آنجا بودند یورش برند به همین منظور یکی از یهودیان را فرستادند تا از راهها و شکافهایی که می توان از آنها به خانه ها و محل تجمع زنان و کودکان دست یازید، اطلاعاتی به دست

ص: 307

---

1- بحار الأنوار، ج 20، صص 221 تا 223؛ ایام العرب، ص 60 تجارب الامم، ج 1، ص 150؛ الکامل فی التاریخ ج 2، ص 185؛ السیره الحلبیه، ج 2، صص 637 و 638؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، صص 46 و 47.

آورد. هنگامی که آن مرد یهودی برای کسب خبر آمده بود صفیه دختر عبدالمطلب او را دید صفیه با جمعی از زنان و کودکان در قلعه ای بودند که حسان بن ثابت نیز در میان آنان و در بالای قلعه رفته بود. صفیه دختر عبدالمطلب به حسان گفت: خوب است پایین بیایی و این یهودی را که برای خبرچینی آمده و راه هایی را که به خانه ها و قلعه ها وجود دارد، شناسایی می کند بکشی.

حسان گفت: ای دختر عبدالمطلب تو بهتر می دانی که این کار از من ساخته نیست. اینجا بود که صفیه از قلعه پایین آمد و میله های آهنی یافت و با آن او را به قتل رساند. آنگاه به داخل قلعه برگشت و به حسان گفت حالا بیرون برو و اسلحه و لوازم او را بردار حسان در جواب گفت: من به لوازم او نیازی ندارم<sup>(1)</sup>.

### پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و گزارشهایی از بنی قریظه

خبر پیمان شکنی بنی قریظه به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رسید. بنابراین، آن حضرت سعد بن معاذ و سعد بن عباد و عبدالله بن رواحه و خوات بن جبیر را به سوی آنان فرستاد و فرمود: بروید تحقیق کنید که آیا این اخباری که از بنی قریظه به ما رسیده، حقیقت دارد یا نه؟ اگر درست بود، طوری خبر را برسانید که فقط من متوجه شوم و در بین مردم چیزی نگویید. اما اگر آنان بر عهد و پیمان خویش پایدار هستند خبر را آشکارا به مردم نیز بگویید.

فرستادگان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به سوی بنی قریظه رفتند و آنان را پلیدتر و بدتر از آنچه شنیده بودند، یافتند و دیدند که از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بدگویی کرده می گفتند رسول الله دیگر کیست؟ هیچ عهد و پیمانی بین ما و محمد وجود ندارد.

سعد بن معاذ که مردی پر تعصب بود به آنان تندی کرد و ناسزاها گفت. آنان نیز به سعد بن معاذ ناسزا گفتند. سعد بن عباد به سعد بن معاذ گفت: دشنام و ناسزاگویی به آنان را کنار بگذار که کار ما با آنان از دشنام دادن بالاتر است.

ص: 308

---

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 245؛ السیرة الحلبیه، ج 2، ص 639؛ الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 189؛ تاریخ الامم والملوک، ج 2، ص 50.

سپس سعد بن معاذ و سعد بن عباد و کسانی که با آنان بودند نزد رسول خدا آمده و پس از عرض سلام گفتند: عضل و قاره .

یعنی اینکه همان طور که قبیله های عضل و قاره به اصحاب رجیع در بئر معونه خیانت کرده و با ناجوانمردی با آنان رویه رو شدند، بنی قریظه هم خیانت کرده و پیمان شکسته اند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گفت: الله اکبر ای مسلمانان پیروزی و کمک خدا را به شما بشارت می دهم. آنگاه از ترس اینکه بنی قریظه آسیبی به زنان و کودکان نرسانند، عده ای را برای نگهبانی از مدینه فرستاد (1). آزمون الهی بر مسلمانان سخت و سنگین شد. هنگامی که دشمنان از بالا و پایین به سوی آنان آمد و از بیرون خندق به محاصره شان درآورده بودند، مسلمانان به شدت ترسیده بودند تا جایی که مؤمنان به هرگونه گمان و تردیدی دچار شدند و نفاق برخی از منافقان آشکار شد (2). یکی از منافقان می گفت: «محمد [ به ما وعده می دهد که از گنجهای کسرا و قیصر بهره مند خواهیم شد در حالی که امروز یکی از ما بر جان خودش ایمن نیست که حتی دنبال قضای حاجت خود برود (3). خدای متعال این آیه را فر فرستاد: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (4)، و هنگامی که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است می گفتند: خدا و رسولش جز فریب به ما وعده ای نداده اند (5).

همچنین گروهی از همراهان حضرت گفتند: ای اهل یثرب، اینجا برای شما جای درنگ نیست، به خانه های خود بازگردید.

و برخی گفتند: ای رسول خدا به درستی که خانه های ما در مقابل دشمن بی دفاع است. پس به ما اجازه بده که به سوی خانه های مان برگردیم؛ زیرا خانه های ما خارج مدینه است.

ص: 309

---

1- آن حضرت دو گروه دوستان نقری و سیصد نفری را برای نگهبانی از مدینه برگزید. السیره الحلبیه، ج 2، ص 636 طبقات الکبری، ج

2، ص 67

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 202 السیره الحلبیه، ج 2، صص 638 و 639؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 47.

3- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 47

4- سوره احزاب، آیه 12.

5- سیره النبی، ج 2، ص 365.

و خداوند درباره این دو سخن این آیه را نازل کرد «وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» (1)؛ و چون گروهی از آنان گفتند: ای مردم مدینه دیگر شما را جای درنگ نیست، برگردید" و گروهی از آنان از پیامبر اجازه می خواستند و می گفتند: "خانه های ما بی حفاظ است ولی خانه هایشان بی حفاظ، نبود [آنان] جز فرار [از جهاد] چیزی نمی خواستند (2)

## مذاکرات نظامی

زمانی که آزمون الهی سخت و طاقت فرسا شد و مسلمانان به دلیل پرشمار بودن سپاه دشمن و نیز طولانی شدن محاصره تحت فشار قرار گرفتند پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برای متزلزل کردن قوای مشرکان و کاهش اتحاد آنان دست به کار شد و کسی را به سوی عیینه بن حصن و حارث بن عوف که رهبران غطفان بودند فرستاد. آنگاه فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن دو نفر مذاکره کرد که اگر با یاران خود بازگردند و دست از دشمنی با پیامبر و اصحابش بردارند، در عوض یک سوم میوه های مدینه را به آنها عطا کند. مذاکرات صلح بین فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و رهبران غطفان ادامه داشت ولی هیچ شاهدهی بر این مذاکرات وجود نداشت

و از طرف آن دو نفر نیز تصمیم قطعی گرفته نشد و همچنان مشغول چانه زنی بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن معاذ و سعد بن عباد را خواست و جریان مذاکره را با آن دو مطرح کرد و نظر آنان را نیز جویا شد آنها گفتند: ای رسول خدا آیا کاری است که دوست داری انجام دهیم یا اینکه چیزی است که خدا به شما امر کرده است، در آن صورت از انجام آن گریزی نیست و شما نیز به آن عمل بکن یا اینکه چیزی است که شما برای ما خواسته ای؟

پیامبر فرمود: کاری است که به شما پیشنهاد می کنم چرا که دیدم عرب بر ضد شما همدستان شده اند و از هر سو شما را در میان گرفته اند بنابراین، خواستم شوکت و

ص: 310

1- سوره احزاب، آیه 13

2- سیره النبی، ج 3، ص 201 تاریخنامه طبری، ج 3، ص 253، السیره الحلبيه، ج 2، ص 653؛ تاریخ الامم والملوک، ج 2، ص 47.



همدلی آنان را در هم بشکنم .

سعد بن معاذ به رسول خدا هم عرض کرد یا رسول الله، ما و این جماعت در گذشته مشرک بودیم و بتان دست ساز را می پرستیدیم. اصلاً نه خدا را بندگی می کردیم و نه حتی او را می شناختیم در عین حال آنان طمع نمی کردند که از میوه های ما حتی خرما می، بخورند مگر اینکه مهمان ما باشند و یا اینکه از ما می خریدند آیا اکنون که خداوند به وسیله اسلام به ما کرامت فرموده و ما را به اسلام هدایت کرده است، اموال خودمان را به آنان ببخشیم؟ ما به این کار و این مذاکره هیچ نیازی نداریم به خدا ما به جز شمشیرهایمان چیزی به آنان نمی بخشیم تا اینکه خداوند بین ما و آنان حکم نماید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: اکنون دانستم چه دارید پس بر داشته ها و باورهایتان استوار بمانید که خدای متعال هرگز فرستاده خود را خوار نخواهد کرد و رهایش نخواهد فرمود تا به وعده ای که به پیامبر خود داده است، عمل نماید.

این کار پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم افزون بر ایجاد ضعف در توان مشرکان و آگاهی جستن بر روحیه معنوی مسلمانان به حکام می آموزد که در اداره امور کشور با کارشناسان مشورت کنند (1).

## آغاز جنگ

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دانست که یارانش دل به جنگ و جهاد نهاده و در تصمیم خود استوارند، با اینکه محاصره حدود بیست و چند روز ادامه پیدا کرده (2)، و با همه سختیها و ناگواریهای محاصره طولانی، اصحاب از روحیه معنوی بالایی برخوردارند و هنوز به جز پرتاب تیر و سنگ جنگی میان آنان و دشمن در نگرفته است به پا خاست و با خطابه ای آتشین آن دسته از مسلمانان را که از ترس مشرکان دچار سستی شده بودند، دلداری داد و روحیه بخشید و برای جهاد با دشمن برانگیخت و به پیروزی و یاری الهی وعده داد و در

ص: 311

---

1- بحار الأنوار، ج 20 ، ص 252؛ السیرة الحلبیه ، ج 2، ص 640؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 180؛ تاریخ الامم والملوک، ج 2، ص 48.

2- تاریخنامه طبری، ج 3، ص 253 السیرة الحلبیه ، ج 2، ص 636؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 180.

صورت شعله ور شدن آتش جنگ به رویارویی تشویق کرد.

در این میان سوارانی داوطلب از سپاه قریش به فرماندهی فارس یلیل «عمرو بن عبدود عامری»<sup>(1)</sup> که با هزار سوار همسنگ بود، از لشکر مشرکان جدا شدند و با اسبهای خود جلو آمدند و کنار خندق ایستادند تا موقعیت خود را بنمایانند. وقتی خندق را دیدند، گفتند: به خدا حفر خندق نیرنگ و دامی است که عرب تاکنون به آن نیندیشیده است.

سپس روانه جایی از دهانه خندق شدند که تنگتر بود و اسبهای خود را نواختند و از آنجا پریدند و در حالی که سوار بر اسب بودند در شوره زاری که بین خندق و کوه سلع وجود داشت جولان دادند و تاخت و تاز کردند عمرو بن عدود عامری و همراهانش اولین کسانی بودند که از خندق گذشتند. آنگاه علی بن ابی طالب علیه السلام با گروهی از مسلمانان جلو آمدند تا شکافی را که آنان از روی آن پریده بودند به روی دشمن ببندند و مانع عبور دیگران شوند. در این هنگام سواران به مصاف مسلمانان رفتند.

عمرو بن عبدود گاهی صدا می زد آیا مردی نیست که به مبارزه من بیاید؟ و گاهی فریاد می کرد کجاست آن بهشتی که شما می پندارید که هر یک از شما کشته شود، داخل آن خواهد شد؟ و بار دیگر رجز می خواند:

و لقد بححت من النداء \*\*\* بجمعکم هل من مبارز؟

و وقتت إذ جبن الشجاع \*\*\* مواقف البطل المناجز

إني كذلك لم أزل \*\*\* متسرعاً نحو الهزاهز

إن الشجاعة في الفتى \*\*\* والجود من خير الغرائز (2)

«صدای من گرفت از بس که در جمع شما فریاد زدم، آیا مبارزی هست؟

من در جایی ایستاده ام که / شجاعان نیز در آنجا می ترسند / در جایگاه رادمردی دلاور در آوردگاه؛

منم آن که همیشه / شتابان به سوی چالش می شتابم؛

شجاعت برای جوانمرد است / بخشش و کرم نیز از بهترین خصلت هاست (3).

ص: 312

1- عمرو بن عبدود به روایت برخی تاریخنگاران در جنگ بدر شرکت کرده و مجروح شده بود.

2- المغازی، ج 1، ص 470.

3- بحار الأنوار، ج 20، ص 203

هر بار که عمرو مبارز می طلبید رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به اصحابش می فرمود: «کدامیک از شما به مبارزه عمرو می رود تا من نیز از طرف خدا بهشت را برایش ضمانت کنم؟ در هر مرتبه علی بن ابی طالب علیه السلام بر می خاست و می گفت: «یا رسول الله، من برای مبارزه با او آماده ام» و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم او را فرمان می داد که بنشیند و منتظر بماند تا کسی جز او برخیزد. مسلمانان سرها را به زیر افکنده و مثل کسانی که روی سر آنان پرنده نشسته باشد بی حرکت مانده بودند؛ زیرا عمرو بن عبدود و قدرت و شجاعت وی را می شناختند بنابراین، زمانی که فریادهای عمرو برای مبارزه جویی طولانی شد و از طرفی علی بن ابی طالب علیه السلام نیز پی در پی برای مبارزه با وی قیام می کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به علی علیه السلام فرمود: «یا علی، این عمرو بن عبدود فارس یلیل است». علی گفت: من نیز علی بن ابی طالب هستم.

[پیامبر سرودش، که عمرو است این\*\*\* که دست پلی آخته ز آستین]

علی گفت: ای شاه، اینک منم\*\*\* که یک بیشه شیر است در جوشنم]

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: یا علی! اکنون نزدیک من بیا.

علی علیه السلام نزدیک حضرت رفت. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم عمامه خود را از سر برداشت و بر سر بست و شمشیر خود ذوالفقار را نیز به علی علیه السلام داد و فرمود برو و با این شمشیر بجنگ.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دستهای خود را به سوی آسمان بالا برد و گفت: ای خدای من تو عبیده بن حارث را در جنگ بدر از من گرفتی و حمزه بن عبدالمطلب را در جنگ احد. این برادرم علی بن ابی طالب است. خدایا مرا تنها و بی برادر [مگذار و تو بهترین وارثانی خدایا او را کمک کن خدایا او را از پیشرو و پشت سر و از سمت راست و از سمت چپ و از بالا و پائین محافظت بفرما

زمانی که علی علیه السلام به مبارزه با عمرو درآمد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «برز الإیمان کله إلى الشرك کله (1)؛ تمام ایمان در مقابل تمام شرک به مبارزه ایستاده است».

هنگامی که علی به سوی میدان مبارزه با عمرو حرکت می کرد در راه رفتن خود

ص: 313

هروله می کرد و این شعرهای حماسی را بر وزن و قافیه رجزهای عمرو می خواند:

لا تعجلن فقد أتك \*\*\* مجيب صوتك غير عاجز

ذونية وبصيرة \*\*\* والصدق منجى كل فائر

إني لأرجو أن أقيم \*\*\* عليك نائحة الجنائز

من ضربة نجلاء يبقى \*\*\* ذكرها عند الهزاهز (1)

[ای عمر و] البته که نباید عجله کنی که آمد به سوی تو / پاسخ دهنده فریادهایت که از جنگ با تو ناتوان نیست؛ صاحب نیت و بینایی بصیرت است در راه حق / و راستگویی نجات دهنده هر رستگاری است؛

من امیدوارم تا به زودی برای تو بر پا کنم / ماتم نوحه گران جنازه ها را

از ضربتی شکافنده که بماند / آوازه اش در رزمگاه (2).

وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام به عمر و نزدیک شد عمرو پرسید: کیستی؟

علی علیه السلام فرمود من علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و داماد او هستم. عمر و گفت به خدا قسم پدرت دوست من بود؛ من از کشتن تو ناخشنودم. چگونه پسر عموی تو بر جان تو ایمن بود که تو را به مبارزه با من فرستاد، در حالی که من می توانم با نیزه ام تو را از زمین بر بایم و بین آسمان و زمین نگه دارم و تو نه زنده باشی نه مرده. علی علیه السلام پاسخ فرمود: پسر عمویم می داند که اگر تو مرا بکشی، به بهشت خواهیم رفت و تو در آتش خواهی بود اما اگر من تو را بکشم باز هم دوزخی خواهی شد و من بهشتی عمرو و گفت: ای علی، هر دوی آنها برای تو باشد؛ چرا که این تقسیم نادرستی است.

علی علیه السلام فرمود ای عمرو، این حرفها را کنار بگذار؛ من از تو شنیده ام که می گفتی: هیچ کس نیست که در جنگ با من سه حاجت از من بخواهد و من یکی از آنها را پاسخ نگویم من اینک سه حاجت خود را به تو می گویم و تو نیز یکی از آنها را برای من بر آر.

عمرو و گفت: ای علی آن سه حاجت را بگو.

علی علیه السلام فرمود گواهی بده که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه وآله و سلم فرستاده خداست.

ص: 314

1- السيرة الحلبية، ج 2، ص 641

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 20، صص 226 تا 255

عمرو گفت: این را از من نخواه؛ که در این صورت آن مالهای فراوانی که در راه مبارزه با دین شما خرج کرده ام چه می شود؟، آری دارایی فراوانی را برای جلوگیری از روی آوردن بندگان به سوی خدا خرج کرده بود، و خدا درباره او وحی فرمود: «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا» (1)؛ «گوید مال فراوانی تباہ کردم». له فرمود: حاجت دوم آن است که به همان جایی برگردی که از آن آمده ای و این سپاه را نیز از فرستاده خدا صلی الله علیه و آله وسلم بازگردان. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در گفتارش صادق بوده باشد، شما نیز به وسیله او فرازمندتر و گرامیتر خواهید بود و چنانچه او در گفتارش دروغگو بود،

گرگان عرب او را از سر شما باز می کنند

عمرو گفت: آنگاه زنان قریش خواهند گفت عمرو ترسید و از جنگ بازگشت.

علی فرمود: حاجت سوم من آن است که از اسب فرود آی و با من جنگ کن؛ چرا که من پیاده هستم و تو سواره عمرو از اسب خود به زیر آمد و آن را پی کرد و گفت این خواسته ای است که گمان نمی کنم هیچ عربی برای تن دادنم به آن بر من عیب بگیرد خوش ندارم که مرد کریمی مثل تو را بکشم پدرت دوست من بود.

علی فرمود: لیکن من دوست دارم تو را بکشم.

در اینجا بود که عمرو سخت خشمناک شد و شروع به جنگ کرد و ضربه ای را با شمشیر بر سر علی وارد آورد و حضرت با سپر از این ضربه دفاع کرد، ولی شمشیر، سپر را پاره کرد و بر سر علی فرود آمد علی نیز به یکباره ضربه ای بر دو ساق پاهای عمر و وارد ساخت و هر دو پای وی را قطع کرد گرد و غبار نبرد آن دو به هوا بلند شد و علی علیه السلام الله اکبر گفت. بنابراین، برای کسانی که با عمرو از خندق عبور کرده بودند آشکار شد که عمر و کشته شده است. آنان از معرکه گریختند و نوفل بن عبدالعزی در حال فرار به خندق افتاد که علی با نیزه به جناح سینه‌اش زد و او را در خندق کشت(2).

ص: 315

1- سوره بلد، آیه 6.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 228؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 49؛ الارشاد، ص 47؛ امتاع الأسماع، ص 216؛ السیرة الحلییه، ج 2، ص 643؛ المغازی، ج 1، صص 470 به بعد؛ عیون الأثر، ج 2، ص 62.

## ضربت علی علیه السلام در روز خندق

وقتی که گرد و خاک میدان مبارزه فرونشست دیدند که علی علیه السلام بر سینه عمرو نشسته و ریش او را در دست گرفته و می خواهد که سر او را جدا کند ناگهان او را رها کرد و ایستاد

و چند قدمی راه رفت و سپس برگشت و دوباره ریش وی را به دست گرفت تا سرش را جدا کند، در حالی که همچنان تکبیر می گفت و ستایش الهی را به جای می آورد. عمرو به او گفت ای علی، اکنون که مرا کشتی لباس جنگی مرا از بدنم در نیاور.

علی علیه السلام به او فرمود این خواسته تو برای من خیلی آسان است.

سر او را جدا کرد و رهایش ساخت. سپس سر عمرو را برداشت و به سوی رسول الله حرکت کرد و بر اثر ضربه شمشیر عمر و خون همچنان از سر علی علیه السلام جاری بود از شمشیر وی نیز خون می چکید و در حالی که سر عمرو در دستش بود می گفت

أنا علي وابن عبدالمطلب \*\*\*الموت خير للفتى من الهرب

من علی هستم و پور عبدالمطلب / مرگ برای جوانمرد بهتر است از گریختن».

این شعر را خواند و در راه رفتنش افتخار می کرد. برخی به پیامبر گفتند: ای رسول خدا آیا نمی بینی که علی در راه رفتنش چگونه تبختر می کند و با تکبیر قدم بر می دارد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این نوع راه رفتن در میدان جنگ عیبی ندارد.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به استقبال علی علیه السلام رفت و با دست خود گرد و غبار از چشمان وی پاک کرد و فرمود بشارت بادا ای علی اگر عمل تو در امروز اندازه گیری شود، عمل تو بر همه اعمال امت محمد برتری دارد به سبب این کار تو بود که در تمام خانه های مشرکین، به سبب مرگ عمرو بن عبدود خواری داخل شد و در تمام خانه های مسلمانان عزتمندی. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ضربة علي عليه السلام يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين (1)»

ضربت علی در روز خندق از عبادت جن و انس برتر است».

در آن روز صدایی شنیده شد که فریاد می کرد

ص: 316

---

1- رك: دلائل الصدق، ج 2، ص 175 مستدرک حاکم، ج 3، ص 42؛ و...

علی علیه السلام بود که عمرو را کشت؛ علی علیه السلام بود که کمر دشمن را شکست؛ علی علیه السلام بود که کار را استوار کرد.

و از اینجا بود که مشرکان روی به فرار نهادند و ترس و وحشت در سپاه کفر حکمفرما شد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از این به بعد ما به جنگ آنان خواهیم رفت و دیگر آنان به جنگ ما نخواهند آمد(1) و همین طور که پیامبر و همین طور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود بعد از آن قریش به جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اقدام نکرد تا اینکه خداوند مکه را برای مسلمانان فتح کرد. زمانی که از علی علیه السلام پرسیدند چرا در مرتبه اول از سینه عمرو برخاست و دوباره به سوی او بازگشت و سر او را جدا کرد و نیز چرا اسلحه و زره عمرو را برداشت(2)، در جواب فرمود: عمرو در مرتبه اول به من جسارتی کرد من نیز ایستادم و کمی راه رفتم تا آتش غضب خود را نسبت به عمرو خاموش کنم و او را فقط برای خداوند بکشم نه برای انتقام شخصی و یا برای خنک شدن دل بدین ترتیب نیت من خالص باشد نه آمیخته با خشم شخصی. برداشتن زره و جنگ افزار او نیز خواهش خود عمرو بود که پیش از مرگ از من درخواست کرد که بعد از مرگ وی زره او را بردارم

### بهترین و بدترین ضربه

از اودی روایت شده که گفت شنیدم از ابن عباس که می گوید به درستی که علی علیه السلام در راه اسلام ضربه ای زد که هیچ ضربتی ارجمندتر و عزیزتر از آن در اسلام وجود ندارد؛ یعنی همان ضربه ای که بر عمرو بن عبدود عامری وارد ساخت نیز ضربه ای بر علی علیه السلام وارد شد که در اسلام هیچ ضربتی بدشگونتر و نامبارکتر از آن در اسلام وجود ندارد؛ یعنی ضربه ای که ابن ملجم مرادی بر امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد ساخت.

باری، حسان بن ثابت درباره کشته شدن عمرو بن عبدود سرود:

ص: 317

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 216؛ الارشاد، ص 47؛ الآن نغزوههم ولا یغزوننا.

2- السیرة الحلبیه، ج 2، ص 643؛ الارشاد، ص 47

أَمْسى الفتى عمرو بن عبد يبتغي \*\*\* بجنوب يثرب غارة لم تنظر

ولقد وجدت سيوفنا مشهورة \*\*\* ولقد وجدت جيادنا لم تقصر

ولقد رأيت غداة بدر عصابة \*\*\* ضربوك ضرباً غير ضرب المخسر

أصبحت لا تدعى ليوم عزيمة \*\*\* يا عمرو أو لجسيم أمر منكرا (1)

«شجاعی به نام عمرو بن عبدود روزش را به شب برد / در حالی که می خواست از جنوب مدینه غارت آغاز کند، دور از انتظار؛

و دیدی که شمشیرهای ما از غلاف آخته است / همچنین دیدی که گردنهای ما کشیده شده و کوتاه ناشدنی است؛

روز پس از بدر جماعتی را دیدی / چنانست کوفتند که به ضربه بازندگان نبوده، بلکه کاری بود؛

دیگر برای نبرد بزرگ نمی خواندند ای عمر، یا برای کاری ناپسند فراخوان نمی شوی.

یکی از افراد بنی عامر قبیله عمرو این شعر را شنید که چگونه حسان بن ثابت افتخار کشتن عمرو را به جماعت انصار نسبت می دهد در

جواب او این شعر را سرود :

كذبتم و بيت الله لم تقتلوننا \*\*\* و لكن بسيف الهاشميين فافخروا

بسيف ابن عبدالله أحمد في الوغا \*\*\* بكف على نلتم ذاك فاقصروا

فلم تقتلوا عمرو بن عبد ببأسكم \*\*\* ولكنه الكفو الهزبر الغضنفر

علي الذي في الفخر طال بناؤه \*\*\* ولا تكثروا الدعوى علينا فتحقروا (2)

سوگند به خانه خدا که دروغ گفتید شما ما را نکشتید / لیکن شما به شمشیر هاشمیان افتخار کنید؛

به شمشیر احمد پسر عبدالله که در جنگ و کارزار / در دست علی بود و به این افتخار رسیدید، بنابراین ، کوتاه بیایید؛

تمامتان هرگز عمرو بن عبدود را یارای کشتن ندارید / ولیکن همتا و حریف او در جنگ شیردلیر بیشه زار است؛

علی آن کسی است که برج افتخارات او بس بلند است / بیش از این علیه ما دعوی فخر نکنید، تا خوار نشوید.

ص: 318

1- کشف الغمه، ج 1، صص 205 تا 206.

2- همان.



گزارش شده وقتی علی عمرو بن عبدود را کشت خبر مرگ او را به خواهرش عمره(1)، دختر عبدود رساندند وقتی بر جنازه برادرش حاضر شد دید که قاتلش زره گرانبهای او را برداشته است گفت چه کسی بر عمر و پیروز شده است؟ به او گفتند: علی بن ابی طالب.

خواهر عمر و گفت: «او کشته نشده است مگر به دست حریفی ارجمند و بزرگ. اگر بر کشته برادرم گریه کنم دیدگانم همیشه گریان باد، چرا که پهلوانان را کشته و با همسنگان نبرد کرده است و مرگش به دست همسنگی بزرگوار از قومش در رسیده است. هان ای بنی عامر، هرگز افتخار آمیزتر از این نشنیده ام». سپس این شعر را گفت:

لو كان قاتل عمرو غير قاتله \*\*\* لكنتُ أبكي عليه آخر الأبد

لكن قاتل عمرو لا يعاب به \*\*\* من كان يدعى قديماً بيضة البلد

«اگر کسی دیگر جز علی قاتل او بود / من تا آخر عمر برای او می گریستم؛

اما اکنون بر قاتل عمر و عیبی گرفته نمی شود / چرا که او از قدیم مهتر شهر خود بوده است».

آنگاه گفت: «به خدا سوگند تا زمانی که شتران سالخورده ناله می کنند، قریش نخواهند توانست انتقام خون برادرم را بستانند». یعنی قریش یارای چنین کاری را ندارند(2).

## فقط در جنگ با مشرکان

نعیم بن مسعود اشجعی از جمله کسانی بود که کار جاسوسی و فتنه انگیزی در جنگ را به خوبی می دانست او شبانه از لشکر قریش جدا شد و به محضر رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم رسید. سه روز قبل از رسیدن قریش به مدینه مسلمان شده بود بنابراین، عرض کرد یا رسول الله، به درستی که من به خداوند ایمان آورده ام و تو را به رسالت تصدیق کرده ام و ایمان خود را نیز از کافران مخفی کرده ام. پس اگر دستور بفرمایی از قریش جدا شوم و نزد حضرتت بیایم و با جان خود یاریت رسانم این کار را می کنم و اگر امر کنی می توانم بین یهودیان و

ص: 319

1- به نظر اکثر مورخان نامش ام کلثوم بوده یا دست کم بدان مشهور بود نک لغت نامه دهخدا، ذیل واژه.

2- بحار الأنوار، ج 20، صص 260 و 261؛ الارشاد، ص 54.

قریش جدایی بیفکنم تا یهودیان بنی قریظه از قلعه خود خارج نشوند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بین یهود و قریش جدایی بینداز که این کار در نظر من بهتر است بنابراین نعیم بن مسعود نزد ابو سفیان آمد و به او گفت تو از دوستی من نسبت به شما خیر داری و می دانی که آدم با اخلاصی هستم به من خبر رسیده است که محمد با یهودیان بنی قریظه توافق کرده است که یهودیان تعدادی از بزرگان شما را گروگان گرفته و به محمد تسلیم کنند تا او گردن آنان را بزند. سپس یهودیان به سپاه شما داخل شوند و از درون بر شما شورش کنند در عوض این کار محمد نیز به آنها وعده داده است که حق و حقوقی را که بنی نضیر و بنی قینقاع در گذشته از آنان گرفته بودند به آنها بازگرداند. اکنون من چاره ای برای شما نمی بینم مگر اینکه یهودیان را به لشکرگاه خود فراخوانید و عده ای از بزرگان یهودی را گروگان گرفته و به مکه بفرستید تا از حيله و نیرنگ آنان در امان بمانید ابوسفیان به او گفت: خداوند تو را موفق بدارد و پاداش نیک دهد، کسی همچون تو خیرخواهی می کند و پندی نیکو می دهد.

نعیم بن مسعود به سرعت خود را به بنوقریظه رساند و به کعب که در زمان جاهلیت هم نشین و هم سفره وی بود گفت: ای کعب! به درستی که تو از اخلاص و دوستی ام نسبت به خودتان آگاهی به من خبر رسیده که ابوسفیان گفته است ما این یهودیان بنوقریظه را از قلعه خارج می کنیم و جلو می فرستیم یعنی به عنوان پیشاهنگان لشکر قریش به جنگ با محمد روانه می کنیم اگر پیروز شدند افتخارش از آن ما خواهد بود و اگر شکست خوردند

به ما ضرری نمی رسد بنابراین، ای کعب، من غیر از این راه حل که شما آنان را به قلعه دعوت کنید و سپس ده نفر از بزرگان آنان را به عنوان گروگان در قلعه خود نگه دارید راه دیگری سراغ ندارم زیرا اگر سپاه قریش بر سپاه محمد پیروز نشود، به سوی مکه باز خواهند گشت و در آن صورت شما می مانید و سپاه محمد او به جنگ شما خواهد آمد و شما را بی هیچ تردیدی خواهد کشت اما اگر شما از قریشیان گروگان داشته باشید از اینجا نمی روند تا شما را به پیمانی که با محمد بسته بودید، بازگردانند.

کعب به او گفت احسنت که خیرخواهی را به کمال رساندی ما از قلعه خود خارج

نمی شویم مگر آنکه گروگانهایی از آنان در قلعه خود داشته باشیم(1).

بنابراین، وقتی ابوسفیان از یهودیان خواست که شروع کننده جنگ باشند، آنان در مقابل از قریش خواستند تا گروگانهایی را برای تضمین امنیت خود نزد آنان بسپارند. ابوسفیان که پاسخ یهودیان را شنید گفت نعیم راست می گفت که یهودیان با محمد سازش کرده اند. و بدین ترتیب میان آنان اختلاف افتاد(2).

## شکست احزاب

با کشته شدن عمرو بن عبدود به دست امیرمؤمنان علی علیه السلام سستی و زبونی سپاه کفر را فرا گرفت و دچار آشفتگی و پریشان حالی شدیدی شدند وقتی که شب همه جا را فراگرفت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم روی تپه ای که مسجد فتح بر آن قرار دارد ایستاد آن شب از شبهای تاریک و سرد بود فرمود چه کسی حاضر است وارد سپاه دشمن شود و برای ما خبری بیاورد و در عوض بهشت از آن او باشد؟ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سخن خود را تکرار کرد اما کسی برای این کار برنخواست سپس فرمود این کیست؟ او حذیفه بود که در نزدیکی رسول خدا ایستاده بود. عرض کرد: ای پیامبر خدا، من حذیفه هستم.

پیامبر فرمود: نزدیک بیا حذیفه، آیا کلام مرا نمی شنوی؟

حذیفه ایستاد و گفت خداوند مرا فدای تو گرداند سرما و خستگی مانع شدند تا جواب حضرتت را بدهم.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: به سوی آنها برو و سخنانشان را بشنو و از آنها برایم خبری بیاور.

حذیفه عرض کرد بلی یا رسول الله .

آنگاه شمشیر و کمان و سپرش را برداشت و بدون هیچ احساس خستگی و بدحالی و بدون آنکه سرما در او اثری گذارد، به سوی دشمن حرکت کرد. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم بعد از اینکه

ص: 321

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 224

2- تاریخنامه طبری، ج 3، ص 205؛ السیرة الحلییه، ج 2، صص 649 و 650؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 182 و 183؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 2، صص 50 و 51) تجارب الأمم، ج 1، ص 150 المغازی، ج 1، صص 480 به بعد.

برای حدیفه دعا کرد به او فرمود: ای حدیفه، به جز کسب خبر [اقدام نکن تا نزد من برگردی. وقتی حدیفه برای انجام مأموریت رفت، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم دستان خود را به سوی آسمان بالا برد و چنین دعا کرد یا صریخ المکروبین و یا مجیب دعوة المضطربین و یا مغیث المهمومین اکشف هتیی و غمّی و کربیی، فقد تری حالی و حال أصحابی؛ ای فریادرس غمدیدگان، ای پاسخگوی دعای حاجتمندان ای فریادرس دلتنگان دلتنگی و غصه و سختی را از من بردار که تو حال من و اصحابم را می بینی

با پایان یافتن دعای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جبرئیل الانازل شد و عرض کرد: ای پیامبر خدا، خداوند که یادش بلند مرتبه بادا - گفت وگو و دعای تو را شنید و دعایت را مستجاب کرد و تو را از هراسی که از دشمنانت داری رهانید

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روی دو زانو بر زمین نشست و دستانش را گشود و اشک از چشمانش جاری شد و گفت: معبودا تو را سپاس تو را سپاس که به من و یارانم رحم کردی.

سپس فرمود: خدای عزوجل بادی از آسمان دنیا بر آنان وزانید که در آن سنگریزه هایی وجود داشت نیز از آسمان چهارم بادی بر آنان فرستاد که سنگهای بزرگی داشت(1).

### حدیفه و دعای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

حدیفه گوید: از خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حرکت کردم تا به آنان رسیدم اولین لشکر خدا، بادی که در آن سنگریزه ها وجود داشت به آنان روی آورد آن باد هر آتشی که افروخته بودند.

خاموش و به اطراف پراکنده می کرد؛ هرچه خیمه و خرگاه داشتند بر زمین پهن نمود و نیزه هایشان را پراکنده ساخت، به گونه ای که از شدت باد و سنگریزه ها، مجبور شدند با سپرهایشان در برابر آن مقاومت کنند(2). من میان دو نفر از مشرکان نشسته بودم که ابو سفیان ایستاد و گفت: اگر ما با اهل زمین در جنگ باشیم پس بر آنان چیره خواهیم شد، ولی اگر آن طور که محمّد می گوید با اهل آسمان در جنگ باشیم، دیگر توانایی مقاومت

ص: 322

1- کافی، ج 8، ص 278؛ نیز نک تاریخنامه طبری، ج 3، ص 206؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 184.

2- همان، ص 279.

نداریم و نمی توانیم با اهل آسمان جنگ کنیم. اکنون بررسی کنید که جاسوسی از طرف محمد در میان شما نباشد یکدیگر را شناسایی کنید.

حذیفه می گوید من از کسی که در سمت راست من نشسته بود، پیش دستی کردم و پرسیدم تو کیستی؟ گفت: معاویه.

به کسی که در سمت چپ من بود، گفتم تو کیستی؟ او گفت: عمرو بن سهیل. ولی آن دو نفر نام مرا نپرسیدند(1).

آنگاه لشکر بزرگتر خدا، بادی که در آن سنگهای بزرگ وجود داشت، به سوی آنان وزید ابوسفیان به سوی شتر خویش رفت و فریاد برآورد برای نجات خود بشتابید.

حذیفه می گوید زمانی که ابوسفیان می خواست بر شتر خود سوار شود کشتن وی برای من امکان پذیر شد اما همین که خواستم کار او را تمام کنم، فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یادم آمد که فرمود: کاری نکن تا بتوانی نزد من برگردی». بنابراین، از این کار خودداری کردم. پس از آنکه مشرکان پا به فرار گذاشتند و دسته های سپاه رفتند، به سوی پیامبر بازگشتم و اخبار مشرکان را به ایشان گزارش کردم. آنگاه سپیده صبح سرزد و حضرت آماده نماز شد ما نیز همراه او آماده نماز شدیم نماز صبح را با پیامبر به جا آوردیم،

آنگاه منادی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندا کرد: «کسی از جای خود حرکت نکند تا آفتاب طلوع کند. زمانی که خورشید طلوع کرد همه ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه بازگشتم(2).

طبق روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال بازگشت چنین می فرمود: «لا اله الا الله وحده وحده أنجز وعده، و نصر عبده، و أعزّ جنده، و هزم الأحزاب وحده، فله الملك، و له الحمد، يحيي ويميت ويحيي و هو حي لا يموت بيده الخير، و هو على كل شيء قدير؛ نیست خدایی جز الله؛ اوست یکتای یکتا؛ اوست که به وعده خود وفا کرد؛ بنده خود را یاری نمود؛ سپاه خود را عزت بخشید؛ و گروه های دشمن را به تنهایی شکست داد برای اوست پادشاهی و

ص: 323

---

1- بحار الأنوار، ج 30، صص 248 و 249.

2- السيرة الحلبية، ج 2، صص 651 تا 653؛ الكامل في التاريخ، ج 2، ص 184؛ تاريخ الامم و الملوك، ج 2، صص 51 و 52؛ تجارب الامم، ج 1، ص 153 اعلام الوری، ج 1، ص 194.

سلطنت؛ همه سپاس و ستایش از آن اوست؛ اوست که زنده می دارد و می میراند و می میراند و زنده می گرداند. اوست زنده ای که مرگ ندارد و همه خوبی در دست اوست؛ و اوست که بر هر کاری تواناست.

## قرآن و غزوه احزاب

آنگاه خدای متعال سوره احزاب را بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل کرده و در آن سوره به مسلمانان یاد آوری کرد که در آن نبرد چه رنجهایی کشیدند و خدا چگونه فتح و ظفر را بدانها بخشید و بر مشرکان پیروزشان کرد افزون بر این نامگذاری این سوره به سوره احزاب اشاره ای است به اهمیت کار و بزرگی این رویداد که برای مسلمانان پیش آمده بود. خدای متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا\* إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا\* هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا» (1)، «ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، آنگاه که لشکریایی به سوی شما آمدند؛ پس بر سرشان تندبادی و لشکریایی که آنها را نمی دیدید فرستادیم و خدا به آنچه می کنید هماره بیناست. هنگامی که از بالای [سر] شما و از زیر پای شما آمدند و آنگاه که دیده ها خیره ماند و جانها به گلوها رسید و به خدا گمانهایی [ناجنا] می بردید. آنجا [بود] که مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند». تا آنجا که در همان سوره می فرماید: وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا «(2)، «و خدا آنان را که کفر ورزیده اند بی آنکه به مالی رسیده باشند با خشم و حسرت برگرداند و خدا [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت

و خدا هماره نیرومند و شکست ناپذیر است. آنگاه مسلمانان را مژده فتح و گشودن قلاع و دژهای یهودیان را داد. آنجا که فرموده است «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا

ص: 324

1- سوره احزاب، آیه های 9 تا 11.

2- سوره احزاب، آیه 25

تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا \* وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (1)»، و کسانی از اهل کتاب را که با مشرکان [همپشتی کرده بودند از دژهایشان به زیر آورد و در دل‌هایشان هراس افکندند گروهی را می‌کشتید و گروهی را اسیر می‌کردید. و زمین‌هایشان و خانه‌ها و اموالشان و سرزمینی را که در آن گام نهاده بودید به شما میراث داد و خدا بر هر چیزی تواناست.

### غزوه بنی قریظه

زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم از خندق به سوی مدینه بازگشت و داخل شهر شد، هنوز پرچم سپاه افراشته بود حضرت خواست خود را شست و شو دهد غبار جنگ را از تن بزداید که جبرئیل به حضرت ندا کرد با این کار هشتن لباس رزم و اطمینان خاطر از عدم گزند (دشمن خود را از ملامت رها و دشمنان را شایسته ملامت می‌دانی؟ به خداوند سوگند که ملائکه جنگ افزار و زره‌های خود را کنار نگذاشته‌اند؛ چگونه زره از تن درآوردی؟ خداوند تو را امر فرموده است که نماز عصر را بخوانی مگر در کنار قلعه بنی قریظه و من (= جبرئیل) پیشاپیش سپاه شما می‌روم و قلعه آنان را به لرزه در می‌آورم (2).

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از خانه خارج شد و فرمود علی را برایم فرا خوانید.

علی علیه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به ایشان فرمود در میان مردم ندا بده که هیچکس نماز عصر را نمی‌خواند مگر در کنار قلعه بنی قریظه (3).

علی علیه السلام این پیام را رساند و مردم بیرون ریختند و به سوی بنی قریظه شتافتند پیامبر خدا خارج شد و علی علیه السلام پیشاپیش او با پرچم بزرگ سپاه اسلام همراه سه هزار پیاده و سی نفر اسب سوار حرکت کردند آن روز چهارشنبه هفت روز مانده از ماه ذی‌قعدة بود حیی بن اخطب نیز، بر اساس پیمان و وعده‌ای که به کعب بن اسد داده بود، هنگام فرار مشرکان به قلعه یهودیان بنی قریظه رفته بود. امیر مؤمنان علیه السلام و مسلمانان قلعه را محاصره

ص: 325

1- سوره احزاب، آیه‌های 26 و 27.

2- السیرة الحلبیه، ج 2، ص 658

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 52؛ المغازی، ج 1، ص 496.

کردند. کعب بن اسد، که رئیس قبیله بود بر بالای قلعه رفت و به مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ناسزا گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سوی قلعه پیش آمد و لشکر را در اطراف قلعه فرو آورد و آنها را سه شبانه روز به محاصره کامل در آوردند. بعد از سه روز یکی از آنان از قلعه بیرون آمد و نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمد و گفت ای محمد ما را همان می دهی که به برادران ما از بنی نضیر دادی؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پاسخ فرمود: نه، باید تسلیم حکم من باشید.

آن یهودی به درون قلعه بازگشت و محاصره همچنان تا بیست و پنج شب ادامه یافت (1).

وقتی سختیهای محاصره بر آنها دشوارتر شد و یقین کردند که پیامبر از آنان منصرف نخواهد شد، رئیسشان کعب بن اسد در میان آنان برخاست و سه راه حل را عرضه کرد: اول اینکه همگی اسلام بیاورند؛ دوم اینکه با دستان خود زنان و کودکان خود را بکشند و پس از آن تا جان در بدن دارند با مسلمانان جنگ کنند؛ سوم اینکه در شب شنبه، به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و مسلمانان شیخون بزنند؛ چرا که تصور می کردند چون مسلمانان می دانند یهودیان در شب و روز شنبه دست به کاری نمی زنند پس در شب شنبه مسلمانان با خیال راحت به استراحت خواهند پرداخت و از اقدامات یهودیان غافل خواهند ماند.

یهودیان هیچ یک از پیشنهادهای او را نپذیرفتند و کسی را نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم فرستادند.

و خواهش کردند تا ایشان له ابولبابه بن عبدالمنذر هم قبیله ای بنی عمرو بن عوف را به قلعه آنان بفرست تا یهودیان با او که از قبیله اوس بود مشورت کنند؛ زیرا یهودیان بنی قریظه با قبیله اوس هم پیمان بودند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم نیز ابولبابه را به سوی آنان فرستاد.

### خطای ابولبابه و توبه اش

وقتی که ابولبابه وارد قلعه بنی قریظه شد یهودیان اطراف او را گرفتند و از او پرسیدند: آیا تو صلاح می دانی که ما تسلیم حکم و فرمان محمد شویم؟

ابولبابه گفت: «آری» و با دست به علامت سر بریدن به گردن خود اشاره کرد و فهماند که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم قصد دارد مردان شما را گردن بزند.

ص: 326



این موضوع را خود ابولبابه گزارش می کند به خدا سوگند قدم از قدم برنداشته بودم که فهمیدم من به خدا و رسولش صلی الله علیه وآله و سلم خیانت کرده ام.

ابولبابه از همانجا روانه مسجد شد و خود را به ستونی از ستونهای مسجد بست و گفت از جای خود حرکت نمی کنم مگر آنکه خداوند از این کاری که کرده ام درگذرد.

و با خدا عهد کرد که تا زنده است به سرزمین بنی قریظه نرود و خداوند هرگز او را در زمینی که در آن به خدا و رسولش صلی الله علیه وآله و سلم خیانت کرده نبیند.

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خبر ابولبابه را که آمدنش نزد حضرت به تأخیر افتاده بود - شنید فرمود: اگر نزد آمده بود برایش طلب مغفرت می کردم حالا که دست به این کار زده است، من نیز او را از جای خودش باز نمی کنم تا خداوند از او درگذرد و توبه او را بپذیرد.

زمانی که خبر بخشش گناه ابولبابه از جانب خدا به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نازل شد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با دستِ کریمانه خویش ابولبابه را از ستون مسجد باز کرد(1).

بنی قریظه نیز سرانجام تسلیم حکم و فرمان رسول خدا شدند(2).

### داوری سعد بن معاذ

وقتی بنی قریظه تسلیم فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شدند، اوسیان عرض کردند: ای پیامبر خدا، درباره بنی قینقاع آن کردی که کردی؛ و بنی قینقاع هم سوگند برادران خزرجی ما بودند. بنی قریظه نیز همپیمان ما هستند. [یعنی همان طور که بنی قینقاع را به سبب شفاعتِ خزرج که با آنان هم پیمان بودند بخشیدی بنی قریظه را نیز برای هم پیمانی با اوس ببخش].

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: ای جماعت اوس آیا راضی می شوید که یک نفر از میان شما درباره بنی قریظه داوری کند؟ جماعت اوس گفتند آری او کیست؟ پیامبر فرمود: سعد بن معاذ گفتند به درستی که ما به حکم و داوری اش راضی هستیم در آن هنگام سعد بن معاذ به سبب جراحتهی که در جنگ احزاب برداشته بود، به

ص: 327

1- المغازی، ج 1، صص 506 و 507؛ السیرة الحلییه، ج 2، صص 663 و 664

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 274.

دستور رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در خیمه ای که در مسجد برای او زده بودند، بستری بود تا آن حضرت از نزدیک به دیدارش رود زن نیکوکاری به نام رفیده» نیز در آن خیمه حضور داشت که بیماران و زخمیها را درمان و تیمار می کرد و تنها در پی نیل به پاداش الهی بود.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم کسی را فرستاد تا او را برای داوری و حکم کردن درباره بنی قریظه نزد حضرت ببرند بنابراین، عده ای او را در تخت روانی که برای نقل و انتقال مریض درست می کردند گذاشتند و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بردند. قوم او یعنی اوس، گرداگرد او جمع شده بودند و می گفتند: ای ابا عمرو درباره هم پیمانان بنوقریظه نیکی کن زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم تو را متولی و مسؤول این کار کرده است تا در حق آنان نیکی کنی سعد بن معاذ گفت: برای من لحظه ای فرا رسیده است که نباید ملامت ملامتگران مرا از خدا باز دارد.

اوسیان از کلام او چنین فهمیدند که او همان حکمی را درباره یهودیان خواهد کرد، که خود آنان نیز همان حکم را کرده بودند؛ زیرا اگر یهودیان نیز بر مسلمانان پیروز می شدند،

همین حکم را درباره مسلمانان اجرا می کردند. این همان پیمانی بود که یهود درباره خود با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بسته بودند که اگر یهودیان عهد و پیمان خود را با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شکستند این حق برای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم باشد که آنان را بکشد و اموال آنان را مصادره کند و زنان و فرزندانشان را به اسارت درآورد از این رو یهودیان می گفتند وای بر طایفه ما به خدا سوگند، بنی قریظه نابود شد(1).

زمانی که سعد وارد مجلس شد رو به یهودیان کرد و گفت ای جماعت یهود، آیا شما به داوری من درباره خودتان رضایت دارید؟ آنان گفتند، آری به داوری تو راضی هستیم.

سعد بن معاذ پرسش خود را تکرار کرد و باز هم گفتند: آری ای ابا عمرو.

آنگاه سعد بن معاذ برای بزرگداشت و احترام رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به حضرت رو کرده و عرض کرد پدر و مادرم فدای تو بادا ای رسول خدا شما چه می فرمایید؟ حضرت فرمود درباره آنان حکم کن همانا من نیز به حکم تو درباره آنها راضی ام. پس سعد بن معاذ گفت: ای رسول الله من حکم می کنم که مردان آنها کشته شوند و زنها

ص: 328

و فرزندانشان به اسارت درآیند و داراییهای آنان در میان مهاجران و انصار تقسیم شود(1). مسلمانان حکم سعد بن معاذ را به اجرا درآوردند و اسیران را به سوی مدینه حرکت دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد در بقیع گودالهایی حفر کردند، و شب هنگام، دستور داد یکی یکی آنان را از محلی که در آن زندانی بودند خارج کنند وقتی که کعب بن اسد را خارج کردند، نگاه رسول خدا به وی افتاد و فرمود: ای کعب، آیا پند و اندرزهای ابن حواش، همان عالم یهودی که از شام آمده بود تو را سودی نبخشید، آنجا که گفت شراب و خوراک خوش و گرم را ترک کردم و به خرما بسنده کرده، به اینجا آمده ام تا برانگیخته شدن پیامبری را ببینم؛ همو که ظهورش نزدیک است و از مکه بر خواهد آمد و اینجا این جا مدینه شهری است که به آن هجرت خواهد کرد. او چهره ای گشاده دارد و به اندک نانی و چند خرما بسنده می کند بر الاغ بیپالان سوار می شود و در چشمان او سرخی دیده می شود میان دو کتفش مهر نبوت نقش بسته است. شمشیر خود را بر دوش می گیرد؛ آنگاه باکی نخواهد داشت که با کدامیک از شما یهودیان و مشرکان برخورد کند. سلطنت او به هر جایی را که سواری یا پیاده ای در نور دیده باشد، خواهد رسید.

کعب گفت ای محمد، چنان است که می فرمایی؛ اگر توییخ یهودیان نبود که می گویند از ترس مرگ مسلمان شده است، حتماً به تو ایمان می آوردم و تصدیقت می کردم، و لیکن من بر دین یهود زاده شده ام و با دین یهود می میرم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد گردنش را بزنند و زدند آنگاه حیی بن اخطب را جلو آوردند و

گردنش را زدند. سپس دیگران را که اندک شمار بودند گردن زدند. این مطلب تأیید می کند که روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن است که حتی الامکان شمار کشته شدگان را به حداقل می رسانید. هنگام تقسیم اسیران، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ریحانه، دختر عمرو را برای خود برگزید. آنگاه پس از جدا کردن یک پنجم اموال یعنی خمس آن تمام داراییها و زنان و فرزندان یهود را بین مسلمانان تقسیم فرمود(2).

ص: 329

---

1- المغازی، ج 1، صص 507 تا 511؛ السیرة الحلییه، ج 2، صص 665 و 666؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 52؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 186.

2- بحار الأنوار، ج 20، صص 236 تا 237.

یکی از مسلمانانی که در جنگ خندق و بنی قریظه شهید شد سعد بن معاذ بود. زخم او بعد از داوری و حکم کردن درباره بنی قریظه سرباز کرد و خونریزی نمود. بنابراین او را به خیمه ای که برایش در مسجد برپا کرده بودند بردند. چیزی نگذشته بود که جبرئیل ابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و به حضرت گفت: کیست این بنده نیکوکار که اینک از دنیا رفته است؟ درهای آسمان برای او گشوده شده و برای او عرش خدا به حرکت درآمده است؟ در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد آمد و در همان لحظه بود که سعد بن معاذ جان داد(1). از کسانی که در جنگ خندق و بنی قریظه به شهادت رسیدند می توان طفیل بن نعمان، انس بن اوس عبدالله بن سهل ثعلبیه بن غنمه کعب بن زید خلاد بن سوید را نام برد. خلاد بن سوید(2) کسی بود که یکی از زنان بنی قریظه با سنگ آسیاب دستی بر سر او زد و او را به شهادت رساند. همچنین ابوسنان بن محسن برادر عکاشه بن محسن در محاصره جان سپرد.

### با ابن باطا

زبیر بن باطا یکی از بزرگان بنی قریظه بود که ثابت بن قیس خود را مدیون محبت او می دانست. ثابت نزد پیامبر خدا آمد و عرض کرد ای فرستاده خدا ابن باطا بر من حقی

دارد و من دوست دارم که او را پاداش دهم بنابراین، جان او را به من ببخش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود باشد، او را به تو بخشیدم.

ثابت خبر نجات جان ابن باطا را برایش برد ابن باطا گفت: پیرمردی که نسال بدون خانواده و فرزند با زندگانی چه خواهد کرد؟

ثابت بن قیس باز هم نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله، خانواده و فرزندانش چه؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنان را نیز به تو بخشیدم.

ثابت خبر آزادی آنها را برای ابن باطا آورد. ابن باطا گفت: خانواده ای در سرزمین حجاز

ص: 330

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 213.

2- أسد الغابه، ج 2، صص 122 و 252.

که مال و دارایی در اختیار ندارند زنده بودنشان برای چیست؟

ثابت بن قیس بار دیگر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا دارایی اش چه؟

پیامبر فرمود: دارایی آنان هم برای تو.

ثابت به انگیزه جبران لطف ابن باطا، خبر بازگرداندن داراییاش را نیز برایش آورد.

آنگاه ابن باطا از ثابت: پرسید کعب بن اسد کجاست؟ ثابت گفت: کشته شد.

ابن باطا گفت: حی بن اخطلب چه می کند؟ ثابت گفت: کشته شد.

ابن باطا پرسید حال غزال بن شمول چگونه است؟ ثابت گفت: کشته شد. ابن باطا که خبر کشته شدن آنان را شنید به ثابت گفت: ای ثابت به حقی که بر تو دارم سوگندت می دهم که مرا نیز به آن یاران ملحق سازی. به خدا بعد از آنان هیچ خیری در زندگی نیست من نمی توانم در مرگ آنان صبر کنم مگر آنکه به دوستان خود برسم.

وقتی ثابت دید ابن باطا با این همه لطف و کرامتی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ها در حق او فرموده بازهم از خود لجاجت نشان می دهد ناراحت و غضبناک شد و گفت حالا که تو می خواهی مشکلی نیست و او را به جلو راند و گردش را زد(1).

### اعزام سریه ابن مسلمه به نجد

بعد از غزوه بنی قریظه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم سوارانی را به فرماندهی محمد بن مسلمه به سوی «نجد» گسیل کرد آنان به یکی از مردان بنی حنیفه به نام ثمامه بن اثال» دست یافتند. او برخی از مسلمانان را کشته بود بنابراین، اسیرش کردند و به مدینه آوردند و به یکی از ستونهای مسجد بستند برخی راویان گفته اند که او را در اتافی که نزدیک در مسجد بود زندانی کردند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سوی او رفت و به او فرمود چه داری ثمامه؟

وی عرض کرد ای محمد خیر و خوبی دارم اگر مرا بکشی قاتلی را قصاص کرده ای؛

ص: 331

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 277؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 185 تا 187؛ السیرة الحلبیه، ج 2، صص 657 تا 677؛ المغازی، ج

1، صص 496 تا 525؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 52 و 53؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، صص 52 تا 59.

اگر جان مرا به من ببخشی، بر یک سپاسگزار بخشش کرده‌ای، و اگر هم مال بخواهی، پس هر چه می خواهی امر بفرما .

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را ترک کرد فردای آن روز دوباره به او فرمود: چه داری، ثمامه؟

وی گفت: همان چیزی که دیروز عرض کردم اگر مرا بکشی قاتلی را قصاص کرده‌ای و اگر ببخشی، سپاسگزاری را بخشیده‌ای... .

حضرت او را ترک کرد و فردای آن روز برای بار سوم به او فرمود: ای ثمامه چه داری؟

او گفت همان است که عرض کردم. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ثمامه را آزاد کنید.

ثمامه به نخلستانی که نزدیک مسجد بود رفت، غسل کرد و به مسجد برگشت و گفت: شهادت می دهم که جز الله خدایی نیست نیز شهادت می دهم که محمد فرستاده خداست.

ای محمّد به خدا که در روی زمین چهره ای به اندازه چهره تو در نظرم منفورتر نبود، اما اینک چهره ات در نظرم دوست داشتنی ترین چهره های روی زمین است. به خدا سوگند، در نظرم هیچ دینی منفورتر از دین تو نبود اما اینک در باور من دوست داشتنی ترین دین است. به خدا سوگند پیش از این در نظر من منفورترین شهرها همین شهری بود که در آن هستی اما اکنون بهترین و عزیزترین شهر شده است. اینک سواران تو مرا گرفته اند و من می خواهم عمره به جای آورم، پس چه می فرمایی؟

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را بشارت داد و دستور فرمود که عمره بجای آورد و زمانی که به مکه وارد شد کسی از او پرسید بچه شده‌ای؟ ثمامه گفت: نه ولی به همراه محمد علیه واله فرستاده خدا مسلمان شده ام به خدا سوگند هرگز دیگر از کشتزارهای یمامه از نواحی ام. مکه دانه گندمی به سوی شما نمی آید مگر آنکه با اجازه پیامبر باشد (1).

ثمامه بعد از انجام عمره به سرزمین خود برگشت و از نقل و انتقال غله و مواد خوراکی به مکه جلوگیری کرد تا جایی که قریش به رنج و سختی افتاده و نامه ای به پیامبر خدا نوشت و به خاطر خویشاوندیشان با آن حضرت خواهش کردند نامه ای به ثمامه بنویسد و دستور دهد که او راه را برای حمل مواد خوراکی به مکه باز کند. پیامبر نیز چنین کرد (2).

ص: 332

1- السیرة النبویه، ج 4، صص 92 و 93.

2- السیرة الحلییه، ج 3، صص 171 تا 173.

غزوه غابه معروف به «ذی قرد در ماه ربیع الاول سال ششم از هجرت واقع شده است.

ذی قرد نام آبی است در دو منزلی مدینه در راه شام (2). سبب غزوه آن بود که رسول خدا بیست شتر شیرده تازه زا داشت که در منطقه غابه می چریدند در شب چهارشنبه، «عینیة بن حصن» (فزاری به همراه چهل سوار، شتران پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را غارت کردند و چوپان شتران و یکی از مردان غفاری را کشتند و همسر وی را به اسارت بردند.

در مدینه ندا داده شد یا خیل الله ارکبی؛ ای لشکر خدا سوار شوید. این اولین باری بود که لشکر اسلام اینگونه مورد خطاب قرار می گرفت.

اولین کسی که مسلمانان را از محل دشمن آگاه ساخت سلمة بن عمرو بن اکوع سلمی بود. او که به طرف غابه می رفت وقتی به ثنیة الوداع» رسید نگاهش به اسبان کافران افتاد. فریاد برآورد و مسلمانان را خبردار کرد سپس به سوی دشمن شتافت و آنان را دنبال کرد (3) و به سوی آنان تیر انداخت و توانست شتران ربوده شده را از چنگ آنان درآورد و زن را که اسیر دشمن شده بود آزاد کند و سی بُرد جامهای گرانها) نیز از آنان غنیمت گرفت و به این ترتیب از امتحان بزرگ الهی به خوبی و نیکویی بیرون آمد.

وقتی فریاد بلند ای لشکر خدا سوار شوید در فضای مدینه پیچید، اولین کسی که نزد پیامبر آمد مقداد بن عمرو بود آنگاه عباد بن بشر اشهلی و اسید بن حضیر برادر بنی حارثه و عکاشه بن محصن و محرز بن نضله اسدی اخرم و ابوقتاده حارث بن ربیع و ابو عیاش عبید بن زید بن صامت زرقی نزد حضرت آمدند همه که جمع شدند پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به همراه آنها حرکت کردند تا به ابن اکوع رسیدند. وقتی ابن اکوع پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را دید، گفت: یا رسول الله، آنان را از رسیدن به آب بازداشتیم همین حالا گروهی را به سوی آنها بفرست.

ص: 333

1- این غزوه را غزوه فَرَع نیز نامیده اند.

2- التنبیه والاشراف، ص 218

3- می گویند سلمه هم تیز پا و هم چابک دست بود. در تاریخنامه طبری [گردانیده منسوب به بلعمی] از سده چهارم چنین می خوانیم .... از یاران پیغمبر نام او سَلْمَه و تیرانداز بود و نیک دویدی و صیادی کردی و به تیر آهو گرفتگی؛ و چنان بدویدی که آهو را به پای اندر یافتی...». ج 3، ص 209.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای ابن اکوع هنگامی که قدرت پیدا کردی، آسان بگیر و بخششت را به خوبی به کار گیر .

پس نخستین کسی که خود را به آنان رسانید محرز بن نضله اخرم بود که ابن اکوع افسار اسبش را در دست گرفت و به او گفت ای اخرم، این جماعت اندک‌شمارند، پس بر حذر باش که مبادا تو را در میان گیرند تا یارانمان به ما بپیوندند.

اخرم گفت ای پسر کوع بیا و میان من و توفیق شهادت جدایی نینداز.

و بدین ترتیب از جلوی راهش کنار رفت اخرم به فزاری ( عینیه بن حصن برخورد کرده و اسب او را پی کرد فزاری نیزه ای به اخرم زد و او را شهید کرد. در همین لحظه بود که ابوقتاده از راه رسید و قاتل اخرم را کشت و مشرکان گریختند.

رسول خدا و یارانش به محل آب ذی قرد رسیدند. حضرت یکی از شتران بازپس گرفته شده را نحر کرد و یک روز و یک شب را در آنجا ماندند. سپس به مدینه بازگشتند.

آن زن غفاری که به اسارت درآمده بود آزاد شد و سوار بر یکی از شتران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - مدینه رسید. وی نذر کرد آن شتر را قربانی کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: نذر در چیزی که مال نذرکننده نیست، واقع نمی شود همان طور که نذر در کار حرام نیز صحیح نمی باشد (1).

### اعزام سریه عکاشه به سوی غمره

«غمره» نام یکی از آبهای بنی اسد است که فاصله آن از فید دو شب راه است. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید عده ای در آنجا جمع شده اند و می خواهند به مدینه حمله کنند، «عکاشه بن (محسن را به همراه چهل نفر به سوی آنان فرستاد. این سریه در آخر ماه ربیع الاول سال ششم هجرت روی داد وقتی کافران از حرکت سپاه مسلمانان آگاه شدند، همگی گریختند.

و دویست شتر را از خود به جای گذاشتند که عکاشه آن شتران را به مدینه روانه کرد(2).

ص: 334

- 
- 1- السیرة الحلییه، ج 2، ص 679 تا 688؛ المغازی، ج 1، ص 537 تا 549؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 188 تا 189 تاریخنامه طبری، ج 3، ص 209؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 60 تا 63 طبقات الکبری، ج 2، ص 80 به بعد.
  - 2- نک: المغازی، ج 1، ص 550؛ السیرة الحلییه، ج 3، صص 171 تا 174.



عیص نام منطقه ای است که در فاصله چهار میلی مدینه قرار دارد. در جمادی الاولی سال ششم هجرت زید بن حارثه به همراه صد و هفتاد نفر سواره به سوی منطقه عیص حرکت کردند تا یک کاروان تجارتی قریش را که در راه عراق بود به نفع مسلمانان مصادره کنند. سپاه زید بن حارثه به ابوالعاص بن ربیع برخوردند. او شوهر زینب، دختر رسول خدا بود، و در آن هنگام از شام باز می گشت. ابوالعاص مردی امانتدار و محترم بود. مال التجاره و دارایی قریشیان در کاروان همراه وی بود سپاه زید بن حارثه کاروان او را به سوی مدینه راندند اما خود ابوالعاص به یکباره ناپدید شد مسلمانان با غنایم و اموالی که به دست آورده بودند، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند حضرت اموال را بین آنان تقسیم فرمود. چندی بعد ابوالعاص به مدینه آمد و به خانه زینب، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و از همسرش پناه و امان خواست و نیز از او خواست که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهش کند تا اموال او و دارایی مردم را که به همراه او بوده است به او بازگرداند. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افرادی را که در این سریه شرکت داشتند فراخواند و به آنان فرمود: شما خویشاوندی او را با ما می دانید و از او و دیگران اموالی را به دست آورده اید که در واقع غنیمی است که خدا آن را برای شما قرار داده است حال اگر می خواهید آنها را به او برگردانید و گرنه صاحب اختیارید. افراد آن سریه گفتند: اموال را به او بر می گردانیم ای رسول خدا.

بنابراین، تمام اموال را به او پس دادند تا جایی که گاه مردی چیزی بی ارزشی را می آورد و پس می داد و دیگری آفتابه ای را که برده بود می آورد و دیگری طنابی را که برداشته بود و خلاصه هیچ چیز با ارزش یا بی ارزش را باقی نگذاشتند مگر آنکه همه را به ابوالعاص پس دادند (1). آنگاه ابوالعاص همراه مال التجاره و داراییهای مردم از مدینه خارج شد و خود را به مکه رساند و تمام اموال مردم را به آنها تحویل داد و زمانی که از تحویل اموال فراغت یافت، گفت: ای جماعت قریش، آیا چیزی از کسی مانده است که به او برنگردانده باشم؟ آنان گفتند: نه، خدا خیرت دهد. راستی که تو را مردی باوفا و جوانمرد یافتیم.

ص: 335

ابوالعاص گفت: به خدا سوگند چیزی جلوی مرا نگرفت تا پیش از آمدن به نزد شما مسلمان شوم جز اینکه پرهیز داشتم و می ترسیدم شما خیال کنید که من اسلام آورده ام تا اموال شما را ببرم. سپس به طور آشکارا گفت: اینک شهادت می دهم که جز خدای یکتا خدایی نیست و محمد صلی الله علیه وآله و سلم بنده و فرستاده خداست (1).

### اعزام سریه زید بن حارثه به سوی بنی فزاره

در ماه رجب سال ششم از هجرت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم گروهی را به فرماندهی زید بن حارثه به سوی وادی القری ( منطقه ای میان شام و مدینه فرستاد؛ زیرا زمانی که زید برای تجارت به شام می رفت و اموالی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم همراه او بود، با رسیدن به وادی القری عده ای از قوم فزاره بر آنان یورش برده و قافله را غارت کردند و مسلمانان را نیز کشتند و تنها زید بود که نجات یافت بنابراین، وقتی به مدینه برگشت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم او را با جماعتی به سوی بنی فزاره فرستاد سپاه زید در وادی القری به بنی فزاره برخوردند. مردانی از آنان را کشتند و اموالی از آنان به غنیمت گرفتند و پس از برقراری امنیت در جاده به مدینه بازگشتند (2).

### غزوه بنی المصطلق

غزوه بنی المصطلق (3)

بنی المصطلق یکی از شاخه ها یا تیره های خزاعه است و رئیس آنان حارث بن ابی (ضرار بود که لشکری را برای یورش به مدینه آماده ساخته بود. وی با سفر به اطراف و در بین اقوامش و نیز کسان دیگر مردم را به جنگ با رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم دعوت کرده بود و آنان نیز با او همکاری کرده و دعوتش را پذیرفتند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با شنیدن اخبار آنان همراه سپاه پر شماری از مدینه به قصد آنها حرکت کرد این حرکت در شب دوم ماه شعبان سال ششم (4) هجرت

ص: 336

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 290؛ السیره الحلبیه، ج 3، صص 175 تا 178؛ المغازی، ج 1، صص 553 تا 555.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 376 و 377؛ التنبيه والاشراف، ص 219

3- این غزوه را غزوه مریسیع نیز گفته اند.

4- مسعودی در التنبيه والاشراف، ص 215، و ابن سعد در طبقات الکبری، ج 2، ص 63، گفته اند که در سال پنجم این غزوه روی داده بود.

بود. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ابوذر غفاری را در مدینه به جانشینی خود برگزیده بود. برخی راویان جانشین او را نمیله بن عبدالله لیشی گفته اند(1).

سپاه اسلام در کنار چاه آبی از آبهای بنی المصطلق به نام «مریسع» با لشکر کافران برخورد کردند جنگ ساعتی به صورت تیراندازی دو سویه آغاز شد. سپس رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به اصحابش دستور داد تا همگی یکباره بر دشمن حمله کنند آنان حمله کردند، به طوری که یک نفر نیز نتوانست بگریزد در آخر ده نفر از آنان کشته و بقیه به اسارت درآمدند. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم زنان و فرزندان ایشان را به اسارت گرفت و اموال و دارایی و گوسفندان و شتران آنان را به غنیمت از جمله اسیران ام المؤمنین جویریة دختر حارث بن ابی ضرار رئیس بنی المصطلق بود که سهم ثابت بن قیس قرار گرفت و ثابت با جویریة مکاتبه کرد(2). رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم مبلغ مکاتبه جویریة را به ثابت بن قیس یکجا پرداخت کرد(3) و در نتیجه آزاد شد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم جویریة را به ازدواج خود درآورد و نام او را «بره؛ نیکوکار» گذاشت. وقتی این خبر به مسلمانان رسید، آنها برای بزرگداشت و احترام به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم همه اسیرانی را که در اختیار داشتند آزاد ساختند و آزاد شدگان صد خانواده از بنی المصطلق بودند. مسلمانان می گفتند اینها خویشان همسر رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم هستند و نباید در اسارت ما باشند. هیچ زنی چون جویریة برای کسانش پریرکت نبود که یکباره قبیله خود را آزاد کرد(4).

### در راه مدینه

در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از همین غزوه بنی المصطلق بود که عبدالله بن ابی گفث: «اگر به مدینه بازگشتیم آن کس که عزیزتر است حتماً آن را که ذلیل تر است، از مدینه بیرون

ص: 337

1- نک طبقات الکبری، ج 2، ص 63؛ السیرة الحلبیه، ج 3، ص 176.

2- مکاتبه قرار دادی است که کنیز یا عبد با مالک خود می بندد به این صورت که در مقابل کار و کسب درآمد مبلغ مورد قرار داد خود و مالکش را کم کم پرداخت می کند تا کل مبلغ را بپردازد و خود را آزاد نماید.

3- التنبیه والاشراف، ص 215

4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 53. سیرة النبی، ج 3، صص 307 و 308. به قولی کابین عروسی جویریة آزادی چهل تن از اسیران یا همه قبیله بوده است.

خواهد کردم»(1). این سخن برای دعوایی بود که بین جهجاه بن مسعود غفاری از مهاجران و سنان بن وبر جهنی از انصار اتفاق افتاده بود غفاری ندا کرد ای مهاجران به فریادم برسید. جهنی نیز ندا کرد ای انصار، به فریادم برسید.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آیا فراخوان جاهلیت سر می دهید در حالی که من در میانتان هستم؟

زید بن ارقم حرفهای عبدالله بن ابی را به عرض پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسانید و سوره منافقین در همین باره نازل شد.

عبد الله بن عبدالله بن ابی از پدر خود بیزاری جست و نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد ای رسول خدا به خدا که عزیزتر تو هستی و اوست که ذلیل تر است. یعنی پدرش ابن ابی یا رسول الله به خدا که اگر تو بخواهی او را از مدینه بیرون خواهیم کرد.

بعد از آن عبدالله بن عبدالله ابن ابی در نزدیکی مدینه سر راه پدرش ایستاد و گفت به مدینه داخل نشو تا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اجازه ورودت را به مدینه صادر کند.

پدر، شکایت فرزند خود را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز کسی را به سوی پسر روانه کرد و فرمود راه را برای او باز کن تا داخل شهر شود.

عبد الله بن عبدالله گفت: اکنون که از طرف پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اجازه صادر شد می تواند داخل مدینه شود. او به پیامبر عرض کرد: یا رسول الله، با خبر شده ام که شما خواسته ای پدرم کشته شود. می ترسم این کار به فرد دیگری غیر از من واگذار شود. آیا می خواهید قاتل پدرم را بینم که روی زمین راه می رود و او را به عوض قتل پدرم بکشم و آنگاه برای اینکه مؤمنی را کشته ام داخل جهنم شوم؟ در حالی که همه انصار می دانند که نیکوکارترین شان نسبت به پدر هستم، اما ای رسول خدا اگر اراده قتل او را کرده ای دستور بده، به خدا سوگند، سر او را برای تو خواهم آورد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: خیر است و دستورش داد تا زمانی که پدرش با آنان است با او رفتاری خوب داشته باشد(2).

ص: 338

1- و گفته بود که کار مهاجران به جایی رسیده که در زمین و شهر ما بر ما سروری و آقای کنند. حکایت ما و مهاجران مانند همان مثل کهن است که گفته اند: توله سگت را بزرگ کن تا بخوردت (سَمَّنْ كَلْبَكَ يَا كَلْبُكَ).

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 53؛ السیره الحلبیه، ج 3، صص 583 تا 625؛ المغازی، ج 1، صص 404 تا 414 تاریخنامه طبری، ج 3، صص 210 تا 212؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 192 تا 194.

## اعزام سریه جابر بن فهري به سوی عرينه

در سؤال سال ششم هجرت ماجرای عرينين اتفاق افتاد قصه به این صورت بود که از عرينه (یکی از تیره های بنی بجيله) هشت نفر نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آمدند و اسلام آوردند، اما آب و هوای آنجا را بیماری زا و وخیم شمردند. بنابراین، پیامبر به دستور داد تا آنها را به جایی ببرند که پانزده شتر شیره که مال رسول خدا بود، در آنجا می چریدند. آنگاه به آنان فرمود: خوب است به محل چرای شترانی که برای ماست بروید و از شیر آنها بنوشید. آنان وقتی به آنجا رسیدند چوپان شتران را کشتند و دست و پای او را بردند و خار بیابان در چشم و زبان وی کردند تا جان داد. آنگاه شتران را دزدیدند و بردند.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با شنیدن این خبر بیست سوار را به فرماندهی ابن جابر فهري به دنبال شان فرستاد آنها را دنبال کردند تا به آنها رسیدند و پس از محاصره به اسارت گرفتند و شتران را نیز بازپس گرفتند و به مدینه آوردند جابر بن عبدالله انصاری می گوید وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سواران را در پی آنان فرستاد اینگونه دعا کرد: خدایا یافتن راه را بر آنان ناممکن ساز بنابراین، دزدان راه را گم کرده به اسارت درآمدند. زمانی که آنان را نزد پیامبر آوردند، حضرت دستور کشتن آنان را صادر کرد(1).

## غزوه حديبيه

این غزوه در ابتدای ماه ذی القعدة از سال ششم هجری به وقوع پیوست. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با هزار و چهارصد و به قولی هزار و پانصد تن از اصحابش از مدینه برای انجام اعمال حج خارج شدند(2). و همسر ایشان ام سلمه نیز همراه حضرت بود؛ و پرچم سپاه مثل گذشته به امیر مؤمنان ما سپرده شده بود. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از حمل اسلحه جز شمشیری که مسافر در حال سفر همراه خود دارد آن هم در نیام بازداشت سبب این مسافرت را خوابی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

ص: 339

1- السیره النبویه، ج 4، ص 290 الطبقات الکبری، ج 2، ص 93.

2- الطبقات الکبری، ج 2، ص 95، جوامع السیره، ص 257....

در مدینه دیده بود، ذکر کرده اند در خواب خداوند او را به ورود به مسجدالحرام و بجای آوردن طواف و تراشیدن سر امر کرده بود.

برخی گفته اند: پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در رؤیا دید که خودش و مسلمانان وارد مسجد الحرام شده و کلید خانه خدا را گرفته اند و در حال طواف و عمره و نیز برخی در حال تراشیدن سر و برخی در حال کوتاه کردن ناخن یا موی خود هستند (1).

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خواب خود را برای اصحاب بازگو کرد و آنها خوشحال شدند و آن را به فال نیک گرفتند که در همین سال به زیارت خانه خدا خواهند رفت. چیزی نگذشت که پیامبر خدا به مسلمانان دستور داد که آماده «عمره» شوند و خود را برای مسافرت آماده کنند تا با پیامبر از مدینه خارج شوند حضرت با همراهانش در ناحیه ای به نام «ذوالحلیفه» احرام بستند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شصت و شش شتر برای قربانی تعیین کرد و آنها را به هنگام بستن احرام نشانه گذاری کرد و بدین ترتیب هدفش را از این سفر آشکار ساخت.

در بین راه از قبایل مجاور نیز دعوت کرد که با آنان هم سفر شوند. با اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم قصد جنگ کردن نداشت آنان را به همراه خود آورد تا بر قریش غلبه پیدا کنند و زیاده تر جلوه نمایند و دیگر قریش به فکر جنگ یا بستن راه خانه خدا نیفتند. وقتی که قریش از حرکت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آگاه شدند خالد بن ولید را با دویست سوار برای جلوگیری از آنان به جایی فرستادند تا در کمین آنان بنشینند در بین راه وقت نماز ظهر فرارسید، آنگاه بلال اذان گفت و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با اصحابش مشغول نماز ظهر شدند خالد بن ولید گفت: اگر هنگام نماز خواندن به آنان حمله کنیم حتماً پیروز خواهیم شد؛ زیرا نمازشان را نمی شکنند و الآن مشغول به نماز دیگری می شوند که از نور چشمانشان آن را بیشتر دوست می دارند. پس در هنگامی که به نماز بایستند بر آنان هجوم خواهیم برد.

در این هنگام، جبرئیل بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم نازل شد و نماز خوف را تشریح کرد و این آیه را نازل کرد (2): «وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ

ص: 340

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 54

2- این آیه به گفته واقدی در المغازی، ج 1، ص 582 بین نماز ظهر و عصر وحی شد.

فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَبِّ لَهُمْ فُلْيُصَبِّ لَهُمْ مَعَكُمْ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسَدًا لِيَحْتَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسَدٍ لِيَحْتَكُمُكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسَدًا لِيَحْتَكُمُكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا «(1)»؛ و هرگاه در میان آنان بودی و [در میدان جنگ] برای آنان نماز برپا کردی، پس باید گروهی از آنان با تو به نماز ایستند و سلاح خود را بگیرند؛ و چون به سجده رفتند و نماز را تمام کردند باید پشت سر شما قرار گیرند، و گروه دیگری که نماز نخوانده اند، باید بیایند و با تو نماز گزارند و البته احتیاط را فرو نگذارند و سلاح خود را در حال نماز با خود حمل کنند؛ زیرا [کافران آرزو دارند که شما از سلاح و سازوبرگ خود غافل شوید تا یکباره بر شما یورش برند و اگر از باران در زحمتید یا بیمارید گناهی بر شما نیست که سلاح خود را بر زمین نهد؛ ولی مواظب خود باشید. بیگمان، خدا برای کافران عذاب خوارکننده ای را فراهم ساخته است «(2)».

### در راه حدیبیه

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به راه خود ادامه دادند تا به برکه «اشطاط» رسیدند. در این هنگام، یکی از جاسوسان و مخبران نزد حضرت آمد و گفت: قریش برای مقابله با شما، دسته سیاهان را گرد آورده و آنان برای جنگ با شما و ممانعت از ورودتان به مکه مصمم و آماده اند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: نظر شما چیست؟ وقتی دید همه با رفتن به سوی مکه موافق هستند، فرمود: «با نام و یاد خدا به سمت مکه حرکت کنید. پس از آنکه بخشی از راه را پیمودند پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: خالد بن ولید با طلایه دارانی از سپاه قریش در "کراع الغمیم" جلوی شما صف آرایی کرده اند پس مسیر خود را از سمت راست ادامه دهید. از این رو خالد متوجه اینان نشد تا آنکه به کنار لشکرش رسیدند. در این لحظه او پیکی به سوی قریش روانه ساخت تا جریان را به اطلاع آنان برساند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به حرکت خود ادامه داد تا به پشته ای رسید که از آنجا بر آنان وارد می شدند در آن نقطه شتر

ص: 341

1- سوره نساء، آیه 102.

2- بحار الأنوار، ج 20، صص 347 تا 368

پیامبر (قصواء) زانو زد اصحابش گفتند قصواء وامانده است، قصواء وامانده است رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود قصواء و انمانده است بلکه آن کس که از رفتن فیل به سوی مکه جلوگیری کرد این شتر را نیز از رفتن باز داشت. سپس فرمود: به آن کسی که جان محمد در دست اوست اگر امروز قریش چیزی را از من بخواهند که در آن مقدسات الهی پاس داشته شود قطعاً به ایشان خواهم داد.

آنگاه شترش را نهیب زد و سوار آن شد و به راهش ادامه داد تا به انتهای منطقه حدیبیه رسیدند که برکه ای کم آب در آنجا بود که مردم اندک اندک از آن آب بر می داشتند از این رو دیری نپایید که برخی از اصحاب آب آن را کشیدند و از شدت تشنگی به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گله کردند. حضرت صلی الله علیه وآله و سلم یک تیر از تیردان خود برداشت و به اصحاب داد و به آنان دستور داد که تیر را در چشمه قرار دهند. آب چشمه جوشیدن گرفت و همه سیراب شدند (1).

### نمایندگان قریش از خزاعه

در این هنگام بدیل بن ورقاء خزاعی، با گروهی از قبیله خزاعه که از خیرخواهان و راز داران رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و اهل تهامه بودند به نمایندگی از قریش نزد آن حضرت آمدند بدیل گفت: ما از پیش کعب بن لؤی و عامر بن لؤی می آییم که همراه با شتران شیرده و شترانی که نوزادانشان را نیز همراه دارند کنایه از اینکه خرد و کلانشان آمده اند و در کنار چاه های پر آب حدیبیه فرود آمده اند تا از ورود شما به مکه جلوگیری کنند (2).

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: ما برای جنگ با کسی به اینجانیامده ایم، بلکه برای انجام اعمال عمره رهسپار مکه شده ایم وانگهی جنگ قریش را فرسوده و بر آنان صدمه وارد کرده را است، آیا بهتر نبود کار مرا به سایر اعراب واگذار می کردند؟ آنگاه اگر حق با من بود و من پیروز می شدم در آن صورت حکومت و نبوت را یکجا برای آنان گرد می آورم و اگر دروغ گفته بودم و شکست می خوردم این همان چیزی بود که آنان می خواستند و گرگان عرب

ص: 342

1- البدایة والنهایه، ج 4، ص 198؛ بحار الأنوار، ج 20، ص 340.

2- الطبقات الکبری، ج 2، ص 75.



به جای قریش مرا نابود می کردند و قریش به جنگ من نمی آمدند. اگر امروز قریش از من چیزی بخواهد که رضایت خدا در آن باشد با روی باز آن را قبول خواهم کرد. سپس فرمود: اگر بخواهند به آنها مهلت می دهم و کار من را به دیگران واگذارند. اگر بر آنان چیره شدم آنگاه اگر خواستند مثل دیگران اسلام آورند چه بهتر که آرامش گیرند، و اگر سر برتابند قصد جنگ کنند) سوگند به آنکه جانم در دست اوست بر این امر (اسلام) با آنها خواهم جنگید که ماجرایم (دعوتم حاکم گردد یا آنچه را که خدا خواهد همان کند.

بدیل گفت: آنچه اینک گفتید به سران قریش خواهم رسانید. سپس به راه افتاد تا نزد سران قریش رسید و گفت که ما از نزد آن مرد می آییم و از او سخنانی شنیده ایم اگر شما بخواهید برایتان بازگو می کنیم.

نادانان قریش گفتند: نیازی به بازگو کردن سخنان او نداریم. اما زیرکان گفتند: «آنچه شنیده ای بیان کن او نیز هرچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود برای آنان بازگفت (1).

### با ابن مسعود ثقفی

در این میان عروہ بن مسعود ثقفی که مردی عاقل و با درایت بود، ایستاد و گفت ای قوم، مگر شما برای من در حکم پدر نیستید؟ گفتند: بله.

سپس گفت: مگر من فرزند شما نیستم؟ گفتند: بله.

گفت: با توجه به این موقعیت [آیا مرا نیز متهم به خیانت می کنید؟ گفتند: نه. گفت: مگر شما نمیدانید که من از اهل عکاظ برای یاری شما یاری خواستم و وقتی که درخواست مرا اجابت نکردند خودم و خانواده و فرزندان و کسانی که از من تبعیت می کردند، به پیش شما آمدم. گفتند: بله.

گفت: او پیشنهادی خردمندانه به شما ارائه کرده آن را بپذیرید و بگذارید نزد او بروم (2). او نزد رسول خدا آمد و گفت: ای محمد من در حالی قبیله ات را ترک کردم که آنان

ص: 343

1- همان وجوامع السیره، ج 1، ص 215.

2- الطبقات الکبری، ج 2، ص 75 النهایه، ج 1، ص 116؛ المغازی، ج 1، ص 600

خانه و کاشانه خود را رها کرده و شتران شیرده را با نوزادانشان همراه آورده اند ( یعنی خرد و کلانشان آمده اند و تا زمانی که یکی از آنان زنده است به شما اجازه نخواهد داد وارد حرمشان (مکه) شوی آیا بر سر آئی که اطرافیان خود و قبیله ات را نابود سازی؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود من برای جنگ نیامده ام بلکه آمده ام تا مناسک حج را بجای به آورم و این شتران را قربانی کنم و گوشت آنها را برای شما بگذارم و بروم.

عروة گفت: به خدا قسم تا امروز کسی را ندیده ام که آنگونه که در برابر شما پایداری می شود در برابرش پایداری شود.

عروة در این مدت اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را به دقت زیر نظر داشت و از طرز برخورد آنها با حضرت متعجب شده بود؟ زیرا می دید اگر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به آنان دستوری می داد، بی درنگ و با رغبت تمام آن را انجام می دادند وقتی وضو می گرفت برای به دست آوردن آب وضویش، با یکدیگر سخت درگیر می شدند. وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم صحبت می کرد، صدایشان را پایین می آوردند و ساکت می شدند و به سبب احترام به چشمان ایشان نگاه نمی کردند. عروہ با دیدن این مناظر تحت تأثیر قرار گرفت و وقتی که به نزد قریش برگشت به آنان گفت: ای قوم، به خدا قسم شاهان بزرگی را از نزدیک ملاقات کرده ام؛ قیصر، کسرا و نجاشی را دیده ام ولی موقعیت هیچکدام را میان قوم خود مانند موقعیت محمد صلی الله علیه وآله و سلم در نزد اصحابش ندیده ام به خدا قسم وقتی دستور می داد با رغبت به انجام دادن آن همت می گماشتند؛ و وقتی که وضو می گرفت برای به دست آوردن آب وضویش با یکدیگر سخت درگیر می شدند و صداهایشان را نزد او پایین می آوردند و مستقیم به چشمان او نمی نگریستند. او امری خردورزانه به شما پیشنهاد کرده است آن را بپذیرید (1).

### با بزرگ تیراندازان عرب

در این میان مردی از قبیله بنی کنانه به نام حلیس بن علقمه که رئیس تیراندازان عرب بود برخاست و گفت اجازه بدهید که به دیدار او بروم بزرگان قریش گفتند: به سوی او برو.

ص: 344

وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از دور او را دید، فرمود این حلیس بن علقمه است، از قبیله ای است که قربانی حج را محترم می دانند؛ پس شتران قربانی را جلوی او رها کنید تا آنها را ببیند. شتران رها شدند و مردم در حال لبیک گفتن به استقبال او رفتند. وقتی که چشم حلیس به شتران قربانی افتاد که علامت قربانی برگردنشان آویخته بود و بر اثر طول کشیدن زمان قربانی و ماندن در جا کرکهای شان خورده شده بود متأثر شد و گفت: سبحان الله، سزاوار نیست که از ورود این گروه به مکه جلوگیری کرد(1).

او از همان نقطه بدون اینکه با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم صحبتی کرده باشد برگشت و به یارانش گفت:

من شتران قربانی را دیدم که قلاده به گردن داشتند و برای قربانی نشانه گذاری شده بودند. به نظر من روا نیست که جلوی آنان را بگیرید ای قریش، به خدا قسم ما برای این با شما هم پیمان نشده ایم که زائران خانه خدا را از زیارت بازداریم آیا کسی که خانه خدا را محترم می شمارد، از ورودش جلوگیری می کنید آن هم در حالی که قربانی را به سوی قربانگاه میرانند؟ به خدایی که جان حلیس در کف اختیار و قدرت اوست سوگند یا راه را برای محمد صلی الله علیه وآله و سلم باز می کنید تا حج عمره را بجا آورند، یا من تمام حبشیان را یکجا بر ضد شما بسیج خواهم کرد.

سران قریش به او گفتند: ساکت شو ای حلیس، آرام باش تا ما خود راهی را انتخاب کنیم که مورد رضایتمان باشد.

### با چهارمین نماینده

در همین گیرودار فردی به نام مکرز بن حفص پیش آمد و گفت: بگذارید به سوی او روم، چون به رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و اصحابش نزدیک شد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود اینکه می آید مکرز است. وقتی او در حال صحبت با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بود، سهیل بن عمرو و حفص بن احنف نیز از راه رسیدند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم این دو نفر را دید به اصحاب خود فرمود: خدا کار شما را آسان کرد.

باری، رسول خدا در کارهایش، اینگونه، پیامدها را به فال نیک می گرفت و به

ص: 345

اصحابش و نسلهای بعدی این را یاد می داد که راه و کار خود را ادامه دهند و ناامید نشوند و چیزی را به فال بد نگیرند.

### با پنجمین نماینده

پنجمین نماینده قریش، سهیل بن عمرو و حفص بن احنف بودند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند: ای محمد، آیا امسال از همین نقطه باز نمی گردی تا ببینیم کار شما و عرب به کجا می انجامد؟ بی تردید تمام عربان از حرکت شما آگاه شده اند. اگر شما با همین حالت زور وارد مکه شوید عرب ما را ضعیف و ذلیل می پندارد و از این پس جرأت پیدا می کنند. در مقابل ما نیز سال آینده در همین ماه سه روز حرم را در اختیار شما قرار خواهیم داد تا اعمال را بجا آوری و بعد از سه روز از مکه خارج شوید.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پذیرفت آن دو ادامه دادند اگر یکی از افراد قریش به شما پیوست، باید او را به سوی قریش برگردانید؛ و اگر فردی از شما به سوی ما آمد او را به شما باز می گردانیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر کسی از ما به سوی شما آمد، ما به او احتیاجی نداریم، ولی باید مسلمانان مقیم مکه در اظهار اسلام خود مورد آزار قرار نگیرند و مجبور به پذیرش دینی نشوند و بتوانند آزادانه اعمال مذهبی خود را انجام دهند. آن دو این را قبول کردند و به سوی قریش رفتند تا آنان را از این وقایع مطلع سازند (1).

### اعتراض به پیمان صلح

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صلح را پذیرفت و سهیل و حفص به سوی قریش به راه افتادند که خبر صلح را بدهند، برخی از یاران بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و قبول صلح خرده گرفتند. حتی یکی از آنان گفت ای رسول خدا مگر ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جواب داد بله همین طور است.

گفت با این حال در دینمان تن به ذلت دهیم؟

ص: 346

---

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 351؛ المغازی، ج 1، صص 600 و 601.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: قطعاً خداوند به من وعده هایی داده است و عملی خواهد شد.

گفت: ای رسول خدا مگر نگفتید که ما داخل مسجد الحرام می شویم و مثل دیگران سرهایمان را می تراشیم و اعمال حج را انجام می دهیم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم جواب داد آیا من و عده امسال را به تو دادم یا به شماها گفته ام که خدا

وعده فتح مکه و انجام مناسک حج را به من داده است؟

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به اصحاب خود فرمود: آیا شما اصحاب من در جنگ بدر نبودید که خدا درباره شما این آیه را نازل کرد «إِذْ تَسَّ تَغِيثُونَ رَبِّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ» (1)، زمانی که از پروردگارتان کمک خواستید و او خواسته شما را پذیرفت و گفت من شما را با یک هزار فرشته، پیاپی یاری می کنم. آیا شما اصحاب من در روز احد نبودید: «إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ» (2)، هنگامی که در حال گریز از کوه [بالا] می رفتید و به هیچکس توجه نمی کردید، و پیامبر از پشت سر شما را صدا می زد».

ایشان تک تک موارد را ذکر کرد و به یاد اصحاب خود آورد آنان گفتند خدا و رسولش بهتر می دانند پس هر کاری که به فکر می رسد آن کن (3).

### موافقت قریش

حفص بن احنف و سهیل بن عمرو نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بازگشتند و گفتند: ای محمد قریش آن شروط شفاهی را پذیرفته است فقط نوشتشان مانده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم علی بن ابی طالب را خواست تا قرارداد را روی کاغذ بیاورد (4). به او

ص: 347

1- سوره انفال آیه 9

2- سوره آل عمران آیه 153

3- بحار الأنوار، ج 20، ص 351

4- در مصنف عبدالرزاق، ج 5، ص 343، ح 9721 به نقل از عکرمه بن عمار چنین آمده است: ابوزمیل سماک حنفی از ابن عباس شنیده است که می گفت: نویسنده متن قرار داد در حدیبیه علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است. معمر می گوید که درباره این از زهری پرسیدم، وی سخت خندید و گفت: بله، علی بود؛ اما اگر از اینها بپرسی [بنی امیه] خواهند گفت که نه، عثمان بود.

فرمود: بنویس علی علیه السلام نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم».

سهیل گفت: من رحمان را نمی شناسم بلکه همان طور که آبا و اجداد تو می نوشتند

بنویس: "باسمك اللهم؛ به نام تو ای خدا".

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: بنویس باسمك اللهم که این هم نامی از نامهای خدای متعال است. حضرت علی علیه السلام به همین صورت نوشت. سپس علی علیه السلام نوشت: این پیمانی است که محمد پیامبر خدا با گروهی از قریش بست

سهیل گفت: اگر ما قبول داشتیم که تو رسول خدا هستی دیگر با تو جنگ نمی کردیم. بنویس این پیمانی است که محمد بن عبدالله با گروهی از قریش بست. آیا از نسب خودت روی گردانیده ای؟

حضرت علی به سهیل فرمود: به خدا قسم او به حقیقت رسول خداست

سهیل گفت: اسمش را بنویس تا کار را به پایان رسانیم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام به او فرمود ای سهیل، وای بر تو از لجاجت دست بردار. در این هنگام، پیامبر به سهیل فرمود: به خدا قسم من رسول خدا هستم، اگرچه تکذیب کنید و به رسالتم اقرار نکنید. آنگاه فرمود: آن را پاک کن و بنویس محمد بن عبدالله.

علی علیه السلام فرمود: من نمی توانم لفظ رسول خدا را از جلوی نام شما پاک کنم پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با دست خود آن را پاک کرد و فرمود: اگر امروز از پاک کردن نبوت و رسالت از پهلوی اسم من امتناع کردی - به آن خدایی که مرا مبعوث کرد سوگند، فرزندان این گروه تو را به چنین امری در مورد خودت دعوت می کنند و تو از روی اکراه و تحت ستم به چنین کاری تن خواهی داد

در ماجرای صفین وقتی که دو طرف به حکمیت رضایت دادند. نویسنده در قرارداد صلح نوشت: این پیمانی است که علی امیر مؤمنان با معاویة بن ابی سفیان بست. عمرو بن عاص خطاب به امیر مؤمنان گفت: اگر ما تو را امیر مؤمنان می دانستیم هرگز با تو نبرد نمی کردیم به جای امیر مؤمنان علیه السلام بنویس علی بن ابی طالب.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خدا و رسولش راست می گویند این را رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به من خبر داده بود.

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به علی علیه السلام فرمود: بنویس: این پیمانی است که محمد بن عبدالله و بزرگان از قریش و سهیل بن عمرو بر آن توافق کردند که ده سال جنگ علیه یکدیگر را ترک کنند تا در آن سالها مردم امنیت داشته باشند و از [آزار] یکدیگر دست بردارند و اگر یکی از افراد قریش بدون اجازه سرپرست خودش به محمد گروید، او را به قریش بازگردانند، ولی اگر فردی از مسلمانان به سوی قریش بگریزد قریش موظف نباشد او را به مسلمانان تحویل دهد؛ دشمنی ها در سینه های پاک دفن شود و نه جنگ باشد و نه سرقت و جنایت و دو گروه دشمنی خود را بر ضد طرف دیگر آشکار نکنند همچنین هر فرد یا قبیله ای آزاد باشد که به پیمان و پیوند محمد درآید و هرکس دوست داشت، به پیمان و پیوند قریش درآید. - در این هنگام بنی خزاعه بی درنگ اعلام کردند که ما در پیمان و پیوند محمد هستیم. بنوبکر هم گفتند که ما در پیوند و پیمان قریش هستیم - و اینکه دین اسلام در مکه علنی باشد و قریش مسلمانان مقیم مکه را اذیت نکنند و هیچ کس را مجبور به پذیرش دینی نکنند و آیین آنان را به سخره نگیرند و اینکه محمد امسال از همین نقطه بازگردد و وارد مکه نشود ولی در سال آینده او و اصحابش می توانند آزادانه وارد مکه شوند، مشروط بر اینکه سه روز بیشتر در مکه توقف نکنند و سلاحی جز سلاح مسافر، که همان شمشیر است - و آن هم در غلاف، به همراه نداشته باشند (1).

### پیش از رسمیت یافتن پیمان

در این هنگام، بعضی از مسلمانان گفتند: سبحان الله چه طور ممکن است کسی که به مسلمانان پناه آورده را به مشرکان سپرد؟

ناگهان ابوجندل پسر سهیل نماینده و نویسنده قرارداد صلح از جانب قریش، در حالی که زنجیر به پای داشت، داخل جلسه شد. او مدت ها زندانی پدرش بود و اکنون توانسته بود از زندان پدرش در مکه گریخته و از بیراهه خود را به مسلمانان برساند و تنها

ص: 349

گناه او این بود که آیین اسلام را پذیرفته و به شرک و بت پرستی پشت کرده بود. سهیل گفت: ای محمد این نخستین فردی است که باید به حکم پیمان، به ما بازگردانی. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: هنوز پیمان مراحل نهایی را طی نکرده و به امضای طرفین نرسیده. سهیل گفت: به خدا قسم در این صورت بر سر هیچ چیزی با تو مصالحه نخواهم کرد.

رسول خدا فرمود: به احترام من پناهنش ده .

او گفت: چنین نمی‌کنم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آری، این کار را بکن

سهیل گفت: چنین نخواهم کرد

مکرز گفت: ما او را در پناه تو قرار می‌دهیم ولی سهیل این را اصلاً قبول نکرد و صلح را منوط به برگرداندن پسرش کرد. ابوجندل که دید به زودی او را به پدرش باز می‌گردانند، گفت: ای مسلمانان آیا مرا به مشرکان بر می‌گردانید در حالی که مسلمان شده ام و به شما پناه آوردم مگر نمی‌بینید چه بلاهایی سر من آورده اند؟

او در راه خدا بسیار شکنجه شده بود(1).

بعضی از مسلمانان گفتند: ما او را بر نمی‌گردانیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و دست او را گرفت و فرمود بار خدایا تو به خوبی می‌دانی که ابوجندل راست می‌گوید. پس گشایش و گریزی برای او پدید آور.

آنگاه رسول خدا رو به مردم کرد و گفت به او گزندى نخواهد رسید. او به سوی پدر و مادرش برمی‌گردد و من قصد دارم به تمام شرطهای صلح عمل کنم(2).

سپس رو به ابوجندل کرد و فرمود: ابوجندل شکیباش و این کار نیک را برای خدا انجام بده. به درستی که خدا برای تو و دیگر گرفتاران مسلمان گشایش و راه برون شدنی قرار می‌دهد. به درستی که بین ما و قریش صلحی منعقد شده است و ما به آنان پیمانی داده ایم و آنان نیز پیمانی از سوی خدا به ما داده اند و ما به آنان خیانت نمی‌کنیم.

ص: 350

---

1- بحار الأنوار، ج 20، صص 334 و 335؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 204 و 205.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 363



برخی از مهاجران و انصار از جانب مسلمانان و سهیل بن عمرو و کسانی که با او بودند، از جانب مشرکان پیمان را امضا کردند و علی پیمان نامه را در دو نسخه تنظیم کرد: نسخه ای نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و نسخه ای نزد سهیل بن عمرو ماند. سهیل بن عمرو با حفص بن احنف پیش قریش برگشتند و آنان را از رویدادها مطلع کردند

### از معجزه های پیامبر

در گزارشهای تاریخی آمده است که در حدیبیه گرسنگی شدیدی به سبب کمبود آذوقه بر مسلمانان عارض شد؛ چراکه آنان ده روز و اندی در حدیبیه سکنی گزیده بودند؛ از این رو، از گرسنگی نزد پیامبر شکایت کردند. رسول خدا دستور داد که پارچه ای را روی زمین پهن کنند و هرچه زاد و توشه دارند در آن قرار دهند اصحاب مقدار کمی آرد و خرما آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و دعا فرمود تا آن آذوقه برکت پیدا کند. آنگاه دستور داد ظرفهایشان را بیاورند و آن خوراک را بردارند آنقدر برداشتند که دیگر ظرفی نماند تا باقیمانده خوراک را در آن جای دهند.

### مناسک ناکامان از حج

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عقد قرارداد فارغ شد، به اصحاب خود فرمود: برخیزید و برای خروج از احرام، قربانیهایتان را قربانی کنید سپس سرهایتان را بتراشید.

هیچ کسی این کار را انجام نداد تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این را سه مرتبه تکرار کرد. آنان می گفتند: چطور قربانی کنیم و سرهایمان را بتراشیم در حالی که نه طواف کرده ایم و نه بین صفا و مروه سعی کرده ایم؟

چون هیچ کس سخن حضرت را گوش نداد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این جریان ناراحت شد و بلند شد و نزد ام سلمه رفت و از رفتار مردم با خود با او سخن گفت. ام سلمه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای رسول الله اگر به انجام مناسک حج مایلی از خیمه خارج شو و با کسی کلمه ای سخن مگو تا آنکه شترانت را نحر کنی پس از آن دلاکی را بخواه تا سرت را بتراشد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از خیمه خارج شد و با کسی سخنی نگفت و شتران خود را قربانی کرد و بعد سرش را تراشید. وقتی اصحاب این صحنه را دیدند، آنان نیز بلند شدند و قربانی کردند و سر یکدیگر را نیز تراشیدند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای مهم شمردن قربانی کردن شتران گفت: خداوند آنان که سرهایشان را تراشیدند رحمت کند.

گروهی که با خود قربانی نیاورده بودند گفتند: ای رسول خدا کسانی که فقط تقصیر کردند موهای سر یا ناخن خود را کوتاه کردند چه؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای بار دوم فرمود: خداوند آنان را که موی سر خود را تراشیده اند، ولی قربانی نداشته اند رحمت کند

باز آنان گفتند: ای رسول خدا کسانی که فقط تقصیر کردند؛ چه؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: خداوند آنان را که تقصیر کردند نیز رحمت کند.

### بازگشت به مدینه

آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم و اصحاب به سوی مدینه به راه افتادند تا به سرزمین تنعیم رسیدند. حضرت زیر سایه درختی فرود آمد. در این هنگام آن دسته از یارانش که درباره صلح با حضرت مخالفت کرده بودند، آمدند و عذرخواهی و اظهار پشیمانی کردند و از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خواستند که آنان را ببخشد.

جابر بن عبدالله گزارش کرده است که در آن روز یکهزار و پانصد تن زیر درخت بودیم که دچار تشنگی شدیدی شدیم نزد رسول خدا در یک ظرف کوچک مقداری آب آوردند. حضرت دستش را در آن ظرف کرد و از بین انگشتان آن حضرت مثل چشمه آب جاری شد و ما نوشیدیم تا همه سیراب شدیم و به اندازه ای آب فراوان بود که اگر صد هزار نفر هم می بودیم باز هم برای ما کافی بود چه رسد به تعداد هزار و پانصد نفری ما. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به مدینه بازگشت و خدای متعال در بین راه سوره فتح را نازل کرد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِیْنًا... وَكَانَ ذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزًا عَظِیْمًا «(1)»، «به نام

ص: 352

1- سوره فتح، آیه های 1 تا 5.

خدای بخشنده بخشایشگر ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم تا جایی که می فرماید و این فرجام نیک در پیشگاه خدا کامیابی بزرگی است».

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هنوز این مدت سپری نشده بود که اسلام تقریباً بر تمام اهل مکه سیطره یافت (1).

### از برکت صلح حدیبیه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به مدینه بازگشت شخصی به نام ابوبصیر بن اسید بن حارثة ثقفی که مسلمان شده بود از دست مشرکان قریش گریخت و نزد مسلمانان مدینه آمد. قریش برای بازگرداندن او دو نفر را به مدینه فرستادند. آن دو نزد رسول خدا آمدند و گفتند بر اساس آن عهده که با ما بسته ای باید او را به ما بازگردانی.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم طبقه، پیمان ابوبصیر را به آنان سپرد آنان نیز او را گرفته و به سوی مکه رهسپار شدند تا آنکه به منطقه «ذوالحلیفه» رسیدند و مشغول خوردن خرما شدند. ابوبصیر به یکی از آنان گفت: می بینم که شمشیر خوبی داری؟

او گفت: بله، به خدا قسم این شمشیر خوبی است بارها آزمایشش کرده ام.

ابوبصیر گفت: می دهی آن را ببینم.

گفت: آری همین که دست او به شمشیر رسید آن مرد را کشت و دیگری به مدینه فرار کرد و دوان دوان داخل مسجد شد و جریان را به عرض پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم رسانید. وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم او را دید، فرمود این شخص منظره ترسناکی دیده است.

هنگامی که او به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رسید گفت: به خدا قسم ابوبصیر رفیق مرا کشت اگر فرار نمی کردم مرا هم می کشت.

چیزی نگذشت که ابوبصیر وارد شد و گفت ای پیامبر خدا به خدا سوگند، خدا ذمه تو را آزاد کرد زیرا به منظور رعایت پیمان مرا به آنان سپردی سپس خداوند مرا از دست آنان نجات داد.

ص: 353

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم گفت وای مادرش اگر کسانی با او (ابوبصیر) همدست باشند، آتش جنگ برخواهد افروخت.

وقتی ابوبصیر این گفته را شنید دانست که بار دیگر او را به قریش بر می گردانند. بنابراین، با پنج نفر دیگر که با او مسلمان شده بودند از مدینه خارج شدند و در منطقه ای بین «عیص» و «ذی المرة که سر راه کاروانهای قریش برکنار ساحل بود، سکنی گزیدند.

ابو جندل بن سهیل نیز با هفتاد سواره که مسلمان شده بودند، از چنگال مشرکان گریختند و به ابوبصیر ملحق شدند از آن پس هر مسلمانی که از قریش می گریخت، به ابوبصیر می پیوست تا آنکه تعداد آنان به سیصد نفر رسید آنان همین که می شنیدند کاروانی از قریش به سوی شام می رود جلوی آن را می گرفتند و آنان را می کشتند و اموالشان را غارت می کردند(1).

قریش که از دست آنان به ستوه آمده بود ابوسفیان را نزد رسول خدا فرستاد و از حضرت خواهش کرد که ابوبصیر تقفی و ابوجندل و کسانی را که با آن دو هستند به مدینه فراخواند و گفتند از این پس اگر کسی از ما مسلمان شد و به تو پناه آورد بدون احساس عسر و حرج او را نزد خود نگاه دار.

کسانی که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای اینکه ابوجندل را به پدرش برگردانده بود، خرده گرفته بودند، بعد از لغو این ماده از صلح نامه فهمیدند که اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از تن دادن آن حضرت به خواسته و ناخواسته های خود بهتر است و فهمیدند در اسلام، قبل از صلح حدیبیه فتح و پیروزی ای به این بزرگی برای مسلمانان فراهم نیامده بود؛ چرا که در دوران پیش از صلح وقتی مردم به هم می رسیدند مشغول جنگ می شدند، ولی وقتی که آتش بس برقرار می شد و جنگی در میان نبود و مردم امنیت داشتند، آنگاه که به هم می رسیدند، وارد بحث می شدند و هر که دستورهای اسلام را می شنید و اندکی در تفکر می کرد آن را می پذیرفت از این رو در مدت دو سال بعد از امضای قرارداد صلح حدیبیه جمعیت مسلمانان دو برابر یا اندکی بیشتر شد (2).

ص: 354

---

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 336

2- بحار الأنوار، ج 20، صص 362 و 363.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بعد از صلح حدیبیه در مدینه مستقر شد و خاطرش از درگیریها و مخالفت‌های مشرکان آسوده شد تمام وقت خود را صرف ابلاغ رسالت خود به جهانیان نمود، رسالتی که خدا مقرر فرموده است آن را بر همه رسالت‌ها پیروز گرداند و خاتم پیامبران و ادیان قرار دهد از این رو با اعزام فرستادگان و نوشتن نامه هایی به شاهان و رؤسای قبایل و شخصیت های دینی و سیاسی داخل و خارج جزیره العرب آنان را به دین اسلام دعوت کردند و از آنان خواستند که اسلام را بپذیرند و به آنان به سبب موقعیت اجتماعی شان؛ وعده پاداش دو برابر داد همچنین به آنان اعلام کرد که اگر از پذیرش اسلام شانه خالی کنند، گناهان زیر دستانشان نیز بر آنان نوشته می شود به همین سبب بسیاری از مردم مسلمان شدند و اسلام در سراسر جهان پخش شد (1).

### غزوه خیبر

رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم پس از امضای قرارداد صلح حدیبیه به مدینه مراجعت کرد، و بعد از گذشت بیست روز (2) عازم قلاع خیبر شد. این حرکت در ماه ذی الحجه سال ششم هجری و به گفته برخی مورخان در ماه محرم سال هفتم هجری اتفاق افتاد در این جنگ پرچم سپاه اسلام به دستان امیر مؤمنان سپرده شد چنانکه فتح دژهای خیبر نیز به دست ایشان بود (3). منطقه خیبر سرزمین گسترده ای بود که دارای دژها (4) و قلعه های بسیار محکمی بود و مزارع و کشتزارهای حاصل خیزی داشت و در فاصله سی و دو فرسنگی مدینه قرار داشت. جمعیت یهودیان خیبر نزدیک به بیست هزار نفر بود یهودیان خیبر به مشرکان پول و

ص: 355

1- بحار الأنوار، ج 20، ص 365.

2- السيرة الحلبیه، ج 2، ص 726.

3- بحار الأنوار، ج 21 ص 2.

4- هفت در محکم با برج و باروی بلند با نامهای ناعم، قموص، کتیبه الصعب بن معاذ، نطاة، الوطیع و سلالم تاریخنامه طبری، ج 3، ص 230 نیز نک صحیح مسلم، ص 1428؛ و شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة ج 2، ص 262.

امکانات می دادند و آنان را به جنگ با مسلمانان و نابود کردن شان ترغیب می کردند. به همین سبب وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در حدیبیه بود، خدا به او وعده پیروزی داد و فرمود: «وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ» (1)، «خدا غنایم بسیاری به شما وعده داده بود که آنها را به دست می آورید اما این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت.

منظور از «این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت صلح حدیبیه است و منظور از غنایم بسیار فتح خیبر است. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حالی که به تحقق وعده الهی چشم داشت و به یاریاش امیدوار بود با هزار و چهارصد پیاده نظام و دو سوار از مدینه خارج شدند. رسول خدا سبّاح بن عرفه غفاری را در مدینه جانشین خود کرده بود. البته برخی می گویند «ابوذر» و برخی دیگر می گویند نمیل بن عبدالله لثی» جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شدند. رسول خدا در راه برای اینکه کاروان آنها زودتر به مقصد رسد، به عامر بن اکوع اجازه داد موقع راندن شتر، حدی آواز مخصوص برای پیش راندن شتران) بخواند؛ چراکه شتر در هنگام شنیدن این آواز بر سرعت حرکت خود می افزاید(2). عامر نیز شاعر بود و شروع به حدی خوانی کرد و گفت:

اللهم لولا أنت لما اهتدينا (3)\*\*\* ولا تصدقنا ولا صلينا

فاغفر لنا يا رب ما اقتنينا\*\*\* وثبت الأقدام إن لاقينا

وألقيت سكينه علينا

إنا إذا صبح بنا أتينا\*\*\* وبالصياح عولوا علينا

إن الذين قد بغوا علينا\*\*\* إذا ارادوا فتنه أينا

ونحن عن فضلك ما استغنيا (4)\*

ص: 356

1- سوره فتح، آیه 20.

2- سعدی شیرازی می گوید اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب .

3- چنان که آشکار است مصرع نخست این شعر از ناموزونی و سکت خالی نیست. در برخی نسخ دیگ- چنین آمده است: والله لولا الله ما اهتدينا؛ یعنی به خدا اگر خدای نبود هدایت نمی شدیم... .

4- السيرة النبوية، ج 2، ص 246

ای خداوند اگر تو نبودی هدایت نمی شدیم / و نه صدقه می دادیم و نه نماز می خواندیم؛

پس ای پروردگار ما را به سبب آن گناهایی که جمع کرده ایم ببخش / و ما را در جنگ با دشمنان ثابت قدم بگردان؛

و به ما آرامش را عطا فرما ،

و چون بانگی فراخوانی داده شود حاضر می شویم / [ما کسانی هستیم که] با یک بانگ بر آوردن بر ما تکیه می کنند؛

آنها که بر ما ستم کرده اند / اگر بخواهند فتنه گری بنیاد نهند، زیر بار نمی رویم؛

و ما هیچگاه از لطف و عنایت تو بی نیاز نیستیم».

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از سروده عامر بن اکوع شادمان شد و به او فرمود: خداوند تو را مورد رحمتش قرار دهد(1).

دعای حضرت به اجابت رسید و خداوند شهادت را روزی او فرمود بدین ترتیب که وقتی دو گروه به مصاف یکدیگر رفتند و آتش جنگ زبانه کشید، یک یهودی برای جنگ تن به تن از در خارج شد و مبارز طلبید. عامر پذیرفت و به هماوردی او رفت و به نیکی از آزمون برآمد ولی در انتها می خواست ضربه ای به دشمن بزند اما ضربه عامر به زانوی خودش اصابت کرد و از شدت جراحت به شهادت رسید. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در حق او فرمود: اجر و پاداش دو چندان به او داده شد.

این سخن پیامبر در جواب کسانی بود که گفتند اجر عامر از بین رفت و عملش بی اجر ماند؛ زیرا با ضربه خودش کشته شد(2).

## از نفاق ابن ابی

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سمت خیبر حرکت کردند ابن ابی شخصی را نزد یهودیان خیبر فرستاد تا به آنان بگوید هشیار و مواظب اوضاع باشند چون محمد با لشکریانش برای سرکوبی آنها در حرکت است. وی در ضمن پیام فرستاده بود اصلاً ترسی به دل راه ندهند،

ص: 357

1- المغازی، ج 2، ص 639.

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 2.

زیرا که تعداد و امکانات نظامی آنها بیشتر از لشکر محمد است.

وقتی یهودیان خیبر از این جریان آگاه شدند کنانه بن ابی حقیق و هوذة بن قیس را به سوی قبیله غطفان که همپیمان یهودیان خیبر بودند فرستادند و از آنان برای جنگ با مسلمانان یاری طلبیدند و با آنان عهد بستند که در صورت پیروزی بر مسلمانان، نصف درآمد کشاورزی دژهای خیبر را به آنان می دهند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مسیر حرکت را به طرف منطقه رجیع که آبی متعلق به غطفان و میان خیبر و منازل غطفان بود گردانید تا جایی که برخی گمان کردند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم قصد ادب کردن و سرکوبی قبیله غطفان و فزازه را دارد زیرا در جنگ احزاب هم‌دستان یهود بوده اند. لشکریان پیامبر در در منطقه رجیع - که از آنجا تا غطفان یک شبانه روز راه بود - فرود آمدند قبیله غطفان سلاح خود را برداشتند و به طرف خیبر و برای یاری آنان حرکت کردند بعد از گذشتن از چند منزل هیاهو و مهممه ای از پشت سر به گوششان رسید و گمان کردند که مسلمانان به سرزمین آنان حمله برده اند بنابراین، از کمک یهودیان خیبر منصرف شدند و برگشتند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم لشکر همراه خود را از راه مارپیچی به سمت خیبر برد که ارتباط میان قبیله غطفان دیگر قبایل با یهود خیبر را قطع کند تا هم مانع کمک رسانی قبایل به یهودیان شود و هم از محاصره آنان در امان باشد.

### در نزدیکی خیبر

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به نزدیکی دژهای یهودیان رسیدند و بر آنان مشرف شدند، به یاران خود فرمود: **بایستید. اصحاب جمع شدند. رسول خدا دستانش را به سمت آسمان بلند کرد و چنین دعا کرد: «اللهم رب السماوات السبع و ما ظللن و ربّ الأرضین السبع و ما أقللن و ربّ الشیاطین و ما أضللن، إنا نسألك خیر هذه القرية و خیر أهلها و خیر ما فیها و نعوذ بك من شر هذه القرية و شر أهلها و شر ما فیها، أقدموا بسم الله (1)؛ ای خدا تو مالک هفت آسمان و آنچه زیر آنها قرار**

ص: 358



گرفته است، هستی؛ مالک هفت زمین و آنچه که بر آن سنگینی افکنده و مالک شیطانها و آنانی را که گمراه کرده اند؛ ما از تو خوبی این آبادی و خوبی اهل آن را و خوبی آنچه در آن خواهانیم و از بدی این آبادی و بدی اهلش و بدی آنچه در آن هست، به تو پناه می بریم با نام و یاد خدا شروع کنید».

وقتی اصحاب وارد منطقه خیبر شدند نماز صبح را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اقتدا کردند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوار بر مرکب خود شد و به تبعیت از ایشان، مسلمانان نیز سوار شدند. صبحگاهان کشاورزان یهودی درهای دژ را گشودند و هرکسی سراغ کار خودش می رفت و طبق عادت هر روزه لوازم کشاورزی مانند بیل و زنبیل به همراه داشتند که ناگهان متوجه شدند در محاصره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اصحابش هستند و نقاط حساس منطقه اشغال و راه ها بسته شده است. از دیدن این منظره پا به فرار گذاشتند و گفتند: به خدا قسم، اینان محمد و اصحابش می باشند.

لذا فوراً وارد دژها شدند و درها را محکم بستند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الله اکبر، ویران باد خیبر، ویران باد خیبر؛ وقتی ما بر سرزمین قومی فرود می آییم، روزگار بیم داده شدگان دشوار است.

### تصمیم یهود بر رویاری

یهود وقتی داخل دژها شدند و درها را محکم بستند؛ شورایی تشکیل دادند و درباره وضع پیش آمده به گفت و گو پرداختند تا در رویاری و مواجهه با این خطری که گریبانگیر آنان شده به نتیجه ای برسند. سرانجام به اتفاق آرا به این نتیجه رسیدند که با مسلمانان بجنگند. به این صورت که زنان و کودکان را در یکی از دژهای هفتگانه و ذخایر غذایی را در دژ دیگری جای دهند و جنگجویان در برجها مستقر شوند و از دژها مراقبت کنند و هر مسلمانی که قصد نزدیک شدن به دژها را داشت با سنگ و تیر او را به عقب برانند و قهرمانان هر دژ در مواقع خاصی از در خارج شوند و با مسلمانان به جنگ تن به تن بپردازند همین کار را هم کردند و این نقشه را پیاده کردند و به سبب این نقشه بود که توانستند به مدت یک ماه در دژهایشان دوام بیاورند و نگذارند مسلمانان بر آنان چیره

شوند هرگاه مسلمانی نزدیک دژهای آنان می شد از برجها با تیر و سنگ به او حمله می شد تا آنجا که بعضی از مسلمانان شهید شدند و گروهی نیز سخت مجروح شدند.

### پذیرش دیدگاه دیگران

رسول خدا و اصحابش در نزدیکی دژهای خیبر اردو زدند. در این هنگام، یکی از اصحاب که به منطقه خیبر و نقاط قوت و ضعف آنجا آشنا بود نزد رسول خدا آمد و گفت: آیا به فرمان خدا در این نقطه فرود آمدید یا اینکه به اراده خود و برای جنگ است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: نظرم چنین است.

گفت: ای رسول خدا، این نقطه به دژ نطه بسیار نزدیک است و تمام جنگجویان خیبر در آن مستقر هستند و از اوضاع ما خبر دارند اما ما از آنها خبری نداریم؛ تیرهای آنان به ما می رسد ولی تیرهای ما به آنها نمی رسد و نیز از یورش شبانه آنها در امان نیستیم. همچنین این نقطه در میان نخلستان جای پست و بد آب و هواست. اگر امر کنی به جایی برویم که این ضعفها را نداشته باشد و آنجا را به عنوان ستاد مرکزی سپاه اسلام انتخاب کنیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: نظر ما همان چیزی است که شما به آن اشاره کردید.

همین استفاده از نظر دیگران و قبول مشورت در غزه بدر نیز اتفاق افتاد سپس منطقه امنی به عنوان اردوگاه انتخاب شد و مرکز سپاه به آنجا انتقال یافت.

### مردی که خدا و رسولش او را دوست میدارند

پرچم سپاه مسلمانان در این جنگ به دستان علی بن ابی طالب سپرده شده بود، ولی او دچار چشم درد شدیدی شده بود این بیماری باعث شده بود که از جنگ کناره گیری کند مسلمانان در اطراف دژها با یهودیان در حال جنگ بودند در یکی از روزها، یهودیان در در را باز کردند در حالی که برای خود نیز خندقی حفر کرده بودند. یکی از دلاوران یهود به نام «مرحب» بیرون آمد و هماورد طلبید. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یکی از اصحابش را خواست و به او فرمود: پرچم را بگیر و به جنگ مرحب برو.

او پرچم را گرفت و چیزی نگذشت که با مسلمانان تحت فرمانش برگشت و همدیگر

را به بزدلی متهم می کردند در روز بعد باز هم پرچم را یکی دیگر از صحابه گرفت و بعد از گذشت زمان کوتاهی او نیز بدون نتیجه برگشت که او و یارانش نیز یکدیگر را به بزدلی متهم می کردند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بسیار ناراحت شد و فرمود این جماعت ها را چه شده است که شکست خورده باز می گردند و یکدیگر را بزدل می خوانند؟ فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز دوستش می دارند و به سوی دشمن حمله می کند و هرگز فرار نمی کند و از جنگ باز نمی گردد مگر آنکه خداوند این دژها را به دست او گشوده است(1).

آن روز علی علیه السلام چشم درد داشت و در خیمه خود بود در آن شب همگان در این گفتگو بودند که این افتخار نصیب کدام یک از سرداران سپاه می شود. وقتی که سپیده آفتاب رخ نمایان کرد اصحاب نزد حضرتش رفتند و هر یک آرزو می کرد که رسول الله پرچم را به او بسپارد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟

اصحاب گفتند: ای رسول خدا او دچار چشم درد شده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود کسی را بفرستید تا او را بیاورد.

علی علیه السلام نزد رسول خدا آمد آن حضرت مقداری از آب دهان خود را بر چشمان او مالید و در حق وی دعا کرد. در این دعا آمده بود: «اللهم قه الحر والبرد؛ بارالها، او را از سرما و گرما حفظ بفرما».

با این دعا علی علیه السلام دیگر در چشم خود هیچ دردی احساس نکرد و شفا یافت. نیز هرگز از سرما یا گرما شکایت نکرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پرچم سفیدرنگی را به علی علیه السلام سپرد، و به او فرمود پرچم را بگیر و به سوی دشمن پیشروی کن که جبرئیل با توست و پیروزی پیشاپیش تو ترس و وحشت در دل یهودیان افتاده است. ای علی بدان آنان در کتاب

ص: 361

---

1- لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله، كراراً غير فرار لا يرجع حتى يفتح الله على يديه. نك: صحيح بخاری، ج 5، ص 171. نیز نك: دلائل الصدق، ج 2، ص 254، صحيح مسلم، باب فضائل علي عليه السلام، مستدرک حاكم، ج 3، ص 37 كنز العمال، ج 6، ص 394، سيرة ابن هشام، ج 3، ص 349، جوامع السيرة، ص 312، و بسیاری دیگر.

مقدسشان به این مطلب برخوردند که آن که اینان را نابود می سازد، نامش «ایلیا» ست. پس وقتی که با آنان روبه رو شدی، بگو من علی هستم که - ان شاء الله - آنان خواهند ترسید و شکست خواهند خورد.

علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا تا زمانی که آنان مسلمان نشده اند با آنان می جنگم. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: روان شو و آنان را به آیین اسلام دعوت کن و به آنچه خدا بر آنها واجب گردانیده است آشنا ساز به خدا هرگاه خداوند یک نفر را به وسیله تو هدایت کند برای تو بهتر است از آنچه خورشید بر آن تابیده است. در روایتی دیگر چنین آمده: "خیر لك من حمر النعم؛ بهتر از آن است که شتران سرخ موی مال تو باشد". و اگر اسلام را قبول نکردند نوبت به پرداخت جزیه می رسد اگر این را نیز نپذیرفتند با آنها از در جنگ در آی.

امیر مؤمنان علیه السلام از پرچم را به دست گرفت و هروله کنان روان شد تا آنکه آن را نزدیک در بر زمین نشاند. دلاوران یهود به استقبال او رفتند علی علیه السلام آنان را به اسلام فراخواند اما نپذیرفتند. سپس آنان را به اینکه تحت لوای حکومت اسلام باشند و در عوض جزیه پرداخت کنند دعوت کرد؛ باز هم نپذیرفتند و فقط جنگ را می طلبیدند(1). در این لحظه فرمانروای دژ در حالی که شمشیر خود را بالا و پایین حرکت می داد نزد او آمده و چنین جز می خواند

قد علمت خيبر أني مرحب \*\*\* شاکي السلاح بطل مجرب

إن غلب الدهر فاني أغلب \*\*\* والقرن عندي بالدماء مخضب (2)

«خیبر گواهی می دهد که من مرحب هستم / قهرمانی کارآزموده و سراپا آکنده از سلاحم؛

اگر روزگار شکست بخورد من نیز شکست می خورم و قهرمانانی که در صحنه جنگ با من روبه رو می شوند با خون خویشتن رنگین می شوند.

سر مرحب چنان بزرگ بود که کلاه خود به اندازه سرش یافت نمی شد لذا کلاهی از سنگ که برای او تراشیده بودند بر سر خود می گذاشت و غرق در انواع سلاح بود.

ص: 362

1- بحار الأنوار، ج 21، صص 4، 12، 15، 21، 28.

2- الکامل في التاريخ، ج 2، ص 220 تاریخنامه طبری، ج 3، ص 231؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 93

امیر مؤمنان علی علیه السلام در جواب او فرمود :

أنا الذي سمتني أمي حيدرة \*\*\*كلیث غابات شدید قسورة

اکیلکم بالسیف کیل السندرة \*\*\*اطعن بالرمح وجوه الکفرة (1)

من همانی هستم که مادرم حیدر (شیر) نامم نهاد / مانند شیر درنده بیشه زاران که بسیار ترسناکند؛ شما را با شمشیر جدا جدا می کنم جدا کردنی سخت و دشوار با نیزه بزرگان کفر را از پا در می آورم

### مرحب شکست میخورد

وقتی که مرحب نام حیدر را شنید هراسان شد و پشت به او کرد و از میدان جنگ گریخت. در این میان شیطان به صورت یکی از دانشمندان و عالمان یهود بر او ظاهر شد و به او گفت به کجا می روی، مرحب؟

گفت: این دلاور هم‌اورد من حیدر نام دارد و من از او بر جانم می ترسم که مبادا به دست او کشته شوم؛ چراکه دایهام مرا از مبارزه با مردی که اسمش حیدر است، برحذر داشته و گفته است تو به دست او کشته خواهی شد. ابلیس به او گفت صورتت زشت باد، اگر در عالم حیدری جز همان شخص که تو دیدی، وجود نداشت، شخصی به دلاوری و جنگاوری تو سزاوار نیست که اینگونه از او فرار کند برگرد شاید تو او را بکشی اگر او را بکشی سرور خاندانت خواهی شد و من در پی تو یهود را به یاریت می خوانم

بدین ترتیب شیطان او را بازگردانید و به اندازه دوشیدن یک ماده شتر نگذشت که علی علیه السلام ضربتی بر سر مرحب وارد ساخت که او با صورت به روی زمین افتاد و یهودیان گریختند و می گفتند: «مرحب کشته شد، مرحب کشته شد...» (2) و داخل دژ شدند و در آن را پشت سرشان بستند.

سپس علی علیه السلام روی به جانب درب قلعه خیبر آورد در دژ از جنس سنگ بود که

ص: 363

1- تاریخنامه طبری، ج 3، ص 231؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 94.

2- بحار الأنوار، ج 21، صص 9 و 10؛ جوامع السیره، ص 212 به بعد؛ سیره ابن هشام، ج 3، ص 37.

مردان بسیاری برای باز کردن آن لازم بود علی علیه السلام درب قلعه را به شدت به طرف خود کشید و از جا کند و آن را سپر خویش قرار داد. سپس در را روی خندقی که یهودیان حفر کرده بودند، انداخت تا برای مسلمانان پلی باشد و از روی آن عبور کنند و داخل دژ شوند.

مسلمانان دژ را فتح کردند و به غنایم فراوانی رسیدند.

ابن ابی الحدید در قصیده عینیه خود سروده است:

يا قالع الباب الذي عن هزه\*\*\*عجزت أكف أربعون وأربع

«ای برکننده دروازه ای که / چهل و چهار دست از به حرکت در آوردنش ناتوان بودند».

### مژده فتح

شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: علی علیه السلام داخل در خیبر شد و آن را فتح کرد سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سوی دژ روان شد و علی علیه السلام به استقبال حضرت آمد. وقتی نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام افتاد به او فرمود: خیر در خور سپاسگزاری و نیک کرداری تو به من رسید خداوند از تو راضی است؛ من نیز از تو راضی هستم. در این هنگام از شدت شوق اشک از چشمان علی علیه السلام جاری شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: چرا گریه می کنی؟

پاسخ داد از خوشحالی و شادی اینکه خدا و رسولش از من راضی هستند. در این لحظه حسان بن ثابت از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اجازه طلبید تا در شأن و منزلت علی علیه السلام شعری بسراید و چنین سرود

وكان علي أرمدا العين بيتي \*\*\*دواءاً فلما لم يحس مداويا

شفاه رسول الله منه بتفلة \*\*\* فبورك مرقياً وبورك راقيا

وقال سأعطي الراية اليوم صارماً \*\*\* مكيماً محباً للرسول مواليا

يحبّ الهي و الإله يحبه \*\*\* به يفتح الله الحصون الأوابيا

فاصفي بها دون البرية كلها \*\*\* علياً وسماه الوزير المواخيا

علی علیه السلام مبتلا به چشم درد شده/ در پی دوا بود پس وقتی که معالجه کننده ای نیافت

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با آب دهان او را از این بیماری شفا داد / چه خجسته طیب و چه خجسته بیماری؛

[ پیامبر ] صلی الله علیه وآله و سلم گفت: پرچم را به کسی خواهم سپرد که شمشیری است بڑا / او دوستدار رسول خدا و و از نزدیکان اوست؛

خدای مرا دوست می دارد و خدا نیز او را دوست می دارد / او خدا به سبب او دژهای نفوذناپذیر را فتح می کند

به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از میان تمام مردم / علی را انتخاب کرد نه کس دیگری را، و او را وزیری چون برادر خواند» (1).

## مدارا با اسیران

وقتی علی علیه السلام در راه فتح کرد در میان اسیران، صفیه دختر حبی بن اخطب هم به چشم می خورد و علی علیه السلام بلال را خواست و صفیه را به او سپرد و به او گفت ای بلال او را به دست هیچ کس جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسپار تا هرچه او صلاح بدانند، آن کند.

بلال در راه خود به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را از کنار کشتگان یهود عبور داد که نزدیک بود صفیه از ناراحتی قالب تهی کند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جریان اطلاع پیدا کرد رو به بلال کرد و فرمود: ای بلال، مگر مهر و عاطفه از دل تو رخت بسته است (2).

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صفیه را به مسلمان شدن و پذیرش دین توحید دعوت کرد که او اسلام را پذیرفت بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را برای خودش اختصاص داد و او را از بند اسارت آزاد کرد و پس از آن به ازدواج خود درآورد.

اوزن مؤدبی بود و زمانی که صفیه قصد داشت سوار مرکب شود، رسول خدا زانوانش را تا کرد تا صفیه پایش را روی زانوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد و راحت بر مرکب سوار شود، اما صفیه نپذیرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دید زیر چشم صفیه کبود شده از علتش پرسید صفیه گفت ای رسول خدا قبل از آمدن شما به اینجا من [در خواب دیدم که ما از جایش کنده شد و در دامان من افتاد این در حالی بود که من درباره شما چیزی

ص: 365

---

1- بحار الأنوار، ج 21، صص 16 و 21؛ جوامع السیره، ص 213.

2- المغازی، ج 2، ص 674؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 95.

نمی دانستم پس جریان را برای شوهرم گفتم او ضربه ای به صورتم زد و از آن ضربه صورتم کمبود شد و گفتم این [خواب] جز این نیست که بودن در کنار پادشاه حجاز (رسول خدا) را در سر می پرورانی

## فاتح خیبر

روایت شده است هنگامی که علی علیه السلام پرچم را در نزدیکی در خیبر در زمین فرو کرد، یک یهودی از در سرک کشید و گفت: تو کیستی؟

حضرت گفت: من علی بن ابی طالب هستم.

چون نام علی علیه السلام را شنید گفت: سوگند به آنچه بر موسی نازل شده است برتری یافتید.

آن یهودی اشاره به مطلبی در کتاب موسی داشت که می گوید: «آن کسی که شما را نابود می کند، اسمش ایلیاست و منظور از ایلیا علی علیه السلام است. بنابراین، ترسی سنگین در دل‌های آنان ریشه دوانید به گونه ای که نمی توانستند سر جایشان راحت باشند و همواره در اضطراب بودند.

## تسلیم و پذیرش پرداخت جزیه

وقتی علی علیه السلام دژهای اصلی خیبر را گشود و سرور مهتران یهود مثل مرحب و برادرش، یاسر و دیگران را که غرق سلاح بودند، به قتل رسانید و به تنهایی نزدیک صد نفر از شجاعان یهود را کشت و یهود توانستند تنها پانزده نفر از مسلمانان را به شهادت برسانند (1) یهودیان ترسیدند و از راه تونل‌های مخفی که بعضی از دژها را به هم مرتبط می ساخت، به آخرین قلعه که اموال و خوراکیها را در آن ذخیره کرده بودند و در آنجا هیچ جنگی وجود

ص: 366

---

1- بر اساس نظر اکثر تاریخ نگاران تمام کشته های یهودیان 93 نفر بوده است. بزرگان یهود که در این غزوه کشته شده اند بدین قرارند مرحب، حمیری به دست امیر مؤمنان علیه السلام اسیر، و به دست امیر مؤمنان علیه السلام محمد بن مسلمه کشته شد؛ یاسر برادر مرحب به دست زبیر و کنانه بن ربیع که پس از اسیری به دست محمد بن مسلمه به جای برادرش محمود بن مسلمه کشته شد.



نداشت و هنوز فتح نشده بود پناه بردند. در این میان که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با اصحابش آنان را محاصره کرده بودند، یک یهودی نزد حضرت آمد و گفت ای محمد، اگر راه فتح قلعه را به شما نشان دهم خودم و خانواده و اموالم در امان هستیم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: بله در امان هستی بگو ببینم چه رهنمودی داری؟

گفت: دستور بده این نقطه اشاره به نقطه ای (کرد را حفر کنند و بعد از کندن به راه آب قلعه می رسید پس راه آب را ببندید تا آنان بدون آب بمانند و زود تسلیم شوند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نظر او را قبول نکرد و فرمود: امیدواریم خداوند راهی غیر از این برای ما مقدر کند. تو نیز در امان هستی

دایره محاصره دمام بر یهود تنگتر می شد و آنان دانستند که توان مقاومت در برابر مسلمانان را ندارند از این رو بزرگ یهودیان ابن ابی الحقیق کسی را نزد رسول خدا فرستاد که به حضرت اعلام کند یهود قصد مذاکره دارند آیا اجازه می دهید نزد شما بیایم

و با شما در این باره صحبت کنم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: بله.

ابن ابی الحقیق نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم رفت و با ایشان مصالحه کرد که یهودیان در امان باشند و خون حتی یک نفر از یهود ریخته نشود و آنان با زنان و فرزندان خود از سرزمین خیبر خارج شوند و تمام دارایی خود را از زمین و سلاح و سیم و زر همانجا رها کنند و بروند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم این پیشنهاد را به شرطی پذیرفت که هر چه را اندوخته یا دفن کرده اند از او پنهان ندارند(1).

### مسلمان شدن یهودیان

هنگامی که یهودیان ساکن خیبر دست از جنگ برداشتند و با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مصالحه کردند و آماده شدند طبق مصالحه خیبر را ترک کنند نزد رسول خدا آمدند و پیشنهاد کردند ای محمد بگذار ما همینجا بمانیم و روی زمینها کار کنیم؛ چراکه ما به امور این

ص: 367

زمینها آگاه تریم و نصف درآمد کشاورزی برای ما باشد و نصف دیگر برای خودتان.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پذیرفت و با آنان مصالحه کرد به این شرط که اگر ما خواستیم شما را از آنجا اخراج می کنیم و اگر خواستیم می گذاریم شما به کارتان ادامه دهید.

یهودیان به کشاورزی خود ادامه دادند و وقتی که محصول به بار نشست، پیامبر عبدالله بن رواحه را نزد آنان فرستاد تا نصف محصولات خبیر را از آنان دریافت کند. عبدالله نزد آنان آمد و تمام میوه ها و محصولات را قیمت گذاری کرد و به آنان گفت: یا تمامشان برای شما باشد و نصف قیمت را به من بدهید و یا اینکه محصولات را به من بدهید و من به شما نصف قیمت را می دهم؟

یهودیان گفتند: این روش درستی است. در سایه درستی و عدل است که آسمان زمین استوار گردیده است آنگاه یهودیان وقتی که عدل اسلام و اخلاق حسنه پیامبر را دیدند، مسلمان شدند. گفته شده وقتی که اموال خبیر تقسیم شد مسلمانان سیر شدند و وسایل رفاه و آسایش را در آنجا یافتند که پیش از فتح خبیر از آن برخوردار نبودند تا آنجا که بعضی از مسلمانان می گفتند ما اصلاً سیر نمی شدیم تا آنکه خبیر را فتح کردیم.

برخی گفتند: وقتی خبیر فتح شد ما گفتیم الآن از خرما سیر شدیم.

### گذشت نه انتقام

پس از فتح خبیر که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خیالش از یهود آسوده شد و از جنگ با آنان رهایی یافت زنی یهودی به نام زینب بنت الحارث بن سلام بن مشکم، دختر برادر مرحب گوسفند بریانی را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هدیه فرستاد. او قبلاً پرسیده بود که آن حضرت کدام عضو گوسفند را بیشتر دوست دارد و به او گفته بودند که حضرت دست گوسفند را بیشتر از جاهای دیگر گوسفند دوست دارد بنابراین، زینب دست آن را بیشتر از دیگر جاها مسموم کرد و بقیه اعضای گوسفند را نیز در سم کشته ای خوابانید. سپس آن را نزد رسول خدا آورد. وقتی گوسفند را در مقابل پیامبر گذاشتند؛ حضرت یک لقمه از دست را در دهان گذاشت و سپس آن را فوراً از دهان بیرون آورد، ولی بشر بن براء بن

معروف) که با حضرت هم غذا شده بود، گوشت را خورد. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: از خوردن این گوسفند منصرف شوید که کتف این گوسفند مرا خبر می دهد که آلوده به زهر است. سپس آن زن را خواست و او نیز به این کار خود اعتراف کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود چرا مرتکب این کار شدی؟

او در حالی که در پی توجیه کار خود بود گفت با قوم من چنان کردی که بر تو پوشیده نیست، لذا با خود اندیشیدم که اگر پیامبر باشد از ماجرا آگاه خواهد شد و اگر فرمانروا باشد با خوردن این سم نابود خواهد شد و از او رها خواهیم شد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از تقصیر او درگذشت زینب که چنین رفتاری را از حضرت دید، مسلمان شد و گفت الآن دانستم که از سوی خدا پیامبری و تو و حاضران را گواه می گیرم که دین تو را اختیار کرده ام و گواهی می دهم که خدایی جز او نیست و محمد رسول خداست (1).

بشر بن براء به سبب خوردن آن گوشت سمی از دنیا رفت ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از این جریان سه سال زندگی کرد و اثرات سم را در این مدت تحمل می کرد. در آن بیماری که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درگذشت مادر بشر بن براء برای عیادت پیامبر آمد. آن حضرت به او فرمود: ای مادر، بشر عوارض آن چیزی که من و فرزندان در روز فتح خیبر خوردیم پیوسته به سراغ من می آید و اکنون به پایان رسیدن نفسهایم آغاز شده است. سرانجام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به سبب خوردن آن سم به شهادت رسید (2). البته درباره علت رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایات تاریخی دیگری نیز وجود دارد که باید به کتابهای مفصل رجوع شود.

## دو مژده

پس از فتح دژهای خیبر پیکی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و رسیدن پسر عمویش جعفر بن ابی طالب و همراهانش را از سرزمین حبشه به ایشان مژده داد. چیزی نگذشت که جعفر خود را به خیبر رساند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به استقبالش رفت و او را در آغوش گرفت و

ص: 369

1- بحار الأنوار، ج 21، صص 6 و 7.

2- بحار الأنوار، ج 17، ص 397.

پیشانیش را بوسید. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم روی به مردم کرد و فرمود: نمی دانم به کدام یک از این دو بیشتر خوشحال شوم: فتح دژهای خیبر، یا آمدن پسر عمویم جعفر؟

برخی گفته اند وقتی که جعفر به خیبر رسید رسول خدا دوازده گام به استقبال ایشان رفت و پیشانی او را بوسید و اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود: نمی دانم که خوشحالی کدام یک از این دو بیشتر است آمدن تو ای جعفر از سرزمین حبشه، یا از اینکه خداوند به وسیله برادرت علی دژهای یهود را به روی ما گشود؟ (1)

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به جعفر فرمود: آیا نمی خواهی تو را هدیه ای دهم؟

جعفر گفت: بله ای رسول خدا با جان و دل می خواهم.

مردم تصور کردند که زر و سیم به او خواهد داد ولی پیامبر خدا فرمود چیزی به تو هدیه می کنم که اگر هر روز آن را بجا آوری برایت از دنیا و آنچه در آن است بهتر است (2).

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نمازی را که به نماز جعفر طیار معروف است به وی تعلیم فرمود آن نماز چهار رکعت و با کیفیت خاصی است که در کتابهای ادعیه ذکر شده است (3).

### هدیه هایی از سرزمین حبشه

هنگامی که جعفر در خیبر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمد بهترین عطر و قطیفه را برای حضرت آورد. پیامبر فرمود: این قطیفه را به کسی خواهم داد که او خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

سرهای حاضران مشتاقانه به سوی آن کشیده شد پیامبر فرمود: علی علیه السلام کجاست؟

عمار یاسر شتابان خود را به امیر مؤمنان علیه السلام رساند و او را نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم فراخواند.

وقتی امیر مؤمنان علی آمد، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: علی علیه السلام این قطیفه را برای تو باشد. علی علیه السلام آن را گرفت و نزد خود نگاه داشت تا آنکه وارد مدینه شد و به بازار نزد زرگری رفت و قطیفه ای زربفت را بدو سپرد و او قطیفه را شکافت و رشته های زر آن را جدا کرد

ص: 370

1- همان، ج 21، ص 25

2- اصول کافی، ج 3، ص 465

3- نک: مفاتیح الجنان.

امام علیه السلام طلاها را فروخت و پولش را میان فقیران مهاجر و انصار تقسیم کرد. آنگاه به منزل رفت در حالی که برای خودش چیزی برنداشت. روز بعد پیامبر علی علیه السلام را در میان اصحاب خود دید و به او گفت ای علی امروز ناهار من و این اصحابم را توبه عهده بگیر.

علی علیه السلام با آنکه چیزی نیندوخته بود فرمود به روی چشمای رسول الله خوش آمدید. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با پنج تن از اصحابش به نامهای حذیفه عمار، ابوذر، سلمان و مقداد وارد خانه علیه شدند حذیفه می گوید در این لحظه علی علیه السلام پیش فاطمه علیها السلام رفت و به این امید که نزد او خوراکی بیابد. در وسط حیاط خانه کاسه بزرگی پر از ترید و گوشت با استخوان بر روی آتش می جوشید. بوی مشک از آن در هوا پخش شده بود. علی علیه السلام آن را برداشته و در مقابل رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نهاد و ما مشغول خوردن شدیم. وقتی که همه سیر شدیم متوجه شدیم که چیزی از آن کم نشده بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نزد فاطمه علیها السلام رفت و ما صدایش را می شنیدیم که فرمود ای فاطمه این خوراک را از کجا تهیه کردی؟ فاطمه گفت: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (1)؛ «این [خوراک] از سوی خداست خدا به هر که بخواهد بی حساب روزی می دهد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حالی که اشک می ریخت از پیش فاطمه علیها السلام خارج شد و گفت: سپاس خدای را که نمردم و همان حالتی را که زکریا از مریم دید، برای دخترم دیدم چه اینکه زکریا هرگاه وارد محراب عبادت مریم می شد، غذای مخصوصی در آنجا می دید و از او می پرسید: ای مریم این را از کجا آورده ای؟ او می گفت: «هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (2).

### گراماتی در خیبر

برخی از کسانی که در فتح خیبر حضور داشتند نقل کرده اند ما از فتح خیبر از جانب خدا به دستان علی علیه السلام تعجب نکردیم؛ بلکه تعجب ما از این بود که علی یا چگونه در آن دژ را کند و آن را چهل ذراع آن طرفتر پرتاب کرد؟ در حالی که آن در را چهل نفر تلاش

ص: 371

1- سوره آل عمران آیه 37

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 26.

کردند که حمل کنند ولی نتوانستند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اصل جریان را به ما خبر داد و فرمود به آن خدایی که جان من در کف قدرت اوست سوگند، علی علیه السلام را چهل فرشته کمک می کردند (1).

هنگامی که فردی از علی علیه السلام پرسید ای ابالحسن، شما خیلی با قدرت در راکندی در حالی که سه روز گرسنه بودی آیا با نیروی بشری آن را از جای کندی؟ علی فرمود: من آن را با نیروی بشری نکنم بلکه به مدد [نیروی خدایی آن را از جای کندم (2)].

## از نشانه های نبوت

وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از خیبر به سوی مدینه در حرکت بود جابر می گوید در بین راه به رودی بزرگ برخورد کردیم که از آب پر شده بود و راه دیگری نداشتیم و حتماً باید از آنجا عبور می کردیم از این رو گروهی با نيزه ای عمق آب را اندازه گرفتند که نيزه به کف رود نرسید. همه متحیر ماندیم که ناگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرود آمد و مشغول دعا شد و گفت: بارالها تو برای هر رسولی نشانه و معجزه ای قرار داده ای و اکنون قدرت و معجزه خود را بر ما نمایان کن خدایا امروز یک نشانه از نشانه های رسولانت را به ما عطا فرما.

سپس چوبدستی خود را به آب زد و سوار مرکبش شد و فرمود: با یاد و نام خدا پشت سر من حرکت کنید.

آنگاه مرکب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بر روی آب به راه افتاد و مردم با مرکبهای خود پشت سر آن حضرت بر روی آب حرکت کردند و حتی نمی به کفش آنها یا سم حیواناتشان نرسید (3)-(4).

ص: 372

1- همان، ص 40

2- همان.

3- الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 160

4- حافظ می گوید: یکدم غریق بحر خدا شوگمان مبر\*\*\* کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی و درباره مردان خدایی گفته: غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از خیبر به مدینه بر می گشت در راه مدینه به سمت «وادی القری» حرکت کرد. وادی القری منطقه دیگری بود که یهودیان در آنجا ساکن بودند و پیامبر به سوی آنان رفت تا آنان را به اسلام دعوت کند و اگر به آیین اسلام نگریدند، ذمه پرداخت کنند، وگرنه با آنان بجنگند و منطقه را از شرارت‌های آنان و توطئه‌هایی که علیه اسلام و مسلمانان صورت می گرفت و مسلمانان سالها از رفتار آنان در رنج بودند پاک کند.

وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به منطقه آنان رسیدند قلعه‌های آنان را چند روزی محاصره و سپس فتح کردند، سپس با آنان پیمانی همانند خیبر بست مبنی بر اینکه آنان در زمینهای خودشان مشغول به کار باشند ولی نصف درآمد برای آنان و نصف دیگر برای مسلمانان باشد.

سپس غنایم را بین اصحاب خود تقسیم کرد و به سوی مدینه رفت.

### باغ های فدک

فدک (1) سرزمین حاصلخیزی بود که هفت باغ سرسبز در آن وجود داشت و یهود در آنجا ساکن بودند و ریاست آنجا با یوشع بن نون بود. وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم کار خیبر را به پایان رسانید، روی به علی کرد و فرمود: ای علی برخیز پرچم را بگیر؛ علی علیه السلام برخاست و پرچم را گرفت آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به آن حضرت دستور داد حضرت دستور داد روانه دهکده فدک شود. مردم فدک که از قهر خدا بر خیبر و روانه شدن فاتح خیبر، علی به سوی خود آگاه شدند تمام وجود آنان را ترس و وحشت فراگرفت از این رو، پیش از آنکه علی به آنان برسد پیکی را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرستادند که مصالحه کنند تا جامه‌هایی از دارایی شان بر آنها بپوشاند برایشان و انهد و از ریختن خونشان صرف نظر کند و در عوض آنان نیز اموال و زمینهایشان را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بگذارند.

فردی که از منطقه فدک نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمد، «محصیة بن مسعود از قبیله بنی حارثه بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با آنان مصالحه کرد و به آنان امان داد و باغ‌های فدک ملک شخصی

ص: 373

---

1- فدک در فاصله 50 کیلومتری خیبر و 140 کیلومتری مدینه قرار دارد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شد؛ زیرا آنجا را بدون لشکرکشی فتح کردند.

پس در این هنگام جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم له نازل شد و گفت: ای رسول الله، خداوند به تو دستور می دهد که حق خویشاوندانت را بپردازی (1).

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: ای جبرئیل خویشاوند من کیانند و حقشان چیست؟

جبرئیل گفت: خویشاوند تو فاطمه است و باغهای فدک را به او عطا کن.

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فاطمه ایلام را به حضور خواست و به دستور خدا، فدک را به او بخشید تا هدیه و ملک خاص او و معاشی برای فرزنداناش باشد فدک در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ملک فاطمه و در اختیار او بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم غنایم خیبر و وادی القری را پس از جدا کردن «صفایا» (اشیاء اختصاص داده شده به ایشان) و خمس بین اصحاب خود تقسیم کرد این تقسیم باعث شد مسلمانان به رفاهی دست یابند که قبلاً نداشتند این تقسیم بدین علت بود که خیبر و وادی القری را با لشکرکشی و جنگ فتح کرده بودند و جنگجویان نیز حقی داشتند، بر خلاف فدک که چیزی از آن به آنان تعلق نمی گرفت (2).

### سریه اسامه بن زید

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پس از برگشتن از خیبر در مدینه اقامت کرد و تا شوال سال هفتم هجری در آنجا ماند در این مدت برای تثبیت امنیت اطراف، مدینه و تنبیه کسانی که حمله به مسلمانان را در سر می پروراندند و رساندن احکام و تعالیم سمحه اسلام سریه هایی را اعزام کرد که یکی از این سریه ها سریه اسامه بن زید است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اسامه بن زید را با گروهی به سوی یکی از روستاهای یهودی نشین - که «حرقه» خوانده فرستاد تا آنان را به آیین اسلام فراخوانند یکی از اهالی آن روستا مردی بود به نام «مرداس بن نهیک وقتی که دید سپاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سوی آنان می آیند، خانواده و اموال خود را می شد.

ص: 374

1- «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» سوره اسراء، آیه 26؛ «فَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» سوره روم، آیه 38.

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 11.



بر داشت و به کوه پناه برد. پس از آن نزد مسلمانان آمد و شهادتین خود را بر زبان جاری ساخت، ولی اسامه ضربه ای به او زد و او را درجا کشت.

وقتی اسامه برگشت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، آمد، جریان را برای آن حضرت نقل کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به اسامه فرمود: مردی را کشتی که به وحدانیت خداوند و اینکه من رسول خدا هستم شهادت می داد؟

اسامه گفت: او برای رهایی از کشته شدن چنان مطالبی را بر زبان راند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: پرده قلبش را کنار نزنه بودی گفته اش را نپذیرفتی و از درونش آگاهی نداشتی پس از چه رو او را کشتی؟].

در این باره خداوند این آیه را نازل فرمود: «... وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...» (1). و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند مگویید: تو مؤمن نیستی».

سپس رسول خدا هه دیه مرداس را برای بازماندگانش فرستاد (2).

### سربه ابن رواحه

پس از بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خیبر به حضرت خبر دادند که «بشیر بن رزام یهودی افراد قبیله غطفان را گرد آورده است تا به مدینه حمله کنند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عبدالله بن رواحه را با سی سوار از جمله عبدالله بن انیس به سوی آنان فرستاد. چون نزد وی رسیدند بر آن شدند تا او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برند و آن حضرت درباره او نظر دهد. به همین سبب به او گفتند: آیا دوست نداری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را بر خیبر بگمارد؟ گفت چرا دوست دارم آنان همچنان با او سخن گفتند تا به رفتن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم راضی شد و او با سوار به سمت مدینه به حرکت درآمد هر یک از افراد او در کنار یک مسلمان به راه افتادند تقریباً شش میل که آمدند بشیر یهودی پشیمان شد و به فکر نیرنگ افتاد. در همین هنگام دست به سوی شمشیر عبدالله بن انیس برد که عبدالله متوجه شد و شترش را رم داد، سپس بر آن جماعت یورش برد تا آنکه عبدالله بر بشیر چیره شد و پایش را قطع کرد. در دست

ص: 375

1- سوره نساء، آیه 94

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 11.

بشیر عصایی سرکج بود. او با آن به صورت عبدالله زد و تا فرق سرش را شکافت مسلمانان بر همردیفان خود چیره شدند و آن سی سوار نیز به تمامی کشته شدند، و هیچ یک از مسلمانان زخمی نشدند مسلمانان نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمدند و پیامبر دستی بر زخم سر عبدالله کشید که التیام یافت و تا زنده بود هرگز از آن زخم احساس درد نکرد(1).

### بازگرداندن خورشید

در سال هفتم هجری خورشید پس از آنکه غروب کرده بود برای امیر مؤمنان علی علیه السلام بار دیگر طلوع کرد، و این رویداد در تاریخ با نام «ردالشمس» مشهور شد. اسماء دختر عمیس گزارش می کند که روزی به رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و وحی نازل می شد، و آن حضرت سرش را بر زانوی علی علیه السلام گذاشته بود علی علیه السلام هنوز نماز عصر را بجای نیاورده بود و آفتاب غروب کرد. پس از آن پیامبر از علی علیه السلام پرسید آیا نماز خواندی؟ علی علیه السلام گفت: نه.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دستهایش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: «اللهم انه كان في طاعتك وطاعة رسولك فاردد عليه الشمس؛ بار خدایا او (علی) در حال اطاعت از تو و اطاعت و فرمانبرداری از رسول تو بوده است پس برای او خورشید را بازگردان اسماء گفت: من دیده بودم که خورشید غروب کرده سپس برآمد و بر زمین و کوه پرتو افکند. این قضیه در «صهباء» در نزدیکی خیبر رخ داد(2).

### سریه بشیر

یکی دیگر از سریه ها، سریه بشیر بن سعد انصاری است که با سی تن به سوی بنی مره رفت و همگی شهید شدند بشیر به سبب ضربات دشمن زخمی شد. برخی گفتند: بشیر در همین سریه به شهادت رسید ابن زید حارثی اخبار اینان را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم گفت.

سپس بعد از آمدن پیک خود بشیر نیز وارد مدینه شد (3).

ص: 376

1- اعلام الوری، ص 101.

2- بحار الأنوار، ج 21، صص 42 و 43.

3- المغازی، ج 2، ص 723.

## سریه به سوی یمن و جبار

یکی دیگر از سریه ها سریه بشیر به سوی سرزمین یمن و جبار که از سرزمینهای قبیله غطفان و یا به گفته برخی فزاره و عذر است می باشد در این سریه سیصد تن از مسلمانان همراه او بودند و برای سرکوبی عده ای که قصد حمله به مدینه را داشتند به سوی آنان به راه افتادند. سپاهیان شبها در حرکت بودند و روزها مخفی می شدند. دشمن وقتی فهمید بشیر به سوی آنان می آید گریختند و سپاه اسلام به غنایم زیادی دست یافتند و دو نفر را نیز به اسارت درآوردند و با خود به مدینه آوردند. سرانجام آن دو نیز مسلمان شدند(1).

## سریه به سوی نجد

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم همچنین گروهی را به سوی نجد فرستاد. راوی می گوید در این سریه سهم یکایک ما از غنیمت دوازده شتر بود(2).

## عمره قضا

### عمره قضا (3)

بدین سبب به آن عمره قضا می گویند که قضای عمره سال حدیبیه بود که مسلمانان در این سریه قصد داشتند قضای آن را بجا آورند در اول ماه ذی القعدة سال هفتم هجری رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به اصحابش دستور داد که برای قضای آن عمره ای که مشرکان در حدیبیه جلوی آن را گرفتند آماده سفر شوند و اعلام کرد کسانی که سال گذشته در حدیبیه حضور داشتند حق رویگردانی و ماندن در مدینه را ندارند از این رو همه حاضران در حدیبیه در آن سفر حضور یافتند مگر شهدای خیبر و کسانی که در آن مدت مرده بودند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اباذر غفاری را جانشین خود در مدینه کرد و از مدینه خارج شد. حدود دو هزار مسلمان با آن حضرت برای انجام اعمال عمره به حرکت درآمدند و شصت

ص: 377

1- همان، صص 727 تا 730

2- همان، ص 722

3- از نامهای دیگر این غزوه غزوة القضيّه عمره القضيّه عمره القصاص (چون آیه: الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات، قصاص در این غزوه نازل شده بود و... نک روض الانف، ج 2، ص 254).

شتر را برای قربانی علامت گذاشت و به سوی مکه روان کرد و ناجیه بن جندب اسلمی را به سرپرستی آنها معین نمود حضرت از مسجد مدینه احرام بست و مسلمانان نیز از ایشان پیروی کردند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و مسلمانان لبیک گویان راه مکه را در پیش گرفتند، ولی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خود را از فریب قریش در امان نمی دید و احتمال می داد او و اصحابش را که در مکه بدون سلاح هستند، غافلگیر کنند. لذا محمد بن مسلمه را با دویست نفر مأمور کرد با اسلحه، لازم مانند شمشیر زره و نیزه سوار بر صد اسب حرکت کنند و در منطقه مرالظهران که نزدیک حرم است فرود آیند و منتظر رسیدن پیامبر و اصحابش شوند. وقتی قریش از این جریان آگاه شدند فردی را نزد پیامبر فرستادند تا به آن حضرت اعلام کند یکی از شروط پیمان حدیبیه آن بود که سلاحی جز سلاح مسافر که شمشیر باشد، همراه نداشته باشند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پاسخ داد: ما قطعاً به این شرط عمل می کنیم و بدون سلاح وارد مکه خواهیم شد و این افراد با سلاح خود همین جا می مانند و منتظر بازگشت ما خواهند بود(1).

با اجرای این نقشه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم قریش فکر نیرنگ و خیانت را از سر خود بیرون کردند.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و کسانی که با او بودند با سلاح مسافر وارد مکه شدند و قریش نیز از مکه خارج شده و در تپه ها و کوه های مجاور مسکن گزیدند و مکه را برای آنان خالی کردند. برخی تاریخنگاران گفته اند قریش شهر را تخلیه کرده بودند تا با آن حضرت رویه رو نشوند؛ و این به سبب کینه و دشمنی ای بود که با او و خدایش داشتند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم لبیک گفتن را ادامه داد تا آنکه رکن را با عصای خویش استلام کرد و ورود پیامبر به مکه از راه کوهستانی بود که از منطقه حجون سر در می آورد. عبدالله بن رواحه زمام شتر حضرت را در دست داشت و چنین می سرود

خلوا بني الكفار عن سبيله\*\*\* اليوم نضربكم على تنزيله

ضرباً يزيل الهام عن مقلبه\*\*\* ويذهل الخليل عن خليله

قد أنزل الرحمن في تنزيله\*\*\* بأن خير القتل في سبيله

يا رب إني مؤمن بقبيله\*\*\* إني رأيت الحق في قبوله(2)

ص: 378

1- نك الطبقات الكبرى، ج 2، صص 86 به بعد.

2- بحار الأنوار، ج 20، ص 337.

ای فرزندان کفر و شرک راه را برای او رسول خدا باز کنید / امروز با اعمالمان شما را به قبول تنزیل قرآن و حقانیت اسلام [مجبور می کنیم.

چنانچه می زنیم که هوش از سرتان بپرد و دوست دوست دیگرش را فراموش کند .

خداوند در قرآن خود فرموده که بهترین نوع کشته شدن، شهادت در راه اوست.

پاره ها من به گفتار او ایمان دارم و حق را تنها در پذیرش رسالت او می دانم .»

### **پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مناسک خود را بجای آورد**

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم روی همان شتری که قرار داشت خانه خدا را طواف کرد، و مسلمانان نیز دور خانه خدا طواف کردند ایشان به عبدالله بن رواحه دستور داد که این دعا را بخواند و مسلمانان نیز با او هم صدا شوند و بگویند: «لا إله إلا الله وحده وحده، صدق وعده، ونصر عبده، وأعزّ جنده، وهزم الأحزاب وحده؛ خدایی جز او نیست یگانه و بی همتاست. به وعده خود عمل کرد و بنده خود را یاری کرد و سپاه توحید را گرامی ساخته و کفر و شرک را به تنهایی در هم شکسته است.»

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پس از بجا آوردن مناسک عمره داخل خانه خدا شد تا اینکه موقع ظهر فرا رسید، آنگاه به بلال دستور داد که بر بام کعبه اذان بگوید. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نماز را با اصحابش به جماعت اقامه کردند موقعی که حضرت می خواست سعی بین صفا و مروه را بجای آورد دید که بت پرستان او و اصحابش را زیر نظر دارند پس به اصحابش فرمود خداوند رحمت کند آن کسی را که امروز از خودش قدرتی را به نمایش گذارد .

به همین علت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در قسمتی از سعی خود هروله کردند که الآن نیز جای هروله در سعی مشخص است. مسلمانان نیز هروله کردند تا مشرکان به نیرو و چابکی مسلمانان پی برند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و اصحابش هفت مرتبه سعی کردند و بعد از فراغ از سعی، بقیه مناسک را انجام دادند از احرام خارج شدند. سپس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دستور داد که دویست نفر به درّه مَرّ الظهران بروند و مراقب سلاح و وسایل نظامی باشند تا آن دویست نفر بیایند و اعمالشان را انجام دهند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم سه روز در مکه ماند در ظهر روز چهارم سهل بن عمرو با چند نفر از

مشرکان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند: مهلت شما تمام است، الآن مکه را ترک کنید. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ابورافع دستور داد که بانک حرکت بدهد، و اعلام کند که هیچ

مسلمانی شب را در مکه نماند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و و اصحابش از مکه خارج شدند و به حرکت خود ادامه دادند تا به سرف» در ده میلی مکه رسیدند و آنجا استراحت کردند و شب را به صبح رساندند(1).

### هنگام بازگشت به مدینه

وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قصد کرد مکه را ترک کند و به مدینه برگردد، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزد ایشان آمد و نامه ای از سوی خواهر همسرش میمونه دختر حارث خواهر ام فضل همسر عباس، به رسول خدا داد. او تحت تأثیر مشاهداتش از رسول خدا قرار گرفته بود و دوست داشت با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازدواج کند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پیشنهاد او را پذیرفت تا شاید از این راه دل قریش را نرم کند و پیوندش را با قریش محکم تر سازد(2). به همین علت غلام او، ابورافع در مکه ماند تا به هنگام غروب میمونه را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیاورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سرف ماند تا میمونه به آنجا رسید و بعد از خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و مسلمانان از مکه سفیهان و کودکان مشرکان، میمونه را اذیت کردند و مشرکان برای رغبت او به ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سخت او را ملامت کردند و خواستند که از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منصرف شود ولی او سخنان آنان را گوش نداد و بر خواسته خود پافشاری کرد.

و به گفته برخی از تاریخ نگاران میمونه آخرین زنی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با او ازدواج کرد و نیز آخرین همسر رسول خدا بود که از دنیا رفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه بازگشت و آن خوابی که تقریباً یک سال قبل دیده بود در عالم حقیقت به وقوع پیوست و این آیه نازل شد: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ

ص: 380

1- السيرة النبوية، ج 3، ص 430؛ المغازي، ج 2، صص 731 تا 734؛ الطبقات الكبرى، ج 2، ص 78. النهايه ج 2، ص 230

2- بحار الانوار، ج 7، ص 22.

مِنْ دُونَ ذَلِكَ فَتَحًا قَرِيبًا» (1)، حقاً خدا رؤیای پیامبرش را تحقق بخشید [که دیده بود]: شما بی تردید به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده اید با خاطری آسوده وارد مسجد الحرام می شوید خدا آنچه را که نمی دانستید دانست و غیر از این، فتح نزدیکی برای شما قرار داد.

در این آیه اشاره ای به فتح مکه شده است که در سال هشتم هجری محقق شد.

### از رویدادها و خاطره های سال هشتم

روش عادی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم این بود که بعد از هر نماز برای مسلمانان خطبه می خواند و در هنگام خواندن خطبه بر تنه درخت خرمایی که در مسجد بود، تکیه می داد. در ابتدای سال هشتم هجری زنی از انصار از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اجازه گرفت تا فرزندش که نجار بود.

برای حضرت منبری درست کند تا روی آن بنشیند و خطبه بخواند. رسول خدا اجازه داد و او منبری از جنس چوب ساخت که سه پله داشت روز جمعه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بالای منبر رفت و خطبه را خواند و آن تنه درخت برای دوری از رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به حالتی دردناک می نالید تا آنکه از غم و غصه [از هم شکافت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از منبر پایین آمد و دستان پر مهر خود را به آن کشید تا آرام گرفت (2)]. سپس روی منبر رفت و خطبه را ادامه داد.

### سربه کعب غفاری به سوی منطقه ذات اطلاق

«ذات اطلاق» منطقه ای است از نواحی شام که پشت وادی القری واقع شده است. ساکنان آنجا از قبیله «قضاعه» بوده اند و رئیسشان مردی بود به نام «سدوس». پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم در الاول سال هشتم هجرت، کعب بن عمیر غفاری را با پانزده تن از مردان مبلغ دینی به سوی آنان فرستاد تا پیام اسلام را به آنان برسانند. هنگامی که آنان به منطقه ذات اطلاق رسیدند، جمعیت زیادی را در آنجا یافتند و آنان را به اسلام فرا خواندند. اما آنان از پذیرش مبلغان اسلام سر باز زدند و بر آنان شوریدند و به جنگ با آنها پرداختند. از این رو،

ص: 381

1- سوره فتح، آیه 27

2- از آن پس آن ستون را ستون حنانه نام نهادند.

یاران و همراهان کعب همگی به شهادت رسیدند کعب بن عمیر، با تنی خسته و زخمی خود را مخفی کرد و سپس با سختی و مشقت وارد مدینه شد و خبر خود و یاران و همراهانش را برای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گزارش داد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان از شنیدن این خبر بسیار ناراحت و متأثر شدند(1).

### سریه مونه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حارث بن عمیر (ازدی را به همراه نامه ای به سوی پادشاه بصره که فرمانروای (2) بی چون و چرای تمام نواحی سرزمین شام بود، فرستاد تا او را به پذیرش اسلام دعوت نماید. زمانی که حارث بن عمیر در مونه از توابع بلقاء و در نزدیکی شهر دمشق فرود آمد شرحبیل بن عمرو غسانی فرماندار مونه جلوی راه او را گرفت و وی را دستگیر کرد. اما وقتی که دانست او فرستاده و سفیر پیامبر خدا به سوی پادشاه بصره می باشد، برخلاف عرف رایج آن روزگار فرستاده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به شهادت رساند(3).

پس از صلح حدیبیه با آنکه فرستادگان و سفیران زیادی از مدینه به سوی پادشاهان و بزرگان و فرماندهان گسیل می شدند جز حارث بن عمیر که توسط شرحبیل به شهادت رسید، هیچکس دیگری از فرستادگان و سفیران پیامبر خدا کشته نشد. به همین جهت، وقتی خبر شهادت حارث بن عمیر به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید به شدت برای او ناراحت شد و مردم را فراخواند و آنان را از شهادت حارث بن عمیر آگاه کرد(4). همچنین آنان را از شهادت گروهی از مبلغان اسلام خبردار ساخت بنابراین، مسلمانان به سرعت حرکت کردند و در منطقه جرف اردو زدند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز ظهر را با آنان اقامه کرد، سپس برای آنها خطبه خواند و آنان را پند داد و موعظه فرموده و گفت: سفارش می کنم شما را به

ص: 382

1- المغازی، ج 2، ص 752

2- او از طرف روم فرمانروای مطلق شامات بود.

3- نک؛ الطبقات الکبری، ج 2، صص 92 به بعد، المغازی، ج 2، ص 755؛ البدایه والنهایه، ج 4، ص 241.

4- حادثه شهادت حارث بن عمیر و شهادت کعب بن عمیر و سپاه، مبلغان از لحاظ زمانی مقارن و به هم نزدیک بوده است.



تقوای الهی و سفارش می‌کنم با مسلمانانی که همراه شما هستند، به نیکی رفتار کنید. اینک به نام خدا و در راه خدا به جنگ با دشمن خدا بروید و با کسانی که به خدا کفر می‌ورزند نبرد کنید، اما هرگز عهد شکنی نکنید و از حد خود تجاوز نکنید؛ کودکان و زنان و سالخوردهگان را نکشید نه درختان خرما و نه هیچ درخت دیگری را قطع و هرگز ساختمانی را خراب نکنید. آنگاه فرماندهی سپاه سه هزار نفری را به جعفر بن ابی طالب سپرد و فرمود: اگر جعفر کشته شد زید بن حارثه امیر سپاه خواهد بود و اگر زید کشته شد، عبد الله بن رواحه.

### بیرق سفید در دستان جعفر

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرچم سفیدی را برای سپاهیان بست و آن را به دست جعفر سپرد و فرمود: هنگامی که با دشمنان رویه روشدی آنان را به یکی از این سه موضوع دعوت کن، هر یک را پذیرفتند از آنان قبول و به همین بسنده کن آنان را به پذیرش اسلام دعوت کن، اگر پذیرفتند، بپذیر و به همین بسنده کن؛ آنگاه از آنها بخواه که از منازل و دیار خود به دیار مهاجران کوچ کنند و اگر پذیرفتند آنان را آگاه کن هر چه که برای مهاجران است، برای آنها نیز هست و هر تکلیفی که بر مهاجران است بر آنان نیز هست. چنانچه اسلام را پذیرفتند و ماندن در خانه و دیار خود را گزیدند آگاهشان کن که آنان مانند سایر مسلمانان عرب خواهند بود. حکم خدا بر آنان جاری خواهد شد و در اموالی که بدون جنگ نصیب مسلمانان می‌شود و یا غنایم جنگ سهمی برای آنان نمی‌باشد مگر آنکه همراه مسلمانان در جهاد شرکت کنند. اما اگر از پذیرش اسلام سرباز زدند آنها را به پرداخت جزیه دعوت کن چنانچه پذیرفتند از آنان قبول و به همین بسنده کن حال اگر از پرداخت جزیه نیز سرباز زدند از خداوند کمک بخواه و با آنان بجنگ چنانچه مردم قلعه یا شهری را به محاصره در آوردی و آنها از تو خواستند که آنان را تسلیم حکم خدا کنی آنها را تسلیم حکم خدا نکن، بلکه به حکم خودت تسلیم کن زیرا نمی‌دانی که آیا حکم واقعی خدا را درباره آنان اجرا کرده‌ای یا نه؟ اگر اهالی قلعه یا شهری را به محاصره درآوردی و آنان خواستند که تو ذمه و پیمان خدا و پیامبر خدا را بر آنان بگذاری و از طرف خدا و رسولش

با آنها پیمان بندی و یا به آنان امان دهی، تو چنان مکن و عهد و پیمان خدا و رسولش را به آنان مسپار، بلکه عهد و پیمان خود پدر و یاران خود را به ایشان بسپار، زیرا اگر آنها با شما و پدرانانتان پیمان شکنی کنند برای شما بهتر از آن است که در عهد و پیمان خدا و رسولش، خیانت کنند (1)

### با عبدالله بن رواحه

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم هنگام حرکت سپاه اسلام ایشان را تا ثنیة الوداع «مشایعت فرمود و در آنجا ایستاد و با آنان وداع کرد. عبد الله بن رواحه هنگام وداع با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حالی که گریه می کرد، گفت: ای پیامبر خدا به من فرمانی بده تا آن را از شما به یادگار داشته باشم و به آن عمل کنم.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: تو فردا به سرزمینی خواهی رسید که در آن سجود (بندگی خدا) بسیار کم است بنابراین، تا می توانی برای خدای متعال سجده کن

عبد الله گفت: ای پیامبر خدا بیش از این بفرمایید.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: همواره به یاد خدا باش، زیرا ذکر خدا در رسیدن به خواسته هایت پشتیبان تو خواهد بود.

ابن رواحه از محضر حضرت برخاست و بیرون رفت اما دوباره بازگشت و گفت ای رسول الله، خداوند تنها و فرد است و عدد طاق و فرد را نیز دوست می دارد(2).

پیامبر فرمود: ای پسر رواحه تو ناتوان نبوده ای بنابراین، اگر ده کار بد انجام داده ای در انجام یک کار خوب ابراز ناتوانی مکن.

ابن رواحه گفت: دیگر درباره چیزی از شما سؤال نخواهم کرد(3).

ص: 384

---

1- بحار الأنوار، ج 21، صص 60 تا 79؛ المغازی، صص 760 به بعد.

2- یعنی چنانچه یک نصیحت یا سفارش دیگری بفرمایید سه دستور و سفارش خواهد شد که این رقم فرد است و به این بهانه می خواست پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سفارش دیگری را نیز بفرماید.

3- بحار الانوار، ج 21، صص 60 و 61.

آنگاه با پیامبر و وداع کرد و از خدمت حضرت صلی الله علیه وآله و سلم مرخص شد. مسلمانان نیز حرکت کردند این حرکت در جمادی الثانی سال هشتم هجری بوده است.

## در نزدیکی موته

هنگامی که مسلمانان در «معان» که از نواحی بلقاء در سرزمین شام است، فرود آمدند، با خبر شدند که هرقل با لشکر صد هزار نفری از روم در مآب که آن هم یکی از شهرهای نواحی بلقاء و در جنوب شام می باشد فرود آمده است. همچنین قبایل لخم و جذام و بلّی و قضاعه نیز با لشکری صد هزار نفری به آنان پیوسته اند. وقتی که اخبار این لشکرکشی پرجمعیت دشمن به مسلمانان رسید، دو شب را در منطقه معان گذراندند و این موضوع را بررسی کردند آنان گفتند نامه ای به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می نویسیم و حضرت را از تعداد نفرت دشمن با خبر می سازیم. اگر حضرت خواست ما را با نیروی کمکی تقویت می کند، یا دستوری صادر می کند که ما به آن عمل خواهیم کرد.

عبد الله بن رواحه به مسلمانان دلداری داد و گفت ای جماعت، به خدا سوگند آنچه را که خوش نمی دارید برای آن روانه شده اید و آن شهادت است. علاوه بر آن ما با تکیه بر تعداد نفرت و توان خود با دشمن جنگ نمی کنیم، بلکه تنها به پشتیبانی و در سایه این دین که خداوند ما را به وسیله آن گرامی داشته است می جنگیم. بنابراین، حرکت کنید که یکی از دو نیکی در انتظار شماست پیروزی یا شهادت(1).

بنابراین سپاهیان اسلام حرکت کردند و در مرزهای سرزمین بلقاء و در جایی به نام مشارف با دشمن روبه رو شدند دشمن به مسلمانان نزدیک شد و مسلمانان به سوی موته عقب نشینی کردند و در موته بود که جنگ آغاز شد لشکریان اسلام آماده جنگ شدند، و نخست آنان را به پذیرش اسلام دعوت کردند و آنان از پذیرفتن دعوت ایشان سر باز زدند. آنگاه به جنگ پرداختند. حضرت جعفر بن ابی طالب در حالی که بیرق سفید سپاه اسلام را به دست داشت برای نبرد پیش رفت و در حال مبارزه چنین رجز می خواند:

ص: 385

---

1- السیره النبویه، ج 3، ص 458؛ البدایه والنهایه، ج 4، ص 277.

يا حبذا الجنة واقترابها \*\*\* طيبة وبارداً شرابها

والروم روم قد دنا عذابها \*\*\* كافرة بعيدة أنسابها

عليّ إذ لاقيتها ضرابها (1)!

چه دوست داشتنی است بهشت و نزدیک شدن به آن همان بهشتی که نوشیدنیهای خنک پاکیزه ای دارد

روم نیز رومی است که کم کم به عذاب خود نزدیک می شود همان کافرانی که نَسَب آنان به خاطر همین کفرشان] پست و دور می باشد.

بر خود بایسته کرده ام که چون آنان را بیابم به جنگشان برخیزم .

### شهادت فرماندهان

جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام در حالی که بیرق سپاه به دستش بود، به مبارزه سختی پرداخت تا آنکه جنگ او را خسته کرد. سرانجام از اسب سرخ موی خود پیاده شد و برای آنکه دشمنان خدا از اسب وی استفاده نکنند آن را پی کرد و به نبرد پرداخت این اولین اسبی بود که در اسلام و در هنگامه جنگ به دست صاحب خود پی شد. پس از مبارزه ای مردانه دست راست او قطع گردید. آنگاه پرچم را به دست چپ گرفت و هنگامی که دست چپ وی نیز قطع شد بیرق اسلام را به سینه چسبانید و نگذاشت بر زمین بیفتد تا به شهادت رسید.

جعفر بن ابی طالب علیه السلام هنگام شهادت سی و سه ساله بود. نیز برخی گفته اند چهل و یک سال داشت. ایشان هنگام شهادت پنجاه زخم بر بدن داشت که تنها بیست و پنج زخم بر چهره وی وارد شده بود(2).

آنگاه زید بن حارثه پرچم اسلام را برگرفت و جنگید تا به شهادت رسید. پس از او

ص: 386

---

1- السيرة النبوية، ج 3، ص 833؛ البداية والنهاية، ج 4، ص 278؛ تاریخ طبری، ج 2، صص 108 و 109؛ الكامل في التاريخ، ج 2، ص 335 .

2- برخی گفته اند: هفتاد و دو زخم برداشت. المغازی، ج 2، ص 761.

عبد الله بن رواحه پرچم اسلام را برگرفت و جنگید تا جام شهادت را نوشید. آنگاه ثابت بن اقرم، از بنی عجلان پرچم سپاه اسلام را برگرفت و گفت ای جماعت مسلمانان، کسی را از میان خود برای فرماندهی برگزینید آنان گفتند خود تو این کار را به عهده بگیر. گفت: خیر من چنین کاری را نمی‌کنم.

بنابراین، جماعت مسلمانان خالد بن ولید را که تازه مسلمان بود - برای فرماندهی خود برگزیدند. وقتی که خالد بن ولید بیرق اسلام را به دست گرفت، با آنان درگیر شد و با فریب دادن شان به همراه مسلمانان از دست رومیان گریختند آنگاه یکی از مسلمانان به نام عبدالرحمن بن سمره را به سوی پیامبر فرستاد تا ایشان را از حوادث موته آگاه کند.

### **پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در سوگوار جعفر**

در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده که فرمود: هنگامی که مسلمانان در موته مشغول کارزار بودند، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در مسجد تشریف داشت؛ که با اراده خدا هر بلندی و پستی برای او هموار شد تا آنجا که صحنه مبارزه و جهاد حضرت جعفر با کفران را مشاهده می‌فرمود آن حضرت صحنه را نگاه می‌کرد تا آنکه جعفر به شهادت رسید. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: جعفر کشته شد.

کنیه جعفر بن ابی طالب علیه السلام، ابوالمساکین - پدر (سرپرست) تهیدستان بود. او سومین برادر از فرزندان حضرت ابو طالب بود و چهارمین ایشان حضرت علی می‌باشد

مادر ایشان حضرت فاطمه بنت اسد است. وی اولین زن هاشمی بود که برای یک هاشمی (ابو طالب) فرزندان به دنیا آورد و این زن را فضایل بسیاری است.

ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود بهترین مردمان حمزه و جعفر و علی هستند (1).

باری هنگامی که جعفر بن ابی طالب به شهادت رسید رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم وارد خانه او شد و به همسر جعفر، اسماء بنت عمیس فرمود فرزندان من کجا هستند؟ اسماء سه

ص: 387

پسر خود را که عبدالله و عون و محمد بودند فراخواند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دستش را بر سر آنان کشید. اسماء گفت: شما به گونه ای دست بر سرشان می کشید که گویا یتیم شده اند؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خرد و دانایی او را ستود و با چشمانی اشکبار فرمود: ای اسماء، آیا نمی دانی که جعفر که خشنودی خدا بر او باد - در این روز به شهادت رسیده است در حالی که پیش از شهادت دو دست او قطع شده بود؟

اسماء با شنیدن این خبر گریست. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: گریه مکن، اینک جبرئیل مرا خبر داد که خدا به جای دو دست وی دو بال به او عطا فرموده و اینک با آن دو بال در بهشت همبال فرشتگان به هر کجا که بخواهد پرواز می کند.

اسماء گفت: ای رسول خدا خوب است مردم را جمع کنید و از فضایل جعفر برای آنان بفرمایید تا خوبیهای او فراموش نشود.

فهم و خرد او رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را خوش آمد و سپس در میان مسلمانان خطبه ای خواند و فرمود: [قدرت] شخص با برادران و پسر عموهایش افزایش مییابد. هان بدانید همانا که جعفر به شهادت رسید و خدا به او دو بال داده است تا با آنها در بهشت پرواز کند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به فاطمه زهرا علیها السلام امر کرد تا سه روز برای اسماء بنت عمیس غذا فراهم کند و برای او ببرد و وی را تسلیت دهد. به این ترتیب بود که این رسم و آیین در میان مسلمانان جاری شد که برای مصیبت زدگان و داغدیدگان تا سه روز غذا فراهم کنند. همچنین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به فاطمه زهرا فرمود: ای فاطمه، برو و برای پسر عموی خود گریه کن و اگر "واثکلاه" (1) نگوئی؛ در حق او هرچه بگویی راست گفته ای (2).

بنابراین زنان جمع شدند و اسماء بنت عمیس را در گریستن بر جعفر یا کمک و یاری می کردند و فاطمه زهرا علیها السلام در مرثیه برای جعفر می گفت واعماه.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود برای مثل جعفر باید گریه کنندگان بگریند (3).

ص: 388

1- واثکلاه جمله ای است در مصیبت که زنان فرزند مرده گویند.

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 57؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 237؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 110.

3- بحار الانوار، ج 21، ص 63.

این چنین بود که بعد از شهادت جعفر الا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی که به خانه خود داخل می شد، به شدت بر او می گریست تا جایی که اشک از محاسن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم می چکید و می گفت: بار خدایا، جعفر به سوی تو آمده است، به سوی بهترین پادشاهای نیکو و به جای او خود سرپرست فرزندانش باش به بهترین گونه ای که فرزندان بندگان را سرپرستی می کنی .

روایت شده است: خدا نه تنها روح او را بلکه [جسم جعفر را به سوی آسمان بالا برد و جایی که زیارتگاه او در آنجاست تنها محل به زمین افتادن و به شهادت رسیدن اوست.

## در رثای شهیدان

هنگامی که عبدالرحمان بن سمره برای گزارش اهل موته نزد پیامبر آمد، حضرت به او فرمود: اگر می خواهی مرا باخبر ساز و گرنه خودم تمام رویدادها را به تو خبر می دهم.

او گفت ای رسول خدا پس شما مرا باخبر سازید.

آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم او را به همه آنچه که روی داده بود خبر می داد و مسلمانان گردآگرد حضرت از شنیدن سرگذشت اصحاب موته می گریستند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آنها فرمود:

برای چه گریه می کنید؟

آنان گفتند برای چه گریه نکنیم در حالی که برگزیدگان و بزرگان و کسانی که با فضیلت بوده اند از میان ما رفته اند؟(1)

وقتی که عبدالرحمان سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و سرگذشتی را که ایشان از اصحاب موته برای مردم بیان فرمود شنید گفت: سوگند به آن که تو را به حق برانگیخت حتی یک کلمه از سرگذشت و ماجرای مبارزان موته را جا نگذاشتید و همه را دقیقاً بیان فرمودید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود خداوند زمین را برای من بالا برد تا جایی که رزمگاه و میدان جنگ آنها را به دقت دیدم. آنگاه حسان بن ثابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اجازه خواست تا در رثای جناب جعفر و سایر شهدا شعر بگوید و آنان را بستاید و چنین سرود

ص: 389

فلا يبعدن الله قتلى تتابعوا \*\*\* بمؤتة منهم ذوالجناحين جعفر

وزيد و عبدالله حين تتابعوا \*\*\* جميعاً وأسباب المنية تخطرا (1)

خداوند» شهدایی را که پی در پی در جنگ موته کشته شدند [از خود] دور نگرداند / از جمله جعفر که [در بهشت] دو بال دارد.

همچنین زید و عبدالله که در آن زمان پی در پی به شهادت رسیدند / همه آنان در زمانی به معرکه شتافتند که اسباب مرگ در اطراف آنها فراهم بود».

کعب بن مالک در قصیده ای در رثای جناب جعفر الا و شهدای همراه او سروده است

هدت العيون ودمع عينك يمهل \*\*\* سحاً كما وكف الضباب المخضل

از مصیبت، چشمها می گرید و اشک چشم تو سیل آسا جاری می شود / آن سان که شبنم تراوش کند

تا آنجا که گفت:

إذ يهتدون بجعفر ولوائه \*\*\* قدام أولهم فنعم الأول " (2)

با جعفر راه می یافتند و پرچمش / پیشاپیش آنان در حرکت بود و چه خوش جلوداری

### با رزمندگان موته

هنگامی که اصحاب موته در بازگشت خود از سریه به مدینه نزدیک شدند، رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم مسلمانان برای دیدار با آنان جلو رفتند و کودکان شادمانه پیشاپیش مردم می دویدند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم هم در حالی که سوار بر مرکب خویش پیشاپیش مردم به استقبال اصحاب موته می رفت، فرمود: بچه ها را بگیرید و سوار مرکبها کنید و پسر جعفر را نیز به من بسپارید. او را گرفت و جلوی خود بر مرکب نشانید مردم در حالی که بر سپاهیان خاک

می پاشیدند می گفتند ای گریختگان، از راه خدا فرار کردید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می فرمود آنان گریختگان نیستند ان شاء الله آنان بازگردنده هستند (3).

چنین بود که این حادثه و رویداد، پیش درآمد و مقدمه ای بود برای فتح روم و گسترش

ص: 390



2- الأنوار العلوية، ص 19.

3- سيرة النبي، ج 3، ص 836.

گفته اند: برخوردی که مردم مدینه با مبارزان موته کرده اند با هیچ لشکر اعزامی نکرده بودند مردم مدینه با بدی با لشکریان بازگشته از موته برخورد می کردند تا جایی که گاه مردی به سوی خانه و خانواده خود بازگشته بود و در خانه خود را می کوبید و آنان در خانه را به روی او نمی گشودند و می گفتند چرا با همزمانت جلو نتاختی تا کشته شوی؟<sup>(1)</sup>

### سریه ذات السلاسل

نامگذاری این سریه به «ذات السلاسل» به این سبب بود که در این حادثه مسلمانان اسیران مشرک را با طنابی از کتفهایشان به هم بسته بودند که گویی در زنجیر قرار داشتند نیز گفته اند که این نامگذاری به آن سبب بود که در محل روی دادن این حادثه که پنج منزل با مدینه فاصله داشت چشمه آبی بوده که به آن «السلسل» می گفته اند.

دلیل وقوع سریه ذات السلاسل این بود که جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرود آمد و به حضرت خبر داد که همانا قومی در وادی یابس اجتماع کرده اند. آنان دوازده هزار نفر

هستند و می خواهند شبانه بر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و یاران او در مدینه یورش برند و ایشان را از میان بردارند. نیز گفته اند که یک اعرابی این خبر را برای رسول خدا هم آورده است. بنابراین، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم پرچم را به یکی از اصحاب سپرد و او با یارانش حرکت کردند تا نزدیک مشرکان رسیدند. مشرکان که از رسیدن مسلمانان خبر دار شدند، پناه گرفتند و از درگیری با مسلمانان پرهیز کردند و مسلمانان نیز به سوی آنها نرفتند. هر یک از پرچمداران، اصحاب خود را بزدل می خواند و متقابلاً اصحابش او را بزدل می خواندند.

بنابراین، رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم علی علیه السلام را فراخواند و پرچم سفید رنگی را برایش برافراشت و او را با سیصد تن از بزرگان مهاجران و انصار روانه کرد آنان با سی اسب حرکت کردند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام دستور داد تا در راه به هر یک از قبایل بلی و عذره و بلقین که گذر کرد از آنان نیز کمک بگیرد و فرمود: او را فرستادم در حالی که او مکرر یورش برند

ص: 391

و پی در پی حمله کننده است و نه از میدان گریزنده». آنگاه دست به آسمان برداشت و گفت بار خدایا اگر تو مرا واقعاً پیامبر خود می دانی [آبروی] مرا به وسیله او حفظ کن (1).

پس علی علیه السلام حرکت کرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز او را تا مسجد احزاب مشایعت فرمود .

و برای او دعا کرد. علی علیه السلام از غیر مسیر اصلی و جاده شناخته شده از میان دره ها و کوهها به سوی محل سریه حرکت می کردند روزها به کمین می نشستند و شب به حرکت خود ادامه می دادند تا جاسوسان مشرکین که در کوهها و مسیرها برای مراقبت و کسب خبر از لشکر کشیهای اعزامی مدینه مستقر بودند، از این سپاه آگاه نشوند. علی علیه السلام وقتی که به وادی یابس که محل استقرار سپاه دشمن بود نزدیک شد به اصحاب خود امر فرمود که بر اسبها لجام زنند و دهان آنها را ببندند تا دشمن صدای شیهه آنان را نشنود آنگاه دستور داد تا در دهانه دره بمانند و منتظر سپیده فجر باشند بنابراین، به همان حال ماندند تا آنکه علی علیه السلام طلوع فجر را دریافت و با لشکریان به نماز ایستاد. سپس دستور فرمود تا دهان بند اسبهای خود را بازکنند و ناگهان و یکباره بر دشمن حمله برند در این میان اسبها که بوی مادگان هم جنس خود را بوییده بودند شیهه کشیدند و دشمن از شنیدن صدای شیهه اسبان به وحشت افتادند و ناگهان خود را در میان مسلمانان اسیر و درمانده دیدند . خدای متعال علی علیه السلام را بر آنان پیروز گردانید. زمانی که بر آنان چیره شد به آنها فرمود: جماعت، من فرستاده رسول خدا هستم تا بگوئید و اقرار کنید که خدایی نیست جز خدای یکتا و محمد فرستاده اوست و گرنه گردنهای شما را با این شمشیر خواهم زد من علی بن ابی طالب هستم (2).

آن جماعت مشرک وقتی که علی علیه السلام را شناختند، آشفته شدند، اما بر جنگ با او جرأت یافتند بنابراین، جنگ در گرفت و گروهی از آنان کشته شدند و عده دیگری از آنان نیز فرار کردند و باقیمانده اسیر شدند و با غنایم به دست آمده به سوی مدینه حرکت داده شدند (3).

ص: 392

1- بحار الأنوار، ج 21، ص 77

2- موسوعة التاريخ الاسلامی، ج 2، ص 575

3- سیره ابن هشام، ج 4، ص 272 الطبقات الكبرى، ج 2، ص 131؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 57؛ التنبیه والاشراف، ص 231 امتاع الأسماع، ج 1، ص 352.

در آن زمان که علی علیه السلام بعد از اقامه نماز صبح بر دشمن تاخت و بر آنان پیروز شد، خدای متعال درباره این واقعه سوره والعدایات را نازل فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در نماز صبح که با جماعت بجای میآورد در رکعت اول نماز سوره والعدایات را قرائت کرد. پس از نماز اصحاب عرض کردند ای پیامبر خدا ما این سوره ای را که تلاوت فرمودید نمی شناسیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این سوره والعدایات را خدا هم اکنون بر من فر فرستاد و در آن از هجوم علی علیه السلام بر دشمنان خدا و پیروزی او بر آنان به من خبر داده است. جبرئیل در همین شب گذشته بشارت این فتح را به من داد.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا فاصله سه میلی از مدینه خارج شده و به استقبال علی علیه السلام و یارانش رفت. زمانی که علی علیه السلام از راه رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلورفت و او را در آغوش گرفت .

و میان دو ابرویش را بوسید و از شوق دیدار او گریست و با عباى خود گرد و غبار از چهره او سترد و فرمود: شکر و سپاس از آن خدایی است که به وسیله تو کمر و پشت مرا محکم ساخت. یا علی من درباره تو از خدا آن خواستم که برادرم موسی بن عمران از خدا خواست تا هارون در کار او مشارکت کند یا علی هر که تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد، در واقع خدا را دوست داشته است. یا علی هر که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است (1).

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود یا علی اگر بیم آن نداشتم که جماعتی از امت من درباره تو آنچه را که نصاری درباره عیسی بن مریم گفتند بگویند (2) امروز درباره تو سخنانی می گفتم که پس از آن از کنار جمعی از مردم عبور نکنی، مگر آنکه خاک زیر پاهای تو را برای تبرک برگیرند (3).

ص: 393

1- ر. ک: بحار الأنوار، ج 21، ص 90.

2- یعنی اگر نمی ترسیدم که عده ای از امت من همان طور که مسیحیان گفتند عیسی بن مریم خداست، آنان نیز تو را خدا بدانند آنگاه فضایل و مناقبی را از تو بیان می کردم.

3- بحار الأنوار، ج 21 ص 79، یا؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 5، باب 58 ص 4

### سریه غابه (1)

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ابو حدرد و دو مرد دیگر را به همراه او به سوی غابه فرستاد تا از کافرانی که در آنجا مستقر شده بودند کسب خبر کنند این بدان سبب بود که به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خبر رسیده بود که رفاعه بن قیس جشمی که فرد معروف و بلند مرتبه ای بود با عده زیادی به غابه آمده و در آنجا اردو زده است تا قبیله قیس را جمع آوری کرده و آنان را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فراخواند.

بنابراین، ابو حدرد و دو نفر همراهش حرکت کردند تا به نزدیکی آنها رسیدند و در گوشه و کناری از لشکر دشمن به کمین نشستند. در حالی که شب همه جا را فراگرفته بود رفاعه بن قیس، فرمانده لشکر دشمن در پی چوپانشان که از آنان جا افتاده و هنوز نرسیده بود بیرون آمد و به نزدیکی ابو حدرد رسید. ابو حدرد تیری به قلب رفاعه زد و او را کشت. آنگاه تکبیرگویان به لشکر یورش بردند جماعت دشمن ترسیدند و آنچه را که توانستند از اموال سبک و ضروری و زنان و کودکان خود را برداشتند و به سرعت گریختند.

ابو حدرد و دو بار همراهش گروه بزرگی از شتران و گوسفندان را به سوی مدینه رانده و نزد پیامبر خدا آمدند.

## غزوه فتح مکه

### غزوه فتح مکه (2)

رسول خدا در ماه رمضان سال هشتم هجرت مبارک نبوی در روز جمعه بعد از اقامه نماز عصر با همراهی ده هزار نفر از لشکریان اسلام و سپاهیان خدای رحمن، که حدود چهارصد نفر از آنان اسب سوار بودند از مدینه به سوی مکه رهسپار شدند این لشکرکشی به خاطر شکسته شدن پیمانی بود که میان مشرکان مکه و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حدیبیه بسته شده بود این پیمان شکنی از طرف قریش صورت گرفته بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم پیش از خروج از مدینه ابولبابه را به جانشینی خود در مدینه برگزید. و

ص: 394

1- غابه محلی بوده است در نزدیکی مدینه که دارای رود آبی بوده و مردم مدینه نیز در آنجا اموالی داشته اند و نیز غابه را چراگاه شتران هم گفته اند.

2- فتح مکه در نود و یکمین ماه هجرت روی داد.

برخی هم جانشین وی را ابورهم غفاری دانسته اند سبب این غزوه آن بود که: میان تیره بنی بکر بن عبد مناة از قبیله کنانه و قبیله خزاعه از دیرباز و پیش از ظهور اسلام جنگ خونریزی وجود داشت که با ظهور اسلام کمرنگ شد و مردم به اسلام مشغول شدند. در سال ششم هجری زمانی که قرارداد صلح حدیبیه به امضای پیامبر و قریش رسید تیره بنی بکر از قبیله کنانه در پناه قریش درآمد و با آنها همپیمان شدند و قبیله خزاعه نیز در پناه و پیمان پیامبر خدا درآمدند. پس از گذشت دو سال از بسته شدن پیمان صلح حدیبیه که امنیت کامل در سرزمینها حاکم شده و آرامش در منطقه استوار گردیده بود اخبار جنگ موته و شهادت سه تن از فرماندهان لشکر اسلام و آنگاه شکست مسلمانان در این جنگ به قریش رسید. این اخبار آنها را به طمع انداخت تا جرأت یابند و با ایجاد آشوب، امنیت منطقه را برهم زنند و پیمانی را که با پیامبر خدا در حدیبیه بسته بودند بشکنند.

بنابراین، قریش در میان تیره بنی بکر از قبیله کنانه که از هم پیمانانشان بودند اسلحه پخش کردند و آنان را تحریک کردند تا شبانه بر قبیله خزاعه که همپیمان مسلمانان بودند یورش برند و از آنان انتقام گیرند همچنین وعده دادند که بنی بکر را با نیروی انسانی خود یاری دهند. آنگاه آنان شروع کردند به فتنه گری، که شرح آن در پی می آید:

آنان یکی از مردان قبیله کنانه را اغوا کردند تا در راه مربوط به قبیله خزاعه نشسته و اشعاری را در نکوهش و بی ادبی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بخواند. در همین هنگام که او در حال خواندن آن اشعار بود یکی از مردان قبیله خزاعه از آنجا گذشت و به او گفت: ای مرد از این سخنان نادرست دست بردار.

او در جواب مرد خزاعی گفت: به تو چه مربوط است؟

مرد خزاعی با تهدید او گفت: اگر بار دیگر این سخنان را بگویی دهانت را خرد می کنم. چون آن مرد کنانی سخن بی ادبانه خود را تکرار کرد مرد خزاعی دست خود را بالا برد و محکم بر دهان کنانی کوبید. کنانی از قوم خود کمک خواست و خزاعی نیز قوم خود را به کمک طلبید و چنین بود که درگیری از هر دو طرف آغاز شد (1).

ص: 395

هنگامی که درگیری و مناقشه از هر دو طرف آغاز شد نوفل بن معاویه با گروهی از تیره بنی بکر شبانه بر سر قبیله خزاعه، که در کنار آبی به نام «الوتیر» در پایین مکه خفته بودند، ریختند و جمعی از مردان آنان را اسیر کردند و اموالی را نیز از آنان به یغما بردند و درگیری شدیدی هم میان دو طرف در گرفت؛ قریشیان نیز در این کارزار مخفیانه شرکت کرده و به کمک بنی بکر آمده بودند که عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو نیز در میان آنان بودند. جماعت خزاعه به حرم پناه بردند وقتی به حرم رسیدند بنی بکر به فرمانده خود نوفل بن معاویه گفتند: ای نوفل ما حقیقتاً داخل حرم می شویم؟ خدا را دریاب، خدا را دریاب! نوفل گفت: امروز هیچ خدایی برای [یاری] حرم نیست ای بنوبکر، انتقام خویش را بگیرید. به جان خودم شما در نگاه داشتن حرمت حرم زیاده روی می کنید چرا انتقام خویش را نمی گیرید.

بنابراین بنی بکر به جنگ با خزاعه ادامه دادند تا آنکه آنان به سوی خانه بدیل بن ورقاء خزاعی و خانه مولای شان پناهنده شدند عمرو بن سالم خزاعی با چهل نفر سواره از مکه شدند و نزد پیامبر آمدند و حضرت را از آنچه که اتفاق افتاده بود باخبر ساختند

خارج و از ایشان له به یاری و کمک کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آن زمان در مسجد و در میان یاران خود بود که عمرو بن سالم خزاعی در محضر حضرت ایستاد و این اشعار را خواند:

یا رب إني ناشد محمداً \*\*\* حلف أبينا وأبيه الأتلاً

إنّ قریشاً أخلفوك الموعداً \*\*\* ونقضوا میثاقلک المؤکداً

هم بیتونا بالوتیر هجداً \*\*\* وقتلونا رگعاً وسجداً (1)

پروردگارا، من محمد را قسم می دهم که / به پیمان پدر ما و پدر او که بسیار قدیمی است وفا کند. قریش که با آنان پیمان محکمی بستی با تو خلف وعده کردند / و پیمان محکم تو را شکستند.

آنان در کنار آب و تیر [شبانه و در حالی که خواب بودیم] و یا عده ای از ما شب زنده دار و مشغول رکوع و سجود بودند بر ما ریختند و کشتند.

ص: 396

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: ای عمرو، بس است.

آنگاه برخاست و به خانه همسر خود میمونه داخل شد و فرمود: برای من آب آماده کنید. پس از آماده شدن آب در حال غسل کردن می فرمود یاری نشوم اگر بنی کعب (قوم) عمرو بن سالم (خزاعی را یاری نکنم (1)).

برخی از مورخان نیز گفته اند: میمونه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شنید که آن حضرت شب هنگام در وضوخانه خویش می فرمود: «لیبک لیبک تا سه مرتبه» همچنین می فرمود: یاری می شوی یاری می شوی [تا سه مرتبه].

هنگامی که حضرت از وضوخانه خارج شد میمونه عرض کرد: ای پیامبر خدا، شنیدم که در وضوخانه می گفتید، لیبک لیبک تا سه مرتبه و یاری داده خواهی شد یاری داده خواهی شد تا سه مرتبه؛ انگار با کسی گفت وگو می کردید. آیا کسی با شما بود؟

پیامبر فرمود این رجزخوان بنی کعب است که من را به فریادخواهی می خواند و می گوید که قریشیان بنی بکر را در جنگ با آنان کمک و یاری کرده اند (2).

پس از آن بود که بدیل بن ورقاء خزاعی با گروهی از قبیله خزاعه از مکه خارج شدند و نزد پیامبر خدا آمدند و آنچه از بنی بکر به آنان رسیده بود و نیز از پشتیبانی قریش از بنی بکر در دشمنی و جنگ با آنها به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گزارش دادند آنگاه به سوی مکه برگشتند (3).

### پشیمانی قریش

آنگاه قریش از کاری که کرده بودند پشیمان شدند و دانستند که کاری که انجام داده اند شکستن پیمانی است که میان آنان و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بسته شده بود و از واکنش قاطع آن حضرت ترسیده بودند. از این رو، ابوسفیان را نزد پیامبر روانه کردند تا عقد و پیمانی را

ص: 397

1- بحار الانوار، ج 21، ص 101

2- سبیل الهدی والرشاد، ج 5، ص 202

3- تفصیل پیمان شکنی قریش را در این منابع بخوانید طبقات الکبری، ج 2، صص 132 به بعد؛ سیره ابن هشام ج 4، ص 40؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 112؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 239 و 340. المغازی، ج صص 781 تا 792.



که با ایشان داشتند استوار کند.

این در حالی بود که قبل از آمدن ابو سفیان، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به مردم فرموده بود: گویا می بینم که ابو سفیان آمده است تا آن پیمان را مستحکم کند و زمان آن را نیز تمدید نماید. آنگاه ابوسفیان از مکه حرکت کرد تا به مدینه رسید و به خانه دخترش ام حبیبه [همسر رسول خدا داخل شد و همین که خواست بر روی زیرانداز تشک یا تشکچه] رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بنشیند، ام حبیبه فوراً آن تشکچه را از زیر او کشیده و جمع کرد. ابوسفیان گفت: دخترم آیا مرا بر این زیرانداز مزیت و برتری دادی یا این زیرانداز را بر من برتری دادی؟ او گفت: البته که این زیرانداز رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم است و نباید که تو روی آن بنشینی. تو به خدای متعال مشرک هستی و هر مشرکی ناپاک است.

ابو سفیان گفت: دختر به خدا سوگند که پس از رفتن از نزد من گرفتار شر شدی.

آنگاه از خانه او خارج شد و نزد پیامبر خدا آمد و گفت: ای محمد، از ریخته شدن خون قومت جلوگیری کن قرشیان را پناه یکدیگر قرار ده و بر مدت صلح نامه بیفزا.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: ای ابا سفیان آیا خیانت کردید؟ گفت: نه.

پیامبر فرمود پس ما بر همان چیزی که بودیم، هستیم. آنگاه ابوسفیان با یکی از اصحاب گفت و گو کرد و از او خواست تا در این باره با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم گفت و گو کند. او گفت من این کار را نمی کنم من برای این کار مناسب نیستم. سپس یکی دیگر از اصحاب را ملاقات کرد او هم جواب نگر قبلی را تکرار کرد. آنگاه به منزل علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا دختر پیامبر آمد و امام حسن و امام حسین علیهما السلام کنار والدین خود بازی می کردند. ابوسفیان به فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد: ای دختر مهتر عرب قرشیان را پناه یکدیگر قرار ده و بر مدت صلح نامه بیفزا و با این کار گرامی ترین بانوی تمام مردم شو.

فاطمه زهرا فرمود پناه و امان من همان پناه و امان رسول خدا است.

ابوسفیان گفت: آیا به این دو پسر دستور می فرمایی که مردم قریش را پناه و امان دهند و با این کار خود تا آخر دنیا و برای همیشه دو مهتر همه عرب شوند.

فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: به خدا سوگند پسرانم هنوز به حدی نرسیده اند که مردم را در

پناه و امان خود گیرند کسی هم در برابر پیامبر نمی ایستد و سرخودی امان نمی دهد. در این هنگام ابوسفیان رو به علی کرد و گفت: ای ابالحسن، تو در میان این قوم از لحاظ قرابت و نزدیکی از همه به من نزدیکتری و من برای خواهشی آمده ام. بنابراین، همان طور که بی بهره و ناامید آمده ام مرا دست خالی و ناامید بازگردان و برای من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میانجیگری کن.

علی علیه السلام فرمود: وای بر تو ای ابوسفیان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برکاری تصمیم گرفته است که ما نمی توانیم درباره آن با ایشان گفت و گو کنیم.

ابوسفیان گفت: ای ابالحسن کارها برای من سخت و عرصه بر من تنگ شده است.

بنابراین، مرا راهنمایی فرما و برای نجات من از گرفتاریها و مشکلات راهی بگشای.

علی علیه السلام به او فرمود: تو بزرگ قریش هستی بنابراین، برو و جلوی در مسجد بایست و قرشیان را پناه یکدیگر گردان سپس به سرزمین خود بازگرد.

ابوسفیان گفت: آیا این کار را برای من مفید می دانی؟

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند چنین گمان نمی کنم اما چاره ای جز این برایت ندیدم.

شاید علی علیه السلام می خواست با این سخن در امیدواری را بر روی او بگشاید و او را قانع کند و بر آن دارد تا راه صلح و آشتی را بیسپاسد نیز به این وسیله او را از فکر کردن به جمع آوری سپاه و لشکرکشی برای جنگی دوباره با مسلمانان بازدارد. بنابراین، ابوسفیان در مسجد ایستاد و گفت ای مردم من قرشیان را پناه یکدیگر قرار دادم. سپس شتر خود را سوار شد و رفت. هنگامی که در مکه بر قرشیان وارد شد آنان پرسیدند: چه کرده ای و چه در پیش داری؟ (1)

ابوسفیان گفت: به نزد محمد رفتم و با او گفت و گو کردم به خدا سوگند چیزی [منفی باشد یا مثبت] در جواب من نگفت؛ سپس نزد یکی از اصحاب او رفتم که از او خیری به من نرسید. نزد صحابی دیگری رفتم که او را هم مثل نفر پیش یافتم. آنگاه به نزد علی علیه السلام رفتم و او را نرمخوتر از همه آن قوم یافتم مرا به کاری راهنمایی کرد که من آن را بجای

ص: 399

آوردم. به خدا سوگند که نمی دانم آیا کاری را که انجام داده ام کافی است یا خیر؟(1)

آنان گفتند: تو را به چه کاری دستور داد؟

ابو سفیان گفت: به من دستور داد مردم را پناه یکدیگر سازم، من نیز چنین کردم.

آنان گفتند: آیا محمد نیز امان و پناه دادن تو را تنفیذ کرد و پذیرفت؟ ابو سفیان گفت: نه.

قرشیان گفتند وای بر تو آن مرد [علی علیه السلام] تو را به بازی گرفته است آیا تو قریش را پناه یکدیگر قرار می دهی؟ گفته هایت فایده ای برای ما ندارد.

ابو سفیان گفت نه به خدا سوگند من چاره دیگری پیدا نکردم.

### آمادگی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برای فتح

سپس پیامبر خدا به مردم دستور فرمود تا آماده شوند و آنان را آگاه فرمود که ایشان به سوی مکه حرکت خواهند کرد و چنین دعا کرد بار خدایا کسانی را که برای قریش خبر می برند و جاسوسی می کنند از کارشان بازدار تا اینکه من در سرزمین آنان ظاهر شوم. مردم نیز مجهز و آماده شدند. در این میانه حاطب ابن ابی بلتعنه نامه ای به اهل مکه نوشت تا آنان را از حرکت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مکه آگاه سازد. او نامه را به زنی سیاه پوست به نام «ساره» سپرد و ده دینار نیز به او داد تا وی نامه را به اهل مکه برساند. ساره کنیز ابی عمرو بن صیفی بن هشام بود که از مکه به مدینه آمده بود و وقتی که نزد پیامبر آمد حضرت از او پرسید آیا مسلمان شدی و آمده ای؟ گفت: نه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا برای مهاجرت آمده ای؟ گفت: نه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس در پی چه چیزی به اینجا آمده ای؟

ساره گفت: شما قرشیان اصل و تبار و سرپرستان بودید که سرپرستان من همه رفتند. و من بسیار فقیر و نیازمند شدم. بنابراین، آمده ام تا به من بخشش کنید و لباسی پوشانیده و مرکبی برای سواری به من عطا کنید.

ص: 400

---

1- المغازی، ج 2، صص 792 به بعد؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 240 و 241؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 2، صص 112 و 113.

چون او زنی آوازه خوان و نوحه گر بود، پیامبر خدا فرمود: پس در آن وقت جوانان مشرکین کجا بودند؟ او گفت: بعد از حادثه جنگ بدر کسی از من درخواستی نمی کرد

رسول خدا هر کار او را به بنی عبدالمطلب واگذار کرد و آنان به او لباس، مرکب و نیزه هزینه زندگی عطا کردند(1).

در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برای فتح مکه آماده می شد حاطب ابن ابی بلتعنه نزد ساره آمد و نامهای را که برای اهل مکه نوشته بود، به او داد و به وی دستور اکید داد تا خود را از مسیری غیر از جاده و راه اصلی به مکه برساند وقتی که ساره همراه با نامه حاطب حرکت کرد، جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نازل شد و خبر این نامه و حرکت ساره به سوی مکه را برای حضرت آورد(2). بنابراین، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم علی را فراخواند و به وی فرمود: قطعاً یکی از اصحاب من نامه ای را به سوی اهل مکه نوشته است تا آنان را از اخبار ما آگاه کند من از خدا خواسته بودم که اخبار ما را از آنان پوشیده بدارد آن نامه همراه زنی سیاه پوست است که از غیر راه اصلی حرکت می کند شمشیر خود را بردار و خود را به او برسان و نامه را از او بگیر و به سوی من بازگردان و آن زن را رها کن.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم زبیر را طلبید و به او فرمود برای این کار همراه علی بن ابی طالب برو. آن دو نفر حرکت کردند و وقتی وی را یافتند زبیر گفت: نامه ای که همراه داری کجاست؟ او وجود نامه را انکار کرده و قسم یاد کرد و شروع کرد به گریه کردن. زبیر رو کرد به حضرت علی علیه السلام و عرض کرد یا ابالحسن من فکر نمی کنم نامه ای همراه او باشد، بیا نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بازگردیم و خبر بیگناهی این زن را برای ایشان ببریم

علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به من اطلاع داده است که نامه ای همراه این زن است.

به من امر فرموده که نامه را از او بگیرم تو می گویی که نامه ای همراه او نیست؟

آنگاه حضرت شمشیر از نیام برکشید و به طرف آن زن رفت و فرمود: هان به خدا سوگند، اگر آن نامه را بیرون نیاوری حتماً گردنت را خواهم زد.

آن زن وقتی که علی را بر تصمیم خود جدی یافت گفت: اکنون که چاره و گریزی

ص: 401

1- بحار الانوار، ج 21، ص 126.

2- همان، ص 92.

نیست ای پسرایی طالب روی خود را از من بگردان.

حضرت رو از وی گردانید و آن زن چادر و مقنعه خود را گشود و نامه را که لابه لای موهای خود بافته بود خارج کرد. علی علیه السلام نامه را گرفت و به سوی پیامبر برگشت (1).

### با حاطب ابن ابی بلتعہ

چون کار حاطب به اینجا رسید لازم بود که افکار عمومی بر ضدش تحریک شود تا دیگر کسی اجازه چنین کاری را به خود ندهد. شاید به همین جهت بود که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم دستور «الصلاة» (جامعه داد تا تمام مردم گرد آیند آنگاه بر فراز منبر رفته و آن نامه را به دست گرفت و فرمود: ای مردم من از خدای عزوجل خواسته بودم اخبار و اطلاعات ما را از قریش پوشیده بدارد مردی از شما نامه ای را به سوی اهل مکه نوشته است تا آنان را از اخبار ما آگاه کند حال باید صاحب این نامه برپا ایستد و گرنه وحی او را رسوا خواهد کرد اما کسی بلند نشد. بنابراین، حضرت یه بار دیگر کلام خود را تکرار فرمود. حاطب بن ابی بلتعہ برخاست و گفت: ای پیامبر خدا من صاحب این نامه هستم ولیکن من بعد از اسلام آوردن در دین خود نفاق نورزیده، پس از یقین دچار شک نشده ام.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود پس چرا این نامه را نوشتی؟

او در حالی که برای کار خود بهانه تراشی می کرد گفت ای پیامبر خدا، خانواده من در مکه مانده اند. از طرفی هم خویشاوندان و نزدیکانی ندارم که از خانواده من دفاع کنند. بنابراین، می خواستم با این کار بر قریش لطفی کرده باشم تا به این وسیله خداوند خانواده و دارایی مرا حفظ کند چه اینکه تمام مهاجران در مکه خویشاوندان و نزدیکانی دارند که خدا به وسیله آنان از خانواده و دارایشان محافظت می کند.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پوزش او را پذیرفت و از گناه او درگذشت و در حالی که سفارش او را به اصحاب خود می کرد فرمود با او به جز خیر و خوبی سخن دیگری مگوئید. پس یکی از اصحاب بلند شد و گفت ای پیامبر خدا مرا واگذار تا گردن این منافق را

ص: 402

بزنم. او به خدا و رسولش و مؤمنان خیانت کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود او را رهاکن و او را از آزدن حاطب نهی فرمود(1).

خدای متعال درباره حاطب این آیه ها را فر فرستاد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ... لَنْ تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (2)، «ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی بر مگیرید به طوری که با آنان اظهار دوستی کنید تا آنجا که خدای سبحان می فرماید: هرگز روز قیامت خویشان و فرزندانتان سودی برای شما ندارند، که در آن روز میان شما به کلی جدائی می افکنند و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست».

### حرکت به سوی مکه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی قبایل اطراف خود پیغام فرستاد و قبایل اسلم، غفار، مزینه، جهینه، أشجع و سلیم را فراخواند که بعضی از آنها در مدینه خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رساندند و برخی نیز در راه به حضرت پیوستند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با ده هزار نفر از مسلمانان و حدود چهارصد اسب سوار حرکت کردند. در این غزوه حتی یک نفر از مهاجران و انصار از شرکت در جهاد کوتاهی نکرد (3). چون این لشکرکشی در ماه رمضان بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان همگی روزه دار بودند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سپاهیان به وادی کراع الغمیم» که میان مکه و مدینه قرار دارد رسیدند. حضرت در آنجا فرود آمد و دستور فرمود تا مردم روزه خود را افطار کنند و این به سبب وحی و دستوری بود که در این باره بر ایشان نازل گردید بنابراین ایشان روزه خود را افطار کرد و مردم نیز به تبعیت از ایشان افطار کردند(4). گروهی نیز بر روزه خود باقی ماندند که «عصاة» یعنی نافرمانان نامیده شدند. آنان روزه خود را نشکستند

ص: 403

1- الطبقات الكبرى، ج 2، صص 134 و 135؛ تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 114؛ الكامل في التاريخ، ج 2، ص 242؛ المغازی، ج 2، صص 798 و 799.

2- سوره ممتحنه، آیه های 1 تا 3.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 58؛ المغازی، ج 2، ص 800.

4- المغازی، ج 2، ص 801؛ الكامل في التاريخ، ج 2، ص 242.

زیرا می پنداشتند روزه داری، آنان آن هم در چنین حالتی که برای جهاد در راه خدا حرکت کرده اند برای آنان یک فضیلت می باشد. با این کار خود در مقابل سخن صریح پیامبر خداصلی الله علیه وآله و سلم اجتهاد کرده و دستور پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را ندیده انگاشتند بنابراین، قرآن آنان را هشدار داده و نسبت به بد سرانجامی پیشی گرفتن از رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم پرهیز داده و ترسانید و به آنها امر کرد تا تقوی و خداترسی پیشه کنند و از اجتهاد و خودرایی در برابر فرامین روشن خدا و رسولش پرهیز کنند. قرآن چنین فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (1)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، بر خدا و پیامبرش در هیچ کاری پیشی مجوید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست.

## خاطرات فتح

عباس عموی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم با خانواده و افراد تحت سرپرستی خویش در حالی که همگی مسلمان شده بودند به قصد هجرت از مکه خارج شده و در راه مدینه، در منطقه جحفه میقات اهل شام و مصر [به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پیوست. همچنین از کسانی که در راه به پیامبر رسیدند ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسر عمو و عبدالله بن امیه، پسر عمه رسول خدا و برادر ام سلمه (ام المؤمنین) بودند (2). آن دو نفر در منطقه «نیق العقاب» میان راه مکه و مدینه با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برخوردند و خواهش کردند که به محضر رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم برسند، اما حضرت به آن دو اجازه شرفیابی نداد ام سلمه درباره آنان با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم گفت و گو کرد و این چنین عرض کرد ای پیامبر خدا اینان پسر عموی شما و آن دیگری پسر عمه شما و برادر همسران هستند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: نیازی به آن دو ندارم چرا که پسر عمویم حرمتم را تباه کرد و پسر عمه و برادر همسرم، او همان کسی است که آنچه را نباید، در مکه به من گفت و گفت: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» (3)، تا از زمین چشمه ای برای ما

ص: 404

1- سوره حجرات، آیه 1.

2- همسران پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم را ام المؤمنین گویند.

3- سوره اسراء، آیه 90.

نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.

وقتی پاسخ پیامبر به آن دو نفر رسید، ابوسفیان بن حارث که پسرش نیز همراه وی بود گفت: به خدا سوگند اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من اجازه ورود ندهد دست این پسر را می گیرم و سر به بیابان می گذاریم و آنقدر می رویم تا از تشنگی و گرسنگی بمیریم.

هنگامی که سخنان وی به گوش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسید نسبت به آنان نرمدل و مهربان شد و اجازه شرفیابی داد(1).

نیز در این باره گفته اند که علی به ابوسفیان بن حارث فرمود: از پیش روی به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برو و به حضرت همان سخنی را بگو که برادران یوسف به برادرشان گفتند «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكْنَا اللَّهَ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ» (2)، «به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بویم

ابوسفیان کاری را که علی فرموده بود انجام داد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که راضی نمی شد کسی در گفتار نیکو دست بالاتر را نسبت به حضرت داشته باشد در جواب او این آیه را تلاوت فرمود: «... لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يُعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (3)، «امروز بر شما سرزنشی نیست، خدا شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است» (4).

ابوسفیان بن حارث مسلمان شد و چند بیت شعر در مدح رسول خدا سرود و نیکو مسلمانی شد عبدالله بن امیه نیز چنین کرد

## در مرالظهران

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به حرکت خود ادامه دادند و شبانگاه در مرالظهران(5) در آستانه شهر مکه فرود آمدند. این در حالی بود که اخبار حرکت ایشان از قرشیان مخفی مانده بود. اصحاب به فرمان حضرتش بیش از ده هزار آتش روشن کردند قرشیان هنوز از حرکت

ص: 405

1- بحار الأنوار، ج 21، صص 102 و 103؛ الكامل في التاريخ، ج 2، ص 245.

2- سوره يوسف، آیه 91.

3- همان، آیه 92

4- بحار الأنوار، ج 22، ص 259.

5- مرّ الظهران نام رودی است در نزدیکی شهر مکه.



رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بی خبر بودند و از طرفی هم آنان از ترس اینکه رسول خدا به جنگ با آنان درآید اندوهناک بودند(1). عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گفت قرشیان چه بد صبحگاهی در پیش دارند به خدا سوگند اگر پیش از ورود پیروزمندانه رسول خدا به مکه قرشیان نزد وی نروند و از حضرت امان نگیرند، قطعاً برای همیشه نابود خواهند شد.

در این باره عباس می گوید بر استر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم سوار شدم و راه افتادم تا به وادی «راک» در نزدیکی مکه رسیدم و با خود گفتم شاید بعضی از هیزم فروشان و خارکنان و یا شیرفروشان مگه یا کسی را پیدا کنم که در پی کاری از مکه بیرون آمده باشد و از محل استقرار رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به مکیان خبر دهد و آنان نیز پیش از آنکه آن حضرت پیروزمندانه بر آنان وارد شود خدمت آن حضرت بیایند.

می گوید: به خدا سوگند در وادی اراک می رفتم که ناگهان گفت وگویی ابو سفیان و بدیل بن ورقاء و حکیم بن حزام را شنیدم، ابو سفیان می گفت من هرگز تاکنون این مقدار آتش و لشکری به این انبوهی ندیده ام. شنیدم که بدیل می گوید به خدا سوگند انگار این لشکر قبیلہ خزاعه است که برای جنگ تحریک شده اند.

ابو سفیان گفت: خزاعه کمتر از آن است که چنین آتش و لشکری فراهم کند.

من صدای او را شناختم و گفتم: ای ابا حنظله(2).

او نیز صدایم را شناخت و گفت: ای ابالفضل تو هستی؟(3)

گفتم: آری.

ابوسفیان گفت: پشت سرت چه خبر است و این آتشها چیست؟

گفتم: این رسول خداست که در مقابل شما فرود آمده است. او با سپاهی به سوی شما

ص: 406

---

1- این ترس آنان برای آن بود که آنان در جریان درگیری خزاعیان با بنوبکر پیمان صلح خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکسته بودند.

2- ابوسفیان پسری داشت به نام حنظله که در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شد؛ بنابراین، بعد از جنگ بدر او را به کنیه ابا حنظله می خواندند

3- ابالفضل کنیه جناب عباس است.

آمده که شما را توان رویارویی با وی نباشد. ایشان با ده هزار نفر از مسلمانان آمده است.

ابوسفیان گفت: پس چاره چیست؟

گفتم: به خدا سوگند اگر بر تو غلبه یابد البته که گردن تو را خواهد زد. بنابراین، بر پشت این استر سوار شو تا تو را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ببرم و برایت امان بگیرم.

او پشت سر من بر استر سوار شد و همراهانش بازگشتند (1).

### نلاشهای مثبت عباس

باری، ملاقات با شخصیت‌های مرتبط با عالم بالا مانند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اثری فوق العاده در جذب طرف مقابل دارد، حال اگر این ملاقات و برخورد با دشمن باشد، باعث تضعیف روحیه اش می شود و در برابر حق گردن نهاده تسلیم می شود هر چند قانع نشود. و اگر شخص مقابل دوست یا بی طرف باشد، این برخورد باعث تقویت اعتقادات و معنویات او شده حقیقت را با دل و جان پذیرا می شود از این رو نیروهای شیطانی با همه تلاش خود می کوشند تا از ملاقات و آشنایی مردم با مرتبطان با عالم بالا جلوگیری کنند.

در آن میان چون عباس دارای جایگاهی بود می خواست برای مردم مکه خیرخواهی کند، بنابراین، دست به این اقدام زد، که مورد تأیید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفت. برای همین خیرخواهی اهل مکه بود که ابوسفیان را پشت سر خود بر استر نشانید.

وی می گوید ابوسفیان را همراه خود آوردم و هر بار که از کنار یکی از آتشهای مسلمانان می گذشتیم آنان می گفتند این کیست؟ و همین که استر حضرت را می دیدند که من بر آن سوار هستم می گفتند عموی پیامبر است که بر استر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوار شده است.

بالاخره گذار ما به کنار آتش یکی از صحابه افتاد. او گفت: کیستی؟ سپس هنگامی که فهمید ابوسفیان پشت سر من است گفت: این دشمن خدا، ابوسفیان است؟ شکر و سپاس خدایی را که ما را بر تو چیره گردانید در حالی که هیچ پیمانی با تو نداریم.

آنگاه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوید من نیز استر را به سرعت راندم و از او پیش گرفتم.

ص: 407

پیشی گرفتن من از او چونان پیشی گرفتن مرکبی کندرو بر پیاده کندرو بود. و آنگاه به سرعت از مرکب پایین آمدم و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و نشستم و دستم را بر سر ابوسفیان گذاشتم و گفتم به خدا سوگند که امشب کسی غیر از من با او هم سخن نخواهد شد.

در همان حال که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال گفت و گو بودم آن صحابی وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا این ابوسفیان دشمن خداست که خدا در حالی او را مغلوب و گرفتار ما ساخته که عهد و پیمانی با ما ندارد بنابراین، مرا واگذار تا گردن وی را بزنم

و من گفتم ای پیامبر خدا، من او را امان داده ام.

وقتی آن صحابی بر خواسته خود اصرار کرد به او گفتم آهسته؛ آرام؛ به خدا سوگند، از آن رو خواهان کشتن وی هستی که از عبد مناف است و اگر از بنی فلان بود چنین نمی گفتمی آن صحابی گفت: ای عباس، آرام باش؛ به خدا سوگند مسلمانانی تو در نزد من دوست داشتنی تر است از مسلمانانی، پدرم اگر اسلام می آورد. زیرا می دانم اسلام آوردن تو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوست داشتنی است.

در این هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عموی خود عباس رو کرد و برای پایان دادن بگو مگوی آن دو فرمود ای عباس، او را به خیمه خود ببر که من او را امان دادم و فردا صبح او را نزد من بیاور. جناب عباس گفت: بنابراین، من او را به خیمه خود بردم(1).

## کاری از سر ناچاری

عباس گفت: صبحگاهان با ابوسفیان نزد پیامبر آمدم و همینکه حضرت او را دید فرمود: وای بر تو ای اباسفیان آیا وقت آن نرسیده که بدانی خدایی جز خدای یکتا نیست؟

ابوسفیان گفت: پدر و مادرم فدایت بادا، چه بردبار و ارجمندی و چه مهربان و به پیوند خویشاوندی پایبندی! به خدا سوگند دانسته ام که اگر خدایی غیر از خدای یکتا می بود، در جنگ بدر و احد تا اندازه ای به کار من می آمد(2).

حضرت فرمود وای بر تو ای اباسفیان آیا وقت آن نشده که بدانی من فرستاده خدایم؟

ص: 408

1- سیره النبی، ج 4، ص 862.

2- همان.

ابوسفیان گفت: پدر و مادرم به فدایت چه شکبیا و بزرگواری، چه مهربان و پایبندِ صله رحم هستی! اما رسالت هنوز به آن تردید دارم و قلبم به پذیرفتش رضایت نمی دهد. عباس به او گفت وای بر تو پیش از آنکه کشته شوی اسلام بیاور و به شهادت حق

گواهی بده و اقرار کن که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول خداست(1).

بنابراین، او اقرار کرد و گواهی داد و لیکن با تردید و دودلی کلامی را به عنوان شهادتین در دهان گردانید و از روی درماندگی و ناچاری اسلام آورد. عباس گفت: ای پیامبر خدا ابوسفیان مردی است که افتخار و مباهات را دوست می دارد بنابراین امتیازی را برای او مقرر کنید

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آری، هرکس در خانه ابوسفیان داخل شود در امان است(2).

ابوسفیان پرسید خانه من؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: خانه تو سپس فرمود: هر که در خانه خویش را ببندد، در امان است. و هر که به مسجد الحرام داخل شود در امان است(3).

با این همه باز هم رسول خدا به ابوسفیان اعتماد نمی کرد تا او را واگذارد به مکه بازگردد، مباهات خیانت و جفایی در سر داشته باشد بنابراین، به عموی خود عباس روی کرد و فرمود: ای عمو او را در خیمه خود نگه دار.

خیمه عباس نزدیک خیمه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بود. هنگامی که ابوسفیان در خیمه عباس نشست از آمدن به همراه عباس پشیمان شد و با خود گفت چه کسی با خود چنین کاری را می کند که من با خود کردم؟ به اینجا آمده ام و به دست خودم خودم را تسلیم کردم. خوب بود به مکه باز می گشتم و سیاهان حبشی و دیگران را جمع می کردم چه بسا می توانستم محمد و سپاهیانش را فراری دهم.

در همین هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از داخل خیمه خود با صدای بلند، ابوسفیان را مورد خطاب قرار داده و فرمود: ای ابا سفیان آنگاه خدا خوار و رسوایت می کرد.

ص: 409

1- همان؛ بحار الانوار، ج 21، ص 103

2- سیره النبی، ج 4، ص 862

3- سیره النبی، ج 4، ص 862؛ اعلام الوری، ص 109

ابوسفیان تسلیم شد و دیگر چیزی نگفت(1).

صبحگاهان و در هنگام نماز، ابوسفیان شنید که بلال اذان می گوید. از عباس پرسید: ای ابالفضل، این ندا برای چیست؟

عباس گفت: این اذان گوی پیامبر خداست که برای نماز اذان می گوید.

آنگاه عباس ابوسفیان را با خود نزد رسول خدا به برد و ابوسفیان دید که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مشغول وضو گرفتن است و قطره های آبی که از دست حضرتش جدا می شد مسلمانان آن را گرفته برای تبرک به صورت خود می کشیدند لذا گفت: به خدا سوگند که هرگز مثل امروز را برای کسری و قیصر هم ندیده ام(2).

## دوراندیشی

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به عباس امر فرمود ابوسفیان را در تنگه ای از دره کوه نگه دارد تا هنگامی که لشکریان خدا از آنجا می گذرند آنها را ببیند عباس نیز چنین کرد و قبایل با پرچمهایشان از آنجا گذشتند. عباس در این باره می گوید این چنین بود که هر قبیله ای که عبور می کرد ابوسفیان به من می گفت: عباس این قبیله کدام است؟ و من می گفتم: سلیم.

می گفت: مرا با سلیم چه کار؟

سپس قبیله دیگری می گذشت و می گفت ای عباس اینان کیانند؟ می گفتم: مزینه

می گفت: مرا با مزینه چه کار؟

تا اینکه قبایل از آن جاگذشتند و هیچ قبیله ای گذر نکرد، مگر آنکه او درباره آنان از من پرسید. من او را از آن قبیله در حال عبور خبر می دادم و هر بار که نام قبیله ای را می بردم می گفت مرا با بنی فلان چه کار تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم کتیبه (سواره نظام) سبز خود که مهاجرین و انصار در آن بودند و سر تا پا پوشیده از آهن و سلاح بودند که تنها چشمان آنان دیده می شد، از آنجا عبور کردند. ابوسفیان با تعجب پرسید ای عباس، اینان کیانند؟

گفتم: رسول خدا است که در میان مهاجران و انصار قرار دارد.

ص: 410

1- الخرائج، ج 1، ص 162.

2- اعلام الوری، ص 108.

ابوسفیان گفت هیچ کس را توان رویارویی با آنان نیست.

سپس گفت: ای ابالفضل به خدا سوگند که سلطنت برادر زاده ات با عظمت شده است. گفتم: ای ابا سفیان، پیامبری و رسالت است (1).

گفت بسیار خوب

گفتم: برای نجات قوم خود شتاب کن.

آن هنگام پرچم انصار به دست سعد بن عباده بود، به ابوسفیان که گذر کرد به او گفت:

اليوم يوم الملحمة\*\*\*اليوم تسبي الحرمة

«امروز روز جنگ و خونریزی است / امروز روزی است که حریم ها به اسارت در می آیند».

ای جماعت اوس و خزرج به خونخواهی کشتگانان در احد برخیزید. ابوسفیان سخنان وی را شنید و آن را در دل نگه داشت تا آنکه هنگام عبور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ایشان گفت آیا می دانی که سعد بن عباده چه گفته است؟

و تمام گفته های او را برای حضرت گزارش داد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: از سخنان سعد باکی نیست. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی را به سوی سعد فرستاده و بیرق را از وی بازستاند و به علی علیه السلام سپرد و فرمود: با نرمی و مهربانی داخل مکه شو (2).

بنابراین علی علیه السلام پرچم انصار را به دست گرفته و با صدای بلند این کلمات را می گفت:

اليوم يوم المرحمة\*\*\*اليوم تحفظ حرمة

«امروز روز لطف و مهربانی است / امروز حرمتها و احترامها محفوظ می ماند».

### ابوسفیان دعوت کننده جدید

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ابوسفیان روی کرد و فرمود: ای ابا سفیان تو جلوتر از ما به سوی مکه برو و آنان را به آمان دادن ما آگاهی بده.

ابوسفیان رفت تا به قرشیان رسید و با بلندترین صدای خویش فریاد برداشت ای جماعت قریش این محمد است که به سوی شما آمده است آن هم با جمعیت و قوایی که

ص: 411

1- عیون الأثر، ج 2، ص 188.

2- اعلام الوری، ص 109.

شما تاب و توان رویارویی با آن را ندارید هر که در خانه ابوسفیان داخل شود در امان خواهد بود؛ و هر که در مسجد الحرام داخل شود، در امان است.

قرشیان گفتند خداوند تو را بکشد خانه تو چه فایده ای به حال ما دارد؟

ابوسفیان گفت: و هرکس که در خانه خویش را ببندد، در امان است.

بنابراین مردم به سوی خانه هایشان و یا مسجد الحرام پراکنده شدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به حرکت خود ادامه داد و از بالا دست مکه وارد شهر شد (1).

### رفتار اسلام به هنگام پیروزی

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با کتیبه خود به گردنه «آذاخر رسید از همانجا وارد شهر مکه شدند و در کنار کوه حجون و در نزد قبر عمویش حضرت ابوطالب علیه السلام خیمه ای از چرم یا پوست برای حضرت برپا کردند. پیامبر از ورود به خانه اش و یا خانه ای از خانه های مسلمانان در مکه که مشرکان مصادره کرده بودند خودداری کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پیش از ورود به مکه به کتیبه ها، اصحاب و فرماندهان سپاه خود دستور فرمود که گرداگرد شهر مکه را کاملاً احاطه کنند، از همه ورودیها و راهها و گذرگاه هایی که به داخل شهر منتهی سپس می شد، از بالا و پایین و همه کناره ها و اطراف شهر وارد شوند تا راه مبارزه را بر اهل مکه ببندند. نیز آنان را امر فرمود با کسی جنگ نکنند مگر آنان که با مسلمانان به جنگ در آیند همچنین حضرت پرچمی را برای ابی رویحه خثعمی برافراشت و به او امر فرمود در میان مردم مکه ندا دهد آگاه باشید که هرکس زیر پرچم ابو رویحه درآید، در امان است (2). بدین ترتیب این ایمن سرای جدید را به پناهگاه های سه گانه (مسجد الحرام، خانه ابوسفیان و هر خانه ای که درش بسته باشد اضافه نمود. از این رو مردم اطمینان پیدا کردند و سلاح خود را بر زمین گذاشته و در ایمنی و بدون بیم و ترس به خانه های خویش داخل شدند و کسی از زنان و فرزندان ایشان به اسارت در نیامد و خونی از آنان ریخته نشد.

گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم گروه مهاجران و سواران آنان را به فرماندهی زبیر بن عوام به

ص: 412

1- سیره النبی، ج 4، ص 864.

2- اسد الغابه، ج 5، ص 196.

سوی شهر مکه فرستاد و به زیبر دستور فرمود تا از بالا دست مکه داخل شهر بشود. نیز او را امر فرمود تا پرچم خود را بر فراز کوه حجون به اهتزاز درآورد و از جای خویش حرکت نکند تا خود حضرت به آنجا برسد.

نیز گفته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را با قبایل قضاعه و سلیم و افرادی غیر از این دو قبیله، به سوی مکه روانه کرد و به او دستور داد تا از پایین مکه وارد شهر بشود و بیرق خود را در نزدیکی اولین خانه های شهر برافراشته دارد

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباد را با لشکر انصار در جلو و پیشاپیش خود فرستاد و به آنان دستور فرمود با کسی جنگ نکنند مگر کسانی که به جنگ و قتال با آنان برخیزند.

### در آستانه ورود به مکه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان کتیبه سبز پیروزمندان و فاتحان به «ذی طوی» که در منطقه مرتفعی است و از آنجا خانه های مکه و بناهای آن دیده می شود رسید. نگاهی گذرا به خانه های مکه انداخت و به زادگاهش که از سر ناچاری از آنجا خارج شده بود نگریست و مشاهده کرد که چگونه امروز فاتحان به آن برگشته است و فتح و پیروزی را که خدای متعال بر او منت نهاده بود احساس کرد و نیز بازگشتی را که جبرئیل بشارت آن را داده بود به عیان رحمت و اشتیاق دیدگانش بارانی شد و از سر فروتنی و سپاس به درگاه دید، آنگاه از سر خدای متعال سجده گذارد و خدا را به خاطر نعمتها و نیکوییهایش سپاس گفت.

سپس در خیمه خویش که در کوه حجون و نزد قبر عموی خود حضرت ابوطالب علیه السلام برپا شده بود، فرود آمد تا در آن کمی استراحت کرده و از آنجا برای زیارت مسجدالحرام و طواف خانه خدا آماده شود.

### پاکسازی کعبه از بتها

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از کمی استراحت در خیمه خویش غسل کرد و بر شتر خویش قصواء، سوار شد و به سوی مسجدالحرام حرکت کرد آن حضرت نه برای عمره و نه برای حج محرم نشده بود؛ نیز سلاح برگرفته بود و مهاجران و انصار در حالی که همگی



مسلح بودند در جلو و پشت سر و اطراف حضرت را فرا گرفته بودند و به همراه رسول خدا به این قسمت از کلام خدای متعال را سر داده بودند که: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (1)، «حق آمد و باطل نابود شد که باطل نابود شدنی است».

شهر مکه از صدای مسلمانان به لرزه در آمده بود؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم وارد مسجد الحرام شد و به سوی حجر الأسود رفت و به آن دست مالید سپس در حالی که بر شتر خویش سوار بود و کمانی در دست داشت طواف خانه کعبه بجای آورد. در اطراف خانه کعبه سیصد و شصت بت وجود داشت که پیامبر خدا با کمان خویش بر بتها می زد و می فرمود: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»؛ «حق آمد و باطل نابود شد که باطل نابود شدنی است». «جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ»؛ (2) «حق آمد، و [دیگر] باطل از سر نمی گیرد و بر نمی گردد»

بتها با روی بر زمین می افتادند. سپس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم علی علیه السلام را بر دوش خود گرفت تا بقیه بتهایی را که بر کعبه نصب شده بود بر زمین بیاندازد. چنین بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم تنها علی علیه السلام را به این افتخار مفتخر کرد، و نه هیچ کس دیگری را ابن العرندس رحمه الله در قصیده خود به این مطلب اشاره کرده است؛ آنجا که می گوید:

وصعود غارب أحمد فضل له \*\*\* دون القرابة والصحابة أفضلا

بر آمدن علی علیه السلام بر دوش پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برای او فضیلتی است که این فضیلت غیر از فضایل خویشاوندی و همراهی ایشان صلی الله علیه وآله و سلم است و حتی از آنها بالاتر».

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم همچنین به ابن اسد خزاعی دستور داد تا محدوده حرم را تعیین کند و نیز گروه هایی را به، اطراف که هنوز بتهایی در آنجا وجود داشت فرستاد تا همه آنها شکسته و نابود شود.

از جمله بتهایی که رسول خدا شکست، بتلات و بت عزّی و بت منات است، که هر سه در میان مشرکان معروفند آنگاه منادی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در مکه فریاد برداشت که هرکس به خدا و روز واپسین ایمان دارد هر بتی را که در خانه دارد بشکند.

ص: 414

1- سوره اسراء، آیه 81.

2- سوره سبأ، آیه 49.

وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از طواف کعبه فراغت یافت به سوی کوه صفا آمد و از آن بالا رفت. برخی نیز گفته اند به کناری از مسجد رفت و بر زمین نشست و بر کعبه نظر افکند و شروع کرد به حمد و سپاس خداوند و آنچه می خواست دعا کرد و خدا را خواند. سپس کلیددار کعبه را که در آن روزگار عثمان بن طلحه بود فراخواند. او وقتی آگاه شده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شده است در کعبه را قفل کرد و از تسلیم کلید سرباز زده بود. بنابراین، علی علیه السلام به سوی او رفت و کلید خانه کعبه را از وی ستاند و آن را تسلیم پیامبر خدا کرد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستور فرمود در کعبه باز شود سپس داخل کعبه شد و در آنجا دو تصویر دید، لذا پارچه ای طلبید و آن را مرطوب نمود و آن دو تصویر را پاک کرد. آنگاه در میان دو ستون کعبه و بر روی سنگ مرمر سرخ فامی که در آنجا بود دو رکعت نماز بجا آورد. سپس به طرف ارکان کعبه روی کرد و بر هر رکنی از کعبه تکبیر گفت. آنگاه به طرف در کعبه آمد. قریشیان که به صف ایستاده بودند و مسجد الحرام از جمعیت آنان پر شده بود منتظر بودند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با آنان چه خواهد کرد؟ آنان بر اساس روش خشونت آمیز جاهلیت می پنداشتند که شمشیر از سر آنان برداشته نخواهد شد و همگی به هلاکت خواهند رسید. لیکن حقیقت کار چنان که آنان می پنداشتند نبود. اسلام دین خوبیها و احسان است. پیامبر اسلام له پیام آور مهربانی و انسانیت است (1). بنابراین، دیدند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به سمت آنان حرکت کرد و دستان خود را به دو طرف در خانه خدا گرفت و این خطبه را بیان فرمود

## قطعنامه حقوق بشر

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سخنان خود را با ستایش از خدای متعال آغاز کرد و فرمود: نیست خدایی مگر خدای یکتا که تنهاست و شریکی ندارد. به عهد خود وفا کرد و بنده خود را یاری و پیروزی عطا کرد و به تنهایی همه احزاب را فراری داد.

سپس فرمود: آگاه باشید که تمام افتخارات و مال و خون و مظلومه ای که نسبت به

ص: 415

یکدیگر ادعا می کنید و نیز کینه های در سینه [مانده از روزگار جاهلی زیر این دو پای من است(1)]، مگر پرده داری کعبه و منصب آبرسانی به حجاج خانه خدا، که این دو منصب به صاحبان آنها باز می گردد حال بدانید و آگاه باشید که شهر مکه، از سوی خدا حرمت مند شده است، که تا کنون برای کسی پیش از من حلال نشده و برای من نیز حلال نمی باشد مگر پاسی از روز و این حرمت تا روز رستاخیز پابرجاست. کسی که به آن پناه آورد دنبال نمی شود و در امان است؛ درختان آن بریده نمی شود؛ شکار آن رمانیده نمی شود، و [برداشتن] لقطه (2) آن حلال نمی باشد مگر برای کسی که بخواهد برای یافتن صاحبش پیدا شدن آن را اعلان کند (3).

سپس فرمود: ای مردم، هر که حاضر است به هر که غائب است برساند که خدا به وسیله اسلام تکبیر دوران جاهلیت و نازیدن به پدران و خویشان و نزدیکان را از شما برداشت.

بدانید که شما از آدم، و آدم از گل است (4). و طبق روایتی فرمود: آدم از خاک است. سپس کلام خدای متعال را تلاوت فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (5)؛ «ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست بی تردید خدا دانای آگاه است (6).

آنگاه فرمود: بدانید که بهترین بندگان خدا، بنده ای است که از [کیفر] خدا بترسد [و تقوا داشته باشد]؛ عرب بودن به این نیست که از پدری عرب متولد شوید، بلکه عربیت زبانی است، گویا پس هر که عملش ناچیز باشد خویشاوندی پدری به کار او نخواهد آمد (7).

ص: 416

- 
- 1- دیگر التزامی به تعهدات جاهلی وجود ندارد و کسی نمی تواند بر اساس آن از کسی چیزی طلب نماید.
  - 2- لقطه پول یا چیزی را گویند که مفقود می شود و با شرایط خاص و مقدار معینی از لحاظ قیمت برای یابنده می باشد اگر مالک آن معلوم نباشد.
  - 3- اعلام الوری، ج 1، ص 226
  - 4- مستدرک، ج 12، ص 89
  - 5- سوره حجرات، آیه 13.
  - 6- عیون الأثر، ج 2، ص 199.
  - 7- دعائم الاسلام، ج 2، ص 199.

سپس رو به سوی قرشیان کرد و آنان را مخاطب قرار داد و فرمود: ای کسانی که برای پیامبر همسایگان بدی بودید او را تکذیب کردید، از خود راندید، دورش کردید، آزدید، بازهم به اینها راضی نشدید تا اینکه به سرزمین [جدید] من آمدید و با من جنگیدید. حال ای جماعت قریش - چه می گوئید؟ و گمان می کنید با شما چه خواهیم کرد؟

آنان گفتند: گمان نیک داریم و نیک می گوئیم تو برادری کرامت مند و پسر برادری کرامت مند و بزرگوار هستی که اینک قدرت یافته ای (1).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: پس درباره شما همان سخنانی را می گویم که یوسف ها به برادران خطا کارش گفت: «لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهَوَّ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (2)، «امروز بر شما سرزنشی نیست خدا شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است» (3). بروید که شما آزاد شدگانید (4).

قرشیان چونان مردگانی که از گور خویش برانگیخته شده باشند، برپاخاسته، به اسلام گرویدند. و این چنین بود که خدای سبحان پیامبر خود را بر آنان چیره فرمود. چون مردم مکه بدون جنگ و خونریزی تسلیم پیامبر خدا شدند، همگی غنیمت مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند، دند، لذا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم همگی آنان را آزاد فرمود و به همین سبب بود که اهل مکه «طلاق» یعنی آزادشدگان نام گرفتند (5).

### با پرده داری کعبه

پس از آن رسول خدا در مسجد الحرام جلوس فرمود و امیر مؤمنان علی علیه السلام در حالی که کلید کعبه را در دست داشت به سوی پیامبر و رفت تا کلید را به حضرت بسپارد عباس عموی پیامبر بلند شد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درخواست کرد تا کلید کعبه را به او عطا کند که این آیه نازل شد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (6)؛ «خدا به شما امر

ص: 417

1- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 252.

2- سوره یوسف، آیه 92.

3- نک الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 243

4- اعلام الوری، ج 1، صص 111 و 112.

5- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 252.

6- سوره نساء، آیه 58.

می کند که امانتها را به صاحبانشان برگردانید».

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به علی علیه السلام امر فرمود تا کلید را به عثمان بن طلحه بازگرداند.

هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام کلید کعبه را به عثمان بن طلحه بازگرداند، او که امید به بازپس گرفتن کلید کعبه نداشت به حضرت علی علیه السلام عرض کرد یا علی کلید کعبه را بر خلاف میل من ستاندی و اینک آن را با نرمی به من پس دادی [علت چیست؟]

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آری خدای عزوجل درباره تو آیه ای از قرآن را فرو فرستاد که می فرماید: خدا شما را امر می فرماید که امانتها را به صاحبانش پس دهید.

عثمان بن طلحه با شنیدن این مطلب مسلمان شد و پیامبر ها کلیدی را به دستش سپرد(1).

از زبان عثمان بن طلحه روایت شده است برنامه ما در زمان جاهلیت چنین بود که در روزهای دوشنبه و پنج شنبه در خانه کعبه را باز می کردیم روزی از روزهای پیش از هجرت، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به طرف کعبه آمد و می خواست همراه مردم وارد کعبه شود. من در راه روی او بستم و مانع ورودش شدم و ناسزایی هم به وی گفتم. پیامبر خدا نسبت به من بردباری ورزید و فرمود: ای عثمان، باشد به زودی می بینی که این کلید در دست من خواهد بود و من آن را به هرکه بخواهم می دهم.

من گفتم: در آن روز قریش نابود و خوار شده است.

حضرت فرمود: خیر در آن روز ماندگاری پیدا خواهد کرد و عزیز خواهد شد. این جمله را فرمود و داخل کعبه شد و سخن حضرت در آن روز بر دل من نشست و پنداشتم که به زودی همان خواهد شد که حضرت فرموده است (2).

وقتی که روز فتح مکه بود پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به من فرمود: ای عثمان، کلید کعبه را نزد من بیاور. من از آوردن کلید سرپیچی کردم و امیر مؤمنان آن را از من گرفت و تسلیم پیامبر کرد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نماز و زیارت خود را در داخل کعبه به پایان رساند، کلید را به من بازگردانید و فرمود: ای عثمان بن طلحه خدا شما را امین خانه خود قرار داد. به اندازه متعارف از آنچه به سبب این خانه به شما می رسد بخورید.

ص: 418

1- عیون الأثر، ج 2، ص 199.

2- همان.

عثمان بن طلحه می گوید: چون محضرش را ترک کردم مرا خواست و فرمود: آیا آنچه را که به تو گفته بودم روی نداد؟

من سخن حضرت را که پیش از هجرت در مکه به من فرموده بود به یاد آوردم و گفتم:

آری گواهی می دهم که تو واقعاً پیامبر خدا هستی (1).

### نخستین اذان بر فراز کعبه

هنگام نماز ظهر که شد، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به بلال امر فرمود از کعبه بالا رود و بر بام آن اذان گوید.

در این هنگام ابوسفیان بن حرب خالد و عتاب پسران اسید، حارث بن هشام و بزرگان قریش گرداگرد خانه کعبه نشسته بودند خالد بن اسید گفت: خدا [پدرم] اسید را گرامی داشت که نگذاشت بماند و این صدا را بشنود که اگر این صدا را می شنید خشمناک می شد. حارث گفت: هان سوگند به خدا اگر می دانستم که او بر حق است پیروی اش می کردم. ابوسفیان گفت: به خدا سوگند من چیزی نمی گویم که اگر کمترین سخنی بگویم، همین سنگریزه ها و زمینها او را از سخنان من آگاه می سازند.

عتاب بن اسید در جمعشان بود و سخنان آنان را می شنید. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فوراً آنان را فرا خواند و به آنها فرمود من آنچه را گفتید دانستم. آنگاه سخنان آنان را برایشان بازگو نمود. ابوسفیان گفت: تو خوب می دانی من هیچ نگفته ام.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم گفت: بار خدایا قوم من را هدایت فرما، زیرا واقعاً نمی دانند.

در این هنگام، حارث بن هشام و خالد بن اسید گفتند: ما گواهی می دهیم، که تو قطعاً فرستاده خدا هستی به خدا سوگند هیچ کس جز ما از آنچه گفتیم خبر نداشت تا بگوییم او تو را آگاه کرده است (2).

عتاب ابن اسید هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم رسید گفت: از خدا طلب بخشش می کنیم و به سوی او باز می گردیم. ای رسول الله به خدا سوگند ما این سخنان را گفتیم.

این چنین بود که عتاب واقعاً اسلام آورد و در اسلام خود باورمند شد و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم

ص: 419

1- سبیل الهدی والرشاد، ج 5، ص 244.

2- السیرة النبویه، ج 2، ص 575

فتح مکه، سیزده شب گذشته از ماه رمضان سال هشتم هجرت واقع شد.

## در خانه ام هانی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مسلمانان شرط کرده بود در مکه با کسی جنگ نکنند، مگر با کسانی که به جنگ آنان در آیند و نیز با چند نفری که پیامبر و مسلمانان را آزار داده و مردم را بر جنگ و خونریزی علیه مسلمانان تحریک کرده بودند و مردم را از راه خدا و حق و حقیقت بازداشته بودند، مثل هبار بن اسود، همان کسی که هنگام هجرت حضرت زینب، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه راه را بر آن بانو گرفت و ایشان را ترسانید، که همین باعث شد تا ایشان فرزندی را که در شکم داشت سقط کند و مریض شد و به همین سبب از دنیا رحلت کرد. نیز مانند عکرمة بن ابی جهل که او یکی از جنگ افروزان و آتش افروزان فتنه علیه مسلمانان بود نیز مانند آن دو کنیز آوازه خوانی که در اشعار و آوازه‌های خود رسول خدا را هجو کرده در روز اُحد مشرکان را علیه آن حضرت می شورانیدند.

این عده خود را از چشم مسلمانان مخفی کرده بودند. روزی به امیر مؤمنان علی علیه السلام خبر رسید که دو نفر از این افراد که از خویشاوندان شوهر امّ هانی، خواهر امیر مؤمنان علیه السلام بودند، از ام هانی پناه خواسته اند و او نیز آنان را پناه داده و در خانه خویش جای داده است. بنابراین امیر مؤمنان علیه السلام در حالی که تقابلی آهین بر صورت داشت به سوی خانه خواهر خویش رفت و فریاد بر آورد کسانی را که پناه داده اید، خارج کنید.

پس آن دو نفر به ترس و وحشت افتادند و امّ هانی هم بر جان آن دو ترسید. به سوی امیر مؤمنان علی علیه السلام رفت و در حالی که او را نمی شناخت گفت: ای بنده خدا، من ام هانی، دختر عموی رسول خدا خواهر علی بن ابی طالب هستم. پس از خانه من بازگرد. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آنان را بیرون برانید.

ام هانی گفت: به خدا سوگند که حتماً شکایت تو را به پیامبر خدا خواهم برد.

آنگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام کلاه خود را از سر خویش برداشت و خواهر که برادر خود را شناخت به سوی او دوید و در برگرفت و عرض کرد: فدایت شوم، من سوگند خوردم

که شکایت تو را به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ببرم.

امیر مؤمنان علیه السلام به خواهرش فرمود: برو به سوگند خویش عمل کن. رسول خدا در بلندیهای شهر مستقر است

پس ام هانی در حالی که می دوید خود را به رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم رسانید. وقتی که پیامبر سال سخنان او را شنید به او فرمود: ای امهانی خوش آمدی ای امهانی، هر که را تو پناه داده ای، در پناه ماست.

اما مخفی شدگان دیگر هبار بن اسود او ابتدا فرار کرد سپس مسلمان شد و رسول خدا نیز از او در گذشت. همچنین برای ساره و یکی از آن دو کنیز آوازه خوان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امان خواسته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن دو امان داد و هر دو مسلمان شدند و اما ابن ابی سرح که پیش از فتح مکه مسلمان شده بود، سپس هجرت کرد. اما پس از آن مرتد شد و از دین برگشت و به مکه بازگشت او دوباره مسلمان شده و عثمان وی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد و برای او امان خواست و رسول خدا نیز وی را امان عطا فرمود(1).

### با فضالة بن الملوچ

نیز گزارش شده است که فضالة بن عمیر بن ملوچ خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را، در حالی که به طواف کعبه مشغول بود به شهادت برساند اما همین که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد، حضرت فرمود: آیا فضاله هستی؟ او گفت: آری.

پیامبر فرمود: با خود چه می گویی؟ او گفت: چیزی نیست، ذکر خدا می گویم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لبخندی زد و فرمود از خدا طلب مغفرت کن

سپس دست خویش را بر سینه فضاله گذاشت و به این ترتیب قلب او آرام گرفت.

فضاله همیشه می گفت به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست خویش را از سینه ام برداشت مگر اینکه بعد از آن او برای من از همه دوست داشتی تر بود پس به سوی خانواده خود بازگشتم. در راه به زنی که پیشتر با او گفتگویی داشتم برخورددم. او با شعر هم صحبتی

ص: 421



مرا خواست و من نیز در جوابش این شعر را سرودم

قالت: هلم إليّ الحديث، فقلت: لا \*\*\*يأبى الإله عليك والإسلام

لو قد رأيت محمداً وقبيله \*\*\*بالفتح يوم تكسر الأصنام

لرأيت دين الله أضحي بيننا \*\*\*والشرك يغشي وجهه الأظلام (1)

آن زن مرا گفت که برای گفتگو به سوی من بیا گفتم نه / خدا و دین اسلام گفتگو [ی با نامحرم] را بر تو نمی پسندد.

ای کاش تو هم محمد و افراد و یاران وی را دیده بودی / در روز فتح مکه و در روزی که بتها شکسته می شدند.

دین خداوند را می دیدی که در میان ما چون آفتابی برآمده است و چهره شرک را تاریکی در میان گرفته است.

### از والایهای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

وانگهی بیشتر کسانی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خونشان را مباح شمرده بود، پس از وساطت برخی آشنایان نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و امان خواستن از حضرت از مخفیگاه های خود بیرون آمده و نزد پیامبر هم می آمدند و به دست ایشان اسلام می آوردند و حضرت اسلامشان را پذیرفته و از گناه آنان نیز چشم پوشی می فرمود. یکی دیگر از آن افراد صفوان بن امیه بود که در آن روز گریخت و عمیر بن وهب جمعی از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برای او امان خواست و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم او را امان عطا فرمود و نیز عمامه خود را که هنگام ورود به مکه بر سر داشت به نشانه امان به او داد عمیر بن وهب خود را به صفوان رسانید و او را که تصمیم داشت بر کشتی سوار شود و از راه دریا بگریزد از رفتن بازداشت و گفت خدا را درباره خود در نظر بگیر و خویش را به هلاکت نیفکن، این امان رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم است که من با آن به پیش تو آمده ام.

صفوان که به گمان خود، امان دادن پیامبر را بعید می دانست گفت: از من دور شو و با من سخن مگو.

ص: 422

عمیر که می خواست او را آسوده خاطر سازد گفت: ای صفوان تو را آگاه می سازم که برترین همه مردم و نیکوکارترین تمام آدمیان پسر عمومی تو است. عزت و ارجمندی او سبب عزت تو و بزرگی و شرافت او شرافت توست و نیز اقتدار او اقتدار تو می باشد. صفوان که با افکار جاهلی به موضوع مینگریست از ترس نیرنگ، نهانی های دل خود را آشکار ساخته و گفت آخر من از ایشان بر جان خودم می ترسم .

عمیر به او گفت او چنانکه تو می پنداری نیست شکیباتر و بزرگوارتر از تصوّر توست وقتی عمیر عمامه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را که به علامت آمان یافتن صفوان برایش فرستاده بود به او نشان داد، صفوان آسوده خاطر شد و همراه عمیر به مکه بازگشت. او در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ایستاد و گفت: این مرد می گوید که شما مرا آمان داده اید.

پیامبر خدا فرمود راست گفته است.

صفوان گفت: پس دو ماه به من فرصت انتخاب بدهید(1).

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: تو برای چهار ماه فرصت انتخاب داری .

نیز از جمله کسانی که برای آنها امان خواسته شد و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نیز به آنان امان عطا نمود

عکرمه ابن ابی جهل بود به این ترتیب که همسرش ام حکیم دختر حارث بن هشام، برای او امان خواست. وقتی که این خبر را برای شوهر خود برد به او گفت: من از نزد کسی به سوی تو می آیم که از همه مردم بیشتر و بهتر صله رحم را بجا می آورد و نیکوکارترین مردم است خود را به هلاکت میانداز که من برای تو امان خواستم و ایشان تو را امان عطا نمود

بنابراین عکرمه همراه همسر خود به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رسید و نزد ایشان اسلام

آورد و گفت ای پیامبر خدا من را به بهترین چیزهایی که می دانی امر بفرمای.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: بگو گواهی می دهم که خدایی نیست مگر خدای یکتا و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و در راه خدا جهاد کن(2).

به خاطر همین اخلاق نیکو و روش پاک و بی آلایش و سیره برتر بود که مردم گروه گروه به اسلام می گرویدند.

ص: 423

1- البدایة والنهایة، ج 4، ص 353.

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 143.

طبق گزارشی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این سوره را قرائت می فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (1)، «به نام خدای بخشنده مهربان چون یاری خدا و پیروزی فرارسد و بینی که مردم گروه گروه در دین خدا درآیند، پس به ستایش پروردگارت نیایشگر باش و از او آمرزش خواه که وی همواره توبه پذیر است».

### بیعت همگانی

آنگاه مردم برای بیعت اجتماع کردند و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر کوه صفا جلوس فرمود تا با مردم بیعت کند و مردان درباره باورمندی به اسلام و جهاد در راه خدا و فرمانبرداری از خدا و رسولش با حضرت بیعت کردند. زمانی که از بیعت با مردان فراغت یافت زنان مکه طرف کوه صفا آمدند تا با حضرت بیعت کنند، که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَى أَنْ لَا يُسَدَّ رِجْلٌ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (2)، «ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند [که؛ با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچه های حرامزاده ای را که پس انداخته اند با بهتان و حيله [به شوهر نبندند و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه زیرا خداوند آمرزنده مهربان است» (3).

هند، همسر ابو سفیان به دلیل کاری که در جنگ احد با بدن حضرت حمزه کرده بود، برای آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را شناسد، به صورت ناشناس در میان زنان جای گرفته بود. و به آن حضرت عرض کرد شما از ما زنان به گونه ای پیمان می گیرید که از مردان چنین پیمانی نگرفتید. سپس گفت اما درباره، دارایی از دارایی ابوسفیان مقداری برای خود برداشته ام،

ص: 424

1- سوره نصر، آیه های 1 تا 3

2- سوره ممتحنه، آیه 12.

3- کافی، ج 5، ص 527.

چرا که او مردی خسیس است که برای زن و فرزندان خود گشاده دستی روا نمی‌دارد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: تو قطعاً هند هستی؟ گفت آری، پس، از آنچه گذشته درگذر و چشم بپوش خدا از تو بگذرد. سپس گفت: اما زنا را که نهی فرمودی، پس هیچ زن آزادی زنا نمی‌کند و اما فرزند ما آنان را از کودکی پروراندیم و تو آنان را در بزرگسالی کشتی، این سخن از آن رو بود که حنظله پسر هند در روز بدر به دست مسلمانان کشته شده بود پیامبر از سخنان هند متأثر شد، ولی سخنی به او نگفت. سپس هند گفت: اما بهتان کاری است ناپسند. تو ما را دستوری نفرمودی مگر برای هدایت یافتن و دستیابی به خلق

و خوی پسندیده. اما اینکه در کارهای خیر و هر آنچه در شرع پسندیده باشد تو را نافرمانی نکنیم [ایاد بگویم که ما با اندیشه نافرمانی تو در این مجلس گرد نیامده ایم(1)].

نیز گفته اند هند وقتی به خانه خویش بازگشت بت خانگی خود را شکست و گفت: ما بیهوده به تو امیدوار بودیم.

آنگاه ام حکیم دختر حارث بن هشام همسر عکرمه بن ابی جهل که او نیز در میان زنان بود گفت ای رسول خدا این معرفی که خدا به ما زنان دستور فرموده تا درباره آن با تو مخالفت نکنیم چیست؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود سیلی بر رخسارتان نزنید صورت خود را نخراشید و موی سر خود را نکنید و [در مصیبتها] بانگ ویل و ثبور [وای مرگ خود را خواستن سر ندهید این کارها از خوی زنان عرب بود که در زمان جاهلیت بر مردگانشان چنان بر خود می‌زدند و مواز سر می‌کنند که دستهای مو بر سرشان نمی‌ماند و در عزای مردگانشان نیز بانگ ویل و ثبور سر می‌دادند. پس ام حکیم گفت: ای رسول الله، چگونه با شما بیعت کنیم؟ پیامبر خدا فرمود: من با زنان دست نمی‌دهم. آنگاه قدحی آب طلبید و دست خود را در آن فرو برد و بیرون آورد و به زنان فرمود: دستان خود را در این آب داخل کنید که این کار بیعت کردن شما می‌باشد و آنان نیز چنین کردند(2).

ص: 425

---

1- مستدرک، ج 14، صص 279 و 280؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 98.

2- کافی، ج 5، ص 527.

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر فراز کوه صفا برخاست و در میان قبیله و نزدیکان خود بنی هاشم و بنی عبدالمطلب، سخنانی را ایراد فرمود و آنان را اندرز داد چون آنان کسانی بودند که پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مکه را ترک می کرد جانشینان و یادگاران او بودند. مردم به کردار آنان توجه کرده و کردار پیامبر خدا را در آنان جست و جو می کردند. چون مردم مکه تازه مسلمان بودند، به کسان پیامبر به دیده پیشوایی می نگریستند. وقتی که مردم مکه قبیله پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را می دیدند، شخص پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در نظرشان مجسم می شد.

به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای آنان بیاناتی فرمود و آنان را بر نیکی، خداترسی و توجه به امر آخرت برانگیخت و از اعتماد به آرزوها و خرسندی از خویشاوندیهایشان و نیز سرگرم شدن به دنیا پرهیز داد و فرمود: ای فرزندان هاشم و ای فرزندان عبدالمطلب، من فرستاده خدا به سوی شما هستم و نسبت به شما مهربانم. نگوئید محمد از ماست؛ به خدا سوگند دوستان من پرهیزکاران هستند خواه از شما خواه از غیر شما باشند. هان بدانید که اگر در روز رستاخیز در حالی به نزد من بیایید که اسیر دنیا بوده باشید و آن مردم پرهیزکار در حالی بیایند که حامل آخرت باشند پس من شما را نخواهم شناخت. هان بدانید که من از آنچه که میان من و شماست و از آنچه که میان خدای عزوجل و شماست، معذورم و عمل من برای من است و کارهای شما نیز برای خود شماست (1).

### با بدیل بن ورقاء

عبّاس، عموی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم کسی بود که برای میانجیگری میان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و شخصیت‌های

قریش و بزرگانی که در زمان جاهلیت دارای اعتبار بودند اقداماتی انجام می داد. او تلاش می کرد آنان را جذب کند و دلهایشان را به اسلام نزدیک سازد. او در روز فتح مکه بدیل بن ورقاء خزاعی را نزد رسول خدا آورد و او را در حضور ایشان نگاه داشت و گفت: «ای رسول خدا امروز روزی است که در آن گروهی را برتری عطا کرده‌ای. پس برای دایی (2).

ص: 426

1- بحار الانوار، ج 8، ص 359.

2- لفظ «دایی» از اصطلاحات عرب است.

خودتان بدیل بن ورقاء که خانه نشین است چه در نظر دارید؟ یعنی او بر خلاف دیگر شخصیتها هنوز به، افتخاری برتری نیافته است و هنوز از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم کاری به او سپرده نشده است تا از این راه شرافتی نصیب او گردد. بدیل که پیرمردی سالخورده بود در حالی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمده بود که صورت و دهان خود را بسته بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او توجه کرد و فرمود: ای بدیل صورت خود را نمایان کن. او صورت خود را باز کرد و چهره خود را نمایاند. حضرت در دو طرف صورت بدیل موهای سیاهی دید. به او فرمود: ای بدیل چند سال داری؟ گفت ای رسول الله، نود و هفت سال.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم تبسمی کرده و فرمود: خداوند زیبایی و موهای سیاه تو را زیاد گرداناد

و تو را و فرزندان تو را بی نیاز کناد هر چند رسول خدا کمی بیشتر از شصت سال سن دارد اما به سرعت موهای صورتش به سپیدی گراییده بود آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به بدیل فرمود: ای بدیل بر این شتر خاکستری خود سوار شو و در میان مردم فریاد برآور که این روزها روز خوردن و آشامیدن است. بدیل که مردی بلند آواز بود به فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم عمل کرد و در میان خیمه ها و خانه های آنان از اینجا به آنجا می رفت و می گفت: من فرستاده رسول خدا هستم. او به شما می فرماید که این روزها روز خوردن و آشامیدن است. این جمله اصطلاحی بود در میان قبیله خزاعه و معنی آن این بود که امروز روز گرد آمدن و دوستی کردن است (1). به این ترتیب، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بزرگان را تکریم می فرمود و بر جایگاه های اجتماعی خود ابقا می کرد و یا به آنان مرتبتی عطا می فرمود، تا دلهای آنان را شیفته خویش کند و بر اسلام و ایمان استوارشان کند و دیگران را که هنوز دست رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به آنان نرسیده بود و مسلمان نشده بودند به سوی اسلام جذب کند.

### سریه غالب بن عبدالله به سوی بنی مدلج

پس از اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مکه را فتح کرد، دسته هایی را به سوی ساکنان اطراف مکه فرستاد تا مردم را به سوی خدای عزوجل دعوت کنند ولی به آنان دستور جنگیدن نمی فرمود.

ص: 427

بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عبدالله بن غالب را به سوی بنی مدلیج فرستاد. آنان در جواب دعوت او گفتند: ما نه علیه تو هستیم و نه همراه تو.

مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفتند: ای رسول خدا، با آنان به جنگ پرداز.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آنان مهتری دارند که او حد نگره دار و خردمند است و چه بسیارند جنگ آورانی از بنی مدلیج که در راه خدا شهید شده اند(1).

### سریه عمرو بن امیه به سوی بنی الدیل

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عمرو بن امیه «ضمیری را نیز به سوی بنی الدیل فرستاد. او بنی الدیل را به (سوی خدا و رسولش صلی الله علیه و آله وسلم دعوت کرد اما آنان از پذیرش دعوت وی به شدت امتناع کردند. بنابراین مردم عرض کردند ای رسول خدا با آنان به جنگ پرداز.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: به درستی که پیشوای آنان اسلام آورده است و او به قوم خودش خواهد گفت که اسلام بیاورید و آنان نیز پاسخ مثبت خواهند داد و مسلمان خواهند شد. و اینچنین هم شد(2).

### سریه عبدالله بن سهیل

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عبد الله بن سهیل بن «عمرو را به سوی قبیله بنی محارب بن فهر فرستاد، و آنان دعوت وی را پذیرفتند و گروهی از آنان نیز برای زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از نزدیک و فراگیری احکام به همراه عبدالله بن سهیل به محضر پیامبر رسیدند.

### سریه خالد بن ولید به سوی بنی جذیمه

از کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از فتح مکه برای دعوت مردم به سوی خدا فرستاد، خالد بن ولید بود. پیامبر به او را برای دعوت مردم به اسلام فرستاده بود، نه جنگ و کارزار.

ص: 428

---

1- اعلام الوری، ص 112؛ بحار الأنوار، ج 21، ص 140.

2- همان.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم تنها به این خاطر که نشان دهد اسلام کینه ها را باطل کرده است، او را به سوی بنی جذیمه فرستاد، زیرا در زمان جاهلیت بنی جذیمه متعرض عموی خالد «فاکه بن مغیره و همچنین عوف بن عبدعوف پدر عبدالرحمن شده بودند و هنوز این کینه از سوی خالد باقی بود ماجرای عموی خالد و پدر عبدالرحمن به این صورت بود که آن دو از سفر تجاری خود از یمن بر می گشتند که بنو جذیمه اموال آنان را گرفته و هر دوی آنان را نیز کشته بودند. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم عبد الرحمن بن عوف را نیز به خاطر همین خونخواهی که میان بنوجذیمه و پسر عوف وجود داشته و اسلام اکنون آن را باطل کرده بود به همراه خالد به سوی آنان فرستاد.

این در حالی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم در روز فتح مکه خطبه خوانده بود و در ضمن آن فرموده بود: بدانید که همه داراییها و همه مفاخر موروثی و خونهایی که نسبت به یکدیگر ادعا می کردید و یا دشمنیهایی که در زمان جاهلیت به همدیگر روامی داشتید، زیر این دو پای من قرار گرفت.

هنگامی که خالد و همراهانش در کنار یکی از آبهای بنوجذیمه به نام غمیصاء فرود آمدند، بنو جذیمه سلاح برگرفتند و گفتند ای خالد ما سلاح خود را برای مبارزه علیه خدا و رسولش برنگرفته ایم. ما مسلمان هستیم پس اگر رسول الله تو را به عنوان مأمور و پیک فرستاده است از این شتران و گوسفندان، ما هر چه می خواهی بگیر.

خالد گفت سلاح خود را بر زمین بگذارید.

آنان گفتند ما از تو می ترسیم و بیم آن داریم که بخواهی آن کینه ای را که خدا و رسول او از میان برده اند از ما بستانی و انتقام بگیری

بنابراین خالد از گفت وگویی با آنان منصرف شد و بازگشت و با همراهیان خود د نزدیکی آنان فرود آمد. سپس با لشکر سواره خود، به طور ناگهانی بر آنان یورش برد و جمعی از آنان را کشت و گروهی را اسیر کرد خالد دستور داد اسیران را به بند بکشند و سپس آنان را نیز از دم تیغ گذرانند(1).

ص: 429



هنگامی که خیانت خالد به بنی جذیمه صورت گرفت، فرستاده آنان نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آمد

و از آنچه خالد با آنان کرده بود به پیامبر گزارش داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از منبر بالا رفت و مردم را از کاری که خالد کرده بود، آگاه ساخت آنگاه دستتان خویش را به آسمان برداشت و گفت: بار خدایا، قطعاً از کاری که خالد کرده است بیزارم و به تو پناه میجویم.

و سه مرتبه این جمله را تکرار فرمود و گریست(1).

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مقداری کالا و طلا به او تقدیم شده بود - علی علیه السلام را طلبید و آن طلاها را به علی علیه السلام سپرد و فرمود: ای علی برو نزد بنی جذیمه و به امور آنان رسیدگی کن و از آنچه خالد علیه آنان مرتکب شده است راضی شان گردان سپس پای خود را بلند کرد و فرمود: یا علی قضاوت مردم جاهلیت را زیر دو پایت بگذار بنابراین، هنگامی که امیر مؤمنان به سوی بنی جذیمه رفت، در میان آنان به حکم خدای متعال قضاوت کرد و زمانی که به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراجعت کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی، از آنچه انجام داده ای با خیرم کن.

امیر مؤمنان علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول الله، من کوشش خود را بجای آوردم

و برای هر خونی که ریخته شده بود آن را پرداختم و برای هر جنینی غره آن را که دیه مخصوص جنین و مقدار آن پانصد درهم است پرداختم و برای هر مالی که از میان رفته بود، مالی را در نظر گرفتم و از آنچه در نزد خود داشتم مقداری اضافه نیز به آنان بخشیدم و حتی برای ظرف آبخوری سگهای آنان و حتی برای زحمتی که چوپانان آنها متحمل شده و ترسی که زنان آنان دیده و گریه ای که کودکان شان کرده بودند و برای آنچه دانسته می شد و یا نمی شد،(2) پرداخت کردم. سپس از آنچه همراه داشتم، باز هم اضافه بخشیدم تا اینکه از شما راضی شوندم.

ص: 430

1- تاریخ طبری، ج 2، ص 241

2- یعنی چه برای خساراتی که قابل محاسبه و تخمین بود و تعیین قیمت آن مشخص و معلوم بود و چه خساراتی که معلوم نبود مبالغی را پرداخت کردم تا آنان راضی شوند.

در این هنگام که آثار خشنودی در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آشکار شده بود، با تأکید پرسید: یا علی، به آنان چنان بخشیدی تا از من راضی شوند؟ خدا از تو راضی و خشنود بادا. یا علی به خدا سوگند شتران سرخ موی من را خوشحال نمی ساخت در برابر کاری که تو انجام دادی

سپس فرمود ای علی، منزلت تو نسبت به من همانند منزلت هارون است نسبت به موسی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست (1). یا علی تو هدایتگر امت من هستی. بدانید که سعادت مند حقیقی کسی است که تو را دوست بدارد و راه تو را پیش گیرد. بدانید که شقاوت مند کسی است که مخالفت تو را بکند و از راه تو سرپیچی کند تا روز قیامت (2).

### غزوة حنین

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شهر مکه را فتح کرد مدت پانزده روز در مکه درنگ کرد تا در امور شهر تدابیری بیندیشد و دسته هایی را از مکه به اطراف گسیل دارد. وقتی می خواست مکه را ترک کند عتاب ابن اُسَید را برای اداره امور مکه و برپایی نماز جماعت با مردم، به عنوان امیر مکه قرار داد بنا بر قولی، عتاب ابن اسید جوانی بیست و یک ساله بود. او همچنان امیر شهر مکه بود تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رحلت فرمود. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم معاذ بن جبل را برای آموزش قرآن و احکام اسلام، در شهر مکه تعیین فرمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اوایل ماه شوال به همراهی دوازده هزار نفر از مکه خارج شد که ده هزار نفر آنان کسانی بودند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به مکه آمده بودند و هزار نفر از بنی سلیم و هزار نفر دیگر نیز از مزینه بودند، که به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به منطقه حنین رفتند. حنین سرزمین همواری است که در کنار ذی المجاز و در نزدیکیهای طائف قرار دارد. میان حنین و مکه سه میل فاصله است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم پیش از آنکه از مکه خارج شود، افزون بر پرچمهایی که لشکر اسلام هنگام ورود به مکه و فتح آن داشتند پرچم بزرگی را که از همه

ص: 431

1- امالی، صدوق، ص 173؛ بحار الانوار، ج 21، ص 142.

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 143؛ امالی، شیخ طوسی، ص 498.

پرچمهای سپاه اسلام بزرگتر بود برافراشت و آن را به امیر مؤمنان علی سپرد.

علت این غزوه آن است که هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش له فتح کرد همه قبایل عرب اسلام را پذیرفتند و به حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعتراف کردند، جز قبایل هوازن و ثقیف آنان نسبت به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرکشی کردند و به این فکر افتادند که بر مسلمانان یورش برند و آنان را نابود سازند. بنابراین گرد آمدند و سلاح فراوانی فراهم ساختند و برای جنگ با مسلمانان آماده شدند و گفتند: محمد با قومی جنگید که جنگ را خوب بلد نبودند، لذا بر آنان پیروز شد، ما کسانی هستیم که در جنگ، زیرکی و بینش و تجربه داریم لذا بر او پیروز خواهیم شد.

آنگاه پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی آنان حرکت کند آنان به قصد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتادند و گفتند پیش از آنکه به سوی ما حرکت کند به سرعت به سوی او بشتابید.

قبایل هوازن و ثقیف به همراه رؤسای خود مالک بن عوف نصری که رئیس قبیله هوازن بود، و قارب بن اسود، که رئیس قبیله ثقیف بود، پس از اجتماع به سوی مسلمانان شتافتند همچنین همراه دو قبیله هوازن و ثقیف قبایل نصر و چشم و سعد بن بکر و گروهی از قبیله بنی هلال نیز حضور داشتند که با آنان همداستان شده بودند.

### هوازن و رئیس کهنسال بنی چشم

سپس همه آنان همراه با زنان و فرزندان و داراییهای خویش حرکت کردند تا کسی از میدان جنگ نگریزد حرکت دسته جمعی به همراه خانواده باعث می شد تا آنان برای جنگیدن و استقامت در نبرد انگیزه بیشتری پیدا کنند و برای دفاع از خانواده و دارایی خود دیگر از مرگ باکی نداشته باشند.

«درید بن صمه چشمی» رئیس قبیله بنی چشم که پیر مرد سالخورده ای بود و به سبب پیری نابینا شده بود در میان لشکر مشرکین حاضر بود. او مردی صاحب نظر و دوراندیش بود و از فنون جنگی نیز بهره مند لشکر مشرکان در ادامه مسیر به منطقه اوطاس رسیدند. زمانی که در اوطاس فرود آمدند مردم که درید بن صمه نیز در میان آنان بود، اجتماع کردند. درید هنگامی که فرود آمد گفت: در کدام سرزمین هستید؟ آنان گفتند: در اوطاس.

گفت: مکان خوبی برای جولان دادن لشکر سواره است. زمینی است که ناهمواری و سنگلاخ ندارد تا باعث سختی کار شود و آنقدر هم نرم نیست که مشکل ایجاد کند. آنگاه گفت: چرا من بانگ شتر و صدای گاو الاغ و گوسفند و گریه کودکان را می شنوم؟

به او گفته شد مالک بن عوف مردم را به همراه زنان و فرزندان و داراییهایشان به راه انداخته است تا هرکس برای دفاع از خود و خانواده و دارایی خویش جنگ کند و در نبرد و مبارزه شدیدتر و مقاوم تر باشد.

درید گفت: به خدای کعبه سوگند که چوپان را با جنگ چه کار؟

سپس گفت: مالک کجاست؟

مالک را نزد او فرا خواندند به مالک گفت: ای مالک، تو اکنون رئیس قوم خود هستی تو با مردی کریم و بزرگوار خواهی جنگید و از پس امروز بود فردایی چرا من صدای شتران و گاوان و بانگ قاطران و گوسفندان و گریه نوزادان را می شنوم؟

مالک بن عوف گفت: من مردم را به همراه زنان و فرزندان و داراییهایشان به راه انداخته ام و خواستم که خانواده و دارایی هر مردی را پشت سرش قرار دهم تا برای دفاع از آنان هم که شده با تمام توان خود بجنگد.

درید گفت: «به خدا سوگند گوسفند چرانی دانش جنگ نداری»، مگر چیزی می تواند لشکر فراری را بازگرداند؟ اگر جنگ به نفع تو باشد و تو پیروز باشی کسی به تو فایده نمی رساند، مگر مردی با شمشیر و نیزه اش و اگر تو برنده جنگ نباشی و شکست بخوری

آنگاه با از دست دادن خانواده و داراییات رسوا خواهی شد.

سپس گفت: قبیله کعب و کلاب چه کردند و کجا هستند؟

گفتند: هیچ کدام آنان در این جنگ حاضر نشده اند.

او گفت آنان که شجاع و سخت کوشاند شرکت نکرده اند، اگر امروز، روز پیروزی و برتری بود قبیله کعب و کلاب این روز را از دست نمی دادند من دوست داشتم که شما نیز همان کار کعب و کلاب را می کردید پس چه کسی از شما (هوازن) حاضر است؟

آنان گفتند عمرو بن عامر و عوف بن عامر.

درید گفت: آن دو مانند دو تنه خشک شده درختند، نه فایده ای می رسانند و نه ضرری

آنگاه رو به رو به مالک کرد و گفت ای مالک تو با پیش فرستادن جماعت و ناموس هوازن پیشاپیش سپاه کاری درست انجام نداده‌ای آنان را به مکانهای مرتفع و امن سرزمینشان برگردان. سپس جوانان نیرومند را در مقدمه لشکر قرار بده پس اگر برنده جنگ شدی خانواده‌ها به تو ملحق می‌شوند و اگر شکست خوردی این برای تو بهتر و آبرومندانه‌تر خواهد بود. با این کار تو خانواده‌ها و داراییهاتان محافظت می‌شود و در امان می‌مانند. مالک گفت: «نه به خدا سوگند این کار را نمی‌کنم تو پیر شده‌ای و خردت سبک شده است. ای جماعت هوازن به خدا سوگند باید مرا اطاعت کنید وگرنه این شمشیر را بر شکم خویش می‌گذارم و خود را روی آن میاندازم تا از پشتم بیرون بزند. چون مالک بن عوف نمی‌خواست در این جنگ رأی و نظر درید اعمال شود و یادی از او به میان بیاید. جماعت هوازن گفتند: ما از تو اطاعت می‌کنیم(1).

درید گفت: امروز روزی است که نه مثل آن را دیده‌ام و نه از یادم می‌رود.

آنگاه دو بیت شعر سرود

یا لیتنی فیها جذع \*\*\*أخبت فیها وأضع

أقود وطفاء الزمع \*\*\*کأنها شاة صدع(2)

«ای کاش در چنین جنگی بره نری می‌بودم / و گاه یورتمه می‌رفتم و زمانی می‌خرامیدم. انبوه یال فروهشتگان را به پیش می‌بردم / مانند بزنه خیلی بزرگ و نه خیلی کوچک».

### جاسوسان هوازن و مسلمانان

مالک بن عوف، عده‌ای از مردان خود را به جاسوسی مسلمانان فرستاد و آنان هراسان بازگشتند مالک به آنان گفت: وای بر شما این چه حالی است که شما دارید؟

آنان گفتند: مردانی سپیدپوش را که سوار بر اسبانی ابلق بودند دیدیم. به خدا سوگند، هنوز کار خود را نظام نداده بودیم که به وضعیتی که می‌بینی در افتادیم.

وقتی خبر حرکت آنها به رسول الله رسید، آن حضرت عبدالله بن ابی‌حدود اسلمی

ص: 434

1- البدایة والنهایة، ج 4، ص 369

2- همان، ص 370.

را به سوی آنها فرستاد و به وی دستور داد که در میان آنان برود و از وضعیت آنان آگاه شود و از نفرات آنها که برای جنگ جمع شده اند، خبرگیرد. او نیز چنین کرد و اخبار آنها را برای

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و چنین گفت شنیدم که رئیس آنان مالک بن عوف برای هوازن خطبه می خواند و می گفت ای جماعت هوازن، شما از همه عرب تند و تیزتر و آماده تر هستید. این مرد (پیامبر) هنوز با قومی که جنگ کردن را خوب بدانند و به فنون جنگ آشنا باشند رویه رو نشده است. پس هنگامی که با او رویه رو شدید نیام شمشیرهای خود را بشکنید و یکباره بر او حمله برید (1).

### آماده شدن برای نبرد با هوازن

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حرکت به سوی قبیله هوازن سپاه را آماده می کرد، به آن حضرت یادآوری شد که صفوان بن امیه زره و لباسهای جنگی دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را فراخواند و در حالی که او هنوز مشرک بود و اسلام نیاورده بود به او فرمود: ای ابا امیه، این جنگ افزارهای خود را به ما عاریه بده تا با آنان دشمن خود را ملاقات کنیم.

او گفت ای محمد آیا آنها را به اجبار از من طلب می کنی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خیر، به صورت عاریه مضمونه (2) تا وقتی که آنها را به تو بازگردانیم. او گفت پس در این صورت مانعی نیست

بنابراین صفوان صد زره جنگی به همراه جنگ افزارهای لازم را به پیامبر سپرد (3).

بعضی از مورخان گفته اند که چهارصد دست لباس جنگی و جنگ افزار بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوه زره جنگی از آن زره ها را پوشیده و مغفر که از جنس زره می باشد و مثل کلاهی پارچه ای روی گوشها و پشت گردن را نیز میپوشاند [به سر خویش کشیده و کلاه خود را نیز بر سر گذارد].

ص: 435

---

1- السيرة النبوية، ج 3، ص 612؛ مناقب آل أبي طالب، ج 1، ص 180.

2- عاریه مضمونه: استفاده از مال دیگری است که اگر آن مال خسارت یا ضرری ببیند، عاریه کننده باید مبلغ خسارت آن مال را به صاحبش بپردازد.

3- سيرة النبي، ج 4، ص 892.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بر استر سفیدرنگ خویش، دلدل سوار شد و به سوی منطقه حنین حرکت کرد. حضرت در پشت سر سپاه خویش حرکت می کرد تا افراد ضعیف سپاه و کسانی را که از لشکر جدا می شوند کمک کند و به سپاه برساند.

جمعیت سپاه اسلام دوازده هزار نفر بود و لشکریان دشمن چهار هزار مرد جنگی (1). به همین سبب وقتی یکی از افراد سپاه اسلام زیادی جمعیت سپاه اسلام و کم شماری دشمن را دید گفت: اگر بنی شیبان را هم ملاقات کنیم دیگر باکی نخواهیم داشت. امروز هرگز به سبب کم بودن نفرات شکست نخواهیم خورد.

این سخن که ناشی از عدم توکل به خدا و تکیه به قوای ظاهری بود بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم سخت و ناگوار آمد ولی حضرت ناراحتی خود را برای آنها ابراز نفرمود. خدای متعال او را یاری فرمود و درباره آنان نیز این آیه را فرو فرستاد لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شِئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ (2)؛ «قطعاً خدا در جاهای زیادی شما را یاری کرده است و [نیز] در روز حنین، آن هنگام که شمار زیادتان شما را فریفت، ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد، و زمین با همه فراخی بر شما تنگ شد سپس در حالی که پشت به دشمن کرده بودید برگشتید. در آن روز عده ای از مشرکان نیز به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مکه خارج شده بودند، که یکی از آنان صفوان بن امیه بود.

هنگامی که آن روز به پایان رسید سواری از راه رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا، من از فلان کوه در فلان مکان بالا رفتم، آنگاه دیدم که جماعت هوازن همگی همراه خانواده و اموال و شتران و گوسفندانشان کوچ کرده اند.

حضرت تبسمی کرد و فرمود: اگر خدا بخواهد آنها فردا غنیمتی مسلمانان خواهند بود. سپس فرمود: امشب چه کسی نهبانی ما را می کند؟

انس بن ابی مرثد غنوی گفت: ای رسول خدا، من.

ص: 436

1- المغازی، ج 2، ص 890؛ تاریخنامه طبری، ج 3، ص 269.

2- سوره توبه، آیه 25.

پیامبر فرمود سوار شو او بر اسب خویش سوار شد حضرت به او فرمود: «به جلوی این دره برو تا بر فراز آن قرار بگیری او نیز چنین کرد. صبحگاهان نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمد و گفت من از دو راه بر دو طرف درّه از کوه بالا رفتم و هیچکس را ندیدم

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آیا در این شب هیچ فرود نیامدی؟

او گفت نه مگر برای نماز یا قضای حاجت .

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: بنابراین، پس از این دیگر کاری بر تو نیست تا انجام دهی(1).

## در وادی حنین

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در روز شنبه ششم شوال (2) روانه حنین شد و در شامگاه روز سه شنبه دهم شوال به حنین رسید،(3) اما مالک بن عوف زودتر از مسلمانان به درّه حنین رسیده و لشکر خود را شبانه به آن دره آورده بود و آنان را در راهها و ورودیهای دره پراکنده بود و آنان را بر جنگ با مسلمانان برانگیخته بود. او به آنان دستور داده بود که مخفی شوند و در کمین مسلمانان بنشینند و اولین نفری را که از مسلمانان مشاهده کردند، به سوی آنان تیراندازی کنند و یکباره بر آنان حمله کنند. او گفت هنگامی که آنان را دیدید، غلاف شمشیرهایتان را بشکنید سپس به یکباره بر آنان حمله کنید.

پس هنگام سحر و با برآمدن صبح پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم پس از اقامه نماز صبح با مسلمانان سپاه خود را سر و سامان بخشید و بیرقها را برافراشت و آنها را میان مردم قرار داد و بزرگترین بیرق را به امیر مؤمنان د سپرد. سپس در حالی که قبیله بنی سلیم پیشاپیش لشکر حرکت می کردند به سوی درّه حنین سرازیر شدند

جابر بن عبدالله در این باره گزارش داده است که ما سپیده دم پیش از روشن شدن کامل هوا ( در هوای گرگ و میش به سوی درّه حنین پیش رفتیم و از یکی از دره های سراشیب سرزمین تهمامه پایین آمدیم و هروله کنان و سریع حرکت می کردیم، اما لشکر دشمن در

ص: 437

1- سبل الهدی والرشاد، ج 5، ص 315

2- نود و دومین ماه هجرت

3- المغازی، ج 2، ص 892 تاریخنامه طبری، ج 3، ص 271.



ورود به دره بر ما پیشی گرفته بودند و در شکافهای کوه و مخفیگاه ها و تنگه های دره در کمین ما بودند. آنها کاملاً آماده بودند به خدا سوگند در آنجا از چیزی هراسان نشدیم مگر سپاهسانی که در دستان آنها شمشیرها، گرزها و نیزه ها بود و به یکباره بر ما حمله بردند بنابراین، مسلمانان پراکنده شده و بازگشتند؛ به گونه ای که دو نفر در کنار هم نبودند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از سمت راست باز آمد و فرمود ای مردم به سوی من بیایید، من رسول خدا هستم من محمد بن عبدالله هستم.

مردم می گریختند و چیزی آنان را گرد هم جمع نمی کرد بنابراین، هیچکس همراه رسول خدا نماند، مگر گروهی از مهاجران و انصار و خاندان ایشان که پیشاپیش آنان امیر مؤمنان بود و برادر ایشان عقیل بن ابی طالب و عباس و پسرش فضل و ابوسفیان بن حارث و نوفل بن حارث و ربیعه بن حارث و أسامة بن زید و ایمن بن عبید، که در آن روز به شهادت رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که سوار بر استر سپیدرنگ خویش دلدل بود با شمشیر آخته میجنگید و امیر مؤمنان پیشاپیش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر دشمن یورش برده آنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دور می کرد(1).

### صاحب دلاوریها و رشادتهای مشهور

فضل بن عباس نقل می کند زمانی که مردم همه پراکنده شدند عباس به اطراف نگاهی کرد و چون علی علیه السلام را نمی دید به من گفت آیا مثل چنین وقتی پسر ابی طالب جان خود را بر رسول خدا مقدم می دارد حال آنکه صاحب دلاوریها و رشادتهای مشهور است! گفتم: ای پدر نسبت به پسر برادرت مواظب سخن خود باش.

گفت: ای فضل، چرا و به چه قیمت؟

گفتم: آیا او را نمی بینی که پیشاپیش این گروه اندک می جنگد؟ آیا او را نمی بینی که در میان گرد و غبار معرکه میرزد؟

او گفت: ای پسر من او را برایم توصیف کن.

ص: 438

گفتم او چنان و چنان است و برده ای بر تن دارد.

وقتی خوب و با دقت به سوی حضرت نگاه کرد، گفت: پس آن درخشش چیست؟

گفتم شمشیر اوست که با آن جمع همسنگان را پراکنده می سازد.

پدرم گفت: او عین نیکی و پسر خیر و نیکی است؛ عمو و دایی اش فدایش بادا.

فضل بن عباس می گوید علی در آن روز بر چهل جنگجوی دلاور ضربت شمشیر زد که بر اثر آن فرق تا بینی شان شکافته شده، در دم می مردند (1).

### شبیبه مسلمان میشود

شبیبه بن عثمان بن ابی طلحه نقل می کند در جنگ حنین وقتی که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تنها مانده و مردم از اطراف ایشان پراکنده شده اند پدر و عموی خود را به یاد آوردم که علی و حمزه، آن دو را کشتند. پس گفتم امروز انتقام خود را از محمد می گیرم.

بنابراین رفتم، که از سمت راست ایشان حمله کنم که دیدم عباس بن عبدالمطلب کنار وی ایستاده و زرهی سفیدرنگ پوشیده که گویی از نقره بود و غبار از آن می زدود. با خود گفتم: «او عموی حضرت است و هرگز از یاری او کوتاهی نمی کند». از سمت چپ ایشان جلو رفتم و ناگهان خود را در مقابل ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب دیدم و با خود گفتم: او پسر عموی حضرت است و هرگز او را تنها نمی گذارد آنگاه از پشت سر ایشان جلو رفتم و میان من و ایشان فاصله ای نبود مگر به اندازه یک شمشیر، که ناگهان میان من و حضرت زبانه ای از آتش که شبیه صاعقه بود به آسمان برخاست. ترسیدم بسوزاندم. دستم را بر چشمانم گذاشتم و عقب عقب برگشتم. آنگاه رسول خدا به جانب من توجه کرده و فرمود: ای شیب ای شیب، نزدیک من بیا سپس گفت بار خدایا، شیطان را از او بران.

شبیبه گفت: پس چشمان خود را به سوی ایشان باز کردم و از آن به بعد ایشان را از چشم و گوش خودم بیشتر دوست می داشتم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای شیب با کافران بجنگ

ص: 439

سپس از آنچه که در دل نهان داشته بودم و قصد آن را کرده بودم به من خبر داد، و من شرمنده شدم و از ایشان پوزش خواستم و به دست حضرت اسلام آوردم(1).

### یورشی پس از گریز

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم هم دید که مسلمانان گریخته و از گرد ایشان متواری شده اند به عموی خود عباس که مردی بلند آواز و دارای صدایی بسیار رسا بود، فرمود: ای عمو، مردم را با صدای بلند فراخوان و عهد و پیمانشان را به یاد آنها بیاور.

بنابراین، عباس با بلندترین صدای خویش فریاد برداشت ای کسانی که زیر درخت رضوان بیعت کردید ای یاران سوره بقره به کدام سوی می گریزید؟ به یاد آورید پیمانی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به شما بسته است .

مسلمانان روی از جنگ برتافته و فرار می کردند(2). در آن هنگام، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم دست بر آسمان برداشت و گفت: بار خدایا، سپاس از آن توست و گلایه از هر رنجی به سوی تو آورده می شود و آن که از او یاری می خواهند تنها تو هستی.

جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: ای رسول الله، خداوند را به آن دعایی خواندی که موسی به هنگام شکافتن دریا و رهایی از فرعون خواند.

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم رو به ابوسفیان بن حارث کرد و فرمود: مثنی سنگریزه به من بده. او نیز چنین کرد. آنگاه حضرت، سنگریزه ها را به سوی مشرکان پاشید و فرمود: «چهره دشمنان زشت بادا آنگاه روی به آسمان بلند کرد و گفت بار خدایا اگر این گروه را هلاک کنی، دیگر عبادت نمی شوی، و اگر بخواهی که عبادت نشوی، عبادت نخواهی شد. هنگامی که جماعت انصار صدای عباس را شنیدند برگشتند و به دشمن حمله بردند و نیام شمشیرهای خود را شکستند. آنان فریاد بر می آوردند: لبیک(3).

آن شب، شب تاریکی بود و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در داخل دره بود و مشرکان از شکافهای دره و

ص: 440

1- همان ص 166

2- همان، ص 156

3- همان، ص 149.

کناره و تنگه های آن خارج شده بودند. شمشیرهای خود را آخته و نیزه ها را برافراشته و تیر در کمانها انداخته آماده تیراندازی بودند.

راوی گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در آن شب تاریک جلوه ای کرد که چهره ایشان مانند ماه شب چهاردهم نورانی شد، سپس بر مسلمانان فریاد برداشت کجاست آن عهدی که خداوند از شما گرفت؟

و صدای خود را به همه آنان شنواید و مردی از مسلمانان نبود که صدای حضرت را نشنیده باشد و هرکه صدای ایشان را می شنید، خود را به زمین می انداخت و در هر جای دره که پنهان بودند سرازیر شدند تا آنکه خود را به دشمن رسانیدند و به کارزار پرداختند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام علمدار سپاه کفر را که ابو جریول نام داشت، بکشت که به سبب قتل او کفار خوار شدند و دست از جنگ کشیده و پشت به میدان کرده و گریختند. جابر بن عبدالله می گوید مسلمانان بازنگشتند مگر آنکه اسیران دست بسته را در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می دیدند و حضرت می فرمود بار خدایا تو در آغاز قریش را کیفر کردی، پس در آخر کار [مزه] عطا و بخشش را به آنان بچشان(1).

### شکست هوازن

هنگامی که ابو جریول کشته شد و کفار بدین سبب خود را ناتوان و سست یافتند مسلمانان، آنان را از دم تیغ گذرانده، عده زیادی از آنان را کشتند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم که به میدان جنگاوری مسلمانان نگاه می کرد، می فرمود: «الآن حمي الوطيس، اینک تنور جنگ داغ شد».

این جمله کنایه از سختی کار و برافروخته شدن آتش جنگ و از زیباترین استعارات و تشبیهات زبان عربی است. اولین کسی که این تشبیه را به کار برد، رسول اکرم علیه واله بود.

پس از آنکه شکست دشمن قطعی شد و آنگاه که اسیران را دست بسته به سوی پیامبر خدا هم می آوردند، ابو سفیان بن صخر بن حرب بن امیه که در این غزوه حضور داشت و با شماری از مسلمانان گریخته بود پسرش معاویه با او برخورد کرد و برای فراری که هر

ص: 441

دوی آنها مرتکب شده بودند، همدیگر را ملامت می کردند. آنها در آغاز امر گریخته بودند؛ آنگاه ایستادند و با عده ای از اهل مکه گرد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم جمع شدند و پس از آن رو به میدان جهاد کرده بر دشمن حمله بردند مالک بن عباد غافقی در این باره می گوید:

لم یواسی النبی غیر بنی هاشم\*\*\* عند السیوف یوم حنین

هرب الناس غیر تسعة رهط\*\*\* فهم بهتفون بالناس این؟

ثم قاموا مع النبی علی الموت\*\*\* فأتوا زینا لنا غیر شین

کسی جز بنی هاشم، [در مال و جان خویش] با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم غمخواری نکرد/ در روز جنگ حنین و در هنگامه حضور شمشیرها؛

مردم همه گریختند مگر آن گروه نه نفره مردان / آنها که بر مردم بانگ می زدند که کجا [می گزید]؟

آنگاه تا دم مرگ همراه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ایستادند / پس آنان زینتی شدند برای ما نه مایه شرمندگی «.

و عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نیز در این باره گفته است :

نصرنا رسول الله في الحرب تسعة\*\*\* وقد فرّ من قد فرّ عنه فأقشعوا

وقولي إذا ما الفضل شدّ بسيفه\*\*\* على القوم اخرى يا بني ليرجعوا (1)

ما نه نفر در جنگ، رسول خدا را یاری کردیم و گریز پایان گریختند و [چون ابرها] پراکنده شدند؛ و گفتارم به فضل وقتی که با شمشیرش [بار دیگر] به سوی دشمن می تاخت / پسرکم، باید مردم دوباره برگردند.

مردی از براء بن عازب پرسید: ای اباعماره آیا در جنگ حنین از اطراف رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم گریختید؟ او گفت اما رسول خدا ایستاد، در حالی که هوازن حقیقتاً جماعتی تیرانداز بودند و هنگامی که با آنان روبه رو شدیم و بر آنان حمله کردیم، گریختند و مسلمانان به غنائم روی آوردند که آنان با تیرهایشان به استقبال ما آمدند و مسلمانان گریختند. خودم دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بر استر سپید خویش دلدل سوار بود. از استر پیاده شد و از خدا یاری طلبید و گفت بار خدایا نصر و پیروزی خود را فرو فرست و ابوسفیان بن حارث افسار استر ایشان را گرفته بود (2).

ص: 442

1- الارشاد، ج 1، صص 141 تا 143.

2- مسند ابی داود الطیالسی، ص 96

براء بن عازب گفت: به خدا سوگند، هنگامی که آتش جنگ شعله می کشید ما به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پناه می بردیم(1).

## غنائم حنین

آن هنگام که خدای متعال پیامبرش را در جنگ حنین یاری کرد و بر مشرکان پیروز گردانید و آنان فرار کردند غنائم و اسیران زیادی از آنان به دست مسلمانان افتاد. گفته شده است: اسیران حنین چهار هزار نفر بوده اند. نیز گفته اند شش هزار نفر اسیر و دوازده هزار نفر شتر

بوده است. نیز گفته اند: تعداد شتران غنیمتی حنین بیست و چهار هزار نفر بوده است و اینها غیر از غنائمی است که آمار آن را نمی دانیم. آری خداوند دعای پیامبرش را، آنجا که خدا را می خواند و می گفت: «بارخدا یا تو در آغاز قریش را کیفر کردی؛ پس در آخر کار [مزه] عطا و بخشش را به آنان بپشان»(2) به اجابت رساند. تقسیم غنائم توسط پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در میان قرشیان باعث شد تا آنها غنی تر و توانگرتر شوند. همانا رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم همه غنائم و داراییها و اسیران را در منطقه «جعرانه بر جای نهاد تا مسلمانان از کار دشمن فراغت یابند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بدیل بن ورقاء خزاعی را سرپرست اسیران و غنائم ساخت و پس از آنکه از غزوة حنین و طائف فراغت یافت آن غنائم را در میان مسلمانان تقسیم کرد که جریان آن در پی خواهد آمد.

## سریه ابو عامر به سوی اوطاس

وقتی خدای متعال جماعت مشرکان را در حنین شکست داد آنها به دو گروه تقسیم شدند گروهی از عربهای بیابان نشین و کسانی که همراه آنان بودند به سوی اوطاس فرار کردند و خود را به آنجا رساندند. گروه دوم قبیله ثقیف و کسانی که همراه آنها بودند به سوی طائف گریختند. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ابو عامر اشعری را با لشکری که ابو موسی اشعری نیز در میان آنان بود به سوی اوطاس گسیل داشت هنگامی که ابو عامر اشعری با سپاهش به اوطاس

ص: 443

1- کنز العمال، ج 12، ص 347.

2- المستجد من الارشاد، ص 85

رسید، بیرق را به دست گرفت و پیش رفت و آنقدر جنگید تا زیر بیرق کشته شد. بنابراین، مسلمانان به ابوموسی گفتند: تو پسر عموی فرمانده لشکر هستی و اکنون که او کشته شده، بیرق را بردار و به جای او باش تا ما نیز زیر آن بیرق، پیکار کنیم، پس ابوموسی نیز علم برگرفت و مسلمانان زیر بیرق اسلام جنگ و پیکار کردند تا آنکه خدا پیروزی را نصیب آنها فرمود. آنان فاتح و پیروز به همراه اسیران و غنائم به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بازگشتند (1).

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امر فرمود تا غنائم و اسیران به دست آمده از اوطاس را ضمیمه غنائم حنین، که در جعرانه بودند کنند.

در گزارشی از زبان ابوموسی آمده است من همراه ابو عامر بودم که تیری به زانوی او اصابت کرد و من خود را به او رساندم و گفتم عمو چه کسی به تو تیراندازی کرد؟

او کسی را که به سویش تیرانداخته بود به من نشان داد و گفت: «او قاتل من است که به طرفم تیر انداخت. من به دنبالش رفتم و خودم را به او رساندم اما همین که مرا دید فرار کرد. من دنبالش رفتم و به او می گفتم آیا شرم نمی کنی می گریزی؟ آیا نمی ایستی؟

وی ایستاد و ضرباتی بین من و او رد و بدل شد تا آنکه او را کشتم. سپس نزد ابو عامر رفتم و به او گفتم خداوند قاتل تو را کشت.

او گفت: ای پسر برادرم سلام مرا به پیامبر برسان و به حضرت بگو برایم آمرزش بطلبد آنگاه ابوموسی گفت ابو عامر من را به جای خود امیر مردم قرار داد و چیزی نگذشت که از دنیا رفت من بازگشتم و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به محضر ایشان رسیدم و گزارش خودمان و خبر شهادت ابو عامر و اینکه ابو عامر گفته بود به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بگو تا برایم طلب مغفرت نماید را به ایشان عرض کردم (2). رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آب طلب کرد و وضو ساخت و سپس دستان خویش را به آسمان برداشت و برای او طلب مغفرت کرد.

و گفته شده است که در روز حنین چهار نفر از مسلمانان به شهادت رسیده اند: ایمن ابن ام ایمن یزید بن زمعة بن اسود سراقه بن حارث که از انصار بود - و ابو عامر اشعری که در اوطاس به شهادت رسید و از مشرکان در جنگ حنین بیش از هفتاد نفر کشته شدند.

ص: 444

1- الارشاد، مفید، ج 1، ص 151.

2- البداية والنهاية، ج 4، ص 388.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ابوسفیان صخر بن حرب را به سوی طائف گسیل داشت، زیرا قبیله ثقیف و کسانی که با آنان همراه شده بودند در طائف پناه گرفته بودند. هنگامی که ابوسفیان و همراهانش به طائف رسیدند قبیله ثقیف به مصاف آنان رفتند و بر گونه اش نواختند و او گریخت و به سوی پیامبر به بازگشت. او می گفت: ای رسول خدا، جماعتی از هذیل و عربها با من همراه کردی که هیچ کاری از آنان بر نمی آید.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم از پاسخ دادن و سخن گفتن با او خاموشی گزید و چیزی به وی نفرمود و تصمیم گرفت به سوی طائف حرکت کند(1).

### غزوه طائف

طائف منطقه ای سرسبز و خرم و از مناطق تفریحی و بیلاقی شبه جزیره عربستان در گذشته و حال است طائف در جنوب شرقی مکه و به فاصله دوازده فرسخی این شهر قرار دارد. قبیله ثقیف که یکی از قبایل نیرومند و پرجمعیت بود در طائف سکونت داشتند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم در اواخر ماه شوال سال هشتم هجرت به سوی طائف حرکت کرد. علت این لشکرکشی و غزوه آن بود که قبیله ثقیف در جنگ با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شرکت کرده و به کمک قبیله هوازن رفته بودند و بعد از آنکه در غزوه حنین از مسلمانان شکست سختی خورده بودند به همراه رئیس قبیله هوازن مالک بن عوف از معرکه گریخته و به قلعه و حصار قبیله ثقیف واقع در شهر طائف پناه برده بودند.

رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در مسیر خود به سوی طائف از رود نخلة الیمانیة عبور کرد و آنگاه از منطقه «قرن» در نزدیکی طائف گذر کرد و وقتی به منطقه بحرة (الرعا که از نواحی لیه است رسید فرمان ساخت مسجدی را صادر کرد و در آن مسجد نماز بجای آورد. آنگاه در ادامه مسیر از جاده ای که در گذر بودند از نام آن محل پرسید که جواب دادند: نام اینجا «الضیقه» [تنگی] است. حضرت فرمود: نه نام این محل را البسری [=فراخی] بگذارید.

ص: 445



سپس از آنجا نیز گذشت تا به درخت سدري که از اموال یکی از مردان ثقیف بود رسیدند و در آنجا فرود آمدند پس از استراحتی کوتاه از آنجا نیز گذشتند و به طائف رسیدند و در نزدیکی قلعه طائف سپاه خود را مستقر فرمود.

ثقیفیان از درون قلعه مسلمانان را به شدت تیرباران کردند و گروهی را زخمی و شهید کردند. در اثر این تیراندازی چشم یکی از مسلمانان از حدقه بیرون آمد و او چشم خود را به دست گرفته بود که پیامبر او را دید و به او فرمود کدام یک نزد تو دوست داشتی تر است چشمهای در بهشت یا اینکه الآن از خدا بخواهم چشمت را به تو برگرداند؟

مسلمان مجروح در پاسخ عرض کرد: چشمه ای در بهشت.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم او را تحسین کرد و بر ایمانش آفرین گفت .

در این روز دوازده نفر از مسلمانان کشته شدند که هفت نفر آنان از قریش و یک نفر از بنی لیث و چهار نفر از انصار بودند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به طرف محل کنونی مسجد طائف بالا رفت و سپاه را در آنجا مستقر فرمود و به این ترتیب مسلمانان را از تیررس دشمن خارج کرد. در این غزوه از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم حضرات ام سلمه و زینب همراه ایشان بودند که دو خیمه برایشان برپا نمود

### طائف در محاصره مسلمانان

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مدتی بیش از ده شب قلعه آنها را محاصره کرد(1). آنگاه درباره قلعه طائف با اصحاب خود به رایزنی پرداخت حضرت سلمان عرض کرد نظر من این است که منجنیق نصب کنیم تا با پرتاب سنگ به سوی آنها، شکاف و روزنه ای در قلعه به وجود آید و از آن بگذریم و وارد قلعه شویم». بنابراین، پیامبر دستور داد منجنیق بسازند(2).

گفته اند منجنیق به همراه دو دبابه حاضر شده و به سوی قلعه به حرکت در آمد. دبابه، ارابه ای است که دارای سقفی نیز بوده است تا خدمه منجنیق و سربازانی که به کار منجنیق مشغول می شده اند در مقابل تیرها و آتشباری دشمن محافظت شوند.

ص: 446

1- سیره النبی، ج 2، صص 919 و 920

2- بحار الأنوار، ج 22، ص 169.

تقیفیه‌ها گلوله باران خود را شروع کردند و از جمله با پاره های آهن که در آتش گداخته بودند به طرف منجیق و دو دبابه ای که در خدمت مسلمانان بود پرتاب کردند که در نتیجه اربه های جنگی مسلمانان آتش گرفت بنابراین، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد تا کستان تقیف را قطع کرده و به آتش بکشند این کار موجب شد تقیفیان از ایشان خواهش کنند به خاطر خدا و قرابت و مهربانی این کار را رها کند که رسول خدا فرمود: من به خاطر خداوند و قرابت و مهربانی از این کار صرف نظر می کنم و چنین کرد.

سپس منادی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فریاد برآورد که هر برده ای که از قلعه فرود آمده و به سوی ما بیاید آزاد خواهد بود. لذا بیش از ده نفر از بردگانشان از قلعه گریخته و به سوی مسلمانان آمدند از جمله آنان ابوبکره برده حارث بن کلدیه بود و نامش نقیع بن حارث بود. او از آن طرف دیوار قلعه طائف بالا رفته و با کمک چرخ چاه از طرف دیگر دیوار پایین آمد (1).

از دیگر بردگانی که به لشکر اسلام پیوستند کسی بود به نام «المضطجع» [= به پهلو خفته] که پیامبر به نام او را «المنبعث» [= برانگیخته] گذارد و غیر از این دو چند نفر دیگر نیز از قلعه به زیر آمدند که پیامبر همگی را آزاد نمود و هر یک را به یکی از مسلمانان سپرد تا تأمینشان کرده با خود همراه سازند و به آنان قرائت قرآن آداب و رسوم دین را بیاموزند.

فرار کردن بردگان و آزاد شدن آنها توسط پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر اهالی طائف سخت ناگوار آمد تا جایی که حتی بعد از اسلام آوردن اهالی طائف، گروهی از آنان درباره این بندگان، با پیامبر گفت و گو کردند و عرض کردند: ای رسول الله، بندگان ما را که به سوی تو آمده اند به ما برگردان». رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جوابشان فرمود: هرگز، آنان آزاد شدگان خدایند (2).

## روزهای در حصار

روزی از روزها که طائف در محاصره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، نافع بن غیلان بن معتب با گروهی از سواران تقیف از قلعه خارج شد. امیر مؤمنان علی علیه السلام با گروه سوارانش او را دید

ص: 447

1- چون در زبان عرب به چرخ چاه بکره می گویند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نقیع بن حارث را «ابوبکره» کنیت فرمود.

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 168.

و در داخل دره و ج که از زمینهای طائف بود با آنها روبه رو شد. جنگ شدیدی میان دو گروه در گرفت و در این جنگ امیر مؤمنان نافع بن غیلان را کشت و مشرکانی که همراه نافع بودند، گریختند و ناامید و وحشت زده به قلعه خود برگشتند. به سبب این شکست، ترس فراوانی بر جماعت داخل قلعه حاکم شد و همین ترس سبب شد گروهی از آنان از قلعه به زیر آمده و به نزد پیامبر بیایند و مسلمان شوند(1).

### مأموریت شکستن بتها

در همان ایامی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم طائف و اهالی آن را به محاصره در آورده بود، امیر مؤمنان علی علیه السلام را به همراه گروهی از سواران به گوشه و کنار منطقه فرستاد و به او دستور داد تا هر بتی را که یافتند بشکنند بنابراین، امیر مؤمنان برای انجام این مأموریت حرکت کرد و با جماعت زیادی از خثعم برخورد کرد و یکی از آنها برای هموردی پیش آمد و فریاد برداشت: آیا کسی هست که برای جنگیدن جلو بیاید؟

هیچکس برای مبارزه با او اقدام نکرد و تنها حضرت علی علیه السلام بود که به میدان مبارزه شتافت و با ضربه شمشیر او را کشت. سپس از آنجا گذشت و بتها را شکست و به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بازگشت. در حالی که طائف هنوز در محاصره بود(2).

### پایان محاصره

جابر روایت می کند زمانی که امیر مؤمنان علیه السلام به اردوگاه بازگشت، گویی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم نگران بود بنابراین، پس از مراجعت امیر مؤمنان علی علیه السلام از آنجا کوچ فرمود. برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم که به اوضاع منطقه آشنا بودند و از احوال قبیلہ ثقیف آگاهی کامل داشتند و به خصوصیات قلعه و به آمادگی نظامی و تدارکاتی طائف آشنا بودند، به پیامبر پیشنهاد دادند که محاصره طائف را ترک گفته از منطقه آنان کوچ کند. خود اهالی طائف نیز از پیامبر خدا خواهش کرده بودند که پیامبر و سپاه اسلام از آنان دور شده و

ص: 448

1- همان.

2- همان، ص 163.

محاصره آنان را پایان دهد تا نماینده آنان نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بیاید و با ایشان مذاکره کند و پیامبر خدا هم شروط خود را بگوید و آنها نیز شروطی که داشتند به عرض برسانند. گفته شده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم طائف را به محاصره در آورد اما چیزی از آنان نصیب مسلمانان نشد پیامبر فرمود ما فردا باز می گردیم - ان شاء الله - .

مطلب بر مسلمانان گران آمد و شکوه کردند و گفتند قلعه را فتح نکرده می رویم؟

پیامبر فرمود: صبح زود جنگ کنید.

و چون سپاهیان اسلام در آن صبح وارد جنگ شدند و با دادن زخمیها روبه رو رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «ما فردا باز خواهیم گشت ان شاء الله». مسلمانان از این فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خوشحال شدند و خوشحالی آنان نیز باعث خنده پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شد.

وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم درباره ماندن و ادامه محاصره یا ترک محاصره و بازگشت، با یاران خود مشورت کرد آنان نظرشان این بود که برگردند و محاصره را رها کنند. بنابراین، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به طرف مکه حرکت کرد تا به مکه رسید و در آنجا فرود آمد. در مکه بود که گروه کوچکی از ثقیف نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمدند و خبر اسلام آوردن قوم خود را آوردند، اما قبول نکردند که نماز بگذارند و زکات دهند یعنی برای خود شرط کرده بودند که اسلام بیاورند ولی نماز را بیای ندارند و زکات نیز پرداخت نکنند این مطلب را رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به شدت و بدون چون و چرا رد کرد و فرمود: در دینی که رکوع و سجود نباشد خیری نیست. سوگند به آن که جانم در دست اوست، باید که نماز را بیای دارند و زکات را پردازند و گرنه کسی را به سوی آنان می فرستم که خدا قلب او را برای ایمان آزموده و در نظر من مثل جان من است تا گردن جنگجویانشان را بزند و زنان و فرزندانشان را به اسارت درآورد، او همین شخص است و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم دوست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد .

وقتی که گروه نمایندگی طائف به سوی قوم خود در طائف بازگشتند و سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را به آنان گزارش دادند فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را پذیرفتند و متعهد شدند که نماز را بیای دارند و زکات را پردازند و آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم بر آنان شرط کرده بود بجای آورند(1).

**فتنه تقسیم غنائم**

ص: 449

1- بحار الأنوار، ج 21، ص 153.

در اول ماه ذی‌قعدة بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم با همراهان خود به سوی جعرانه بازگشت تا غنایمی را که در جنگ حنین و اوطاس به دست آمده و آنها را در جعرانه واقع در میانه راه مکه و طائف نگه داشته بود تقسیم کند باری به تقسیم غنایم جنگی در میان مسلمانان پرداخت ایشان همه اموال را به دستور خدای متعال تقسیم کرد می گویند: تنها یک پنجم، از اموال را برای « مؤلفه القلوب» (1) میان قرشیان و دیگر گروه های عرب تقسیم نمود و برای انصار، چیزی باقی نماند نیز گفته شده که او برای انصار مقدار کمی از غنایم را اختصاص داد و بیشتر آنها را به سرکردگان مؤلفه القلوب عطا نمود.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم صد شتر به ابوسفیان بن حرب عطا فرمود روایت شده است که ابوسفیان بن حرب نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمد و دید که اموال اعم از نقدی و جنسی در نزد حضرت روی هم انباشته شده است لذا به حضرت گفت: ای رسول خدا، امروز شما ثروتمندترین فرد قریش می باشید» حرف او موجب تبسم رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شد. ابوسفیان که فرصت را غنیمت شمرده بود گفت ای رسول خدا سهم ما از این اموال چیست؟

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به بلال دستور داد تا صد شتر و چهل اوقیه نقره به او بدهند.

پس ابوسفیان گفت: قسمت پسرم یزید چه؟

پیامبر به همچنین صد شتر و چهل اوقیه نقره نیز به او بخشید. ابوسفیان دوباره گفت: قسمت پسرم معاویه چه می شود؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دستور داد تا برای او نیز صد شتر و چهل اوقیه نقره بدهند. تا آنکه آن روز ابوسفیان سیصد شتر و یکصد و بیست اوقیه نقره دریافت کرد. آنگاه ابوسفیان به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم چنین گفت پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا، تو در جنگ و صلح

ص: 450

---

1- مؤلفه القلوب سهمی از غنیمتها و اموالی بوده که بیشتر از مقدار معمول بوده است و رسول خدا به دستور خداوند بین سران قریش و دیگر بزرگان عرب که به تازگی مسلمان شده بودند تقسیم می کرد تا آنان به اسلام دلگرم شده و در فکر سازش با دشمنان اسلام نیفتند و دلهای آنان با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و مسلمانان نزدیک شود و مؤلفه القلوب در یک جمله یعنی چیزی که باعث نزدیکی دلها می شود.

بزرگوار و نیکوکار هستی این اوج بزرگواری است. خداوند پاداش خیرت دهد.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به صفوان بن امیه نیز صد شتر بخشید و گفته اند صد شتر دیگر به او بخشید و آنگاه صد شتر دیگر به آن اضافه کرد (جمعاً سیصد شتر به حکیم بن حزام نیز صد شتر بخشید. طبق گزارشی آمده است صد شتر دیگر نیز طلبید که پیامبر خواهش او را پذیرفت و صد شتر دیگر به او بخشید. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم صد شتر نیز به حارث بن حارث بن کلدۀ عطا کرد. به حارث بن هشام برادر ابوجهل مخزومی و عبدالرحمن بن یربوع مخزومی و سهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزی و علاء بن حارثه ثقفی که بعضی علاء بن حارثه را با آنانی که پنجاه شتر نصیبتان شد آورده اند و اقرع بن حابس تمیمی و عیینة بن حصن فزاری و مالک بن عوف نصری، هر یک صد شتر بخشید. بعضی از بزرگان قریش و غیر قریش را نیز کمتر از صد شتر بخشید که از جمله آنان مخرمه بن نوفل و عمیر بن وهب و هشام بن عمرو از قبیلۀ عامر بن لؤی است. همچنین پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به سعید بن یربوع مخزومی، و عدی بن قیس سهمی و عثمان بن نوفل هر یک پنجاه شتر عطا کرد نیز به عباس بن مرداس چهار شتر بخشید که باعث نارضایتی و خشم او گردید و فی البداهه سرود:

أتجعل نهبي ونهب العبيد \*\*\* بين عيينة والأقرع

فما كان حصن ولا حابس \*\*\* يفوقان مرداس في مجمع

وما كنت دون امريء منهما \*\*\* ومن تضع اليوم لا يرفع

وقد كنت في الحرب ذا تدرأ \*\*\* فلم أعط شيئاً ولا أمنع

آیا سهم مرا از غنیمتها مثل سهم بندگان قرار می دهی / در میان کسانی مثل عیینة و اقرع؟

در حالیکه حصن و حابس (پدران عیینة و اقرع / در هیچ مجمعی از [پدرم] مرداس برتر نبودند؛

و خود من نیز مردی هستم که نسبت به آن دو نفر کمتر نبوده ام کسی را که تو امروز پست کنی دیگر بلند نخواهد شد؛

و همانا که من در جنگها با قدرت و شوکت بوده ام که نه چیزی به من داده شده است و نه از چیزی منع شده ام».

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم او را به حضور طلبید. وقتی که نزد حضرت آمد، به او فرمود: آیا تو گفته ای که سهم مرا از غنایم مثل سهم بندگان قرار می دهی؟

به امیر مؤمنان علی علیه السلام رو کرد و فرمود یا علی او را ببر و زبانش را کوتاه کن

ابن مرداس گمان کرد که منظور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از این سخن همان بریدن ظاهری است.

بنابراین، به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد ای علی آیا می خواهی زبان مرا ببری؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من با تو آن می کنم که به من دستور داده شده است» و او را داخل جایگاه حیوانات برد و به ابن مرداس گفت: چهار تا صد شتر برای خود بردار.

ابن مرداس وقتی که چنین دید گفت پدر و مادرم فدای شما باد، چقدر کرامتمندید! چقدر بردبار و شکیبایید چقدر نیکوکارید! چقدر دانایید

امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چهار شتر به تو عطا فرمود و تو را در شمار مهاجران آورد. حالا اگر دوست داری چهار شتر را بگیر و از شمار مهاجران باش و گرنه صد شتر بردار و در شمار صد شتریها قرار بگیر.

ابن مرداس به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: ای علی، شما مرا راهنمایی کن.

امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود نظر من آن است که چیزی را بگیری که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تو عطا کرده است و به آن خشنود باش.

او هم همان کرد که امیر مؤمنان به او فرمود. یکی از اصحاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: آیا شما عیینة بن حصن و أقرع بن حابس را هر کدام صد شتر عطا فرمودی، ولی جعیل بن سراقه ضمیری را ترک کردید و به او چیزی ندادید؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من دلهای آن دو نفر را شاد کردم تا مسلمان بمانند، اما جعیل بن سراقه را به اسلامش واگذاشتم (1).

### با ذوالخویصره

از جابر بن عبدالله انصاری گزارش شده است که در جعرانه و هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از حنین، مردی نزد آن حضرت، آمد، و در گزارش ابوسعید خدری آمده است ذوالخویصره نزد آن حضرت آمد و دید که در دامن بلال رحمه الله نقره هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن نقره ها

ص: 452

بر می دارد و به مردم می بخشد پس به حضرت گفت: ای محمد عدالت پیشه کن.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: وای بر تو اگر من عدالت پیشه نباشم، چه کسی عدالت پیشه خواهد بود؟ اگر من عادل نباشم، در آن صورت بی بهره و زیانکار خواهم بود؟ (1) آیا مگر ندیدی که همه گوسفندان را تقسیم کردم و حتی یک گوسفند برای خود نگه نداشتم؟ آیا همه گاوها را تقسیم نکردم تا جایی که حتی یک ماده گاو را برای خود نگذاشته ام؟ آیا من همه شتران را تقسیم نکردم به گونه ای که حتی یک شتر در نزد من نمانده است؟ (2)

یکی از اصحاب عرض کرد ای رسول خدا به من اجازه بده این منافق را بکشم.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: پناه بر خدا، از اینکه مردم بگویند که من اصحاب خود را می کشم. او همراه با جماعتی که قرآن می خوانند اما از حنجره هایشان فراتر نمی رود و در قرآن تدبیر ندارند خروج می کند و آن چنان از اسلام خارج می شوند که تیر از کمان و چله می جهد. علامت آنها مردی است که یکی از بازوهایش مانند پستان زن می باشد. آنان بر بهترین گروه از مردم خروج می کنند. ابو سعید خدری می گوید من گواهی می دهم که این سخن را از رسول خدا شنیدم و گواهی می دهم که علی بن ابی طالب با آنان جنگید و در این امر من با او همراه بودم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمان داد آن مردی را که رسول خدا برای ما وصف کرده بود بیابند

سرانجام یافتند و به محضر ایشان آوردند. آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما توصیف کرده بود به چشم خود دیدم (3).

### حکمت بخشش به مؤلفه قلوبهم

وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به دستور خدای متعال غنائم جنگ حنین را تنها در میان قریش تقسیم کرد و به گروه مؤلفه القلوب عطای فراوانی بخشید، جماعت انصار ناراحت شده و در جعرانه اطراف سعد بن عباده گرد آمدند و او را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روانه کردند. سعد

ص: 453

1- السیرة النبویه، ج 3، ص 687.

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 164.

3- السیرة النبویه، ج 3، صص 687 و 688



بن عباده به پیامبر هم عرض کرد: ای رسول الله آیا به من اجازه می دهید سخنی بگویم؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آری، بگو

سعد بن عباده گفت: اگر تقسیم اموال بین قوم خود دستوری است که از طرف خداوند نازل شده است ما به آن خشنود هستیم و در غیر این صورت ما راضی نیستیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رو به سوی جماعت انصار کرد و فرمود ای گروه انصار آیا همگی شما بر عقیده و رأی ریستان سعد هستید؟

آنان در جواب گفتند: رئیس و سرور ما خدا و رسولش می باشند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای بار دوم پرسش خود را تکرار فرمود و آنان نیز همان جواب را دادند سپس در مرتبه سوم گفتند حرف و نظر ما همان رأی و سخن اوست.

در اینجا زراره گوید: ابو جعفر امام محمد باقر فرمود: خداوند نور ایشان را فرونهاد (سخن آنان را به هیچ انگاشت و سهمی را در قرآن برای تألیف قلوب واجب کرد.

سپس فرمود: در سال بعد آنانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای به دست آوردن قلوبشان اموالی را به آنان بخشیده بود آمدند در حالی که دو برابر دریافتی آوردند و جماعت انبوهی از آنان نیز مسلمان شده بودند.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای سخنرانی برخاست و فرمود: آیا این بهتر است یا آن چیزی که شما می گفتید؟ آنان با دو برابر شترانی که به آنها داده بودم آمدند و علاوه بر آن جمع زیادی از مردم تسلیم خدا شده اند. سوگند به آن که جان محمد در دست اوست، دوست دارم که در نزد من آنقدر ثروت می بود که به هر انسانی خونبهای او را - که صد شتر است - می دادم تا در عوض، تسلیم خدا پرودگار جهانیان شود(1).

### از اعتراض تا رضایتمندی

بر اساس روایتی تاریخی، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خبر رسید - زمانی که غنایم حنین را فقط بین قرشیان تقسیم کرد تا باعث نزدیکی دلهای آنان شود - انصار نیز دوست می داشته اند تا آنان

ص: 454

نیز از غنائم بهره مند شده و مثل بقیه مردم سهم ببرند اما وقتی که مثل دیگران چیزی نصیب آنان نشده بود گویا خشمگین شده اند به گونه ای که برخی از آنها گفته اند: خداوند پیامبرش را بیامرزد او به قرشیان عطایایی بخشید و به ما که خون قرشیان از شمشیرهای ما می چکد عطایی بخشید(1).

یکی دیگر از آنها گفت: او به دیدار خویشان و پسر عموهای خود رفت، در حالی که ما مردان تمام جنگها هستیم.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دستور داد انصار گردهم آیند و جز آنها کسی در میانشان نباشد(2).

وقتی که انصار گرد آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که امیر مؤمنان علی علیه السلام پشت ایشان حرکت می کرد به طرف آنها رفت و در میانشان نشست آنگاه فرمود: این سخنانی که از شما به من رسیده است چیست؟

پیرمردان انصار به رسول خدا هم عرض کردند خردمندان ما چیزی نگفته اند اما گروهی از کمسالان و خامان گفته اند خداوند پیامبرش را بیامرزد که به قرشیان عطایایی می بخشد و ما را که هنوز خون قرشیان از شمشیرهایمان میچکد رها کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بی تردید من به کسانی عطایا بخشیدم که تا چندی پیش کافر بوده و تازه مسلمان شده اند تا به این وسیله در دلهای آنها ایجاد دوستی کنم. آیا خشنود نیستید که مردم با اموال و گوسفند به خانه بازگردند و شما با پیامبر [دلخوش باشید و] به خانه هایتان برگردید؟ به خدا سوگند بازگشتن شما با پیامبر بهتر از بازگشت آنهاست.

جماعت انصار گفتند: ای پیامبر خدا بی تردید ما راضی شدیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود به زودی پس از من به دشواری شدیدی بر می خورید. پس تا می توانید صبر پیشه کنید تا خدا و رسولش را ملاقات کنید. قطعاً من بر سر حوضِ کوثر منتظرانِ خواهم بود آنان گفتند: صبر خواهیم کرد(3).

قطعاً منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این دشواریها حوادثی چون حره و مانند آن بود.

ص: 455

1- السيرة النبوية، ج 3، ص 674

2- اعلام الوری، ج 1، ص 238

3- السيرة النبوية، ج 3، ص 675.

در روایتی تاریخی آمده است که وقتی انصار گرد هم آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مانند کسی که خشمناک باشد به سوی آنان آمد و امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز به دنبال ایشان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در میان آنان نشست و به آنان فرمود من پرسشهایی از شما می پرسم پاسخ مرا بدهید.

آنان گفتند: ای پیامبر خدا بگو.

پیامبر فرمود: ای جماعت انصار، آیا شما گمراهانی نبودید که خداوند به وسیله من شما را هدایت کرد؟

گفتند: آری به خدا سوگند چنین است و نعمت و منت از آن خدا و رسولش می باشد پیامبر فرمود: آیا شما در کناره پرتگاهی از آتش نبودید که خدا به وسیله من شما را نجات بخشید.

پاسخ دادند: به خدا سوگند آری، و نعمت دادن و منت نهادن همه در خور خداست و نعمت نیکویی، منت و برتری سزاوار رسول خداست.

پیامبر فرمود: آیا شما با یکدیگر دشمن نبودید و خداوند به وسیله من دلهایتان را به هم نزدیک ساخت؟

انصار پاسخ دادند، آری و منت نهادن سزاوار خدا و رسول اوست.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آیا شما کم شمار نبودید که خدا به وسیله من شما را فزونی بخشید؟ پاسخ گفتند: آری و منت سزایماند خدا و رسول اوست.

و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هر چه می خواست گفت و پس از مکثی کوتاه دوباره فرمود: ای جماعت انصار آیا سخنی برای گفتن دارید؟

انصار گفتند: ای رسول خدا پدران و مادران ما فدای تو باد، چگونه شما را پاسخ بگوییم؛ پاسخ شما را گفتیم که تو بر ما لطف، برتری و منت داری.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌ان اگر بخواهید می توانید بگویید در حالی نزد ما آمدی که رانده شده بودی و ما بودیم که تو را پناه و مسکن دادیم؛ هراسان پیش ما آمدی و ما بودیم که تو را امنیت بخشیدیم؛ در حالی پیش ما آمدی که تکذیب کردند و ما تو را تصدیق کردیم.

با شنیدن این سخنان انصار صدای خود را به گریه بلند کردند، پیر مردان و بزرگان آنان

برخاستند و به سوی پیامبر خدا رفتند و دستان و پاها و زانوان حضرت را غرق بوسه کردند و گفتند: ما به خدایی خدا و از او و رسالت رسول خدا و از او خوشنودیم. ای رسول خدا این اموال و دارایی ما نیز در اختیار توست؛ اگر می خواهی آنها را نیز در بین قوم خودت تقسیم کن که اگر کسی از ما سخنی گفته حرفی از سر دشمنی یا کینه ای درونی نبوده است. آنان پنداشته اند که این دهش و تقسیم خشمی بوده که بر آنان روا داشته اید یا در حقشان کوتاهی کرده اید. اکنون گویندگان چنان سخنانی از خدا طلب آمرزش می کنند. ای رسول خدا تو نیز برای آنان از خدا مغفرت طلب کن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت: «خدایا، انصار را پیامرز و فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار را پیامرز پس از آن فرمود ای جماعت انصار آیا خوشحال و خشنود نیستید که دیگران با شتران و گوسفندان به خانه های خود برمی گردند و شما انصار در حالی باز می گردید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سهم شماست؟

آنان گفتند: آری، راضی شدیم

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر همه مردم راه هموار و انصار کوره راه های کوهستانی را بپیمایند من راه انصار را می پیمایم؛ خداوند انصار را پیامرز [\(1\)](#).

### با اسیران هوازن

خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یعنی شیماء، دختر حلیمه سعدیه از قبیله بنی سعد در میان اسیران بود، زیرا قبیله بنی سعد در جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همراه قبیله هوازن بودند. وقتی که شیماء نزد پیامبر خدا آمد، عرض کرد ای محمد، خواهرت شیماء دختر حلیمه به اسارت در آمده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم عباى خود را از تن به در آورد و برای او پهن کرد و شیماء را روی آن نشانید و پرسش از او را آغاز کرد.

در روزگاری که مادر شیماء حلیمه سعدیه دایگی پیامبر را به عهده داشت و آن

ص: 457

حضرت را شیر می داد، شیماء نیز محمد خرد سال را پرستاری و تیمار می کرد و نسبت به ایشان دلسوز و مهربان بود.

پیش از آن نمایندگان قبیله هوازن در جعرانه نزد پیامبر خدا آمدند و از اسلام آوردن قبیله خود خبر دادند و گفتند: ای پیامبر خدا ما ملتی با نجابت و آبرومند هستیم که قبیله و تباری داریم(1). گزندی بر ما رسیده است که بر شما پوشیده نیست، پس بر ما منت بگذار، خدا بر تو منت بگذارد

زهیر بن صرد که سخنور آنان بود برخاست و گفت: ای رسول خدا در خانه ها و حصارها(2)، خاله ها و دختر خاله های تو و نیز دایگان و پرستاران تو و دختران آنها هستند. ما برای خواهش مال و دارایی نزد تو نیامده ایم، تنها خواستار زنان و دختران خود هستیم و بس». این خواهش در حالی مطرح شد که پیش از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن زنها و دختران را در بین مردم تقسیم کرده بود.

زمانی که خواهر او درباره آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت و گو کرد، ایشان فرمود: اما بهره من و بنی عبدالمطلب همه اش از آن تو؛ اما درباره آنچه در اختیار مسلمانان قرار گرفته است، بیا و مرا نزد آنها شفیع کن .

لذا وقتی مسلمانان نماز ظهر را بجا آوردند شیماء به پا ایستاد و درباره آزادی اسیران با آنها گفتگو کرد پس از آن همه مسلمانان اسیران خود را به شیماء بخشیدند و زنان و فرزندان به اسارت درآمده را به آنها بازگرداندند.

پس از آن شیماء درباره آتش افروز جنگ حنین رئیس قبیله هوازن، مالک بن عوف، نیز با پیامبر به گفت و گو کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خواهر خود فرمود: اگر مسلمان شده نزد من بیاید در امان خواهد بود.

او نیز در حالی که مسلمان شده بود نزد پیامبر آمد حضرت اموالش را به او برگرداند و

ص: 458

- 
- 1- شاید منظور آنها این باشد که: ای پیامبر خدا، ما و حضرتت باهم نزدیکی و قرابت داریم. چرا که دایه پیامبر خدا از قبیله بنی سعد بوده است و بنی سعد نیز تیره ای از قبیله هوازن بود
  - 2- محل نگهداری اسیران.

اضافه بر اموالش نیز صد شتر به او بخشید. در این هنگام مالک بن عوف چنین سرود:

ما ان سمعت ولا رأيت بمثله\*\*\* في الناس كلهم كمثل محمد

أوفى وأعطى للجزيل إذا اجتدي\*\*\* وإذا تشأ يخبرك عما في غد(1)

من نه شنیده ام و نه دیده ام که مثل او / در همه مردم کسی را که مانند محمد باشد؛

وقتی کسی از او طلب بخشش کند پرپیمانه می بخشد و عطای بسیار می کند / و اگر بخواهی تو را از آنچه در فردا روی خواهد داد آگاه می سازد.»

و پیامبر خدا او را بر مسلمانان قوم خودش هوازن گماشت. در گزارشی دیگر چنین آمده است شیما عرض کرد: ای پیامبر خدا من خواهر رضاعی تو هستم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبای خود را برای او گسترد و خواهر را روی آن نشانند و اشک از چشمانش جاری شد و خواهرش را مخیر کرد و فرمود اگر دوست داری نزد من بمان که محترم و گرامی خواهی بود و اگر دوست داری تو را بهره مند می کنم و به سوی قومت بر می گردانم.

شیما گفت: «مرا بهره مند کن و روانه قبیله ام ساز و شیما خواهر رضاعی پیامبر اسلام آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز به او هدایایی عطا کرد و به سوی قومش بازگرداند. حلیمه سعیدیه دختر ابی ذئیب که از هوازن بود نیز نزد رسول خدا آمد. او مادر رضاعی پیامبر بود و تا پایان دوران شیر خوارگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دایه و شیردهنده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی او رفت و عبای خود را برای او گسترد و او بر عبای پیامبر نشست. گروهی از مورخان گفته اند که حلیمه سعیدیه و شوهرش اسلام آوردند(2).

### تجسم بردباری و کرامتمندی

مورخان گفته اند زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تقسیم غنایم فراغت یافت، بر مرکب خود سوار شد و حرکت کرد اما مردم به دنبال حضرت روانه شدند و گفتند: ای پیامبر خدا سهم ما را نیز از غنایم عطا کن تا جایی که موجب شدند حضرت به درختی پناه ببرد و در همین ازدحام بود که عبای پیامبر را از تنش در آوردند.

ص: 459

1- اعلام الوری، ج 1، ص 240.

2- سبیل الهدی والرشاد، ج 1، ص 380.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: ای مردم ردای مرا به من بازگردانید. سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر به شمار درختان چارپا و شتر می داشتتم حتماً آنها را در میان شما تقسیم می کردم. سپس شما در می یافتید که من بخیل و یا ترسو نیستم(1).

آنگاه مردی نزد حضرت آمد و سخن یکی از آنها درباره حضرت و گوشه و کنایه وی درباره چگونگی تقسیم اموال از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را برای آن حضرت نقل کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای آنکه از شدت سختی ای که برخی از افراد بر وی رواداشته و درباره تقسیم غنایم ایشان را با زبان خود آزار داده بودند بکاهد فرمود: برادرم موسی بیشتر از اینها اذیت شد و صبر کرد.

نیز در گزارشی تاریخی گفته شده است وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خواست غنایم را تقسیم کند به زید بن ثابت دستور داد که مردم را حاضر کند آنگاه شتران و گوسفندان را شماره کرد و آنها را به این ترتیب تقسیم کرد که برای هر نفر پیاده چهار شتر و چهل رأس گوسفند مقرر شد و در سهم اسب سواران هر یک دوازده شتر و صد و بیست گوسفند.

### معجزه آفرینی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

در گزارشی آمده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اهالی طائف را به محاصره درآورده بود، عیینة بن حصن فزاری، که از تازه مسلمانان بود و بعد از فتح مکه به اسلام گروید به پیامبر گفت: «به من اجازه بده تا به قلعه آنان بروم و با آنان گفت و گو کنم». پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم او را اجازه داد عیینة نزدیک قلعه رفت و گفت اگر من جلو بیایم و نزدیک شما شوم در امان خواهم بود؟ آنان گفتند: «آری» و ابو محجن او را شناخت و گفت: نزدیک بیا.

به این ترتیب عیینة بن حصن وارد قلعه شده و به آنان گفت: پدر و مادرم فدای شما بادا چیزی که از شما دیدم مایه خوشحالی من است در همه عرب جز شما کسی نمانده است؛ به خدا سوگند، موقعیت محمد مانند موقعیت شما نیست. مدت محاصره کم خواهد بود، خوراکیهای شما زیاد و آب فراوانی دارید و از قطع شدن آن نترسید.

ص: 460

آنها را برای مقاومت و رویارویی با سپاه اسلام روحیه داد وقتی که عینیه از قلعه خارج شد، جماعت ثقیف به ابو محجن گفتند: ما ورود او را به قلعه خوش نداشتیم. می ترسیم از آشفستگی ما و یا از رخنه های قابل نفوذ قلعه ما به محمد خبر دهد.

ابو محجن در جواب آنها گفت: من او را بهتر از شما می شناسم. هیچ یک از ما در دشمنی با محمد از او شدیدتر نیستیم هر چند همراه محمد است.

زمانی که عینیه به سوی رسول خدا به بازگشت، گفت: به آنها گفتم که مسلمان شوید؛ زیرا به خدا سوگند محمد از پشت دیوار خانه های شما حرکت نمی کند مگر آنکه تسلیم شوید و برای جانهایتان امان نامه بگیرید

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «اما قطعاً چیزی گفتمی به خلاف آنچه اینک می گویی، تو به آنها چنین و چنان «گفتی و آنچه را به آنان گفته بود به او خبر داد و جماعت مسلمانان نیز او را سرزنش کردند.

او گفت: «از خدا طلب مغفرت می کنم و به سوی او باز می گردم و دیگر هیچگاه چنین کاری نخواهم کرد». آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از گناه او درگذشت (1).

### **بازگشت پیامبر از مکه به مدینه**

آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از تقسیم غنائم از جعرانه خارج شد برای عمره احرام بست و راه مکه را پیش گرفت و وقتی از اعمال عمره خویش فراغت یافت به سوی مدینه بازگشت. این عمره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میانه ماه ذیقعد بوده در میانه ماه ذیقعد بوده است. سپس آن حضرت در باقی مانده ماه ذی القعد یا اول ماه ذی الحجّه وارد مدینه شد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه از مکه به مدینه برگردد عتاب بن اسید را در مکه جانشین خود برگزید و معاذ بن جبل را نیز با او همراه کرد تا مردم را در فهم دین خدا کمک کند و احکام دین را به آنان آموزش دهد.

سپس در همان سال یعنی سال هشتم هجری بود که عتاب بن اسید با مردم حجّ بجای آورد. عتاب ابن اسید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را امیر مکه قرار داد، جوانی بود بیست ساله یا

ص: 461



کمی بیشتر از آن او در کمال پرهیزکاری و بی رغبتی به دنیا بود. او اولین والی بود که در اسلام حج را بپای داشت و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مالک بن عوف را بر قبیله هوازن و عثمان بن ابی العاص را بر قبیله ثقیف والی و مهتر قرار داد که هر دو نفر نیز جوان بودند. مدت دوری پیامبر خدا، از زمان خروج از مدینه برای فتح مکه و بعد از آن جنگ با هوازن و غزوه طائف تا برگشت ایشان به مدینه، مجموعاً دو ماه و شانزده روز بوده است.

## معیار برتری در اسلام

جانشینی عتاب بن اُسَید، که جوانی بیست ساله بود در مکه و نیز بکارگیری همتاهاى او یعنی مالک بن عوف بر هوازن و عثمان بن ابوالعاص بر ثقیف از طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان برخی از مردم مکه بحث و مناقشه برانگیخت. آنها کسانی بودند که می پنداشتند مناصب اجتماعی اختصاص به پیران دارد. بنابراین گفتند: محمد، همواره ما را خوار کرده است تا جایی که پسر هیجده ساله ای را بر ما والی ساخته است در حالی که ما پیران سالخورده و همسایگان حرم امن خدا که بهترین زیارتگاه در روی زمین است، هستیم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نامه ای به عتاب نوشت و در آن نامه جواب اعتراض کنندگان را اینگونه هیچ کدام از شما که با او خصومت کرده اید نمی توانید کم سستی او را دلیل قرار دهید. و کسی که به سال بزرگتر است برتر نیست بلکه کسی که برتر است بزرگتر است. او در دوستی ما و دوستی کردن با دوستان ما و دشمنی کردن با دشمنان ما از همگان بزرگتر است. به همین دلیل او را فرمانروای شما قرار دادم. پس آفرین بر هرکسی که از او اطاعت کند و هرکس از او نافرمانی کند خدا هم او را دور می دارد نه غیر او را (1).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با این فرمایش که داد: «هرکه بزرگتر است برتر نیست بلکه هرکه بهتر است بزرگتر است، مقیاسها و معیارهای جاهلیت را در واگذاری پستهای اجتماعی به سالخوردگان، حتی اگر انسانهای بالیافتی هم نباشند، باطل نمود. و معیار اسلام و قرآن، در واگذاری پستهای اجتماعی به مدیران بالیافت و باهوش را حتی اگر سالخورده نباشند،

ص: 462

به اثبات رسانید و این همان منطق عقل است. علاوه بر این، گویا رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم با جانشینی عتاب و جوانانی چون او می خواست زمینه پذیرش جانشینی حضرت علی را برای بعد از رحلتش که به دستور خدای متعال مقرر شده بود فراهم کند

### عروة بن مسعود

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم زمانی که از محاصره قبیله ثقیف در طائف منصرف شد و بازگشت عروه بن مسعود به دنبال حضرت حرکت کرد تا پیش از رسیدن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به مدینه، خود را به آن حضرت رساند و اسلام آورد. او از پیامبر خواست تا به سرزمین خود طائف برگردد و اسلام را بر آنان عرضه کند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: آنان تو را می کشند. رسول خدا هم می دانست که در وجود آنان خوی خودپسندی و حق ستیزی نهفته است. عروه به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم هم عرض کرد ای پیامبر خدا آنها مرا از چشمانشان بیشتر دوست دارند.

چنین هم بود. وی نزد طایفه خود بسیار گرامی بود و همه گوش به فرمانش بودند لذا حرکت کرد تا قوم خود را به اسلام دعوت کند و امیدوار بود به خاطر جایگاهی که در میان آنان دارد، با او مخالفت نکنند اما زمانی که در بالاخانه منزلش ایستاد و آنان را به اسلام دعوت کرد و باور خود را برایشان آشکار ساخت از هر سو به او تیراندازی کردند و تیری به او اصابت کرد و به شهادت رسید. پیش از شهادت کسی به او گفت: درباره ریخته شدن خون خود چه می گویی؟ عروه گفت: عنایتی است که خداوند مرا به آن گرامی داشته و بر من منت گذارده است. من نیز همچون شهدایی هستم که در رکاب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در دوران محاصره قلعه کشته شده اند مرا کنار آنها به خاک بسپارید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم درباره عروه بن مسعود فرمود مثل او در میان قومش مانند ماجرای صاحب یاسین(1) در میان قومش می باشد(2)

ص: 463

---

1- صاحب یاسین: همان مردی از بنی اسرائیل است که قوم خود را به پیروی از پیامبران خدا دعوت کرد اما آنها او را کشتند و چون سرگذشت آن مرد بنی اسرائیلی در سوره یاسین آمده است، آن مؤمن بنی اسرائیل را صاحب یاسین فرمود.

2- السیره النبویه، ج 4، ص 54.

پس از شهادت عروه بن مسعود قبیله ثقیف چند ماهی را مقاومت کردند آنگاه پس از رایزنی به این نتیجه رسیدند که دیگر تاب جنگیدن با قبایلی که گرداگرد آنها هستند و همگی مسلمان شده اند را ندارند پیوسته به یکدیگر می گفتند مگر نمی بینید هیچ دسته و گروهی ایمن نیست و هر یک از شما که خارج شود، راه را بر او می گیرند.

بنابراین در مشورت‌های خود نتیجه گرفتند که بهتر است کسی را نزد پیامبر بفرستند همانگونه که قبلاً عروه را فرستاده بودند. آنان در این باره با عبدیاللیل بن عمرو بن عمیر - که هم سن و سال عروه بن مسعود بود - گفت وگو کردند و از او خواستند این مأموریت را بپذیرد، ولی او از پذیرش این مأموریت سرباز زد و ترسید پس از بازگشت به سرنوشت عروه گرفتار آید. لذا گفت من این مأموریت را نمی پذیرم مگر اینکه مردان دیگری را نیز همراه من بفرستید.

آنان متفق شدند که دو نفر از احلاف [= همپیمانان] و سه نفر از بنی مالک را به همراه عبدیاللیل بفرستند. لذا شش نفر را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روانه کردند. زمانی که آنها وارد مدینه شدند، رسول خدا در گوشه ای از مسجد خود برای آنها خیمه ای برپا کرد(1).

گویند: رابط میان آنها و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن سعید بن عاص بود. پس از مذاکره خالد عهدنامه را به دست خود نوشت آنان در مدت مذاکره از غذایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آنها فرستاد، نمی خوردند، تا آنکه خالد بن سعید از آن بخورد، سرانجام اسلام آوردند و از کار نوشتن عهدنامه فراغت یافتند.

از جمله درخواستهایشان از پیامبر آن بود که بتلات را برای آنها باقی بگذارد و تا سه سال آن را خراب نکنند که رسول خدا خواسته آنان را نپذیرفت. آنان همچنان در خواسته خود اصرار می کردند و یک سال یک سال پایین می آمدند و حضرت نیز خواسته آنان را رد می کرد تا اینکه سرانجام خواهش کردند که فقط یک ماه این بت را برای آنها باقی بگذار و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز هم از آنان نپذیرفت برای این کار مهلتی بدهد. چنانکه گفته

ص: 464

شده است تنها هدفشان از این تقاضا آن بود که با نشکستن بت توسط خودشان، از دست نادانان و زنان و فرزندان در امان بمانند و خوش نمی داشتند که قوم خود را با شکستن آن بت بترسانند تا اینکه مسلمان شوند و آنگاه بت را بشکنند(1). پیامبر خدا از پذیرش خواهش آنها سرباز زد آنها همچنین از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم خواهش کرده بودند از نماز گذاردن آنان معاف شوند. دیگر آنکه بتهایشان را به دست خود نشکنند. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به فرمود: اما شما را از شکستن بت‌هایتان به دست خودتان معذور می دارم ولی از نماز گذاردن هرگز؛ در دینی که نماز نباشد هیچ خیری نیست.

و آنان گفتند ای محمد چندی بعد بجای خواهیم آورد.

وقتی که آنان اسلام آوردند و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم عهدنامه آنان را نوشت، عثمان بن ابی العاص را که یکی از جوانترین آنها بود به عنوان امیر آنان قرار داد، زیرا در میان همه آنها، برای شناخت عمیق دین و مبانی اسلام سختکوش تر بود(2).

زمانی که کار فرستادگان ثقیف به پایان رسید و به سوی سرزمین خود باز می گشتند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم کسی را همراه آنان فرستاد تا بت آنان را برایشان خراب کند فرس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به خلاف گمان آنها بی آنکه حادثه ای روی دهد بت را خراب کرد. آنگاه بود که دریافتند اعتقادشان به آن بت بی پایه و باطل بوده است(3).

### با قصیده لامیه کعب بن زهیر

زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به مدینه بازگشت بجیر بن زهیر نامه ای به برادرش کعب بن زهیر نوشت. زهیر پدر بجیر و کعب همان زهیر بن ابی سلمی است که یکی از شعرای دوران

ص: 465

- 1- آنان می ترسیدند و کراهت داشتند که شکستن بت توسط خود آنها که روزگاری آن را می پرستیده اند باعث ترس و وحشت بیخردان و زنان و کودکان قبیله شود و بنابراین، مهلت می خواستند تا این کار به تعویق افتد تا اسلام در بین آنها قرار گیرد و سپس بت را بشکنند.
- 2- یعنی نامه ای برای قبیله ثقیف فرستاد که در آن دستور فرماندهی عثمان بن ابی العاص نیز بوده است.
- 3- سیره النبی، ج 4، صص 966 و 967.

جاهلیت و صاحب یکی از معلقات سبع (1) بود که سروده او از مفاخر شعر عرب جاهلی به شمار می رفت. معلقات از بهترین سروده ها برگزیده و بر کعبه آویخته می شد و حتی تا نزدیکی زمان نزول قرآن حکیم در کعبه آویخته بود.

زهیر که از دنیا رفت دو پسر از خود باقی گذاشت یکی به نام بجیر که مسلمان شد و در فتح مکه غزوه حنین و طائف در رکاب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم حاضر بود و دیگری به نام کعب که شاعر بود و در شعر خود پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را هجو می کرد و تا آن زمان اسلام نیاورده بود. بنابراین، وقتی بجیر همراه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و مسلمانان به مدینه بازگشت از سر دلسوزی و خیرخواهی در نامه ای به برادر خود نوشت ای کعب، اگر در خود نیازی احساس می کنی، با شتاب خود را به پیامبر خدا برسان. بی تردید او هرگز کسی را که توبه کرده است نمی کشد.

وقتی که نامه بجیر به کعب رسید، به مدینه آمد و در خانه یکی از مردان قبیله جهینه که بین او و کعب دوستی دیرینه ای وجود داشت منزل کرد صبحگاهان آن مرد جهنی او را به مسجد رسول خدا برد، در حالی که حضرت برای نماز صبح آماده می شد. کعب برای اولین بار نماز صبح را به امامت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بجای آورد و بعد از سلام نماز آن مرد

جهنی به کعب اشاره کرد که به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برو و به او گفت: ایشان پیامبر خدا است؛ نزد ایشان برو و از وی امان بخواه.

کعب برخاست و نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نشست و دستش را در دست ایشان قرار داد و گفت ای رسول الله، کعب بن زهیر توبه کرده و مسلمان شده و آمده است تا از شما امان بخواهد. آیا اگر او را نزد شما بیاورم درخواستش را می پذیرید؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آری.

کعب گفت: «ای پیامبر خدا، من کعب بن زهیرم. آنگاه از جا برخاست و قصیده لامیه (2)

ص: 466

1- معلقات سبع یا هفت آویز مجموعه هفت سروده بلند عربی بود که از نظر فنی و محتوایی سرآمد تمام سروده های عرب جاهلی بوده و به عنوان افتخارات ادبی عرب بر دیواره کعبه آویزان می شد. نام سراینندگان این هفت قصیده بدین شرح است امرؤ القیس طرفه بن عبدبکری زهیر لبید، عمرو بن کلثوم، عنتره و حارث. قصیده ای که از زهیر بر کعبه آویزان بود میمیه بود. وی به سال 627م. درگذشت. از دو پسر وی، یعنی بجیر و کعب کعب از صحابه و شعرای رسول اکرم به شمار آمده است.

2- چون در قصیده او همه ابیات به حرف لام ختم می شود آن را لامیه می گویند.

مشهور خود را که از قبل سروده بود خواند مطلع این قصیده چنین است

و باتت سعاد فقلبي اليوم متبول \*\*\* متیم إثرها لم یغد مکبول

در حالی که سعاد(1) شب را [به آرامی] صبح کرد ولی دل من واله عشق دیگری است / و از عشق او رها گشته است». تا آنجا که گفت:

کل ابن انثی وإن طالت سلامته \*\*\* یوماً علی آله حدباء محمول

نبئت أن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم أوعدني \*\*\* والعفو عند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مأمول

مهلاً هداك الذي أعطاك نافلة \*\*\* القرآن فيها مواعیظ وتفصیل

لا تأخذني بأقوال الوشاة ولم \*\*\* أذنب ولو كثرت في الأقالیل

إن الرسول لنور يستضاء به \*\*\* مهند من سیوف الله مسلول

فرزند هر زنی هر چند که سلامتی اش طولانی باشد / عاقبت روزی سوار بر مرکبی گوژپشت (تابوت) حمل خواهد شد؛

خبردار شدم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من وعده [خیر] داده است و بخشش از پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آرزویی است دست یافتنی؛

مهلت بده تا هدایت کند تو را، همو که غنیمتی را به تو می دهد / [و آن غنیمت] قرآن است که در آن پندها و موعظه های جداکننده میان حق و باطل است؛

[ای پیامبر] مرا حتماً به حرفهای سخن چینان ملامت نکن که من گناهی نکرده ام، هر چند که درباره من سخنان زیادی گفته شود؛

بی تردید پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نوری است که از آن نور برگرفته می شود و شمشیری است از شمشیرهای خدا که از نیام کشیده شده است. تا آخر اشعار.

وقتی کعب از خواندن قصیده اش در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مسلمانان فراغت یافت پیامبر خدا به برد قیمتی خود را از دوش خود برداشت و به او پوشانید.

ص: 467

---

1- کعب با آوردن این بیت در ابتدای قصیده خود بیان داشت که من اول عشقهای مادی و دنیوی را از دل بیرون کرده و آنگاه به عشق حقیقی که عشق به خدا و پیامبر خداست روی آوردم. این قصیده با عنوان باتت سعاد نیز مشهور است.

گفته اند که وقتی زمان حکمرانی معاویه رسید چون معاویه همواره در پی آن بود که حکومت خود را مشروع جلوه دهد، بنابراین کسی را نزد کعب فرستاد تا از طرف معاویه به او بگوید جامه رسول خدا را به ده هزار درهم به ما بفروش کعب به فرستاده معاویه پاسخ داد: من لباس رسول الله را به هیچ کس ایثار نمی کنم(1). و زمانی که کعب از دنیا رفت معاویه جامه پیامبر را در مقابل بیست هزار درهم از ورثه کعب گرفت. این لباس بین امویها یک به یک به وراثت منتقل می شد تا آنکه از امویها به عباسیان منتقل شد.

## جمع آوری زکات

در ابتدای سال نهم هجری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مأموران جمع آوری صدقات را فرستاد تا از اعراب زکات بگیرند و نیز گفته شده است که پیامبر با مشاهده هلال ماه محرم سال نهم، مأمور گرفتن صدقات (2) را فرستاد تا از اعراب زکات بگیرند.

بنابراین رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عینة بن حصن را به سوی بنی تمیم فرستاد و یزید بن حصین را نزد قبائل أسلم و غفار روانه کرد نیز رافع بن مکث را نزد قبیله جهینه و عمرو بن عاص را به سوی قبیله فزاره و ضحاک بن سفیان را به سوی قبیله بنی کلاب و بشیر بن سفیان را به سوی قبیله بنی کعب فرستاد همچنین ابن لتبیه از دی را به سوی بنی ذبیان روانه کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به به آنان دستور داد مازاد(3) اموال آنان را که باعث تنگدستی آنان نمی شود اضافه نفقه آنان است بگیرند و اموال گرانها و مورد علاقه آنان را از آنها نگیرند.

نیز مهاجر بن امیه را به سوی صنعاء روانه کرد و زیاد بن لبید را به سرزمین حضر موت

ص: 468

- 
- 1- یعنی کسی را در نگه داری لباس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر خود مقدم نمی دارم این افتخار را برای خود می خواهم.
  - 2- منظور از صدقات همان زکات مال می باشد که صدقات واجب است و برای تزکیه مال باید پرداخته شود.
  - 3- همچنان که در خمس یک پنجم از دارایی پس از کسر همه هزینه ها به عنوان واجب شرعی پرداخت می شود در زکات نیز پس از کسر هزینه ها (نفقه) و خرجی متعارف سالانه اگر چیزی اضافه آمد و از حد نصاب گذشت مقداری از آن به عنوان زکات پرداخت می شود.

اعزام نمود و مالک بن نویره را برای جمع آوری صدقات قبیله بنی حنظله فرستاد. و گرفتن صدقات بنی سعد را میان دو نفر تقسیم کرد زبرقان بن بدر و قیس بن عاصم و هر کدام را به سوی منطقه ای اعزام کرد همچنین علاء بن حضرمی را به بحرین فرستاد و علی علیه السلام را به سرزمین نجران اعزام نمود تا زکات مال آنها و جزیه (1) آنان را جمع آوری کند.

### سریه عینة بن حصن فزاری به سوی بنی تمیم

آنگاه که پیروزی بزرگ مسلمانان به وقوع پیوست و مردم گروه گروه به دین خدا داخل می شدند برخی از قبایل همچنان بر شرک خود اصرار می ورزیدند و گردنکشی می کردند و در بازداشتن مردم از راه خدا و دزدی و غارتگری می کوشیدند. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم برای دفع شر، آنان سپاه های بزرگ و کوچکی را به اطراف می فرستاد که یکی از این سریه ها سریه عینة بن حصن فزاری به سوی بنی تمیم بود این سریه در محرم سال نهم هجرت رخ داد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم عینة را با سپاهی پنجاه نفری از اسب سواران که مهاجرین و انصار در میان آنان نبودند به سوی بنی تمیم فرستاد آنان هنگام شب حرکت می کردند و روزها را به کمین می نشستند و در هنگامی که بنی تمیم در بیابان مشغول چرانیدن چهارپایان خود بودند، سپاه عینة بر آنان حمله ای ناگهانی بردند. وقتی آنان مسلمانان را دیدند، پراکنده شدند. سپاه اسلام یازده نفر از مردان و بیست نفر از زنان و سی نفر از کودکان آنان را به اسارت درآورده به سوی مدینه حرکت دادند و در خانه رمله دختر حارث جای دادند. بنابراین، عده ای از بزرگان بنی تمیم: مانند عطارد بن حاجب زبرقان بن بدر، قیس بن عاصم اقرع بن حابس، قیس بن حارث، نعیم بن سعد، عمرو بن أهتم و ریاح بن حارث به مدینه آمدند و وقتی که زنان و فرزندان خود را دیدند بر آنان گریستند. آنگاه شتابان به منزل پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمدند و از پشت درب صدا بلند کردند که ای محمد، به سوی ما خارج شو تا با تو مفاخره و مشاعره کنیم». در این باره این آیه شریفه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ

ص: 469

---

1- مبلغی است که دولت اسلامی بر کفار مقرر می کند و سالانه به طریقی که ذلت آنان در برابر حاکم شرع اسلام آشکار باشد از آنان دریافت می شود و این جدای از وجه زکات است.



الْحُجْرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (1)، «کسانی که تو را از پشت اتاقها [ی مسکونی تو] به فریاد می خوانند بیشترشان نادانند (2).

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از منزل بیرون آمد که بلال اقامه نماز را سرداد، ولی آنها پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم را رها نکرده و با او گفت و گو می کردند و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم اندکی با آنان ایستاد و سپس رفت و نماز ظهر را بجای آورد آنگاه در حیاط (3) مسجد نشست که آنان عطار بن حاجب را جلو فرستادند. او شروع به صحبت کرد و در فضیلت بنی تمیم خطبه ای خواند. در این هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به ثابت بن قیس بن شماس امر کرد تا در جواب آنها برآید، که او نیز چنین کرد و در خطابه بر آنان چیره شد آنگاه زبرقان بن بدر که شاعر بنی تمیم بود، ایستاد

و شعری را در زمینه افتخارات بنی تمیم خواند

نحن الكرام فلا حي يعادلنا\*\*\* منا الملوک و فینا تنصب البیع

و کم قسرنا من الأحياء کلهم\*\*\* عند النهاب و فضل العزیتبع

و نحن نطعم عند القحط مطعمنا\*\*\* من الشواء إذا لم یونس القرع

بماتری الناس تأتینا سراتهم\*\*\* من کل أرض هوياً ثم نصطنع

فنتحر الکوم عبطاً فی أرومتنا\*\*\* للنازلین إذا ما أنزلوا شبعوا

فلا ترانا إلى حی نفاخرهم\*\*\* إلا استقادوا و کاد الرأس یقتطع

فمن یفاخرنا فی ذک یعرفنا\*\*\* فیرجع القول والأخبار تستمع

إنا أبینا و لم یأب لنا أحد\*\*\* إنا كذلك عند الفخر نرتفع

«ما ارجمندانی هستیم که هیچ تیره و گروهی با ما برابری نمی کند و شاهان از ما بوده اند و بیعتها برای ماست؛

چه بسیارند از تیره هایی که ما همگی آنها را در جنگها و غارت گریها منقاد خود ساخته ایم و [جز این نیست که] بزرگی و عزت پیروی می شود؛

و ما کسانی هستیم که در خشکسالی نیز مهمان خود را اطعام می کنیم / آن هم با بریانی، در زمانی

ص: 470

1- سوره حجرات، آیه 4.

2- سیره ابن هشام، ج 4، صص 986 و 987.

3- شاید مراد از حیاط میان مسجد باشد.

که ابرها برای باریدن به هم نمی پیوندند؟

می بینید که بزرگانشان به سوی ما می آیند؟ / از هر سرزمینی مشتاقانه می آیند و ما برای آنها غذا تهیه می کنیم؟

ما کسانی هستیم که شتران سالم و تندرست خود را در بیابانهای اطراف خود سر می بریم / برای کسانی که بر ما فرود آمده اند و چون بر ما فرود آیند سیر خواهند شد؛

پس شما گروهی را نمی بینید که در برابر ما تاب مفاخره داشته باشند مگر اینکه در مقابل ما منقاد شده چنانکه گویی سر آنها جدا می شود؛

پس کیست که با ما مفاخره کند در آنچه از ما می داند / پس بار دیگر به سخنان و اخباری که شنیده اید مراجعه کنید؛

ما فرمان کسی را نمی بریم ولی هیچ کس از فرمان ما سرپیچی نمی کند / ما در مفاخره چنینیم و بالاتر [از همه] قرار می گیریم».

در آن هنگام حسان بن ثابت حضور نداشت. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی را در پی او فرستاد. حسان در این باره می گوید: فرستاده پیامبر خدا نزد من آمد و به من خبر داد که حضرت مرا احضار فرموده تا جواب شاعر بنی تمیم را بدهم. لذا شتابان خارج شدم تا خود را به رسول خدا برسانم (1).

### همراه با شاعر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

شاعر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسان بن ثابت می گوید: وقتی خود را به رسول خدا هر رساندم و شاعر بنی تمیم شعر خود را خواند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای حسان، بلند شو و جواب این مرد را بده. من ایستادم و چنین گفتم:

ان الذوائب من فھر وإخوتهم \*\*\* قد بینوا سنة للناس تتبع

یرضی بها کل من کانت سریرته \*\*\* تقوی الإله وکل الخیر یصطنع

قوم إذا حاربوا ضروا عدوهم \*\*\* أو حاولوا النفع فی أشیاعهم نفعوا

ص: 471

سجیة تلك منهم غير محدثة\*\*\* إن الخلائق فاعلم شرها البدع  
إن كان في الناس سابقون بعدهم\*\*\* فكل سبق لأدنى سبقهم تبع  
لا يرقع الناس ما أوهت أكفهم\*\*\* عند الدفاع ولا يوهون ما رقعوا  
لا يبخلون على جار بفضلهم\*\*\* ولا يمسهم من مطمع طبع  
إذا نصبنا لحي لم ندب لهم\*\*\* كما يدب إلى الوحشية الذرع  
نسمو إذا الحرب نالتنا مخالبتها\*\*\* إذا الزعانف من أظفارها خشعوا  
لا يفخرون إذا نالوا عدوهم\*\*\* وإن أصيبوا فلا خور ولا هلع  
كأنهم في الوغى والموت مكنتع\*\*\* أسد بحلية في أرساغها فدع  
خذ منهم ما أتوا عفوا إذا غضبوا\*\*\* ولا يكن همك الأمر الذي منعوا  
فإن في حربهم فاترك عداوتهم\*\*\* شراً يخاض عليه السم و السلع  
أكرم بقوم رسول الله شيعتهم\*\*\* إذا تفرقت الأهواء والشيع  
أهدى لهم مدحتي قلب يوازره\*\*\* فيما أحب لسان حائك صنع  
فإنهم أفضل الأحياء كلهم\*\*\* ان جد بالناس جد القول أو شمعوا(1)

بی تردید شریفان از فرزندان فہر(2) و برادران ایشان / برای مردم طریقت و آیینی را بیان کرده اند کہ از آن پیروی می شود؛

بدان خشنود می شود ہر کہ خوی و خصلتش / پرهیز و تقوای الہی است و ہمہ خیر و خوبی از او سر می زند بدان خشنود می شود؛

اینان قومی ہستند کہ اگر با دشمن جنگ کنند بر او خسارت وارد می کنند / او اگر برای سود یاران خود بکوشند، ہمہ فایده ہا نصیب آنان می شود؛

این خوی آنها نوآور نیست / بدان کہ بدیہای مردم است کہ بدعت و برساختہ است؛ اگر در مردم کسانی باشند کہ پس از آنها بخواہند بر ایشان پیشی بگیرند / پس ہر پیشی گرفتن حتماً در برابر آنها عقب مانده و پیروی از کارہای ایشان] است؛

آنچہ اینان بہ ہنگام دفاع در ہم کوبند [و از میان بردارند / مردم را توان بہ سامان آوردن و اصلاح

1- سبیل الهدی والرشاد، ج 6، ص 289.

2- فہر بن مالک بن نصر از اجداد رسول خداست.

آن نیست؛

فضل و کرم خود را از همسایه دریغ نمی کنند و بدخویی [دیگران] نیز بر آنان تأثیر نمی گذارد؛

زمانی که گروهی را دشمنی ورزیم بر آنان رخنه نکنیم / چنانکه دستها و حشیا نه برای گلو گرفتن پیش می روند؛

آنگاه که جنگ به ما آسیب رساند بالندگی مییابیم / آن هنگام است که فرومایگان از فرو بردن چنگالهای ما در بدنشان ترسان و هراسناک خواهند بود؛

آنان

آنان (مسلمانان) هنگامی که بر دشمن دست یابند فخر فروشی نمی کنند / و چون مصیبتی بر برسد نه سست می شوند و نه ناشکیبی وزاری می کنند؛

چنان می نمایند که به گاه جنگ و به گاه مرگ با هم متحد هستند / شیران بیشه ای که آرایه هاشان کجی مچ هایشان است؛ (1).

به گاه خشم تا می توانی از آنان پوزش بخواه / و مبادا به کاری همت گماری که آنان تو را از آن باز داشته اند؛

اگر با آنان در جنگ باشی [بازهم] دشمنی کردن با آنان را رها کن / چراکه دشمنی با آنان شری

است به سان فرورفتن در زهر و تلخیها خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پیروانشان را گرامی دار / آن هنگام که همه دل بستگیها و همه گروهها پراکنده و فروریزند؛

ستایش خود را به آنان پیشکش می کنم با قلبی که آن [شعر] را همراهی می کند / در آن چیزی که زبان مرد نیکوکار آن را بیشتر دوست می دارد و به جا می آورد؛

بی تردید آنان برترین همه مردمان و گروهها هستند / با مردم به جد سخن گویند یا شوخی کنند».

وقتی حسن سروده خود را تمام کرد اقرع بن حابس گفت: بی تردید این مرد [پیامبر خدا از همه چیز برخوردار است خطیب او زبان آورتر از خطیب ما، شاعر او تواناتر

از شاعر ما و صداهای آنها رساتر از صداهای ماست. آنگاه اسلام آوردند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 473

1- یعنی همان طور که در اندام شیر برآمدگی و فرورفتگی های بدن شیر زینت و زیور به حساب می آید آنان نیز در هنگام جنگ و یا شکست در همه حال مفتخرند.

آنان را مورد لطف خود قرارداد و هدایای خوبی به آنان بخشید و زنان و فرزندانشان را به آنها بازگردانید(1).

### سریه قطبة بن عامر به تبالة

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم قطبة بن عامر را با گروهی بیست نفره به سوی تیره ای از خثعم در ناحیه تبالة - در نزدیکی مکه فرستاد، زیرا آماده شده بودند تا به مدینه یورش آورند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به قطبة بن عامر دستور داد تا از هر طرف بر دشمن یورش برند سپاه مسلمانان با در اختیار داشتن ده شتر از مدینه خارج و بدان سو روانه شدند و به صورت ناگهانی بر آنان یورش بردند که جنگ شدیدی در گرفت تا جایی که تعداد مجروحان هر دو طرف زیاد شد و قطبة بن عامر تعداد زیادی از نفرات دشمن را کشت و بقیه آنها نیز گریختند. بنابراین، مسلمانان شتران و گوسفندان غنیمتی را به طرف مدینه راندند(2).

آنگاه دشمن گریخته و آشفته شده، تجدید قوا کردند و سواره مسلمانان را تعقیب کردند و دنبال ردپای آنان آمدند اما همین که به مسلمانان نزدیک شدند، خداوند به یکباره سیل بزرگی را فرستاد و میان آنها و مسلمانان قرار گرفت و آنها را از رسیدن به مسلمانان بازداشت و مسلمانان همچنان شتران و گوسفندان را میراندند و آنها نگاه می کردند و نمی توانستند از سیل بگذرند و به سوی مسلمانان بروند.

### سریه ضحاک به سوی قبیله بنی کلاب

در ربیع الاوّل سال نهم هجرت بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم لشکری را به سوی قبیله بنی کلاب فرستاد. آنان تصمیم داشتند علیه مسلمانان لشکرکشی کنند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ضحاک بن سفیان بن عوف را امیر لشکر قرار داد و اصید بن سلمه نیز در این سریه همراه سپاه اسلام بود لشکر اسلام در منطقه رخوخ به آنها برخورد کردند و نخست به اسلام آوردن فراخواندند اما ایشان از پذیرش اسلام سرباز زدند مسلمانان با آنها جنگیدند و آنان از معرکه گریختند.

ص: 474

1- سیره النبی، ج 4، ص 991.

2- عیون الأثر، ج 2، ص 338.

در این سریره بود که اَصید بن سلمه با پدر خود رویه رو شد. اصید پدر خود را به اسلام دعوت کرده و امان داد سلمه سوار بر اسب خود در محل برکه ای در ناحیه «زج» ایستاده بود. وی در پاسخ فرزندش که او را به اسلام دعوت می کرد هم به او و هم به دین اسلام دشنام داد اصید که دید پدرش به دین او ناسزا می گوید و عقیده او را می نکوهد، با شمشیر اسب پدرش را پی زد همین که اسب او از پا افتاد و نزدیک بود خودش نیز بر زمین بخورد سلمه به سرعت نیزه اش را در آب فروبرد و محکم به آن چسبید تا اینکه یکی از مسلمانان آمد و او را کشت (1). و به واسطه چنین فداکاریها در ابتدای ظهور اسلام، مسلمانان به اثبات رساندند که در عقاید خود استوارند و از دین خود پاسداری می کنند.

### سریره علقمة بن محرز مدلجی

در ربیع الثانی سال نهم هجرت به پیامبر به خبر رسید که گروهی از مردم حبشه متعرض مسلمانان ساکن آنجا می شوند و می خواهند که در زمین ستم کنند و راه گرویدن مردم را به خدا ببندند. بنابراین، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم علقمة بن محرز مدلجی را با همراهی سپاهی سیصد نفره به سوی آنان فرستاد وقتی که سپاه اسلام با عبور از دریا به جزیره رسیدند، آنان گریختند. بنابراین، علقمه و کسانی که با او بودند، بدون جنگ و خونریزی بازگشتند (2).

### سریره علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی سرزمین طی

در همین سال نهم هجری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب علیه السلام را با سپاهی صد و پنجاه نفری از انصار به سوی قبیله طی فرستاد. سپاه اسلام صد شتر و پنجاه رأس اسب در اختیار داشتند.

علی علیه السلام با پرچم سیاه و بیرق نظامی سفیدی که همراه داشت به سوی بت «فلس» که به قبیله طی تعلق داشت روانه شدند تا آن را ویران کنند سپاه اسلام برای اینکه زد و خوردی رخ ندهد و یا دست کم محدود باشد صبحگاهان که هنوز هوا تاریک بود و مردم خواب

ص: 475

---

1- سبل الهدی والرشاد، ج 6، ص 215

2- عیون الأثر، ج 2، ص 240؛ بحار الأنوار، ج 12، ص 26.

بودند، از همه سو به جایگاه آن بت حمله کردند و همانطور که می خواستند بدون مقاومت چندانى توانستند آن را بشکنند. در این بین عده ای می خواستند جلوی مسلمانان را بگیرند. که به اسارت درآمدند مسلمانان اسیران قبیله طى و نیز شتران و گوسفندان آنها را به سوی مدینه راندند در میان اسیران سفانه خواهر عدی بن حاتم نیز بود و خود عدی بن حاتم به شام گریخته بود مسلمانان در خزانه او سه قبضه شمشیر و سه جامه زره یافتند(1).

و در کتاب المنتقى آمده است که پس از شکستن بت فلس، از اشیائی که در خزانه آن یافتند، دو شمشیر بود یکی به نام مخدم [ تیغ بران] و دیگر به نام رسوب [گذرنده]. این دو شمشیر را حارث بن ابی شمر غسانی پادشاه سرزمین غسان به بت فلس هدیه کرده بود.

که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم هر دو شمشیر را به علی علیه السلام بخشید.

علی علیه السلام أبو قتاده را مأمور نگهداری اسیران کرد و عبدالله بن عتیک را مأمور بردگان و چهارپایان. امیر مؤمنان علیه السلام غنائم را در راه میان سپاهیان تقسیم نمود و گزیده غنائم را برای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم جدا کرد ولی اسیران دودمان حاتم طایی را تقسیم نکرد و به مدینه آورد.

### عدی راوی سرگذشت خود

عدی بن حاتم گزارش می کند از زمانی که درباره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم شنیده بودم، در میان همه عرب در بیزاری از رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم کسی شدیدتر از من نبود من مردی ارجمند بودم، کیشم مسیحیت بود اما کسی از آن آگاه نبود همچنین از مردم «مربع» دریافت می کردم، یک چهارم سود و درآمد قوم خود را به عنوان حق امارت از آنان می ستاندم و صاحب دین و پادشاه قوم خویش بودم.

زمانی که نام رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم را شنیدم او را خوش نداشتم. بنابراین، به غلام عرب خودم که چوپان شتران من بود گفتم: «لا ابا لك (2)، از شتران نرو و رام برای من آماده کن و آنها را در

ص: 476

1- سبل الهدی والرشاد، ج 6، ص 218

2- یعنی: ای کسی که پدر نداری ای بی پدر)، نیز به معنای ای آنکه هیچ کس را بر تو برتری نیست، می آید پس هم در مدح بکار می رود و هم در دشنام.



نزدیکی سرای من نگه دار همین که شنیدی لشکر محمد به سوی این سرزمین می آیند، مرا باخبر ساز او نیز چنین کرد یک روز صبح نزد من آمد و گفت: ای عدی، اگر سپاه اسلام نزدیک تر شوند دیگر از تو کاری ساخته نیست. همین حالا کاری بکن.

من پرچمهایی دیدم و درباره آنها پرسیدم و فهمیدم سپاه محمد هستند. گفتم شترانم را نزدیکم بیاور. او آنها را جلو آورده و من خانواده و فرزندانم را سوار کردم. با خود گفتم که به مسیحیان شام، که همکیشم هستند مییوندم از این رو جاده جوشیه را که کوهی است در نزدیک ضریه از سرزمینهای نجد در پیش گرفتم و رفتم. خواهرم سفانه دختر حاتم طائی را جا گذاشته بودم. بنابراین، وقتی به سرزمین شام رسیدم، در آنجا سکنی گزیدم. پس از فرار من لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سرزمین طی رسیده بودند و دختر حاتم (خواهرم را همراه دیگران که به آنها دست یافتند به اسارت گرفتند و با اسیران قبیله طی به مدینه بردند.

همچنین خبر فرار من به سوی شام نیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده بود (1).

### سفانه راوی سرگذشت خود

سفانه می گوید: ما را به مدینه آوردند و در جایی نزدیک مسجد جای دادند. تا اینکه هنگام نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای اقامه نماز آمد وقتی که از کنارم می گذشت، من جلوی راه حضرت را گرفته و عرض کردم ای پیامبر خدا پدرم از دنیا رفت و سرپرستم نیز ناپدید شد. من نیز پیرزنی سالخورده ام و کاری از دستم بر نمی آید. بیا و بر من منت بگذار، خدا بر تو منت بگذارد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چه کسی سرپرست تو بود؟ گفتم: عدی بن حاتم.

پیامبر خدا فرمود: کسی که از رسول خدا گریخت؟

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بی آنکه چیزی بگوید رفت. فردای آن روز وقتی حضرت از جلوی من عبور کرد، همان حرفهای روز پیش را به ایشان عرض کردم و حضرت نیز همان سخن دیروز خود را به من فرمود و از من گذشت.

تا آنکه روز سوم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گذرش به من افتاد و من از پاسخگویی حضرت ناامید

ص: 477

شده بودم. علی علیه السلام که پشت سر ایشان راه می رفت به من اشاره فرمود که بلند شو و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت وگو کن. لذا برخاستم و در حضور پیامبر گفتم: ای پیامبر خدا، پدرم از دنیا رفته و کفیل من نیز ناپدید شده است پس بر من منت بگذار خدا بر تو منت گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من این کار را کرده ام (1). در رفتن عجله نکن. هرگاه از قبیله ات کسی را دیدی و به او اطمینان کردی که تو را به سرزمینت برساند مرا با خیر کن.

بنابراین من منتظر ماندم تا اینکه قافله ای از قبیله بلی یا قضاعه از راه رسید. آنان می خواستند به سرزمین شام بروند من پیش خود فکر کردم که نزد برادرم در شام بروم. بنابراین، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و حضرت را از رسیدن گروهی از اقوام خودم که در میان آنها کسانی هستند که مورد اطمینانم می باشند و مرا بسنده اند و مقصد می رسانند، خبر دادم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لباس بهامندی به من عطا فرمود و مرکبی برای سواری و نیز هزینه و خرجی راه را به من بخشید. همچنین تعداد زیادی شتر و گوسفند نیز به من عطا کرد و فرمود: «اگر پدرت مسلمان بود بر او مهر می ورزیدم در این هنگام من از پیامبر خواهش کردم تا بر اسیرانی که با من بودند نیز منت گذارد و آزادشان کند و ایشان نیز چنین کرد. عدی بن حاتم گفت: پس به خدا سوگند من در سرزمین شام در میان خانواده ام نشسته بودم که ناگاه خواهرم وارد شد. به او گفتم: آیا واقعاً تو دختر حاتم هستی؟ گفت: آری. و سپس شروع کرد به سرزنش من و گفت کاری را انجام دادی که پدرت اهل چنین کاری نبود؛ تو خانواده و فرزندان را سوار کردی و حرکت دادی و بازماندگان پدرت را، که ناموس تو بودند واگذاشتی.

به او گفتم آری خواهرم غیر از خوبی مگو به خدا سوگند که من بهانه ای ندارم، من کاری را کردم که تو گفتی. آنگاه خواهرم نزد من ماند. به او که زنی دوراندیش بود گفتم: اکنون نظر تو درباره این مرد چیست؟

گفت: نظرم آن است که خود را هرچه زودتر به او برسانی چه اینکه مشتاق و خواهان او باشی و چه ترسان در هر صورت به نزد حضرت برو، چرا که فلانی نزد حضرت شد و

ص: 478

---

1- من تصمیم به آزادی تو را گرفته ام.

از حضرت بهره مند گردید و دیگری نیز از او بهره مند شد.

## در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

عدی بن حاتم در ادامه می گوید (1): بنابراین، من نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در مدینه آمدم و حضرت در مسجد نشسته بود هنگامی که مرا دید فرمود: این مرد کیست؟

گفتم: من عدی بن حاتم هستم در حالی نزد شما آمدم که نه امان دارم و نه نوشته ای. وقتی خودم را به حضرت معرفی کردم از جا بلند شد و دستم را گرفت و مرا با خود به خانه اش برد در راه منزل پیرزنی سالخورده و فرتوت به حضرت برخورد کرد و جلوی او را گرفت. حضرت به خاطر پیرزن ایستاد پیرزن مدت زیادی درباره خواسته هایش با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گفت و گو کرد. من با خودم گفتم که این مرد از پادشاهان نیست (2).

سپس پیامبر دست مرا گرفت تا وارد شدیم ایشان تشکی (3) از چرم که داخل آن با لیف خرما پر شده بود آورد و آن را برایم انداخت و فرمود روی این تشک بنشینید.

من عرض کردم: شما بر روی تشک بنشینید. فرمود: نه، تو بنشین.

من روی تشک نشستم و پیامبر و روی زمین نشست. هنگامی که من اوضاع را چنین دیدم با خود گفتم به خدا سوگند که این رفتار پادشاهان نیست.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای عدی بن حاتم بماند. آیا تو «رکوسی» مذهب نبودی؟

-رکوسی دینی است بین صائبی و مسیحی - گفتم: آری.

پیامبر فرمود: آیا تو در میان قوم خود به قانون مربع عمل نمی کردی؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: هر چند این در دین تو حلال نبوده است. گفتم به خدا سوگند آری و دانستم که او پیامبری است که از سوی خدا فرستاده شده و چیزی از او پنهان نمی ماند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شاید آنچه که از فقر و ناداری مسلمانان دیده ای تو را از

ص: 479

1- سیره النبی، ج 4، ص 1000 و 1001.

2- یعنی این رفتار و کردار، شیوه پادشاهان نیست زیرا آنان اینگونه با مردم به رفق و مدارا رفتار نمی کنند.

3- وساده: شامل، متکا، تشکچه، بالش و تشک می شود.

مسلمان شدن بازداشته است؟ به خدا سوگند داراییها چنان با شتاب سوی آنان روان خواهد شد که کسی یافت نشود آنها را برای خود بگیرد شاید هم زیاد بودن دشمنان مسلمانان و کم شماریشان را دیده ای و این تو را از وارد شدن به این دین بازداشته است به خدا سوگند به زودی خواهی شنید که زنی بدون ترس و تنها از قادسیه سوار بر شترش می شود و حرکت می کند تا کعبه را زیارت کند شاید هم پادشاهی را در اختیار غیر مسلمانان می بینی و همین تو را از وارد شدن به دین اسلام بازداشته است. قسم به خدا که به زودی خواهی شنید که کاخهای سفید از سرزمین بابل بر روی آنها گشوده خواهد شد. عدی در ادامه گزارش خود گفت: بنابراین، مسلمان شدم از اخبار پیشگویانه ای که پیامبر خدا داده بود، دوتای آنها واقع شد و سومین خبر باقی ماند: به خدا سوگند، دیدم

کاخهای سفید سرزمین بابل فتح شدند و می دیدم زنی تنها سوار بر شترش از قادسیه خارج می شود و بدون ترس حج خانه خدا را به جای می آورد. و به خدا سوگند سومین خبر نیز حتماً واقع خواهد شد و دارایی و ثروت آنقدر زیاد و سرریز خواهد شد که کسی یافت نشود آنها را برای خود بگیرد(1).

## اسلام آوردن عدی و قبیله اش

در گزارشی آمده که عدی گفت: زمانی که نزد پیامبر آمدم حضرت این آیه از سوره توبه را می خواند «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (2)، «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست منزّه است او از آنچه با وی [شریک می گردانند]». وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قرائت آیه فراغت یافت من به حضرت عرض کردم ما هرگز آنها را پرستش نمی کنیم .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا این چنین نیست که آنها حلال خدا را حرام می کنند و شما نیز

ص: 480

1- سیره النبی، ج 4، ص 1002.

2- سوره توبه، آیه 31.

آن را حرام می‌دارید. و نیز دانشمندان و رهبانان شما آنچه خدا حرام کرده است حلال می‌کنند و شما نیز به پیروی از آنها حرام خدا را حلال می‌دارید؟ پس من گفتم: آری.

پیامبر فرمود: همین پیروی از آنان پرستش آنهاست (1). سپس فرمود چه ضرری بر تو می‌رسد اگر بگویی لا إله إلا الله؟ پس آیا تو خدایی را غیر از خدای یکتا می‌شناسی؟

من عرض کردم: «نه». پس ساعتی سخن گفت و آنگاه فرمود: وقتی اقرار کنی و بگویی الله اکبر، در آن صورت آیا چیزی را بزرگتر از خدا می‌دانی؟ گفتم: نه.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بنابراین یهودیان مغضوب علیهم، هستند، یعنی بر آنها غضب شده است و مسیحیان هم ضالین یعنی گمراهانند.

گفتم پس بی‌تردید من حق‌گرای فرمانبردار هستم.

در اینجا دیدم که چهره حضرت شکفته شد عدی در ادامه گزارش گفت: آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من امر کرد تا نزد یکی از انصار منزل کنم و صبح و شام نزد حضرت می‌آمدم. در همان ایامی که من نزد حضرت بودم روزی جماعتی که لباسهای پشمی پوشیده بودند و میوه‌هایی به همراه داشتند نزد حضرت آمدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز را اقامه کرد و ایستاد و آنان را بر انجام کار خیر و پیش فرستادن توشه برای آخرت تشویق کرده، فرمود: ای مردم، اندکی از زیادی را اگرچه به اندازه صاعی (2) یا نصف یک صاع باشد یا حتی به اندازه مُشتی و کمتر از آن هدیه دهید هر یک از شما باید جهتم را از خود دور سازد، اگرچه با دادن یک دانه خرما پس اگر هر یک از شما با خدا ملاقات کند و خدا آنچه من به شما می‌گویم بگوید که آیا من برای تو دارایی و فرزندان را عطا نکردم؟" و در جواب: بگوئید "آری" و او بفرماید: پس آن چیزی را که برای خودت پیش فرستادی، کجاست؟" و او به اطراف خود نگاه کند و چیزی را که با آن چهره خود را از آتش جهتم ایمن کند نمی‌یابد. پس هر یک از شما چهره خود را از آتش ایمن کند اگرچه با نیمی از یک خرما باشد، و اگر آن را هم نمی‌یابد با سخنی زیبا بی‌تردید من از فقر بر شما بیمناک

ص: 481

1- المعجم الكبير، ج 17، ص 92.

2- صاع پیمانۀ ای از طعام به مقدار چهار مد و هر مد نیز به اندازه پُری دو کف دست یک مرد عادی است.

نیستم، زیرا خدا یاریگر شماسست و به شما یان عطا می کند تا جایی که زنی کجاوه نشین میان یثرب(1) و حیره(2) یا بیشتر سفر کند و ترسی از دزدیده شدن مرکبش نداشته باشد.

من با خود گفتم پس دزدان قبیله طی کجا هستند؟

به هر حال مسلمانی و دینداری عدی نیکو شد و سایر افراد قبیله خود که هنوز مسلمان نشده بودند را به اسلام دعوت کرد و مسلمان شدند (3).

### غزوه تبوک

تبوک منطقه معروفی است از سرزمین بلقاء که قلعه ای مستحکم با برج و بارویی بلند داشت و در نزدیکی چشمه آبی در نیمه راه مدینه و دمشق قرار دارد. غزوه تبوک را الفاضحه یعنی رسوا کننده نیز نامیده اند زیرا مایه رسوا شدن منافقان شده بود. همچنین این غزوه را به دلیل وجود دشواری و سختی «العسره» نیز نام کرده اند، زیرا لشکریان اسلام در حالی از مدینه خارج شدند که از پشتیبانی اندکی برخوردار بودند و هوا نیز بسیار گرم بود و زمین نیز بی آب و خشک بود و خشکسالی بر سرزمینها سایه انداخته بود. تدارکات و پشتیبانی مسلمانان چنان کم بود که ده نفر از مسلمانان تنها با یک شتر حرکت می کردند؛ به این ترتیب که یکی از آنان بر شتر سوار می شد و پس از ساعتی سواری، پیاده می شد و دیگری بر آن سوار می شد و سواری بر شتر را در میان خود تقسیم می کردند. نیز به دلیل عدم تدارکات یکی از آنها خرمایی را می مکید و همین که طعم آن را احساس می کرد، آن را به دوست خود می داد تا او نیز خرما را مکیده و از آن بهره ای ببرد. بدین ترتیب چنین غزوه ای را بجاست «العسره» نام دهند.

برخی راویان گفته اند مسلمانان از شدت بی آبیشتان را می کشتند و از آب موجود در داخل شکبه آن رفع عطش می کردند این غزوه در ماه رجب سال نهم هجرت روی داد همچنین این غزوه آخرین غزوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است.

ص: 482

---

1- یثرب، همان مدینه الرسول است که قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یثرب خوانده می شد.

2- حیره شهری است نزدیک کوفه.

3- المعجم الکبیر، ج 17، صص 98 و 99.

سبب رویدادن غزوه تبوک آن بود که مسیحیان عربی که در مناطق مرزی شام سکونت داشتند، نامه ای به هرقل، پادشاه روم نوشته و از او خواسته بودند، کسانی را بفرستند تا آنان را برای جنگیدن با مردی که ادعای پیامبری می کند و نیز با مسلمانانی که با وی همراهند تجهیز و آماده نبرد سازد. بنابراین، هرقل یکی از بزرگان روم را به سوی آنان فرستاد و چهل هزار نفر را به همراهی او آماده نبرد کرد این خبر توسط یکی از کاروانهایی که در تابستانها برای تجارت به اطراف سفر می کردند به پیامبر خدا رسید. از آنجا که این کاروان برای فروش کالاهای خود به مدینه آمده بودند در مدینه شایع کردند که رومیان جمع شده اند و می خواهند با لشکری بزرگ به جنگ پیامبر بیایند و خود هرقل نیز همراه لشکریانش حرکت کرده و قبیله های غسان و جذام و فھر و عامله را نیز با خود همراه کرده است و لشکریان او تا بلقاء پیشروی کرده اند و خود هرقل در شهر حمص (1) فرود آمده است.

پس خدای متعال به پیامبرش له دستور جنگ با روم و قتال با آنان را داد و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نیز اصحاب را فرمود تا برای حرکت به سوی تبوک آماده و مهیا شوند. همچنین کسانی را به سوی قبایلی از عرب و مکه که تا آن زمان همگی مسلمان شده بودند، فرستاد و آنان را برای حرکت فراخواند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مسلمانانی را که نزدش بودند برای جنگ با دشمنان خدا برانگیخت و به لشکریانش دستور حرکت داد و اردوگاه سپاه را در ثبیه الوداع قرار داد (2) و به ثروتمندان و اغنیایی که توان جنگیدن نداشتند دستور فرمود تا سپاه اسلام را با دارایی خود یاری رسانند نیز دستور داد هرکسی هر چه دارد در میان گذارد (3) و بارها را ببندند و نیروها را تقویت کنند و بر جهاد در راه خدا برانگیزند.

### از سخنان پیامبر اکرم علیه واله

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خطابه ای فصیح و محکم ایراد کرد و در آن پس از حمد خدای متعال چنین فرمود: ای مردم، بی تردید راستترین سخن کتاب خدا و سزاوارترین گفتار، سخن

ص: 483

1- حمص نام شهریست در شام.

2- محلی است در راه مکه و در نزدیکی مدینه .

3- از کمکهای مالی هر چند کم باشد کوتاهی نکنند.

از پرهیزکاری و بهترین آیینها آیین ابراهیم و بهترین روشها، روش محمد و بالاتر از هر سخن، ذکر (1) خدا و نیکوترین سرگذشتها داستانهای همین قرآن است و بهترین کارها آن است که از روی اراده و تصمیم به انجام می رسد (2) و بدترین امور بدعت نهادن است. نیکوترین هدایتها هدایت پیامبران است. والاترین کشته شدن در راه خدا و بدترین کوری گمراه شدن پس از هدایت است. بهترین کارها و خدمتها آن است که سودرسان باشد و بهترین هدایتها آن است که پیروی شود و بدترین کوریهها، کوری دل است. و دست بالاتر بهتر از دست پایین تر است (3). هر اندک کفایت کننده، از فراوان سرگرم کننده بهتر است (4). بدترین توبه زمانی است که مرگ آدمی فرا می رسد، و بدترین پشیمانیهها در روز قیامت خواهد بود. هستند کسانی که به نماز جمعه نمی آیند، مگر اندک، و خدا را یاد نمی کنند مگر با سخنی بیهوده و از بزرگترین گناهان سخن دروغ است، و بهترین بی نیازی، بی نیازی روحی است (5) و بهترین توشه راه آخرت، پرهیزکاری است. و اساس دانایی خداترسی است و بهترین چیزی که در دل به ودیعت نهاده شده، یقین است و دودلی از بیایمانی است. دوری گزیدن از یکدیگر از کارهای دوران جاهلیت است و کینه ورزی گدازه ای است از آتش جهنم می و مستی اخگر آتش است و شعر [گفتن و خواندن] از ابلیس است. [می گساری] جامع گناهان است، و زنان دامهای ابلیسند و جوانی شاخه ای است از جنون و بدترین درآمدها رباخواری است و بدترین خوردنیها، خوردن مال یتیم از سر ظلم و سعادت مند کسی است که از حال دیگری پند گیرد و بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت باشد بی هیچ تردیدی سرانجام هر یک از شما جایگاهی

ص: 484

- 1- سخنی که در آن از خداوند یاد شود.
- 2- کاری که از برای ریا و ظاهر سازی و یا مصالح صرفاً مادی نباشد و یا اینکه از روی اکراه نباشد.
- 3- دست دهنده بهتر از دست گیرنده و محتاج است.
- 4- مال و ثروت اندکی که امورات صاحبش را به انجام برساند بهتر از ثروت زیادی است که انسان را به خود مشغول می دارد و بیش از اینکه کار صاحبش را به انجام برساند برای او دل مشغولی و گرفتاری ایجاد می کند.
- 5- چه بسا انسان نیازمندی که از لحاظ روحی مستغنی و بی نیاز است و حوایج و نیازهای مادی خود را بر هیچ کس آشکار نمی کند.



است که مساحت آن چهار گز است و هر کاری به فرجام آن بستگی دارد [خیر باشد خیر است و شر باشد شر است و معیار کارها سرانجام آن خواهد بود. کيفر دروغ از رباخواری بیشتر است و هر آینده ای نزدیک است و دشمنی با مؤمن فسق است و کشتن مؤمن کفر است و خوردن گوشت مؤمن از نافرمانی خداست و احترام دارایی مؤمن مانند احترام خون وی می باشد و کسی که به خدا توکل کند خدا برای او بسنده خواهد بود. هر که صبر کند، پیروز است هر که گذشت کند خدا از گناهانش خواهد گذشت و کسی که خشم خود را فروخورد خدا او را پاداش خواهد داد کسی که بر مصیبتی شکیباً باشد خدا او را پاداشی عنایت می کند و کسی که در پی نام آوری باشد، خدا او را رسوا خواهد کرد. هر که روزه گیرد خدا پاداش] او را میافزاید و هر که نافرمانی خدا کند، خدا او را مجازات می کند بار خدایا، مرا و امتم را بیامرزد بار خدایا، مرا و امتم را بیامرزد از خدا برای خودم و شما طلب عفو و مغفرت می کنم ....

راوی گفت: زمانی که مردم این خطبه را شنیدند به جهاد در راه خدا سخت راغب شدند و قبایل عرب که فراخوانده شده بودند همه آمدند گروهی از منافقان و دیگران از حرکت برای جهاد در راه خدا در رکاب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم باز ایستادند (1).

روش رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آن بود که غالباً برای غزوه‌های حرکت نمی کرد مگر آنکه با اشاره از آن نام می برد جز همین غزوه تبوک که آن را برای مردم روشن فرمود و آنهم به سبب دوری راه و سختی زمان حرکت که در گرمای شدید بود و زیاد بودن نفرات دشمن ایشان از مردم خواست که آماده جهاد شوند و صراحتاً اعلام کرد که قصد دارد به سوی روم برود.

### با جد بن قیس

روزی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در حالی که سوار بر شتر خود و آماده حرکت به سوی تبوک بود، به یکی از مردان بنی سلمه به نام جد بن قیس فرمود: ای اباوهب آیا همراه ما به این غزوه نمی آیی؟ او گفت: ای رسول الله، خوب است اجازه دهی که بمانم و مرا به آزمایش نینداز. سوگند

ص: 485

به خدا که خویشتانم همه می دانند که از مردان کسی نیست که به زنان حریص تر از من باشد. می ترسم اگر دختران رومی را بینم نتوانم شکیبایی کنم و به گناه افتم.

بنابراین پیامبر خدا ماه چهره خویش را از وی گردانید و او را اجازه ماندن داد(1) و خدای متعال در این باره این آیه را بر رسول خدا فرو فرستاد: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائذَنْ لِي وَلَا تَنْتَبِهِي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (2)، و از آنان کسی است که می گوید مرا در ماندن [اجازه ده و به فتنه ام مینداز هشدار که آنان خود به فتنه افتاده اند، و بی تردید جهنم بر کافران احاطه دارد.

آنگاه جد بن قیس گفت: آیا محمد صلی الله علیه وآله و سلم می پندارد که جنگ با روم مانند جنگیدن با می دیگران است؟! از افراد این گروه یک نفر هم باز نخواهد گشت.

همچنین جد بن قیس به قصد بی رغبت کردن مردم از شرکت در جهاد و ایجاد شک در میان مردم نسبت به حقانیت دین خدا و نیز نسبت دروغ دادن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قومش گفت: در این گرما کوچ نکنید. از این رو، خدای متعال این آیه را نازل فرمود: «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ... وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ» (3)؛ «بر جای ماندگان به [خانه] نشستن خود پس از رسول خدا شادمان شدند و از اینکه با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند کراهت داشتند و گفتند در این گرما بیرون نروید بگو اگر دریابند - آتش جهنم سوزان تر است. تا آنجا که خداوند فرمود: و در حال فسق مردند».

به این ترتیب خدای متعال جد بن قیس و دوستان و همفکران او را رسوا فرمود (4)

نیز گفته شده است گروهی از منافقان به یکدیگر می گفتند آیا می پندارید که جنگ با بنی الأصفر، مانند جنگیدن عربها با یکدیگر است. به خدا سوگند، گویی فردا را می بینم که آنها را دست بسته اسیر کرده اند.

ص: 486

1- البته این اجازه دادن از روی غضب و ناراحتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و به خاطر بی لیاقتی جد بن قیس بود.

2- سوره توبه، آیه 49.

3- سوره توبه آیه های 81 تا 84

4- بحار الأنوار، ج 21، صص 212 و 213.

چنین اخبار دروغ و شایعات را در میان مسلمانان پخش می کردند. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم عمّار بن یاسر را به سوی آنان فرستاد تا آنچه در خلوت خود گفته بودند، به آنان خبر دهد. عمار به سوی آنان رفت و آنان را از سخنانی که گفته بودند خبر داد. پس از آن به نزد رسول خدا آمدند و از ایشان پوزش طلبیدند(1) و از گفتار خود دست کشیدند.

همچنین عبدالله ابن ابی با آنکه قصد داشت در غزوه تبوک شرکت کند و خیمه خود را نیز در لشکرگاه مسلمانان برپا کرد ولی هنگام حرکت لشکر مسلمانان، از تصمیم خود منصرف شد و در حالی که قصد سوئی در دل داشت با دوستان و یارانش به مدینه برگشتند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از رفتار او چشم پوشید و با او مخالفت نورزید.

## تهیدستان

سپس هفت نفر از مسلمانان نزد پیامبر آمدند که نامشان بدین قرار است: از بنی عمرو بن عوف سالم بن عمیر بود که در غزوه بدر شرکت داشت؛ از بنی حارثه علبه بن زید؛ از بنی مازن بن النجار ابولیلی عبدالرحمن بن کعب؛ از بنی سلمه عمرو بن غنمه؛ از بنی زریق سلمه بن صخر؛ از بنی الغرّ ناصر بن ساریه سلمی و از بنی واقف هرمی بن عمیر این هفت نفر که از شمار تهیدستان بودند، گریان نزد پیامبر خدا آمدند و از ایشان خواستند که به آنان مرکب سواری عطا کند تا آنان در جهاد شرکت کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم در جواب آنان فرمود مرکبی ندارم تا شما را بر آن سوار کنم(2). در گزارشی تاریخی آمده است آنان آمدند و گفتند ای پیامبر ما توانایی آن را داریم که همراه شما حرکت کنیم و خدای متعال درباره آنان چنین وحی فرمود: «لَيْسَ عَلَيَّ الصُّدْعَاءُ وَلَا عَلَيَّ الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَيَّ الَّذِينَ لَا يُجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرْجٌ إِذَا نَصَّ حُوا لِيَّ وَرَسُولِي... تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ» (3)، «بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی یابند تا در راه جهاد] خرج کنند - در صورتی که برای خدا و پیامبرش

ص: 487

1- عیون الأثر، ج 2، صص 257 و 258.

2- سیره النبی، ج 4، ص 945

3- سوره توبه، آیه های 91 و 92.

خیرخواهی نمایند - هیچ گناهی نیست.... برگشتند؛ و در اثر اندوه، از چشمانشان اشک فرو می ریخت، که [چرا] چیزی نمی یابند تا [در راه جهاد] خرج کنند.

نیز گروهی از مسلمانان که خردمند و آگاه بودند بدون هیچ دودلی و تردیدی، حرکت خود را از زمان حرکت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقب انداختند، ولی آنان گفتند که ما حتماً خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می رسانیم. از جمله آنان کعب بن مالک از بنی سلمه و مرارة بن ربیع از بنی عمرو بن عوف و هلال بن امیه از بنی واقف، و ابو خيثمه از بنی سالم بودند. آنان جمعی از نیکان و راست کرداران بوده اند که دربارهٔ دینداری آنان هیچگونه شبهه ای وجود نداشت.

### جانشینی و حدیث منزلت

هنگامی که لشکریان گرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع کردند، ایشان حضرت علی علیه السلام را در مدینه جانشین خود قرار داد و سپس از ثنیة الوداع حرکت را آغازیدند. زیرا قبل از حرکت جبرئیل نزد رسول خدا آمده بود و به حضرت گفته بود خدای والای بلند مرتبه به تو سلام می رساند و می فرماید: اگر می خواهی تو برای جهاد خارج شو و علی علیه السلام بماند، و اگر هم می خواهی تو بمان و علی علیه السلام خارج شود.

وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را در مدینه جانشین خود قرار داده و به او فرمود در مدینه بماند منافقان اخبار کذب و ناروایی را نسبت به علی شایع کردند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به جانشینی خود در مدینه قرار نداد مگر برای اینکه آن حضرت حضور علی علیه السلام را ناخوشایند و ناخجسته انگاشته است.

این خبر که به گوش علی علیه السلام رسید، شمشیر و سلاح برگرفت و حرکت کرد تا آنکه جرف(1)، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا فرود آمده بود نزد حضرت رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی دید علی علیه السلام به او پیوسته است فرمود: یا علی مگر من تو را در مدینه جانشین خود نساختم؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری ای پیامبر خدا ولیکن منافقان گفته اند که شما مرا تنها به این خاطر جانشین خود ساخته اید که حضور من بر شما گران، آمده، همچنین حضور مرا در

ص: 488

---

1- زمینی است در فاصله سه میلی مدینه

پس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «یا علی، منافقان دروغ گفته اند، ولی بی تردید من تو را به جانشینی خود برگزیدم به سبب آن چیزهایی که در پشت سر خود واگذاشتم. آیا به این بسنده نمی کنی که تو مانند پوست میان دو چشم (پلک) من و نور دیده من هستی، و تو مانند جان در تن من می باشی بنابراین، بازگرد و در نبود من جانشین من باش، زیرا قطعاً کار مدینه راست و درست نمی شود مگر با حضور من یا تو یا علی! آیا خشنود نیستی که برادر من بوده باشی و من برادر تو باشم و تو برای من همانند هارون برای موسی هستی جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود و تو جانشین من در میان امت من هستی، تو وزیر من برادر من در دنیا و آخرت می باشی» بنابراین علی به سوی مدینه برگشت.

### با ابوخیثمه

بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چند روزی را در راه تبوک سپری کرده بود، ابوخیثمه در یک روز گرم به سوی خانواده خود بازگشت که مشاهده کرد هر یک از دوزن او سایه بانهای مخصوص خود را که در باغی برپا شده بود آب پاشیده و غذای لذیذ و آب سرد و گوارایی برای او آماده کرده اند. پس وقتی که داخل شد جلوی درب سایه بان ایستاد و به سوی زنان خود و کارهایی که برای او کرده بودند نگاه کرده و گفت نه به خدا سوگند، هرگز این انصاف نیست.

که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در سوزش جانکاه آفتاب داغ و در میان بادهای آزارنده، سلاح برگرفته است و در راه خدا جنگ کند و ابوخیثمه در سایه خنک بنشیند و غذای گوارایی بخورد و در کنار دوزن زیبا و نجیب خود بنشیند و به خانه و دارایی خود دلخوش باشد و راحت بیارامد؟ هرگز، هرگز به خدا سوگند که این انصاف نیست.

آنگاه گفت: به خدا سوگند که در سایبان هیچ یک از شما داخل نخواهم شد تا آنکه خودم را به رسول خدا برسانم. بنابراین طعامی برای سفر من آماده کنید.

آن دوزن نیز چنین کردند. سپس ناقه خود را جلو آورد و اسباب و اثاثیه سفر خود را بر روی شتر محکم کرد و در پی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به راه افتاد تا آنکه بالاخره به هنگام رسیدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به تبوک به او رسید ابوخیثمه وقتی که به دنبال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حرکت

کرده بود، در راه به عمیر بن وهب جمحی رسید و بقیه راه را تا تبوک باهم همسفر شدند. وقتی آن دو به تبوک نزدیک شدند، ابو خیشمه به عمیر بن وهب گفت: «قطعاً گناهی بر گردن دارم و نباید از من عقب بیفتی تا باهم نزد رسول خدا برسیم. او نیز چنین کرد. تا آنکه به نزدیکی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در منطقه تبوک رسیدند مردم گفتند: سواری در راه است.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: امید است ابو خیشمه باشد. آنان گفتند به خدا سوگند ابو خیشمه است. وقتی که او شترش را خوابانید جلو آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سلام کرد و ماجرای خود را به حضرت خبر داد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با او به خوبی سخن گفت و برای او دعای خیر فرمود. سپس جمحی نیز به آنان پیوست (1).

## از نشانه های نبوت

روایت شده است وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جماعت همراهشان به سوی تبوک در حرکت بودند دچار تشنگی شدیدی شدند و نزدیک بود بر اثر تشنگی شدید، گروهی از لشکریان و حتی مرکب هایشان هلاک شوند بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مشک کوچکی را طلب فرمود و از آب دستانی که همراه داشت مقدار کمی آب در آن ریخت و انگشتان خود را بر مشک نهاد از زیر انگشتان حضرت آب جوشیدن گرفت و همگان از آن آب نوشیدند و سیراب شدند. گفتنی است که شمار لشکریان سی هزار نفر بودند، بدون اسبان و شتران (2).

در روایتی دیگر آمده است: یک روز مردم متوجه شدند که آبی برای آنان باقی نمانده، لذا از این مشکل به رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شکایت بردند. بنابراین، پیامبر از خدا خواست تا آنان را آبی بنوشاند خدا ابری فرستاد و بر آنان باریدن گرفت چنانکه همگان سیراب شدند و نیاز آنها به آب برآورده شد فردی از یکی از منافقان پرسید: وای بر تو آیا پس از این دیگر چیزی می ماند؟ (3) آن منافق گفت: ابری بوده است که از اینجا می گذشته (4).

ص: 490

1- سیره النبی، ج 4، صص 946 تا 948

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 232

3- یعنی با دیدن معجزه باز هم در حقانیت پیامبر خدا شکی برایت باقی می ماند؟

4- او از روی کینه و بد ذاتی این جمله را گفت و آن را به عوامل طبیعی نسبت داد.

همچنین هنگامی که در یکی از راه‌ها ناقه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصوی گم شد اصحاب برای یافتن آن حرکت کردند عماره بن حزام به طعنه یا تمسخر گفت: محمد از اخبار آسمان به ما خبر می‌دهد در حالی که نمی‌داند شترش کجاست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مردی گفت که محمد از اخبار آسمان به ما خبر می‌دهد، در حالی که نمی‌داند شترش کجاست؟ حال بدانید که من نمی‌دانم، مگر آن چیزی را که خدا به من بیاموزد. اکنون خدا مرا به جای شتر راهنمایی فرمود، شتر در این بیابان و در فلان جای و فلان درّه می‌باشد که مهار افسار آن به درختی گیر کرده و از رفتن باز ایستاده است، پس بروید و آن را برای من بیاورید. لذا اصحاب رفتند و شتر را به همان حالتی دیدند که پیامبر برای آنها گفته بود شتر را گرفتند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند (1).

### همدلی ابوذر

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنان به حرکت خود به سوی تبوک ادامه می‌داد و اگر کسی عقب می‌افتاد، می‌گفتند: «ای پیامبر خدا، فلان کس عقب ماند. بدین ترتیب بود تا آنکه گفته شد: ای پیامبر خدا، ابوذر عقب مانده است و شترش کاهلی می‌کند و او را عقب انداخته است.

مدت تأخیر ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز شده بود زیرا شتر وی لاغر و ناتوان بود و در یکی از مسیرها از حرکت باز ایستاد ابازر وقتی که دید شترش او را به تأخیر انداخته است، شتر را وا گذاشت و اسباب و اثاثیه و لباسهایش را از روی آن برداشت و بر پشت خود نهاد و با پای پیاده در پی مسیر حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتاد پیامبر خدا که در یکی از منزلگاه‌های میان راه فرود آمده بود روز بالا آمده بود ناگاه مسلمانان دیدند کسی از دور می‌آید گفتند: ای رسول خدا مردی است که به تنهایی و با پای پیاده راه می‌پوید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امید است ابوذر باشد.

وقتی که جماعت خوب نگاه کردند گفتند: ای رسول الله، سوگند به خدا که ابوذر است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آبی به او برسانید، که سخت تشنه است.

ص: 491

اصحاب با شتاب برایش آب بردند. ابوذر با کوزه ای که در آن آب بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم حاضر شد. آن حضرت صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: ای ابوذر تو آب همراه داری و تشنه ای؟

ابوذر گفت: آری، ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدایت باد به سنگ بزرگی رسیدم که آب باران روی آن جمع شده بود آب را چشیدم و دیدم گوارا و خنک است. با خودم گفتم هرگز از این آب نمی نوشم تا آنکه محبوبم از آن بنوشد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود ای ابوذر، خدا تو را رحمت کند تا بعد از من به خاطر محبت به اهل بیت من از حرم من به اجبار رانده خواهی شد و در تنهایی زندگی خواهی کرد و در تنهایی خواهی مرد و به تنهایی برانگیخته خواهی شد و به تنهایی وارد بهشت خواهی شد و جماعتی از مردم عراق بوسیله تو نیکبخت خواهند شد زیرا آنها عهده دار غسل و تجهیز تو می شوند و بر جنازه ات نماز می خوانند و به خاک می سپارند. آنان همنشینان من در بهشت جاویداند که خدا آن را به پرهیزکاران و عده داده است (1).

### ابوذر در ریزه

همه چیزهایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ابوذر فرموده بود به حقیقت پیوست. عثمان او را به ریزه تبعید کرد و فرزندش «ذر» در بیابان ریزه در غربت و تنهایی و دور از وطن جان داد در همان جایی که هیچکس همراه ابوذر نبود مگر همسر و پسرش «ذر» و دخترش «ذره». وقتی پسرش از دنیا رفت بالای قبر او ایستاد و گفت ای ذر، خدا تو را رحمت کند خوی کریمانه ای داشتی؛ نسبت به پدر و مادر نیکوکار بودی و روا نیست از مرگ تو چشم پوشی کنم. و من به جز از خدا از کس دیگر نیازی ندارم بی تردید توجه به سرنوشت تو مرا از غصه خوردن برای تو باز داشته است؛ (2) و اگر ترس قیام قیامت نبود، خوش می داشتم جای تو می بودم. پس ای کاش می دانستم که با تو چه می گویند و تو به آنها چه می گویی؟ (3) آنگاه

ص: 492

1- بحار الأنوار، ج 21، صص 215 تا 216

2- توجه به اینکه در عالم آخرت چه خواهی کرد مرا از گریه بر تو باز داشته است.

3- ای کاش می دانستم چگونه به حساب و کتابت رسیدگی می کنند؟



دست به آسمان برافراشت و گفت خدایا بی تردید تو حقوق بایسته ای را بر او واجب نمودی و برای من نیز حقوقی را برایش واجب کرده بودی قطعاً حقوقی که بر گردن او دارم، و تو واجبشان فرموده ای بر وی بخشیدم؛ پس تو نیز حقوق خودت را، که بر وی بایسته ساخته ای ببخش. که تو، هم در حق نسبت به او و هم در بخشش و کرامتمندی از من بسی سزامنندتری.

ابوذر را گوسفندانی بود که او و خانواده اش با آنها روزگار می گذرانند، که در آنها بیماری افتاد و مردند. بنابراین، ابوذر و همسر و دخترش گرفتار گرسنگی شدید شدند. و همسر وی نیز به سبب گرسنگی جان باخت دختر ابوذر در این باره گزارش داده است ما گرفتار گرسنگی شدیم و سه روز گذشته بود و چیزی نخورده بودیم. بنابراین، پدرم به من گفت: ای دخترکم برخیز به سوی ریگزار برویم تا «قث» که گیاه دانه داری است بیاییم. به سوی ریگزار رفتیم، ولی چیزی نیافتیم لذا پدرم مقداری از شنهای بیابان را جمع

کرد و سرش را روی آن گذارد. به چشم خود دیدم که چشمان پدرم دگرگون شد (حالت مرگ در چشمان او پیدا شد سخت گریستم و گفتم ای پدر من یکه و تنها با تو چه کنم؟ گفت: دخترکم نترس، بدون هیچ تردیدی وقتی که مردم جمعی از اهالی عراق می آیند.

و در کار من [= خاکسپاری] تو را یاری می کنند. باری، دلبند من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در غزوه تبوک به من خبر داده و گفت ای ابوذر تو به تنهایی خواهی زیست در تنهایی خواهی مرد و تنها برانگیخته خواهی شد و تنها وارد بهشت خواهی شد و گروهی از اهالی عراق به وسیله کمک به [تو نیک بخت می شوند و عهده دار، غسل تکفین و دفن تو خواهند شد. بنابراین، وقتی جان دادم این عبا را روی صورت من بکش آنگاه بر سر راه عراق بنشین، و هنگامی که شتر سواران، آمدند برخیز و به سوی آنان برو و بگو: این ابوذر، یار و همراه رسول خداست که جان داده است.

ابوذر، هنگامی که فرارسیدن مرگ خود را دید گفت خیر مقدم به دلبند و محبوبی که بر بالین فقیری آمده است. رستگار مبادا کسی که پشیمان شود بار خدایا، جانم بستان به حق تو سوگند که حتماً می دانی که سخت واله و شیدای دیدار تو هستم.

چون از دنیا رفت من عبا را روی او کشیدم و بر سر راه عراق نشستم. گروهی آمدند و

به آنها گفتم ای جماعت مسلمان این ابوذر، یار و همراه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم است که جان باخته است. آنان پیاده شدند و گریان به راه افتادند آمدند و او را غسل دادند و کفن کردند و به خاک سپردند. در میان آنان مالک اشتر نیز بود، مالک اشتر گفت: او را در حله ای که به همراه داشتم و قیمت آن چهار هزار درهم بود کفن کردم (1).

وقتی که او را به خاک سپردند مالک اشتر بر قبر او ایستاد و گفت: «بار خدایا این ابوذر یار و همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم است. او در میان پرستشگران تو را سخت پرستید، در میان جنگاوران در راه تو سخت جنگید و هرگز دگرگونی و تردید را به خود ندید (2). اما او بدیها و دروغکاریها را به چشم خود دید و با دل و زبان بر آن کارهای نامشروع غرید (3) و در این راه مورد جفا قرار گرفت و تبعید گردید. آنگاه غریب و تنها جان داد. بار خدایا هرکه او را محروم نمود نابود ساز که او را از هجر تسرا و حریم حرم پیامبرت جدا انداخت. تمام حاضرانی که با وی بودند، آمین گفتند (4).

نیز گفته اند چون عثمان ابوذر را به ریزه تبعید کرده بود هنگام مرگش هیچ کس همراه او نبود مگر همسر و غلامش بنابراین، به آن دو وصیت کرد که مرا غسل دهید و کفن نمایید، بر سر راه بگذارید و به اولین گروه سوارانی که از کنارتان می گذرند بگویید: این ابوذر یار و همراه رسول خدا است. پس ما را در خاکسپاری او کمک کنید.

هنگامی که او از دنیا رفت آن دو به وصیت وی عمل کردند و او را بر سر راه نهادند. عبدالله بن مسعود و مالک اشتر در گروهی که اهالی عراق بودند و برای بجای آوردن عمره به سوی مکه می رفتند از راه رسیدند دیدن جنازه ای بر سر راه آنها را از حرکت باز داشت. غلام برخاست و به سوی آنان رفت و گفت این ابوذر یار و همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم است.

ص: 494

- 
- 1- بحار الأنوار، ج 22، صص 429 و 430
  - 2- اشاره مالک اشتر به زمان بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بود که غصب خلافت صورت گرفت ولیکن ابوذر خلافت و جانشینی را برای غیر از امیر مؤمنان روا و جایز ندانست و زیر بار غاصبان خلافت نرفت.
  - 3- اشاره ایست به اعتراضات جناب ابوذر به غاصبان خلافت و اعمال آنها که گاهی اوقات مخالفت روشن با خدا و پیامبر بوده است مثل آوردن مروان از تبعیدگاهش توسط عثمان با آنکه مروان مطرود و ملعون پیامبر خدا بوده است.
  - 4- بحار الأنوار، ج 22، صص 399 و 400.

ما را در خاکسپاری وی کمک نمایید.

عبدالله بن مسعود با صدای بلند گریست و گفت: راست گفته است پیامبر خداصلی الله علیه وآله و سلم که تنها راه میسپاری و تنها می میری سپس او و یارانش پیاده شدند و ابوذر را به خاک سپردند. آنگاه عبدالله بن مسعود داستان ابوذر و آنچه رسول خداصلی الله علیه وآله و سلم در راه تبوک درباره ابوذر فرموده بود را برای دوستانش حکایت کرد(1).

### سوخت جهنم

و در راه تبوک بود که گذار پیامبر خداصلی الله علیه وآله و سلم و و همراهانش به کوهی افتاد که آب از بالای آن می تراوید و به پایین می ریخت ولی جاری نمی شد بنابراین، همراهان پیامبر از دیدن این چشم انداز شگفت زده شدند و گفتند: ریزش آب از این کوه چه شگفت آور است!

پیامبر خداصلی الله علیه وآله و سلم به آنان فرمود: قطعاً او گریه می کند.

با این سخن پیامبر بر شگفتی جماعت افزوده شد و گفتند: آیا کوه گریه هم می کند؟

پیامبر خداصلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آری آیا دوست می دارید راز این را بدانید؟

آنان با میل فراوان و شیفتگی گفتند: آری، دوست می داریم راز این مسأله را بدانیم.

بنابراین رسول خداصلی الله علیه وآله و سلم به جانب کوه توجه فرموده و مثل کسی که با انسانی گفت وگو می کند به او گفت ای کوه گریه تو برای چیست؟

کوه با زبانی روشن و صریح، که همه آن جماعت سخن او را می شنیدند، پاسخ داد: ای پیامبر خدا عیسی بن مریم از کنار من گذر کرد و خواند «نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»(2)؛ آتشی که سوخت آن مردم و سنگهاست(3). بنابراین، از ترس آن روز گریه می کنم، که مبادا من از شمار آن سنگها باشم.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود از گریه کردن دست بردار و بس کن، که قطعاً تو از آنها نیستی آن، سنگها تنها سنگ گوگرد است.

ص: 495

1- تاریخ طبری، ج 2، ص 371

2- سوره تحریم، آیه 6.

3- بحار الأنوار، ج 17، ص 364؛ الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 169.

بدین ترتیب کوه آرام شد و آن آبی که از او می تراوید همان دم خشک شد؛ تا جایی که دیگر از آن آب چیزی دیده نمی شد و حتی پس از آن از رطوبت آن آب هم خبری نبود.

## در سرزمین تبوک

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد سرزمین تبوک شد، روز سه شنبه ای از ماه شعبان بود. حضرت باقیمانده ماه شعبان و چند روز از ماه رمضان را نیز در آنجا ماند مدت اقامت حضرت در سرزمین تبوک نزدیک به دو ماه بوده است.

وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و و همراهانش در سرزمین تبوک فرود آمدند، رفت و آمد فرستادگان میان حضرت و پادشاه روم ، چند روزی به درازا کشید تا جایی که زاد و توشه آنها به پایان رسید بنابراین ، اصحاب از تمام شدن زاد و توشه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت بردند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که از آرد و خرما و سویق (1) چیزی به همراه دارد، نزدم بیاورد. بنابراین ، یکی با مшти آرد و دیگری با مшти خرما و سومی با قدری سویق آمدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عباى خود را گسترد و آنها را روی عبا گذاشته و دست کریمانه خود را بر آنها نهاد و فرمود: در میان مردم بانگ بر آورید که هر که زاد و توشه می خواهد بیاورد. بنابراین ، جنگجویان روی آوردند و از آن آرد و خرما و سویق برداشتند، تاجایی که همه ظرفهایی که همراه آنان بود پر شدند و آن آرد و خرما و سویق همچنان به حال خود باقی بود و از آنها چیزی کم نشد (2).

## با فرمانروای ایله

هنگامی که رسول خدا در تبوک حضور داشت، یحنة بن روبه که پادشاه ایله» یکی از شهرهای مرزی سرزمین شام بود نزد ایشان آمد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر پرداخت .

ص: 496

---

1- سویق آرد چیزهایی مثل گندم، جو، نبق، سیب، انار و سنجد باشد که آن را بر آتش بریان کرده باشند و با آب مخلوط می کنند و می آشامند چیزی مثل قاووت و بیشتر در سفر استفاده می شده است.

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 235.

جزیه قرارداد صلح بست و مصالحه نمود. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نامه ای برای تأیید و تأکید این مطلب نوشت. همچنین بر مردم ایله شرط فرمود که از مسلمانانی که از شهر آنان گذر می کنند، پذیرایی کنند و نوشته و پیمان نامه در نزد آنان بماند.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم شهرهای جریاء و أذرح و مقنا، نامه هایی جداگانه نوشت و با آنان بر پرداخت جزیه مصالحه نمود. شهرهای نامبرده نیز از شهرهایی هستند که در نوار مرزی شام واقع شده اند.

### **سریه أبو عبیده به سوی جذام**

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تبوک تشریف داشت، «أبو عبیده جراح» را به همراه یکی از مردم قبیله جذام به نام زنباع بن روح جذامی به سوی گروهی از قبیله جذام فرستاد. در این ناحیه جنگی با آنان در گرفت و مسلمانان گروهی از آنان را اسیر کردند. و بدین ترتیب به دشمنی و کینه توزی آنان پایان داده شد و مسلمانان از سوی آنان در امان ماندند

### **سریه سعد بن عباده به سوی بنی سلیم**

همچنین هنگامی که رسول خدا در تبوک تشریف داشت سعد بن عباده را به سوی گروهی از قبیله بنی سلیم و جماعتی از قبیله «بلی» فرستاد. هنگامی که سعد و افرادش به آن جماعت نزدیک شدند، آنان از وجود مسلمانان آگاه شدند و گریختند، و از سرکشی و نافرمانیهایشان دست برداشتند.

### **سریه خالد به سوی اکیدر**

همچنین هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منطقه تبوک تشریف داشت، «خالد بن ولید را با چهارصد و بیست نفر اسب سوار به سوی منطقه دومة الجندل که فردی نصرانی به نام «أکیدر بن عبدالملک بر آن حکم میراند گسیل داشت همچنین گفته شده است که پیامبر زبیر و سماک بن خرشه را با بیست نفر از مسلمانان به سوی اکیدر فرستاد. دومة الجندل شهری است نزدیک منطقه تبوک که میان شام و مدینه و در نزدیکی کوه

«طیء» قرار داشته و دارای قلعه و چند روستا بود. دومه یکی از منزلگاه های وادی القری بوده است که قلعه محکم و بلندی در آن قرار داشت آن قلعه برای سکونت اکیدر پادشاه بود و به آن قلعه مارد می گفتند یعنی ساختمان افراشته.

اکیدر همان کسی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را تهدید کرده و وعده داده بود که به زودی به سوی حضرت لشکرکشی می کند و یاران ایشان را می کشد و کشت و مزارع شان را نابود می کند به همین دلیل بود که، منافقان مسلمانان را نسبت به خطر و سلطه اکیدر تهدید می کردند از این رو ترسی که برخی مسلمانان از آنها داشتند تأثیر خود را گذاشت که خالد گفت: ای رسول خدا من با این جماعت اندک شمار در سرزمینهای گسترده کلب و، نمار که افراد پر شمار آمادگی جنگی دارند، چه می توانم بکنم؟

پیامبر فرمود باشد که خدا با [سرگرم شدن به] صیدِ گاو، تو را بر او چیره سازد. خالد و همراهانش حرکت کردند تا اینکه نزدیک قلعه اکیدر و از فاصله ای که قلعه در دید چشم قرار داشت رسیدند. آن شب مهتابی و تابستان بود و اکیدر همراه دو زن خود بر بلندای قلعه در جای مخصوص خود می میگسارید ناگهان گاوی پیش آمد و در حالی که سر و شاخ می زد با شاخ خود شروع به خراشیدن در قلعه کرد. زنهای اکیدر از بالای در قلعه نگاه کردند، وقتی که دیدند آن گاو با شاخ خود در قلعه را می خراشد به اکیدر گفتند: آیا هرگز مانند این اتفاق را دیده بودی؟ او گفت نه به خدا سوگند آن دو گفتند: چه کسی امشب این صید را وا می گذارد و رها می کند؟ او گفت: هیچ کس (1). آنگاه از فراز قلعه پایین آمد و دستور داد اسبش را زین کنند و سوار شد و گروهی از خانواده و نیز برادرش حسان همراه او به راه افتادند آنها از قلعه خارج شدند و به دنبال صید گاو حرکت کردند.

### اکیدر در اسارت

هنگامی که اکیدر و گروه همراهش به دنبال شکار از قلعه خارج شدند. سپاه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با آنان رویه رو شد. اکیدر به اسارت گردن نهاد و تسلیم شد و برادرش حسان خودداری

ص: 498

کرد و با مسلمانان جنگید تا کشته شد. گروهی که همراه اکیدر بودند گریختند و داخل قلعه شدند و نگهبانان قلعه در را پشت سر آنها بستند. اکیدر قبایی به تن داشت که زربفت شده بود. او گفت: من از شما خواهش‌های دارم؟ مسلمانان گفتند: حاجت تو چیست، بگو؟

اکیدر گفت: این قبای مرا با شمشیر و کمر بند پادشاهی من بگیرید و نزد پیامبر ببرید. آنگاه مرا با پیراهنم نزد ایشان حاضر کنید تا مرا در پوشش شاهانه ببیند. شاید مرا در لباس فروتنی ببیند و بر من رحم کند.

مسلمانان چنین کردند. هنگامی که فرستاده مسلمانان قبای اکیدر را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آورد مسلمانان بر آن قبا دست می کشیدند و از آن ابراز شگفتی می کردند و می گفتند: این از زیور آلات پوشیدنی بهشت است.

پس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آیا از این لباس تعجب می کنید؟ بی تردید که دستمال سعد بن معاذ در بهشت از این لباس بهتر است.

آنان گفتند: آیا واقعاً آن دستمال بهتر از این لباس خواهد بود؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: حتی یک رشته نخ آن در بهشت با فضیلت تر از آن است که میان زمین و آسمان را از چنین طلائی انباشته کنند (1).

پس از اینکه، خالد قباء و شمشیر و کمر بند اکیدر را به سوی رسول خدا فرستاد، با یاران خود و در حالی که اکیدر را جلوی سپاه حرکت می داد به طرف در قلعه آمد، تا به در قلعه رسید و از نگهبانان خواست در را برای او باز کنند. اما آنان سرپیچی کردند و در را نگشودند. اکیدر به خالد گفت مرا رها کن من این در را باز خواهم کرد (2).

خالد، پیمان محکمی از او گرفت و به سوی قلعه فرستاد. او داخل قلعه شد و درب را گشود و خالد و یارانش داخل شدند. او هشتصد رأس [دام دو هزار شتر، چهارصد زره، چهارصد نیزه و پانصد شمشیر به خالد سپرد خالد آنها را از او پذیرفت و نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم الله فرستاد و آن حضرت از خون اکیدر درگذشت و با او شرط کرد که جزیه (3) پرداخت کند و

ص: 499

1- تفسیر الامام العسکری، ص 487

2- بحار الانوار، ج 21، ص 244

3- اعلام الوری ص 123.

از مسلمانانی که از منطقه و شهر آنان عبور می کنند به مدت سه روز پذیرایی نمایند و زاد و توشه عابران را تا منزلگاه بعدی ایشان آماده سازند و بدین ترتیب با او مصالحه نمود. سپس رسول خدا نامه ای برای او نوشت و او را به حکومت در میان قومش گماشت و رهایش نمود.

## عبدالله ذوالبجadin

عبدالله بن مسعود نقل می کند در یکی از شبهایی که در غزوه تبوک به سر می بردیم، در دل شب برخاسته بودم. ناگاه در کنار اردوگاه لشکر اسلام شعله آتشی دیدم. به طرف آن رفتم تا ببینم چه خبر است؟ در آنجا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جمعی را دیدم. آن هنگام زمانی بود که عبدالله ذوالبجadin از دنیا رفته بود و آنان قبری برای او آماده کرده بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل قبر وی بود. وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را برای دفن آماده ساخت چنین گفت: بارخدا یا قطعاً روز را در حالی به شب آوردم که از او راضی و خشنودم تو نیز از او راضی باش.

عبدالله بن مسعود در پی گزارش این صحنه بارها می گفت ای کاش من به جای صاحب آن قبر بودم.

نامگذاری عبدالله به «ذوالبجadin»، یعنی دارای دو بجاد بالا پوش خشن، پشمینه، به این خاطر بود که وقتی وی مشتاق اسلام شده بود خاندانش مانع او می شدند، به همین دلیل کار را بر او سخت گرفتند و سرانجام او را در تنگنا قرار دادند تا آنکه او را تنها با یک بالا پوش رها کردند و چیز دیگری بد و ندادند به هر حال او توانست از کسان خود بگریزد وی به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و هنگامی که به شهر و خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد، آن بالا پوش را دو نیم کرد و نیمی از آن را مانند لنگ به کمر خود بست و نیمی دیگر را به جای بالا پوش بر دوش خود انداخت و در چنین حالتی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

آمد بنابراین، به او «ذوالبجadin» گفته شد (1).

ص: 500



از دستاوردهای آمدوشد نمایندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و هرقل، پادشاه روم، آن بود که هرقل یکی از خاصان و افراد مورد اعتماد خود را که از غسانیان بود، به سوی پیامبر فرستاد، تا او در کار حضرت درنگ کند و از صفات و ویژگیهایش و نیز از مهر نبوت که در میان دو کتف رسول خدا وجود داشت، خبر بگیرد. او دربارهٔ دیگر ویژگی آن حضرت پرسید و متوجه شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صدقه را بر نمی تابد و با نشانه هایی که از صفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دست آورد نزد هرقل بازگشت و در این باره برای او به تفصیل گزارش داد. بنابراین، هرقل قوم خود را برای تصدیق رسالت، حضرت فراخواند اما آنان سرپیچی کردند و از او فرمان نبردند، تا جایی که او از قوم خود بر سلطنت خویش ترسید و رهایشان کرد، ولی از جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جلوگیری کرد(1). و این همان چیزی بود که خدا جلوتر به پیامبرش خبر داده بود که حضرت در این غزوه نیازی به جنگ نخواهد داشت و به جنگ با دشمن آزموده نخواهد شد و تمام کارها برای آن حضرت بدون استفاده از شمشیر، حل خواهد شد. سرانجام حضرت در حالی از این غزوه بازگشت که یاران خود را آزموده بود(2). باری، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدون جنگ و خونریزی بازگشت و این در حالی بود که این غزوه باعث ترسانیدن دشمن رو می شد نیز در همین غزوه بود که با شهرها و سرزمینهای مرزی شام پیمانهای محکم بسته شد؛ پیمانهای مبنی بر پرداخت جزیه از سوی آنان، عدم مزاحمت برای مسلمانان و حتی پذیرایی از مسافران رهگذر آری اینها همه تمهیدات و زمینه سازیهایی برای آینده بود همانگونه که در گذشته جنگ موته زمینه ساز فتح سرزمینهای شام و مسلمان شدن مردم آن سامان شده بود.

در تاریخ آورده اند که رسول خدا درباره پیشروی و حمله به دشمن با اصحاب خود مشورت کرد یکی از آنان گفت: اگر شما به حمله امر شده اید، پس حرکت کنید(3).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر دستوری به من رسیده بود از شما نظرخواهی نمی کردم.

ص: 501

1- بحار الأنوار، ج 21، ص 251.

2- همان، ص 207

3- یعنی اگر از طرف خدا دستور حرکت به حضرتت داده شد، فرمان حرکت را صادر بفرما.

گفتند: ای پیامبر خدا بی تردید رومیان سپاه پرشماری دارند. در آنجا هیچ مسلمانی نیست شما به آنان نزدیک شده ای و همین باعث ترسیدن رومیان شده است. خوب است امسال مراجعت فرمایی، تا زمانی دیگر که خود صلاح بدانید یا خدا در این کار، امری بزرگ مقدر فرماید (1).

بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه بازگشت و جنگی در نگرقت در راه بازگشت به مدینه و در سرزمینی که به آن وادی المشقق سرزمین چاک خورده می گفتند، لشکر اسلام به محلی رسیدند که در آنجا آب بسیار کمی از میان سنگها می چکید و در گودی سنگی جمع می شد که یک یا دو نفر سوار و یا حداکثر سه نفر را سیراب می کرد. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که زودتر از ما به آن آب رسید حتماً چیزی از آن آب ننوشد، تا من بیایم.

چند نفر از منافقان از حضرت پیشی گرفتند و آب آنجا را خوردند. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر سر آب رسید چیزی از آن نیافت فرمود چه کسانی زودتر از ما به این آب رسیده اند؟

به آن حضرت گزارش دادند که فلان کس و فلان کس زودتر رسیدند و آب را خوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر شما را نهی نکردم که چیزی از آن نیاشامید تا من بیایم؟ آنگاه از مرکب فرود آمد و دست خویش را زیر قطرات آب گرفت تا پر شد سپس آبها را بر آن سنگ افشانند و دست خود را بر آن کشید و آنگونه که باید دعا کرد چنانکه خدا می پسندید لذا سنگ در اثر فشار آب شکافته شد و صدایی مانند صدای صاعقه از آن شنیده شد و مسلمانان از آن آب نوشیدند و هر چه که نیاز داشتند برداشتند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر درنگ می کردید و تا آمدنم از آن نمی نوشیدید [بعداً می شنیدید که این منطقه گسترده به تمامی آباد و خرم شده است (2)].

### نوطه گران علیه پیامبر و جانشین او

در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تبوک منافقانی، که در جنگ تبوک در سپاه اسلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضور یافته بودند، قصد جان رسول خدا را کردند. آنها تصمیم گرفته بودند

ص: 502

1- سبیل الهدی والرشاد، ج 5، ص 462.

2- سیره النبی، ج 4، ص 954.

که حضرت را در لیلۃ العقبه ناجوانمردانه به شهادت برسانند، که خدا آن حضرت را از شرّ آنان ایمن ساخت. همچنین گروهی از منافقان کوردلی که در مدینه باقی مانده بودند، در توطئه ای مشترک قصد جان علی را کرده بودند ولی نتوانستند بر قضای الهی چیره شوند و ناکام ماندند، آری حسادت و بدخواهی آنان به سبب مهرورزی و محبتی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام داشت.

حذیفه گزارش داده است من مهار ناچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می کشیدم و عمار از پشت سر، شتر را میراند. گاهی نیز من شتر را میراندم و عمار مهار ناچه را می کشید، تا اینکه به آن پرتگاه کوه رسیدیم. ناگهان هفده سواره در آن پرتگاه راه را بر حضرت گرفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فریادی بر سر آنان کشید و لعنت خدا را نثارشان کرد. آنگاه همگی آنها از سر ترس پشت کردند و گریختند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ما فرمود: آیا این جماعت را شناختید؟ گفتیم: ای رسول الله صورتهای خود را پوشانده بودند، اما از مرکبهایشان شناسایی کردیم. حضرت فرمود آنان منافقانی هستند تا روز قیامت منافق.

سپس فرمود: آیا می دانید چه قصدی داشتند؟ گفتیم: نه.

پیامبر فرمود: این جبرئیل است که فرود آمد و به من خبر داد که می خواسته اند شتر مرا رم دهند و با سقوط من به این پرتگاه، مرا به قتل برسانند.

ما گفتیم ای رسول خدا آیا به سوی قبایلشان کس نمی فرستی تا خودشان، سر ناپاک خیانتکار هم قومشان را برای شما بفرستند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: نه؛ خوش ندارم که در میان عرب چنین گفت وگو کنند که محمد به همراه این جماعت به جنگ رفته است و اکنون که خداوند او را با پشتیبانی این جماعت پیروز کرده است به کشتن آنان روی آورده است.

سپس فرمود: «بارخدا، آنان را با دیبله "بزن"». ما گفتیم: ای پیامبر خدا، دیبله چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: پاره ای از آتش است که بر رگ قلب هر یک از آنان فرود می آید و او را وارد دوزخ می سازد که بد بازگشتگاهی است (1).

ص: 503

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم حدیفه و عمار را به نامها و تعداد توطئه گران که قصد جان حضرت را کرده بودند، آگاه ساخت. دوازده نفر آنان از بنی امیه و پنج نفر دیگر از سایر قبایل بودند،

که همگی از قریشیان به شمار می رفتند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به حدیفه و عمار دستور فرمود که این راز را از آنان پوشیده بدارند و حدیفه کسی بود که درباره اش گفته می شد او رازی را می داند که کسی جز او بر آن آگاه نیست(1).

و خدای متعال درباره آنان چنین می گوید: «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ\* وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ»(2)، منافقان بیم دارند از اینکه [مبادا] سوره ای درباره آنان ایشان را از آنچه در دلهایشان هست خبر دهد. بگو: ریشخند کنید بی تردید، خدا آنچه را که از آن می ترسید بر ملا خواهد کرد و اگر از آنها پرسسی، قطعاً خواهند گفت: "ما فقط شوخی و بازی می کردیم" بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را ریشخند می کردید؟ عذر نیاورید شما پس از ایمانتان کافر شده اید. اگر از گروهی از شما درگذریم گروهی دیگر را عذاب خواهیم کرد زیرا آنان تبهکار بودند. تا آنجا که فرمود: «وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»(3)؛ و در روی زمین یار و یآوری نخواهند داشت».

آری، چنین بود که قرآن پیوسته نازل می شد و از گفت و گوی منافقان خبر می داد، تا آنجا که منافقان به اشاره چشم و ابرو بسنده می کردند. بنابراین، یکی از آنان گفت: آیا شما چگونه از اینکه در قرآن نام شما برده شود تا هم خود و هم فرزندان، رسوا و مفتضح گردید، در امان خواهید بود؟ این پرتگاهی بزرگ است که نزدیک ما قرار دارد. پس اگر او را از این پرتگاه به زیر بیاندازیم، از آن پس قرآن از سخن گفتن درباره ما باز خواهد ماند.

ص: 504

1- طبق روایات دیگری نیز معلوم می شود که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم حدیفه را از بعضی اخبار آینده و جنایتها و خیانتهایی که بعضی از اصحاب و غاصبان ولایت انجام خواهند داد آگاه ساخته بود.

2- سوره توبه، آیه های 64 تا 65

3- سوره توبه، آیه 74.

بنابراین، در کنار پرتگاه، که به آن گردنه ذی فتق می گفتند نشستند(1) و با یکدیگر مشورت کردند تا حضرت را به شهادت برسانند یکی از آنان به دیگران گفت: اگر پیامبر متوجه حضور ما شد می گوئیم: همانا که ما در حال شوخی و بازی بودیم" اگر متوجه نشد او را به قتل می رسانیم.

و خدای متعال رسول خود را از نیرنگ آنان محافظت نمود و آیات پیش گفته را درباره آنان فرو فرستاد.

### مسجد ضرار

هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم از غزوه تبوک باز می گشت، در ذی اوان» در نزدیکی مدینه فرود آمد در همین زمان بود که خبر ابو عامر و مسجد ضرار از آسمان بر آن حضرت نازل شد. ابو عامر راهب، همان کسی است که رسول خدا او را به خاطر توطئه گریها و جاسوسیهایش علیه اسلام و اسلامیان ابو عامر فاسق نامیده بود او نامه ای به منافقان مدینه نوشته بود که در قسمتی از آن نامه چنین آمده بود مسجدی را برای خود بنا کنید، و در حد توانتان نیرو و اسلحه مهیا سازید. قطعاً من به نزد قیصر روم در حرکت هستم.

بزودی با لشکری از روم بر می گردم و محمد و یارانش را از مدینه بیرون خواهیم راند. هنگامی که منافقان از کار ساخت مسجدشان فراغت یافتند نزد رسول خدا آمدند و گفتند: ما از کار ساخت مسجدمان فراغت یافتیم این مسجد را برای افراد ناتوان بیمار حاجتمندان بی پناه و نیز برای استفاده در شبهای بارانی و شبهای سرد بنا کرده ایم. دوست داریم شما برای ما در آن نماز بگذارید و برای فراخی و برکت ما دعا کنید.

در آن هنگام رسول خدا و در حال آماده سازی سپاه برای حرکت به تبوک بود. بنابراین فرمود: من آماده سفر هستم(2). آنان منصرف شدند و بازگشتند تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از غزوه تبوک پیروز و بهره مند بازگشت و در منطقه ذی اوان در نزدیکی مدینه فرود آمد. آنگاه منافقان برای مرتبه دوم، به

ص: 505

---

1- الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 100.

2- سبل الهدی والرشاد، ج 5، ص 471.

نزد ایشان آمدند و درخواست خود را برای تشریف‌مایی حضرت به مسجدشان تکرار کردند که خدای متعال این آیات را بر پیامبرش نازل فرمود: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ» (1)؛ و آنهایی که مسجدی اختیار کردند که مایه زیان و کفر و پراکندگی میان مؤمنان است و [نیز] کمینگاهی است برای کسی که قبلاً با خدا و پیامبر او به جنگ برخاسته بود. تا آنجا که خدای سبحان می‌فرماید: «لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (2)؛ همواره آن ساختمانی که ساخته‌اند در دل‌هایشان مایه تردید و دورویی [است، تا آنکه دل‌هایشان پاره پاره شود و خدا دانای سنجیده کار است».

بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دستوری از طرف خدا کسانی را برای خراب کردن و سوزاندن آن بنای باطل و همچنین تبدیل محل آن به زباله دان به طرف آن جاگسیل داشت. و آنان نیز دستور خدا و رسولش را بجای آوردند و اهالی آن محل را پراکنده کردند. آنان (منافقان) چشم براه آمدن ابوعامر بودند، ولی او پیش از آنکه به پادشاه روم برسد، به جهنم رسید. در همان هنگام که آیاتی درباره مسجد ضرار و نکوهش آن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد آیاتی نیز در ستایش و تحسین مسجد قبا و اهل آن در فرمایش خدای متعال بر پیامبرش نازل شد که: «الْمَسْجِدُ أَسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» (3)؛ «مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن به نماز بایستی [و] در آن مردانی اند که دوست دارند خود را پاکیزه سازند، و خدا کسانی را که خواهان پاکبانی دوست می‌دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اهل قبا فرمود برای پاکیزگی خود چه کار کرده‌اید که خدای متعال، شما را به نیکویی می‌ستاید؟ گفتند: ای رسول خدا ما در هنگام قضای حاجت، برای پاک کردن خود از غائط به استفاده از سنگ و کلوخ بسنده نمی‌کنیم و مخرج بول و غائط را با آب پاکیزه می‌سازیم.

ص: 506

1- سوره توبه، آیه 107.

2- سوره توبه، آیه 110.

3- سوره توبه، آیه 108.

طبق روایتی، رسول خدا فرمود: خداوند درباره شما این آیه را نازل فرمود: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» (1)؛ «و خداوند پاکیزگان را دوست می دارد» (2).

با آموزه هایی این چنین و مانند آنهاست که اسلام از اصول بهداشتی و تندرستی فرد و جامعه پاسداری کرده است.

### اولین کسی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به دیدارش شتافت

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و وارد مدینه شد و سیره پیامبر آن بود که در بدو ورود به مدینه به دیدار امام حسن و امام حسین می شتافت و آن دورا در آغوش گرفته و به سینه می چسباند. مسلمانان نیز گرداگرد حضرت حلقه می زدند تا ایشان الله به اولین خانه که خانه دخترش فاطمه زهرا بود داخل بشود. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برای احوالپرسی و ستایش دخترش و برای نشان دادن فضیلت فاطمه زهرا علیها السلام در نزد خدای متعال و پیامبرش نخست به خانه دختر خود وارد می شد. و مسلمانان پشت در خانه فاطمه زهرا علیها السلام می نشستند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از خانه دخترش خارج می شد، آنگاه همراه حضرت براه می افتادند و هنگامی که پیامبر وارد منزل خود می شد مسلمانان با آن حضرت خداحافظی می کردند و از گرد وجود حضرت پراکنده می شدند.

### اینجا طابه است

از ابوحمید ساعدی گزارش شده است همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از غزوه تبوک باز می گشتیم.

همین که به نزدیکی شهر مدینه رسیدیم و چشم انداز آن را دیدیم رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نگاهی به شهر انداخت و فرمود این است طابه (مدینه)، این است کوه احد، کوهی که ما را دوست می دارد و ما هم دوستش می داریم (3).

و در این آموزه اشاره ایست به ستایش شهر مدینه و اهالی آن و نیز اشارتی است به

ص: 507

---

1- سوره توبه، آیه 108.

2- بحار الانوار، ج 21، ص 254

3- سیره النبی، ج 4، ص 41

اینکه بنای کار حضرت بر پایهٔ محبت و مهربانی کردن با هر چیزی است(1).

### با همزمان غایب از معرکه

و در آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به مدینه نزدیک می شد به اصحاب خود رو کرد و فرمود:

بی هیچ تردیدی در مدینه کسانی هستند که در تمام مسیرهایی که حرکت می کردید و در سرزمینهایی که شما زیر پا می گذاشتید در همه جا همراه شما بودند.

آنان گفتند ای پیامبر خدا آیا این در حالی است که آنان در مدینه مانده بودند؟ حضرت فرمود، آری در حالی که در مدینه مانده بودند و عذری (شرعی) آنان را از آمدن باز داشته بود(2).

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به این ترتیب اشاره کرد که داشتن نیت خوب در کارهای خوب برای کسانی که عذر شرعی آنان را از به انجام رساندن کار خیری باز می دارد، دارای چه اثر بزرگی در خوش سرانجامی آدمی دارد. بی تردید نیت خیر موجب می شود که صاحب آن نیت در نیکی نیکوکاران شریک شود و از همان پاداشی که در نزد خدا برای مجاهدان هست، آنان نیز بهره مندند.

### متخلفان از تبوک

گروهی از منافقان و نیز برخی از مؤمنانی که حقیقت برای آنها روشن شده و کسی را یارای آن نیست که به آنان اتهام دروغکاری و نفاق بزند از همراهی با رسول خدا و شرکت در غزوه تبوک جا ماندند که از جملهٔ آن مؤمنان کعب بن مالک شاعر مرارهٔ بن ربیع و هلال بن امیه واقفی است .

وقتی که دیگر خدا از گناه آنها درگذشته بود کعب گفت: در آن هنگام که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم برای حرکت به سوی تبوک از مدینه خارج شد هرگز کسی نیرومندتر از من نبود، و هیچ گاه نمی شد که من همزمان دو شتر داشته باشم، مگر در همان روز. پیوسته با خود می گفتم

ص: 508

1- همان.

2- اعلام الوری، ج 1، ص 247.



که فردا حرکت می‌کنم پسین فردا حرکت می‌کنم بی تردید من توانایی بودم که سستی کردم و بعد از حرکت پیامبر چند روزی ماندم. داخل بازار می‌شدم، ولی کاری انجام نمی‌دادم نمی‌دادم روزی با هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ملاقات کردم، آن دو نیز از حرکت به همراه سپاه اسلام جا مانده بودند ما سه نفری باهم توافق کردیم که صبح زود به بازار بیاییم اما کاری از پیش نمی‌بردیم و پیوسته می‌گفتیم فردا حرکت خواهیم کرد پسین فردا حرکت خواهیم کرد تا آنکه خبر رسیدن پیامبر خدا به ما رسید و ما سخت پشیمان شدیم. بنابراین، وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از راه رسید ما به استقبالش رفتیم و حضرت را به سلامتی و تندرستی خیر مقدم و مبارک باد گفتیم و بر حضرت سلام کردیم، ولی جواب ارادت ما را پاسخ نگفت و از ما روی گردانید ما بر برادران ایمانی خود نیز درود می‌فرستادیم و آنان هم پاسخمان ندادند پس خبر این جریان به خانواده‌های ما رسید، و آنان نیز سخن گفتن با ما را ترک کردند. همچنین وقتی در مسجد حاضر می‌شدیم هیچ کس بر ما سلام نمی‌کرد و به هم سخنی با ما نمی‌نشست.

## داستان متخلفان

گزارش شده که کعب بن مالک گفت: در هیچ غزوه‌های تخلف نمی‌کردم و جانمی‌ماندم مگر در غزوه بدر که همراه حضرت نبودم و هیچکس به خاطر تخلف و جاماندن از غزوه بدر عقوبت نشد چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قصد کاروان تجاری قریش به راه افتاد و خدا میان حضرت و دشمن در محل و زمانی که از پیش تعیین نشده بود (1) جمع فرمود. من در بیعت عقبه همراه پیامبر خدا حاضر بودم و گرچه غزوه بدر بیشتر از بیعت عقبه بر زبان مردم یاد می‌شد، اما دوست نداشتم به جای حضور در بیعت عقبه در غزوه بدر حضور می‌داشتم (2). قضیه من زمانی روی داد که از همراهی پیامبر در غزوه تبوک جای ماندم.

ص: 509

- 1- چون غزوه بدر به طور اتفاقی و به مشیت الهی روی داد و زمان و مکان آن از پیش تعیین شده نبود و شاید هم چون نیازی به حضور بیشتر مسلمانان نبود کسی بخاطر شرکت نکردن در آن مورد عقوبت واقع نشد.
- 2- چون بیعت عقبه اولین بیعتی است که در اسلام واقع شده و در قرآن نیز از آن یاد شده و در میان انصار هر کس در آن بیعت حاضر بوده است او را عقبی می‌خوانده‌اند.

من هیچگاه مانند آن روز که از غزوه تبوک جا ماندم توانا نبودم و هیچگاه وسعت مالی و داراییام مانند آن روزها نبود به خدا سوگند هیچگاه نمی شد که همزمان دو شتر داشته باشم مگر هنگام آن غزوه نیز کمتر پیش می آمد که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برای غزوه ای حرکت کند، مگر آنکه چنان وانمود می کرد که به غزوه های دیگر می رود، تا آنکه آن غزوه پیش آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در گرمای شدید روی به سفری طولانی کرد و برای رویارویی با دشمنی پر شمار آماده حرکت شد و یکایک اصحاب خود را از هدف و مقصد آگاه فرمود. سرانجام جمع زیادی از مسلمانان برای همراهی با ایشان آماده شدند.

رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم هنگامی آهنگ حرکت کرد که میوه ها رسیده و باغها به بار نشسته بودند. هر روز در حالی بیدار می شدم که می خواستم خود را برای همراهی سپاه آماده کنم، ولی کاری از پیش نمی بردم پیوسته با خود می گفتم من اگر بخواهم می توانم این کار را انجام دهم». اما دست به دست کردم تا آنکه مردم با جدیت خود را مهیا کردند و اسباب و لوازم سفرشان را فراهم نمودند آری رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و مسلمانان همراه ایشان بامدادان براه افتادند، در حالی که هنوز از تجهیزات و لوازم سفر من چیزی آماده نشده بود. با خود گفتم: یکی دو روز دیگر مجهز می شوم و راه میافتم و به آنان می رسم. صبح روز بعد از حرکت سپاه تلاش کردم تا تجهیزات خود را فراهم کنم اما باز هم کاری از پیش نبردم و برگشتم. صبح روز بعد نیز برای جمع آوری تجهیزات خود حرکت کردم و باز هم کاری از پیش نبردم، همین طور زمان بر من می گذشت و طول می کشید و آنان شتابان به سوی مقصد در حرکت بودند زمان جنگ گذشت و من در تلاش بودم که بالاخره حرکت کنم و به آنان برسم. و ای کاش حرکت کرده بودم ولی صد افسوس که این کار را نکردم.

پس از حرکت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به میان مردم می رفتم و گردش می کردم و چون کسی را نمی دیدم که نرفته باشد جز کسانی که متهم به نفاق در دین بودند، یا ضعیفان و ناتوانانی که خدا عذر آنان را پذیرفته بود سخت غمگین می شدم و خودخوری می کردم.

از طرفی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم یادی از من نکرده بود، تا آنکه به تبوک رسیده بود. هنگامی

که حضرت در میان مسلمانان و در سرزمین تبوک نشسته بود مرا یاد فرمود و پرسیده بود:

کعب بن مالک مالک چه می کند؟ یکی از مردان بنی سلمه گفته بود ای رسول خدا او در میان لباس و ردایش گرفتار و به دو سوی خود می نگرد.

و معاذ بن جبل به آن مرد گفته بود بد سخنی گفתי ای رسول خدا به خدا سوگند ما چیزی جز خیر و خوبی از او نمی دانیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سکوت اختیار کرده بود. بنابراین، هنگامی که به من خبر رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سفر برگشته است، اندوه و غم به سراغم آمد و شروع کردم به فکر کردن که چگونه نزد رسول خدا بهانه خود را پیش بکشم و جا ماندنم را توجیه کنم اما بهتر از صداقت و راستگویی چیزی نیافتم. بنابراین، تصمیم گرفتم که حقیقت را بگویم.

به هر روی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبحگاهان به مدینه رسید حضرت هنگامی که از راه می رسید به مسجد می رفت و دو رکعت نماز می گزارد، سپس برای مراجعات مردم جلوس می کرد. بنابراین، هنگامی که حضرت در مسجد جلوس فرمود، به جای ماندگان پیش آمدند و شروع کردند به عذرخواهی و پوزش طلبی از حضرت سوگندها بود که برای حضرت یاد می کردند به جای ماندگان از غزوه تبوک بیشتر از هشتاد نفر بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را که آنان ظاهر و آشکار می ساختند از آنان قبول می کرد و خدا را بر باطن آنها وکیل قرار می داد و به خدا واگذار می کرد تا آنکه نزد حضرت آمدم و سلام کردم وقتی بر حضرت سلام کردم خشمگانه تبسمی کرد و فرمود: بیا.

من جلو رفتم و در نزد حضرت روی زمین نشستم حضرت فرمود: هان؟ چه چیزی تو را از آمدن باز داشت مگر نه اینکه پشتت (مرکبت را خریدی؟

گفتم: آری ای پیامبر خدا و اگر من با شما سخن صادقانه بگویم، در کلام من خواهید یافت که من امیدوار بخشش خداوند هستم نه به خدا سوگند بهانه ای نداشتم، هیچگاه به اندازه وقتی که از آمدن به همراه شما جا ماندم توانا و ثروتمند نبوده ام.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این سخن راستی است که گفتم. پس صبر کن تا خدا درباره تو حکم کند.

بنابراین از نزد حضرت بیرون آمدم و از مردانی که از بنی سلمه بودند پرسیدم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با کس دیگری هم مثل من برخورد کرده است؟ آنان گفتند: آری، دو مرد دیگر

نیز سخنانی مانند سخنان تو گفتند و همان جوابی که به تو داده شد به آنان نیز داد.

گفتم: آن دو نفر چه کسانی بودند؟ گفتند: مرارة بن ربیع عامری و هلال بن امیه واقفی.

آن دو مردانی نیکوکارند که در غزوه بدر نیز حضور داشته اند. آن دو انسانهایی هستند نمونه و سرمشق دیگران آنگاه روانه شدم و با آن دو ملاقات کردم و سومین آنها شدم. این در حالی بود که پیامبر خدا مردم را از گفت و گوی با ما نهی فرموده بود و مردم از ما دوری می گزیدند چندان که زمین دیر آشنا برایم بیگانه شده بود(1).

### توبه سه متخلف از جنگ

کعب می گوید وقتی که دیدیم برای ما گشایشی نمی شود گفتیم: آخر برای چه در مدینه بمانیم در حالی که نه رسول خدا و نه برادرانمان و نه حتی خانواده هایمان با ما سخن نمی گویند؟ بیایید به این کوه برویم و در آن بمانیم تا آنکه یا خدا از گناه ما درگذرد و ببخشاید یا اینکه در همان جا بمیریم.

بدین ترتیب آن سه یعنی کعب و مراره و هلال به انتهای کوهی که در کنار مدینه قرار داشت حرکت کردند آنان روزها را روزه می داشتند و شبها را به شب زنده داری و نیایش به صبح می رساندند و خانواده هایشان برایشان غذا می بردند و بدون آنکه با آنها گفت و گویی کنند غذا را در کناری می گذاشتند و باز می گشتند آنان روزهای زیادی را به همین حال گذراندند و شب و روز می گریستند و از خدا می خواستند که از گناهشان بگذرد و آنان را بیامرزد.

وقتی که کار آنان طولانی شد، کعب به آن دو نفر گفت: ای جماعت، خدا بر ما غضب کرده است و رسول خدا و برادرانمان نیز؛ حتی خانواده هامان از ما روی گرداندند. حال که در نظر خدا و پیامبر و مؤمنان بد هستیم چرا ما بر یکدیگر غضب نکنیم؟

پس آنان از هم جدا شدند و در کوه پراکنده گردیدند و سوگند یاد کردند که هیچ کس با همراه خود گفت و گو نکند تا آنکه یا بمیرد یا خدا از او بگذرد و او را بیامرزد آنان سه روز

ص: 512

به این حال بماندند و هر یک از آنان در گوشه ای از کوه بودند به گونه ای که هیچ یک از آنان دیگری را نمی دید و با او سخن نمی گفت. در شب سوم بود که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در خانه ام سلمه به سر می برد که خبر توبه آنان بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نازل شد. این همان زمانی بود که خداوند

آنان را در تبت و اراده شان صادق و راستگو یافت(1) و درباره آنان وحی فرمود: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّى إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَافَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»(2)؛ «و [نیز] بر آن سه تن که بازماندند و قبول توبه آنان به تعویق افتاد تا جایی که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست. پس [خدا] آنها را توفیق توبه داد تا توبه کنند بی شک خدا همان توبه پذیر مهربان است». بنابراین، بامدادان مسلمانان در حالی که به سوی آن سه می دویدند، مژده و بشارت پذیرش توبه را به آنها دادند.

حال گزارش را از زبان کعب بشنویم: من به سوی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم که در مسجد تشریف داشت آمدم. حضرت که هرگاه خوشحال و شادمان می شد چهره اش مانند ماه پاره ای تابنده و زیبا می درخشید و در حالی که چهره اش از خوشحالی شکفته بود به من فرمود: مژده باد بر توبه خاطر چنین روزی که از همه روزهایی که از بدو تولدت تاکنون دیده ای عالی تر و شرافتمندتر است.

به ایشان عرض کردم آیا این سخن و مژده از نزد خداست یا از نزد شما ای رسول الله؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: از نزد خدا.

و کعب بن مالک برای شکرگزاری به درگاه خدا یک سوم دارایی اش را صدقه داد(3).

و در روایتی دیگر چنین آمده است هنگامی که خدا توبه آنان را پذیرفت آنها با دارایی خویش نزد رسول خدا آمدند و گفتند ای پیامبر خدا این دارایی ماست که موجب شد از شما جا بمانیم؛ آن را بگیر و از طرف ما صدقه بده.

ص: 513

1- بحار الانوار، ج 21، صص 219 و 220 .

2- سوره توبه، آیه 118.

3- بحار الانوار، ج 21، صص 202 و 203 .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در این باره به من دستوری نرسیده است

و همان دم این آیات نازل شد «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاَتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (1)؛ از اموال آنان صدقه ای بگیر تا پاک و پاکیزشان سازی و برایشان دعا کن زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست. [و آیات دیگر که در همین باره اند]» (2).

نیز گزارش شده است که کعب بن مالک گفت هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت وگویی با ما را نهی فرمود، دیگر هیچ کس با ما سخن نمی گفت تا اینکه من از دیوار ابوقتاده، که پسر عمویم بود و او را بیشتر از همه مردم دوست می داشتم بالا رفتم و بر او سلام کردم. به خدا سوگند جواب سلام مرا نداد گفتم ای ابوقتاده، تو را به خدا سوگند آیا می دانی که من خدا و پیامبرش را دوست می دارم؟

و او ساکت ماند و من سخن خود را تکرار کردم و او را سوگند دادم. باز هم ساکت ماند و من سخن خود را سه باره تکرار کردم و او را سوگند دادم؛ لذا گفتم: «خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم بهتر می دانند و اشک از چشمان من جاری شد و برگشتم و از دیوار بالا رفتم و خارج شدم. در همین میان که من در بازار مدینه راه می رفتم به یک نبطی از نبطیه‌های اهل شام برخوردم که برای فروش غذایی به مدینه آمده بود، او می گفت: کیست که من را به سوی کعب بن مالک راهنمایی کند؟

مردم او را راهنمایی می کردند تا آنکه به من رسید و نامه ای را که از پادشاه غسان بود، به من داد و چون خواندن و نوشتن می دانستم آن را خواندم نوشته بود: اما بعد، به من

خبر رسیده که صاحب (دوستت به توستم کرده است و خدا بر تو چنین مقرر نکرده است که در جایی بمانی که خواری و نابودی تو در آنجاست. بنابراین خودت را به ما برسان تا یار و غمخوارت باشیم

وقتی که نامه را خواندم با خود گفتم و همچنین این نامه هم، آزمایشی است، کارم به جایی رسیده است که یک مرد مشرک را وادارد در من طمع کند. آن نامه را به طرف تنور

ص: 514

1- سوره توبه، آیه 103.

2- بحار الانوار، ج 21، ص 201

بردم و با آن تنور را روشن کردم تا اینکه روزها گذشت و پنجاه شب سپری شد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام اقامه نماز صبح از قبول توبه ما از جانب خدا بر ما خبر داد. و مردم آمدند بشارت آن خبر را به ما دادند من زود خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساندم. مردم دسته دسته به من برخورد می کردند و به خاطر قبولی توبه ام تبریک می گفتند آنها می گفتند مبارک باد بر تو قبولی توبه ات از سوی خدا.

تا آنکه به مسجد رسیدم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته و مردم در اطرافش هستند. پس آنگاه که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردم چهره اش از خوشحالی می درخشید فرمود: بشارت باد بر توبه روزی که از همه روزهایی که از مادرت زاده شده ای تاکنون بهتر است.

گفتم: ای پیامبر خدا آیا [قبولی توبه ام] از سوی شماست یا از خدا؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه از جانب خداست.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان بود که وقتی خوشحال می شد چهره ایشان چون پاره ای از ماه فروزنده می شد؛ و ما این را می دانستیم. پس هنگامی که در نزد حضرت نشستیم، گفتم ای پیامبر خدا توبه من در این است که از دلبستگی و اسارت به دارایی خود بیرون بیایم و آنها را به عنوان صدقه به خدا و رسولش واگذارم.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مقداری از دارایی ات را برای خود نگه دار که این برای تو بهتر است.

گفتم: بهره و نصیبی که در خیبر به دست آورده ام برای خود نگه داشته ام.

آنگاه گفتم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها به دلیل راستگویی نجاتم داد. بی شک یکی از شروط توبه من آن است که تا زنده ام سخنی نگویم مگر راست و همیشه از دروغ پرهیزم.

به خدا سوگند از آن زمان که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داستان راستگویی خود را گفتم تا کنون هیچ یک از مسلمانان را سراغ ندارم که خدا او را درباره راستگویی اش بهتر از من آزمایش کرده باشد. و از آن روز که من درباره راستگویی ام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفتم،

تا کنون هرگز دروغ نگفته ام و امیدوارم که خدا در باقیمانده عمرم نیز مرا از دروغگویی حفظ فرماید(1).

ص: 515

در سال نهم از هجرت مبارک نبوی سوره برائت بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نازل شد و دستور رسید که آن را به مشرکان برساند بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آن را به ابوبکر سپرد تا به وسیله آن عهد و پیمان مشرکان از میان برداشته شود همین که حرکت کرد و هنوز مقداری از راه نرفته بود، جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نازل شد و گفت: خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید کسی آن کار را بجای نمی آورد مگر خودت یا کسی که از خودت باشد. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم علی علیه السلام را فراخواند و به او فرمود: بر ناقه عضبای من سوار شو و خود را به ابوبکر برسان و سوره برائت را از دست او بگیر و با آن به سوی مکه برو و با آن عهد و پیمان مشرکین را بشکن و برگرد

بنابراین علی علیه السلام بر ناقه عضبای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم سوار شد و حرکت کرد تا آنکه به ابوبکر رسید و سوره برائت را از او ستاند ابوبکر به مدینه برگشت و هنگامی که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم رسید گفت: ای رسول خدا مرا شایسته کاری دانستی که گردنها به سوی آن کار دراز شده بود و همین که من برای انجام دادن آن کار روی آوردم مرا از آن باز داشتی. آیا خدا درباره من در قرآن چیزی نازل کرده است؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: جبرئیل امین از سوی خدای عزوجل فرود آمد که خدا می فرماید: "کسی غیر از خودت و یا کسی که از خودت باشد شایسته انجام دادن این کار نمی باشد و علی علیه السلام از من است و کسی از طرف من آن کار را انجام نمی دهد، مگر علی."

نمی دهد علی علیه السلام حرکت کرد تا آنکه آیات و مفاد سوره برائت را در عرفه و مزدلفه(1) و در روزی که حاجیان قربانی می کنند و در محلی که حاجیان رمی جمره های سه گانه می کنند و در ایام تشریق(2) به گوش همگان رساند.

همو بود که در روز حج اکبر عید قربان] و در همه مواقف [= توقفگاه های حج] آن پیام الهی را از طرف خدا و رسولش به گوش همگان رسانید. پیامی که با صدای بلند برای مشرکین خواند این بود آگاه باشید که از این سال به بعد کسی با بدن برهنه طواف خانه

ص: 516

1- موضعی است در میان عرفات و منی.

2- سه روز بعد از قربانی کردن حاجیان



کعبه نمی کند. از این سال به بعد مشرکی به مسجد الحرام نزدیک نمی شود و هرکه با پیامبر و مسلمانان [عهدی داشته و به آن عمل کرده است تا زمان مقرر برای آن عهد، باقی و پابرجاست و هرکه عهد و پیمانی نداشته و ندارد و یا به آن پایبند نبوده و پیمان شکنی کرده است از امروز به مدت چهار ماه فرصت دارد که تکلیف خود را با اسلام و پیامبر اسلام روشن کند و علیعلیه السلام به فرمایش خدای متعال اقامه دلیل می کرد: «بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ...» (1)؛ «این [آیات] اعلام بیزاری و عدم تعهد [است از سوی خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان عهد بسته اید پس [ای مشرکان] چهار ماه دیگر با کمال امنیت] در زمین بگردید. علی علیه السلام هنگامی که وارد شهر مکه شد شمشیر خود را از نیام کشید و فرمود: به خدا سوگند که کسی خانه کعبه را برهنه طواف نمی کند مگر آنکه او را با شمشیر می زنم (2).

این شد که آنها لباسهایشان را پوشیدند و با لباس به طواف کعبه پرداختند.

طواف کعبه با بدن برهنه از کارهایی بود که در دوران جاهلیت رواج داشت آنان این کار را با همه زشتی و رسوایی اش و بی حرمتی نسبت به حرم خدای سبحان روا می داشتند. بنابراین، سوره براءت با کمال قاطعیت نازل شد و علی علیه السلام آن فرمان الهی را بدون هیچگونه کوتاهی و مسامحه به اجرا در آورد و توانست آن رسم را از میان مردم بردارد.

### نامه پادشاهان حمیر به پیامبر

و در سال نهم هجری وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم از تبوک بازگشت، از سوی پادشاهان حمیر، که عبارتند از حارث بن عبدکلال، نعیم بن عبدکلال، نعمان بن قیل ذی رعین، همدان و معافر نامه ای را همراه فرستاده شان به سوی پیامبر فرستادند، که خبر اسلام آوردن آنها در آن نامه ذکر شده بود نیز زرعه ذویزن، مالک بن مره رهاوی را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرستاد تا خبر اسلام آوردن او و جدایی اش از شرک و مشرکان را به رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم برساند. و این چنین بود که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در مسیر حرکت خود به سوی تبوک می فرمود: قطعاً

ص: 517

1- سوره توبه، آیه های 1 و 2.

2- بحار الأنوار، ج 21، صص 274 و 275.

به من بشارت داده شده که با گنجهای فارس و روم و به وسیله پادشاهان حمیر که در راه خدا می خورند و در راه خدا با دشمنان دین خدا جهاد می کنند، مدد خواهیم شد. پس هنگامی که مالک بن مره با خبر مسلمانی آنان به مدینه رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نامه ای برای آنان نوشت به نام خدای بخشایشگر مهربان از محمد پیامبر و فرستاده خدا، به حارث بن عبدکلال و به نعیم بن عبدکلال و به نعمان بن قیل ذی رعین و همدان و معافر. اما بعد بی تردید خدا را [دربارۀ شما] سپاس و ستایش می کنم؛ همان خدایی که جز او خدایی نیست. فرستاده شما هنگام بازگشتمان از روم به ما رسید و او را در مدینه ملاقات نمودیم. او ما را به اسلام آوردن شما آگاه کرد. خدا شما را به هدایتهای خودش راهنمایی می کند اگر اصلاح شوید و فرمانبردار خدا و رسولش باشید و نماز را بپای دارید و زکات را بپردازید و از غنیمتهایی که به دست می آورید خمس خدا و سهم پیامبر را و نیز برگزیده غنائم را که پیش از تقسیم برای پیامبر و امام جدا می شود] به آنها بسپارید و صدقه ای را که بر مؤمنان واجب است بپردازید.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زکات واجب زراعت، شتر، گاو و گوسفند را برای آنان بیان فرمود. سپس فرمود و هرکه بیشتر از مقدار واجب بپردازد، برایش بهتر است و هر که این کارها را بجای آورد و به اسلام خود اقرار کند و مؤمنان را علیه مشرکان پشتیبانی کند، بی تردید از شمار مؤمنان است هر امتیازی که ویژه مؤمنان است برای او نیز هست و آنچه بر مؤمنان واجب است بر او نیز واجب می باشد و حمایت خدا و رسولش شامل او نیز می شود بی تردید هر یک از یهودیان یا نصرانیان مسلمان شود، هر آنچه برای مؤمنان است برای او نیز هست و آنچه بر مؤمنان واجب است بر او نیز واجب می باشد و هرکه بر یهودی بودن یا نصرانی بودن خویش باقی بماند به جبر از دینش برگردانده نمی شود اما هر فرد بالغی باید جزیه بپردازد چه مرد باشد و چه زن آزاد باشد یا بنده باید دیناری تمام به ارزش دینار رایج سرزمین معافر پرداخت کند و یا در عوض آن پوشاک بپردازد هر که جزیه اش را برای جزیه اش رسول خدا فرستاد، بی تردید در حمایت خدا و حمایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و هرکه از پرداخت جزیه امتناع ورزد دشمن خدا و رسولش به شمار می آید.

و نیز در نامه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زرعه چنین آمده است اما بعد بی شک محمد پیامبر به سوی

زرعه ذی یزن می نگارد وقتی که فرستادگان من به سوی شما آمدند پس به شما درباره آنها به خیر و خوبی سفارش می کنم که آنها معاذ بن جبل، عبدالله بن زید، مالک بن عباد، عقبه بن نمر، مالک بن مره و همراهانشان می باشند چنانچه از صدقه واجب [زکات] و جزیه ای که از مخالفین دینی خودتان نزد شما جمع شده است، آنها را به فرستادگان من تحویل دهید. فرمانده آنها معاذ بن جبل است و هرگز باز نمی گردد مگر با خشنودی. همچنین در نامه ایشان به سوی زرعه آمده است اما بعد قطعاً محمد شهادت می دهد که خدایی نیست مگر الله و محمد بنده خدا و فرستاده اوست مالک بن مره رهاوی به من خبر داده است که تو اولین کسی هستی که از حمیر اسلام آورده ای و مشرکان را کشته ای. لذا تو را به خیر مژده می دهم و امر می کنم تو را که به حمیریان خوبی کنی خیانت نکنید و یکدیگر را بی یاور مگذارید. بی تردید رسول خدا مولای فقیر و ثروتمند شماسست و صدقه برای محمد و اهل بیت او حلال نمی باشد بلکه زکات [صدقات واجب] شایسته فقیران و مساکین بیچارگان خانه نشین] و کسانی است که در راه مانده اند مالک خبر شما را رسانید و راز را محفوظ داشت شما را دستور می دهم که به او خوبی کنید. بی تردید از سزوارترین کسانم را به نزد شما فرستادم و سرپرست آنان در دینشان و عملشان هستم، چرا که از دیگران بهترند. من شما را امر می کنم که به آنها خوبی کنید، که آنان مورد نظر و عنایت هستند والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته(1).

### سریه خالد به نجران

وقتی که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم مکه را فتح کرد و همه اعراب فرمانبردار ایشان شدند، و سفیرانش را به سوی قبایل روانه کرد و نیز با کسرا و قیصر مکاتبه فرمود و آنان را به پذیرش اسلام فراخواند مسیحیان نجران و هم مسلکانشان از مسیحیت مانند مارونیها و نسطوری ها و ملکائیها و مانند اینها حضرتش و دعوت او را بزرگ شمردند و دلهاشان بر حسب جایگاه دینی و اجتماعیشان پر از ترس و بیم شده بود. از این رو وقتی فرستادگان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

ص: 519

به همراه نامه ایشان که برای دعوت مسیحیان نجران به اسلام نوشته بودند، بر آنان وارد شدند، این ترس در دل آنها فزونی گرفت و نگرانی و اضطراب بر آنان چیره شد. لذا در کلیساهای جامع خود اجتماع کردند تا مشورت کنند.

آن دسته از بزرگان نصرانی و کسانی که آقایی خود را در ماندگاری نصرانیت می دیدند در برابر قبول دعوت پیامبر ایستادگی کردند و دیگران را به سرپیچی از دعوت رسول خدا فراخواندند و از آنان خواستند که نه تنها دعوت آن حضرت برای قبول اسلام را نپذیرند،

بلکه تسلیم نشده و جزیه نپردازند و از روم که مرکز مسیحیت بود، کمک بخواهند و خود را برای جنگ و لشکرکشی به مدینه آماده سازند اما برخی از بزرگان آنان که انسانهای خردمند و منصفی بودند به آنان سفارش کردند که به آموزه های کتابهای آسمانی که خدای متعال درباره ستایش، محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صفات ایشان و سروری امت پیامبر اسلام و نیز فضائل نسل و خاندان او که بر حضرت مسیح وحی نموده است، توجه کنند.

به درخواست برخی از رؤسایان نصارا، چند نفر از اصحاب رسول خدا هم در جلسه مشورتی آنها حضور یافتند و آنگاه که برخی مفاد کتابهای آسمانی نصرانیها درباره ستایش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خوانده شد که از طرف خدای عزوجل بر حضرت مسیح وحی شده بود، جماعت نصرانی به رأی خردمندان خویش روی آورده و به آنان گفتند که چه باید کرد؟

رؤسایان اهل خرد به مردم خود گفتند: فعلاً شما در دین خود ثابت و استوار بمانید تا که ما به مدینه برویم و ببینیم که آن حضرت چه آورده و مردم را به چیزی دعوت می کند.

با جمعیتی نزدیک به یک صد نفر از شخصیت‌های دینی مسیحیت به سوی مدینه حرکت کردند. در اینجا بود که به خاطر طولانی شدن زمان رفت و برگشت فرستادگان سپس رسول خدا و و درنگی که در خبر از اصحاب به وجود آمده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را با لشکری، سواره به سوی نجران فرستاد تا از کار آنان کسب اطلاع کند، و او در حالی که آنان رو به مدینه می آمدند با ایشان برخورد کرد و همراه آنان به مدینه بازگشتند (1).

ص: 520

در گزارشی آمده است که علت حرکت فرستادگان نصارای نجران به مدینه آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نامه ای برای اهل نجران نوشت که در آن آمده بود به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، اما بعد: بی تردید من شما را از پرستش بندگان به پرستش خدا دعوت می کنم و از ولایت بندگان به ولایت خدا فرامی خوانم پس اگر سرپیچی کنید باید جزیه پردازید و اگر از پرداخت جزیه سرپیچی کنید به معنای اعلان جنگ با اسلام است.

وقتی که این نامه به اسقف اعظم رسید و آن را خواند در مانده شد و به شدت هراسان و حیرت زده شد. بنابراین کسی را به سراغ یکی از اهالی نجران، که او را شرحبیل بن وداعه می خواندند، فرستاد. او از قبیله همدان بود اسقف تا آن روز هرگز کسی را برای حل مشکل سختی به نزد خود نخوانده بود نه از ایهم و نه از سید و نه از عاقب برای رفع مشکل خود کمک نخواستند بود بنابراین اسقف نامه رسول خدا را به او داد و شرحبیل نامه را خواند. اسقف گفت: ای با مریم نظر تو چیست؟

شرحبیل گفت: من می دانم که خدا به ابراهیم و وعده داده است که نبوت در فرزندان اسماعیل علیه السلام باشد. نظر من در امور دنیایی پسندیده است. پس اگر این امر یکی از امور دنیایی می بود تو را راهنمایی می کردم و درباره آن کوشش خودم را برایت انجام می دادم.

بنابراین، اسقف گفت: ساکت شو و بنشین.

آنگاه اسقف شخصیت دیگری که او را عبدالله بن شرحبیل می خواندند و از بزرگان بود، فراخواند او فردی بود از فرزندان ذی أصبح او نیز سخنانی مانند سخنان شرحبیل را گفت. اسقف به سوی کس دیگری به نام جبار بن فیض که از بنی حارث بن کعب بود فرستاد و او هم سخنانی چون سخنان شرحبیل و عبدالله به اسقف گفت. هنگامی که همه نظرها بر این سخنان استوار گشت و همگی یک نظر دادند اسقف دستور داد ناقوس کلیسا را به صدا در آورند و جامه های راهبان را برافراشتند. اینها کارهایی بود که در هنگام بروز حادثه یا مشکلی که در روز اتفاق می افتاد انجام می دادند چنانچه حادثه مهمی در شب رخ می داد ناقوس کلیسا را به صدا در می آوردند و در صومعه ها آتش می افروختند. بنابراین، اهالی وادی از بالا و پائین سرزمین نجران اجتماع کردند. طول وادی آنها به

اندازه ای بود که یک سوارکار تندرو در یک روز می پیمود در آن وادی هفتاد و سه روستا و دهکده بود که یکصد و بیست هزار جنگجو در آنجا زندگی می کردند.

اسقف نامه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را برای آنان خواند و نظر آنها را درباره آن نامه جویا شد. همه اهل وادی موافق بودند که شرحییل بن وداعه همدانی و عبدالله بن شرحییل و جبّار بن قیس حارثی را به سوی پیامبر بفرستند، تا اطلاعاتی از او کسب کنند و بازگردند(1).

### ورود نصاری نجران به مدینه

هنگامی که نصرانیهای نجران به سوی مدینه آمدند بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم وارد شدند. بنا بر قولی آنان شصت نفر سواره بودند که بیست و چهار نفر از آنان شخصیتهایی از بزرگان سرزمین نجران به شمار می رفتند از این بیست و چهار نفر سه نفرشان سرکرده همه بودند. یکی از آن سه نفر عاقب بود که فرمانده و صاحب نظر آنها بود. او کسی بود که در کارها با او مشورت می کردند و رأی و نظری صادر نمی کردند مگر با نظر و دستور وی. نام اصلی او عبدالمسیح بوده است نفر دیگر کسی بود که پناهگاه همگان و فریادرس قوم خود به شمار می رفت و قویترین و صبورترین آنان بود. نام وی ایهم بوده است. دیگری ابوحارثه بن علقمه از بنی بکر بن وائل بود که اسقف و پیشوای دینی آنها بود، و به آنان درس می داد و جایگاه بلندی داشت کتابها و تعالیم دینیشان را به آنان می آموخت و پادشاهان نصرانی، روم او را شریف می داشتند و به آقایی برگزیده بودند و به او خدمتها می کردند و برایش کلیساها ساخته بوند و به سبب اخباری که از دانش و اجتهاد وی در امر دین مسیحیت شنیده بودند عطاهای فراوانی برایش می فرستادند.

هنگامی که آنها از سرزمین نجران به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به راه افتادند، ابوحارثه سوار برآستر خویش به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حرکت بود و برادرش کرز بن علقمه در سمت چپ او؛ ناگهان آستر ابوحارثه لغزید کرز گفت: هلاک باد آن دور دست [نشین]. ابوحارثه به برادرش گفت تو هلاک شوی کرز بن علقمه با تعجب پرسید: ای برادر برای چه؟

ص: 522

ابو حارثه گفت: به خدا سوگند قطعاً او همان پیامبر امی است که انتظارش می رود. کرز به برادرش گفت: با اینکه این مطلب را می دانی چرا از او پیروی نمی کنی؟ گفت: آنچه که این قوم برای ما انجام داده اند مرا باز می دارد. آنان ما را گرامی داشته اند؛ ما را ثروتمند کرده اند؛ و هرگز راضی نمی شوند مگر به مخالفت با حضرت اگر من از حضرت پیروی کنم این قوم نصرانی همه این چیزهایی را که می بینی از ما باز می ستانند و ما را از مقام و جایگاهمان عزل می کنند.

کرز بن علقمه سخنان برادرش را در دل نگه داشت تا آنکه بعدها مسلمان شد(1).

آنان در مسجد پیامبر بودند که وقت نمازشان رسید پس شروع کردند به زدن ناقوس(2) و برای اقامه نمازشان به پا ایستادند. اصحاب رسول خدا عرض کردند: ای پیامبر خدا آنان در مسجد شما نمازشان را به پای می دارند؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: رهایشان کنید. آنان هنگامی که از نمازشان فراغت یافتند نزد رسول خدا آمدند و گفتند: مردم را به سوی چه فرامی خوانی؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: به سوی اقرار به یگانگی خدایی که جز او خدایی نیست و اینکه من فرستاده خدا هستم و اینکه قطعاً عیسی بنده آفریده شده ایست که می خورد و کارهایی از او سر می زند(3). آنان گفتند: پدرش چه کسی بود؟

در این هنگام به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم وحی شد که به آنها بگو درباره آدم چه می گوئید؟ آیا او بنده آفریده شده ای بود که می خورد و می آشامید و کارهایی از او سر می زد و ازدواج می کرد؟

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم این سؤاها را از آنان پرسید آنان گفتند آری

پیامبر علیه فرمود: پدرش چه کسی بود؟

ص: 523

---

1- السیره النبویه، ج 4، ص 108.

2- شاید مراد از ناقوس در اینجا همان چوبهایی باشد که به گردن می آویختند و در هنگام نماز با زدن آن دو چوب بر هم وقت نماز را اعلان می کرده اند

3- شاید علت اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم از فعل مضارع درباره حضرت عیسی علیه السلام بکار برد این باشد که عیسی عالم علیه السلام زنده و حی است و در آسمان چهارم است و در زمان ظهور امام زمان عجل الله فرجه به زمین خواهد آمد.

آنان متحیر شدند و ساکت ماندند و پاسخی نداشتند. خدای تعالی وحی فر فرستاد که: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ\* الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ\* فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (1)؛ «در واقع، مثل عیسی نزد خدا همانند مثل [آفرینش] آدم است [که] او را از خاک آفرید؛ سپس به او گفت: "باش پس وجود یافت. آنچه درباره عیسی گفته شد [حق [و] از سوی پروردگار توست. پس از تردیدکنندگان مباش. پس هر که در این باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو بیایید پسرانمان و پسرانمان و زنانمان و زنانتان و ما نفس خود و شما نفس خویش را فراخوانیم؛ سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» (2).

## مباحله آخرین راه حل

هنگامی که این آیات نازل شد و خدا به رسولش له امر کرد که با نصارای نجران مباحله کند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنان را به مباحله دعوت فرمود، زیرا اهل نجران با آنکه در بحث و مناظره درمانده و ساکت ماندند و به خطای خود پی بردند اما به دلیل تعصب، نخواستند تسلیم حق شوند؛ حقی که با تمام وجود آن را شناختند. لذا راهی نبود مگر اینکه به واسطه نیایش از درگاه خدای متعال عذابی نازل شود و بر کسی که باطل کار است فرود آید، تا آنان حقیقت را با چشمان خود ببینند به این دلیل بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به آنان فرمود: با من مباحله کنید؛ اگر من صادق بودم لعنت خدا بر شما نازل می شود و اگر من در ادعای خود کاذب بودم طبعاً بر من نازل خواهد شد.

پس نصارای نجران که هیچ راهی جز مباحله را برای خود نمی دیدند و هیچگاه نیز چنین انصاف و عدالتی را ندیده بودند ناچار گفتند: انصاف دادی

آنگاه محل و زمان مباحله را با رسول خدا تعیین کردند (3).

ص: 524

1- سوره آل عمران آیه های 59 تا 61

2- بحار الانوار، ج 21، ص 340

3- همان.



آشکار است که هیچ کس دلیری آن را ندارد که کس دیگری را به مباحله فرا بخواند، مگر آنکه دعوت کننده به مباحله بر حقانیت خود یقین و باور داشته باشد. به همین سبب بود که وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مسیحیان نجران را به مباحله فراخواند و زمان و مکان مباحله را با آنان قرار گذاشت وحشت در دل‌هایشان قرار گرفت. بنابراین، وقتی به سوی خانه‌هایشان باز می‌گشتند، رئیسان و بزرگان‌شان سید و عاقب و ایهم گفتند: بی تردید اگر او پیامبری بر حق نمی‌بود ما را به مباحله فرا نمی‌خواند.

آنگاه برای دریافت حقانیت پیامبر نشانه‌ای را گذاشتند و گفتند: اگر حضرت با قوم و اصحاب خود با ما مباحله کرد، در آن صورت او پیامبر نیست و اگر تنها با خانواده‌اش با ما مباحله کرد، با او مباحله نخواهیم کرد چرا که او خانواده خود را جلو نمی‌اندازد، مگر اینکه بر حق باشد و در گفتار خود صادق و راستگو.

### تفسیر عملی آیه مباحله

وقتی بامداد روز بیست و چهارم ماه ذی حجه سال نهم هجرت فرارسید، نصاری نجران به سوی وعده‌گاهشان حرکت کردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود و امام حسن و امام حسین علیهما السلام در جلوی حضرت و فاطمه زهرا علیهما السلام به دنبال سر حضرت حرکت می‌کردند به راه افتاد و می‌فرمود اینان فرزندانمان حسن و حسین علیهما السلام و او هم

زنان ما فاطمه علیها السلام (1) و ایشان هم (أنفسنا) جانهای ما: علی علیه السلام. [دیگر چه می‌خواهید؟]

نصارا درباره آنان پرسیدند این گروه چه کسانی هستند؟ و به آنها پاسخ دادند: آن مرد پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و جانشین و داماد پیامبر خدا علی بن ابی طالب است؛

و این خاتون دختر پیامبر خدا، فاطمه زهرا است و این دو عزیز پسران دختر پیامبرند (2).

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم وقتی که به میعاد رسید پیش آمد و بر زانوان خویش به زمین نشست

ص: 525

---

1- و این در حالی بود که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در آن روزها چند همسر داشت که هیچ یک را برای مباحله همراه نبرد

2- بحار الانوار، ج 21، ص 340

و علی علیه السلام را جلوی خود قرار داد و فاطمه زهرا علیها السلام را پشت سر و امام حسن را سمت راست و امام حسین ما را سمت چپ و فرمود: وقتی که من دعا کردم شما آمین بگوئید. و کف دستان خود را در حالی که انگشتان دست خود را از هم باز کرده بود رو به آسمان بالا برد و نصرانیها را برای مباحله فراخواند اسقف آنان، عبدالمسیح بن نونان وقتی که این حالت را دید گفت به خدا سوگند محمد به گونه ای بر زانوان خویش نشسته است که پیامبران برای مباحله می نشستند(1). واقعاً چهره هایی را می بینم که اگر خدای متعال را بخوانند بی تردید دعایشان مستجاب می گردد.

و شرحییل گفت: اگر این مرد پیامبری فرستاده شده از سوی خدا باشد و ما با او مباحله کنیم در آن صورت همگی هلاک می شویم و یک تار مو و ناخن هم از ما بر زمین نمی ماند. پس دو نفر همراهان او به شرحییل گفتند: پس چاره چیست؟

او گفت: نظر من آن است که آن حضرت را داور کنیم و به فرمان او عمل کنیم. واقعاً او را مردی می بینم که هرگز از روی ستم حکم نمیراند(2) بنابراین در میان خود به مشورت پرداختند و سرانجام گفتند: به خدا سوگند او حتماً پیامبر است و چنانچه با ما مباحله کند، خداوند صد، البته دعایش را مستجاب می کند و ما همگی نیست و نابود خواهیم شد و ما راه نجاتی برای گریختن از فرمانش نداریم، مگر اینکه از حضرت بخواهیم این مباحله را واگذارد و از گناه ما درگذرد.

بنابراین جلو آمدند و به رسول خدا گفتند: ما به فرمان تو رضایت داریم؛ پس شما هم از مباحله با ما چشم پوشی کن و درگذر و گناه ما را ببخش(3).

### سند صلح نجران

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم لعن و نفرین نکرد و بازگشت و با آنان بر پرداخت جزیه مصالحه فرمود و از گناه ایشان چشم پوشید و برای آنان این نامه را نگاشت: به نام خدای بخشنده

ص: 526

---

1- همان، ص 343

2- همان، ج 35، ص 246.

3- همان، ج 21، صص 347 تا 340.

بخشایشگر، این نامه ای است که محمد پیامبر، فرستاده خدا برای اهل نجران می نگارد و بدین وسیله چنین مقرر می دارد همه میوه ها همه طلاها نقره ها، اموال و بردگانشان را به آنان وا می گذارد و بر آنان منت می نهد در برابر دو هزار جامه نو که در هر ماه رجب و در هر ماه صفر یک هزار جامه پردازند که هر جامه باید به ارزش یک اوقیه چهل درهم] باشد و چنانچه از این مقدار کم یا زیاد باشد مابه التفاوت بایستی محاسبه شود و آنچه از زره ها یا اسبها یا اموالی که از آنان به جای حله گرفته می شود باید محاسبه شود تا با ارزش هر جامه چهل در هم برابر شود اهالی نجران باید از فرستادگان من پذیرایی کنند و آنان را تا بیست روز و یا در حدود بیست روز پذیرایی و نگهداری کنند و هیچ فرستاده ای از فرستادگان من بیشتر از یک ماه نباید در آنجا ننگه داشته شود. و اهالی نجران باید هنگامی که دسیسه ای به انگیزه تحریک مسلمانان در یمن پیش آید، و گریزی [از مقابله با آن نباشد سی زره و سی رأس اسب و سی نفر شتر در اختیار مسلمانان قرار دهند، و آنچه را که فرستادگان من از آنان امانت می گیرند اعم از زره ها و اسبها و زین ها و... چنانچه خسارت ببیند یا از بین برود بر عهده آن فرستاده است تا آنها را بازگرداند خسارت را جبران کند نجران و اطراف آن در امان خدا و عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. جانشان و ساکنان سرزمینها و اموالشان و حاضر و غائبشان و خویشان و نزدیکان آنها و معاملات و داد و ستدهای آنها در پناه و امان خدا و در حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. آنان بر عهد و پیمانشان باقی می مانند و هیچ حقی از حقوق آنان چه شخصی و چه اجتماعی، تغییر نمی کند و اسقفی از اسقفهای آنان عوض نمی گردد و هیچ راهبی از رهبانیتش منع نمی گردد و هیچ برده ای از بردگی اش خارج نمی شود و آنچه که در اختیار اهالی نجران است، چه کم و چه زیاد همه در حمایت و ضمانت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار دارد و دیه و خونی که در زمان جاهلیت بر آنان بوده دیگر بر گردن آنها نمی باشد و هیچ خسارتی بر آنها وارد نخواهد شد و هیچ مالیاتی غیر از جزیه] از آنان گرفته نمی شود و هیچ لشکری بر سرزمین آنها نمی تازد و هر که برای موارد پیش گفته تجدید نظر خواهد نمود از آن را پردازد، نه ستم کند و نه ستم بیند و هرکس که ربا خورد از کفالت و حمایت من بیرون است. و هیچ شخصی از آنان به جای ظمی که شخص دیگری مرتکب شده است، عقوبت و مجازات

نمی شود تمامی این موارد که طی این نوشتار تحت الحمایه خدا و کفالت محمد فرستاده خدا صلی الله علیه وآله و سلم قرار گرفت تا زمانی که اراده خدا فرا رسد باقی خواهد بود و به این وسیله خیرخواهی و صلح برقرار است تا وقتی که آنها ظلمی نسبت به مسلمانان روا ندارند(1).

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم به آنها فرمود هان بدانید سوگند به آن که من را به حق برانگیخت اگر با آن کسانی که از اهل بیت خود به همراه داشتم با شما مباحله می کردم، خدا هیچ نصرانی ای را در روی زمین باقی نمی گذاشت مگر اینکه او را نابود می کرد و خدا چنان آتشی بر سر زمین شما می افروخت که شمایان را سخت میسوزانید و سپس این آتش را زودتر از یک چشم بر هم زدن به سوی کسانی که در پشت سرتان هستند [رومیان و دیگر نصرانیان می فرستاد و آنان را نیز به سختی می سوزانید.

آنگاه جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرود آمد و به حضرت گفت: خدا به تو سلام می فرستد و خطاب به تو می فرماید: "سوگند به عزت و جلال خودم و به بلندای جایگاه خودم، که اگر با آنها که از اهل بیت تو به همراهت بودند با اهل آسمان و زمین مباحله می کردی، به یکباره آسمان بر اهل آسمان و زمین فرو می افتاد و زمینها قطعه قطعه و روان و متلاشی می گشت، به گونه ای که دیگر چیزی بر روی آنان قرار نگیرد.

پس در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دستان خویش را برداشت، و در حالی که چشمانش به سوی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام دوخته شده بود، فرمود: «علی من ظلمکم حقکم و بخسنی الأجر الذي افترضه الله علیهم فیکم بهلة الله تتابع إلى یوم القیامة(2)»، لعنت خدا پیوسته، تا روز قیامت بر آن کسانی باد که نسبت به حق شما ظلم روا می دارند و مزد و پاداشی که خدا نسبت به من درباره شما بر آنان واجب کرده است نادیده گرفته و ستم روا می دارند».

### آیه مباحله مدال افتخار از سوی خداوند

از علی علیه السلام روایت شده است رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم هنگامی که برای مباحله با نصاری نجران حرکت کرد، من، فاطمه حسن و حسین ها را به همراه خود برد.

ص: 528

1- البدایة والنهایة، ج 5، ص 66.

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 355

واز مجاهد نقل شده است به ابن عباس گفتم: رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به وسیله چه کسانی می خواست با نصارا مباحله کند؟ گفت علی فاطمه حسن و حسین علیهم السلام و مقصود از "أنفس" در آن آیه، پیامبر و علی علیه السلام هستند.

و از شعبی نقل شده است که گفت: جابر گفت: «انفسنا و أنفسکم» خود ما در آیه همان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و علی علیه السلام می باشند و مراد از فرزندان، ما امام حسن و امام حسین هستند و مراد از زنان ما فاطمه زهرا علیها السلام است.

و از سعد بن ابی وقاص نقل شده که گفته است هنگامی که فرمایش خدای متعال نازل شد که: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (1)، «به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نمائیم شما هم زنان خود را ما از جانهای خود دعوت کنیم شما هم از جانهای خود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم علی علیه السلام، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین را فراخواند و گفت: بارخدا یا اینان خانواده منند (2).

و امثال این اشارات از دلیلهایی هستند که اثبات می کند آیه مباحله، نشان افتخاری است که خدای متعال به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و اهل بیت پیامبرش عطا کرده است و ایشان را به آن نشان مخصوص گردانید و این افتخار برای آنان است نه برای هیچ یک از بندگان خدا.

### سریه بجلی

و در همین سال نهم هجری، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای تخریب و نابودی «ذی الخلصه»، - بتی که بعضی از قبائل عرب آن را عبادت می کردند - جریر بن عبدالله بجلی را فرستاد.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سوی «ذی الکلاع» که نامش سمیفیع بود نیز سریهای گسیل داشت. ذی کلاع و همسرش خزیمه دختر ابرهه بن صباح اسلام آوردند. برخی گزارش کرده اند که کارش به جایی رسیده بود که ادعای خدایی می کرد.

ص: 529

1- سوره آل عمران، آیه 61

2- بحار الأنوار، ج 21، صص 339 و 340.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از غزوه تبوک به مدینه بازگشت عمرو بن معدیکرب که از قبیله بنی زبید بود نزد حضرت آمد. او از شعرای سلحشور زمان جاهلیت بود. آمدن او به مدینه در اوایل سال دهم از هجرت مبارک نبوی واقع شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: ای عمرو، اسلام بیاور تا خدا تو را از ترس و بیم بزرگتر در امان بدارد.

او گفت: فزع اکبر - ترس و بیم بزرگتر - چیست؟ چون من هرگز نمی ترسم.

پیامبر فرمود: ای عمرو، بی تردید چنانکه تو می پنداری نیست. قطعاً بر همه مردم در آن روز بانگی زده می شود، بانگی که هیچ مرده ای نمی ماند، مگر آنکه زنده می شود، و هیچ زنده ای نیست مگر آنکه می میرد؛ جز مواردی که خدا بخواهد. سپس بانگ دیگری بر مردم زده می شود و همه آنانی که مرده اند زنده می شوند و همگی به صف می ایستند و آسمان شکافته و زمین در هم کوبیده و کوهها متلاشی می شوند به سختی و شدت و شراره های آتش به اندازه کوهها پرتاب می شود و هیچ جاننداری نمی ماند مگر اینکه قلبش از جای کنده می شود و گناهانش را به یاد می آورد و به خود مشغول می گردد. مگر آنان که خدا خواهد پسای، عمرو تو از اینها به کجا خواهی رفت؟

عمرو گفت: سخنی از رویداد مهمی می شنوم

پس او به خدا و رسولش ایمان آورد و گروهی از قوم او که همراهش بودند نیز ایمان آوردند و به سوی قبیله خویش بازگشتند.

آنگاه عمرو بن معدیکرب به قاتل پدرش برخورد کرد و گریبان او را گرفت و او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آورد و گفت مرا نسبت به این تبهکار که پدر مرا کشته است یاری کن. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آنکه به او دستور داد تا او را آزاد کند به او فرمود: اسلام آنچه را که در جاهلیت بوده است باطل کرده است.

بنابراین، عمرو از این سخن و دستور اسلام خشمگین شد و در حالی برمی گشت که از دین خارج شده بود او در راه بازگشت به سوی قبیله خود بر گروهی از قبیله بنی حارث

## دو سریه همزمان

هنگامی که خبر یورش و هجوم عمرو بن معدیکرب به گروهی از قبیله بنی حاره کعب به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم رسید علی علیه السلام را فراخواند و او را فرمانده مهاجران قرار داد و به سوی قبیله بنی زبید فرستاد. علاوه بر آن همچنین پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خالد بن ولید را با گروهی از اعراب گسیل داشت و به او امر کرد که به سوی جعفی که تیره ای از قبیله مذحج می باشد حرکت کنند و هرگاه که دو سریه به هم پیوستند علی فرمانده هر دو سپاه خواهد بود. علی علیه السلام حرکت کرد و خالد بن سعید بن عاص را در مقدمه سپاه قرار داد و پیشاپیش سپاه او را روانه کرد خالد بن ولید هم ابوموسی اشعری را در جلوی سپاه خویش قرار داد. اما جماعت تیره جعفی، همانا وقتی که خبر حرکت سپاه اسلام را شنیدند به دو گروه تقسیم شدند یک گروه از آنان به سوی یمن گریختند و گروه دیگر نیز به قبیله بنی زبید پیوستند.

وقتی که خبر فرار آنان به علی علیه السلام رسید ایشان نامه ای به خالد بن ولید نوشت که «هر جا که پیک من به تو رسید همان جا بمان. ولی خالد نافرمانی کرد و از حرکت باز نایستاد. بنابراین علی علیه السلام به خالد بن سعید نوشت که راه را بر خالد بن ولید بگیرد و او را نگه دارد تا علی علیه السلام به او برسد. سپس به حرکت خود ادامه داد تا در سرزمینی به نام کسر با بنی زبید روبه رو شد. وقتی که بنی زبید علی را دیدند به عمرو بن معدیکرب گفتند: چه حالی خواهی داشت در آن زمان که با این جوان قریش روبه رو شوی و او از تو باج خواهد؟ گفت: به زودی هنگامی که با او ملاقات کنم معلوم خواهد شد که چگونه هستم.

سپس در حالی که مبارز می طلبید حرکت کرد علی علیه السلام با شتاب به سوی او برخاست که خالد بن سعید گفت: ای ابا الحسن پدر و مادرم فدایت باد اجازه بده من با او مبارزه کنم.

علی علیه السلام به او فرمود: اگر خود را واقعاً در اطاعت من می دانی، در جای خود بایست. او هم اطاعت کرد و ایستاد آنگاه علی علیه السلام به جنگ با او شتافت و فریادی بر او کشید،

ص: 531

که باعث شد عمر و پشت به میدان کند و بگریزد، ولی برادر و نیز پسر برادر او ایستادند و کشته شدند و همسر عمرو، رکانه دختر سلامه همراه با تنی چند از زنانشان اسیر شدند آنگاه علی علیه السلام خالد بن سعید را جانشین خود در بنی زبید قرار داد تا زکات آنها را جمع کند و کسانی را که از ترس گریخته اند و مسلمان می شوند و باز می گردند، امان دهد.

عمرو بن معدیکرب نیز از کسانی بود که بازگشت و از خالد بن سعید اجازه بازگشت به دین اسلام را خواست و خالد نیز به او اجازه داد تا به اسلام بازگردد. عمرو همچنین درباره زن و فرزندانش نیز با خالد گفت و گو کرد و خالد هم آنان را، که اسیر شده بودند، به عمرو بخشید. عمرو شمشیری داشت که آن را «صمصامه» می نامید. وقتی خالد بن سعید زن و فرزندانش را به او بخشید عمرو نیز صمصامه را به خالد هدیه کرد(1).

### دو سریه به سوی یمن

آنگاه در سال دهم هجری و بعد از ماجرای عمرو بن معدیکرب، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خالد بن ولید را به سوی مردم یمن گسیل داشت تا آنان را به اسلام فراخواند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم عده ای از مسلمانان از جمله براء بن عازب را به همراه خالد روانه کرد خالد بن ولید و همراهانش پس از ورود به یمن شش ماه در آنجا ماندند و مردم را به اسلام دعوت کردند، ولی حتی یک نفر دعوت آنان را نپذیرفت. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم علی علیه السلام را فراخواند و به او دستور داد تا به سوی یمن حرکت کند و خالد و همراهانش را بازگرداند و به حضرت فرمود: اگر کسی از همراهان خالد خواست که همراه تو بماند به او اجازه ماندن بده.

براء بن عازب روایت می کند که من از کسانی بودم که همراه علی علیه السلام در یمن ماندم. هنگامی که خبر رسیدن علی به مردم یمن رسید، گرد آمدند و علی بن ابی طالب علیه السلام، نماز صبح را برای ما به جماعت اقامه کرد، سپس در پیشاپیش ما حمد و سپاس خدا را به جای آورد و پس از ستایش خدا نامه ای را که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم برای اهل یمن نوشته بود برای آنان خواند بنابراین، همه قبیله همدان در یک روز اسلام آوردند که علی علیه السلام این

ص: 532



مطلب را برای رسول خدا نوشت.

هنگامی که نامه علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رسید و نامه برای حضرت قرائت شد ایشان خوشحال شد و به سجده افتاد و شکر الهی را بجای آورد سپس سرش را بلند کرد و نشست و فرمود: سلام بر همدان .

آنگاه پس از اسلام آوردن همدان، اهالی یمن نیز به دنبال آنان اسلام را پذیرفتند(1).

## از آموزه های آسمانی

علی علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم هم مرا به یمن فرستاد و فرمود: یا علی، نباید با کسی جنگ کنی تا اینکه او را به اسلام دعوت کنی. به خدا سوگند که اگر خدا (تنها) یک مرد را به دست تو هدایت کند برای تو از آنچه که خورشید بر آن می تابد و غروب می کند، بهتر است. علی علیه السلام می فرماید من گفتم: ای رسول الله مرا می فرستی تا در میان آنان حکم کنم در حالی که من جوان هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با دست خویش بر سینه من زد و گفت: «اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه» بارخدا یا قلب او را هدایت فرما و زبان او را خودت مواظبت کن و سوگند به آن که جانم در دست اوست حتی در قضاوت بین دو نفر نیز هرگز شک نکردم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به علی علیه السلام سفارتهایی کرد و فرمود ای علی، تو را سفارش می کنم به دعا کردن؛ زیرا قطعاً همراه دعا کردن اجابت هم خواهد آمد. و به شکرگزاری و به درستی که همراه شکرگزاری فزونی و زیادت هست تا می توانی به عهد و پیمان وفا کن و آن را به جای آور و تو را نهی می کنم از نیرنگ که نیرنگ فرود نمی آید مگر برکننده اش، و تو را باز می دارم از ستم که هر کس به او ظلمی شود حتماً خداوند او را یاری می کند.

## آزار علی آزار رسول خداست

شیعه و سنی از عمرو بن شاس اسلمی روایت کرده اند که گفته است: هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی یمن حرکت می کرد من در لشکر ایشان بودم از علی علیه السلام رفتاری و

ص: 533

برخوردی دیدم که آن را نوعی آزار و ستمی نسبت به خود شمردم و در دل خویش نسبت به علی علیه السلام آزرده شدم. بنابراین، وقتی که به مدینه رسیدم پیش یکی از دوستان و آشنایانم گلایه ای را که از علی علیه السلام داشتم به او گفتم.

بالاخره، این مطلب به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رسید و روزی از روزها که رسول خدا هم در مسجد نشسته بود، نگاهش را به من دوخت تا آنکه من در حضور ایشان به زمین نشستم. ایشان فرمود ای عمرو بن شاس، تو مرا آزار داده ای؟

من عرض کردم ما همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم؛ به خدا پناه می برم از اینکه من به رسول خدا آزاری برسانم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که علی را آزار دهد در واقع مرا آزرده است (1) - (2).

### سریه اسامة بن زید

این سریه آخرین سریه ای بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در واپسین روزهای عمر شریفش گسیل داشت که شرح آن در پی خواهد آمد (3).

ص: 534

---

1- . ر.ک: همان، ج 21 ص 360. وج 39، ص 232

2- همان، ج 21، صص 360 و 361

3- به فصل آخر همین کتاب مراجعه شود.

فصل ششم : سفیران و پیام اوران

اشاره

ص: 535



## سال آمد و رفت سفیران و فرستادگان

در سال هشتم از هجرت مبارک نبوی، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مکه را فتح کرد و قریش فرمانبردار ایشان گشت و ایشان از غزوه تبوک فراغت یافت و پس از اینکه قبیله ثقیف اسلام آورد و همچنین علی بن ابی طالب پس از اعلان برائت در مراسم حج سال نهم از هجرت مبارک نبوی به مدینه مراجعت کرد سفیران و نمایندگان قبائل عرب از گوشه و کنار و دور و نزدیک از هر سوی جزیره العرب پی در پی به مدینه روی آوردند.

همچنین در سال دهم هجرت بود که پیامبر خدا فرستادگان خود را به گوشه و کنار عالم گسیل داشت و این آمد و رفت سفیران و نمایندگان در فاصله میان فتح مکه تا زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ادامه داشت. همچنین نامه نگاریها و ارسال پیامها توسط ایشان به پادشاهان و رؤسای قبایل و گروهها از سال ششم هجرت مبارک نبوی و بعد از انعقاد صلح حدیبیه تا زمان ارتحال آن حضرت ادامه داشت از آنجا که این رویکرد سفیران و نمایندگان به طور مستمر تا زمان ارتحال ایشان ادامه پیدا کرد ایشان در وصیتهای خویش فرموده اند که: «أجیزوا الوفد؛ به هیتهای نمایندگی هدیه دهید».

## نمایندگان قبایل هوازن و ثقیف

از جمله کسانی که نزد رسول خدا که آمدند نمایندگان قبایل هوازن بودند که ماجرای آنان را ذکر کردیم. همچنین به نمایندگی از قوم ثقیف عروة بن مسعود ثقفی نزد رسول خدا آمد، که مسلمان شده بود آنگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست تا برگردد و قوم خود را پند و موعظه کند و از پیامدهای کافری بازشان بدارد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: من بیم آن دارم که تو را بکشند. او گفت: آنان اگر مرا در حالی که خواب هستم دریابند، از سر سر ارادت و و مهرورزی به من بیدارم نمی کنند.

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او اجازه فرمود و او به طائف بازگشت و قوم خود را به اسلام دعوت کرد و آنان را نصیحت کرد. اما آنان از وی نافرمانی کردند و حتی به او دشنام دادند و ناسزا گفتند تا آنکه صبحگاهان هنگامی که او در اتاقی از خانه خویش ایستاد و اذان گفت و شهادتین را بر زبان آورد یکی از افراد قومش تیری به سوی او پرتاب کرد و او را به شهادت رسانید. بعد از این ماجرا بود که مردانی از بزرگان و اشراف قبیله ثقیف که در حدود ده نفر بودند به نمایندگی از ثقیف نزد رسول خدا آمدند و اسلام آوردند که پیش از این در این باره نوشته ایم پس از آن نمایندگان ثقیف قوم خودشان را به اسلام فراخواندند و آنان هم اسلام آوردند.

وقتی که قبیله ثقیف اسلام آورد فرستادگان عرب به سوی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم روی آوردند و گروه گروه به دین اسلام وارد می شدند؛ چنان که خدای متعال در سوره نصر فرموده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ \* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (1)، «به نام خدای بخشنده بخشایشگر، هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد و ببینی که مردم گروه گروه در دین خدا در آیند پس به ستایش پروردگارت نیایشگر باش و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است».

### نمایندگان بنی تمیم

نمایندگان بنی تمیم با گروهی از بزرگان و امیران بنی تمیم به ریاست «عطار بن حاجب بن زراره نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمدند که اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر، و قیس بن عاصم و عیینة بن حصن فزاری و عمرو بن أهتم در میان آنها بودند از میان این عده، اقرع و عیینة پیش تر اسلام آورده بودند و در فتح مکه و غزوه حنین و طائف نیز همراه پیامبر حضور داشتند و هنگامی که نمایندگان بنی تمیم نزد پیامبر آمدند اقرع و عیینة نیز به همراه نمایندگان قوم خود نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آمدند و حضرت آنان را پذیرفت و به نیکی با آنها رفتار کرد(2).

ص: 538

1- سوره نصر، آیه های 1 تا 3

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 364.

از کسانی که نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمدند، نمایندگان بنی عامر بن صعصعه بودند، که عامر بن طفیل و اربد بن قیس برادر مادری [ناتنی] لبید بن ربیع شاعر نیز در میان آنان بودند. عامر و اربد پیشتر تصمیم گرفته بودند که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم را غافلگیر کنند و به شهادت برسانند. بنابراین، به پیامبر گفته شد ای رسول خدا این عامر بن طفیل است که به سوی شما می آید. رسول خدا هم فرمود: «او را به حال خود واگذارید، اگر خدا برای او خیر و خوبی بخواهد، هدایتش می فرماید. او پیش آمد تا آنکه در محضر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم ایستاد و گفت:

ای محمد اگر من مسلمان بشوم چه فایده ای برایم دارد؟

ایشان صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آنچه که برای مسلمانان هست برای تو نیز همان خواهد بود و آنچه بر آنان بایسته است برای تو نیز همان خواهد بود.

او گفت: آیا بعد از خودت حکومت را برای من قرار می دهی؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: این کار به عهده من نیست؛ تنها حق خداست و حکومت را برای هر که اراده فرموده باشد، قرار خواهد داد.

عامر گفت: پس بیا و حکومت بر چادرنشینها و صحرائشینان را برای من مقرر کن و خود شما بر شهرها و روستاها حکومت کن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: نه.

او گفت پس برای من چه چیزی را مقرر می کنی؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: فرماندهی سواره نظام را به عهده تو واگذار می کنم

او گفت مگر این منصب بر عهده من نیست؟<sup>(1)</sup>

نیز گفته اند هنگامی که نمایندگان بنی عامر نزد پیامبر خدا آمدند، عامر بن طفیل به رسول خدا گفت: ای محمد، رفتاری دوستانه با من داشته باش.

و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: نه مگر آنکه به خدای یکتا ایمان بیاوری.

و او این جمله را دوبار تکرار کرد. وقتی پیامبر خواسته او را نپذیرفت، عامر گفت:

ص: 539

به خدا قسم در جنگ با تو این بیابان را از لشکریان سواره آزاد و بی مانع و پیادگانی گردنکش و نافرمان پر خواهم کرد(1).

عامر به آرید گفته بود: هنگامی که به حضور آن مرد رسیدیم، من توجه او را به خود مشغول می کنم و نمی گذارم متوجه تو بشود. وقتی که دیدی من با او صحبت می کنم، تو از

پشت سر او حرکت کن و با شمشیر او را بزن. بنابراین، آرید از پشت سر آن حضرت حرکت کرد تا ایشان را با شمشیر بزند و شمشیر خود را نیز به اندازه یک وجب از نیام بیرون کشید که خدا دست او را به همان حال نگه داشت، به گونه ای که دیگر قدرت نداشت کاری انجام دهد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به طرف او توجه کرد و دید که او با شمشیر خود چه می کند. هنگامی که پشت کرد و از آنجا دور شد

رسول خدا هم چنین دعا کرد بار خدایا، شر عامر بن طفیل و آرید بن قیس را از من دور گردان؛ بار خدایا هر طوری که خود می خواهی مرا از آن دو محافظت بفرما. وقتی از نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بیرون رفتند، عامر به آرید گفت: چه شد آنچه را به تو امر کردم؟ او گفت وای بر تو به خدا قسم هرگاه برای آن کاری که به من دستور داده بودی اقدام می کردم تو در میان من و ایشان قرار می گرفتی پس آیا باید که تو را با شمشیر می زدم؟ بنابراین، خدا پاره آتش را بر آرید و شترش نازل کرد و هر دو سوار و سواری، سوختند. و گفته شده که خدای عزوجل فر فرستاد که «... وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ»(2)؛ و صاعقه ها را فرو می فرستد و با آنها هر که را بخواهد مورد اصابت قرار می دهد؟(3)

روایت شده که عامر به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گفت: به خدا سوگند به هر نخلی اسبی می بندم». پیامبر فرمود: خدا تو را از این کار باز می دارد و نیز فرزندان قبیله (یعنی اوس و خزرج). خداوند، عامر بن طفیل را به طاعون مبتلا کرد و او را در راه بازگشت به سوی قبیله اش هلاک کرد و در خانه زنی از بنی سلول جان داد این چنین بود که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم درباره عامر و آرید دعا کرده بود که خدایا دو مرد دلاور عرب را برای من به جای آن دو قرار بده.

ص: 540

1- همان، ص 365

2- سوره رعد، آیه 13.

3- بحار الانوار، ج 21، ص 365



بنابراین، زید بن مهلهل طائی که معروف به زیدالخیل بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را زیدالخیل آمدند! نامید؛ و نیز عمرو بن معدیکرب که جریان او را پیشتر بیان کردیم نزد ایشان آمدند(1).

### نمایندگان قبیله طی

نمایندگان قبیله طی در حالی که رئیس قبیله زیدالخیل و عدی بن حاتم در میان آنها بودند نزد پیامبر آمدند و هنگامی که به محضر ایشان شرفیاب شدند، رسول خدا با آنان گفت و گو کرد و به پذیرش اسلام فراخواند و آنان نیز پذیرفتند و نیکو مسلمانانی شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچگاه مردی از عربها را در نزد من به فضل و برتری یاد نکردند مگر آنکه، پس از آمدن به نزد من دیدم از آنچه که درباره او گفته می شود پائین تر است،

جز زید الخیل ؛ واقعاً او را آنچنان که بایسته است تعریف نکرده اند.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را زید الخیر نام نهاد هنگامی که زید از محضر پیامبر خارج شد و از مدینه به سوی سرزمین خود حرکت کرد، رسول خدا فرمود: «زید از تب مدینه نجات پیدا نمی کند و چنین هم شد؛ همین که به یکی از آبهای سرزمین نجد که به آن فرده می گفتند رسید تب او شدت پیدا کرد و همانجا از دنیا رفت(2).

### نمایندگان بنی زید

گروه نمایندگی بنی زید نیز که عمرو بن معدیکرب در میان آنان بود، در مدینه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند؛ که ماجرای عمرو بن معدیکرب و داستان مسلمانانی او را پیشتر از این نوشته‌هایم نیز درباره او گفته اند که او در جنگ مسلمانان با فارسین کشته شده است.

### نمایندگان عبدالقیس

نمایندگان قبیله عبدالقیس نیز نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند. قبیله عبدالقیس قبیله بزرگی بود که به عبدالقیس بن أفعمی بن دعمی بن جدیله بن أسد بن ربیعة بن نزار، نسبت داده

ص: 541

1- همان.

2- سیره النبی، ج 4، ص 999.

می شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آنان پرسید: از کدام قوم هستید؟

پس آنان گفتند: از ربیعه

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خیر مقدم بر نمایندگانی که نه شرمنده خواهند بود و نه پشیمان. آنان گفتند: ای پیامبر خدا بلا تردید میان ما و تو تیره ای از کافران مضر قرار گرفته اند و ما نمی توانیم خود را به شما برسانیم مگر در ماه حرام که آنها دست از جنگ بر می دارند. ما را به دستوری و سخنی امر فرما تا بدان عمل کنیم و به وسیله آن وارد بهشت شویم.

پیامبر فرمود: من شما را به چهار چیز امر می کنم و از چهار چیز باز می دارم شما را امر می کنم که به خدای یکتا ایمان آورید؛ آیا می دانید که ایمان به خدا چیست؟ گواهی دادن به اینکه خدایی جز خدای یکتا نمی باشد و محمد فرستاده خداست؛ و به پا داشتن نماز و پرداخت زکات و روزه ماه رمضان و اینکه خمس در آمد خویش را پرداخت کنید. و شما را از چهار چیز باز می دارم الدبّاء و الحنتم، والنقییر و المزفت [ و اینها نام چهار نوع ظرف مخصوص بود که در آنها شراب می ساختند ] و پیامبر خدا آنان را از میگساری نهی نمود. آنگاه سفارشهایی به آنان کرد و فرمود: دستورهایی که دادم فراگیرید و به آنها عمل کنید، و دیگران را نیز به عمل به این دستورها دعوت کنید (1).

آنان گفتند: ای پیامبر خدا آیا شما می دانید که "تقیر" چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آری تنه درخت خرماست که داخل آن را گود کرده و در آن خرما می نهید و سپس بر روی آن آب می ریزید تا به جوش می آید هنگامی که از جوشیدن افتاد، آن را می نوشند پس شاید کسی پسر عموی خود را به سبب مستی [ با شمشیر بزند. در میان نمایندگان عبد القیس فردی چنان ضربه ای برداشته بود او گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شرم می کردم و آن ضربه را از او پنهان می داشتم.

آنان گفتند: ای رسول خدا پس ما در چه ظرفی آب بنوشیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در مشکهای چرمی که دهانه آن را محکم بسته باشید. گفتند: ای رسول الله سرزمین ما بسیار موش دارد و مشکهای چرمی را سالم نمی گذارند

ص: 542

حضرت فرمود: حتی اگر موش آن را بخورد و این جمله را دو یا سه بار تکرار کرد [1]. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به اشج (2) عبد القیس فرمود: قطعاً دو صفت در تو هست که خدا آن دو را دوست می دارد: بخشش و بردباری [3].

## نمایندگان بنی حنیفه

نمایندگان بنی حنیفه نیز به نزد رسول خدا اه آمدند. مسیلمه کذاب که بعداً مرتد شد و ادعای پیامبری کرد در میان نمایندگان بنی حنیفه بود آنان مسیلمه را در کنار مرکبها و اسباب و لوازمشان گذاشته بودند و هنگامی که اسلام آوردند به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم عرض کردند که ما یکی از دوستان خود را در کنار لوازم و مرکبهایمان گذاشته ایم. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم همان عطاهایی را که برای نمایندگان بنی حنیفه دستور داده بود برای او هم سفارش فرمود: و آنان با عطای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سوی او بازگشتند. مسیلمه هنگامی که به یمامه رسید کافر و مرتد شد و ادعای پیامبری کرد و گفت: بی تردید من در پیامبری با او شراکت و همدستی می کنم. سپس شروع کرد به گفتن سخنانی مسجع و قافیه دار. او برای آنان سخنانی می گفت و آنها را با قرآن برابر می دانست مثلاً می گفت: «لقد انعم الله علی الجبلی، أخرج منها نسمة تسعی، من بین صفاق و حشی؛ خدا بر زنان باردار نعمت بخشیده است انسانی را از او خارج می کند که کوشش کننده است. از میان اندرونه شکم و پوستی که روی آنها قرار گرفته است.

از کارهایی که مسیلمه در یمامه کرد آن بود که نماز را از آنان برداشت و میگساری و زنا و چنین گناهایی را برای آنان حلال دانست. مسیلمه کذاب فرمانروای یمامه بود، همان طور که عنسی کذاب حاکم صنعاء بود نیز زنی به نام سجاح به دروغ ادعای پیامبری کرد و البته خدای متعال همه آنان را خوار و رسوا ساخت.

ص: 543

1- سبل الهدی والرشاد، ج 6، ص 369

2- اشج یعنی مرد سالخورده و نام او منذر بن عمر یا منذر بن حارث بوده است و اشج بنی عصر و اشج عبدی و اشج عصری نیز نامیده می شد.

3- السیره النبویه، ج 4، ص 89.

نیز گفته شده است که مسیلمه نامه ای به این مضمون به رسول خدا نوشت: از مسیلمه فرستاده خدا به محمد فرستاده خدا، اما بعد به درستی که من در این کار پیامبری با تو شراکت و همدستی می کنم و به درستی که نیمی از پیامبری از آن ما باشد و نیمی دیگر برای قریش و قریشیان مردمانی دادگر و با انصاف نمی باشند.

علی علیه السلام بنابراین فرستاده مسیلمه به همراه نامه او نزد پیامبر آمد و ایشان برای او نوشت: به نام خدای بخشنده بخشایشگر از محمد فرستاده خدا به سوی مسیلمه کذاب، سلام بر کسی که از راه راست پیروی می کند اما بعد پس قطعاً زمین از آن خداوند است و آن را به هر یک از بندگانش که بخواهد، واگذار می کند، و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است.

از ابن عباس گزارش شده که وقتی مسیلمه کذاب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد، می گفت: «اگر محمد حکومت را بعد از خودش برای من قرار دهد از او پیروی می کنم». او با عده زیادی از قوم خود به مدینه آمده بودند. پیامبر در حالی که قطعه ای از چوب درخت خرما در دستش بود و ثابت بن قیس بن شماس همراه ایشان بود جلو آمد تا اینکه جلوی مسیلمه کذاب که در میان یاران و همراهان خود قرار گرفته بود ایستاد و به مسیلمه فرمود: اگر این تکه چوب را از من بخواهی به تو نخواهم داد و امر (خواستار) خدا درباره تو تخلف نپذیرد و اگر سرکشی کنی و به حقیقت بازنگردی [خدایت از پای در خواهد آورد. و نیز گفته شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر به تو نشان داده می شد آن چیزی که درباره تو به من نشان داده شد [...] همین ثابت بن قیس به جای من پاسخ تو را می دهد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت.

ابن عباس گفت: من درباره این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر آنچه را که به من نشان دادند به تو هم نشان داده بودند از ایشان پرسیدم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: وقتی خواب بودم،

خوابی دیدم و در خواب به من وحی شد که دو نفر دروغگو بعد از من خروج می کنند: یکی از آنها عنسی است که در صنعاء خروج می کند و دیگری مسیلمه است در یمامه (1).

ص: 544

نمایندگان قبیله کنده با هشتاد نفر سواره که اشعث بن قیس نیز در میان آنان بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمدند. آنان در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به محضرشان شرفیاب شدند. کندی ها موهای خود را شانه کرده بودند و به چشمان خود سر مه کشیده و جبهه هایی فاخر و ابریشم دوزی شده بر تن داشتند. آنها وقتی به محضر ایشان داخل شدند رسول خدا فرمود: آیا هنوز اسلام نیاورده اید؟ آنان گفتند چرا آورده ایم.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: پس این ابریشم چیست که برگردنهای شماست؟

بنابراین، آنان ابریشمهایی (حریرهایی) را که به لباسهایشان دوخته شده بود شکافتند و آنها را از لباسهای خویش کنند و به زمین افکندند(1).

## نماینده ای از بنی مراد

فروه بن مسیک مرادی تنها و دور از پادشاهان و امیران قبیله کنده و جدا شده از آنان به نزد رسول خدا آمد. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: آیا از آنچه در یوم الردم" بر قوم تو رسیده است ناراحت و دلگیر هستی؟

در زمان جاهلیت میان قبیله مراد و مردم همدان جنگی رخ داده بود، که قبیله همدان بر قبیله مراد سخت تاخته بودند و آنچه خواسته بودند با آنان کردند تا جایی که آنان را ناتوان کرده بودند. آن حادثه را یوم الردم روز از کار افتادن و فلج شدن) می خواندند.

فروه در پاسخ رسول خدا هم عرض کرد چگونه کسی چون من ناراحت نباشد که قومش در یوم الردم چنان مصیبتی را به خود دیده است؟ پس رسول خدا به او فرمود: بی تردید این مصیبت برای قوم تو در دوران ظهور اسلام چیزی جز خیر به همراه ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم او را امیر و والی قبیله مراد و بنی زبید و مذحج قرار داد و خالد بن سعید بن عاص را نیز همراه او گسیل داشت تا زکات آن قبایل را جمع آوری کند و او تا زمان

ص: 545

ارتحال پیامبر خدا به همراه وی بود. فروة بن مسیك هنگامی که تنها و جدای از امیران و پادشاهان کنده به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حرکت کرد این اشعار را سرود

لما رأيت ملوك كندة أعرضت \*\*\* كالرجل خان الرجل عرق نساها

یَمَمْت راحلتی اُمّ محمداً \*\*\* ارجوا فواضلها وحسن ثرائها (1)

«هنگامی که دیدم پادشاهان کنده روی برتافته اند / مانند پای که در اثر مرض عرق النساء پای دیگر را ضعیف و ناتوان می سازد؛

با شتر خود به سوی محمد آهنگ حرکت کردم / که بخششها و توانگر شدن نیکو از او امید دارم.

### نمایندگان اشعریان

نمایندگان اشعریان اهل یمن نیز نزد رسول خدا آمدند. در گزارشی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آمدن آنها فرمود: به زودی قومی به اینجا می آیند که دلهایشان از دلهایتان نازکتر و شفافترا [است]. و پس از آن اشعریان آمدند اشعریون در حالی وارد مدینه شدند که این شعر را زمزمه می کردند:

غداً نلقی الأحبة \*\*\* محمداً و حزبه (2)

«فردا دوستان را ملاقات می کنیم / محمد صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش را».

### نمایندگان اهالی یمن

هیأت نمایندگی اهالی یمن نیز نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای فرستاده خدا ما آمده ایم تا دین خدا را بفهمیم و درباره آغاز این امر (آفرینش) از حضرتت سؤال کنیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود: آن زمان که خدا بود و دیگر هیچ نبود و عرش خدا آب قرار داشت، او همه چیز را در ذکر لوح محفوظ یا (قرآن مکتوب کرد (3).

ص: 546

1- تاریخ طبری، ج 2، ص 391

2- سبل الهدی والرشاد، ج 6، ص 273

3- البداية والنهاية، ج 1، ص 10.

صرد بن عبد الله آزدی نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد و نیکو مسلمانی شد و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم او را به امیری کسانی از قوم او که مسلمان شده بودند منصوب کرد و به او دستور داد همراه با مسلمانان آزد علیه مشرکانی که از قبایل یمن به سوی آنها می آیند بجنگد. بنابراین، او به امر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای جهاد با مشرکان حرکت کرد تا اینکه در جرش اترق کرد و جرش در آن زمان شهری بود که بعضی از قبایل یمن در آن سکونت داشتند.

خشم وقتی که خبر حرکت مسلمانان به سوی جرش را شنیدند به ساکنان جرش پیوستند و همگی در شهر سنگر گرفتند صرد بن عبدالله و مسلمانان در حدود یک ماه آنان را محاصره کردند و آنان از داخل شهر مقاومت و ایستادگی می کردند. بنابراین صرد بن عبدالله و لشکرش از محاصره شهر دست کشیدند و به صورت فرار به یکی از کوه های جرش رسیدند. اهالی جرش پنداشتند صرد بن عبدالله واقعاً از آنان گریخته است، به دنبال او از شهر بیرون آمدند تا او را تعقیب کنند و به او برسند لشکر صرد از این فرصت بهره بردند و از کمینگاه بیرون آمدند و جنگ میان آنان در گرفت.

از گزاره های تاریخی بر می آید که اهالی جرش نیز دو نفر از مردان خود را برای جست و جو و بررسی اسلام و مسلمانان به سوی رسول خدا فرستاده بودند. در همان میان که آن دو نفر جرش در محضر رسول خدا بودند، بعد از ظهر و نزدیکیهای غروب بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شکر در کدام یک از شهرهای خداوند است؟ آن دو جرش ایستادند و گفتند: ای رسول خدا در سرزمین ما کوهی است که به آن کسر گفته می شود و اهالی جرش آن را اینگونه نام نهاده اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قطعاً آن کوه کسر نیست بلکه شکر است.

آن دو گفتند: ای رسول خدا، ماجرای آن چیست؟

پیامبر فرمود: هم اکنون شتران خدا در آنجا قربانی می شوند.

آن دو جرش در نزدیکی از صحابه نشستند آن صحابی به آن دو گفت وای بر شما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر مرگ قومتان را به شما رسانید بیاید از او خواهش کنید که از خدا بخواهد و دعا کند تا مصیبت را از قوم شما بر طرف فرماید.

بنابراین، آن دو برخاستند و این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم درخواست کردند. ایشان

فرمود: «اللهم ارفع عنهم؛ بار خدایا مصیبت را از آنان برطرف کن

آن دو نفر جرسی از نزد پیامبر خارج شدند و به سوی قومشان برگشتند و دیدند

که در همان روز و همان ساعتی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم درباره آن سخن گفته بود، جنگ و مصیبت بر قوم آنان وارد شده بود بنابراین، نمایندگان جرش حرکت کردند تا نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آمدند و اسلام آوردند و مورد حمایت قرار گرفتند و از روستای شان حفاظت شد(1).

### نمایندگان بجیله

جریر بن عبدالله بجلی در حالی که یکصد و پنجاه نفر از مردان قبیله اش به همراه او بودند، نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از رسیدن جریر بن عبدالله فرمود: از این جاده یکی از بهترین یمینها به دیدارتان می آید که آثار پادشاهان به چهره دارد.

پس جریر بن عبدالله در حالی که بر شتر خویش سوار بود و قومش به همراه وی بودند از راه رسید آنان اسلام آوردند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند(2).

### نمایندگان بنی کعب

نمایندگان بنی الحارث بن کعب به همراه قیس بن الحصین نزد رسول خدا آمدند. آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردند و گفتند ما گواهی می دهیم که خدایی جز خدای یکتا (الله) نیست و تو فرستاده خدا هستی

رسول خدا به آنها فرمود: و من نیز گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا (الله) نیست و قطعاً من فرستاده خدا هستم. آنگاه به آنها فرمود: شما در زمان جاهلیت، در جنگ

با دشمنانتان چگونه پیروز می شدید؟

گفتند: ما باهم متحد بودیم و از هم پراکنده نشده و در ستم به کسی پیش دستی نمی کردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست گفتید.

ص: 548

1- عیون الاثر، ج 2، صص 294 و 295.

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 37.



آنگاه قیس بن حصین را امیر آنان کرد و آنان به سوی قوم خود بازگشتند. پس از رفتن آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عمرو بن حزم انصاری را به سوی آنان فرستاد، تا علم دین را به آنان یاد دهد و راه و روش و آیین اسلام را به آنان بیاموزد و زکاتشان را بستاند(1).

### نمایندگان همدان

نمایندگان همدان که عبارت بودند از مالک بن نمط، مالک بن ایفیع، ضمام بن مالک و عمرو بن مالک نزد رسول خدا آمدند. آنان در حالی به دیدار پیامبر آمده بودند که

لباسهایی فاخر پوشیده و عمامه هایی عدنی(2) بر سر نهاده و بر مرکبهای تندروی مهری(3)

نیز سوار شده بودند مالک بن نمط در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این اشعار کوتاه را سرود

هَمْدَان خَيْرِ سَوْقَةٍ وَأَقْبَالٍ \*\*\* لَيْسَ لَهَا فِي الْعَالَمِينَ أَمْثَالُ

محلها الهضب ومنها الأبطال \*\*\* لها أطابات بها وأكال

هَمْدَان» بهترین مردم را دارد چه رعیت باشند چه پادشاهان / در همه عالم همانند آنان نیست؛

مکان پر آوازه [ و خوش آب و هوا] است که دلیرانی در خود دارد / دارای خوشیهای حلال و پاک و

خوردنیهای پاکیزه است.

دیگری سرود:

الْيَكْ جَاوَزْنَ سَوَادَ الرَّيْفِ \*\*\* فِي هَبْوَاتِ الصَّيْفِ وَالْخَرِيفِ

مخطمات بحبال ليف

اشتر سواران] سرزمینهای گرم را به شوق تو / در این گرد و غبار تابستان و خزان در نوردیدند؛ آن هم شترانی که بینی آنان با رشته ای از ليف خرما مهار شده است.

آنان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنانی زیبا و فصیح به فراوانی بر زبان آوردند. پیامبر نامه ای برای آنان نوشت و مالک بن نمط را امیر آنان مقرر فرمود(4).

### نمایندگان مزینه

ص: 549

2- عدن نام یکی از شهرهای یمن است.

3- رواجل مہریة : نوعی شتر است کہ گفته می شود از اسبان راهوار نیز تندتر حرکت می کنند.

4- سیرة النبی، ج 2، صص 1016 و 1017.

نمایندگان قبیله مزینه نیز نزد رسول خدا آمدند که نعمان بن مقرن هم در میان آنان بود. نعمان گزارش می کند ما با چهار صد تن از مردان قبیله نزد پیامبر خدا آمدیم و هنگامی که می خواستیم بازگردیم رسول خدا فرمود: این قوم را زاد و توشه سفر عطا کنید.

آنان خرماهای زیادی را همراه ما کردند.

نیز گفته اند: پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به یکی از اصحابش فرمود: این جماعت را زاد و توشه سفر بده او گفت: من چیزی ندارم جز مقدار کمی خرما و گمان نمی کنم که برای این جماعت کافی و سزاوار باشد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: برو و به آنان زاد و توشه سفر بده.

آن صحابی عده ای از آنان را به خانه خویش برد سپس آنان را در قسمت بالای خانه خود جای داد. هنگامی که داخل شدند ناگهان دیدند که در آنجا به اندازه یک شتر خاکستری خرما انباشته شده است. بنابراین، آن جماعت به اندازه نیازشان از آن خرماها برداشتند. نعمان گفت من آخرین نفری بودم که از آنجا خارج شدم، پس نگاه کردم و دیدم که از مکان قرار گرفتن خرماها حتی یک خرما هم کم نشده است (1).

### نمایندگان نجران

نمایندگان نصارای نجران که سید و عاقب و ایهم نیز در میان آنان بودند، نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آمدند و سرانجام کارشان به مباحله با ایشان کشید؛ و به خاطر ترس و هراس، از مباحله دست کشیدند و پرداخت جزیه را پذیرفتند و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برای آنان صلح نامه ای نگاشت، که داستان آنان در حدیث مباحله به تفصیل گفته شد (2).

### نماینده پادشاهان حمیر

نماینده امیران و پادشاهان، حمیر مالک بن مره به همراه نامه آنان که برای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نوشته بودند با خبر مسلمانی پادشاهان حمیر و جدایی آنان از شرک و مشرکین، نزد پیامبر

ص: 550

---

1- سبل الهدی والرشاد، ج 6، ص 411.

2- بحار الأنوار، ج 21، ص 372

خدا آمد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نیز نامه ای برای آنان نوشت و به وسیله مالک بن مره، که فرستاده آنان بود برایشان فرستاد و سفارش مالک را نیز به آنان فرمود که درباره او خیر و خوبی روا دارند. داستان پادشاهان حمیر نیز به تفصیل گذشت.

### نماینده جماعتی از اعراب

أهیب بن سماع که بزرگ جماعتی از اعراب صحرائشین بود نیز به نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آمد. رسول خدا یک روز پس از آنکه نماز صبح را اقامه فرموده بود، با چند نفر از اصحاب خویش نشستند بود که یک نفر اعرابی سوار بر شتر خویش جلو آمد و جلوی در مسجد ایستاد و شتر خویش را خوابانید و زانوی آن را بست و وارد شد. او از میان مردم می گذشت و آنان برایش راه باز می کردند. وی مردی بلند قامت و بسیار باهویت بود، و عمامه ای بر سر نهاده و صورت خود را نیز بسته بود همین که در پیش روی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ایستاد صورت خود را نمایان کرد اما همین که خواست سخن بگوید، نتوانست و از سخن گفتن در مانده شد. بار دیگر خواست چیزی بگوید که باز هم در ماند و نتوانست. سه باره نیز اقدام به سخن گفتن نمود ولی نتوانست حتی کلمه ای بر زبان براند. رسول الله صلی الله علیه و سلم که دید بر او ترس و هیبت مستولی شده است سخن گفتن با او را رها کرد، تا از سراسیمگی و حیرت به در آید. در آن شرایط خدای متعال بزرگی و شکوه را بر پیامبرش پوشانیده بود وقتی او آرام گرفت و از حالت ترس و پریشانی خارج شد، پیامبر به او فرمود: خدایت خیر دهد، آنچه خواهی بگو.

او برای پوزش از حالتی که برای او رخ داده بود چند بیت شعر سرود. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم که تکیه داده بود، پشت خود را از تکیه گاه برداشته و راست نشست، سپس به او فرمود: تو أهیب بن سماع هستی؟ و این در حالی بود که پیامبر هرگز تا آن هنگام، او را ندیده بود. او گفت آری منم أهیب بن سماع دارای عزت نفس [و] بسیار دفاع کننده، نیرومند و بسیار بازدارنده پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: تو همانی که غالب خاندانت به سبب تاراج و شبیخون از بین رفتند و به دلیل سرگشتگی تا همین ماهها و سالهای اخیر نمی توانستند سر برافرازند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا رنجهایی را که بر قوم تو رسیده است، به یاد می آوری؟ جور و ستم، آنها را به جان هم انداخت و رفتن ستاره مریخ را که ظهورش بر جنگ دلالت دارد به تأخیر انداخت و آسمان رحمتش را از شما دریغ داشت آمد و شد کاروانها نیز قطع گردید و چراگاه ها سوخت و میوه درختان سبک [کم] شد تا جایی که اگر میهمانی بر قوم تو فرود می آمد نه گوسفندان شیری داشتند تا آن را بدوشند و بنوشند و نه گوشتی تا بخورند. شما به کمین سوسمار پنهان شده می نشستید و آنها را شکار می کردید؟ گویا که تو در مسیر خود که به سوی من می آمدی گفتی: باید از حلال بودن یا حرام بودن آن از او بپرسم؟ هان بدانید که بر بیچاره حاجتمند گناهی نیست و نیکی کردن به میهمان از اخلاق نیکو است. اهییب بن سماع گفت: نه، به خدا سوگند پس از دستیابی به اصل، دیگر در پی اثر آن نخواهم بود بی تردید گویا تو در راه همپای و شریک و همدست من بوده ای گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا (الله) نیست و بی تردید تو محمد فرستاده خدا هستی. آنگاه گفت: ای رسول خدا سخنانی بیشتر و گشاده و روشن بفرماید تا من ایمان خود را از شما زیاده گردانم. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا به یاد می آوری، آن هنگام که در آن نیمروز به سراغ بت خود رفتی و برای او گوسفندی را به اسم عتیره (1) قربانی کردی؟

اهییب گفت: آری پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله، بی تردید حارث بن ابی ضرار جمعیتهایی را فراهم آورده بود تا تو را در مدینه در هم بکوبد. او برای جنگ با شما از من طلب یاری کرد. من بتی داشتم که به او واقف می گفتمند من به انتظار نشستم تا در اطراف آن کسی نباشد و در وقت خلوتی آستانه و گرداگردش را تمیز کردم و گرد و خاک از سر او ستردم، برای او قربانی کردم و سرنوشت کار خود را از او جويا شدم و درباره جنگ با شما او را به مشورت خواندم اما ناگهان صدایی شنیدم که مو بر تنم راست شد و سرگشتگی از آن صدا فزونی گرفت و در حالی که از آن روی گردانیدم و برگشتم آن صدا می گفت:

ص: 552

---

1- عتیره گوسفندی را گویند که برای بتان قربانی می کردند و خون آن را بر سر آن بت می ریختند.

يا أهيب مالك تجزع \*\*\* لا تنأعني وارجع

واسمع مقالاً ينفع \*\*\* جاءك ما لا يدفع

نبي صدق أروع \*\*\* فاقصد إليه واشرع

تأمن وبال المصرع \*\*\* وهول يوم المطلاع

«ای اهیب چرا زاری می کنی؟ / از من دور نشو و برگرد؛

و سخنانی بشنو سودمند، / کسی به سوی تو آمد دفع ناشدنی؛

پیامبر راستی که سخت پرهیزکار است / بنابراین، به سوی او برو و شتاب کن؛

و از گزند از پای در افتادن در امان خواهی بود و وحشتِ روز رستاخیز»

اهیب گفت: من به سوی خانواده ام بازگشتم و کسی را از کارم آگاه نکردم، فردا آفتاب که بالا آمد به سوی آن بت رفتم و اطرافش که خلوت شد آستانه و ساحت آن را تمیز کردم. و برای او قربانی کردم و با خونس آن بت را رنگین کردم ناگهان صدای ترسناکی شنیدم و از ترس گریختم سخنانی که شنیدم به همان معنای روز پیش بود. بنابراین، فردای آن روز صبح زود سوار ناقه خود شدم و کمر بندم را بستم و آهنگ سفر کردم تا به نزد شما رسیدم. در این هنگام پیامبر به علی فرمود: «یا علی، دست اهیب را بگیر و قرآن بیاموز او را. او مدتی نزد مسلمانان ماند تا به قدر نیاز قرآن آموخت و احکام اسلام را فراگرفت(1).

### نمایندگان دوس

نمایندگان دوس قبل از عام الوفود (سال ورود نمایندگان نزد رسول خدا آمدند و دیدار آنان با نبی اکرم در خبیر صورت گرفت(2).

### نماینده فروه بن عمرو جذامی

نماینده ویژه فروه بن عمرو جذامی همراه با خبر اسلام آوردن او و نیز هدیه اش، که استری سفید بود، نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آمد. فروه بن عمرو دست نشاندۀ حکومت روم بر عربهایی که

ص: 553

1- بحار الأنوار، ج 21، صص 375 و 376.

2- الطبقات الكبرى، ج 1، ص 353.

به روم گرایش داشتند بود و در «معان» (1) حکومت داشت. وقتی خبر مسلمانی او به حاکمان روم رسید، وی را طلبیدند و به زندان انداختند و پس از چندی بر دار کشیدند و کشتند.

## نمایندگان بنی سعد

نمایندگان بنی سعد بن بکر نیز نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آمدند که ضمام بن ثعلبه نیز در میان آنان بود. راوی گوید همراه نبی اکرم در مسجد نشسته بودیم که عده ای وارد مسجد شدند و مردی که بر شتر نری سوار بود همراه آنها وارد مسجد شد. وی شتر خویش را در مسجد خوابانید زانوی آن را بست و آنگاه رو به ما کرد و گفت کدامیک شما محمد هستید؟

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم در جمع ما نشسته و تکیه داده بود. ما با اشاره به حضرت گفتیم: ایشان.

آن مرد رو به سوی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم کرد و گفت: ای پسر عبدالمطلب؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: پاسخگوی تو هستم بگو.

آن مرد گفت بی تردید از تو پرسانم و در پرسش خود محکم کاری می کنم. بنابراین، از من ناراحت و رنجیده خاطر مشو.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: از هر چه می خواهی بپرس.

او گفت: از تو درباره پروردگارت و پروردگار گذشتگان می پرسم، آیا خدا تو را به سوی همه مردم فرستاده است؟ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آری به خدا سوگند چنین است.

گفت: تو را به خدا سوگند می دهم آیا خدا امر کرده که این ماه از سال را روزه بداری؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آری، چنین است.

گفت: تو را به خدا سوگند می دهم آیا خدا تو را امر فرموده تا از ثروتمندان ما زکات بگیری و در میان فقیرانمان تقسیم کنی؟ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آری چنین است. گفت: اینک من به آنچه آورده ای ایمان آوردم و به همراه این جمع، فرستاده قوم خود هستم. من ضمام بن ثعلبه از بنی بکر بن سعد می باشم (2).

پس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آنان را صله و عطا عنایت فرمود همانگونه که به همه نمایندگان

ص: 554

1- نام شهری از شهرهای مرزی شام.

2- السيرة النبوية، ج 4، ص 120.

که به نزد ایشان می آمدند عطا می کرد و آنها را گرمی داشت. سپس آنها بازگشتند و آن مرد نیز به طرف شتر خویش رفت. وقتی آن مرد به طرف مرکب خود می رفت، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: اگر صاحب گیسوان بافته شده راست بگوید داخل بهشت خواهد شد. ضمام مردی بود با پوستی بود و سرخ رو بود و گیسوان خویش را بافته بود. آنگاه او به سوی شتر خویش رفت و زانوبند شتر را گشود و خارج شد، تا با گروه همراه خود بر قبیله اش که برای بازگشت او اجتماع کرده بودند، وارد شد. اولین سخنی که گفت این بود: بد چیزی هستند لات و عزی و آنان گفتند ضمام آرام باش

گفت: وای بر شما، بی شک که آن دوت نه ضرری می رسانند و نه فایده ای. واقعاً خدا، پیامبری را برانگیخته است و کتابی را بر او فرو فرستاده است که شما را از آنچه که اینک در آن هستید می رهاوند و نجات می بخشد. من گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و قطعاً محمد صلی الله علیه وآله و سلم بنده و فرستاده اوست من از نزد حضرت با آنچه که او به شما امر می کند و شما را از آن باز می دارد به سویتان بازگشته ام.

راوی می افزاید که در آن روز هیچ مرد و زنی در حضور او نبود مگر آنکه پیش از غروب مسلمان شدند(1).

### نمایندگان طارق

طارق بن عبدالله و قومش نیز نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آمدند. طارق سفر خود را اینگونه گزارش می کند ما وارد مدینه شدیم و پس از آن داخل مسجد رفتیم و در همان هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم منبر ایستاده و خطابه ایراد می فرمود مقداری از فرمایشات ایشان را شنیدیم می فرمود: **تَصَدَّقُوا فَإِنَّ الصَّدَقَةَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الْيَدِ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، أُمَّكَ وَأَبَاكَ وَأَخْتِكَ وَأَخَاكَ (2)**، صدقه بدهید که صدقه دادن برای شما مایه خیر است دست بالاتر از دست پایین تر بهتر

است مادرت، پدرت، خواهرت و برادرت را در صدقه دادن مقدم مدار.

ص: 555

1- البداية والنهاية، ج 5، ص 74، تاریخ طبری، ج 2، ص 384.

2- السيرة النبوية، ج 2، ص 167.



نمایندگان نجیب که سیزده نفر از مردان و شخصیت‌های سگون بودند، به همراه زکات اموالشان که پرداخت آن از طرف خدا بر آنان واجب بود نزد رسول خدا آمدند. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به آنان فرمود: آن را بازگردانید و در میان فقیران خود تقسیم کنید». عرض کردند: ای رسول الله، این اموال را نزد شما نیاورده ایم مگر پس از پرداخت به فقیران خود. سپس شروع کردند به پرسیدن از قرآن و سنت‌های الهی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به آنچه آنان می پرسیدند پاسخ می فرمود. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به بلال دستور داد تا به خوبی از آنان پذیرایی کند. هنگامی که می خواستند بازگردند، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به بلال امر کرد تا از بهترین و با ارزش ترین هدایایی که به نمایندگان می بخشیدند به آنان عطا کند برخی از مورخان نقل کرده اند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آیا از شما کسی باقی مانده است؟

گفتند: جوانی است که برائاثیه و مرکبهای خود به نگهبانی گماشته ایم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او را به نزد ما بفرستید.

پس آن جوان آمد و عرض کرد: ای رسول الله واقعاً خواسته من مانند خواسته یاران و همراهانم نیست. به خدا قسم که همانا من از سرزمینم به سوی شما نیامدم مگر برای اینکه شما از خدا بخواهید تا مرا بیامرزد و بر من رحمت کند و بی نیازی مرا در دلم قرار دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «اللهم اغفر له و ارحمه و اجعل غناه في قلبه؛ بار خدایا، از او درگذر و به او رحم کن و غنای وی را در قلبش قرار ده». آنگاه دستور فرمود تا عطایا و جوایزی را که به یاران و همراهان او داده اند به او نیز عطا کنند سپس به راه افتادند و به سوی خانواده و سرزمین خود بازگشتند و در موسم حج سال دهم هجرت در صحرای منی یک بار دیگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدار کردند و گفتند ما فرزندان توانگرانیم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن جوانی که همراه شما به نزد من آمد، چه کرد؟

گفتند: ای رسول خدا ما هرگز کسی را مانند او ندیده ایم و نشنیده ایم که کسی نسبت به آنچه خدا روزیش کرده است از او قانع تر باشد چنانچه مردم دنیا را هم در میان خود تقسیم کنند، او حتی نگاهی به آن نمی کند و هرگز به آن توجهی نمی نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الحمد لله .

گفتند: آن مرد با بهترین حال در میان ما زندگی می کند و نسبت به دنیا از همه زاهدتر است و نسبت به آنچه که روزی اش شده از همه قانع تر است.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درگذشت و عده ای از اهل یمن از اسلام بازگشتند و از مسلمانی دست کشیدند، او در میان قوم خویش قیام کرد و خدا و اسلام را به یاد آنان می آورد(1).

### نمایندگان بنی سعد

نمایندگان بنی سعد هذیم بن قضاعة که از اهالی یمن بودند نیز نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند.

### نمایندگان بنی فزاره

نمایندگان بنی فزاره که در حدود ده نفر بودند و خارجه بن حصن و حرّ بن قیس، پسر برادر عینة بن حصن که از لحاظ سن و سال از بقیه کوچک تر بود نیز در میان آنان حضور داشتند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و در خانه بنت الحارث منزل کردند. آنان در حالی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب شدند که به اسلام اقرار کرده و مسلمان شده بودند. آنان مردمی قحطی زده بودند که بر مرکبهای لاغری سفر می کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره سرزمینهای ایشان از آنان سؤال فرمود و یکی از آنان گفت: ای رسول خدا سرزمینهای ما را قحطی فراگرفته است چهار پایان ما هلاک شده اند. باغات و مزارع ما خشک شده و خانواده های ما سخت گرسنه مانده اند، بنابراین، از پروردگار خود برای ما بخواه که به فریادمان برسد و در نزد پروردگارت برای ما پایمردی و شفاعت کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از منبر بالا رفت و برای آنان دعا کرد آنچه که از دعای حضرت حفظ شده است این جملات است: «اللهم اسق عبادك و انشر رحمتك و احي بلادك، اللهم اسقنا غيثاً مغيثاً مريحاً مريعاً طبقاً واسعاً عاجلاً غير آجل، نافعاً غير ضار، اللهم سقيا رحمة لا سقيا عذاب و لا هدم و لا غرق و لا محق، اللهم اسقنا الغيث و انصرنا على الاعداء بارخدایا بندگان را سیراب فرما و رحمتت را بگستران و سرزمینهایت را زنده بگردان بارخدایا ما را به آب بارانی

ص: 557

نجات دهنده و شادی بخش که مایه حاصلخیزی شود و طولانی و گسترده و زودرس باشد سیراب کن؛ بارانی سودمند نه ضرر بار خدایا چنان سیرابمان کن که از سر لطف و رحمت باشد نه عذاب و نه خرابی و نه غرق شدن و سیل انگیز که در آن صورت موجب بی برکتی شود خدایا باران را بر ما بیاران و ما را بر دشمنان یاری فرما

پس آنان در حالی برگشتند که دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره آنان به اجابت رسیده بود(1).

### نمایندگان بنی اسد

نمایندگان بنی اسد که وابصه بن معبد و طلیحه بن خویلد، در بین آنان بودند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان اصحاب خود در مسجد با آنها دیدار و گفت و گو کرد. آنان گفتند: یا رسول الله، واقعاً ما گواهی داده ایم که خدایی جز خدای یکتا نمی باشد و بی تردید تو فرستاده خدا هستی و با آنکه تا کنون نمایندگان را به سوی ما نفرستاده ای ما نزد تو آمده ایم. بر اساس گزارشی تاریخی خدای متعال درباره آنان و حیی فرمود: «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسَدَ لَمْ يُؤَقِلْ لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْدَ لَمْ كُمْ...»(2) بر تو منت می نهند که اسلام آورده اند، بگو: اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید.

از مسائلی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند عیافه فال زدن به پرواز پرندگان)، پیشگویی و رمالی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را از این کارها نهی فرمود(3).

### نمایندگان بهراء

نمایندگان بهراء که سیزده نفر بودند از یمن به نزد رسول خدا آمدند و در منزل مقداد بن عمرو فرود آمدند و چند روزی را در مدینه اقامت گزیدند و در این مدت واجبات الهی را فراگرفتند. آنگاه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وداع کردند تا به سرزمینشان برگردند. در هنگام وداع، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرمود هدایایی را به آنها بخشیدند پس از آن به سرزمینشان بازگشتند.

ص: 558

1- همان صص 305 و 306

2- سوره حجرات، آیه 17.

3- عیون الاثر، ج 2، ص 307

## نمایندگان عذره

نمایندگان قبیله عذره که دوازده نفر بودند و حمزة بن نعمان نیز در بین آنان بود نزد پیامبر آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کدام قوم هستید؟

سخنگوی آنها گفت: ما از کسانی هستیم که ناشناس نمی باشیم. ما فرزندان عذره، برادران مادری قصی می باشیم ما کسانی هستیم که قصی را یاری کردیم و قبایل خزاعه و بنی بکر را از مکه بیرون راندیم و با شما خویشاوندی داریم.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آنان خیر مقدم گفت آنان اسلام آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بشارت و مژده فتح شام و عقب نشینیهای هرقل به سوی بلندیها و ارتفاعات سرزمینش را به آنان داد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنان را از پرسیدن فالگیران و جادوگران و نیز از قربانی کردنهایی که آنان انجام می دادند بازداشت و به آنها خبر داد که قربانی کردن بر آنها واجب نمی باشد، مگر قربانی حج.

آنگاه پس از دریافت عطا و جایزه ای از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به سرزمین خود بازگشتند(1).

## نمایندگان بلی

نمایندگان قبیله بلی نیز نزد رسول خدا آمدند و در خانه رویع بن ثابت بلوی منزل کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آنها فرمود: سپاس از آن خدایی است که شما را به اسلام هدایت نمود. آنگاه پس از دریافت عطایای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با حضرت وداع کردند. ابو ضیب، بزرگ و پیر مرد گروه نمایندگی بلی به پیامبر هم عرض کرد: ای رسول خدا، من مردی هستم که به مهمانی سخت دلپستگی دارم آیا میهمانی کردن برایم پاداش و ثوابی دارد؟

پیامبر فرمود: آری، و هر کار نیکی که برای ثروتمند و یا تهیدست کنی صدقه است.

گفت: ای رسول خدا مدت میهمانی چه اندازه است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سه روز و آنچه بعد از این مدت می باشد، صدقه است. و بر مهمان روا نیست که آنقدر نزد تو بماند تا به زحمت بیفتی(2).

ص: 559

1- همان، ص 310

2- همان.

## نمایندگان ذی مره

نمایندگان ذی مره که سیزده نفر بودند و رئیس آنها حارث بن عرف بود نزد رسول الله آمدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از آنان پرسید: زمینها چگونه است؟

گفتند: به خدا سوگند ما قحطی زدگانیم؛ بنابراین، از خدا برای ما طلب خیر کن؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دعا کرد بارخدا یا آنان را با آب باران سیراب کن.

آنان چند روز در مدینه ماندند و پس از دریافت عطایای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشتند. و دریافتند که در همان روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آنها دعا کرده بود در سرزمینشان باران باریده (1).

## نمایندگان خولان

نمایندگان قبیله خولان که ده نفر مسلمان بودند نزد رسول خدا آمدند. حضرت از آنان پرسید: آن بت خولان که آن را پرستش می کردند، چه شد؟ آنان عرض کردند: خدا آن بت را با آنچه آورده ای برای ما عوض کرد مگر پیرزنی ناتوان و پیرمردی کهنسال که به آن بت چنگ انداخته اند اگر خدا بخواهد وقتی که بازگردیم آن بت را خراب و نابود می کنیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واجبات دینی را به آنان آموخت و به آنان امر کرد تا همواره وفای به عهد کنند و امانتدار باشند و به همسایه نیکی کنند و ستم روا ندارند آنگاه عطایا و جوایزی به آنان بخشید و به سوی قوم خود بازگشتند و بالاخره آن بت را نیز نابود کردند (2).

## نمایندگان محارب

از کسانی که نزد پیامبر خدا آمدند، نمایندگان ده نفره محارب بودند که سواء بن حارث و پسرش خزیمه نیز در میان آنان بودند و همگی اسلام آوردند. در تاریخ آمده است که هیچکس به اندازه آنها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غلیظ تر و درشتخوتر نبوده است در بین گروه نمایندگی محارب مردی بود که پیامبر او را می شناخت و او در حالی که اسلام خود را آشکار می کرد گفت: شکر و سپاس خدایی را که مرا زنده نگه داشت تا تو را تصدیق کنم.

ص: 560

1- همان، ص 311

2- همان، ص 312.

و رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم به او فرمود: «واقعاً این قلبها در دست خداوند است». و با دست خود بر صورت خزیمه کشید و رخسار او درخشندگی خاصی یافت و به آنان عطیه و جایزه بخشید همان طور که به همه نمایندگان می بخشید و آنها به سوی سرزمین خود بازگشتند(1).

### نمایندگان صداء

نمایندگان قبیله صداء از اهالی یمن، که پانزده نفر بودند نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمدند و اسلام آوردند و با پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بیعت کردند و به سوی قوم خویش بازگشتند. اسلام در میان قبیله آنان فراگیر شد و در حجة الوداع صد نفر از آنان با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم دیدار کردند.

### نمایندگان غسان

نمایندگان غسان که سه نفر بودند نیز نزد پیامبر آمدند و اسلام آوردند و پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم به آنان نیز عطیایی بخشید و به سوی دیار خود بازگشتند آنان می گفتند: نمی دانیم که آیا قوممان از ما پیروی خواهند کرد یا نه؟ هنگامی که به قبیله خود رسیدند، آنان را به پذیرش اسلام دعوت کردند اما آن قوم دعوت نمایندگان خویش را نپذیرفتند.

### نمایندگان سلمان

نمایندگان سلمان که هفت نفر و به گزارشی شانزده نفر بوده اند و حبیب سلامانی رئیس آنان بود نزد رسول الله آمدند و اسلام آوردند. آنان از خشکسالی و کم آبی سرزمینشان به پیامبر شکایت کردند و ایشان برای آنان دعا کرد. پس از آن با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم وداع کردند و ایشان دستور داد تا به آنان نیز عطیایی داده شود وقتی به سرزمین خود بازگشتند دریافتند که در همان روز و ساعت که رسول خدا برای آنان از خدا باران طلب کرده بود، در سرزمینشان باران باریده است(2).

ص: 561

1- همان.

2- همان، ص 317.

## نمایندگان عبس

نمایندگان عبس نزد پیامبر آمدند و گفتند ای رسول خدا باسوادان ما بر ما وارد شدند و به ما خیر دادند کسی که هجرت نکرده است مسلمان نمی باشد اگر مسلمانی ما بدون هجرت کردن درست نمی باشد ما دارایی و چهارپایان خود را بفروشیم و هجرت کنیم. رسول خدا فرمود: در هر کجا هستید با تقوا باشید و خدا هرگز چیزی از اجر و مزد کارهای شما کم نخواهد کرد(1).

## نمایندگان بنی سلیم

نمایندگان بنی سلیم که عباس بن مرداس نیز در میان آنان بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و اسلام آوردند و اسلامشان نیز نیکو گردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور فرمود تا به آنان نیز عطایایی داده شود.

## نمایندگان عامر

نمایندگان عامر که ده نفر بوده اند نیز به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و به حقانیت اسلام اقرار کرده و گواهی دادند و پیامبر برای آنان نامه ای نگاشت که حاوی شرایع و آئین اسلام بود. همچنین به ابی بن کعب دستور فرمود تا قرآن را به آنان بیاموزد و به آنان عطایایی را بخشید و به سوی سرزمین خود بازگشتند(2).

## نمایندگان ازد

نمایندگان ازد که سوید بن حارث نیز در میان آنان بود نزد رسول خدا آمدند. سوید در گزارش این سفر گوید من آخرین نفر گروه هفت نفری نمایندگان قوم خود بودم که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شدیم. وقتی داخل شدیم و با ایشان گفت و گو کردیم، حضرت از خاموشی و سکوت ما و نیز از نوع پوشش و لباس ما خوشش آمد و فرمود: شما چه کسانی هستید؟

ص: 562

---

1- همان، ص 318

2- همان، ص 320.

گفتیم: قومی از ازد که ایمان آورده ایم.

پیامبر تسبم کرد و فرمود برای هر چیزی حقیقتی است پس حقیقتِ ایمانتان چیست؟ گفت: یم رعایت کردن پانزده خوی است پنج خصلت آن را فرستادگان تو امر کرده اند که به آنها ایمان آوریم و پنج خصلت که تو به ما دستور داده ای تا به آنها عمل کنیم و نیز پنج خصلت که ما در زمان جاهلیت به آنها عمل می کرده ایم و اکنون نیز به آنها پایبندیم، مگر آنکه شما چیزی از آنها را ناپسند داری .

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پنج خصلتی که فرستادگانم دستور داده اند به آنها ایمان آورید، چه اند؟ گفتیم: اینکه به خدا و فرشتگان و کتابهای او و رسولان او و برانگیخته شدن پس از مرگ ایمان بیاوریم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن پنج دستوری که من امر کرده ام تا به آنها عمل کنید کدامند؟ گفتیم: اینکه بگوئیم خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد نماز را بپای داریم، زکات را پردازیم ماه رمضان را روزه بداریم و در صورت توانمندی حج خانه خدا را بجا آوریم.

رسول خدا فرمود: آن پنج خصلتی که در جاهلیت به آن متخلق بودید کدامند؟ گفتیم: شکر و سپاس هنگام فراخی و گشایش زندگی صبر و بردباری در بلا و سختی، رضایتمندی به تلخی قضا و قدر الهی راستگویی در دیدارها و ترک شماتت دشمنان.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنان حکیمان و عالمانی بودند که بر اثر فهم و دانایی نزدیک بود

از شمار پیامبران شوند. سپس فرمود: و من پنج خصلت را میافزایم تا بیست خصلت را برای شما تمام کرده باشم اگر اینگونه هستید که می گوئید پس چیزهایی را که نمی خورید جمع نکنید، ساختمانی را که در آن سکونت نمی کنید نسازید، به چیزی که فردا از آن جدا می شوید دل نبندید از خدایی که لاجرم به سوی او باز خواهید گشت بترسید (تقوا کنید) و در آنچه که به آن خواهید رسید و در آن جاوید خواهید ماند دل ببندید و روی آورید.

آن گروه پس از دریافت عطایای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به سوی قوم خود برگشتند و اندرزهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خاطر نگه داشتند و به آنها عمل کردند(1).

ص: 563



نمایندگان بنی المنتفق دو نفر بودند لقیط بن عامر به همراه دوست و همراهش نهیک بن عاصم بن مالک بن المنتفق لقیط درباره سفر خود چنین گزارش کرده است من و دوستم حرکت کردیم تا آنکه نزد رسول خدا هر رسیدیم و در هنگامی که آن حضرت نماز صبح را اقامه کرده و در میان مردم به خطبه ایستاده بود با ایشان ملاقات کردیم. من و دوستم به سوی ایشان رفتیم و درباره علم غیبی که در نزد ایشان است پرسیدیم رسول خدا فرمود: پروردگار شما پنج کلید از علم غیب را به خود مخصوص گردانیده است.

گفتم ای رسول خدا، آنها کدامند؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود دانستن زمان مرگ که خدا می داند که هر یک از شما چه وقت و در کجا مرگتان فرا می رسد و شما آن را نمی دانید؛ اینکه خدا می داند که نطفه چه زمانی در رحم قرار می گیرد او تمام اینها را می داند و شما نمی دانید؛ دیگر اینکه فردا چه اتفاقی می افتد؛ خدا می داند که تو فردا چه خواهی کرد اما تو آن را نمی دانی و دانستن زمان و روزی که باران می بارد و نیز دانستن زمان برپایی قیامت .

من گفتم: ای رسول خدا از آنچه که خدا به تو آموخته است، به ما بیاموز، و ما از آن دسته انسانهایی هستیم که کسی از مذحجیان که بر ما فزونی و برتری دارند تصدیق ما را تصدیق نمی کنند و یا خثعمیان که با ما دوستی و پیوستگی دارند و از گروه و نزدیکان ما به حساب می آیند نیز همین گونه اند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: مدتی را در این دنیا زندگی می کنید سپس پیامبران از دنیا می رود؛ آنگاه بانگ [ صور اسرافیل] برانگیخته خواهد شد و هیچکس بر روی زمین زنده نخواهد ماند همچنین ملائکه هم می میرند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم درباره قیامت ثواب، عقاب، بهشت و دوزخ مطالبی بیان فرمود.

من گفتم ای رسول الله ما چگونه در برابر خوبیها و بدیهایمان جزا و پاداش داده می شویم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: هر خوبی با ده برابر مانند آن و هر بدی را مانند خودش پاداش جزا داده می شوید مگر آنکه خدا گذشت بفرماید.

گفتم: ای رسول خدا بهشت و دوزخ چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: جهنّم را هفت در می باشد که میان دو در آن فاصله ای برابر با پیمودن هفتاد سال راه است که یک سوار بپیماید بهشت نیز هشت در دارد و عرض آن به اندازه پهنای آسمانها و زمین است که خدا آن را برای بندگان پرهیزکار خود آماده ساخته. گفتم ای رسول خدا بهشت را چگونه خواهیم یافت؟

فرمود: با جویهایی از عسل ناب و خالص و جویهایی از نوشیدنی و شراب ناب که نوشندگان آن لذت کامل برند و در نوشیدن آن سردرد و پشیمانی نیست، و جویهایی از شیر که طعم آن تغییر نمی کند و جویهایی از آب خوشگوار زلال و میوه هایی از نوع آنچه که شما آنها را می شناسید و مانند آنها و حتی بهتر از آنها که شما نمی شناسید، و همسرانی پاک و پاکیزه.

پس گفتم ای رسول خدا آنچه که فهم ما را به طور کامل به توصیف بهشت می رساند و به انجام آن وصف می رساند چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: نه چشمی آن را دیده است و نه گوشی آن را شنیده است، و نه اینکه تصوّر آن بر ذهن و دل بشر گذر کرده است.

گفتم: ای رسول خدا، چگونه بایستی با حضرتت بیعت کنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست خویش را باز کرد و فرمود: بر اقامه نماز و پرداخت زکات و اینکه هرگز برای خدا چیزی را شریک نگزینی (1)

### نمایندگان نَخَع

هیأت نمایندگی نَخَع با دویست نفر از مردان سرشناس نزد رسول خدا آمدند و در مهمانخانه ای که برای میهمانسرا وارد شده، سپس در حالی که به اسلام اقرار، و به خدای یکتای بی انباز و یار ایمان داشتند به محضر پیامبر رسیدند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنان را گرامی داشت و همانطور که به همه نمایندگان عطیایی را می بخشید به آنان نیز عطا فرمود. سپس به سوی قوم و سرزمین خود بازگشتند (2).

ص: 565

1- البدایة والنهایة، ج 5، صص 95 و 96.

2- عیون الاثر، ج 2، صص 310 تا 320.

نیز گفته شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پیش از آمدن نمایندگانِ نخع، معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری را به سوی یمن فرستاده بود و هر کدام از آن دو نفر را به سویی از سرزمین یمن گسیل داشته و به آنان فرمود آسان بگیرید و سخت نگیرید، مژده دهید و نرمانید، همراهی کنید و مخالفت نکنید.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به معاذ فرمود: بی تردید تو به زودی به سوی قومی که کتاب آسمانی دارند خواهی رفت. بنابراین، اولین چیزی که می بایست به آن دعوتشان کنی شهادت و گواهی به این باشد که خدایی نیست مگر خدای یکتا و اینکه محمد فرستاده خداست. پس اگر آنان تو را در این دعوت فرمانبرداری کردند، آنگاه به آنان خبر بده که خدا زکات را بر آنان واجب کرده است که از ثروتمندان آنان گرفته شود و به فقیران آنان پرداخت شود. پس اگر آنان در این مطلب نیز از تو اطاعت کردند، از گرفتن اموال گرانبهای آنان پرهیز کن. نیز از نفرین مظلوم بترس که میان آن دعا و خدا فاصله ای نیست (1).

در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به معاذ بن جبل فرمود: ای معاذ بی تردید تو به جماعتی از اهل کتاب می رسی که همانا آنان درباره کليدهای بهشت از تو می پرسند. به آنان بگو که کليدهای بهشت لا اله الا الله است زیرا لا اله الا الله همه موانع را می شکافد و چیزی جلوگیری آن نیست تا به خدا برسد هر که در روز قیامت خالصانه با آن حاضر شود بر هر گناهی چیره می شود.

معاذ گفت: اگر از من سؤالی شود یا بحث و جدلی با من کنند که درباره آن در کتاب خدا و یا در سنت الهی چیزی نیامده باشد و من آن را از شما نشنیده باشم چه؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: تو فروتنی کن خدا تو را بلند مرتبه می کند و حتماً قضاوت مکن مگر از روی علم و دانش؛ چنانچه امری بر تو پوشیده و مشتبه شد بپرس و خجالت نکش و مشورت بخواه آنگاه رأی درست را پیدا کن لاجرم اگر خدا صداقت و راستی را در قلبت دید راهنمایی ات می کند و چنانچه کاری بر تو پوشیده و پیچیده ماند دست نگه دار تا آنکه بر آن کار آگاهی بیابی و یا آنکه درباره آن برای من بنویسی و از من بپرسی. از

ص: 566

خواهشهای نفسانی بترس و پرهیز کن که خواهشهای دل، راهبر بدبختان است؛ تا می توانی با مردم مدارا کن (1).

### سایر هیأت‌های نمایندگی

آری هیأت‌های نمایندگی دیگری نیز به مدینه آمده و به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شده اند. تا جایی که برخی از سیره نویسان و تاریخ نگاران نگاهشده اند که بیش از هفتاد گروه نمایندگی از مناطق مختلف سرزمین حجاز و یمن و یمامه و بحرین و دیگر مناطق به مدینه آمدند. و نیز گفته شده است که برنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم چنین بود که هنگامی که گروهی به مدینه می آمدند، ایشان بهترین لباسهای خود را میپوشید و به اصحاب خود نیز دستور می فرمود چنین کنند.

ص: 567

---

1- بحار الأنوار، ج 21، ص 407.



فصل هفتم : حجة الوداع

اشاره

ص: 569



حج و دواع و خدا حافظی آخرین حج پیامبر اسلام بود که آن را حجة الاسلام، و حجة البلاغ، و حجة الکمال، و حجة التمام (1)، نیز نامیده اند.

این حج به این صورت بود که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و وارد ماه ذی قعدة سال دهم هجرت شد، جبرئیل بر ایشان فرود آمد و گفت: ای محمد، خدای عزوجل بر تو سلام می فرستد و می گوید: بی تردید جان هیچ پیامبر و هیچ فرستاده ای را نمی گیرم، مگر پس از کامل ساختن و به انجام رساندن دینم و محکم کردن حجّت خودم؛ و هنوز دو کار واجب دین من بر عهده تو باقی است که باید آن دو امر بایسته و واجب را به امت خود ابلاغ کنی فریضه حج و فریضه ولایت و جانیشینی پس از خودت. بی شک من زمین خود را هیچگاه از حجت و واسطه میان آسمان و زمین خالی نگذاشته ام و هرگز زمین را بدون حجّت نخواهم گذاشت. "پس خدا - که حمد و ستایش او بسی والاست - تو را فرمان می فرماید که به امت خود حج را ابلاغ کنی و خودت نیز حج بجای آوری و هرکه استطاعت و توانایی مالی و جسمی دارد، چه شهرنشین و چه روستانشین و چه اعراب بیابان نشین به همراه تو حج بگذارند. و تو همانگونه که نماز و زکات و روزه شان را به آنها آموختی، آموزه ها و مناسک حجشان را نیز بیاموز و آنان را آگاهشان کن، به سان آگاه کردن آنان به هر یک از واجبات دینی که به آنان رسانده ای. از این رو منادی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در میان مردم فریاد برداشت که آگاه باشید که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

ص: 571

1- وجه این نامگذاریها بدین دلایل است حجة الوداع زیرا در آن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم با مردم وداع فرمود و دیگر پس از آن به حج نرفت. حجة الکمال، حجة البلاغ و حجة التمام هر سه از آیه تبلیغ الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی گرفته شده که در غدیر نازل شده است و به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام مربوط می شود.



بر سر آن است حج بجای آورد و آن را نیز به شما بیاموزاند و آگاهشان کند، همانگونه که قوانین و آداب دینتان را به شما آموخت و آگاهتان کرد(1).

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای بجای آوردن حج آماده شد و به مردم نیز دستور داد تا برای حج آماده شوند و آنان نیز خود را برای برپایی حج آماده کردند. جمعیت بسیاری از گوشه و کنار و حومه مدینه جمع شده بودند و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در همین هنگام بود که آهنگ حرکت کرد و در حالی که غسل کرده روغن به خود مالیده برهنه پای و بدون لباسهای معمولی و تنها با دو جامه اهل صحرا، که یکی را ازار (لنگ) کرده بر کمر بسته و دیگری را رداء (بالا پوش کرده بر دوش خود افکنده بود، به راه افتاد. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم همه همسرانش را که در هودجها سوار بودند به همراه خود حرکت داد. علاوه بر این اهل بیت خود فاطمه زهرا را نیز در این سفر به همراه خود برد عموم مهاجران و انصار و قبایل عرب و مردم ناشناس که خدا توفیقشان داده بود به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به راه افتادند.

در گذشته کتابی در چگونگی حج رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم نگاشته ام که آن را اینجا واگو می کنم

### چگونگی حج گزاردن رسول خدا

بر اساس روایات صحیح رسول خدا اینگونه حج بجا آورد:

خداوند مرا توفیق داد این جزء را درباره حج گزاردن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم است بنگارم، و افزون بر آن، برخی از توضیحات را در میان ( ) اضافه کنم. همچنین برخی از آداب «حج تمتع و نیز محرمات احرام که بر محرم حرام می شود نیز به صورت فشرده و خلاصه به کتاب حاضر افزوده ام باری، اینها همه مطالبی است که با استفاده از سنت مطهره» آورده شده است و از خدای متعال مدد میجویم.

به نام خدای بخشنده مهربان

ثقة الاسلام کلینی له و شیخ الطائفة، طوسی له با اسانید خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مدت ده سال در مدینه اقامت کرد و حج بجای نیاورد.

ص: 572

سپس خدای متعال بر او نازل فرمود: «وَأُذِنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (1)؛ او در میان مردم برای ادای حج بانگ برآورد تا [زائران] پیاده و [سواره بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می آیند - به سوی تو روی آورند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به اذان گویان دستور فرمود با بلندترین صداها به مردم اعلام کنند که در این سال رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم حج بجای می آورد. بنابراین، همه اهل مدینه و روستاها و صحرائشینان از این مطلب باخبر شدند و برای برپایی مراسم حج گرد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم اجتماع کردند. آنان همگی از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم متابعت و پیروی می کردند و دقت داشتند که ایشان چه دستوری می فرماید و چه می کند تا همان عمل را بجای آورند و همانگونه عمل کنند.

## عمره و اعمال آن

چهار روز مانده به آخر ماه ذیقعد بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم حرکت کرد و هنگام ظهر به ذی الحلیفه (2) رسید.

1. غسل کرد؛ و در حدیثی دیگر آمده است که لباس احرام پوشید، سپس حرکت کرد و به مسجد شجره که در همان ذی الحلیفه است آمد و نماز ظهر را در آن مسجد بجا آورد.

سپس حرکت کرد تا به بیداء» که نام صحرائی در نزدیکی مسجد شجره است رسید و در کنار میل اول (3)، مردم از دو طرف در حضور ایشان به صف ایستادند.

2. مُحْرَم شد و آهنگ حج کرد و اهللال حج کرد یعنی لیبیک گفت، و صد قربانی ماده . شتر را که برای قربانی کردن به همراه آورده بود حرکت داد همچنین گفته شده است که ایشان شصت و شش یا شصت و چهار شتر برای قربانی به همراه آورده بود. چهار روز از ماه ذی حجه گذشته بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به مکه رسید.

3. هفت مرتبه به دور خانه خدا طواف کرد.

ص: 573

---

1- سوره حج، آیه 27.

2- ذی الحلیفه، موضعی است در شش میلی شهر مدینه که میقات اهل مدینه و شام است

3- میل ها مناره های کوچکی از سنگ است که محدوده حرم و ابتدای میقاتها را با آنها مشخص می کنند.

4. پشت مقام حضرت ابراهیم و دو رکعت نماز بجا آورد آنگاه بار دیگر حجرالاسود را استلام کرد هرچند در آغاز طواف خانه خدا نیز آن را استلام کرده بود.

5. سپس فرمود: «صفا و مروه از نشانیهای خداوند است و آنگاه همانگونه که خدا ابتدا نام صفا را آورده است، پیامبر نیز سعی نیز سعی را از کوه صفا آغاز کرد.

تا آن روز مسلمانان می پنداشتند که سعی میان صفا و مروه ساخته و پرداخته مشرکان بوده است. بنابراین، خدای عزوجل فرمود: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» (1)؛ «در حقیقت صفا و مروه از شعائر و نشانیهای خداست که یادآور اوست [پس هر که خانه [خدا] را حج کند، یا عمره گزارد بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد. و هرکه افزون بر فریضه، کار نیکی کند، خدا حق شناس و داناست.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از کوه صفا بالا رفت و روبه جانب رکن یمانی کرد، و حمد و سپاس و مدح و ستایش خدا را بجای آورد و به اندازه ای که سوره بقره را بخواند، پیاپی دعا کرد. پس از آن از فراز کوه صفا پائین آمد و به طرف مروه رفت و همان طور که بر روی کوه صفا توقف کرده بود روی کوه مروه نیز درنگ کرد. سپس از مروه فرود آمد و به کوه صفا بازگشت و روی آن ایستاد، و درنگ کرد دوباره از صفا فرود آمد و به سوی مروه رفت تا آنکه از سعی میان صفا و مروه فراغت یافت.

هنگامی که بر روی کوه مروه سعی خویش را به پایان رساند، روبه مردم کرده و حمد و سپاس خدای متعال را بجا آورد و خدا را ستایش نمود سپس فرمود: بی تردید این جبرئیل است - [در این حال پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم با دست به پشت سر خود اشاره کرد و از من می خواهد

که به شما امر کنم که هرکه قربانی نیاورده است:

6. از احرام بیرون آید. و بیرون آمدن از احرام با حلق» تراشیدن مقداری از موی سر) یا «تقصیر کوتاه کردن ناخن می باشد. [اگر آنچه را انجام داده ام به بعد وا می نهادم قطعاً همانی را انجام می دادم که بدان فرماتتان داده ام ولی من قربانی حج را با خود آورده ام و

ص: 574

کسی که قربانی را با خود آورده سزامند نیست از احرام بیرون آید، تا آنکه قربانی را به قربانگاه برساند. یعنی به وادی منی خدای عزوجل می فرماید: (وَلَا تَحْلِفُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ (1)؛ «و تا قربانی به قربانگاه نرسیده سر خود را نتراشید»).

راوی این گزارش می گوید یک نفر از میان آن جمعیت از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پرسید: آیا ما به عنوان حاجی از خانه های خود خارج شویم، در حالی که از موهای ما آب بچکد؟

و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: هان، گوئیا تو هرگز به این ایمان نخواهی آورد؟ [یعنی تو هرگز به حج تمتع ایمان نخواهی آورد].

سراقه بن مالک بن جشعم کنانی به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا، دین ما را به ما بیاموزان؛ انگار ما همین امروز زاده شده ایم دستورهایی که به ما فرمودی، آیا برای امسال است و یا برای همیشه؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود: خدا آیه تمتع را نازل فرموده است که: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ (2)؛ پس هرکس از اعمال عمره به حج پرداخت، [باید] آنچه از قربانی میسر است قربانی کند این دستور برای همیشه و تا قیام قیامت خواهد بود. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم انگشتان دستهایش را در هم کرد و فرمود: من همین طور که انگشتانم را در هم کردم عمره را نیز تا روز قیامت در حج داخل کردم [یعنی حج، حج تمتع شد؛ زیرا عمره تمتع و حج تمتع باهم می آیند، اول عمره و سپس حج].

راوی گفت: علی علیه السلام که از یمن باز می گشت در مکه به رسول خدا پیوست. او زمان حج را درک کرد و فاطمه زهرا علیها السلام را دید که از احرام بیرون آمده و بوی خوش به کار برده است و دید که ایشان لباسهای رنگین در بر کرده است. بنابراین فرمود: ای فاطمه اینها چیست؟ [یعنی چگونه از احرام بیرون آمده اید؟]

فاطمه زهرا علیها السلام عرضه داشت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم این چنین به ما دستور فرموده است.

بنابراین، علی علیه السلام برای استفتاء پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم رفت زیرا علی علیه السلام محرم شده، طواف خانه خدا را بجای آورده نماز طواف را خوانده و سعی صفا و مروه را انجام داده

ص: 575

1- سوره بقره، آیه 196.

2- همان.

بود و آنگاه می خواست از رسول خدا بپرسد که آیا در احرام خود باقی بماند یا مُحَلَّل شود و از احرام بیرون آید؟ لذا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشت ای رسول الله من فاطمه را دیدم که محل شده و از احرام خارج گردیده و لباسهای رنگین در بر کرده است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من به مردم چنین دستوری داده ام پس یا علی تو به چه چیزی اهلل کردی و محرم شدی؟ [یعنی آیا برای حج تلبیه گفتی یا برای عمره؟]

علی گفت: ای رسول خدا، تلبیه گفتم و محرم شدم؛ مانند احرام بستن و تلبیه گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [یعنی قصد و نیت احرام کردم مانند محرم شدن رسول خدا].

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود بر احرام خود باقی بمان که تو در قربانی من با من شریکی.

## حج و مناسک و آداب آن

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش در بیابان مکه بطحا فرود آمدند اما وارد خانه های شهر مکه نشدند. هنگامی که ظهر یوم الترویة که آب را برای حاجیان ذخیره و آماده می کنند، روز هشتم ذی حجه [فرا رسید

1. مردم را دستور فرمود تا غسل کنند و برای انجام حج اهلل کنند و محرم شوند یعنی تلبیه بگویند و این فرمایش خدای عزوجل بود که بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاده که: فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «(1)»، «پس از آیین ابراهیم که حقگرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید.

بنابراین پیامبر و اصحابش لبیک گویان حرکت کردند تا آنکه به منی رسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمازهای ظهر و عصر مغرب و عشاء و نماز صبح را نیز در صحرای منی گزارد. یعنی شب نهم را در منی ماند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مردمی که همراهش بودند شب را به صبح رساندند. عادت قریشیان آن بود که از مُزْدَلِفَه، که همان جمع [یا مشعر] باشد به سوی منی حرکت می کردند و مانع می شدند که عموم مردم از مسیر مزدلفه به سوی عرفات بروند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کرد و قریشیان امیدوار بودند که بازگشت

ص: 576

حضرت از منی از همان مسیری باشد که آنها به سوی عرفات می روند. بنابراین، خدای عزوجل بر او این آیه را نازل کرد «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>(1)</sup>؛ از همان راهی که انبوه [مردم روانه می شوند شما نیز روانه شوید و از خدا آمرزش خواهید که خدا آمرزنده مهربان است]<sup>(2)</sup>. یعنی همان مسیری که حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق در بازگشت خود از منی برگزیده بودند و نیز همه کسانی که بعد از آنان چنین کردند و در بازگشت خود از منی از راهی غیر از مسیر مشعر به سوی عرفات بازگشتند؛ پس هنگامی که قریشیان دیدند که خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جمع صلی الله شده است و از آنجا [منی] رفته اند، گویا در دل‌هایشان کدورتی پیدا شد؛ چرا که امیدوار بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مسیر آنان به سوی عرفات بازگردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به «نمره» که مکانی در عرفات و بر فراز کوه های اراک است رسید و خیمه خویش را برپا کرد و مردم نیز به پیروی از ایشان خیمه های خویش را همان جا برپا کردند.

2. هنگامی که خورشید در وسط آسمان بالا آمد [یعنی ظهر روز عرفه که روز نهم ذی حجه باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حرکت کرد و قریش نیز همراه ایشان بود. ایشان غسل کرده بود و لبیک گفتن را نیز قطع نمود تا آنکه به مسجد نمره رسید و توقف کرد. رسول مردم را موعظه فرمود و آنان را در مسائلی چند امر و نهی کرد، سپس نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه<sup>(3)</sup> بجای آورد پس از آن به سوی موقف عرفات حرکت کرد

و در آنجا وقوف نمود. مردم به سوی جای گام شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می شتافتند و در اطراف شتر ایشان، ایستاده بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرکب خویش را راند و آنان نیز به محل توقف شتر رفتند. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای مردم چنین نیست که هر جای پای شتر من همان موقف باشد بلکه همه این صحرا موقف است و با دست خویش به

ص: 577

1- سوره بقره، آیه 199

2- چون اغنیای قریش در بازگشت خود از منی به سوی عرفات در میان عموم مردم راه نمی رفتند و طریقی دیگر برای خود بر می گزیدند.

3- یعنی برای هر نماز یک اذان و یک اقامه نگفت بلکه یک اذان گفت و برای هر نماز نیز اقامه ای گفت.

سوی موقف اشاره کرد بنابراین، مردم پراکنده شدند و در عرفات استقرار یافتند رسول خدا در مزدلفه نیز چنین کرد و فهماند که موقف همه صحرای مشعر است. مردم در حال دعا و نیایش وقوف کردند تا آنکه خورشید غروب کرد.

3. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از عرفات به سوی مزدلفه، که همان مشعر الحرام باشد،

حرکت کرد و مردم را به آرامش و وقار دستور فرمود و نماز مغرب و عشا را با یک اذان و دو اقامه بجای آورد پس از آن در همانجا ماند تا آنکه نماز صبح را در مشعر خواند. ایشان ضعیفان و زنان بنی هاشم را شبانه به منی فرستاد و به آنان دستور فرمود که رمی جمره نکنند. [یعنی تا پیش از طلوع آفتاب رمی جمره عقبه نکنند]

4. هنگامی که روز بر آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از مشعر الحرام حرکت کرد تا به منی رسید.

5. رمی جمره عقبه (1) کرد.

6. قربانی ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با خود آورده بود، صد ماده شتر بودند. نیز گفته اند که

شصت و چهار یا شصت و شش ماده شتر بدنه بوده است که ایشان علی علیه السلام را در قربانی شریک خود ساخته بود نیز گفته اند که علیه ال سی و چهار یا سی و شش قربانی با خود آورده بود. [شاید علی علیه السلام آنها را از یمن آورده بود. بنابراین رسول خدا شصت و سه، شتر و به گفته ای، شصت و شش شتر را نحر کرد و علی علیه السلام سی و هفت یا سی و چهار شتر همچنین رسول خدا به دستور داد از هر شتر قربانی تکه ای گوشت بگیرند و در دیگی بپزند، که چنان کردند. پیامبر و علی از آن گوشتها خوردند و از آب آن نیز نوشیدند.

و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نه پوست شترها و نه پوشش و گلیم و پلاس شتران و نه حتی قلاده های آنها را به شترکشها و قصابان بخشید بلکه آنها را به تمامی صدقه داد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم موی سر خویش را تراشید رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به زیارت خانه خدا رفت یعنی طواف زیارت بجای آورد و دو رکعت نماز طواف خواند و سعی میان صفا و مروه را انجام داد و طواف نساء بجای آورد و نیز دو رکعت نماز طواف نساء را نیز خواند. [تمامی اینها اعمال حج تمتع است.

ص: 578

---

1- نام یکی از جمره های سه گانه است.

9. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به منی بازگشت و در آنجا بماند تا آنکه روز سوم از روزهای تشریق که سه روز بعد از عید قربان را گویند به پایان رسانید.

10. رمی جمرات کرد در هر سه روز بعد از عید قربان جمرات سه گانه را رمی کرد. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم همان طور که در روایات صحیح(1) نیز آمده است، اینگونه حجّ بجا آورد.

## حج تمتع

اینک اعمال حجّ تمتع به صورت مختصر بیان می شود:

1. محرم شدن و احرام بستن برای عمره تمتع؛
2. طواف عمره تمتع؛
3. دو رکعت نماز طواف عمره تمتع؛
4. سعی میان صفا و مروه برای عمره تمتع؛
5. تقصیر، یعنی خارج شدن از احرام عمره تمتع؛
6. محرم شدن برای حج تمتع؛
7. وقوف در عرفات از ظهر روز عرفه تا غروب آفتاب در حج تمتع]؛
8. وقوف در مشعر الحرام، از طلوع فجر تا طلوع آفتاب، یعنی بین الطلوعین روز عید قربان، در حج تمتع؛
9. بازگشت به منی برای حج تمتع؛
10. رمی جمره عقبه برای حج تمتع؛
11. قربانی کردن شتر یا گاو و یا گوسفند برای حج تمتع؛
12. تراشیدن موی سر یا تقصیر [برای کسانی که بار اول آنان نیست که حجّ می گذارند] برای حج تمتع (2)؛

ص: 579

1- ر. ک اصول کافی، ج 4، صص 245 تا 248؛ تهذیب الأحکام، ج 5، صص 454 تا 456

2- در این مرحله از اعمال حج تمتع، آنچه به واسطه احرام بر حاجی حرام شده بود برایش حلال می شود مگر زن و استعمال بوی خوش.



13. طواف خانه خدا، به عنوان زیارت در حج تمتع؛

14. دو رکعت نماز طواف برای حج تمتع؛

15. سعی میان صفا و مروه برای حج تمتع (1)؛

16. طواف نساء برای حج تمتع؛

17. دو رکعت نماز طواف نساء برای حج تمتع (2)

18. بیتوته» یا گذراندن دو شب در منی شب یازدهم و دوازدهم ذی حجه؛

19. رمی جمره های سه گانه اولی وسطی و عقبه در، منی در هر سه روز یازدهم

دوازدهم و سیزدهم تا پیش از ظهر

### محرمات احرام

در اینجا چیزهایی که بر محرم حرام می شود را به اجمال می آوریم:

1. شکار حیوانات خشکی؛

2. زنان؛ بی هیچ شرطی و مطلقاً، زن برای محرم حرام می شود حتی همسر شرعی او؛

3. عقد ازدواج؛

4. خود ارضایی؛ یعنی محرم کاری کند که غسل جنابت بر او واجب شود، هر چند این کار برای غیر محرم نیز حرام است.

5. به کار بردن بوی خوش؛

6. پوشیدن لباس دوخته شده برای مردان؛

7. سرمه کشیدن؛

8. نگریستن در آینه؛

9. پوشیدن چکمه یا هر کفشی که روی پا را کاملاً بپوشاند؛

10. گناه ستم و آنچه سرپیچی از فرمان خدا باشد، دروغ دشنام گفتن و فخر فروشی؛

- 
- 1- در این مرحله از اعمال بعد از سعی صفا و مروه حج تمتع بوی خوش برای حاجی حلال می شود.
  - 2- بعد از نماز طواف نساء در حج تمتع زن نیز بر حاجی حلال می گردد.

11. جدال یعنی از مطلق سوگند خوردن بنا بر احتیاط پرهیز

12. کشتن حشراتی که روی بدن انسان می نشیند؛ پرهیز شود.

13. به دست کردن انگشتر برای زینت و مطلقاً هرگونه زینتی برای محرم حرام است.

14. پوشانیدن سر برای مردان؛

15. پوشانیدن صورت برای زنان؛

16. روغن مالیدن به بدن حتی اگر خوشبو نباشد؛

17. کندن مو از بدن خود یا دیگری؛

18. خون انداختن بدن یعنی کاری کند که از بدن خون درآید، مثل خاراندن؛

19. کشیدن دندان؛

20. کوتاه کردن ناخن؛

21. زیر سایه رفتن در هنگام حرکت برای مردان؛

22. بریدن و کندن درخت و گیاه حرم(1)؛

23 حمل سلاح(2).

## از رویدادهای حجة الوداع

روایت شده است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای مراسم حج آماده می شد، نامه ای به امیر مؤمنان علی علیه السلام که پیشتر او را با سربهای به سوی یمن فرستاده بود - نوشت که او و همراهانش برای حج حرکت کنند و به پیامبر پیوندند.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از راه مدینه به شهر مکه نزدیک می شد، امیر مؤمنان علیه السلام که از یمن باز می گشت نیز به مکه نزدیک شد. ایشان یکی از افراد سپاه خویش را به جانشینی خود بر سپاهیان گماشت و خود ایشان از سپاه پیش افتاد تا پیامبر را دیدار کند. بنابراین، خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به نزدیکیهای مکه رسیده بود رسانید و بر آن حضرت سلام کرد و

ص: 581

1- کندن و قطع کردن درخت و گیاه حرم هم برای محرم و هم برای غیر محرم حرام است.

2- برداشتن و حمل سلاح با نگهداری آن تفاوت دارد و حکم آن نیز فرق می کند.

آنگاه به پیامبر خبر داد که او به همراه سپاهیان روی به مکه نهاده و خود از سپاه جلوتر آمده تا به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پیوندد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از این مطلب خوشحال شد و فرمود: یا علی چگونه اهللال کردی [نیت احرام گرفتی؟]

امیر مؤمنان علیه السلام عرضه داشت: نیت خود را به نیت شما وابسته کردم ای رسول الله هنگام احرام بستن با خود گفتم خدایا همانند محرم شدن پیامبرت محرم می شوم. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به علی فرمود: تو در حج، مناسک و قربانی کردن با من شریک هستی. زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم قربانیهای حج را با خود آورده بود آنگاه به علی فرمود: بر احرام خود بمان و به سوی لشکر خود برگرد و آنان را با شتاب به من برسان، تا - ان شاء الله تعالی - در مکه گرد هم آییم.

## در موقف عرفات

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و همراهانش در موقف عرفات بودند و ایشان نماز جماعت ظهر و عصر را باهم و در هنگام ظهر اقامه فرمود و میان دو نماز مستحبی نخواند (فاصله نینداخت و طبق گزارشی هنگامی که سوره نصر نازل شد؛ و این در روز دوم از ایام تشریق بود، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دانست که این آخرین حج ایشان است لذا بر شتر خویش له عضباء، سوار شد و شکر خدا را بجای آورد و ستود و فرمود: ای مردم سخن مرا بشنوید و بفهمید و در یاد خود نگه دارید که نمی دانم شاید سال دیگر شما را در این موقف نبینم. ای مردم خونهای شما و داراییهای شما و آبرو و ناموستان بر یکدیگر حرام است. مانند حرمت امروز و این ماه و این سرزمین تا آنکه پروردگارتان را ملاقات کنید. ای مردم هر خونی که در زمان جاهلیت بر گردن شما بوده، اکنون باطل است و حقی برای صاحب چنین خونی نمی ماند و هر سود و فزونی [را] که در دوران جاهلیت بوده، اکنون بی اعتبار است. ای مردم روزگار گردیده است و امروز مانند روزی است که خداوند آسمانها و زمین را بیافرید تعداد ماهها از نظر خدا دوازده ماه است که در کتاب خدا، از آن روزی که آسمانها و زمین را آفریده است چنین بوده است و از آن دوازده ماه، چهار ماه، ماه های

حرام می باشد ماه رجب مضر [= پربار و پرثمر] که میان جمادی و شعبان قرار دارد و ذوالقعدة و ذوالحجه و ماه محرم پس در آن ماهها در حق خود و دیگران ستم نکنید؛ «إِنَّ مِمَّا نَسِيءُ زِيَادَةً فِي الْكُفْرِ يُصَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْطِقُوا عِبَادَةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ» (1)؛ جز این نیست که جابجا کردن ماه های حرام [فزونی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه می شوند؛ آن را یک سال حلال می شمارند و یک سال دیگر] آن را حرام می دانند تا با شماره ماه هایی که خدا حرام کرده موافق سازند. آنان یک سال ماه محرم را حرام می داشتند و ماه صفر را حلال و در سالی دیگر ماه صفر را حرام می داشتند و ماه محرم را حلال - ای مردم، بی تردید شیطان از اینکه تا آخر روزگار در سرزمینهای شما پرستیده شود ناامید گشته و در اینکه شما گناهان کوچک انجام دهید بسنده کرده است. ای مردم، بی تردید به زودی پروردگارتان را ملاقات خواهید کرد و او درباره اعمالتان از شما خواهد پرسید من ابلاغ کردم پس هر که در نزد او سپرده و امانتی هست، آن را به کسی که بر او اعتماد کرده و امین دانسته است بازگرداند ای مردم، زنانی که در نزد شما یاران [زحمت کش] شما هستند که بر سود و زیان خویش مختار نیستند، شما آنها را به همسری می گیرید، پس آنان امانت خدایند و شما آنان را با استفاده از واژگان خدا بر خود حلال می کنید. بنابراین، شما بر آنان حقی دارید و آنان نیز بر شما حقی دارند. از حقوق شما بر آنان این است که بستر شما را به خیانت نیالایند، در امور پسندیده از شما سرپیچی نکنند و هنگامی که به وظایف خویش عمل کردند پس حق آنان است که خوراک و پوشاک آنان را به نیکی بپردازید و آنان را کتک نزنید. ای مردم، من در میان شما چیزی باقی گذاشته ام که اگر به آن پایبند باشید تا آخر روزگار هرگز گمراه نخواهید شد امری روشن و آشکارا، کتاب خدای عزوجل و خویشان خودم خانواده ام اهل بیت علیهم السلام ای مردم، آگاه باشید

هر که حاضر است به غایبان برساند که پس از من پیامبری نیست و بعد از شما یان امتی پدید نخواهد آمد و درباره من از شما پرسیده خواهد شد، چه جوابی خواهید داد؟ مردم گفتند ما گواهی خواهیم داد که تو حقایق را به ما رساندی و امانت را ادا کردی و

ص: 583

نصیحت و خیرخواهی کردی.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: بارخدایا، گواه باش؛ بارخدایا، گواه باش؛ بارخدایا گواه باش (1).

### در مسجد خیف

وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در منی وقوف کرده بود و مسلمانان نیز همراه ایشان بودند، در مسجد خیف (2)، که مسجد منی می باشد برای مردم به سخنوری پرداخت. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پس از شکر و ستایش خدا فرمود: خداوند نیکو و پر نعمت کناد بنده ای را که سخن مرا بشنود و آن را یادگیرد و محفوظ بدارد و آن را به هر که این سخن به او نرسیده است برساند. ای مردم، باید هرکس که حاضر است به هر که غایب است برساند بسا حامل فقه که خود فقیه و دانا نباشد. بسا حامل فقهی که فقه و دانایی را به دانایان از خود برساند. سپس فرمود: سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی نسبت به آن کینه نمی ورزد (رشک نمی برد): خالص کردن عمل برای خدا خیر خواهی برای ائمه مسلمانان و همراهی جماعت مسلمانان بنابراین، بی تردید دعوت ائمه مسلمانان همیشگی است مؤمنان برادرانی هستند که خونهایشان با یکدیگر برابر است ارزش خونشان یکسان است و در برابر بیگانگان یک دست هستند و ذمه و امان هر یک از آنان حتی بر ضعیفترین آنها نیز معتبر است (3).

### آخرین روز تشریق

آخرین روز تشریق (4)

روز سوم که آخرین روز از ایام تشریق است رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم جمره های سه گانه را رمی کرد و از منی کوچ کرد و به ابطح (5) رسید. سپس در همان روز پس از آنکه از بالای شهر

ص: 584

- 1- بحار الانوار، ج 21، صص 380 تا 382
- 2- خیف جای مرتفعی را گویند که از محل گذر سیل بالاتر و از بلندی کوه پایین تر باشد و چون این مسجد در دامنه کوه قرار گرفته است آن را مسجد خیف نام گذارده اند.
- 3- بحار الانوار، ج 21، ص 138
- 4- ایام تشریق سه روز بعد از عید قربان را گویند که حاجیان در منی هستند و جمرات سه گانه را در هر سه روز رمی می کنند.
- 5- ابطح: جایی است در میان منی و مکه.

مکه و از گردنه اهل مدینه وارد مکه شد از پایین مکه و از ذی طوی (1) خارج گردید و به سوی مدینه حرکت کرد. اینها پس از آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حج خویش را به پایان رسانید و مناسک خود را بجای آورده بود و تعالیم مورد نیاز مردم را بیان کرده بود. ایشان بر آنان اعلام کرد که سنت حضرت ابراهیم را برای آنان برپا داشته است، و آنچه مشرکان بدعت نهاده بودند را از آنان دور کرده است.

## وحی و آخرین آیه از قرآن

در کتاب مناقب آل ابی طالب علیهم السلام از قول ابن عباس آمده است که گفت: هنگامی که فرمایش خدای متعال نازل شد که: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ** (2)، «قطعاً تو خواهی مرد، و آنان [نیز]، خواهند مرد». رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کاش می دانستم که مرگ من در چه زمانی خواهد بود! و این در حالی است که او به اذن خدای متعال و با وحی خدا، علم غیب می داند آنگاه سوره نصر نازل شد. پس از نزول سوره نصر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از تکبیرة الاحرام، نماز، سکوت می کرد و سپس می گفت سبحان الله و بحمده استغفر الله و اتوب الیه (3). و آنگاه قرائت سوره حمد را آغاز می کرد پس وقتی در این باره از ایشان سؤال شد، فرمود: هان، بی تردید، خبر مرگم به من داده شد.

سپس به شدت گریست سؤال شد: ای رسول خدا آیا برای مردن گریه می کنی در حالی که خداوند گذشته و آینده شما را در غفران خویش قرار داده است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: پس وحشت لحظه ورود به آخرت چه می شود؟ تنگی قبر و تاریکی لحد چه می شود؟ قیامت و ترسها چه می شود (4)؟

ص: 585

1- ذی طوی موضعی است در نزدیکی مکه

2- سوره زمر آیه 30

3- خداوند از هر عیبی و نقصی پاک و منزّه است و من مشغول ستایش او هستم از خداوند طلب آمرزش می کنم و به سوی او باز می گردم

4- پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با بیان این سخنان می خواست تا اشاره ای به این ترسها و وحشتها، بکند نه اینکه پناه بر خدا ایشان به این گونه ترسها مبتلا شوند.

ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بعد از نازل شدن این سوره یک سال زندگی کرد(1).

همچنان آیات نازل می شد و این نزول آیات تا هفت روز مانده به ارتحال پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم ادامه داشت تا آنکه سرانجام این آیه نازل شد «وَأَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (2)، بترسید از روزی که در آن، به سوی خدا بازگردانده می شوید؛ پس به هرکس [پاداش] آنچه به دست آورده تمام داده می شود؛ و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند».

و این آیه - بر اساس برخی گزاره های تاریخی - آخرین آیه قرآن است که جبرئیل ابر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرود آورد و به ایشان گفت آن را بر سر دوپست و هشتادمین آیه از سوره بقره قرار بده(3) همان طور که اولین آیه قرآن که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرود آورد فرمایش خدای متعال است که می فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»(4)؛ به نام خدای بخشنده بخشایشگر بخوان به نام پروردگارت که آفرید». تا آخر آیات ، بنابراین ، اولین آیه قرآن با شروع اولین روز بعثت نازل شد و آخرین آیه در روزهای واپسین عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم وحی شد و فاصله میان این دو بیست و سه سال می باشد.

### چه کسی قرآن را جمع آوری کرد؟

در اینجا آنچه که دقت نظر می طلبد کلام جبرئیل است که در هنگام نزول آخرین آیه - چنانکه در روایت آمده است - به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم گفت: «این آیه را بر سر دوپست و هشتادمین آیه از سوره بقره قرار بده پس این اشاره آشکاری است در این باره که خدای متعال به پیامبرش دستور فرموده است قرآن را جمع آوری و مرتب کند، آنها را با ترتیبی دقیق، تا جایی که شماره گذاری آیات را نیز دستور داده است. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم همان طور که خدای متعال دستور فرموده بود این کار را در دوران زندگی خویش انجام داد. چنین نبوده

ص: 586

1- ر. ک: بحار الأنوار ج 22 ص 471؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 201.

2- سوره بقره آیه 281

3- تفسیر شبر، ص 83؛ التبیان، ج 2، ص 369

4- سوره علق، آیه 1.



است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم قرآن را به صورت پراکنده و جدا جدا رها سازد تا کسانی پس از ایشان آن را جمع آوری کنند.

آیا برای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با آن همه سعی و اهتمام فراوان و حرصی که بر حفظ و جمع کردن قرآن کریم داشته اند امکان دارد که برای جمع آوری و مرتب کردن آن اقدام نکند و آن را پراکنده و آشفته بگذارد و جمع آوری آن را به مسلمانان واگذارد، آنهم در حالی که خدا به او خبر داده است که: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (1)، تو می میری و آنها نیز خواهند مرد؟ و آیا منطقی می نماید که بینگاریم رسول خدا از یک سوی (2) بر حفاظت از قرآن حریص باشد و از سوی دیگر آن را گردآوری نکند و پراکنده رها سازد؟ آیا مگر قرآن قانون جاویدان و ماندگار اسلام نیست که معجزه آن با گذشت قرن‌ها و تا روز قیامت زنده خواهد ماند؟ با این همه آیا صحیح است که خیال کنیم پیامبر آن را بدون جمع آوری و به صورت پراکنده رها کرده است؟ چگونه می شود که خدای متعال به پیامبرش اجازه دهد که به جمع آوری قرآن اقدام نکند در حالی که وحی می فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» (3)، «در حقیقت گردآوردن و خواندن آن بر [عهد] ماست».

همچنین می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (4)؛ «بی تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود بنابراین، وظیفه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بوده است که قرآن را به صورت جمع آوری شده و مرتب به همه مردم ابلاغ کند، آن هم به صورتی که خداوند آن را جمع کرده و مرتب گردانیده است. پس قرآنی که اینک در دست ماست با همین جمع آوری و ترتیب و شماره گذاری آیات و نظم سوره‌ها و اجزای آن درست و عیناً همان قرآنی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در

ص: 587

1- سوره زمر آیه 30

2- در جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مردم امر می کرد تا قرآن را حفظ کنند و نسبت به آن کوشش ورزند و نیز مردم را بر تلاوت قرآن برمی انگیزد و در عمل به آن تشویق می نمود مخصوصاً در روزهای آخر عمرش مرتباً تکرار می فرمود که همانا من در میان شما دو ثقل دو امر با ارزش و سنگین به جای گذاشته ام، کتاب خدا و عترتم خانواده ام اهل بیتم را تا زمانی که به این دو چنگ زنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد.

3- سوره قیامت، آیه 17.

4- سوره حجر، آیه 9.

زمان حیات خود و به دستور خدای متعال برای مسلمانان جمع آوری و مرتب نموده است و هیچ گونه تغییر، تحریف، تعدیل، تبدیل، افزایش و یا کاهش در آن راه نیافته است. آنچه این مطلب را تأیید می کند روایتی است در تفسیر علی بن ابراهیم، از امام صادق که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است بر اساس این روایت ایشان به علی علیه السلام دستور فرمود تا قرآن را جمع آوری کند و فرمود: یا علی، قرآن [در منزل من] در پشت بسترم در مصحف و حریر و کاغذهایی نگاشته شده است. آنها را بگیر و جمع آوری کنید و مواظب باشید نابود نگردد؛ همان طور که یهودیان تورات را نابود کرده اند.

لذا علی رفت و آنها را در پارچه ای زردرنگ جمع آوری کرد و بر آن مهر زد(1).

در کتاب مجمع البیان از سید مرتضی رحمه الله چنین نقل شده است قرآن به شکلی که امروز در دست ماست در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع آوری شده است. او در گفتار خویش گفته است که پیش از او نیز شیخ صدوق له و شیخ مفید الله همین سخن را گفته اند. نیز پس از او هم شیخ الطائفه شیخ طوسی له و مفسر کبیر شیخ طبرسی - در گذشته 548 هـ.ق - نیز این قول را قبول داشتند و همه علمای نکوکار شیعه نیز تا امروز این مطلب را پذیرفته اند.

از زید بن ثابت نقل شده که گفته است ما آیات قرآن را که در پاره هایی جدا جدا بود جمع آوری کردیم و به دستور رسول خدا آنها را در جای مناسب آن قرار دادیم، ولی با این همه آیات، هنوز پراکنده بودند بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی دستور فرمود تا آنها را در یک جا گردآوری کند ما را نیز از سهل انگاری به آن پرهیز داده.

و از شعبی نقل شده است که گفت: قرآن در زمان رسول خدا و توسط شش نفر از انصار جمع آوری شد.

و از قتاده نیز نقل شده که: من از انس بن مالک پرسیدم: چه کسانی قرآن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع آوری کردند؟ او گفت: چهار نفر از انصار. سپس نام آنها را برشمرد.

و از علی بن ربیع چنین نقل شده است علی بن ابی طالب علیه السلام و ابی بن کعب قرآن را در زمان رسول خدا گردآوری کردند.

ص: 588

اینها به اضافه شواهد و تأییدات، دیگر همگی بر درستی این مطلب دلالت دارند که قرآنی که امروزه در دست ماست همان قرآنی است که در زمان رسول خدا گردآوری و مرتب شده است و هیچ کاهش و افزایش در آن صورت نگرفته است.

از جمله آن شواهد نامگذاری سوره حمد در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به فاتحة الكتاب است؛ یعنی اینکه قرآن با این سوره آغاز می شود و در ابتدای قرآن قرار دارد. این در حالی است که نه این سوره و نه آیات این سوره از اولین سوره ها و آیات قرآن نبوده اند که بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده باشند بنابراین، نامگذاری سوره حمد در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به این مطلب اشاره دارد که این کتابی که به این صورت گردآوری شده است و امروزه به این صورت موجود در دست ما می باشد و سوره حمد نیز در آغاز آن قرار دارد مانند همان قرآن است که سوره فاتحه نیز در ابتدای آن قرار داشت.

از شواهد دیگر، حدیث ثقلین است که شیعه و سنی به تواتر روایت کرده اند. در این حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «اَنْبِيَّ مُحَمَّدًا وَآلَهُ وَبَنِيَّ أَهْلَ بَيْتِي، مَا مِنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحَدٌ إِلَّا وَبَيْنَ يَدَيْهِ كِتَابٌ مِنْ بَيْتِي، مَا مِنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحَدٌ إِلَّا وَبَيْنَ يَدَيْهِ كِتَابٌ مِنْ بَيْتِي، مَا مِنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحَدٌ إِلَّا وَبَيْنَ يَدَيْهِ كِتَابٌ مِنْ بَيْتِي» (آنچه در میان شماست، کتاب خدا، عترتم اهلیت. خودم تا زمانی که به این دو چنگ زنید هرگز پس از من تا ابد گمراه نخواهید شد. پس آن کتابی را که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در میان امت خود می گذارد، کتابی است جمع آوری شده و مرتب نه آیاتی پراکنده و جدا جدا؛ زیرا در آن صورت لفظ کتاب بر آنها اطلاق نمی شود. خداوند نیز در استفاده از واژه کتاب برای مجموعه قرآن، از رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم پیشی گرفته است؛ آنجا که بارها و بارها در آیات فراوان برای بیان نام قرآن واژه کتاب را به کار می برد. این اشاره ای است به اینکه در نزد خدا و در لوح محفوظ قرآن کتابی جمع مرتب می باشد - همان طور که بعضی از مفسران هم این مطلب را گفته اند - بی تردید خدای متعال، پیامبرش را آگاه کرده بود که خدا در نزد خود قرآن را جمع آوری و مرتب گردانیده شده و است و به پیامبر نیز دستور فرمود تا قرآن را همانگونه که در لوح محفوظ جمع آوری شده، گردآوری و بر همان اساس مرتب کند و پیامبر نیز این کار را به انجام رسانید.

از شواهد دیگر روایاتی است که در باب دستور پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به ختم قرآن در ماه رمضان و سایر روزها و جایها وارد شده است بیان فضیلت و ثواب کسی که قرآن را ختم کند، از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خود گواهی است بر این مدعا تا جایی که عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و کسانی، دیگر چندین بار قرآن را در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم ختم کردند. چنانچه قرآن به صورت مجموع و مرتب و بین الدفتین [میان دو جلد] وجود نداشت، ختم قرآن معنا پیدا نمی کرد؛ زیرا ختم به خواندن کتابی گفته می شود که از آغاز تا انجام صورت گیرد. از جمله شواهد، مجموعه روایاتی است که در آنها دستور داده شده که احادیث و روایات رسیده از رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام را بر قرآن کریم عرضه کنید، تا سبک و سنگین، و درست و نادرست آن احادیث معلوم شود. در آن روایات می فرماید: «آنچه موافق کتاب خداست، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و اهل بیت علیهم السلام فرموده اند و آنچه با کتاب خدا تناقض و ضدیت دارد، سخنی است آراسته اما باطل، که رسول خدا و اهل بیت این سخن را نگفته اند بنابراین این روایات ما را به قرآنی حواله داده اند که در دست ماست و برای شناسایی حق از باطل می باشد و این خود از دلایل سلامت و بی عیب ماندن قرآن کریم از هرگونه افزایش و کاهش و تبدیل و تحریف است، وگرنه صحیح نبود که قرآن مرجع شناسایی حق از باطل قرار بگیرد.

از شواهد دیگر روایاتی وجود دارد که می گویند همه قرآن کتابت شده بود و در میان محراب و منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم قرار داده شده بود و مسلمانان از روی آن می نوشتند.

از جمله شواهد دیگر روایاتی است که در آنها چنین آمده است: جبرئیل اهر سال یک مرتبه تمام قرآن را بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم عرضه می داشت و در سال آخر حیات ایشان دو مرتبه قرآن را بر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم عرضه داشت.

از جمله شواهد آن است که جمعی از اصحاب همه قرآن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم حفظ کرده بودند و تمام آن را از برداشت برای کسانی که به تفسیر قرآن علامه بلاغی و تفسیر قرآن پدرم (1) مراجعه می کنند پوشیده نماند که آنها سخنان و کلمات و شواهد

ص: 590

بیشتری را در این باره آورده اند که در یکی از شماره های مجله أجوبة المسائل الدينية (پاسخ به مسائل دینی) در شهر مقدس کربلا به چاپ رسیده است.

به اضافه این شواهد، آیات و روایاتی وجود دارد که اشاره می کند بر این مطلب که قرآن دو مرتبه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نازل شده است یک مرتبه به صورت مجموعه و به یکباره بر قلب رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نازل شده است، و خدای متعال می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (1) ما این [این قرآن عظیم] را در شب قدر نازل کردیم و یک مرتبه هم به صورت جدا جدا و پراکنده و در طول بیست و سه سال در مناسبتها و رویدادهای مختلف بنابراین، قلب رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از آن قرآنی که در مرتبه اول به صورت وضعی و یکباره نازل شده و بالطبع مجموع و مرتب بود نگهداری می کرد و قرآنی را که به تدریج طی دوران نبوت نازل می شد آن را بر اساس قرآن اول جمع آوری و همانند ترتیب قرآن اول آن را مرتب کرد که آن عیناً همین قرآنی است که امروزه در دست ما است. و شواهد دیگری که در مجموع روشن می کنند که قرآنی که اکنون در دست ماست،

همان قرآنی است که به دستور خدا و پیامبرش و در زمان خود رسول خدا جمع آوری شده است و حتی یک حرف به آن افزوده و یا از آن کم نگشته است و چیزی از آن تغییر نکرده است و هرگز در آن جابه جایی و تحریف نشده و نخواهد شد، و چنین چیزی چگونه ممکن است حال آنکه قرآن می فرماید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (2) «از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید».

ص: 591

---

1- سوره قدر، آیه 1.

2- سوره فصلت، آیه 42.









وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از حجة الوداع باز می گشت، بر اساس برخی گزارشها، جمعیتی در حدود دویست هزار نفر همراه ایشان بودند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سوی مدینه حرکت کرد و در روز هجدهم ذیحجه به منطقه غدیر خم که از نواحی سرزمین جُحفه می باشد، رسید. آنجا مکانی است که راه اهل مدینه و دیگران از هم جدا می شود و چون آن مکان خشک و بی آب و آبادانی است برای فرود آمدن و استراحت مناسب نبود<sup>(1)</sup>. جبرئیل امین ها فرمایش خدای متعال را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آورد که<sup>(2)</sup>: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»<sup>(3)</sup>: «ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شد ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد بیم مکن و دل قوی دار). این آیه در این موقعیت زمانی و مکانی برای سومین بار و به منظور تأکید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 595

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 141

2- اکثر قریب به اتفاق عالمان اهل سنت بر این نظرند که این آیه در غدیر خم و درباره معرفی امیر مؤمنان علیه السلام به مسلمانان به عنوان «ولی» نازل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان خدا این مهم را ابلاغ فرمود. اینک برخی از این منابع تفسیر کبیر فخر رازی، ج 12، ص 401؛ تفسیر الدر المنثور، ج 2، ص 298؛ اسباب النزول، 164؛ وفاء الوفاء، ج 3، ص 1081؛ عمدة القاری بشرح البخاری، ج 18، ص 206؛ ترجمة امام علی، ابن عساکر، ج 2، ص 82؛ الفصول المهمه، ص 42 تفسیر روح المعانی، ج 6، ص 193؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 250 فرائد السمطین، ج 1، ص 158؛ حیب السیر، ج 1، ص 411؛ مطالب السؤل، ص 80؛ مختصر تاریخ دمشق، ج 359؛ تفسیر الکشف و البیان، ج 4، ص 92 تفسیر القرآن العظیم ابی حاتم، ج 4، ص 1172؛ ینایع الموده، ص 120؛ مناقب علی بن ابیطالب مغزلی، ج 6، ص 463 تفسیر طبری، ج 12، ص 49؛ فتح الغدیر، ج 2، ص 60؛ تفسیر المنار، ج 6، ص 463 تفسیر غرائب القرآن نیشابوری، ج 4، ص 304 و....

3- سوره مائده، آیه 67.

نازل می شد پیش از این دو بار دیگر این آیه بر رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم نازل شده بود، یک بار هنگام وقوف ایشان در موقف عرفات و بار دیگر هنگامی بود که در مسجد خیف حضور داشت؛ در هر دو بار خداوند به پیامبرش دستور فرمود که علی را به جانشینی خود برگزیند و علم و میراث علوم پیامبران و همه آیات و نشانه های آنان را که در اختیار دارد، به علی بسپارد و او را به عنوان علم و نشانی تشخیص حق از باطل] برای مردم معرفی نماید و هر چه درباره ولایت و وجوب اطاعت از علی علیه السلام نازل شده است به مردم بگوید و از مردم درباره ولایت و جانشینی علی علیه السلام بیعت بگیرد. علاوه بر آن به مردم ابلاغ کند که باید به علی علیه السلام به عنوان «امیرالمؤمنین سلام کنند [ او را امیر، پیشوا، جانشین و فرمانروای مؤمنان بدانند و از آن پس با همین عنوان بر او سلام کنند. و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم [در دو مرتبه اول] از جبرئیل درخواست می کرد که عصمت به معنای ایمنی و محافظت را از طرف خدای متعال بیاورد که در این مرتبه آخر بود که این آیه کریمه را بر حضرت فرود آورد که: **وَاللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ**؛ و خدا تو را از گزند] مردم نگاه می دارد». هنگامی که جبرئیل این آیه را که در آن به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دستور داده شده بود، آنچه درباره علی علیه السلام نازل شده است را به مردم ابلاغ فرماید، بر ایشان نازل کرد، ابتدای جمعیت به نزدیکی جحفه رسیده بود بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دستور داد که کاروانها و جمعیت از حرکت باز ایستند و آنانی که پیش افتاده اند برگردند و هر که از پشت سر از راه می رسد در همین مکان غدیر خم (1) بماند تا همه مردم یکجا جمع شوند.

ص: 596

1- غدیر فرورفتگی کم عمقی است که با مرور زمان به صورت آبگیر در آمده و چون زمین آن رطوبت بیشتری دارد، لذا درختچه ها و درختان ریشه داری در آن رشد می کنند. در گذر ایام برخی طوایف به صورت موقت در آنجا سکنی گزیده اند از جمله کنانه و خزاعه نامهای دیگر آن منطقه چنین بود: وادی خم، جحفه خرار [= آبریز] و الغربه. غدیر خم سرزمینی است وسیع با چشمهای جوشان که پس از طی مسافتی نه چندان طولانی منطقه را تا حدودی سیراب می کند. بیشترین گیاهانی که در آن می رویند عبارتند از: بادام تلخ درخت مسواک استبرق خاری از نژاد گندمیان به نام تمام امروزه چند نخلستان کوچک در آن دیده می شود که ظاهراً عمر چندانی ندارند غدیر آبگیرگونه است بین مکه و مدینه که به مکه نزدیک تر است و تا روستای جحفه یکی دو مایل فاصله دارد جحفه روستای بزرگی است که کنار راه مکه مدینه در شمال غربی مکه و در 156 کیلومتری آن قرار دارد تا مکه چهار منزلگاه و تا مدینه شش منزلگاه فاصله دارد امروز از این روستا چیزی نمانده است توصیف دقیقتر غدیر خم 164 کیلومتر با شمال، مکه 450 کیلومتر با جنوب آن و هشت کیلومتر با میقات جحفه فاصله دارد. در تاریخ آمده که میان چشمه و خود غدیر مسجدی بوده [وفاء الوفا، ج 3، ص 1018] که امروز از آن اثری نمانده جز نشانه های کمرنگی از دیوارهایش. دقیقاً سمت چپ محراب آن مسجد همان نقطه ای است که پیامبر به خطبه ایستاد و دست امیر مؤمنان ما را به جانشینی و پیشوایی برافراشت این مسجد بر اثر سیل یکبار تخریب شد و پس از آن با همت یکی از سلاطین هند بازسازی شد و با روی کار آمدن سعودیها آن را نابود کردند زیرا آشکارا مردم را به یاد پر عظمت ترین حادثه سالهای پایانی حیات پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و خلافت علی علیه السلام می انداخت و این برایشان دشوار بوده است.

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرود آمد و مسلمانان نیز در اطراف ایشان فرود آمدند. آن روز بسیار گرم و آفتابی سوزنده داشت. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم امر فرمود تا زیر درختچه ها و درختانی که در آنجا بود برویند و جهاز شتران را در آنجا جمع کنند و آنها را روی یکدیگر قرار دهند. آنگاه به منادی خویش دستور داد در میان مردم ندا کند: «الصلاة جامعة» (1) و مردم گرداگرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع کردند. بعضی از مردم از شدت گرما، گوشه ای از ردا و جامه های خود را بر سر انداخته بودند و گوشه ای از آن را نیز زیر پای خود گسترده بودند.

هنگامی که مردم جمع شدند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از آن جهاز که روی هم قرار داده بودند، بالا رفت و در بالای آن قرار گرفت (2) و علی را فرا خواند ایشان نیز بالا رفت و در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و سمت راست ایشان ایستاد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خطبه ای ایراد فرمود

بلیغ و رسا که تا آن روز، مردم مانند آن را نشنیده بودند پس حمد و ثنای خدا را بجای آورد و مردم را پند داد و نصایح خویش را چنان که باید بیان فرمود و خبر رحلت خود را به امت اسلام داد و آگاه فرمود آنگاه به مسأله جانشینی پس از خود اشاره فرمود و علی علیه السلام را به دستور خدای متعال جانشین خود بر مردم قرار داد و او را به عنوان خلیفه پس از خود نصب نمود و در آخر فرمایشاتی فرمود که در پی می آید

ص: 597

---

1- کلامی بود که در مواقع ضروری و برای جمع کردن مردم فریاد می کردند و به این وسیله مردم می دانستند که برای امر مهمی باید جمع شوند.

2- مشهور نظر مورخان آن است که از جهاز شتران بلندی ای ساختند.

ای مردم خداوند به من چنین می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»، «ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از گزند] مردم نگاه می دارد خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند». من سبب نزول این آیه را برای شما آشکار می کنم باری جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شده و از سوی پروردگارم جل جلاله - به من امر می کند که در این محل که شما حضور دارید

برخیزم و برای هر سیاه و سفیدی اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر من، وصی من و جانشین من بر امتم می باشد و امام و پیشوای پس از من است و خدای متعال محافظت از گزند و شرّ مردم را برابم ضمانت فرموده است و اوست خدای کفایت کننده کرامتمند. پس ای مردم بدانید، بی تردید خداوند او را به عنوان ولی و سرپرست و پیشوا] بر شما نصب کرده است و او را امامی قرار داده است که اطاعت از او بر همه مهاجران و انصار و نیز بر کسانی که در نیکوکاری پیرو آنان هستند و بر بیابان نشین و شهرنشین و بر غیر عربان عربان و مردمان، آزاد بردگان و بر هر خداپرستی، واجب و بایسته است. ای مردم بی تردید این آخرین حضور من در این مکان است، پس بشنوید و فرمانبردار باشید، و دستور پروردگارتان را گردن نهدید. بی تردید خداوند مولا و اختیار دار مطلق شما و معبود شماست. آنگاه بعد از خدا فرستاده او محمد ولی و سرپرست شماست؛ که اینک ایستاده و با شما میان سخن می گوید بعد از من علی ولی و پیشوا و امام شما به دستور پروردگارتان است؛ سپس تا روزی که خدا و رسولش را در روز رستاخیز] ملاقات کنید

امامت و پیشوایی در میان فرزندان من است که همگان از نسل او هستند. حلالی نیست مگر آنچه خدا حلال گردانیده و چیزی حرام نیست مگر آنچه خدا حرام کرده است. خدا

ص: 598

---

1- ضیاء الدین مقبلی در گذشته 1108 ق] می گوید اگر حدیث غدیر را معلوم و مسلّم ندانیم، هیچ رویدادی در جهان اسلام قابل اثبات نیست. نک: هدایة العقول الی غایة السؤل، ج 2، ص 30 نیز نک الطوائف ابن طاووس، ص 2321 سوره مانده، آیه 67.

تمامی حلالها و حرامها را به من شناسانده است و من آنچه پروردگارم از کتاب خویش و از حلال و حرام خویش به من تعلیم کرده است، همه را به علی سپرده و واگذار کرده ام. ای مردم هیچ دانشی نیست، مگر آنکه خدا آن را در من به ودیعت نهاده و آموزانیده است و هر دانشی که آموخته ام و به آن کاملاً آگاه شده ام در پیشوای متقیان به امانت سپردم و هیچ دانشی نیست مگر آنکه آن را به علی و فرزندان پرهیزکارش آموختم. ای مردم، از او دور نشوید که این دوری مایه گمراهیتان می شود و از او روی مگردانید و از ولایت او برنگردید و سرپیچی نکنید. پس او کسی است که تنها به سوی حق هدایت می کند و خود نیز به حق عمل می کند و باطل را نابود می سازد و از باطل نیز باز می دارد، و در راه خدا از ملامت ملامتگران باکی ندارد.

ای مردم، او را برتر بدارید که خداوند او را برتری داده است. و به او روی آورید که خداوند او را نصب کرده است.

ای مردم، بی تردید علی و فرزندان پاک او ثقل اصغر هستند و قرآن ثقل اکبر. هر یک از آن دو از دیگری که همراه خویش است خبر می دهد و به یکدیگر راهنمایی می کنند] و مطابق یکدیگرند. آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر] به من بازگردند. آنان امانتداران خدا در میان خلق خداوند و خردمندان خدا در زمین خداوند. آگاه باشید که من تکلیف خود را ادا کردم آگاه باشید که من آنگونه که باید و شاید ابلاغ کردم؛ آگاه باشید که من آنچه بایسته است شنویدم؛ آگاه باشید که من روشنگری کردم و توضیح دادم. آگاه باشید که خدای عزوجل فرمود و من از جانب خدای عزوجل گفتم که: بدانید و آگاه باشید که کسی غیر از این، برادرم امیرالمؤمنین نمی باشد و بعد از من برای هیچ کس دیگری غیر از او امیرالمؤمنینی حلال نمی باشد به کسی غیر از او امیرمؤمنان نباید گفت].

آنگاه با دست خویش بازوی علی علیه السلام را گرفت و او را بالا برد و فرمود: این برادر من وصی من گنجینه علم من و جانشین من بر امت من و بر تفسیر کتاب خدای عزوجل و دعوت کننده به سوی خداست، و به آنچه مایه خشنودی خداوند است عمل می کند و با دشمنان خدا می جنگد و در اطاعت و فرمانبرداری خدا یاری می کند و از نافرمانی خدا باز می دارد جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیر مؤمنان و پیشوایی هدایتگر است و به دستور

خداوند ناکثین و قاسطین و مارقین را می کشد(1). اینک می گویم، و آنچه می گویم به فرمان پروردگارم دگرگون نخواهد شد بار خدایا دوست بدار هر که دوستش می دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن می دارد و یاری کن هر که او را یاری می کند و خوار کن هر که تنهایش گذارد و لعنت کن هر که او را انکار کند و بر کسی که با دانستن حق او حقش را انکار می کند خشم بگیر بار خدایا تو بر من وحی نازل کردی که پیشوایی و امامت بعد از من از آن ولی تو علی می باشد خدایا تو را گواه می گیرم و بسنده گواهی هستی

هر چه را که من باید، به مردم رساندم. ای مردم، خدای عزوجل دین شما را تنها با امامت علی کامل کرد. این علی است.

که از همه شما بیشتر مرا یاری کرد و از همه شما برای من سزاوارتر و حقدارتر است نزدیکترین شما به من هموست عزیزترین شما در نزد من است. خدای عزوجل و من از او راضی و خشنود هستیم و هیچ آیه ای درباره خشنودی خدا نازل نشده است، مگر درباره او خداوند هیچگاه مؤمنان را مورد خطاب قرار نداده است، مگر اینکه به او آغاز سخن کرده است. هیچ آیه مدح و ستایشی در قرآن نازل نشده است مگر درباره او در سوره هل اتی به بهشت گواهی نداده است مگر برای او آن سوره را درباره کسی جز او نازل فرموده است(2) و با آن سوره هرگز کسی غیر از او را ستایش فرموده است(3)-(4).

ای مردم پیامبرتان بهترین پیامبران است جانشین پیامبر شما بهترین جانشین است. فرزندان او بهترین اوصیا و امامانند

ص: 600

1- ناکثین پیمان شکنان همانانی که در جنگ جمل به همراه عایشه پیمان شکنی کردند. قاسطین برگشتگان از حق و طرفداران معاویه در جنگ صفین. و مارقین خارج شدگان از دین، خوارج نهروان هستند.

2- البته توجه دارید که در تمام مواردی که گفته شد فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به این مطلب اشاره دارد که در قرآن هر آیه ای که درباره رضایت و خشنودی و مدح و ستایش بندگان خدا و وعده خدا به بهشت و نیز درباره افعال نیک بندگان نازل شده است مصداق کامل و اتم آن وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه وآله و سلم و امیر مؤمنان است.

3- و چون اهل بیت یعنی فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه هدی امام حسن و امام حسین و امامانی که از نسل امام حسین علیه السلام هستند همه مانند یک پیکر واحد می باشند گویا وقتی که می فرماید علی علیه السلام یعنی می فرماید فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه هدی علیهم السلام.

4- ر.ک: الیقین، صص 348 تا 353

ای مردم نسل هر پیامبری از پشتِ خود اوست اما نسل من از پشت علی است(1).

ای مردم، خداوند مرا امر و نهی فرموده است و من علی را امر و نهی کرده ام. بنابراین، او امر و نهی(2) را از پروردگار خویش آموخته و دانسته است پس فرمان او را گردن نهید تا سالم بمانید؛ فرمانبردار باشید تا هدایت شوید؛ از آنچه بازتان می دارد باز ایستید، تا به راه راست رهنمون شوید و به خواسته او رو آورید تا خواسته های دیگر و راه های گوناگون، شما را از راه او پراکنده و منحرف نسازد.

ای مردم من همان صراط مستقیم خدا هستم که به شما دستور داده است تا از آن پیروی کنید؛ آنگاه پس از من علی صراط مستقیم است و پس از او فرزندان من که همگی از نسل اویند؛ امامانی که به سوی حق هدایت و به حق داوری می کنند. آگاه باشید،

که دشمنان علی کسانی هستند اهل دشمنی ورزیدن و نفاق و از حد در گذرندگانند؛ برادران شیطان که با سخنانی آراسته یکدیگر را وسوسه می کنند.

ای مردم، بدانید که من هشدار دهنده ام و علی هدایتگر است(3).

ای مردم من پیامبر هستم و علی جانشینم بدانید آخرین امامان از ما مهدی قائم است ای مردم، من برای شما تفسیر و روشنگری کردم و به شما فهماندم؛ و این علی است که پس از من شما را می فهماند و دانا می کند توجه داشته باشید من در پایان سختم شما را دعوت می کنم تا برای بیعت با علی دست به دست من بزنید و بر بیعت با او اعتراف کنید و گواهی دهید. و پس از من با او دست بدهید و بدانید که بی تردید من با خدا بیعت کردم و علی با من بیعت کرد. من از طرف خدای عزوجل برای او از شما بیعت می گیرم «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ»(4)، پس هر که پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می شکند.

ص: 601

1- الاحتجاج، ج 1، صص 74 تا 77

2- امر و نهی چه از جانب خدا و چه از جانب پیامبر خداصلی الله علیه وآله و سلم و چه از جانب امیرمؤمنان علیه السلام و کلاً در معارف الهی به مجموعه امرها و نهیها دین خدا می گویند و ظاهراً در اینجا هم همین معنا فهمیده می شود.

3- البته طبق احادیث دیگری که وجود دارد این صفات مانند هاد و منذر و غیر اینها هم برای نبی اکرم هم علی علیه السلام به کار می رود و از طرف ائمه نیز به کار رفته است ولیکن در آنها اشاراتی است که وقت و حوصله و مجالی بس گسترده می طلبد.

4- سوره فتح، آیه 10.

ای مردم، هر حلالی که شما را به آن راهنمایی کردم یا حرامی که از آن بازداشتیم، پس از آنها باز نگشته ام و هرگز آنها را تغییر نداده ام. بدانید و این مطالب را به یاد داشته باشید و در خاطر خود محفوظ دارید و به دیگران نیز برسانید و چیز دیگری را به جای آن قرار ندهید و آن را دگرگون نکنید آگاه باشید که باید نماز را به پای دارید، زکات را پردازید امر به معروف کنید، از منکر و ناشایست باز بدارید آگاه باشید که اصل و اساس هر امر به معروف و نهی از منکر آن است که به سخنان من برسید و آنها را به کسانی که حضور ندارند برسانید و دیگران را امر کنید که این سخنان را بپذیرند و آنان را از مخالفت با سخنانم باز بدارید؛ زیرا بی تردید این دستوری از سوی خدای عزوجل و نیز از طرف من است. هیچ امر به معروف و نهی از منکر صحیح نیست مگر در همراهی با امام معصوم(1). ای مردم در این باره چه می گوید؟ همان چیزی را بگوئید که من گفتم، و بر علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنید و بگوئید: شنیدیم و اطاعت کردیم. بگوئید شکر و سپاس از آن خداوند است که ما را به این مقام ولایت علی هدایت فرمود، که اگر لطف و هدایت الهی نبود، ما خود به این مقام راه نمی یافتیم ای مردم بی تردید فضایل علی در نزد خدای عزوجل که آنها را در قرآن نازل فرموده است، بیش از آن است که در یک مکان به شماره در آورم. پس هرکه شما را به آنها آگاهانید، او را تصدیق و باور کنید

ای مردم، هر که از خدا و پیامبرش و امیر مؤمنان علی و امامانی که از نسل اویند اطاعت و فرمانبرداری کند به رستگاری و نجاتی بس بزرگ رسیده است.

آنگاه مردم خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ندا کردند: امر خدا و دستور رسولش را شنیدیم

و آن را [صادقانه] با دلهایمان و با زبانهایمان و دستهایمان اطاعت می کنیم(2).

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که دستش در دست علی بود، با رساترین صدای خود فریاد برآورد که ای مردم آیا من از خود شما بر شما سزاوارتر نیستم؟

آنان همگی: گفتند: آری، ای رسول خدا.

ص: 602

---

1- الاحتجاج، ج 1، ص 82.

2- همان، ج 1، صص 74 تا 84.



آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بازوی علی علیه السلام را بالا برد تا جایی که مردم سفیدی زیر بغل آن دورا می دیدند و با بیانی پیوسته و منظم فرمود: فمن كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والعن من خالفه وأدر الحق معه حيثما دار، ألا فليبلغ ذلك منكم الشاهد الغائب والوالد الولد؛ هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا هرکه علی را دوست می دارد تو او را دوستش بدار و هرکه با او دشمن است، او را دشمن بدار و یارانش را یاری کن و هر که او را و نهادهایش گذار(1)، و هرکه با او مخالفت می کند لعنت کن و حق را همراهش قرار بده پس شما که در اینجا حضور دارید، این مطلب را به آنانی که حاضر نیستند، برسانید و ابلاغ کنید. نیز هر پدری آنچه در اینجا دید و شنید به فرزند خود بیاموزاند(2).

ص: 603

#### 1- بحار الانوار، ج 21، ص 387

2- حدیث غدیر در منابع اهل سنت به فراوانی ذکر شده است و اکثر عالمان اهل سنت صحت و تواتر حدیث را اقرار کرده اند ابن مغزلی در گذشته 483ق] از قول استاد خود ابو القاسم بن محمد اصفهانی می گوید: «حدیث صحیح غدیر را حدود یکصد نفر از صحابه روایت کرده اند؛ لذا صحت این حدیث مسلم است و من ضعفی در آن نمی بینم. المناقب، ابن مغزلی، ص 27. کنجی شافعی در گذشته 658ق] می گوید که احمد در مسند خود حدیث غدیر را با طرق فراوان آورده است در حالی که اگر او با یک طریق می آورد مورد قبول می بود.... روایان این حدیث ثقه اند... پیوستگی این اسناد به یکدیگر برهانی است بر صحت آن کفایة الطالب، صص 59 و 64 ابوالمعالی جوینی در گذشته 722ق] با کمال شگفتی می گوید در بغداد در دست یک صحاف یک جلد از کتابی را دیدم که روی آن نوشته بود جلد بیست و هشتم از اسناد حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و پس از این جلد بیست و نهم خواهد بود». بحار الانوار، ج 37، ص 235. ابن کثیر شافعی در گذشته 774ق] می گوید: «کتابی پر برگ در دو جلد از محمد بن جریر طبری دیدم که احادیث غدیر خم را جمع آوری کرده است». همان، ص 236. سیوطی در گذشته 911ق] گفته است حدیث متواتری است که مناوی در فیض الغدیر، ج 6، ص 218 و شیخ محمد صدر العالم در معارج العلی آن را باز گفته اند. المنهج السوی فی معنی المولی والولی، باستانی، ص 38. ابن حجر هیثمی در گذشته 974ق] گفته است: «... حدیث صحیحی است. ترمذی و نسائی و احمد بن حنبل آن را تحقیق کرده و اخراج نموده اند و طرق روایت آن بسیار است.... الصواعق المحرقة، ص 42. شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین، ص 114، احمد بن محمد عاصمی در زین الفتی به نقل از الغدیر، ج ص، 545، حبیب الله لکهنوی در مرآت المؤمنین، ص 40 بر صحت و تواتر و فراوانی روایت تأکید کرده اند.

در هنگام نیمروز بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از بالای آن بلندی به زیر آمد، دو رکعت نماز گزارد، آنگاه هنگام زوال خورشید، مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای نماز ظهر اذان گفت. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز جماعت را با مسلمانان اقامه نمود در خیمه خویش نشست و به علی علیه السلام دستور داد تا در خیمه خویش که روبه روی خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، بنشیند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسلمانان دستور فرمود تا گروه گروه به محضر علیا داخل شوند و او را بر ولایت تهنیت گویند و به عنوان امیرالمؤمنین بر او سلام کنند و برای اعلام پذیرش ولایت و امامت آن حضرت با ایشان بیعت کنند همه مردم این کار را کردند تا جایی که ابوبکر و عمر نیز با ایشان بیعت کردند عمر به علی علیه السلام می گفت مبارک باد، مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شده ای»<sup>(1)</sup> آنگاه آن دو باهم گفتند: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته، سپس او را بر امر خلافت و جانشینی تبریک گفتند آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همسران خود و بقیه زنان مؤمنی که همراه حضرت بودند، دستور داد به محضر علی برسند و به عنوان امیرالمؤمنین بر ایشان سلام کنند و بر خلافت و ولایت با ایشان بیعت کنند. آنان نیز چنین کردند و با داخل کردن دستان خود در طشت آبی که جلوتر علی دستش را در آن داخل کرده بود، با او بیعت کردند.

### جبرئیل و روز غدیر

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خطبه و بیان فرمایشات خویش فراغت یافته بود مردم مردی زیبارو نورانی و خوشبویی را دیدند که اعلام می کند به خدا سوگند، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را هرگز علامه امینی در الغدیر، ج 5، ص 165 صد و ده تن از صحابه و هشتاد و چهار تن از تابعین را که حدیث غدیر را نقل کرده اند می شمارد نیز در صص 167 تا 310 سیصد و شصت نفر از عالمان سده دوم تا دوره معاصر را یاد می کند که در آثارشان حدیث را آورده اند.

ص: 604

مانند امروز ندیده ام.

پس یکی از اصحاب شتابان گفتار آن مرد را به پیامبر برسانید، و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود آیا می دانی آن مرد کیست؟ او گفت: نه.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آن مرد همان جبرئیل، روح الامین است. هشدار، هشدار، مبدا این عهد را بشکنی زیرا اگر این کار را بکنی، خدا و رسولش و ملائکه خدا و مؤمنان از تو بیزار خواهند شد(1)

ابن عباس: گفت به خدا سوگند بیعت او تا روز رستاخیز بر گردن اصحاب واجب شد.

### قرآن جانشینی علی را مبارک باد میگوید

از ابن عباس، حدیث ابوذر و دیگران روایت شده است که آنان گفته اند به خدا سوگند ما از جای خود [غدیر خم] حرکت نکرده بودیم که جبرئیل با این آیه از سوی خدای متعال نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»(2)، امروز دینتان را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برایتان به عنوان [آیینی برگزیدم](3).

و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: الله اکبر بر کامل شدن دین، به سرانجام رسیدن نعمت خشنودی پروردگار که پاک و منزّه و بلند مرتبه است، بر پیامبری من بر شما، و منصب ولایت علی بن ابی طالب که بعد از من قرار داد(4).

ص: 605

1- بحار الأنوار، ج 27، ص 219

2- سوره مائده، آیه 3

3- تأویل الآيات، ج 1، ص 159؛ تفسیر کبیر، ج 11، ص 139؛ الدر المنثور، ج 2، ص 457؛ تفسیر ابن کثیر، ج 14 : تفسیر المنار، ج 6، ص 156، تفسیر ثعالبی، ج 2، ص 343، فتح البیان، ج 3، ص 344؛ تفسیر الخازن، ج 2، ص 10؛ تفسیر طبری، ج 2، ص 419؛ تفسیر نیشابوری، ج 4، ص 4 روح المعانی، ج 3، ص 234؛ برای مطالعه بیشتر الغدیر، ج 1، صص 447 تا 459

4- ما نزل من القرآن في علي ص 59؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 201؛ المناقب خوارزمی، ص 135؛ فرائد السمطين، ج 1، ص 72؛ بحار الأنوار، ج 38، ص 195؛ برای اطلاعات بیشتر و مفصل تر ر.ک: الغدیر، ج 1، صص 447 تا 459

پس در این هنگام حسان بن ثابت بلند شد و عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، آیا به من رخصت می فرمایید در این موقعیت چیزی بگویم تا مایه خشنودی خدا باشد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای حسان با نام خدا بگو.

وی بر نقطه بلندی ایستاد و مردم برای شنیدن سخن او گردن کشیدند و چنین سرود(1):

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم \*\*\* بخم واسمع بالرسول منادیاً

فقال: فمن مولاکم ونبیکم؟ \*\*\* فقالوا ولم یبدوا هناك التعامیا

إلهک مولانا وأنت نبینا \*\*\* ولم تلق منا فی الولاية عاصیا

فقال له: قم یا علی فإنی \*\*\* رضیتک من بعدی إماماً وهدایاً

فمن كنت مولاہ فهذا ولیہ \*\*\* فکونوا له أتباع صدق موالیاً

هناک دعا اللهم وال ولیہ \*\*\* وکن للذی عادى علیاً معادیا

پیامبرشان در روز غدیر خم ندایشان داد / بشنوید سخن پیامبر را که ندا می کند؛

او فرمود: پس چه کسی مولا و پیامبر شما است؟ / آنان که در آنجا بودند و هنوز خود را به کوری نرزه بودند گفتند:

خدای تو مولای ماست و تو پیامبرمان / ما را در ولایت نافرمان نخواهی دید؛

پس به او فرمود: یا علی برخیز که من / تو را برای پس از خود به امامی و هدایتگری برگزیده ام؛

پس هر که من مولای اویم این علی مولای اوست / پس شما پیروان راستین و دوستانش باشید؛

آنجاست که پیامبر [دعا کرد: خدایا دوستدار باش / دوست او را و برای دشمنانش نیز دشمن باش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به حسان فرمود: ای حسان تا زمانی که ما را با زبانت یاری می کنی، از

طرف روح القدس مورد تأیید و حمایت خواهی بود(2).

ص: 606

1- اشعار حسان بن ثابت در بسیاری از منابع معتبر شیعی و سنی آمده است. از آن جمله بکتاب سلیم بن قیس هلالی، ج 2، ص 828 تذکره الخواص، ص 32 فرائد السمطین، ج 1، ص 73 کفایة الطالب، ص 64 کنزالفوائد ج 1، ص 268؛ الغدیر، ج 2، ص 63 اعلام الوری ص 139؛ مناقب آل ائمه، ج 3، ص 37؛ غایة المرام، ص 87 کشف الغمه، ج 1، ص 325؛ و....

2- بحار الانوار، ج 21، ص 388؛ كفاية الطالب، ص 64، تذكرة الخواص، ص 33.

پس از حسان جمعی از شاعران (1) از جمله قیس بن سعد بن عبادہ خزرجی (2) برخاستند

و در حضور مردم اشعاری در ستایش علی و بزرگداشت این مناسبت بزرگ سرودند.

## با نعمان فہری

در روز غدیر خم وقتی پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم علی را بہ خلافت و ولایت منصوب کرد و فرمود: «هرکس کہ من مولا و صاحب اختیار او هستم زین پس علی مولا- و پیشوای اوست. نعمان بن حارث فہری نزد پیامبر آمد و گفت: از طرف خدا دستورمان دادی تا شہادت دہیم کہ خدایی جز اللہ نمی باشد و اینکہ تو فرستادہ خدا هستی و بہ ما دستور جہاد، حج، روزہ، نماز و زکات دادی کہ ما آنها را پذیرفتیم بہ اینہا راضی نشدی تا اینکہ پسر عمویت را بر آقایی و پیشوایی ما نصب کردی و گفتی: ہر کہ من مولای او هستم، از این پس علی مولای اوست. آیا این مطلبی کہ گفتی از طرف توست یا دستوری است از طرف خدا؟

پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم فرمود: قسم بہ خداوندی کہ جز او خدایی نیست این مطلب از جانب خداست. نعمان برگشت و غرولندکنان رفت و با خود می گفت: خدایا، اگر این مطلب حقی است و از سوی تو است، پس باران سنگی از آسمان بر ما بیارن .

بنابراین ، خدا سنگی از آسمان بر سر او کوبید و او را کشت خدای متعال در این بارہ این

ص: 607

1- مانند عمرو بن العاص کہ در سرودہ اش آمدہ بود الست بکم فی النفوس\*\*\*س بأولی، فقالوا بلی فافعل ... وقال فمن کنت مولیٰ له \*\*\*فہذا لہ الیوم نعم الولیٰ یعنی پیامبر فرمود: آیا سزاوارتر از شما بہ خودتان نیستم؟ گفتند: آری؛ ... و فرمود: ہر کہ من مولای او بودہ ام امروز این علی است بہترین مولای او. شرح نہج البلاغہ، ج 10، ص 56؛ مناقب آل ابیطالب، ج 3، ص 216؛ لطائف اخبار الأول، ص 61؛ الانوار النعماتیہ، ج 1، ص 121؛ الغدیر، ج 2، ص 174.

2- یوم قال النبی من کنت مولایہ \*\*\*فہذا مولایہ، خطب جلیل. برای دیدن منابع این شعر رک الغدیر، ج 2، ص 113؛ تذکرۃ الخواص، ص 33؛ الفصول المختارہ، ص 236 کنز الفوائد، ج 2، ص 98؛ خصائص الائمہ، ص 42 تفسیر رازی، ج 4، ص 279؛ و....

آیات را نازل فرمود: سَأَلُ سَائِلٌ بَعْدَاقٍ وَقَعُ «(1)؛ «پر سنده ای [و خواستاری] از عذاب واقع شونده ای پرسید»(2).

## از خاطرات غدیر

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در روز غدیر خم پس از آنکه به عنوان امیرالمؤمنین برای علی بیعت گرفت دستور داد تا شهادت سوم: اشهد أن علیاً ولی الله را در اذان و اقامه اضافه کنند. و امام صادق فرموده است هنگامی که یکی از شما می گوید: لا اله الا الله محمد رسول الله، باید بگوید علی امیرالمؤمنین است (3).

در حدیث آمده است که ابوذر پس از واقعه غدیر اذان گفت و بعد از گفتن شهادتین ( اشهد أن لا اله الا الله وأشهد أن محمداً رسول الله به آواز بلند شهادت سوم (اشهد أن علیاً ولی الله را نیز گفت یک نفر این مطلب را به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رساند و ایشان فرمود: آیا مگر سخنان مرا در روز غدیر درباره ولایت علی نشنیدید و به خاطر نسپردید؟ آیا سخن مرا درباره ابوذر نشنیده اید که آسمان بر گویندهای سایه نیانداخته است و زمین سخنگویی را در خود نگرفته است که از ابوذر راستگوتر باشد؟ (4)

روایت شده است که سلمان فارسی پس از قصه غدیر اذان گفت و بعد از شهادتین شهادت سوم [ اشهد ان علیاً ولی الله] را در اذان خود گفت. یکی از اصحاب این خبر را به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسانید، اما برخوردی ندید جز اینکه کار سلمان را تأیید کرد

این مطالب به اضافه روایاتی، دیگر همگی دلالت دارند که شهادت سوم، جزئی از اذان و اقامه است. ما دلایل آن را در کتاب الفقه (5) آورده ایم.

ص: 608

1- سوره معارج، آیه 1.

2- شواهد التنزیل، ج 2، صص 381 و 382؛ بحار الانوار، ج 37، ص 175

3- بحار الأنوار، ج 27، ص 1.

4- همان، ج 10، ص 121

5- ر.ک: موسوعة الفقه، ج 19، کتاب الصلاة در بخشهای اذان و اقامه.

توقف پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و اصحاب برای گرفتن، بیعت در غدیر خم سه روز طول کشید(1). هنگامی

که بیعت گرفتن از مردم درباره ولایت و جانشینی علی به پایان رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز جماعت را با مردم بجای آورد و دستور حرکت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از دستور حرکت به مردم در آن روز و آن شب به حرکت خویش ادامه داد تا آنکه به بالای گردنه هدشا رسید. از طرفی پیش از رسیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بالای گردنه، گروهی از منافقان خود را به پشت آن کوه رسانده بودند آنان دباب ظرفهایی شبیه دبه که از پوست ساخته می شده و برای نگهداری روغن و چیزهای دیگر به کار می رفته است با خود برده و در آنها سنگ ریخته تا با غلطانیدن آن زیر پاهای شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناچه را رم دهند و ایشان را پیش از رسیدن به مدینه به شهادت برسانند.

حذیفه در این باره چنین گزارش می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا فراخواند و دستور داد مهار شتر را بگیرم و عمار بن یاسر را فراخواند و به او امر کرد تا شتر را از پشت سر براند، تا آنکه به قله آن گردنه رسیدیم پس آن منافقان آن دباب را به زیر پاهای شتر غلطانیدند، که شتر ترسید و نزدیک بود رم کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فریادی بر شتر کشید و فرمود: ای مبارک خجسته پی! آرام باش، بر تو ضرری نمی رسد.

منافقان وقتی دیدند شتر رم نکرد و اتفاقی نیفتاد جلو آمدند تا شتر را هل داده از گردنه پایین اندازند که من و عمار شروع کردیم به شمشیر زدن و مقابله کردن با آنان، که چون شب بسیار تاریکی بود آنها عقب نشینی کردند و از تدبیری که کرده بودند ناامید و مأیوس شدند عرض کردم ای رسول خدا آیا گروهی از اصحاب خود را نمی فرستی تا سرهای آنان را برایت بیاورند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خوش نمی دارم که مردم بگویند او جماعتی را برای یاری دین خویش فراخواند و آنان دعوت وی را پذیرفتند و همراه او به جنگ رفتند و وقتی که بر دشمنانش پیروز شد آنان را کشت آنها را واگذار که بی تردید خدا در کمین آنان است.

ص: 609



مدت کوتاهی به آنان مهلت خواهد داد و سپس به عذابی سخت که از آن گریزی نخواهند داشت گرفتارشان خواهد کرد. سپس از گردنه پایین آمدیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرود آمد و وضو ساخت و منتظر رسیدن من اصحاب خویش ماند وقتی همه آنان فرود آمدند و برای نماز آن برای نماز صبح جمع شدند منافقان را دیدم که خود را داخل جمعیت کرده بودند و همراه مردم به صفوف نماز ایستادند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز را تمام کرد آن منافقان را فراخواند، و به خاطر توقف آنها در آن گردنه آنها را نکوهش و سرزنش کرد و آنان عذر آوردند که جلو افتادن آنها از رسول خدا، در گردنه به دلیل تنگ بودن راه بوده و بیشتر برای آن است که با یکدیگر باشند تا وحشت نکنند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مدتی در آنان نگریست، سپس فرمود: خداوند از آنچه می کنید نا آگاه نیست(1).

ص: 610

فصل نهم : روزهای پایانی زندگانی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

اشاره

ص: 611



## دو امانت گرانسنگ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم پس از روز غدیر پیوسته این سخن خود را تکرار می کرد که ای مردم من را به من پیش از شما روانم و شما در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد. بدانید که من دربارهٔ ثقلین قرآن و اهلبیتم از شما خواهم پرسید. پس ببینید که پس از من نسبت به آن دو چه می کنید. بی تردید خدای لطیف و آگاه به من خبر داده که آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا آنکه مرا ملاقات کنند و این [بازگشت ثقلین را از خدا خواستم و خدا آن عطا نمود. بدانید که من آن دو را در میان شما به جای گذاشتم: کتاب خدا و خویشان خودم یعنی اهل بیتم را؛ پس از آنان پیشی نگیرید که در آن صورت پراکنده خواهید شد؛ نسبت به آنها کوتاهی نکنید که در آن صورت هلاک خواهید شد. به آنان یاد ندهید که از شما داناترند ای مردم بنیم پس از من به سوی کفر بازگشته اید و برخی از شما گردن برخی دیگر را می زنند در حالی با من برخورد خواهید کرد که من همراه گروهی مخصوص هستم که مانند سیل سنگین روینده می باشد که همه چیز را به سوی خود می کشد و با خود می برد آگاه باشید که علی بن ابی طالب برادر و جانشین من است که پس از من برای تأویل قرآن خواهد جنگید همانگونه که من برای تنزیل آن جنگیدم(1).

### تأکید حدیث غدیر

از امیر مؤمنان علی علیه السلام گزارش شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به من دستور داد تا در میان مردم حاضر شوم و اعلام کنم: «ألا من ظلم أجبيراً فعليه لعنة الله، ألا من توالى غير موالیه فعليه لعنة الله، ألا و من سب أبویه فعليه لعنة الله؛ آگاه باشید هر که نسبت به دستمزد اجیر خود ستم

ص: 613

روا دارد، لعنت خدا بر او باد آگاه باشید، کسی که غیر از سرپرستانش را به سرپرستی گیرد لعنت خدا بر او باد بدانید هر که پدران خود را دشنام و ناسزا گوید، لعنت خدا بر او باد».

بنابراین، حرکت کردم و همان طور که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به من امر کرده بود، آن سخنان را گفتم. مردم گفتند آیا برای این سخنانی که با صدای بلند گفتمی شرح و تفسیری هست؟ گفتم: خدا و پیامبرش بهتر می دانند.

از این رو جمعی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نزد ایشان آمدند و گفتند: ای رسول خدا، آیا این سخنانی که علی با صدای بلند گفت شرح و تفسیری هم دارد؟

رسول خدا فرمود، آری من به او امر کردم تا با صدای بلند ندا کند که هرکه نسبت به دستمزد اجیر خود ستم کند، لعنت خدا بر او باد؛ و خدای متعال می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (1)؛ [ای پیامبر به آنان] بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان پس هرکه نسبت به اجر ما بر ما ستم کند لعنت خدا بر او باد و به او امر کردم که ندا کند کسی که غیر از سرپرستانش را ولی و سرپرست خود کند، لعنت خدا بر او باد؛ و خدا می فرماید: (التَّيِّبِ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (2)، «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است»، و هرکه من مولای او هستم، پس علی مولا و سرپرست اوست. پس هر کس غیر از علی و ذریه اش را ولی و سرپرست خود کند لعنت خدا بر او باد نیز به او امر کردم ندا کند هر که پدران خود را دشنام و ناسزا گوید، لعنت خدا بر او باد؛ و خدا را گواه می گیرم و نیز از شما گواهی می گیرم، که من و علی دو پدر این امت هستیم. پس هر که به یکی از ما دو نفر دشنام دهد، لعنت خدا بر او باد. خباب بن ارت گفت: ماجرای این حدیث نوزده روز پیش از ارتحال نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از این دنیا به وقوع پیوست (3).

ص: 614

1- سوره شوری، آیه 23

2- سوره احزاب، آیه 6

3- بحار الانوار، ج 22، ص 489

سریه اسامه به سوی روم آنگاه رسول خدا را اسامه بن زید را به فرماندهی لشکری منصوب کرد، و به او دستور فرمود تا با همه مسلمانان به سوی یکی از سرزمینهای روم و همان جایی که پدرش زید به شهادت رسیده بود حرکت کند این آخرین سریهای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیاتش مهیا ساخت، و تصمیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر این بود که آن جماعتی که در گردنه هدشا علیه ایشان توطئه کرده بودند و نیز با یکدیگر عهد و پیمان کرده بودند که بیعت علی علیه السلام را بشکنند از مدینه بیرون کند و به اردوگاه اسامه بفرستد تا در زمان ارتحال ایشان هیچیک از کسانی که در خلافت پس از ایشان مخالفت می کنند و نیز کسانی که در طمع جلو افتادن برای فرمانروایی و پیشوایی مردم هستند در مدینه باقی نمانند تا آنکه امر خلافت و جانشینی ایشان محکم شود و سرکشی و خصومتی در حق جانشین ایشان واقع نگردد(1).

هر چند اسامه نوجوان بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را فرمانده بزرگان اصحاب و سالخوردهگان قرار داد تا هیچ کس به خاطر جوان بودن علی علیه السلام و تعیین و نصب ایشان از طرف خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خرد نگردد و سرزندی نکند(2). آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بیرون کردن آن افراد منافق و کسانی که با جانشینی علی علیه السلام مخالف بودند، کوشش کرد

و به اسامه دستور داد در اردوگاه جرف که در چند میلی مدینه قرار داشت، اردو بزنند و به مردم دستور داد تا به سوی او حرکت کنند و همراه او به مقصد نهایی سپاه رهسپار شوند نیز آنان را از درنگ کردن و کاهلی در همراهی با اسامه پرهیز داد و فرمود: لشکر اسامه را حرکت دهید؛ لشکر اسامه را حرکت دهید و سه بار فرمود: خدا لعنت کند هر که از لشکر اسامه بازماند(3) (4)

ص: 615

1- همان، ص 466

2- در اینباره، در بحث جانشینی عتاب بن اسید بیست ساله به عنوان امیر شهر مکه از طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نامه مکیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جواب ایشان در همین کتاب توضیحات مبسوطی داده شده است.

3- به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 52 مراجعه کنید در آنجا آمده است: لشکر اسامه را حرکت دهید خداوند هر کس را که از او تخلف کند لعنت کند و این جمله را تکرار کرد

4- بحار الانوار، ج 30، ص 435

در همان میان که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به شدت برای حرکت دادن لشکر اسامه و بیرون کردن بزرگان و سران اصحاب خود و خالی کردن مدینه از مخالفان و دشمنان برای علی علیه السلام می کوشید و به شدت مردم را برای به راه انداختن لشکر اسامه بر می انگیخت، ناگهان همان بیماری که به سبب آن از دنیا رحلت کرد بر حضرت عارض شد. این بیماری بر اثر غذای آلوده به سمی بود که در خبیر خورده بود و تا زمانی که زنده بود، اثر آن سم در بدن ایشان ظاهر می شد و حضرت را می فرسود تا آنکه در واپسین دم حیات فرمود: «اليوم قطعت مطايي الأكلة التي أكلتُ بخيبر و ما من نبي و لا وصي إلا شهيد؛ آن غذایی که در خبیر خوردم، امروز ارکان وجودم را برید و هیچ پیامبری و وصی ای نیست مگر آنکه با شهادت از دنیا می رود».

در اینجا روایات دیگری درباره علت شهادت ایشان له وجود دارد که در کتابهای دیگر به تفصیل بیان شده است.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نزدیک شدن زمان شهادت خود را احساس کرد، دست علی علیه السلام را گرفت و در حالی که عده ای از مردم به دنبال ایشان حرکت می کردند، به سوی بقیع رفت و به کسانی که همراه حضرت می آمدند فرمود به من دستور داده شده است تا برای اهل بقیع طلب مغفرت کنم.

آنان نیز همراه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمدند تا آنکه حضرت در بقیع و در میان مردم ایستاد و فرمود: سلام بر شما ای اهل قبور؛ گوارایتان باد آنچه در آنید در برابر آنچه مردم در آنند، فتنه ها، مانند پاره های شب تاریک روی آورده است به گونه ای که پی در پی از راه می رسند.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مدتی طولانی برای اهل بقیع طلب آمرزش کرد. سپس رو کرد به امیر مؤمنان علیه السلام و فرمود: ای برادرم، جبرئیل در هر سال یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می کرد و امسال دو مرتبه آن را عرضه کرد و من دلیلی برای این نمی بینم جز اینکه عمرم به آخر رسیده است. سپس فرمود: ای علی من میان گنجهای دنیا و جاودانگی در دنیا و میان ملاقات پروردگرم و بهشت مخیر شده ام. من دیدار پروردگرم و بهشت و جاودانگی در آن را برگزیدم، پس هنگامی که از دنیا رفتم مرا غسل بده و به او سفارش نمود تا خود وی عهده دار کار [غسل و کفن و دفن] پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم باشد.

## نجات در عمل توأم با رحمت خدا

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از بقیع به سوی منزل خویش بازگشت و سه روز گرفتار تب بود. سپس در حالی که سر خود را بسته بود و با دست راست خویش بر امیر مؤمنان علی علیه السلام تکیه کرده بود و با دست دیگر بر فضل بن عباس به سوی مسجد حرکت کرد و از منبر بالا رفت و بر آن نشست. آنگاه خدا را سپاس گفت و ستود و سپس فرمود: آی مردم، زمان آن رسیده است که من از میان شما بروم. هر که وعده ای از من دارد، پیش آید تا به او عطا کنم. هر که از من طلبی دارد مرا با خبر سازد(1).

در این هنگام مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا من نزد شما وعده ای دارم من ازدواج کرده ام و شما وعده ام دادید که سه اوقیه وزنی (برای طلا و نقره نقد به من عطا کنید). پس رسول خدا در این باره برای او دستور داد و فرمود: آن مال را به او بدهید و برایش اضافه هم بکنید. آنگاه فرمود: ای مردم میان خدا و هیچ کسی چیزی وجود ندارد که برایش جذب خبی - یا از او دفع شر کند مگر عمل نیک ای مردم هیچ کس ادعای پوچ نکند و آرزوی واهی نکند که بتواند بدون عمل به خیری برسد یا از شرّی رها شود. سوگند به آنکه مرا بحق به پیامبری برگزید چیزی انسان را نجات نمی بخشد مگر عمل نیک با همراهی رحمت الهی اگر خود من نیز نافرمانی کنم سقوط خواهم کرد. سپس گفت: بار خدایا آیا ابلاغ کردم؟ آنگاه از منبر فرود آمد و نماز جماعت را کوتاه تر از روزهای دیگر [بدون مستحبات مفصل] بجای آورد و به منزل خویش رفت(2).

## کتاب و عترت دو جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

صبح روز بعد انصار که از شدت یافتن بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خیردار شده بودند، بر درب خانه آن حضرت گرد آمدند و شروع کردند به گریستن و زار زدن. رسول خدا صدای گریه را شنید و فرمود این گریه کنندگان کیانند؟ گفتند: ای رسول الله انصار هستند.

ص: 617

1- همان، ج 22، صص 466 و 467

2- اعلام الوری باعلام الهدی، ج 1، ص 264



حضرت فرمود: از اهل بیت من چه کسانی اینجا هستند؟ گفتند و و . عباس پس آن دو را فراخواند و در حالی که به علی علیه السلام و عباس تکیه کرده بود حرکت کرد و

به یکی از ستونهای مسجد خویشت تکیه زد و مردم گرد ایشان جمع شدند. آنگاه سپاس و ستایش الهی را بجای آورد و فرمود: ای مردم، بی تردید، هرگز هیچ پیامبری از دنیا رحلت نکرده است مگر آنکه میراثی از خود بجای گذاشته است. من در میان شما دو چیز گرانبها بجای گذاشتم کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم پس به آن دو چنگ زنید. هرکه آن دو را مهمل گذارد خداوند او را ضایع می کند.. بدانید و آگاه باشید که انصار، یاران من هستند که در میان آنان مأوی گرفتم. شما را سفارش می کنم به خداترسی و نیکی کردن به خوبان انصار و چشم پوشی از خطاکاران انصار (1).

### با اسامه بن زید

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم اسامه بن زید را که به او دستور داده بود در جَرَف اردو بزند، فراخواند و به او فرمود: با برکت الهی به جایی که به تو دستور دادم و با کسانی که تو را امیر آنان ساختم حرکت کن.

پس اسامه گفت: پدر و مادرم فدایت بادا، ای رسول خدا، آیا به من اجازه می فرمایید که در نزد شما بمانم تا وقتی که خدا شما را شفا عنایت فرماید وقتی حرکت کنم و شما در این حالت باشید با دلی زخم خورده و نگران رفته ام.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به او فرمود ای اسامه، به کاری که به تو امر کرده ام، بپرداز بنابراین، اسامه در همان روز حرکت کرد و منادی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم چنین ندا کرد هلا بدانید و آگاه باشید، هرکه اسامه امیر او گشته است، نباید از لشکر او جا بماند (2).

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به قیس بن عباده و حباب بن منذر دستور داد تا گروهی از انصار را که کاهلی کرده بودند بیرون بکشند و آنان را به سوی اردویشان ببرند. آن دو نیز این کار را انجام دادند تا آنکه جماعت جامانده را به لشکر رسانیدند. آن دو به اسامه گفتند:

ص: 618

1- بحار الانوار، ج 28، ص 177.

2- الاحتجاج، ج 1، ص 90.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اجازه توقف و درنگ را به تو نداده است بنابراین پیش از آنکه خبری از درنگ تو به حضرت برسد حرکت کن پس اسامه با مردم حرکت کرد و قیس و حباب نیز نزد رسول خدا بازگشتند و خبر حرکت سپاه را به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم رساندند با همه آنها چند نفر از لشکر اسامه تخلف کرده و همراه او نرفتند. همچنین چند نفر دیگر نیز از لشکر اسامه جدا شده و به مدینه بازگشتند.

### **پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم نماز جماعت مسلمانان را نشسته میخواند**

به دلیل شدت گرفتن بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در آن شب، امیر مؤمنان علی علیه السلام از ایشان جدا نمی شد نیز فضل بن عباس غالباً در کنار پیامبر بود. در اوقات نماز واجب، بلال اذان می گفت و نزد رسول خدا می آمد و عرض می کرد: ای رسول خدا، نماز.

اگر رسول خدا هم می توانست برای نماز حرکت کند حرکت می کرد و نماز جماعت را اقامه می فرمود و اگر قدرت نداشت به امیر مؤمنان دستور می داد برای مردم نماز را به جماعت بگزارد بامداد همان شب بلال طبق برنامه معمول خود، که برای نماز اذان می گفت نزد ایشان آمد تا اذان بگوید او رسول خدا را سخت بیمار دید، به گونه ای که حرکت کردن برایشان دشوار شده بود. لذا گفت: خدا شما را رحمت کند، وقت نماز است. رسول خدا در حالی که سرش در آغوش امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و توان رفتن به مسجد را نداشت اما با گفتار و حرکت سر با صدای اذان بلال همراهی کرد از طرفی مسلمانان به انتظار نماز نشسته بودند یکی از اصحاب به سوی محراب جلورفت و همین که الله اکبر گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم صدای او را شنید و به کسانی که در اطراف ایشان بودند فرمود: تکیه گاهم شوید و به سوی مسجد حرکت دهید.

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حالی که از شدت درد سر خویش را بسته بود و در میان امیر مؤمنان و فضل بن عباس قرار گرفته و بر آن دو تکیه کرده بود و پاهایش از شدت ضعف به زمین کشیده می شد به سوی مسجد حرکت کرد. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم جلورفت و آن صحابی را از محراب دور کرد و در حال نشسته برای از سر گرفتن نماز جماعت تکبیرة الاحرام گفت بلال صدای تکبیر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را به مردم می رسانید. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

وقتی که نماز خود را به پایان رسانید به اطرافیان خویش فرمود: مرا از منبر بالا ببرید. ایشان را بر پاینتین پله منبر نشانند و تمام مردم مدینه، از مهاجران و انصار و پردگیان، همه شده بودند و در میان گریه و زاری و فریاد مردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

همه جمع لحظاتی، چند سخن می فرمود و زمانی ساکت می شد از فرمایشاتی که ایشان فرمود، این بود که سپاس و ستایش الهی را آن چنان که شایسته و بایسته درگاه الهی بود بجای آورد و فرمود: ای مردم بدانید که من در میان شما چیزی را به جای گذاشته ام که اگر به آن چنگ زنید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و عترتم اهل بیت پس بی تردید آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند. به این دو چنگ زنید و از اهل بیت من پیشی نگیرید که دور افتاده می شوید و از آنان عقب نمانید که نابود خواهید

شد، و به عهدی که با من بسته اید و فاکنید و پیمان مرا که بر اساس آن با من بیعت کرده اید نشکنید. خدایا، آنچه مرا فرمودی، ابلاغ کردم و در حدی که مرا توان و یارایی بود برای آنان خیرخواهی کردم و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست بر او توکل کرده ام و به سوی او باز می گردم.

در روایتی آمده است که ایشان فرمود بدانید که من کتاب خدا را که نور و هدایت و بیان در آن است در میان شما به جای گذاشته ام خدا هیچ چیزی را در قرآن فرو نگذاشت و تکلیف هرکس و هر چیزی در آن روشن آمده است، قرآن حجت خداست بر شما و حجت من و حجت ولی من است نیز در میان شما راهنما و دلیل بزرگتر و راهنمای دین و نور هدایت را به جای نهادام او وصی و جانشینم علی بن ابی طالب است. آگاه باشید که او ریسمان محکم خداست، پس همگی محکم و استوار به او چنگ زنید و از اطراف او پراکنده نشوید ای مردم، در قیامت در حالی به نزد من نیاید که با دنیا سخت هم آغوش شده اید؛ و اهل بیت من در حالی به نزد من بیایند که مورد ستم قرار گرفته، آزرده و ژولیده مو و غبار آلود باشند و خونهایشان جاری باشد ای مردم، خدا را، خدا را، درباره اهل بیت. من بی شک آنان پایه های دین و زداینده تاریکیها و اصل و مرکز دانایی هستند. علی برادر من وزیر و مددکار من امانتدار من است و پس از من امر خدا را جاری می گرداند و دین مرا ادا خواهد کرد و سنت مرا زنده خواهد داشت. اولین کسی است که به

من ایمان آورد و آخرین کسی است که تا هنگام مرگم در کنار من خواهد بود و اولین کسی است که در قیامت با من دیدار خواهد کرد پس هرکه حاضر است باید به هرکه غایب است ابلاغ کند ای مردم هر کس که حقی بر من دارد این من هستم، و هرکه وعده یا طلبی از من دارد درباره آن به نزد علی بن ابی طالب برود که او نسبت به تمامی وعده ها و بدهیهایم ضامن است تا بر گردن من حقی نماند(1).

آنگاه رسول خدا هد در حالی که بر اثر ضعف بر امیر مؤمنان علی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه کرده بود به منزل بازگشت.

### روگردانان از سپاه اسامه

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم کسی را فرستاد تا روگردانان و جاماندگان از سپاه اسامه را به حضور ایشان فرابخواند. هنگامی که آنان حاضر شدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به آنان فرمود: مگر به شما امر نکردم که همراه لشکر اسامه بروید؟

گفتند: آری ای رسول خدا.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: چرا اجرای دستور مرا به تأخیر انداختید؟

یکی از آنان گفت: من حرکت کرده بودم، سپس بازگشتم تا با شما تجدید پیمانی بکنم.

دیگری گفت: حرکت نکردم زیرا دوست ندارم احوال شما را از سواران رهگذر بیپرسم.

پس پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بار فرمود: «لشکر اسامه را روانه سازید و افزود: هر که از لشکر او باز ماند خدا او را لعنت کند(2).

آنگاه ضعف پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به شدت یافت و به سبب درد و ضعف زیادی که به ایشان رسید از ادامه کلام بازماند. در این هنگام مسلمانان گریستند و صدای گریه و زاری همسران و فرزندان حضرت و زنان مسلمان و همه کسانی که نزد حضرت بودند به آسمان برخاست.

ص: 621

1- بحار الأنوار، ج 22، صص 486 و 487.

2- در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است لشکر اسامه را روانه کنید خداوند کسی را که از او جا بماند لعنت کند و این جمله را تکرار فرمود. ج 6، ص 52؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 468

زمان کوتاهی را رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بر آن حال باقی بود و همین که از ضعفش بهبود یافت، به کسانی که در محضرش بودند نگاهی انداخت و فرمود: مرگبدان و کتفی (1) برایم بیاورید تا نوشته ای برایتان بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.

یکی از حاضران گفت: این مرد هذیان می گوید.

و این در حالی است که قرآن می فرماید: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى \* وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى » (2)، «یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده، و از سر هوس سخن نمی گوید این سخن [آنچه می گوید] بجز وحیی که بر او نازل شده است نمی باشد.

در اینجا رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از آنها روی بگردانید و آنان نیز برخاستند.

سلیم [بن قیس] گوید: ابن عباس هر بار این جریان را یاد می کرد می گریست و می گفت: مصیبت؛ تمام مصیبت این بود که نگذاشتند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آن نوشته را برای ما بنویسد (3).

**ستمدیدگان پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از آن جماعت روی گردانید و آنان برخاستند و رفتند، علی بن بی طالب علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب و اهل بیت خاص آن حضرت باقی ماندند. در این**

ص: 622

---

1- در آن زمان نوشته های کوتاه را روی کتف گوسفند که سطح صافی دارد - می نوشتند، و متون بلند را غالباً روی پوست و مانند اینها.

2- سوره نجم، آیه های 2 تا 4.

3- ر.ک: مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 355، ح 3326. در آنجا آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: لوحه ای و قلمدانی برایم بیاورید تا کتاب و نوشته ای را برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید، آنان گفتند: رسول خدا هذیان می گوید. مثل این حدیث در صحیح مسلم، ج 3، ص 1259، ح 21 آمده است. به صحیح بخاری، ج 1، ص 29، باب: نوشتن علم مراجعه کنید در آنجا آمده است که عمر گفت به درستی که درد و ناراحتی بر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم چیره شده چرا که کتاب خدا در نزد ماست و همان برای ما کفایت می کند نیز در صحیح بخاری، ج 6، ص 11، باب: بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمده است: یک نفر گفت همانا که درد و رنج بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم غلبه کرده است و قرآن در نزد شماست کتاب خدا برای ما کفایت کننده است.

هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم متوجه آنان شد و به آنان فرمود: «شما کسانی هستید که بعد از من ضعیف شمرده می شوید و خاموش شد. اطرافیان در حالی که می گریستند و از حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نومید شده بودند، برخاستند.

### ابن عباس در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم

سپس ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اجازه شرفیابی خواست و حضرت اجازه اش. فرمود هنگامی که وارد شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را در آن حال دید گفت: ای رسول الله، پدر و مادرم فدایت باد، آیا هنگام وفات شما نزدیک شده است؟ حضرت فرمود: آری، ای ابن عباس. ابن عباس گفت: ای رسول الله چه دستوری به من می فرمایید؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: ای ابن عباس با هر که با علی مخالفت می کند دشمنی کن و هرگز پشتیبان و دوست آنها نباش

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آنقدر گریست که ضعف ایشان شدت یافت. آنگاه هنگامی که حالش بهتر شد، فرمود: ای ابن عباس، کتاب و علم پروردگارم پیشاپیش رفتار و فرجام] آنان را دانسته است سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری برانگیخت، هیچ یک از کسانی که با او مخالفت و دشمنی کرده و منکر ولایت او می شوند از دنیا خارج نمی شوند، مگر آنکه خداوند نعمتی که به آنان داده است دگرگون سازد. ای ابن عباس اگر می خواهی خدا را در حالی دیدار کنی که از تو راضی باشد در راه علی بن ابی طالب حرکت کن و با او باش و به هر طرف که او میل و رغبت می کند میل و رغبت کن؛ به امامت و پیشوایی او خشنود باش و با دشمنانش دشمنی و با دوستانش دوستی کن ای ابن عباس، مبادا درباره او تردید کنی؛ زیرا بی تردید شک و تردید درباره علی علیه السلام کفر به خداست (1).

### در وداع با انصار

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم انصار را فراخواند و وقتی آنان حضور یافتند، فرمود: ای انصار، زمان جدایی و دوری فرارسیده من دعوت خدای خویش را پذیرفته ام. شما همسایه من شدید

ص: 623

و خوب همسایگی کردید؛ مرا یاری کردید و خوب یآوری کردید؛ در اموال و دارایی خود یاری و غمخواری کردید و برای سکونت دیگران جا باز کردید و مهاجران را در خانه هایتان جای دادید جانهایتان را در راه خدا دادید و خدا برای آنچه کرده اید پاداش خیر و کامل خواهد بخشید. تنها یک امر مهم باقی مانده و آن به انجام رساندن امر و به پایان بردن کار است که قبولی عمل بدان وابسته است بر آنم که نباید میان آن دو قرآن و عترت جدایی انداخت و اگر آن دو با یکدیگر مقایسه شوند به اندازه یک موباهم تفاوت و اختلاف ندارند. اگر کسی به یکی ایمان بیاورد و دیگری را واگذارد، در واقع آن یکی را هم انکار کرده است و در این صورت خدا هیچ عمل مستحبی یا فدیة ای را نمی پذیرد. آنان گفتند: ای رسول خدا آن را روشن و آشکارا برایمان بیان بفرما تا به آن چنگ زنیم و گمراه نشویم و از اسلام خارج نگردیم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ آنان فرمود کتاب خدا و اهل بیت من است و این کتاب همانا قرآن و حجت و نور و برهان است سخن خداست که همواره تازه و شاداب است. گواه و حاکمی است دادگر ما را در حلال و حرام و احکام خدا پیشو است. و فردا [در قیامت] پیا می ایستد و با گروه هایی محاجه می کند و خدا به واسطه قرآن پاهای ایشان را بر صراط می لغزاند ای انصار، احترام مرا در اهل بیتم نگه دارید. خدای بسیار مهربان و آگاه به من خبر داده است که آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض به من پیوندند. بدانید که اسلام سقفی است که بر ستونی قرار دارد و پا بر جا نمی ماند مگر به وسیله آن ستون پس اگر یکی از شما به زیر سایه چنین سقفی درآید که زیر آن ستونی نباشد به زودی آن سقف بر سرش ویران خواهد شد و او را به دوزخ می اندازد. ای مردم، آن ستون، ستون اسلام است و این فرمایش خدای متعال است «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»<sup>(1)</sup>؛ سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد و کار شایسته فرمانبرداری از امام علی بن ابی طالب علیه السلام است که بعد از من سرپرست همگان است نیز چنگ زدن به ریسمان او ای مردم، آیا فهمیدید؟ خدا را، خدا

ص: 624

را دربارہ اہل بیت من کہ چراغ تاریکیها و معدن علم و چشمہ ساران حکمت و دانایی و قرارگاہ ملائکہ اند، از جملہ آنان وصی من و امانت دار و وارث من علی بن ابی طالب است. مقام و منزلت او نسبت بہ من مانند ہارون است نسبت بہ موسی ہان ای انصار، آیا ابلاغ کردم؟ ہان بدانید و ہر کہ حاضر است بشنود؛ آگاہ باشید کہ در خانہ فاطمہ در خانہ من است و خانہ او خانہ من است پس ہر کہ حرمت خانہ او را بشکنند، حرمت حریم خدا را شکستہ است(1).

## وداع با مهاجران

آنگاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم دستور فرمود تا مهاجران نزد ایشان جمع شوند. وقتی کہ آنها اجتماع کردند فرمود: ای مردم بی تردید دعوت شدہ ام و دعوت خدا را پذیرفتہ ام، و من آرزومند دیدار پروردگار خود و رسیدن بہ برادرانم پیامبران گشتہ ام بہ شما اعلام می کنم کہ سفار شہایم را بہ وصی خود کردہ ام، و شما را مانند چہار پایان رها و بلا تکلیف نگذاشتہ ام و چیزی از امور شما را وانہادہ ام.

پس یکی از آنان ایستاد و گفت ای رسول خدا بہ همان چیزهایی کہ پیامبران پیش از شما وصیت کردہ اند وصیت کردہ ای؟ پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم فرمود: آری.

آن مرد گفت: آیا بہ دستوری از جانب خداوند وصیت کردہ ای یا بہ دستور خودت؟

پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم بہ او فرمود بنشین ای فلان(2)، من بہ دستور خدا وصیت کردہ ام و امر خدا، اطاعت خداست و بہ دستور خود وصیت کردم و عمل بہ دستور من همان اطاعت و فرمانبرداری از خداست ہر کہ نافرمانی مرا بکند بی تردید نافرمانی خدا را کردہ است و ہر کہ نافرمانی وصی مرا بکند مرا نافرمانی کردہ است و ہر کہ وصی مرا اطاعت کند، قطعاً اطاعت مرا کردہ است و ہر کہ مرا اطاعت کند خدا را اطاعت نمودہ است.

آنگاہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم بہ مردم توجہ کرد و فرمود: ای مردم وصیت من را بشنوید: ہر کہ بہ من ایمان آورده و من را بہ پیامبری تصدیق کردہ است و اینکہ من رسول خدایم

ص: 625

1- بحار الانوار، ج 22، صص 476 و 477

2- ر.ک: همان، ص 478



پس او را به ولایت علی بن ابی طالب و فرمانبرداری از او و تصدیق او سفارش می‌کنم بی تردید ولایت او ولایت من و ولایت پروردگار من است به شما رساندم و ابلاغ کردم. باید هر که حاضر است به کسی که غایب است برساند و ابلاغ کند که بی تردید علی بن ابی طالب علیه السلام علم و نشانی است، هر که از آن علم و نشانه بازماند، حتماً گمراه شده است و هر که از او پیشی بگیرد، به سوی جهنم پیشی گرفته است و هر که از علم و راهنما تأخیر کند و به سمت راست رود هلاک شده و هر که سمت چپ را در پیش گیرد گمراه است و توفیق و موفقیتی برای من نیست مگر از جانب خدا پس آیا شنیدید؟ آنان گفتند: آری (1).

در گزارشی چنین آمده است پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «بدانید و آگاه باشید، که من کتاب خدای عزوجل و عترتم، یعنی اهل بیت را در میان شما به جای می‌گذارم». سپس دست امیر مؤمنان ان را گرفت و بلند کرد و فرمود این علی همراه قرآن است و قرآن همراه علی است، دو جانشین، مددکار که هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند پس از آن دو خواهم پرسید که چگونه با ایشان رفتار شده است (2).

### ثقل اکبر و اصغر

ابو سعید خدری می‌گوید آخرین خطبه ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم برای ما بیان فرمود، همان سخنانی بود که در روزهای بیماریشان که به شهادت حضرت انجامید، برایمان فرمود. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حالی که بر کسانی تکیه کرده بود از منزل خارج شد و بر منبر نشست. آنگاه فرمود: ای مردم بی تردید من دو چیز گرانبها در میان شما به جای گذاشته‌ام، و

ساکت شد مردی بلند شد و پرسید ای رسول خدا آن دو چیز گرانبها چیستند؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: من آن دو را بیان نکردم مگر آنکه می‌خواهم شما را نسبت به آن دو آگاه سازم ثقل اکبر که کتاب خداست وسیله ای است یک سوی آن به دست خداست و سوی دیگرش در دستان شما؛ و ثقل اصغر: اهل بیت من است.

سپس فرمود: سوگند به خدا، در حالی این مطلب را برای شما می‌گویم که به مردانی از

ص: 626

1- بحار الانوار، ج 22، ص 478

2- همان، ج 89، ص 80

سپس فرمود: به خدا سوگند کسی اهل بیت مرا دوست نمی دارد، مگر آنکه خدا در روز قیامت نوری به او عطا می کند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شود. و هیچ کس اهل بیت مرا دشمن نمی دارد مگر آنکه خدا رحمت خود را از او باز می دارد(1).

نیز از سخنانی که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم در اجتماع مسلمانان فرمود این بود: ای مردم، بی تردید پس از من پیامبری نخواهد آمد و پس از من سنتی به وجود نمی آید. پس هرکه ادعای پیامبری و یا آئینی کرد دعوت او و پیروان او در آتش هستند ای مردم، قصاص را زنده نگه دارید و حق را برای حقدار زنده بدارید و از یکدیگر پراکنده نشوید. اسلام بیاورید و تسلیم حق باشید. «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»(2)؛ «خدا مقرر داشته که: حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید، آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است(3)»

از سخنانی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در روزهای پایانی زندگی اش فرمود این بود: ای مردم، زندگی من برای شما خیر است و مردن من نیز چنین است اما خیر بودن زندگی من از آن روست که خدا به واسطه من شما را از گمراهی نجات بخشید و هدایت نمود و از پرتگاه آتش رهانید اما خیر بودن مردنم از آن روست که اعمال شما بر من عرضه خواهد شد. لذا اگر خیر باشد، از خدا فزونی آن را برای شما درخواست خواهم کرد و اگر کار ناپسند باشد از خدا برایتان طلب آمرزش می کنم.

یک نفر از کسانی که در حضور حضرت بودند بلند شد و گفت: ای رسول خدا این مطلب چگونه امکان خواهد داشت در حالی که استخوانهای شما پوسیده شده است. پس حضرت فرمود: چنین نیست، بی تردید خدای متعال گوشت ما را برای زمین حرام کرده است و چیزی از بدن ما خورده نخواهد شد.

امام صادق علیه السلام در حدیثی به همین نکته اشاره دارد آنجا که فرمود: چگونه می توانید به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بدی کنید؟

ص: 627

1- همان، ج 22، ص 476

2- سوره مجادله، آیه 21.

3- همان، ص 475.

مردی پرسید: جانم فدایت باد چگونه به او بدی و آزار می‌رسانیم؟

فرمود: آیا نمی‌دانید که اعمال شما بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم عرضه می‌شود و هنگامی که در آن نافرمانی خدا را می‌بیند ناراحت می‌شود؟ پس به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بدی و آزار نرسانید و او را شاد کنید(1).

## وصیت و وصی

وقتی بیماری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در آن رحلت فرمود شدت یافت، سرش در آغوش امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و خانه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پر بود و عباس در مقابل ایشان نشسته بود و با گوشه‌ردای خویش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را باد می‌زد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عموی خود، عباس رو کرد و فرمود ای عباس، ای عموی پیامبر وصیت مرا درباره خانواده و همسران من قبول کن و دین مرا بپرداز و وعده‌هایی که داده‌ام روا و ذمه مرا مبرا کن.

عباس گفت: ای رسول خدا من پیر مردی، عیالوارم دارایی زیادی ندارم تو از ابر پر باران و باد وزنده بخشنده و نیکوتری؛ در جوانمردی و مروت از باد هم برتری خوب است که وصیت خود را به کسی که طاقش از من بیشتر است بسپاری.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اما من وصیت خود را به کسی می‌سپارم که آن را به شایستگی خواهد پذیرفت و کسی را وصی خود می‌کنم که سخنانی مانند آنچه گفتم نخواهد گفت. یا علی، این را به تنهایی بگیر که هیچکس در آن علیه تو ادعا و خصومتی نکند. یا علی وصیت مرا قبول کن و وعده‌هایی را که داده‌ام روگردان و دین مرا بپرداز. یا علی در میان خانواده و امت من جانشین من باش و به کسانی که پس از من هستند ابلاغ کن.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌گوید وقتی که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر رحلت خویش را به من می‌دهد، به خود لرزیدم و از سخن حضرت سخت گریستم، به گونه‌ای که مرا یارای آن نبود در پاسخ لب‌گشایم.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن خود را تکرار کرد و فرمود یا علی آیا وصیت مرا می‌پذیری؟

ص: 628

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: در حالی که گریه گلویم را گرفته بود و نمی توانستم آشکارا سخن بگویم گفتم: آری، ای رسول خدا. حضرت فرمود: ای بلال ذوالفقار و زره ذات الفضول را برایم بیاور، کلاه خود من، ذی الجبین و پرچم من عقاب را هم بیاور. عصای عنزه و عصای ممشوق مرا نیز بیاور.

پس بلال همه آنها را، آورد مگر زره رسول خدا را که در آن هنگام در گرو چند صاع جو بود که برای غذای خود و خانواده اش به قرض ستاده بود. سپس فرمود: اسبم دلدل شترم عضباء و مرتجز و استرم یعفور را بیاور.

همه آنها را آورد و جلوی در منزل نگاه داشت.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آن اتحمیه پارچه یمنی) و عمامه ام سحاب را بیاور.

آن دو را آورد همین طور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چیزی را می طلبید و او می آورد. سپس سراغ پارچه مخصوص خود را گرفت که در جنگها بر کمر می بست و آن را هم طلبید و بلال آورد خانه از مهاجران و انصار پر بود سپس فرمود یا علی برخیز و اینها را در زمان حیات من و با گواهی جماعت حاضر که در خانه هستند مالک شو تا هیچ کس پس از من درباره آنها با تو کشمکش نکند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: بنابراین، برخاستم و همه آنها را در خانه خودم گذاشتم و آمدم و در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایستادم حضرت نگاهی به من کرد و سپس انگشتی خویش را از انگشتش بیرون آورد به من داد و فرمود یا علی، این را بگیر تا در دنیا و آخرت از آن تو باشد. سپس به من فرمود: یا علی مرا بنشان.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نشاندم و به سینه خویش تکیه اش دادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که سرش

از ضعف سنگینی می کند ولی به گونه ای که همه کسانی که در خانه حضور داشتند می شنیدند، فرمود: برادرم و وصی و وزیرم و جانشین من در خانواده و امتم علی بن ابی طالب است، که دین مرا ادا می کند و به وعده هایی که داده ام وفا. ای بنی هاشم، ای بنی عبدالمطلب، با علی دشمنی نکنید و از دستور او روی مگردانید و گرنه گمراه خواهید شد.

سپس فرمود: ای علی، مرا بخوابان

ایشان را خوابانیدم. پس به بلال فرمود: ای بلال، دو پسر من حسن و حسین را بیاور.

اورفت و آن دورا آورد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آن دورا به سینه چسبانید و شروع کرد به بوییدن آن دو. پنداشتم که آن دو باعث آزار پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شده اند. لذا پیش رفتم تا آنان را از روی سینه حضرت بردارم. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: یا علی رهایشان کن تا مرا ببینند و من نیز آنان را ببویم و آنان از من بهره گیرند و من از آنان بهره گیرم به زودی آن دو بعد از من با رویدادهای سخت و دشواری رویه رو خواهند شد. پس خدا لعنت کند کسانی که این دورا بترسانند. بار خدایا، من آن دو و صالح المؤمنین [علی] را به تو می سپارم(1).

### با دختر خود فاطمه علیها السلام

سلمان نقل می کند در همان بین که من نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم بودم و حضرت در بیماری یی به سر می برد که رحلتش را در پی داشت ناگهان فاطمه زهرا علیها السلام بر حضرت وارد شد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را در آن حال، دید گریه گلوی فاطمه زهرا علیها السلام را گرفت و چشمانش پر از اشک شد و بر صورتش جاری گردید. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم این منظره را دید و فرمود: ای دختر عزیزم، چرا گریه می کنی؟ خدا چشمانت را روشن گرداناد و مگریاناد. فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد چگونه گریه نکنم در حالی که ناتوانیتان را می بینم؟ بعد از تو ای رسول خدا چه کسی برای ما می ماند؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به دخترش فرمود: ای فاطمه خدا برای شما می ماند. بر خدا توکل کن و همان طور که پدران تو از انبیا و مادران تو از همسران انبیا صبر کردند صبر کن ای فاطمه تو را مؤده ای ندهم؟

فاطمه زهرا علیها السلام گفت: آری، پدر.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آیا می دانی که خدای متعال پدر تو را برگزید و او را پیامبر قرار داد و او را فرستاده ای به سوی همهٔ خلق برانگیخت. سپس علی را برگزید و به من دستور فرمود تا تو را به ازدواج او در آورم و من علی را به دستور پروردگارم وزیر و وصی خود گرفتم. ای فاطمه بی تردید علی بعد از من بیشترین و بزرگترین حق را بر مسلمانان

ص: 630

دارد، و در مسلمانی از همهٔ مسلمانان پیشتر و جایگاهش از همهٔ آنان بالاتر، و اخلاقش از همهٔ آنان نیکوتر و در خشم برای خدا و من از همهٔ آنان شدیدتر است، و از همهٔ آنان داناتر و بردباری اش از همهٔ آنان بیشتر و قدرش در میزان الهی از همهٔ مسلمانان استوارتر و قلب او از همهٔ آنان شجاع تر و در چیرگی بر دل خویش از همهٔ آنان قوی تر است، و در بخشندگی و جوانمردی از همهٔ آنان بخشنده تر؟

بنابراین، فاطمه زهرا علیها السلام شاد شد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به ایشان فرمود: ای فاطمه آیا تو را خوشحال کردم؟ فاطمه زهرا علیها السلام گفت: «آری، پدر..... تا آخر حدیث (1)».

## وصیتهای ویژه

ابن عباس نقل می کند در هنگام بیماری رسول خدا و وقتی که اصحاب نزد ایشان بودند، عمار بن یاسر برخاست و به حضرت عرض کرد پدر و مادرم فدایت باد، ای پیامبر خدا، اگر امر خدا واقع شد چه کسی از ما شما را غسل دهد؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: علی بن ابی طالب؛ زیرا او برای شستن هیچ عضوی از اعضای بدن من اقدام نمی کند مگر آنکه ملائکه او را در کارش کمک خواهند کرد.

عمار بن یاسر گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا پس چه کسی از ما بر شما نماز خواهد خواند؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آرام باش، خدایت رحمت کند.

آنگاه به علی علیه السلام فرمود: ای پسرای طالب، وقتی که دیدی روحم از بدنم جدا شد مرا غسل بده و غسل مرا به خوبی انجام بده در این دو جامه ام یا در پارچه ای سفید مصری و برد یمانی کفنم کن و در زیاده از آن مرا کفن نکن مرا حمل کنید و در کنار قبرم قرارم دهید. اولین کسی که بر من نماز می خواند خدای جبار جل جلاله است که از بالای عرش خود بر من نماز می خواند. سپس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل هستند که با لشکریانی از ملائکه که عدد آنان را کسی جز خدای عزوجل نمی داند بر من نماز می گذارند. آنگاه

ص: 631

ملانکه ای که بر گرد عرش خدا گردش می کنند سپس ساکنان آسمانها به ترتیب بر من نماز می خوانند. پس از آن همه اهل بیت من و همسرانم پس نزدیکانم به ترتیب قرابت [ حضور یافته ] اشاره کنند و سلام دهند.

## حقوق مردم

ابن عباس گوید: سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بله بلال فرمود: ای بلال، مردم را نزد من جمع کن.

مردم اجتماع کردند و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در حالی که عمامه خویش را بر سر بسته، و بر کمان خویش تکیه داده بود، خارج شد، تا آنکه از منبر بالا رفت و سپاس و ستایش خدا را بجای آورد و فرمود ای اصحاب من، برایتان چگونه پیامبری بودم؟

گفتند: تو در راه خدا شکیبیا و از گرفتار شدن به کیفر سخت بازدارنده بودی و خدا از جانب ما بهترین جزا و پاداش را به تو بدهد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود و همچنین خدا شما را جزای خیر بدهد.

سپس فرمود: بی تردید پروردگار من عزوجل حکم کرده و سوگند یاد کرده است که از ستم ظالمی نمی گذرد. پس شما را به خدا سوگند می دهم که هر کس از شما برگردن محمد ستمی دارد برخیزد و از محمد قصاص کند که قصاص در دنیا از قصاص در آخرت و در حضور ملانکه و پیامبران نزد من دوست داشتنی تر است.

یک نفر که او را «سواده بن قیس می گفتند، از آخر جمعیت برخاست و گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا وقتی که از طائف می آمدید من به استقبال شما آمدم و شما می خواستید که مرکبتان را برانید که چو بدستی شما به شکم من خورد و من نمی دانم از روی عمد بود یا خطا.

پس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود پناه می برم به خدا از اینکه به عمد این کار را کرده باشم.

سپس فرمود ای بلال، برخیز و به منزل فاطمه علیها السلام برو و عصای ممشوق مرا بیاور.

بلال رفت و نخست در کوچه های مدینه ندا کرد، مردم چه کسی پیش از قیامت به قصاص تن می دهد؟ این محمد صلی الله علیه وآله و سلم است که پیش از روز قیامت آماده قصاص شدن است. هنگامی که به منزل فاطمه زهرا علیها السلام رسید، در منزل را کوبید و گفت: ای فاطمه، برخیز

که پدرت چو بدستی ممشوق خود را می خواهد.

فاطمه زهرا علیها السلام پیش آمد و فرمود: ای بلال، در مثل چنین روزی پدرم با عصای ممشوق چه کار دارد؟

بلال گفت: فاطمه علیها السلام آیا می دانی که پدرت بر منبر رفته و با اهل دین و دنیا وداع می کند. پس فاطمه زهرا علیها السلام ناله ای از دل برآورد و گفت وای بر من از اندوه شما؛ چه کسی یار و پناه فقیران و درماندگان و در راه ماندگان خواهد بود ای حبیب خدا و محبوب دلها؟

سپس آن چو بدستی را به بلال داد و بلال آن را به رسول خدا هر رساند. در این هنگام سپر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن پیر مرد کجاست؟

پیر مرد برخاست و گفت: من اینجا هستم ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بیا و تقاص خود را از من بگیر تا راضی بشوی او جلو آمد و گفت: ای رسول خدا، شکم خود را بنمای.

رسول خدا در حالی که برای قصاص تسلیم شده بود لباس خویش را کنار زد. پیر مرد گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم فدایت باد آیا به من اجازه می فرمایید تا دهانم را بر شکم شما بگذارم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه فرمود. آن شیخ لبهای خود را بر شکم رسول خدا گذاشت و بوسید و گفت به محل قصاص شکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پناه می برم از آتش روز جزا در این هنگام، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای سواده بن قیس می بخشی یا قصاص می کنی؟

او گفت: البته که می بخشم، ای رسول خدا.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، گفت: بارخدا یا از سواده بن قیس در گذر همان طور که او از پیامبر تو محمد درگذشت.

ظاهراً سواده بن قیس با این تقاضا می خواست بدن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ببوسد، وگرنه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه هوا و خطا نمی کند حتی در چنین موردی که سواده ادعا می کرد، زیرا، عصمت از ارتکاب خطا و سهو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلوگیری می کند. شاید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را تکذیب نکرده است تا مردم نگویند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا که می خواست از قصاص رهایی یابد سواده را تکذیب کرد.



رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برخاست و داخل خانه امّ سلمه شد و گفت: پرودگارا، امت محمد را از آتش سلامت بدار و حساب را بر آنان آسان بگیر

امّ سلمه گوید: ای رسول خدا چرا شما را غصه دار و رنگت را دگرگون می بینم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هم اینک خبر مرگم به من داده شد. در دنیا به سلامت باش و بعد از این دیگر هرگز صدای محمد را نخواهی شنید.

پس امّ سلمه گفت وای از اندوه و غصه من بر تو؛ اندوه از دست دادنت که هیچ دریغ و افسوس آن را جبران نخواهد کرد(1).

### پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام وداع

ابن مسعود گوید هنگامی که زمان جدایی رسول خدا نزدیک شد، ما را در خانه جمع کرد و به سوی ما نگرست و اشک از چشمانش جاری شد و فرمود: خوش آمدید؛ خدا شما را زنده بدارد؛ خدا شما را یاری کند؛ خدا شما را بهره مند گرداند؛ خدا شما را هدایت فرماید؛ خدا شما را توفیق دهد؛ خدا شما را سلامت بدارد؛ خدا شما را بپذیرد؛ خدا شما را روزی دهد؛ خدا شما را بلند مرتبه گرداند. شما را سفارش می کنم به تقوای الهی، نیز درباره شما به خدا سفارش می کنم به درستی که من هشدار دهنده آشکاری هستم که مبادا در سرزمینهای خدا و در میان بندگان خدا بر خدا گردن فرازی کنید پس خدای متعال به من و شما فرموده است «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (2)؛ آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام [خوش از آن پرهیزگاران است]. همچنین خدای سبحان فرمود: «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» (3)، «آیا جایگاه متکبران در جهنم نیست؟»

پرسیدیم ای رسول خدا هنگام وفات شما چه وقت است؟ حضرت فرمود: اجل نزدیک شده است و نیز بازگشت به سوی خدا و سدره المنتهی،

ص: 634

1- همان، ص 507 تا 509

2- سوره قصص، آیه 83

3- سوره زمر، آیه 60.

و جای گرفتن در بهشت و عرش اعلی و نوشیدن از جام پریمانه و زندگی گوارا تر.

پرسیدیم: پس چه کسی شما را غسل خواهد داد؟ فرمود: برادرم (1).

### سخنانی به هنگام وداع

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود در آن میان که رسول خدا در بستر احتضار بود و با جامهای پوشانده شده بود و ملحفه ای نازک روی صورت حضرت کشیده شده بود، مدتی را که خدا می خواست در همان حال درنگ فرمود و ما در اطراف حضرت بودیم که گاهی می گریستیم و گاهی کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان می رانیدیم. ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سخن گفت و فرمود: چهره هایی سفید می شوند و چهره هایی سیاه؛ گروه هایی سعادت مند می شوند و گروه هایی شقاوت مند؛ من آقای پنج نفر اصحاب کسا هستم و افتخاری نمی کنم؛ عترت من یعنی اهل بیت پیشی گرفتگان مقرب هستند؛ هر که از آنان پیروی کند و بر دین من و دین پدران من دنباله روی آنان باشد، سعادت مند می شود پروردگارا به وعده های خود درباره اهل بیت من تا روز قیامت وفا کن (2).

### برتر از جبرئیل

از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین گزارش شده است که در ایام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شدم و دیدم که سر حضرت در آغوش مردی است که از همه مردم زیباروی تر است و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خوابیده است. پس وقتی که من داخل شدم آن مرد به من رو کرد و گفت: «به پسر عمویت نزدیک شو زیرا تو به او سزاوارتر از من هستی من به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آن مرد نزدیک شدم، و آن مرد برخاست و من به جای او نشستم و سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در آغوش گرفتم، همانگونه که در آغوش آن مرد بود و مدتی بر همین حال گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد و فرمود یا علی آن مردی که سرم در آغوش وی بود کجاست؟ گفتم: ای رسول خدا، هنگامی که من داخل شدم مرا به سوی شما فراخواند و گفت: "به سوی پسر عمویت

ص: 635

1- بحار الانوار، ج 22، ص 455

2- همان، صص 494 و 495

نزدیک بیا، که تو به او سزاوارتر از من می باشی"، آنگاه برخاست و من به جای او نشستم.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آیا می دانی آن مرد کیست؟ او جبرئیل بود که با من سخن می گفت، تا وقتی که درد و ناراحتی ام کم شد و در حالی که سرم در آغوش وی بود خوابیدم (1).

عمار بن یاسر: گوید وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم که نزدیک شده بود، علی را فراخواند و مدتی طولانی با وی رازگویی فرمود آنگاه به او فرمود: یا علی تو وصی و وارث من هستی. خدا علم و فهم مرا به تو عطا فرموده است. پس هنگامی که از دنیا رفتم، کینه هایی که در سینه های این قوم وجود دارد، برای تو آشکار می شود و حق تو ظالمانه گرفته می شود.

فاطمه زهرا علیها السلام گریه کرد و امام حسن و امام حسین نیز گریستند.

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: ای بانوی بانوان چرا گریه می کنی؟

فاطمه زهرا علیها السلام گفت ای پدر، از بی توجهی (بی کسی) بعد از شما می ترسم؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود ای فاطمه تو را بشارت باد که اولین کسی که از خاندانم به من میبوند، تویی گریه نکن اندوهگین مباش که تو بانوی بانوان بهشتی و پدرت مهتر پیامبران و پسر عمویت مهتر همه اوصیاء و دو پسر سید جوانان اهل بهشتند و خدا از نسل حسین نه امام مطهر و معصوم را بیرون خواهد آورد و مهدی این امت از نسل توست (2).

### جبرئیل و وصیت نامه

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: رسول خدا به هنگام ارتحالش از این دنیا مرا فراخواند، و غیر از من هر که را در اتاق بود بیرون کرد اما جبرئیل و ملائکه همراهش در خانه حضور داشتند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و وصیت نامه مهر شده را از دست جبرئیل گرفت و به من داد و دستور فرمود آن را بکشایم. من نیز چنین کردم. به من امر فرمود تا آن را بخوانم. خواندم.

همه آن وصیتهایی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به من فرموده بود مو به مو و بدون اینکه حرفی جامانده باشد در آن وصیت نامه بود (3).

ص: 636

1- همان، ص 507

2- همان، ص 536

3- همان، ص 478

امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: من به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا این چنین نبود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وصیت نامه را املا می فرمود و امیر مؤمنان علیه السلام آن را می نوشت و جبرئیل و ملائکه مقرب حاضر بودند؟ امام صادق فرمود: چنان بود که گفتم، اما در هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن وصیت نامه ثبت شده از جانب خدا فرود آمد جبرئیل به همراه فرشتگان امانتدار خدای تبارک و تعالی آن را فرود آوردند. لذا جبرئیل گفت: ای محمد، دستور بده تا هر که در نزد تو است، خارج شود مگر وصی تو که آن را از ما بگیرد و ما شهادت دهیم که تو وصیت نامه را به او بسپاری

پس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هم چنین کرد و آنان را نیز بر آن شاهد گرفت و فرمود: «یا علی، به آنچه در این وصیت نامه هست وفا کن اعم از دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان او و پیامبرش و بیزاری جستن از آنان و بر صبر کردن و فرو خوردن خشم بر از میان رفتن حق و غصب شدن خُمت و شکسته شدن حرمت». او گفت: آری، ای رسول خدا. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، همانا شنیدم جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می گوید: ای محمد، به علی بگو که حرمت او، که حرمت خدا و حرمت رسول خداست، شکسته می شود.

علی فرمود: این سخن را که از جبرئیل امین شنیدم فریادی کشیدم و با صورت به زمین افتادم و گفتم آری پذیرفتم و خشنود شدم، هر چند که با شکسته شدن حرمت باشد. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را فراخواند و مانند همان چیزهایی که به امیر مؤمنان اعلام کرده بود به آنان نیز اعلام کرد و آنان نیز سخنانی مانند سخن امیر مؤمنان علیه السلام گفتند آنگاه وصیت نامه مُهر شد و به امیر مؤمنان علیه السلام سپرده شد و جبرئیل و ملائکه همراهش به سوی آسمان برگشتند (1).

آنگاه ضعف شدیدی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عارض شد و هنگامی که کمی بهتر شد زنان بر آن حضرت وارد شدند و می گریستند و صداها به آسمان می رفت و مردم از مهاجرین و انصار در پشت درب گریه و ناله سر داده بودند.

ص: 637

امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: از پدرم پرسیدم بعد از رفتن ملائکه از نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم چه شد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم علی و فاطمه علیهما السلام و حسن و حسین را فراخواند و به هر که در اتاق بود فرمود از نزد من بیرون روید، و به امّ سلمه فرمود: تو در کنار درب بمان تا هیچ کس به آن نزدیک نشود، سپس به جانب علی علیه السلام توجه کرد و به وی فرمود: یا علی، نزدیک من بیا، و او جلو رفت. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دست فاطمه زهرا علیها السلام را گرفت و مدتی طولانی بر سینه خود گذاشت و با دست دیگر دست علی را گرفت. همین که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم می خواست سخن بگوید گریه بر وی غالب شد و نتوانست سخنی بگوید. فاطمه زهرا علیها السلام سخت گریست و بر روی پدر خم شد و صورت پدر را بوسید و علی و امام حسن و امام حسین از گریه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم گریستند. آنگاه همه خود آنان نگاه را بر روی آن حضرت افکندند و ایشان را بوسیدند پس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم به سوی کرد و در حالی که دست فاطمه زهرا علیها السلام در دستش بود سر خود را بلند کرد و دست فاطمه را در دست علی گذاشت و به وی فرمود: ای ابا الحسن، این امانت خدا و امانت محمد رسول خدا در نزد تو است. با نگهداری از این، [امانت حق] خدا و [حق] مرا در او رعایت کن ای علی بی تردید تو این کار را خواهی کرد؛ به خدا سوگند که این بانوی تمام بانوان بهشت است به خدا سوگند که وی مریم کبری است. اما به خدا سوگند، هنوز نفسم (جانم به اینجا نرسیده، مگر آنکه درباره فاطمه و تو از خدا درخواست کرده ام و آنچه خواسته ام به من عطا کرده است یا علی آنچه فاطمه به تو می گوید انجام بده، که دستوراتی به او داده ام که جبرئیل بدان فرمانم داده است، و نیز امر کرده ام که او آنها را به تو بگوید، پس آنها را انجام بده. او راستگویی است که همیشه راست می گوید. ای علی، بدان که من از کسی که دخترم فاطمه از او راضی و خشنود باشد راضی و خشنود هستم، همچنین خدا و ملائکه خدا نیز چنین هستند یا علی وای بر کسی که به فاطمه ستم کند؛ وای بر کسی که حق او را به ستم از او برباید؛ وای بر کسی که حرمت او را بشکند؛ وای بر کسی که درب خانه او را آتش بزند؛ وای بر کسی که شوهر او را بیازارد وای بر کسی که او را به سختی و دشواری اندازد و با او جنگ کند بار خدایا من از دشمنان فاطمه بیزارم و

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنان را نام برد و فاطمه زهرا علیها السلام و علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین را در آغوش گرفت (1).

### اقرار گرفتن برای پذیرفتن وصیت نامه

امام صادق علیه السلام فرمود: آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از آنکه وصیت نامه را به علی سپرد و از جبرئیل و ملائکه همراهش گواهی گرفت به علی علیه السلام فرمود: یا علی، آیا ضامن دین من و بجای آوردن آن می شوی؟ علی گفت: آری... (2).

### حنوط بهشتی

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: در وصیت آمده بود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن حنوط را به من بسپارد.

بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کمی پیش از ارتحالش مرا فراخواند و فرمود: ای علی ای فاطمه این حنوط من است که از بهشت است. وزن آن برابر چهل در هم می باشد، که جبرئیل آن را به من سپرده است. او به شما سلام می رساند و به شما دو نفر می گوید که این حنوط را تقسیم کنید و قسمتی از آن را برای من بگذارید و قسمتی برای شما دو نفر. فاطمه زهرا علیها السلام گفت ای پدر، یک سوم آن برای شما باشد و بقیه را، هر طور که علی بن ابی طالب علیه السلام صلاح می داند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گریه کرد و فاطمه زهرا علیها السلام را در آغوش گرفت و فرمود: [تو] توفیق یافته راه یافته الهام شده [ای] یا علی بقیه را بگو.

علی گفت: نیمی از باقی مانده حنوط برای فاطمه زهرا علیها السلام باشد و نیم دیگر برای هر که شما بفرمایید ای رسول خدا.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: برای تو باشد آن را بگیر (3).

ص: 639

1- همان، ص 485

2- همان، ص 492.

3- همان

## پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم که برادرش را فراخواند

وقتی بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سخت شد و مردم از زیارت حضرت منع شدند، امیر مؤمنان علیه السلام از ایشان جدا نمی شد مگر برای ضرورتی. لذا امیر مؤمنان برای انجام کاری ضروری از حضور پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بیرون رفته بود که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم کمی حالش بهتر شد و علی علیه السلام را ندید. به همسرانش که در اطرافش بودند فرمود برادرم و یار و همراهم را برایم فرا بخوانید.

این جمله را فرمود و ضعف برایشان چیره شد و ساکت گردید. آنان کس دیگری غیر از امیر مؤمنان را فراخواندند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم چشمانش را باز کرد و او را دید، روی خویش را از او برگردانید. پس امّ سلمه گفت: علی علیه السلام را برای او فراخوانید، که او غیر از علی علیه السلام کس دیگری را نمی خواهد

بنابراین، امیر مؤمنان علیه السلام را فراخواندند. هنگامی که امیر مؤمنان تا به حضرت نزدیک شد، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به او اشاره کرد و علی علیه السلام بر روی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خم شد و مدتی طولانی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با علی علیه السلام راز گفت. سپس برخاست و در گوشه ای نشست. پس از آن مردم به امیر مؤمنان گفتند: یا ابا الحسن، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم درباره چه چیزی با تو سخن گفت؟ علی فرمود: هزار باب علم را به من آموخت که از هر بابی برایم هزار باب دیگر گشوده می شود. سفارشهایی به من فرمود که - ان شاء الله تعالی - به آنها عمل خواهم کرد(1).

در روایتی آمده است که همانا علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم هزار باب از حلال حرام و آنچه بوده و خواهد بود، تا روز قیامت، به من آموخت که هر بابی از آن، هزار باب دیگر را می گشاید بنابراین، هزار هزار باب را به من آموخته است تا جایی که من علم اجلها و بلاها و جدا کردن حق از باطل را به خوبی می دانم(2).

و در کتاب مستدرک در روایتی آمده است هزار هزار باب برای من گشود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.

ص: 640

1- همان، ص 469

2- همان، ص 461

آنگاه ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم اجازه ورود خواست و ایشان ه به او فرمود: حبیبه من و نور چشم و میوه دل من فاطمه علیها السلام که بعد از من مورد ظلم و ستم قرار می گیرد را برایم فراخوان. ام سلمه فاطمه زهرا را فراخواند و او در حالی که گریه می کرد، جلو آمد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم او را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و با او رازی را گفت. فاطمه زهرا علیها السلام در حالی که اشک از چشمانش جاری بود سرش را بلند کرد. سپس رسول خدا با او رازی گفت و اسراری را با وی در میان گذاشت که در پی آن فاطمه زهرا علیها السلام گشاده روی گردید. پس از آن جریان درباره علت گریه ایشان و درباره شادان شدنشان سؤال شد؛ فاطمه زهرا علیها السلام

فرمود: حضرت خبر مرگ خویش را به من داد؛ لذا گریه کردم سپس به من خبر داد که من اولین نفر از اهل بیت ایشان خواهم بود که به او ملحق می شوم و زمان زیادی هم به طول نخواهد کشید که من به حضرت برسم نیز به من خبر داد که من بانوی بانوان اهل بهشتم و پسرانم سروران جوانان بهشت اند. و امامان دوازده گانه جانشینان او، شوهرم و فرزندانم می باشند که اولین آنها علی که پدر آنان است و آخرین آنان پسر مهدی است. به همین دلیل بود که چهره ام گشاده شد و شادمان شدم.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم امام حسن و امام حسین را فراخواند و آن دو را بوسید،

بوسید و نوازش کرد و همچنان از چشمان رسول خدا اشک می ریخت و خبر داد که آن دو بعد از حضرت به زودی مورد ستم قرار می گیرند و هر دوی آنان مظلومانه کشته خواهند شد و بر قاتلان آن دو لعن و نفرین فرستاد.

ابن عباس گوید: آنگاه فاطمه زهرا علیها السلام در لحظات آخر به پیامبر گفت: ای پدر، من در این دنیا، تحمل ساعتی دوری شما را ندارم پس در قیامت وعده گاه ما کجا خواهد بود؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: بی تردید تو اولین نفر از خانواده من هستی که به من می رسی - که همین طور هم شد و فاطمه زهرا علیها السلام بعد از هفتاد و پنج روز در حالی که مظلومانه شهید شد، به پدرش پیوست (1) - پس وعده گاه ما پُل جهنّم باشد.

ص: 641

---

1- و طبق برخی روایات شهادت فاطمه زهرا علیها السلام نود و پنج روز بعد از ارتحال پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم واقع گردید.



فاطمه زهرا علیها السلام گفت: پدر، مگر خدای عزوجل جسم و گوشت تو را بر آتش حرام نکرده؟ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: آری، ولی من آنجا ایستاده ام تا امت خود را از پل جهنم بگذرانم

مبادا از آن در افتند]

فاطمه زهرا علیها السلام پرسید پس اگر در آنجا شما را ندیدم، چه؟ فرمود: مرا در هفتمین گذرگاه جهنم می بینی که از مظلوم برای ظالم بخشش می طلبم. فاطمه زهرا علیها السلام گفت اگر شما را در آنجا ندیدم چه؟

پیامبر فرمود: مرا در جایگاه شفاعت خواهی دید. در آنجا برای امتم شفاعت می کنم. فاطمه زهرا علیها السلام گفت: اگر شما را در آنجا ندیدم، چه؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: مرا در کنار میزان می بینی که برای نجات امتم از آتش پیوسته دعا می کنم. فاطمه زهرا علیها السلام پرسید: اگر شما را در آنجا ندیدم، چه؟

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: «مرا در کنار حوض کوثر خواهی دید؛ حوض من که پهنای آن به اندازه فاصله میان ایله تا صنعاء است؛ در کنار حوض من هزار نوجوان با هزار جام، که مانند مروارید به بند کشیده شده و از جنس در نایاب به صف ایستاده اند. هرکه جرعه ای از آن بنوشد دیگر هرگز تشنه نخواهد شد و این جملات را پیوسته تکرار می فرمود(1).

### پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم زنده و پس از حیات

آنگاه بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شدیدتر شد و حضرت که در خانه فاطمه زهرا علیها السلام بود، به امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره فرمود که نزدیکتر بیا پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم که در لحظات پایانی حیات خویش قرار داشت به علی علیه السلام فرمود یا علی سر من را به آغوش خود بگیر، که امر خدای متعال رسیده است. پس هنگامی که جان من از تنم بیرون آمد، آن را به دست خود بگیر و بر صورت خود بکش. سپس مرا روی به قبله کن و کارهای مرا خودت انجام بده(2). پس شش مشک آب از چاه غرس» برای من بکش و مرا غسل بده و کفن نما و حنوط کن. وقتی از این کارها فراغت یافتی اطراف کفن مرا بگیر و مرا بنشان. آنگاه هرچه می خواهی

ص: 642

1- بحار الانوار، ج 22، صص 535 و 536.

2- همان، ص 470

از من پرس به خدا سوگند درباره چیزی از من نمی پرسی، مگر اینکه پاسخ تو را خواهم داد(1). اولین کس از مردم باش که بر من نماز می خواند. از من جدا نشو تا آنکه مرا در قبرم بگذاری. (2) یا علی مرا در همین مکان دفن کن که خانه من قبر من است و قبرم را به اندازه چهار انگشت از زمین بلندتر بساز (3)

در روایتی آمده است که به اندازه یک وجب و چهار انگشت؛ در روایتی آمده است که در اطراف قبر مرا دیواری بکش و آب بر آن پاش و از خدای متعال یاری بخواه.

امیر مؤمنان علیه السلام سر پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را به آغوش گرفته بود و رسول خدا از شدت آنچه بر او رفته بود از سخن گفتن خاموش ماند فاطمه زهرا علیها السلام خم شده بود بر چهره پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم می نگریست و می گریست و غم سروده هایی می خواند و می گفت:

وَأَبْيَضَ يَسْتَسْقِي الْغَمَامَ بوجهه \*\*\* ثَمَالِ الْيَتَامَى عَصِمَةَ لِلْأَرَامِلِ

(«سفیدروی آب و مندی که به واسطه او از ابرها و به اذن خدا] طلب باران می شود / او که فریادرس یتیمان و تکیه گاه بیوه زنان است.

رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم چشم خود را گشود و با صدایی آرام فرمود: ای دخترم این کلام عمومی تو ابوطالب است؛ آن را نگو، ولی بگو: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» (4)، و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی آمده و گذشته اند نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود بر می گردید؟» (5).

## در آغاز راه آخرت

در صبحگاه دوشنبه، دو روز مانده به آخر ماه صفر سال یازدهم هجرت، ملک الموت از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم که در خانه فاطمه زهرا، بود، اجازه ورود خواست. آن هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم شصت و سه ساله بود. ابن عباس گوید: وقتی در خانه کوبیده شد، فاطمه علیها السلام فرمود: کیست؟

ص: 643

1- همان، ص 514

2- همان، ص 521.

3- همان، ص 539

4- سوره آل عمران، آیه 144

5- بحار الانوار، ج 22، ص 470.

ملک الموت عرض کرد: من شخص غریبم که به محضر رسول خدا آمده ام. آیا به من رخصت می دهید که به حضورش برسم؟

فاطمه زهرا علیها السلام پاسخ فرمود: خدا تو را رحمت کناد [ از راهی که آمده ای ] بازگرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به کار دیگری است.

او رفت و سپس بازگشت و در خانه را کوبید و گفت غریبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ورود می خواهد آیا شما به غریبان اجازه ورود می دهید؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد و فرمود ای فاطمه بی تردید او پراکنده جماعتها و تیره گر خوشیها، ملک الموت است؛ به خدا سوگند پیش از من از هیچکس اجازه ورود نخواست و بعد از من نیز از هیچ کس اجازه ورود نخواهد خواست. او به سبب جایگاهم نزد خدا، اجازه ورود می طلبد به او اجازه ورود بده .

فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: خدایت رحمت کناد، داخل شو.

و هنگامی که به او اذن دخول داده شد مانند هوایی وزان و شفاف داخل شد و عرض کرد سلام بر تو ای فرستاده خدا و بر خاندانت (1).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وعلیک السلام ای ملک الموت.

او گفت: بی تردید، پروردگارت مرا به سوی تو فرستاده است. او به تو سلام می رساند.

و تو را در میان ملاقات او و بازگشت به دنیا آزاد گذاشته است. [کدام را بر می گزینی؟]

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مهلتی، خواست تا جبرئیل نازل شود و با او مشورتی کند بنابراین، ملک الموت از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد و جبرئیل آمد و عرض کرد: السلام علیک یا أبا القاسم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علیک السلام، ای دوست من جبرئیل.

جبرئیل گفت: ای رسول خدا واقعاً پروردگارت مشتاق توست و ملک الموت پیش از شما و بعد از شما از هیچ کس اجازه ورود نخواست و نخواهد خواست .

رسول خدا فرمود: ای دوست من جبرئیل ملک الموت از طرف پروردگرم مرا میان ملاقات خدا و بازگشت به دنیا آزاد گذاشته است پس تو چه نظری داری؟

ص: 644

جبرئیل گفت: ای رسول خدا، «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى \* وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (1)، و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد کرد تا خرسند شوی»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، دیدار پروردگارم برای من بهتر است، ای دوست من جبرئیل. از جای خود حرکت نکن تا فرشته مرگ فرود آید.

و ملک الموت فرود آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: آنچه فرمان یافته ای، آن کن.

در روایتی آمده است که جبرئیل گفت ای رسول الله آیا خوش داری به دنیا بازگردی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه، من رسالتم را ابلاغ کرده ام

سپس برای بار دوم گفت: ای رسول خدا آیا خوش داری به دنیا بازگردی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نه خواستار رفتن به سوی خدای متعالَم.

جبرئیل گفت: ای رسول خدا این آخرین روزی است که من به زمین فرود می آیم (2).

شما تنها خواسته من از این دنیا (سبب فرود آمدنم) بودید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل گفت ای دوست من جبرئیل نزدیک بیا.

و جبرئیل نزدیک رفت. جبرئیل سمت راست ایشان و میکائیل سمت چپ ایشان بود

و ملک الموت در حال قبض روح حضرت. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را به سوی امیرمؤمنان علی علیه السلام بلند کرد و او را به خود چسبانید و فرمود: ای برادرم، به من نزدیک شو که امر خدا فرا رسیده است.

علی علیه السلام به حضرت نزدیک شد تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به زیر ملافه ای که رویش کشیده شده بود، داخل کرد و دهان خویش را به گوش علی علیه السلام گذاشت و مدتی طولانی با علی علیه السلام راز گفت تا اینکه روحش از دنیا مفارقت کرد که صلوات خدا بر او و آل او باد ... و دست راست علی علیه السلام زیر چانه حضرت قرار داشت که جان از بدنش خارج گردید، و

ص: 645

1- سوره ضحی، آیه های 4 و 5.

2- یعنی آخرین مرتبه نزول بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ابلاغ وحی است و اگر نه همانا که جبرئیل بعد از ایشان و در ماجراهای مختلف بر زمین نزول کرده است و لیکن نه برای نزول وحی.

امیر مؤمنان علیه السلام آن را بالا برد و به صورت خود کشید. آنگاه علی علیه السلام از زیر ملافه بیرون آمد و گفت: «خدا، اجر شما را در مصیبت پیامبرتان بزرگ گرداناد که همانا خدا جان او را به سوی خود بالا برد سپس پارچه را روی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کشید و گفت: "ما همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم بزرگ مصیبتی است که نزدیکان به ویژه و مؤمنان را عموماً در بر گرفت، زیرا هرگز مصیبتی مانند این مصیبت به آنان نرسیده و مانند آن را نخواهند دید.

در این هنگام صداها به ناله و گریه بلند شد. فاطمه زهرا علیها السلام فریادی کشید و مسلمانان نیز شیون کردند و بر سر خود خاک پاشیدند. فاطمه زهرا علیها السلام می گفت: ای پدر، ما خیر الاعلام درگذشت تو را به جبرئیل می دهیم وی را در این مصیبت تسلیت می گوئیم). ای پدر، چقدر به پروردگارت نزدیک شدی ای پدرم در باغهای بهشت جای گرفتی، ای پدرم، به دعوت پروردگارت پاسخ گفتی

زنان بنی هاشم اجتماع کردند و پیامبر را یاد می کردند و به ذکر مصیبت حضرت پرداختند. ام سلمه گوید من در روز ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستم را بر سینه حضرت گذاشتم و بعد از آن روزها و هفته ها بر من گذشت و من با اینکه غذا می خوردم و وضو می ساختم آن بوی مشک آسا از دستم نمی رفت.

### بزرگترین مصیبت

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده بود یا علی هر که مصیبتی می بیند، یاد مصیبت من کند که مصیبت من از بزرگترین مصیبتها است (1).

شعری که در دیوان منسوب به امیر مؤمنان است به همین مطلب اشاره می کند

ما غاض دمعی عند نائبة\*\*\*إلا جعلتك للبكاء سببا

وإذا ذكرتك سامحتك به\*\*\*مني الجفون ففاض وانسكبا (2)

اشک من در هیچ مصیبتی فرو نمی ریزد / مگر آنکه تو را سببی برای گریستن قرار دهم؛

و هنگامی که تو را یاد کنم چشم من در اشک فشاندن بخشنده است / و (از) پلکهای چشم من

ص: 646

1- مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 204.

2- همان، ص 207

اشک می ریزد، به بسیاری».

همچنین امیر مؤمنان علیه السلام سروده است :

الموت لا والدأبقى ولا ولدأ\*\*\* هذا السبيل إلى ان لا ترى أحداً

هذا النبي لم يخلد لأمتة\*\*\* لو خلد الله خلقاً قبله خلدأ

للموت فينا سهام غير خاطئة\*\*\* من فاته اليوم سهماً لم يفته غداً

«مرگ، نه پدری را باقی می گذارد نه فرزندی / این راهی است که [نهایتاً] هیچ کس را و انمی نهد؛ این پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم برای امتش جاودان نماند / اگر خدا کسی را قبل از او جاودانگی بخشیده بود، اکنون او جاودانه می بود؛

مرگ برای ما تیرهایی دارد که خطا نمی کنند / آنکه امروز از تیر برهد فردا هدف آن خواهد بود.

فاطمه زهرا علیها السلام در سروده خویش می گوید:

إذا مات يوماً مَيِّتَ قَلِّ ذَكَرَهُ\*\*\* وَذَكَرَ أَبِي طَوَّلَ الدُّنْيَا فِي تَزِيدِ

تذکرت لما فَرَّقَ الموتَ بَيْنَنَا\*\*\* فَعَزَّيْتُ نَفْسِي بِالنَّبِيِّ مُحَمَّدِ

فَقَلَّتْ لَهَا ان الممات سبيلنا\*\*\* ومن لم يميت في يومه مات في غدا (1)

«آنگاه که کسی می میرد یادش کم می گردد / و یاد و نام پدر من در طول دنیا در حال فزونی است؛ هنگامی که مرگ میان ما را جدایی انداخت به یاد می آورم / و خود را نسبت به مصیبت محمد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم تسلیت می دهم؛

و به خود می گویم: قطعاً مرگ راهی است برای همه ما / و هر که امروز نمیرد فردا خواهد مرد».

## تعزیتی از خدای تبارک و تعالی

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از دنیا ارتحال کرد آل محمد طولانی ترین شب را به صبح آوردند تا جایی که می پنداشتند، آسمان بالای سرشان نیست و زمین زیر پایشان وجود ندارد پناهی ندارند زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و در راه خدای پیوند خود را با خویشاوندان و بیگانگان [مشرك] گسست.

ص: 647

و در همان میان که در حال عزاداری بودند ناگهان کسی آمد که او را نمی دیدند و لیکن صدایش را می شنیدند. او گفت: سلام بر شما اهل بیت و رحمت و برکات خدا بر شما باد، بی تردید خدا در پی هر مصیبتی آرامشی می فرستد و برای هر تباه شدنی، راه نجاتی، و برای هر نابودی جبران کردنی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (1)؛ «هرکسی چشنده [طعم مرگ است همانا روز رستاخیز پادشاهیتان به طور کامل به شما داده می شود؛ پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست». بی تردید خدا شما اهل بیت را برگزیده و برتری داده و پاک نموده و اهل بیت پیامبرش له دانسته و علم (پیامبر) خود را نزد شما به ودیعت نهاده، و شما را وارث کتاب او ساخته و شما را صندوق علم او و عصای (2) عزّت او کرده، و به نور خویش برای شما مثل زده (3) و شما را از لغزشها و خطاها ایمن کرده و از آشوبها حفظ نموده است. پس بر مصیبت خدا داده شکیبایی ورزید بی شک خدا رحمتش را از شما دور نکرده و نعمتش را از شما زایل نکرده است و شما اهل الله - عزّوجلّ - می باشید که خدا به واسطه آنان نعمتش را به انجام رسانید و پراکندگیها را به اجتماع تبدیل کرد و همگی اتحاد کلمه یافتید و شما دوستان خدا هستید پس هر که شما را دوست بدارد، رستگار شده و هر که در حق شما ستم روا دارد نابود شده است. دوستی شما از سوی خدا و در کتاب او بر همه بندگان مؤمن خدا واجب و بایسته گردیده است هرگاه خدا بخواهد بر یاریتان توانمند است پس بر سرانجام کارها صبر کنید که عاقبت کارها به سوی خداست و خدا شما را به عنوان امانتی از پیامبرش پذیرفته است و (نیز) خدا شما را به دوستان مؤمن خود به امانت سپرده است. پس هر که امانتداری کند خدا پاداش [راستی و صداقت او را خواهد داد، و موّدت نسبت به شما اهل بیت و فرمانبرداری از شما واجب است و پیامبر خدا از دنیا ارتحال کرده و دین را برای شما کامل نموده و راه نجات را برای شما بیان کرده و برای

ص: 648

1- سوره آل عمران، آیه 185.

2- تشبیه به تابوت بنی اسرائیل و عصای موسی علیه السلام

3- مراد آیه نور است.

نادان نیز حجت و عذری باقی نگذاشته است پس هر که نادانی کند و یا خود را به نادانی بزند یا انکار حق کند یا فراموش کند یا خود را به فراموشی بزند، حسابش با خداست و خدا برآورنده نیازهایتان است. شما را به خدا می سپارم والسلام علیکم

راوی گفت: من از ابا جعفر امام باقر علیه السلام پرسیدم از طرف چه کسی به آنان تعزیت و دلداری دادند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: از طرف خدای تبارک و تعالی (1)

### تسلیت گویی جبرئیل به اهل بیت علیهم السلام

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود هنگامی که رسول خدا از دنیا رحلت فرموده بود و پارچه ای بر پیکرش کشیده بودند و علی فاطمه حسن و حسین در خانه بودند، جبرئیل به نزد آنان آمد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة سپس گفت: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ؛ هرکسی چشنده [طعم] مرگ است، همانا روز رستاخیز پادشاهایتان به طور کامل به شما داده می شود پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآوردند قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست.

بی تردید خدا برای هر مصیبتی پاداشی و برای هر از دست رفته ای جبرانی و برای هرکه از دنیا برود جانشینی مقرر فرموده پس به خداوند اعتماد کنید و تنها به او امیدوار باشید

مصیبت زده [حقیقی] کسی است که از پاداش محروم باشد (2).

### تسلیت خضر پیامبر به اهل بیت رسول خدا

روایت شده است که امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رحلت کرد، کسی نزد آنان آمد و جلوی در آن خانه ایستاد و آنان را تعزیت داد، در حالی که اهل بیت علیهم السلام صدای او را می شنیدند، اما او را نمی دیدند آنگاه علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: این همان خضر است

ص: 649

1- بحار الانوار، ج 22، صص 537 و 538

2- بحار الانوار، ج 22، صص 525 و 526 تفسیر عیاشی، ج 1، ص 209.



که نزد شما آمده تا شما را در عزای پیامبرتان تسلیت گوید از سخنانی که او در تسلیت خود گفته است این جملات است: "سلام بر شما ای اهل بیت و رحمت و برکات خدا بر شما باد هر کسی مرگ را می چشد و شما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت خواهید یافت (1). پس به درستی که خدا برای هر مصیبتی، تسلیتی دارد و برای هرکه از دنیا می رود جانشینی و برای هر از دست رفته ای جبران کردنی پس به خدا اعتماد و بر او توکل کنید و بدو امید دارید که مصیبت زده واقعی کسی است که از پاداش الهی محروم باشد. برای خود و شما طلب مغفرت الهی دارم و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته (2).

در روایتی از ابوذر از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم از دنیا رحلت فرمود خدا خضر نبی را با پیام تعزیت به سوی اهل بیت فرستاد و در آن حال فاطمه زهرا علیها السلام در فراق پدرش سخت می گریست. امیر مؤمنان فرمود: ما صدایی را از جلوی در شنیدیم که گوینده ای می گفت السلام علیکم اهل البیت ورحمة الله و برکاته، پروردگارتان عزوجل به شما سلام می رساند و می گوید به درستی که خدا برای هر مصیبتی یک جایگزین دارد و برای هر از میان رفته ای تسلیتی و برای هر از دست رفتنی جبرانی. پس بر مصیبت خدا داده صبوری ورزید و بدانید که زمینیان همگی می میرند و آسمانیان نیز باقی نمی مانند و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: من و فاطمه و حسن و حسین چهار نفری در خانه بودیم و نفر پنجمی وجود نداشت مگر پیکر رسول خدا که نزد ما قرار داشت (3).

### معصوم، متولی تجهیز معصوم

ابن مسعود گوید: هنگام بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از حضرت پرسیدم ای رسول خدا، اگر اتفاقی برایتان افتاد از دنیا رفتید چه کسی شما را غسل دهد؟ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: هر پیامبری را وصی او غسل می دهد گفتم ای رسول الله، وصی شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب (4)

ص: 650

1- سوره آل عمران، آیه 185.

2- بحار الانوار، ج 22، صص 515 و 516.

3- همان، صص 543 و 544.

4- همان، ص 512.

نیز جناب سلمان گوید: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را غسل می داد به خدمتش رسیدم و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سفارش کرده بود که کسی غیر از علی او را غسل ندهد و خبر داد که او هرگاه اراده جابه جا کردن و گردانیدن بخشی از بدن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می کرد آن بخش گردانده می شد امیر مؤمنان از رسول خدا پرسیده بود: ای رسول خدا در غسل دادن شما چه کسی مرا کمک خواهد کرد؟ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: جبرئیل.

هنگامی که علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را غسل داد و کفن کرد و حنوط نمود، من، ابوذر، مقداد، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را داخل کرد و جلو ایستاد و ما پشت سر ایشان به صف ایستادیم و بر حضرت نماز خواند ما نیز نماز خواندیم. آنگاه ده نفر از مهاجران و ده نفر از انصار را داخل می کرد و آنان نماز می خواندند و خارج می شدند، تا جایی که هیچ یک از مهاجران و انصار باقی نماندند مگر آنکه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نماز خواندند(1).

در روایتی دیگر آمده است که سپس ده نفر را داخل کرد و آنان برگرد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم حلقه زدند. آنگاه امیر مؤمنان در میان آنها ایستاد و گفت: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (2)، خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید. و مردم همانگونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام می گفت می گفتند تا آنکه همه مردم مدینه و حومه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نماز خواندند(3).

### قطع نبوت؛ بزرگترین فاجعه برای زمین

ابن عباس گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم از دنیا رحلت کرد علی بن ابی طالب علیه السلام متولی غسل حضرت شد و هنگامی که از غسل ایشان فراغت یافت پارچه را از روی چهره پیامبر کنار زد؛ آنگاه چنین گفت پدر و مادرم فدایت باد در زندگانی پاک و پاکیزه بودی و به گاه مرگ نیز پاک و پاکیزه هستی. پیامبری و اخبار (وحی) آسمان با رحلت تو قطع شد؛

ص: 651

1- همان، ص 506

2- سوره احزاب، آیه 56.

3- بحار الانوار، ج 22، ص 539

چیزی که با مردن هیچکس قطع نشده بود. آنقدر خاص و ویژه شدی که مایه آرامش غیر خود شدی و آنقدر خود را فراگیر ساختی که مردم خود را با تو برابر می دانستند. اگر به صبر کردن دستور فرموده بودی و از زاری و ناشکیبایی نهی فرموده بودی حتماً اشک چشمانمان را تا آخر بر تو روان می ساختیم و حتماً رنج و اندوه ما طولانی می بود و گونه گون و در عین حال کم می بود و دل ما از رفتن شما آتش می گرفت و می سوخت، و لیکن کسی نمی تواند این غم را بازگرداند و کسی را یارای آن نیست که آن را دور کند. پدر و مادرم فدایت باد در نزد پروردگارت ما را یاد کن و از شمار خواسته ات قرار بده.

آنگاه بر روی حضرت خم شد و صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بوسید (1).

در نهج البلاغه آمده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جان تسلیم کرد و سرش بر سینه من بود و جانش در دست من روان شد و من آن را به چهره خود کشیدم غسل دادن حضرت را عهده دار شدم و ملائکه مرا کمک می کردند و در و دیوار در فراقش [ضجّه و مویه می کردند ملائکه گروهی پایین می آمدند و گروهی بالا می رفتند صدای آهسته آنان که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود می فرستند از گوشم نمی افتاد تا وقتی که حضرت را در قبر گذاشتیم پس چه کسی در حیات و ممات از من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک تر و سزاوارتر بود؟ (2)

همچنین در نهج البلاغه آمده است ولی مرا که اندوه بزرگ جدایی تو را دیده ام، و رنج سوگ تو را چشیده ام جای تسلیت است. من خود تو را به دست خود در قبر خواباندم، و هنگامی که سر بر سینه من داشتی روح از بدنت بیرون آمد، پس ما "همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم" (3).

### پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین آرامگاه خویش

هنگامی که مسلمانان از نماز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آن را به صورت دسته دسته برگزار نمودند - فراغت یافتند برای دفن حضرت وارد گفتگو شد و عده ای از آنان گفتند پیامبر را

ص: 652

1- همان، ص 527.

2- همان، ص 527.

3- همان، خطبه 202.

در بقیع و عده ای دیگر گفتند در صحن مسجدش دفن کنیم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: بی تردید خدای سبحان جان هیچ پیامبری را در جایی نمی ستاند مگر آنکه همان مکان را برای دفن او پسندیده باشد. قطعاً او را در اتاقش، که آن جان سپرده است دفن می کنم

باری، آن اتاق، اتاق فاطمه زهرا بود مسلمانان نیز به این کار رضایت دادند وقتی که قبر آماده شد، امیر مؤمنان علی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بر روی دستان خویش قرار داد و به آرامی در قبر جای داد. سپس پایین رفت و گفن را از روی چهره رسول خدا کنار زد و جانب راست صورت حضرت را رو به قبله بر روی خاک نهاد. سپس لحد را در جایش محکم کرد و خاک را بر روی قبر ریخت.... انا لله وانا اليه راجعون. «السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك يا محمد بن عبدالله السلام عليك يا خيرة الله، السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله، السلام عليك يا أمين الله، أشهد أنك رسول الله و أشهد أنك محمد بن عبدالله و أشهد أنك قد نصحت لامتك، و جاهدت في سبيل ربك، و عبدته حتى أتاك اليقين، فجزاك الله يا رسول الله أفضل ما جزى نبياً عن أمته، اللهم صلّ على محمد و آل محمد كأفضل ما صلّيت على إبراهيم و آل إبراهيم أنك حميد مجيد»(1).

ص: 653

---

1- و این زیارت را بزنی روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: چگونه بر رسول خدا درود بفرستیم امام رضا علیه السلام فرمود: می گویی: السلام عليك... تا آخر که در متن آورده شده است.

آیا ممکن است که روزگار برتری مسلمانان دوباره بازگردد تا بار دیگر زمام امور جهان را در دست گیرند همانگونه که به برکت رهبری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زمام امور را به دست گرفته بودند، تا بشر از تاریکناهی نادانی، ناداری بیماری آشفستگی جنگها و آشوبها، خودکامگیها و بهره کشیها و هزار و یک مشکل دیگر رهایی یابد؟ اگر امکان دارد، چگونه است؟ در پاسخ باید گفت که، آری امکان دارد و تنها راه آن بازگشت به کتاب خدا و سنت پیامبر و اهل بیت است. همانگونه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا» (1) بی تردید من در میان شما دو چیز گرانبها و سنگین می گذارم کتاب خدا و خویشانم یعنی اهل بیتم؛ پس اگر به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد

گمراهی تنها در عقیده و پندار نیست، بلکه گمراهی در کردار نیز هست نیز رهایی تنها رهایی از مشکلات آخرت نیست بلکه رهایی از مشکلات دنیا نیز می باشد چرا که اسلام دینی است که هم ویژه آخرت است و هم دنیا؛ همانگونه که قرآن حکیم نیز فرموده: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ \* أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (2)، و برخی از آنان می گویند: پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن؛ و ما را از عذاب آتش [دور] نگاه دار آنانند که از دستاوردهای خود بهره ای خواهند داشت و خدا زود شمار است و همانگونه که در حدیث شریف آمده: «لیس منا من ترك دنیا لآخرته و لا آخرته لدنیاه» (3)، از ما نیست آن که دنیای خود

ص: 654

1- بحار الأنوار، ج 36، ص 338.

2- سوره بقره، آیه های 201 و 202.

3- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 156، ب 2، ح 3568.

را برای دستیابی به آخرتش رها کند و کسی که آخرتش را به خاطر دنیایش ترک گوید». پس اگر با از میان برداشتن مرزهای جغرافیایی، مسلمانان را به امت واحد تبدیل کنیم، و اگر آنان را به سوی برادری اسلامی بازگردانیم به گونه ای که هر مسلمانی در هر سرزمینی باشد، از همه امتیازات اهالی همان سرزمین برخوردار شود و اگر آزادیهای بهنجار اسلامی را به جامعه و ملت‌های خود بازگردانیم یعنی به غیر از آنچه خدا حرام کرده است و شمار آن نیز بسیار ناچیز است همه چیز آزاد باشد، و اگر دیگر قوانین اسلامی حاکم شوند قوانینی که در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و معصومان اسلام آمده است و علمای اسلام آنها را در کتابهای فقهی و در رساله‌های عملیه خویش در باب عبادات، معاملات، قضاوت قضاص، حدود شرعی (مجازات‌ها)، دیات و احوال شخصی مانند: ازدواج، طلاق و ارث و غیره... آورده اند، و اگر رهبر و زمامدار قابل اعتماد و اطمینان باشد، همانگونه که امیر مؤمنان علی فرمود: «... و وثقوا بالقائد فاتبعوه (1)؛ به رهبر خود اطمینان داشته و از او پیروی می کردند و اینکه رهبری و پیشوایی مانند پیشوایی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم باشد که ایشان در حالی از دنیا رحلت فرمود که بر اساس تقسیمات جغرافیایی امروزه دنیا، نه کشور در سیطره و حاکمیت خود داشت و در عین حال زره حضرت در گروهی چند صاع جویی بود، که برای خوراک خود و خانواده اش به قرض ستانده بود. یا مانند رهبری امیر مؤمنان علی علیه السلام باشد که درباره خود فرمود: ألا و انّ إمامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ و من طعمہ بقرصیہ (2)؛ آگاه باش امام و پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است».

همچنین فرمود: «والله لئن أبيتُ على حسك السعدان مسهداً، أو اجرّ في الأغلال مصفداً، أحبُّ إليّ من أن ألقى الله سبحانه و تعالی و رسوله يوم القيامة ظالماً لبعض العباد و غاصباً لشيء من الحطام؛ سوگند به خدا که اگر تمام شب را روی خارهای سعدان بنخسبم و یا با غل و زنجیر به این سوی و آن سوی کشیده شوم از آن خوشتر دارم که خدای سبحانه و تعالی و پیامبر او را در روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از مال

ص: 655

---

1- نهج البلاغه، خطبه 182

2- نهج البلاغه، نامه 45

دنیا را غصب کرده باشم تا آنجا که فرمود: «و الله لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها على أن أعصي الله في نملة أسلبها جلب شعيرة ما فعلت(1)؛ به خدا سوگند، اگر اقلیم های هفتگانه را با آنچه زیر آسمان آن قرار دارد به من بدهند تا خدا را نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه ای به ستم بستانم هرگز و هرگز و هرگز چنین نخواهم کرد».

و اگر حاکمیت بر مردم بر پایه شورا و رأی مردم باشد نه اینکه حاکم به حکم زور و اسلحه به حاکمیت برسد یا با، وراثت مانند قیصر و کسرا به سلطنت برسد و یا آنکه حکومت همچو تویی به این و آن پاس داده شود.

و هیچ یک از اهداف پیش گفته تحقق نمی یابد، مگر با حاکمیت شورای مرجعیت دینی و تشکیل احزاب آزاد که بر پایه مراکز و مؤسسات قانونی تشکل یابند. بی تردید آن روز، روز بازگشت اسلام به امامت و پیشوایی و زمامداری است؛ زمامداری حکیمانه ای که نه تنها مایه نجات مسلمانان و رهایی آنها باشد بلکه همه عالم حتی کسانی که متمدن نامیده می شوند اما اسیر هزار و یک غل و زنجیر و هزاران مشکل کهنه و نو هستند را نجات دهد. آری، اگر مسلمانان به اسلام عمل کنند این امر شدنی خواهد بود. هنگامی که بیداری و پرهیز از گناه همگانی شود و مسلمانان تقوای خدای سبحان را در راه و روش خویش در نظر بگیرند و در میان خود خصومت و دشمنی نکنند، چنانکه خدای متعال می فرماید: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»(2)، «... و باهم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود...». در این هنگام است که اسلام به بلندای پیشوایی باز خواهد گشت و جهان را از مشکلات و بدیها و از فجایع و محنتها رهایی خواهد بخشید و اینها برای خدای متعال امر بزرگی نمی باشد و خداوند است که توفیق می دهد و یاری می کند.

سبحان ربك ربّ العزّة عما يصفون وسلام على المرسلين، والحمد لله ربّ العالمين،

و صلّى الله على محمّد وآله الطيبين الطاهرين.

شهر مقدس قم

محمد شیرازی

ص: 656

1- نهج البلاغه، خطبه 224

2- سوره انفال، آیه 46.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

